تصویر ابو عبد الرحمن الكردي

ریشه های بحران در خاورمیانه

دکتر حمید احمدی

چاپ سوم



ریشه‌های بحران در خاورمیانه

مؤلف: حمید احمدی
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

سرشناسه : احمدی، حمید، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پدیدآور : ریشه‌های بحران در خاورمیانه / حمید احمدی.
وضعیت ویراست : ویراست ۲
مشخصات نشر : تهران: کیهان، ۱۳۷۷.
مشخصات ظاهری : بیست و شش، ۵٤۸ ص.: مصور، نقشه، جدول، نمونه، عکس.
فروست : سیاست؛ ۶
شابک : ۱۸۰۰۰ ریال: 964-458-209-X؛ ۵۸۰۰۰ ریال: چاپ سوم: 978-964-458-029-1
یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۸ (فیپا)
یادداشت : کتابنامه: ص. ۵۲۰ - ۵۱۳.
یادداشت : نمایه.
موضوع : خاورمیانه-- سیاست و حکومت
موضوع : خاورمیانه-- تاریخ
شناسه افزوده : سازمان انتشارات کیهان
رده‌بندی کنگره : DS ۶۳ /۱ / ۳الف/ ۹ر ۱۳۷۷
رده‌بندی دیویی : ۹۵۶/۰٤
شماره کتابشناسی ملی : ۷۷ - ۵۷۹۸ م

شابک: ۱-۰۲۹-۹۷۸-۹۶٤-٤۵۸
ISBN: 978-964-458-029-1

نام کتاب: **ریشه‌های بحران در خاورمیانه**
تألیف: حمید احمدی
ناشر: شرکت انتشارات کیهان
نوبت چاپ: سوم - مهر ۱۳۸۸
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه - قطع وزیری
قیمت: ۵۸۰۰ تومان

تهران - خیابان فردوسی کوچه شهید شاهچراغی، مؤسسه کیهان
تلفن پخش ۳۳۱۱۰۲۰۱
پست الکترونیک: entesharat@kayhannews.ir

فهرست مطالب

فهرست اسناد

فهرست تصاویر

فهرست نقشه‌ها

مقدمه

ریشه‌یابی بحران کنونی خاورمیانه عربی، و بویژه کشمکش اعراب و اسرائیل، بدون درک تحولات سیاسی این منطقه در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست امکان‌پذیر نیست. زیرا دراین دوره، حوادث و تحولاتی بوقوع پیوست که در پی‌ریزی هسته‌های اولیه بحران کنونی نقش عمده‌ای داشتند. ظهور جنبش صهیونیسم و طرح بازگشت یهودیان به فلسطین، بعنوان «سرزمین موعود» ملت یهود از یکسو، و آغاز جنبش ناسیونالیسم عرب در استانهای عرب‌نشین امپراطوری عثمانی از سوی دیگر، از عمده‌ترین تحولات سیاسی این دوران بحساب می‌آمدند. گرچه ظاهراً چنین به نظر می‌آید که این دوجنبش در ابتدا به دور از تاثیرپذیری از یکدیگر بوجود آمده و به موازات هم رشد کردند، اما درواقع میان عواملی که در ظهور و تکامل آنها نقش داشتند، نقاط مشترک دیده می‌شد. به علاوه صهیونیسم و ناسیونالیسم عرب که درجریان جنگ جهانی اول از بازیگران عمده صحنه سیاسی خاورمیانه عربی بودند، پس از پایان جنگ، بر سر فلسطین رویاروی هم قرار گرفتند.

از سوی دیگر سیاست قدرتهای بزرگ اروپایی نسبت به امپراطوری عثمانی در نیمه دوم قرن نوزده و اوایل قرن بیست، از عوامل مهم پی‌ریزی بحران کنونی در خاورمیانه عربی بحساب می‌آید. بدون درک این سیاست نمی‌توان بدرستی عوامل وعلل ظهور و تکامل صهیونیسم از یک طرف و ناسیونالیسم عرب را ازطرف دیگر درک کرد. بعلاوه برای درک کشمکش میان اعراب و صهیونیستها بر سر فلسطین، باید سیاست قدرتهای اروپایی و روابط آنها با طرفین منازعه را مورد

مطالعه دقیق قرار داد.

در این رابطه کشمکش قدرتهای استعماری اروپا برای نفوذ در امپراطوری عثمانی و سیاست جداسازی بخشهایی از آن در اروپا و شمال آفریقا، نقش آنها درحمایت از حرکت صهیونیسم وناسیونالیسم عرب به منظور درهم شکستن و تجزیه قدرت عثمانی در سالهای جنگ جهانی اول و سرانجام سیاست انگلستان، فرانسه و آمریکا در هلال خصیب و خاصه فلسطین در فاصله سالهای ۱۹۱۸-۱۹٤۷ از اهمیت عمده‌ای برخوردار است.

در وهله نخست، ممکن است چنین بنظر آید که میان تحولات این دوره، بویژه ظهور و تکامل صهیونیسم و ناسیونالیسم عرب، و نیز حوادث قبل و بعداز جنگ جهانی اول در هلال خصیب رابطه‌ای وجود ندارد. به علاوه در ریشه‌یابی بحران کنونی خاورمیانه عربی، برخی از مورخین ومحققین عوامل داخلی را علت اصلی تحولات این دوره و بویژه شکست امپراطوری عثمانی و غلبه صهیونیست‌ها بر اعراب می‌دانند. در این رابطه برضعف و فساد سیاسی- اجتماعی نظام عثمانی از یک طرف، و عقب افتادگی سیاسی اقتصادی اعراب ازطرف دیگر، به عنوان عوامل اصلی سقوط عثمانی و شکست اعراب در برابر صهیونیسم تأکید می‌شود. در این نظریه به نقش عوامل خارجی، و بویژه سیاستهای توسعه‌طلبانه قدرتهای امپریالیستی و استعماری اروپا و آمریکا، درایجاد بحران کنونی کم‌بهاء داده می‌شود.

اما ازنظر ما میان حوادث و تحولات این دوران رابطه منطقی وجود داشته و بعلاوه عوامل خارجی و بویژه سیاست قدرتهای امپریالیستی، مهمترین عامل ایجاد بحران کنونی در خاورمیانه بوده است.

هدف ما در این کتاب بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی این دوره ۷۰ ساله و یافتن و نشان دادن روابط عوامل مذکور است.

برای رسیدن به این منظور، تحولات این دوره در چهارفصل متفاوت مورد بحث و بررسی قرارگرفته است:

در فصل اول،تحت عنوان «ظهور و تکامل صهیونیسم»، تحولات این جنبش از ۱۸۸۰ تا جنگ جهانی اول مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

دعاوی مذهبی و تاریخی صهیونیست‌ها نسبت به فلسطین و بی‌اعتباری این دعاوی به بحث گذاشته شده وارتباط این حرکت با قدرتهای امپریالیستی ومحافل بورژوازی و سرمایه‌داری یهود مورد تحلیل قرار می‌گیرد.برای درک بیشتر این

ارتباط، تاریخ جنبش صهیونیسم از ظهور جنبش بیلو و عشاق صهیون (۱۸۸۰) تا جنگ جهانی اول و نیز دیپلماسی سازمان جهانی صهیونیست در دوران هرتصل و حیم وایزمن مورد بررسی قرار گرفته است.

در فصل دوم تحت عنوان «ظهور وتکامل ناسیونالیسم عرب» عوامل داخلی وخارجی مؤثر در ظهور وتکامل این جنبش بویژه نقش مسیحیان عرب وتأثیر نهادها واندیشه‌های سیاسی غرب در گسترش ناسیونالیسم در میان اعراب ومراحل تکامل ناسیونالیسم عرب را مورد ارزیابی قرار داده‌ایم. ناسیونالیسم عرب در مرحله نخست جنبه اصلاح‌طلبی داشت، وخواهان ایجاد اصلاحات سیاسی واقتصادی به‌نفع اعراب بود. مرحله دوم زمانی فرا رسید که استبداد سلطان عبد الحمید عثمانی وبعد از او ترکهای جوان‌اعراب را نا امید کرد، وناسیونالیست‌ها طرح ایجاد «کشور واحد دو ملیتی عرب- ترک» را برای حفظ وحدت عثمانی واتحاد اسلام پیشنهاد کردند. اما ادامه استبداد ترکهای جوان وسرکوب آزادیخواهان عرب باعث شد تا در سومین مرحله جنبش ناسیونالیسم عرب، جدایی طلبی واستقلال اعراب به‌عنوان تنها راه حل ممکن مطرح شود.در این‌مرحله بود که جنبش ناسیونالیسم آلت دست قدرتهای استعماری اروپا وبویژه انگلستان شد.

فصل سوم به« وعده‌های متضاد امپریالیسم بریتانیا» اختصاص دارد، ودر بر گیرنده سیاستهای انگلستان ومتحدانش در طول سالهای جنگ جهانی اول (۱۹۱۸- ۱۹۱٤) است. در این‌دو ره انگلستان، در یک فاصله کوتاه ۲ ساله (۱۷- ۱۹۱۵) سه‌وعده متضاد به‌متحدان خود داد. نخست به‌شریف حسین وعده داد در ازای قیام اعراب علیه عثمانی، حکومت آینده مناطق عرب را به‌او وفرزندانش واگذار می‌کند، ولی اندکی بعد با متحدان خود (فرانسه وروسیه) توافق سایکس- پیکورا برای تقسیم مناطق عرب‌نشین عثمانی به‌طور محرمانه منعقد کرد. از سوی دیگر در ۱۹۱۷ اعلامیه بالفور را صادر کرد که سومین وعده متضاد انگلستان در رابطه با دو وعده قبلی بود. زیرا برخلاف وعده‌هایی که به شریف حسین و سپس فرانسه داده بود، در اعلامیه بالفور فلسطین را به‌عنوان موطن ملی یهودیان برسمیت شناخت. در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹)انگلستان با توجه به این سه وعده متضاد واجرای آنها دچار مشکلات فراوان شد ولی سرانجام توانست گونه‌ای که منافعش در خاورمیانه حفظ شود، این مشکلات را موقتاً حل کند. تصویب طرح قیمومت در

کنفرانس سان‌رمو (۱۹۲۰) تجسم این سیاست انگلستان بود.

چهارمین و آخرین فصل کتاب تحت عنوان «قیمومت و مسئله فلسطین» به عواقب و نتایج سیاست انگلستان در دوران جنگ و طرح قیمومت اختصاص می‌یابد.

قیمومت انگلستان در فلسطین به سه دوره قابل تقسیم است. در دوره اول و دوم (۱۹۳۹-۱۹۱۸) ناسیونالیسم فلسطین به‌عنوان یک جریان فرعی از ناسیونالیسم عرب با ویژگیهای خاص خود شکل می‌گیرد. رویارویی ناسیونالیسم فلسطین و جنبش صهیونیسم بحث اصلی این دو دوره است.

دوره سوم قیمومت (۱۹۴۸-۱۹۳۹) با صدور کتاب سفید ۱۹۳۹ آغاز می‌شود که نشانه چرخش انگلستان به جانب اعراب و درگیری با صهیونیست‌ها است. در این دوره بعد از ۱۹۴۴، آمریکا به حامی اصلی صهیونیستها تبدیل می‌شود و جای انگلستان را در خاور میانه می‌گیرد. دولت انگلستان که در اثر جنگ بشدت تضعیف شده است، خواستار عقب‌نشینی از فلسطین و سپردن آن به سازمان جدیدالتاسیس «ملل‌متحد» می‌شود. سازمان ملل طی دوران یک ساله بعدی سرنوشت آینده فلسطین را با ارائه طرح تقسیم آن مشخص کرد. اندکی بعد در مه ۱۹۴۸، بن‌گورین تاسیس کشور اسرائیل را اعلام کرد و بدنبال آن نخستین جنگ اعراب و اسرائیل آغاز شد.

سیاست جنبشهای صهیونیسم و ناسیونالیسم عرب و نیز سیاست قدرتهای بزرگ در تحولات دوران ۷۰ساله مورد بررسی، در اسناد، مکاتبات و قراردادهای متعددی انعکاس یافته است، که اطلاع از متن آنها به شناخت بیشتر تحولات اساسی و اولیه کشمکش اعراب و اسرائیل کمک می‌کند. گرچه در کشورهای غربی و نیز در جهان عرب، کتابهای متعددی به بررسی این اسناد اختصاص یافته و متن کامل آنها به دفعات منتشر شده است، اما متأسفانه در ایران بجز چند سند و قرارداد انگشت‌شمار و پراکنده، بررسی جامعی در این رابطه بعمل نیامده است. هرچند دررابطه با تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، نویسندگان و محققان مختلف به جمع‌آوری اسناد و مکاتبات همت گماشته و آنها را یکجا منتشر کرده‌اند، اما در مورد تحولات خاورمیانه و بویژه جهان عرب چنین تلاشی صورت نگرفته است.

از آنجا که در بسیاری از کتب تألیفی و ترجمه شده در فارسی، به اسناد قراردادها و مکاتبات مختلف دوران ۷۰ ساله موردنظر ما اشارات فراوان شده

است و متن این اسناد نیز در دسترس همگان، و بویژه آنهایی که به زبان خارجی مسلط نیستند، قرار ندارد، نویسنده بر آن شد تا به ترجمه کامل مهمترین اسناد، مکاتبات و قراردادهای محرمانه و غیرمحرمانه مربوط به این دوران همت گمارد. حاصل این تلاش، ترجمه بیش از ٤٠ سند در رابطه با تحولات صهیونیسم، ناسیونالیسم عرب و سیاست بین‌المللی از منابع گوناگون است که در بخش ضمیمه کتاب ارائه شده است.

در تهیه این کتاب، منابع مختلف خارجی و آثار نویسندگان مسلمان و عرب ونیز نوشته‌های محققان غربی و آثار رهبران وتئوری پردازان جنبش صهیونیسم مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. اما نویسنده مدعی ارائه اثری جامع پیرامون زمینه‌های اولیه شکل بندی بحران خاور میانه عربی نیست ومسلماً نقایص بسیاری در آن وجود دارد که از دید صاحب نظران آگاه به‌مسائل خاور میانه دور نمی‌ماند. بدیهی است که گوشزد کردن این نقایص مورد استقبال نویسنده قرار خواهد گرفت.

در جریان نوشتن کتاب بسیاری کسان مشوق ویاری‌رسان نگارنده بوده‌اند ومسلماً بدون تشویق وکمک این افراد انجام کار بسیار دشوار می‌شد. در اینجا شایسته است از کارکنان صدیق ومسئولان انتشارات کیهان تشکر شود که با تحمل زحمات وبردباری تمام کار دشوار ویراستاری،تصحیح، صفحه‌بندی وتکمیل کتاب را به‌انجام رساندند.

حمید احمدی

دی ماه ۱۳٦۸

مقدمه چاپ دوم

از تاریخ چاپ نخست این کتاب (۱۳۶۹) تاکنون تحولات بسیار مهمی در خاور میانه بوقوع پیوسته است. از میان این تحولات، آنچه که به موضوع کتاب یعنی کشمکش اعراب و اسرائیل بر سر فلسطین مربوط می‌شود، مذاکرات مستقیم میان فلسطینی‌ها و مقامات اسرائیلی و عقد قراردادهای اسلو در ۱۹۹۳ برای خودگردانی فلسطینی‌ها مهم‌تر بوده است. اکنون پس از گذشت چهار سال از عقد این توافقها، تحول چشمگیری برای تحقق صلح و امنیت در خاور میانه عربی روی نداده است. روی کارآمدن دولت نتانیاهو و به قدرت رسیدن جناحهای افراطی اسرائیلی، فرایند صلح را با بن‌بست مواجه ساخت. همانگونه که بسیاری از ناظران و فعالان مسایل اعراب و اسرائیل از ابتدا به نتایج این توافها خوشبین نبودند، چشم‌انداز روشنی برای فرایند صلح در آینده بچشم نمی‌خورد.

هدف اساسی ما در این کتاب بحث و اثبات این دیدگاه بود که ریشه‌های بحران خاور میانه را باید در کشمکش میان اعراب و یهودیان بر سر فلسطین و سیاستهای قدرتهای عربی در قبال این موضوع جستجو کرد. تاکید براین بود که بدون آگاهی و شناخت تحولات سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم در رابطه با مساله فلسطین و اعراب نمی‌توان به درک صحیحی از ریشه‌های بحران در خاورمیانه کنونی نایل آمد. بدین خاطر بود که بحث ما در رابطه با سرآغاز و پیدایش سه نوع ناسیونالیسم در منطقه، یعنی

ناسیونالیسم ترک، عرب و یهود آغاز شد. گرچه در عناوین فهرست مطالب و فصول در رابطه با ظهور و تکامل ناسیونالیسم ترک (پان ترکیسم ـ پان تورانیسم) مطلبی بچشم نمی‌خورد، اما در جریان بحث پیرامون ناسیونالیسم عرب، به ظهور گرایشات ناسیونالیستی در میان نخبگان ترک عثمانی اشاره شده است. ظهور این سه جریان متضاد ناسیونالیستی یعنی پان ترکیسم، ناسیونالیسم عرب ـ پان عربیسم و صهیونیسم در اواخر قرن نوزدهم و تکامل آنها در اوایل قرن بیست از یکسو، و تقابل و همزمانی آنها با تحولات مهم سیاسی امپریالیستی در اروپا از سوی دیگر منجر به ظهور تحولاتی شد که سر منشا کشمکش اعراب و یهودیان بر سر فلسطین محسوب می‌شود.

تأسیس دولت اسرائیل و تقسیم فلسطین از سوی سازمان ملل نقطه عطف بسیار مهمی برای تداوم بحران در دهه‌های بعدی بوده است. گرچه در این کتاب، بحث‌های تحلیلی خود را فراتر از اولین جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۴۸ نبرده‌ایم، اما تا همین مقطع تاریخی برای شناخت ریشه‌های بحران در خاورمیانه تحلیل کافی از مطالب بدست داده‌ایم. علاوه براین همانگونه که در مقدمه چاپ نخست اشاره شد، اسنادی که در این کتاب به فارسی ترجمه شده و ارائه گردیده است، مواد کافی برای تحلیل بحران خاورمیانه بویژه در سالهای تکوینی آن بدست می‌دهد. بسیاری از این اسناد، برای اولین بار به فارسی ترجمه و ارائه شده و در سایر کتابها و مقالات فارسی پیرامون بحران خاورمیانه عربی مورد استفاده محققان قرار گرفته است.

بیشتر کشمکش‌های بین‌المللی و منطقه‌ای در خاورمیانه، و همچنین ریشه بسیاری از تحولات داخلی کشورهای عربی را می‌توان با توجه به مساله فلسطین مورد بررسی و تحلیل قرار داد. در رابطه با تحولات داخلی و انقلابات اجتماعی در کشورهای عربی باید این نکته را مورد توجه قرار داد که شکست اعراب از اسرائیل در جنگ ۱۹۴۸ مشروعیت سیاسی اکثر رژیمهای عربی منطقه را که بر پایه‌های سنتی استوار بود با بحران مواجه ساخت. نخبگان روشنفکر و نظامی در کشورهای عرب ریشه شکست اعراب و از دست رفتن فلسطین را در نابسامانی‌های داخلی جامعه عربی و فساد سیاسی، و مالی حاکم بر دولت‌های عرب جستجو می‌کردند. بدینگونه بود که بذرهای اولیه جنبشهای نوین ناسیونالیستی عربی که بیشتر ماهیت ضد استبدادی و ضد امپریالیستی داشت در سالهای پس از شکست ۱۹۴۸ کاشته شد. کودتای

افسران آزاد در ۱۹۵۲ در مصر سرآغاز تحولات سیاسی جدید در جهان عرب بود. کودتای ۱۹۵۸ عراق؛ بحران سیاسی ۱۹۵۸ لبنان و اردن؛ کودتای ۱۹۶۳ حزب بعث در سوریه؛ کودتای ۱۹۶۳ مشترک بعثی ـ ناصری در عراق؛ کودتای مجدد بعثی‌ها در ۱۹۶۸ در عراق؛ کودتای ۱۹۶۹ در لیبی و کودتای ۱۹۶۹ در سودان، همگی تحت تاثیر نهضت نوین ناسیونالیسم عربی که سر منشأ آن تا حد زیادی ناشی از تحقیر اعراب در جنگ ۱۹۴۸ بود بوقوع پیوست. تمامی رهبران کودتاهای مذکور آزادی فلسطین و وحدت عربی و عدم توجه رژیم‌های سابق عربی به آن را دلیل عمده حرکتهای ضد رژیم و هدف اصلی دولتهای مورد نظر خود در آینده می‌دانستند.

از سوی دیگر ریشه تمامی کشمکش‌های مسلحانه در منطقه خاورمیانه عربی پس از ۱۹۴۸ را می‌توان در کشمکش بر سر مساله فلسطین جستجو کرد. جنگ اکتبر ۱۹۵۶ که طی آن انگلستان، فرانسه و اسرائیل از سه سو مصر را مورد هجوم نظامی قرار دادند بیشتر ریشه در سیاست‌های رادیکال جمال عبدالناصر در قبال مساله فلسطین داشت. این بویژه دلیل اصلی مشارکت اسرائیل در طرح مخفیانه حمله به مصر بود، چون رهبران اسرائیل از ظهور عبدالناصر و احتمال تبدیل شدن او به الگویی برای سایر نخبگان سیاسی ـ نظامی اعراب نگران بودند، وگمان می‌کردند شکست ناصر در جریان حمله سه جانبه به حیات سیاسی او پایان می‌داد. دو جنگ بعدی میان اعراب و اسرائیل ارتباط مستقیم‌تری با کشمکش بر سر فلسطین داشت. ظهور حرکت مقاومت فلسطین در ۱۹۶۵ و حمایت ناصر از اقدامات مسلحانه چریکهای فلسطینی اسرائیل را بیش از گذشته نگران ساخته بود. همین حمایت ناصر از جنبش فلسطین و مقابله او با حملات مسلحانه اسرائیل به اردن و غزه در ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ به ایجاد فضایی بحرانی در اوایل ۱۹۶۷ تبدیل شد که حمله ناگهانی اسرائیل به مصر را در ژوئن ۱۹۶۷ به ارمغان آورد.

چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل که در اکتبر ۱۹۷۳ میان مصر و سوریه و اسرائیل آغاز شد در ارتباط مستقیم با مساله فلسطین و جنگ ۱۹۶۷ قرار داشت. گرچه ابتدا اعراب به پیشرفتهایی در جریان جنگ دست یافتند، اما حمایت گسترده آمریکا از اسرائیل از لحاظ نظامی باعث شد تا در مراحل بعدی جنگ اسرائیلی‌ها در شمال و غرب و جنوب غربی سوریه و مصر را وادار به عقب‌نشینی کرده و بلندیهای جولان و صحرای سینا را به اشغال خود

درآورند. اشغال این سرزمینها باعث تداوم بحران شد و تحولاتی را در درون جهان عرب در رابطه با موضع‌گیری اعراب نسبت به اسرائیل بوجود آورد. انور سادات که پس از ۱۹۷۴ به تشویق دولت آمریکا خواستار صلح با اسرائیل بود و در ۱۹۷۵ نخست قرارداد سینا و در سال ۱۹۷۹ قرارداد کمپ دیوید را امضاء کرد با مخالفت شدید گسترده اعراب مواجه گردید. بدین گونه بود که جبهه پایداری (رفض) اعراب علیه طرفداران صلح و سازگاری با اسرائیل ایجاد شد.

ادامه مبارزات مسلحانه فلسطینی‌ها با اسرائیل و تداوم حملات چریکی آنها از جنوب لبنان، هجوم گسترده ارتش اسرائیل به جنوب لبنان در ۱۹۸۲ و محاصره بیروت را بدنبال آورد. این حادثه خود منجر به تحولات سیاسی ـ نظامی بعدی در صحنه عربی ـ فلسطینی شد. این امر بویژه در لبنان آشکار شد. عقب‌نشینی چریکهای فلسطینی از بیروت و خروج آنها از لبنان بر طبق توافق ۱۹۸۲ باعث آغاز دشمنی‌های میان یاسر عرفات و حافظ اسد و جنگهای داخلی میان فلسطنی‌ها (طرفداران عرفات از یکسو و مخالفان عرفات که تحت حمایت سوریه بودند از سوی دیگر) در ۱۹۸۳ شد. از طرف دیگر حمله اسرائیل و محاصره بیروت منجر به ظهور جریان حزب الله در داخل جامعه شیعه لبنان گردید که از بازیگران عمده سیاستهای لبنان پس از ۱۹۸۳ محسوب می‌شود.

تحولات درونی لبنان از دهه ۱۹۷۰ به بعد بطور مستقیم تحت‌الشعاع کشمکش اعراب و اسرائیل قرار داشته است. پایان دوران دمکراسی فرقه‌ای در لبنان در ۱۹۷۵ و آغاز دوران جنگهای داخلی در این کشور بدلیل تداوم بحران اعراب و اسرائیل و حضور چریکهای فلسطینی در لبنان پس از سپتامبر ۱۹۷۰ صورت گرفت. از ۱۹۷۵ تا اواسط سال ۱۹۹۲ جنگهای داخلی متعددی میان جناحهای گوناگون (مارونی ـ مسیحی، فلسطینی، دروزی، مسلمانان سنی، گروههای سیاسی ـ نظامی شیعه و طرفداران اسرائیل در جنوب) صورت گرفت که هزاران قربانی بجای گذاشت. عمده‌ترین دلیل دیر پا بودن جنگهای داخلی تداوم بحران فلسطین بود. تنها پس از ۱۹۹۳ بود که ما شاهد فروکش کردن درگیری‌های داخلی در لبنان بدنبال توافق طائف و اصلاحات سیاسی داخلی در لبنان بوده‌ایم. این آرامش درونی و امید به برقراری صلح و ثبات در لبنان ارتباط مستقیم به مساله فلسطین داشت. قرارداد اسلو و بازگشت بخش عمده چریکهای فلسطینی به سرزمینهای اشغالی (بویژه غزه) به آرامش نسبی

در لبنان کمک کرد. با این همه بن‌بست فرایند صلح و تداوم سیاستهای اسرائیل در سرزمینهای اشغالی، باعث شده است تا گروههای اسلام‌گرای شیعه نظیر حزب الله لبنان فعالیتهای نظامی خود علیه اسرائیل را دنبال کنند. این امر حملات پی در پی و مداوم اسرائیل به لبنان را در طول سالهای دهه ۱۹۹۰ به دنبال داشته است. در یک کلام می توان گفت تداوم بحران فلسطین دلیل عمده جنگهای داخلی در لبنان و سیاستهای نظامی اسرائیل علیه این کشور بوده است.

گرچه در ماههای اولیه انعقاد قرارداد اسلو میان فلسطینی‌ها و دولت اسرائیل امیدهای زیادی از سوی دولتهای عرب و نیروهای سیاسی صلح‌طلب به پایان کشمکش و بحران در خاورمیانه ابراز شد، اما گذشت زمان و بویژه روی کار آمدن دولت راست‌گرای لیکود برهبری نتانیاهو شک و تردیدهایی را در مورد آینده فرایند صلح در ذهن بسیاری از سیاستمداران و نیروهای سیاسی خاورمیانه و کشورهای غربی بوجود آورده است. کارشکنی‌های دولت نتانیاهو برسر اجرای مفاد قرارداد اسلو و تداوم سیاستهای اشغالگری و ایجاد اسکان‌های یهودی‌نشین در سرزمینهای اشغالی باعث تقویت نظریات آندسته از مخالفان قرارداد صلح اسلو شده است که معتقد هستند بدلیل ماهیت قرارداد اسلو و نیز ماهیت دولت اسرائیل نمی‌توان صلح عادلانه‌ای همراه با احقاق حقوق ملی برای فلسطینی‌ها پیش‌بینی کرد. سقوط اتحاد شوروی و تداوم سیاستهای حمایت جویانه واشنگتن از اقدامات دولت اسرائیل هرگونه امید به آینده صلح را با ابهام مواجه ساخته است.

چاپ دوم کتاب "ریشه‌های بحران در خاورمیانه" با افزودن دو مطلب در دسترس علاقه‌مندان به مسایل منطقه و بویژه کشمکش اعراب و اسرائیل قرار می‌گیرد. از آنجاکه چاپ اول کتاب فاقد فهرست مفصل اعلام و اسامی بود، و خوانندگان بسیاری این نقصان راگوشزد کرده بودند، نویسنده درصدد برآمد تا با افزودن فهرست اعلام و اسامی مفصل خوانندگان را به منظور یافتن سریع مطالب مورد نظر یاری کند. گذشته از این از آنجاکه کتاب مباحث تاریخی مربوط به بعد از جنگ اول اعراب ـ اسرائیل در ۱۹۴۸ را در برنمی‌گیرد، نویسنده درصدد برآمد تا با تهیه یک روزشمار وقایع مفصل خواننده را در جریان تحولات سیاسی خاور میانه تا عصر حاضر قرار دهد. این روزشمار وقایع که از عصر باستان یعنی مهاجرت حضرت ابراهیم به کنعان (فلسطین شمالی) آغاز می‌شود، وقایع عمده سیاسی و تاریخی را تا سال ۱۹۹۷ در برمی‌گیرد. بدین ترتیب خواننده می‌تواند با نگاهی به این روز شمار وقایع مهم

خاورمیانه درک بیشتری از تحولات سیاسی معاصر منطقه بدست آورد.

نویسنده، بر خود لازم می‌داند تا از دوستان و دانشجویانی که او را به چاپ دوم کتاب و افزودن فهرست راهنما و روزشمار وقایع تشویق کردند، و بویژه از آقای غلامی آبسردی دانشجوی رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران که زحمت تهیه فهرست راهنمای اعلام را بعهده گرفت کمال تشکر را بعمل آورد.

شهریور ۱۳۷۶

حمید احمدی

مقدمه چاپ سوم

بحران خاورمیانه که ریشه اصلی آن در کشمکش میان اعراب فلسطینی و یهودیان اسرائیلی بر سرزمین فلسطین شروع شد و دامنه آن تمامی خاورمیانه و جامعه بین‌المللی را فراگرفت، هم‌اکنون بیش از گذشت یک قرن از آغاز آن (برپایی کنگره بال در ۱۸۹۷)، همچنان مهمترین بحران جامعه جهانی محسوب می‌شود. هدف نویسنده از نوشتن این کتاب که چاپ نخست آن بیست سال پیش به بازار پژوهشگران و دانشجویان مسایل خاورمیانه ارائه شد، آشنایی با ریشه‌ها و بنیادهای اصلی و نخستین بحران بود. خوشبختانه کتاب بااستقبال خوب پژوهشگران و دانشجویان رشته‌های علوم سیاسی، تاریخ و روابط بین‌الملل روبرو شد و هم‌اکنون به چاپ سوم خود رسیده است. از زمان چاپ دوم کتاب یعنی سال ۱۳۷۶، تحولات عمده‌ای در خاورمیانه در رابطه با کشمکش عربی- اسرائیلی روی داده است، که علی‌رغم خوشبینی بسیاری از تحلیل‌گران، به حل نهایی بحران اصلی یعنی مسأله فلسطین منجر نشد. برعکس از اواخر دهه ۱۹۹۰ تاکنون، دامنه بحران گسترش یافته و مسأله فلسطین هنوز به عنوان عمده‌ترین عامل بحران خاورمیانه جلوه می‌کند. گرچه امضاء قرارداد صلح اسلو در ۱۹۹۳ بسیاری را به حل نهایی مسأله خوشبین کرد، اما حوادث بعدی یعنی روی کارآمدن جناح راست سیاسی- مذهبی در اسرائیل و کارشکنی برسر راه اجرای قرارداد، بحرانهای بعدی نظیر انتفاضه دوم در اواخر دهه ۱۹۹۰ را بوجود آورد. انجام چند توافق بعدی نظیر قرارداد وای‌ریور، قرارداد شرم‌الشیخ و حتی فراتر از آن طرح نقشه راه آمریکا، مشکل صلح در خاورمیانه را به سرانجام نرسانید. گرچه ارتش اسرائیل در اوایل قرن بیست و یکم از جنوب لبنان خارج شد، اما کشمکش میان لبنانی‌ها و اسرائیلی‌ها نیز به پایان نرسید و بزرگترین کشمکش نظامی یا جنگ

غیرمتقارن را که به جنگ ۳۳ روزه معروف شد، در ۲۰۰۶ به ارمغان آورد. خروج اسرائیل از نوار غزه نیز همین پیامدها را داشت و به کشمکش نظامی ۲۲ روزه میان حماس و ارتش اسرائیل در ۲۰۰۸ انجامید. اما مهمتر و تلخ‌تر از همه این رویدادها دگرگونی‌های داخل فلسطین بود که پس از مرگ یاسر عرفات رهبر فرهمند فلسطینی‌ها آشکار شد. رشد جریان اسلام‌گرای فلسطینی، یعنی گروههای جهاد اسلامی فلسطین و جنبش حماس که در اواخر دهه ۱۹۸۰ قدرت خود را آشکار ساختند، پس از استقرار دولت خودگردان و در انتخابات داخلی شورای قانونگذاری فلسطین در ۲۰۰۶ به پیروزی حماس بر الفتح بزرگترین گروه فلسطینی منجر شد. این پیروزی که نشانه پویایی دمکراسی فلسطینی در جهان عرب بود، بجای تحکیم اقتدار فلسطینی‌ها باعث بروز شکافهای بیشتر میان آنها شد و بدنبال کشمکش‌های نظامی میان فتح و حماس، به تسخیر نوارغزه از سوی حماس و اخراج طرفداران الفتح منجر شد. پس از آن تاریخ یعنی سال ۲۰۰۷، نوعی حاکمیت دوگانه عرصه فلسطین را فراگرفت که آثار منفی خود را بر جامعه و مردم آن بجای گذاشته است. این رویدادها باعث شد تا هم دولت اسرائیل فشارهای خود را بر حکومت خودگردان و مردم فلسطین گسترش دهد، و هم فرایند صلح به بن‌بست نهایی برسد. این مشکل به اندازه‌ای بود که حتی روی کارآمدن باراک اوباما و تأکید او بر ایجاد یک دولت فلسطینی در کنار اسرائیل به ثمر ننشسته و رهبران اسرائیل همچنان به تداوم سیاستهای کهن اصرار می‌ورزند. اختلاف میان فلسطینی‌ها در کرانه باختری و نوارغزه نیز به این مسأله افزوده است. برپایی کنگره الفتح در سپتامبر ۲۰۰۹ پس از بیست سال نیز چندان تأثیری بر رویدادها نخواهد گذاشت.

باوجود همه این دگرگونی‌ها در عرصه خاورمیانه، کتاب به عنوان یک متن تحلیلی و اسنادی که در آن متن اسناد دست اول مربوط به نیم قرن آغازین بحران تا تاسیس اسرائیل ارائه شده است، همچنان برای کسانی که درپی درک ریشه‌های بحران خاورمیانه هستند تازگی دارد و می‌تواند بنای اولیه شناخت مسایل خاورمیانه و درک تحولات بعدی آن باشد.

حمید احمدی

مرداد ۱۳۸۸

فصل اول:

ظهور وتکامل صهیونیسم

صهیونیسم بعنوان یک حرکت سیاسی[1] در نیمه دوم قرن نوزدهم شروع به رشد کرد. در دهه آخر این قرن فعالیت رهبران آن شدت گرفت و همزمان با آغاز جنگ جهانی اول، پیوند منافع قدرتهای بزرگ اروپا و امریکا با حرکت صهیونیسم در خاورمیانه به ایجاد یک کشور یهودی در فلسطین انجامید. صدور اعلامیه بالفور در نوامبر ۱۹۱۷ از سوی انگلستان جهت تاسیس «موطن ملی یهود» در فلسطین، تبلور این اتحاد منافع بود.

رهبران سیاسی و فکری جنبش صهیونیسم مدعی داشتن حق تاریخی و مذهبی نسبت به فلسطین بودند. آنها اندیشه ایجاد کشور یهود در فلسطین را مبتنی بر «وعده الهی» به یهودیان پراکنده روی زمین برای بازگشت به «ارض موعود» می‌دانستند و برای تحقق این آرمان از طریق متوسل شدن به قدرتهای استعماری و امپریالیستی وقت، به تلاش پرداختند. تئودور هرتصل بنیانگذار اصلی صهیونیسم سیاسی در کتاب «دولت یهود» به این وعده الهی اشاره می کند و تلاش خود جهت رسیدن به اهداف صهیونیسم را نوعی رسالت پیامبرگونه قلمداد می کند. علاوه بر این در کنگره صهیونیستها دربال سوئیس در ۱۸۹۷ «حق تاریخی ملت یهود» بر فلسطین و تحقق «وعده الهی» در رابطه با بازگشت

۱. صهیونیست‌ها اصولاً به دو گرایش سیاسی و فرهنگی تقسیم می‌شوند. صهیونیسم سیاسی که در نیمه دوم قرن نوزدهم رشد کرد، خواستار بازگشت یهودیان به فلسطین و ایجاد کشور اسرائیل بود. اما صهیونیسم فرهنگی که قدمت بیشتری از صهیونیسم سیاسی دارد با مهاجرت یهودیان به فلسطین و تأسیس اسرائیل مخالف بود.

مجدد یهودیان به «ارض موعود» مورد تاکید قرار می‌گیرد. اما اولین سند مکتوب در این رابطه «بیانیه بیلو» است که درسال ۱۸۸۲ از سوی گروهی از صهیونیست‌های عضو جنبش بیلو در روسیه منتشر شد. در این اعلامیه یهودیان سراسر جهان تشویق شده‌اند که برای تحقق وعده الهی و بازگشت به سرزمین پدری خود متشکل شوند و برای رسیدن به هدف تشکیل موطن یهود در اورشلیم (فلسطین) تلاش کنند. اما تحقیقات تاریخی و مذهبی نشان می‌دهد که دعاوی صهیونیست‌ها برای داشتن حق تاریخی و مذهبی نسبت به فلسطین از اعتبار چندانی برخوردار نیست.

جنبش صهیونیستی در واقع یک حرکت مستقل و متکی بخود نبود، بلکه همزمان با رشد رقابتهای استعماری و امپریالیستی در اروپا بوجود آمد و حیات آن در طول سالهای قبل از ۱۹٤۸ به قدرتهای استعماری اروپا (آلمان، انگلستان) و سپس به آمریکا وابسته بود. در واقع صهیونیسم زائیده رشد بورژوازی یهود در اواخر قرن نوزدهم در اروپا و امریکا بود و حمایت بورژوازی یهود باعث گسترش این حرکت شد. با وجود این، عده زیادی از یهودیان غیرصهیونیست وگروهی از صهیونیست‌های غیرسیاسی ضمن مخالفت با نظر رهبران صهیونیست، اندیشه‌های آنان را ضدتعالیم دین یهود و ارتدادی می‌دانند.

فصل نخست کتاب حاضر، به بحث و بررسی دعاوی تاریخی و مذهبی صهیونیست‌ها و رد این دعاوی با اتکاء به حقایق تاریخی و دینی و نیز رشد صهیونیسم همزمان با ظهور قدرتهای استعماری اروپا و بورژوازی یهود و سپس اتحاد رهبران صهیونیست با قدرتهای مذکور جهت رسیدن به هدف مورد نظر، یعنی کسب مجوز و حمایت قانونی و بین‌المللی برای تاسیس کشور یهود در فلسطین، اختصاص دارد. در خلال این مباحث، بویژه اسناد مربوط به جنبش بیلو در روسیه، افکار تئودر هرتصل، قطعنامه کنفرانس بال سوئیس و تلاش صهیونیست‌ها برای جلب رضایت سلطان عبدالحمید عثمانی جهت تاسیس یک مستعمره یهود در فلسطین مورد بحث قرار می‌گیرد. اما محور اصلی بحث همانطور که قبلاً گفته شد، بر پیوند تاریخی میان امپریالیسم نوظهور اروپایی در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست با حرکت صهیونیسم استوار است. حرکت صهیونیستی و در واقع طرح اندیشه بازگشت یهودیان به فلسطین و ایجاد یک کشور یهودی در این منطقه، از مطامع استعماری کشورهای رقیب اروپایی برای کسب نفوذ درخاورمیانه و بهره‌برداری از اهمیت استراتژیک و اقتصادی آن و نیز در هم شکستن امپراطوری عثمانی بعنوان مهمترین سد نفوذ استعمار اروپا در خاورمیانه ناشی می‌شده است. آمال مذهبی مردم یهود برای بازگشت به ارض

موعود، در واقع بعنوان پوششی برای تحقق اهداف قدرتهای استعماری، از سوی رهبران صهیونیست مطرح گردید. هرتصل پدر صهیونیسم سیاسی پس از انتشار کتاب خود (دولت یهود) و بویژه پس از صدور اعلامیه بال در ۱۸۹۷ تلاشهای وسیعی را جهت کسب حمایت قدرتهای استعماری اروپا (آلمان، انگلستان) و محافل سرمایه‌داری اروپایی و همچنین متقاعد کردن سلطان عبدالحمید عثمانی از طرح ایجاد یک کشور یهودی در فلسطین آغاز کرد. پس از او، دیگر رهبران جنبش صهیونیستی، بویژه چیم وایزمن به تلاشهای خود ادامه دادند و سرانجام با آغاز جنگ جهانی اول، دولت انگلستان جهت حفظ منافع خود در خاورمیانه، کانال سوئز و شبه قاره هند، صهیونیست‌ها را مورد حمایت کامل قرار داد و با صدور اعلامیه بالفور به مسأله صهیونیسم و تاسیس کشور یهود در فلسطین جنبه بین‌المللی داد.

۱

دعاوی تاریخی و مذهبی صهیونیسم در مورد فلسطین

جنبش صهیونیسم دو دلیل تاریخی و مذهبی در رابطه با تاسیس کشور اسرائیل در فلسطین ارائه داده است. مورخان صهیونیست از یک طرف مسأله ارتباط تاریخی یهودیان با سرزمین فلسطین یا اسرائیل باستانی را مطرح می‌سازند و معتقدند که تاسیس مجدد اسرائیل در ۱۹٤۸ و فعالیت‌های جنبش صهیونیستی در اواخر قرن نوزدهم در این جهت، در واقع بازسازی حکومت باستانی قوم یهود است که در اثر هجوم بیگانگان در سده پنجم قبل از میلاد نابود شد و از طرف دیگر بازگشت یهودیان به فلسطین و بنای دولت جدید را تحقق وعده الهی می‌دانند که از سوی خداوند به بنی‌اسرائیل داده شده است.

این دو استدلال در واقع توجیهات جنبش صهیونیستی برای رسیدن به اهداف خود و جلب حمایت و همکاری یهودیان جهان در این جهت است. پایه‌های استدلالی این دعاوی تاریخی و مذهبی با توجه به واقعیت و داده‌های تاریخی و مذهبی ضعیف است و در واقع چنین می‌نماید که بورژوازی یهود به کمک روشنفکران یهودی صهیونیست در اواخر قرن نوزده، یعنی همزمان با ظهور جنبش صهیونیستی در اروپا، به طرح این پوشش توجیهی دست زدند.علاوه بر این، بسیاری از منتقدان یهودی صهیونیسم منکر حق تاریخی و مذهبی یهودیان نسبت به فلسطین شده‌اند.

الف: ارتباط قوم یهود با فلسطین از دیدگاه تاریخ

جنبش صهیونیسم مدعی است که یهودیان نسبت به سرزمین فلسطین حق تاریخی دارند و این حق از ارتباط قوم یهود با حکومت باستانی اسرائیل در فلسطین ناشی

می‌شود. صادرکنندگان «بیانیه بیلو» فلسطین را «کشوری که نیاکان و پدران عزیزمان در آن ساکن بودند »توصیف کردند و معتقد بودند که این سرزمین از نظر تاریخی به مردم یهود تعلق دارد و این امر «در پرونده‌های تاریخی ثبت شده است.[۲]» بدین لحاظ صهیونیست‌ها خود را ساکنان اصلی فلسطین قلمداد می‌کنند و حق خود می‌دانند که حکومت اسرائیل را بجای اسرائیل باستانی در فلسطین ایجاد کنند. در کتابهایی که از سوی دولت اسرائیل و یا صهیونیست‌ها در نقاط دیگر بویژه آمریکا و اروپا در رابطه با تاریخ اسرائیل کهن منتشر شده است، این امر مورد تاکید قرار می‌گیرد. یهودیان خود را وارث فلسطین دانسته و تاریخ سیاسی این سرزمین را با حکومت پادشاهی اسرائیل در سالهای قبل از میلاد برابر می‌دانند. به نظر آنها عبرانی‌ها جزو ساکنان اولیه فلسطین بودند و همانها بعدها حکومت باستانی اسرائیل را در دوران داوود وسلیمان بنیان گذاشتند.[۳]

اما واقعیات تاریخی نشان می‌دهد که ادعای رهبران و محققان صهیونیست از اعتبار چندانی برخوردار نیست. درواقع عبری‌ها یا اتباع بعدی حکومت اسرائیل، نخستین ساکنان سرزمین فلسطین نبودند، بلکه اسلاف اعراب کنونی جزو اولین ساکنان فلسطین بشمار می‌رفتند. به گفته مورخین و محققینی (نظیر توینبی، فریدمن، ماکسیم رودنسون، موشه منوهین، فرانسیس امیلی و...) حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح قبایل عرب به فلسطین فعلی مهاجرت کردند که بعدها به اسم «کنعانی‌ها» معروف شدند. همین کنعانی‌ها برای نخستین بار شهر «اورشلیم» را بنیان گذاشتند. گروهی از همین اهالی کنعان بعدها تمدن فینیقی را در سواحل مدیترانه در لبنان بوجود آوردند. کنعانی‌ها حدود ۱۵۰۰ سال کنترل این ناحیه را در دست داشتند و شهرهای اریحا، بیسان، شکیم و نابلس توسط آنان ساخته شد.

عبرانی‌ها حدود ۷۰۰ سال بعد از قبایل عرب، یعنی در حدود ۱۸۰۰ قبل از میلاد به

۲. رجوع کنید به متن بیانیه بیلو در ضمیمه مربوط به اسناد.

۳. برای اطلاع از نظریات صهیونیست‌ها دررابطه با اسرائیل کهن رجوع کنید به:

Harry M. Orlinsky, **Ancient Israel,** London, Cornell University Press, 1971, pp, 8- 58

رهبران جنبش صهیونیست بیش از سایران بر ارتباط تاریخی یهودیان با فلسطین و تعلق این سرزمین به قوم یهود تأکید می‌ورزند. برای مثال نگاه کنید به دو اثر زیر از «بن‌گوریون»:

Ben Gurion, **Rebirth and Destiny of Israel,** New York, 1954.

________, **The Jews in their Land,** nd,np.

همراه حضرت ابراهیم(ع) از شهر اور مرکز کلدانیها در عراق، به ارض کنعان «فلسطین» مهاجرت کردند. در کنعان حضرت اسحاق فرزند ابراهیم متولد شد. (فرزند دیگر ابراهیم اسماعیل بود که جد پدری اعراب بحساب می‌آید) و حضرت یعقوب فرزند اسحاق، به نام «اسرائیل» معروف شد و بدین جهت است که یهودیان را بدلیل انتساب به حضرت یعقوب «بنی‌اسرائیل» لقب داده‌اند.یعقوب به همراه فرزندان خود به مصر مهاجرت کرد و سالها همراه حضرت یوسف(ع) در آنجا اقامت کرد. درسال ۱۲۰۰ ق.م حضرت موسی، بنی اسرائیل را از چنگال فرعون مصر رهانید وبطرف کنعان (فلسطین) حرکت داد. اما قوم بنی‌اسرائیل سالها در بیابانها سرگردان بودند، سپس به شهر اریحا در فلسطین حمله‌ور شدند و میان آنها و ساکنان اصلی فلسطین ۲۰۰ سال جنگهای پراکنده صورت گرفت، تا اینکه در ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد حضرت داود(ع) اولین حکومت اسرائیل را ایجاد کرد. دوران حکومت داود و سلیمان (۱۰۰۰-۹۳۵) سالهای طلایی دولت باستانی اسرائیل بود[٤]. حکومت متحد اسرائیل درسال ۹۲۲ (ق.م) به دو بخش شمالی و جنوبی (اسرائیل و یهودیه) تقسیم شد و بعدها هر دو سقوط کردند[۵]. حکومت اسرائیل شمالی در ۷۲۱ درجریان حمله آشوریها و حکومت یهودیه در ۵۸۷ توسط بابلی‌ها سقوط کرد و کاملاً از بین رفت و یهودیان به اسارت درآمده و پراکنده شدند. جرج فرید من در این مورد می‌نویسد: «دوازده قبیله بنی‌اسرائیل به قفقاز، ارمنستان و بویژه بابل تبعید شدند و بدین ترتیب مردم یهود با تمامیت وجود خود، به همراه نژاد،جامعه ملی و مذهبی خود برای همیشه از بین رفت».[٦]گرچه در ۵۲۰ (ق.م) کورش پادشاه ایران بابل را شکست داد و یهودیان را آزاد کرد و به فلسطین بازگرداند، اما آنها زیر سلطه مقدونیها و رومیان درآمدند و مجدداً هرگز به حکومت نرسیدند. در دوران سلطه مقدونی‌ها و رومیان مردم یهود به چند شورش دست زدند، ولی علیرغم همه این شورشها (بویژه شورش مکابیها که

٤. اکرم زعیتر، **سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار**، ترجمه علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳٦۲، ص ص ٦۱- ٥٤.

۵. برای یافتن اطلاعات بیشتر پیرامون امپراتوری اسرائیل در دوران داود و سلیمان و تقسیم امپراتوری نگاه کنید به:

Orlinsky, **op.cit**.pp, 58- 98.

6. George Fredmann, **The End of the Jewish People**? Dubleday, Anchor Books, 1968, P, 266.

شهرت داشت) حکومت یهود مجدداً اعاده نشد.

علاوه بر حقایق تاریخی، برخی از محققان برجسته یهود منکر هرگونه حق تاریخی یهودیان نسبت به فلسطین می‌شوند. برای مثال ماکسیم رودنسون[7] محقق برجسته یهودی فرانسوی می‌گوید «مردم فلسطین به تمام معنی از نظر بومی همان فلسطینی‌های قدیم و فرزندان کنعانی‌ها و سایر قبایل اولیه فلسطین هستند»[8]. جالب اینکه حامیان اروپایی جنبش صهیونیسم خود به این مسأله واقف بودند که از نظر تاریخی مردم یهود حقی نسبت به فلسطین ندارند. درسال ۱۹۲۰ درجریان مباحثات شدیدی که در مجلس لردان انگلستان پیرامون قیمومت فلسطین و اعلامیه بالفور درگرفت، لرد سیدنهام[9] اظهار داشت: «فلسطین سرزمین یهودیان نیست، بلکه یهودیان آنراپس از یک کشتار وحشیانه از کنعانی‌ها گرفتند زیرا اگر چنین باشد رومی‌ها می‌توانند مالک انگلستان باشند»[10]. موشه منوهین[11] یهودی منتقد صهیونیسم منکر حق تاریخی مردم یهود نسبت به فلسطین می‌شود. او معتقد است که ساکنان اصلی فلسطین اعرابی بودند که از چهار هزارسال قبل این سرزمین رادر تصرف خود داشتند و هم اکنون در اردوگاههای آوارگان زندگی می‌کنند. آنها دوبار شاهد ظهور و سقوط اسرائیلی‌ها بودند ولی خود در حاشیه باقی ماندند و بعنوان روستائیان این سرزمین به حیات خود ادامه دادند[12]. «اسرائیل زانگویل» که اصطلاح «فلسطین، سرزمین بدون مردم، برای یهودیان، مردم بدون سرزمین» را اختراع کرد، بعدها پس از سفر به فلسطین اعتراف کرد که این سرزمین برای خود ساکنانی دارد و جمعیت فعلی اورشلیم دوبرابر جمعیت نسبی آمریکاست. او با توجه به این مسأله پیشنهاد کرد که یهودیان برای گرفتن فلسطین از ساکنان کنونی آن، مثل پدران خود به

7. Maxim Rodinson

۸. هنری کتان: **فلسطین و حقوق بین‌الملل**، ترجمه غلامرضا فدایی عراقی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵٤، ص ۱۸.

9. Lord Sydenham

۱۰. همان، ص ۲۱.

11. Moshe Menuhin

12. Moshe Menuhin, **The Decadance of the Judaism in Our Time**, New York, Exposition Press, 1965, p. 7.

ضرب شمشیر وکشتار به این هدف نایل آیند.[۱۳] به هرحـال اگرادعای‌صهیونیست‌هـا‌دررابطه با حق تاریخی دو هزار ساله یهودیان نسبت به فلسطین دارای اعتبار باشد و پـذیرفته شود، پس باید مکزیک نیز مدعی بخشی از قلمرو آمریکا باشد و اسپـانیا تـمام خـاک مــکزیک را طلب کند و نیز اعراب تمامی اسپانیا و ایران نیز مصر و فلسطین کنونی را ادعا کنند.

گذشته از آن مورخین مشهور معاصر بر عربی‌بودن فلسطیـن و انکـار پیوند تـاریخی مردم یهود با آن سرزمین تأکید ورزیده‌اند. دکتر «س. فرانسیس امـیلی[۱۴]» عـضو کـمیته سلطنتی انگلستان در تحقیقات خود پیرامون استقرار اعراب در فلسطین نوشته است: «این اعراب، و نه یهودیان،هستند که پیوند ثابت و مستمر و لاینقطعی در فلسطین داشته‌اند.[۱۵]»

«آرنولد توینبی» مورخ سرشناس معاصر براین امر تأکید مـی‌ورزد کـه فلسطیـن یـک سرزمین عربی است و یهودیان چه در زمان قدیم و چه در زمان معاصر تـجاوزکارانه وارد آن شده‌اند. به گفته او «پیش از آنکه هرتصل جنبش صهیونیستی خود را آغاز کـند، از تـاریخ سکونت مردم فلسطین درآنجا دست‌کم هفده قرن و نیم گـذشته بـود.[۱۶]» «جیـمز فـریزر» مورخ معروف اسکاتلندی نیز در این زمینه می‌گوید: «کـشاورزان عـرب‌زبـان فلسطیــن از اعقاب قبایلی هستند که پیش از حمله اسرائیلی‌ها دردوران داود درآن سکـونت داشته و از آنجا نقل‌مکان نکرده و ریشه‌کن نشده‌اند. آنان به رغم امـواج فتوحـات، در سرزمـین خـود ثابت مانده و به اقامت درآن ادامه دادند.[۱۷]» بدین‌تــرتیب از نظــر مــورخین و مــحققین (یهودیان ضدصهیونیست و محققین بی‌طرف)، ادعای تاریخی صهیـونیست‌هـا نسبــت بــه فلسطین از اعتبار چندانی برخوردار نیست و نمی‌توان براساس این پیوند تاریخی، اشغال فلسطین و تأسیس اسرائیل را توجیه کرد.

13. Ibrahim Al- Abid, **A Handbook to the Palestine Questions,** PLO Research Center, Beirut 1971, pp, 19- 21.

14. Francis Emily

۱۵. رفیق شاکرالنتشه، **اسلام و فلسطین**، از انتشارات مرکز تحقیقات سازمـان آزادیبخش فلسطیـن، تـهران، ۱۹۸۴، ص ۱۰.

۱۶. همان.

۱۷. همان.

ب: تأسیس اسرائیل، تحقق وعده‌های الهی به یهودیان نیست.

رهبران صهیونیسم گذشته از ادعای حق تاریخی یهودیان نسبت به فلسطین، تعلق فلسطین به قوم یهود را یک «وعده الهی» قلمداد می‌کنند و معتقدند که تأسیس حکومت اسرائیل، تحقق این وعده الهی برای بازگشت یهودیان به سرزمین موعود بود. رهبران جنبش بیلو در روسیه در بیانیه خود به این وعده الهی مربوط به بازگشت قوم یهود به فلسطین اشاره می‌کنند. بعلاوه هرتصل، چه در کتاب دولت یهود خود و چه در آثار و سخنرانی‌های دیگرش، بویژه در داستانی که پیرامون مسئله یهود نوشته است، به حق مذهبی یهودیان و وعده الهی مندرج در تورات استدلال می‌کند. اشاره به وعده الهی به مردم یهود در آثار اکثر رهبران سیاسی و فکری صهیونیسم موجود است و پایه اصلی استدلال و اعتقاد آنها را درمورد تعلق فلسطین به یهودیان تشکیل می‌دهد.

استدلال مذکور براساس چند آیه از تورات استوار است که خطاب به حضرت ابراهیم و یعقوب گفته شده است. اولین وعده از سوی خداوند به حضرت ابراهیم در شِشم[18] (نابلس) در رابطه با فلسطین داده شده است. دراین آیه (عهد عتیق، باب دوازدهم، آیه ۷) به ابراهیم وعده داده شده است که: «به ذریت تو این زمین را می‌بخشم.[19]» در بخش دیگری از تورات (عهد عتیق، باب پانزدهم، آیه ۱۸) نیز آمده است: «این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم یعنی فرات به نسل تو بخشیده‌ام.» در آیات دیگری نیز جملات مشابه به آن بچشم می‌خورد.[20] با وجود این هیچیک از این آیات حق انحصاری یهودیان را نسبت به فلسطین ثابت نمی‌کند، چرا که:

۱ـ تمامی این وعده‌ها به حضرت ابراهیم و اعقاب او داده شده است. بدیهی است که یهودیان اعقاب منحصربفرد حضرت ابراهیم نبودند، بلکه اعراب نیز که فرزندان اسماعیل فرزند ابراهیم هستند در قلمرو اعقاب ابراهیم درآمده و مشمول وعده الهی می‌شوند. بعلاوه آیات دیگر تورات که در بردارنده وعده‌های الهی به اسحاق و یعقوب است، وعده‌های قبلی به حضرت ابراهیم و اعقاب او را محدود و باطل نمی‌سازد.

۲ـ در تورات اشاره شده است که اسماعیل نیز از اعقاب «تو» (ابراهیم) است. در واقع یهود و اعراب هر دو اعقاب ابراهیم بشمار می‌روند، زیرا اسماعیل جد پدری اعراب و

18. Schechem

19. To thy seed will I Give this Land.

۲۰. رجوع کنید به باب سیزدهم، آیه ۱۵ و باب بیست‌وهشتم آیات ۱۴- ۱۲ و باب هفدهم آیات ۹-۷.

اسحاق (پدر حضرت یعقوب) جد پدری یهودیان، از فرزندان ابراهیم بودند.[۲۱]

۳ـ بعلاوه زمانی این وعده به ابراهیم داده شد که «میثاق ختنه» در جریان بود (قربانی کردن اسماعیل از سوی پدرش ابراهیم). دراین زمان سرزمین کنعان (فلسطین) بعنوان ملک دائمی به ابراهیم و اعقاب او وعده داده شد و آن هنگام اسحاق فرزند دیگر ابراهیم متولد نشده بود. بنابراین یهودیان (از اعقاب اسحاق) نمی‌توانند مدعی حق انحصاری بر فلسطین شوند.

٤ـ گذشته از این، نمی‌توان از نظر انسان‌شناسی ثابت کرد که تمامی یهودیان کنونی اعقاب ابراهیم هستند. لذا دلیلی ندارد که همه یهودیان را وارثان وعده الهی درمورد فلسطین بدانیم.[۲۲] خوان کوما استاد انسان‌شناسی دانشگاه مکزیک معتقد است که مردم یهود فاقد وحدت مرفولوژیک هستند. او در مقاله پیرامون «افسانه نژاد یهود[۲۳]» می‌گوید که «خالص‌بودن نژاد یهود، یک امر خیالی است. میان یهودیان انواع نژادهای زیادی وجود دارند. برخی از آنها دارای سرهای پهن هستند (Brachycephalics)و برخی سرهای دراز (Hyperdolichocephalics). در آلمان و روسیه یهودیانی هستند که کوچکترین ویژگی سامی ندارند»کوما یهودیان را از نظر طبقه‌بندی به چند نوع تقسیم می‌کند:

الفـ اعقاب و یهودیان مهاجر از فلسطین (که تعدادشان بسیار کم است.)
بـ اعقاب یهودیانی که با دیگران پیوند خوردند.
پـ اعقاب یهودیانی که مذهب یهود را پذیرفتند اما از نظر انسان‌شناسی با یهودیان فلسطین پیوند ندارند. در این مورد می‌توان از بولان (Boulan) پادشاه خزرها در نواحی دریای خزر نام برد که در ۷٤۰ .م همراه بسیاری از پیروان خود به یهودیت گروید. آنها بعدها به نواحی روسیه و لهستان مهاجرت کردند و اکثر یهودیان این دو کشور از اعقاب خزرها هستند و نه

21. Al- Abid, **Op, cit**.pp.15- 16.

22. **Ibid.**

آلفرد گیوم دررابطه با وعده الهی و حق یهودیان بحث مفصلی ارائه می‌دهد:

Alfred Guillaume, **Zionism and Bible,** pp. 14- 15.

23. Juan Comas. «The Myth of the Jewish Race», **Issues**(Winter, 1965- 66) vol 9, No 4, pp. 21-22.

یهودیان مهاجر از فلسطین.[۲۴]

۵- بسیاری از یهودیان ضدصهیونیست، با تشکیل دولت اسرائیل مخالفت ورزیده و آنرا تحقق وعده الهی نمی‌دانند. بنظر این گروه بازگشت به صهیون و ارض موعود، یک فرآیند روحی و معنوی است و نه تشکیل مجدد حکومت اسرائیل. المربر گر روحانی برجسته یهودیان امریکا و از پیشتازان جنبش ضدصهیونیستی معتقد است که «عهد عتیق و جدید» از ادعای صهیونیست‌ها در رابطه با دولت جدید اسرائیل حمایت نمی‌کند، زیرا وعده‌های تورات برای تمامی بشریت است و نه صرفاً یهودیان یا صهیونیست‌ها.[۲۵]

۶- به نظر برخی از منتقدین یهودی صهیونیسم، وعده‌های تورات در رابطه با بازگشت به ارض موعود تحقق یافته است. زیرا یهودیان پس از تبعید به بابل، توسط کورش پادشاه ایران آزاد شدند و مجدداً به یهودیه بازگشتند و دیوارهای اورشلیم را مجدداً ساختند و معبد (هیکل سلیمان) را بازسازی کردند. در ادبیات یهود نیز (عهد عتیق و جدید) مسئله بازگشت دوباره هرگز پیش‌گویی نشده است.[۲۶] یهودیان عضو جنبش «ناتوراکارتا» (Neturei Karta) در بیت‌المقدس کنونی، تأسیس اسرائیل و بازگشت به ارض موعود پس از گذشت دو هزار سال را با پیش‌گویی‌های تورات متناقض می‌دانند.[۲۷]

کوتاه سخن پیرامون عقاید رهبران جنبش صهیونیسم در رابطه با وعده الهی وبازگشت به ارض موعود از سوی یهودیان ضد صهیونیست ونیز دیگران بحث‌های مفصلی صورت گرفته است. بسیاری از این محققین یهودی ضد صهیونیست (نظیر موشه منوهین والمر برگر) طرح عقاید مذهبی برای توجیه تأسیس اسرائیل در فلسطین را پوششی جهت پیشبرد اهداف دولتهای رقیب استعماری اروپا وساخته وپرداخته دست بورژوازی یهود در اواخر قرن

۲۴. آرتور کوستلر نویسنده معاصر در این رابطه کتابی نوشته است که به فارسی ترجمه شده است. رجوع کنید به:
آرتور کوستلر، **خزران (اسرائیلیان از بنی‌اسرائیل نیستند؟)**، ترجمه محمدعلی موحد، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱.

25. Al- Abid, **Op, cit**. p, 17.

26. Guillaume, **OP. cit**, P. 15.

۲۷. جنبش ناتوراکارتا در حال حاضر از مخالفان دولت اسرائیل است و آمادگی خود را برای همکاری با فلسطینی‌ها جهت تأسیس کشور مستقل فلسطین اعلام کرده است. برای یافتن اطلاعات بیشتر در مورد این جنبش رجوع کنید به: «ناطوری‌ها، یهودیان ضدصهیونیسم»، **روزنامه کیهان**، ۱۳۶۵/۳/۱۳

نوزده می‌دانند. در واقع ناسیونالیسم سیاسی یهود وحرکت صهیونیسم در اواخر قرن نوزده همزمان با رشد وگسترش رقابت‌های استعماری وافزایش نفوذ بورژوازی یهود بوجود آمد وقبل ازآن پدیده صهیونیسم سیاسی وناسیونالیسم سیاسی یهود به این شکل وجود نداشت. موشه منوهین یهودی ضد جنبش صهیونیسم سیاسی دراین رابطه می‌گوید که واژه «صهیونیسم» زمانی معنایی کاملاً متفاوت با صهیونیسم سیاسی داشت وناسیونالیسم یهود نیز معنایی کاملاً متفاوت وخلاف ناسیونالیسم سیاسی داشت. صهیونیسم غیر سیاسی، بر جنبه‌های معنوی تاکید داشت.[۲۸] المربرگر در رابطه با نقش بورژوازی یهود ونیروهای استعمارگر اروپا در اواخر قرن نوزدهم در تحریف دین یهود وآوردن دلایل مذهبی برای توجیه حرکت صهیونیسم واهداف امپریالیستی آن می‌گوید: «در اواخر قرن نوزدهم بورژوازی یهود اروپا با توسل به حربه ناسیونالیسم یهود برآن شد تا همچون نیروهای استعمارگر اروپایی به جهانخوارگی مشغول شود. چندتن از ناسیونالیست‌های افراطی یهود برآن شدند تا با ابداع یک ایدئولوژی جدید، یهودیت را ازشکل مذهبی خود خارج ساخته ودر خدمت سرمایه‌داری یهود قرار دهند. در همان زمان سرمایه‌داری انگلستان قصد داشت نفوذ خود را در هندوستان، مصر وافریقا ودیگر نقاط آسیا گسترش دهد. دراین مرحله بود که استعمارگران اروپا صهیونیسم را برای رسیدن به اهداف موردنظر، به آلت دست خود تبدیل کردند.[۲۹]

۲۸. موشه‌منوهین، **منتقدان یهودی صهیونیسم**، ترجمه وازریک درساهاکیان، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۵۹، ص ص ۲۹- ۲۶.

۲۹. المربرگر، **خاطرات یک یهودی ضدصهیونیست**، ترجمه حسین وجداندوست، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، ص ۹۰.

۲

قدرتهای استعماری اروپا، نخستین طراحان استقرار مجدد یهودیان در فلسطین

برخلاف آنچه که در ظاهر بنظر می‌آید طراحان مسئله بازگشت یهودیان به فلسطین وتأسیس جامعه وحکومت جدید اسرائیل درآن، در اصل صهیونیستها وحتی یهودیان نبودند. اندیشه استقرار یهودیان در فلسطین در واقع برای نخستین بار از سوی محافل حاکم قدرتهای استعماری نوظهور در اروپا مطرح شد. چون رشد صنعتی واقتصادی کشورهای اروپایی پس از انقلاب صنعتی ونیاز به مواد خام و کار ارزان برای بهره‌برداری از آنها، سلطه بر سایر بخشهای جهان را در پی داشت. قدرتهای نوظهور اروپا اولین کسانی بودند که جهت رسیدن به اهداف خود، طرح استعمار نقاط مختلف جهان را بوسیله نیروی انسانی یهودمطرح کردند. بدیهی است که فلسطین بدلیل قرار داشتن در قلب امپراطوری عثمانی ومجاورت دریای مدیترانه و کانال سوئز، منطقه بسیار پر منفعتی برای اروپایی‌ها بشمار می‌آمد. بدین جهت مدتهاقبل از هرتصل وهمکاران او ندای تأسیس حکومت یهود در فلسطین بگوش می‌رسید. قبل از آن طرح استقرار یهودیان در بخشهای دیگری ازجهان نیز مورد مطالعه قرار گرفت.

در سال ۱۶۵۲ با اجازه کمپانی هلندی هند غربی، قطعه‌زمینی در جزیره کور اساو[۳۰] به «ژوزف نونزد افونسه کا»[۳۱] ودیگران داده شد تا یک مستعمره یهودی نشین دراین جزیره تأسیس کنند... اما این اقدام موفقیت نیافت.

30. Cura Sao

31. Joseph Nunez da Fonceca

در سال ۱٦٥٤ نیز انگلستان در نظر داشت یهودیان را در سورینام مستعمره خود مستقر کند و از آنها جهت اهداف استعماری بهره‌برداری نماید. دولت فرانسه نیز درهمین زمان نقشه مشابهی برای اسکان دادن یهودیان در (Cayenne) در دست داشت.

اما اقدام به استعمار فلسطین با استفاده از یهودیان نخستین بار از سوی ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۹ مطرح شد. او بدلیل اهمیت استراتژیک فلسطین در منطقه، در نظر داشت یهودیان را به آنجا کوچ دهد وتابع خود گرداند. به همین جهت ناپلئون از یهودیان فرانسه دعوت کرد تا به او ملحق شوند وبرای ایجاد کشور خود به ارض موعود بازگردند. بدین وسیله فرانسه (ودر واقع تمامی اروپا) می‌توانست از یک طرف از وجود یهودیان رهایی یابد واز طرف دیگر پایگاهی برای حفظ منافع اروپا در منطقه داشته باشد. بهرحال طرح ناپلئون، بویژه پس از شکست او در لشکرکشی از مصر به سوریه مورد قبول تمامی یهودیان قرار نگرفت. روزنامه رسمی فرانسه در ۲۰ آوریل ۱۷۹۹ طی چاپ اعلامیه‌ای از یهودیان خواسته بود به ارتش فرانسه در مصر ملحق شده وبه اتفاق آن وارد اورشلیم شوند.[۳۲]

در فاصله سالهای ۱۸٤۸- ۱۸٤۰ در انگلستان و فرانسه مسئله یهودیان تحت عنوان «مسئله شرق» مطرح شد. این دو کشور برای حفظ منافع خود در مدیترانه وکانال سوئز به طرح ایجاد یک کشور یهودی در فلسطین توجه کردند. در اوایل کنفرانس پنج جانبه قدرتهای بزرگ اروپا در ۱۸٤۰ مسئله «تولد دوباره ملت یهود» مطرح گردید. انگلستان معتقد بود که بازگشت مجدد یهودیان به فلسطین، نه تنها به رنج ۲۰۰۰ ساله آنها پایان می‌دهد، بلکه قدرت ونفوذ سیاسی بریتانیا رانیز بالامی‌برد.[۳۳] در این هنگام قدرتهای بزرگ استعماری اروپا که قصد داشتند درامپراتوری روبه زوال عثمانی رخنه کنند، مسئله آینده سوریه (وفلسطین) راکه در آن زمان در اشغال قوای مصر تحت فرماندهی ابراهیم پاشا فرزند محمدعلی پاشا فرمانروای مصر بود طرح کردند. روزنامه تایمز لندن در اوت ۱۸٤۰ درمقاله‌ای تحت عنوان «سوریه، بازگرداندن یهودیان» نوشت: «پیشنهاد استقرار مجدد یهودیان در سرزمین آباء واجدادی آنها تحت حمایت پنج قدرت بزرگ اروپا دیگر یک مسئله ذهنی وتخیلی نیست، بلکه موضوعی است که از نظر سیاسی درخور اعتنا است.» تا این زمان هیچکس به این شیوه علنی پیشنهاد بازگرداندن یهودیان به فلسطین رامطرح

۳۲. شاکرالنتشه، **پیشین**، ص ۲۹.

۳۳. گالینانیکیتینا، **دولت اسرائیل**، ترجمه ایرج مهدویان، انتشارات پویا، تهران، ۱۳۵۲ ص ص ۲۱- ۲۰.

نکرده بود. [۳٤] «ارل شافتزبوری [۳۵]» سیاستمدار برجسته انگـلیسی در ۲۵ سپـتامبر ۱۸٤۰ به «پالمرستون [۳٦]» وزیر خارجه انگلستان پیشنهاد کرد: «اگر بازگشت یـهودیان را بـاتوجه به اوضاع جدید فلسطین واستعمار آن مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دیـد کـه ایـن طـرح بسیار ارزان ومطمئن است.[۳۷]» اوطرح تبدیل سوریه (شامـــل فلسطیـــن) بـــه یـــکی از دومینیون‌های انگلیس را نیز مطرح کرد.

رقابت قدرتهای استعماری اروپا برای رخنه درخاورمیانه قبل از حفر کانال سوئز و پس از اتمام ساختمان آن تشدید یافت. دولت انگلستان درصدد بود حمـایت یـهودیان اروپـا را برای مهاجرت به فلسطین بدست آورد ویهودیان شرق رانیز به ایـن کـار تـشویق کـند. سرهنگ «جرج گولر[۳۸]» حکمران سابق استرالیا ویکی از مسئولا ن امور مستعمراتی، در ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳ اعلام کرد که: «مصرو سوریه، میان انگلستان ومهمترین نواحـی مـستعمراتی وتجارت خارجی یعنی هندوچین وجزایر استرالیا شکـاف انداخته است. انگـلستان بـاید بـا استفاده از تنها مردمی که تمامی توانایی ونیروی آنها بـکار گرفته خـواهد شد، یـعنی بـا استفاده از اولاد بنی اسرائیل که فرزندان حقیقی این سرزمـین هـستند، نوسازی سوریـه را آغاز کند.[۳۹]»

در فاصله سالهای ۱۸۷۰- ۱۸۵۰ با اتمام ساختمان کانال سوئز مسئله جدی‌تـر شد. در این زمان فرانسه وانگلستان در رقابت با یکدیگر علاقه بیشتری به مـسئله فلسطیـن پـیدا کردند. دولت فرانسه زیر پرچم نوعدوستی تعهد می‌کند که یهودیان فقیر را بـرای تـشکیل دولت خاص خود به فلسطین مهاجرت دهد. از سوی دیـگر «سرمـونت فیـوره[٤۰]» از طـرف انگلستان مامور می‌شود تا برای خرید زمین جهت اسکان یهودیان در فلسطیـن بـا سلطـان عثمانی وارد مذاکره شود. آلمانی‌ها نیز که دراین سالها بـه وحـدت دست یـافته بـودند و سرخود را بی کلاه احساس می‌کردند، دست به عمل زدند و «شرکت مستعمراتی یهود» را

۳٤. یوری ایوانف، **صهیونیسم**، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ سوم، تهران، امیر کبیر ۱۳۵٦، ص ص ٤۷- ٤٦.

35. Earl of Shaftesbury

36. Viscount Palmerston

۳۷. **همان**، ص ٤۸.

38. George Gauler

۳۹. **همان**. ص ٤۹.

40. Sir Montefiore

توسط «بارون موریتس هیرش» برای خرید زمین در فلسطین تاسیس کردند[۴۱]. «جیمزنیل[۴۲]» مقام برجسته کلیسای انگلستان نیز در حمایت از طرحهای استعماری دولت برای بازگرداندن یهودیان به فلسطین، باتمسک به مذهب معتقد بود که خداوند توسط حضرت مسیح باید یهودیان رامجدداً در سایه کوه مقدس صهیون گردآورد. وی در ۱۸۷۷ در کتاب خود تحت عنوان «بازسازی فلسطین باتجمع اولاد پراکنده اسرائیل» خواستار استفاده از یهودیان برای عمران (استعمار) فلسطین شد. در سالهای دهه ۱۸۷۰ نیز «انجمن استعمار سوریه وفلسطین» درانگلستان تاسیس شد که هدف آن اسکان یهودیان ومسیحی‌ها در سوریه وفلسطین بود.[۴۳]

درمقابل این طرحهای استعماری وپیشنهاد بازگشت یهودیان به ارض موعود، روحانیون وشخصیت‌های برجسته یهودی با اندیشه بازگشت به فلسطین به مخالفت برخاستند. در کنفرانس سراسری «مجمع اصلاح یهودیت» که در ۱۸۸۵ در پیتبورگ برپا شد، شرکت کنندگان به اتفاق آراء اعلام داشتند که «ما انتظار بازگشت به فلسطین را نداریم.» سال قبل از آن یعنی در ۱۸۵٤ نیز خاخام اعظم انگلستان دکتر «آدلر[٤٤]» به حوزه‌های دینی تحت نفوذ خود نامه نوشت وبا اقدامات اروپایی‌ها در رابطه باطرح مسئله بازگشت یهودیان به فلسطین مخالفت ورزید. به گفته او سرنوشت یهودیان در دست خداوند قرار دارد که به آنها فرمان داده است تا روزی که خود اراده کند، در برانگیختن قهر ومهرش اقدام نکنند[٤٥]. درسال ۱۸۹۷ همزمان با تلاش صهیونیستهای تحت رهبری هرتصل برای برپایی کنفرانس بال در سوئیس، کنفرانس مرکزی خاخامهای آمریکا طی صدور قطعنامه‌ای هرگونه اقدام درجهت تاسیس یک حکومت یهودی در فلسطین را نکوهش کرد واعلام نمود که «صهیون ما امریکا است.» درهمین دوران نیز یکی از رهبران یهودیان آلمان اعلام کرد که «اشتوتگارت، اورشلیم ما است.[٤٦]»

بدین ترتیب، خمیرمایه اصلی اندیشه صهیونیستی یعنی بازگشت به فلسطین و

٤١. گالینانیکتینا، پیشین. ص ۲۱.

42. James Neil

٤٣. ایوانف، پیشین، ص ص ۵۱- ۵۰.

44. N.Adler

٤٥. همان، ص ص ٤۹- ٤۲.

٤٦. همان، ص ص ٤۳- ٤۲.

تاسیس حکومت اسرائیل، دراصل از سوی قدرتهای استعماری رقیب در اروپا مطرح شد و بعدها بورژوازی یهود نیز جهت دست یافتن به اهداف خود با سرمایه‌داری اروپا همدست شد وحرکت صهیونیستی را بنیان گذاشت.

۳

صهیونیسم زاییده امپریالیسم اروپا وبورژوازی یهود

باتوجه به آنچه که گفته شد قدرتهای رقیب استعماری در اروپا درنیمه دوم قرن نوزدهم هریک مشتاق کسب مستعمرات بیشتر درمناطق مختلف جهان بودند و از این رو، فکر استفاده ازیهودیان اروپا برای استقرار در فلسطین و یا دیگر مناطق مستعمراتی ریشه گرفت.

طرح مسئله بازگشت یهودیان به فلسطین واستقرار آنها دراین منطقه از امپراتوری عثمانی، یک ضرورت استعماری برای کشورهای نوظهور رقیب در اروپا بود. اصولاً نیمه دوم قرن نوزده،دوران کشمکش سه قدرت اصلی اروپا، یعنی انگلستان ، فرانسه و آلمان برسر کسب مستعمرات و منافع اقتصادی بیشتر درخارج از قاره اروپا بود. انگلستان و فرانسه گسترش مستعمرات خود در سایر نقاط جهان را از مدتها قبل آغاز کرده بودند و آلمان که پس ازمدتها تفرقه و کشمکش‌های داخلی در ۱۸۷۰ تحت رهبری بیسمارک به وحدت رسیده بود نیز همراه دو رقیب بزرگ دیگر خود درپی کسب نفوذ در سایر نقاط جهان می‌گشت[۴۷]. آسیا، خاورمیانه و خاور نزدیک و شمال آفریقا، از جمله مناطقی بودند که رقابت و کشمکش میان این سه قدرت را تشدید می‌کردند. تلاش برای حفظ هندوستان از

۴۷. در مورد رقابت سه کشور اروپایی فوق بر سر منافع استعماری و امپریالیستی در سایر نقاط جهان، رجوع کنید به:

Henry Hauser, Du Liberalism A L'imperialism, 1860- 1878, Paris, 1939.

سوی بریتانیا اهمیت اقتصادی و سیاسی خاورمیانه وخاورنزدیک را برای این سه کشور اروپایی بالا برد. از اوایل قرن نوزدهم رقابت برای جلب حمایت و دوستی کشورهای موجود دراین منطقه بویژه ایران و عثمانی بخوبی درتلاشهای فرانسه و انگلستان مشهود بود. ایران بویژه در دوران فتحعلی‌شاه قاجار و سپس ناصرالدین شاه بدلیل گرفتار آمدن در سیاست‌های رقابت‌آمیز این دو قدرت اروپایی صدمات فراوانی را متحمل شد. از دست دادن مناطق وسیع قفقاز وگرجستان وانعقاد قراردادهای گلستان و ترکمنچای درسالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸وهمچنین ازدست دادن هرات در ۱۸۵۳ از نمونه‌های بارز این صدمات است.[۴۸]

درارابطه باامپراتوری عثمانی سیاست دیگری از سوی قدرتهای اروپایی اتخاذ شد. از آنجا که عثمانی‌ها از قدرت نظامی عمده‌ای درخاورمیانه کنونی و شمال آفریقا و بخشهائی از اروپا برخوردار بودند، قدرتهای استعماری اروپا به آن بعنوان یک دشمن عمده و سد نفوذ این نواحی نگاه می‌کردند. از این رو در قرن نوزدهم خصومت قدرتهای اروپایی برای درهم شکستن امپراتوری عثمانی شدت گرفت و بسیاری از مناطق تحت نفوذ عثمانی در اروپا به تحریک کشورهای بزرگ این قاره از امپراتوری عثمانی جدا شد. این عمل گاه از طریق جنگهای وسیع صورت گرفت. برای نمونه می‌توان ازجنگهای کریمه میان روسیه و عثمانی‌ها در اواسط قرن نوزده نام برد که به جدایی شبه جزیره کریمه از عثمانی منجر شد. درشمال افریقا نیز مصر، الجزایر و مراکش درنیمه اول و دوم قرن نوزدهم به اشغال نیروهای انگلستان و فرانسه درآمد واز دست امپراتوری عثمانی خارج شد.[۴۹]

طرح بازگرداندن یهودیان به فلسطین و استقرار آنها دراین منطقه نیز اولین بار از سوی همین قدرتهای رقیب استعمار گر در اروپا مطرح شد [۵۰] درهم شکستن قدرت عثمانی

۴۸. درارابطه با نقش رقابتهای استعماری اروپا در سیاستهای ایران قرن نوزده و اوایل قرن ۲۰ مراجعه کنید به: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، چاپ سوم، امیر کبیر، تهران، ۱۳٦٤، ص ص، ۳۷۲- ۱۹۷.

۴۹. درارابطه با سیاستهای خصمانه اروپا علیه امپراتوری عثمانی و اشغال نواحی تحت نفوذ آن از سوی انگلستان، فرانسه و روسیه رجوع کنید به:

Halide Edib, **Conflict of East and West in Turkey**, Muhammad Ashraf, Lahore, n.d.

۵۰. رجوع کنید به بحث قبلی درارابطه با طرح اسکان یهودیان در فلسطین از سوی قدرتهای اروپایی.

وایجاد پایگاه دراین منطقه استراتژیک به منظور حفظ منافع استعماری و امپریالیستی اروپا نیز درراستای این هدف قرار داشت. دراین دوران یعنی نیمه قرن نوزدهم بود که اروپائیان به کمک یهودیان به تلاشهای خود جهت کسب نفوذ در فلسطین شدت بخشیدند و درهمین زمان بود که جنبشی بنام «صهیونیسم» بتدریج در صحنه سیاسی اروپا ظاهر شد.

روشنفکران یهودی تحت نفوذ بورژوازی یهود و دولتهای سرمایه‌داری اروپا در این دوران، فعالیتهای خود را به منظور پایه‌گذاری حرکت صهیونیسم وایجاد جوامع متمرکز یهودی درفلسطین آغاز کردند. شخصیتهایی نظیر «ماکس نوردو[۵۱]» و «کارل نتر[۵۲]» و «موشه مونت فیوره» و پس از چندی «تئودورهرتصل» دراین دوره ظهور کردند. سه روشنفکریهودی نخست تحت حمایت بورژوازی یهود و قدرتهای استعماری خواهان مهاجرت یهودیان به فلسطین وایجاد مستعمره‌های کشاورزی ونظایر آن دراین منطقه بودند. هرتصل بعدها رهبر نهضت صهیونیسم شد و با نوشتن کتاب «دولت یهود» مسئله بازگشت یهودیان به ارض موعود و ایجاد کشور اسرائیل را در آنجا بطوررسمی مطرح کرد.

یهودیان ضدصهیونیست وحتی در برخی موارد خود رهبران وطرفداران حرکت صهیونیسم به این مسئله اعتراف کرده‌اند که بطور کلی تانیمه قرن نوزدهم چیزی بنام «صهیونیسم» وناسیونالیسم سیاسی یهود وجود نداشت ومحافل سرمایه‌داری اروپا (یهود وغیریهود) وکشورهای امپریالیستی این حرکت را بوجود آوردند. موشه منوهین منتقد بزرگ یهودی ضدصهیونیست دراین رابطه می‌گوید «تاسده نوزدهم چیزی بنام ناسیونالیسم سیاسی یهود (صهیونیسم) وجود نداشت وناسیونالیسم سیاسی تعصب‌آمیز وخودخواهی جهانی قرن نوزدهم اروپا بود که ناسیونالیسم سیاسی مصیبت‌بار احمقانه یهود (صهیونیسم) را زائید.[۵۳]» ماکس نوردو صهیونیست برجسته واز همکاران بعدی هرتصل دراین رابطه می‌گوید: «آن زمان فرارسیده بود که اگر صهیونیستی هم وجود نداشت، بریتانیای کبیر آزاد آنرا اختراع کند.[۵۴]» «ناهوم ساکولو[۵۵]» محقق وشخصیت برجسته یهودی دراین زمینه اعتراف می‌کند: «موفقیتهای عظیم ناشی از فتوحات صلح‌آمیز

51. Max Nordau
52. Karl Netter

۵۳. موشه‌منوهین، پیشین، ص ۲۷.
۵۴. یوری ایوانف، پیشین، ص ۱۵.

55. Nahum Sakalo

بریتانیا، صهیونیسم را به کارهای خود دلگرم ساخت.» او در جای دیگر می‌گوید: «صهیونیسم نه بعنوان یک نهضت وعلی‌الخصوص نهضت ملی، بلکه بعنوان یک اقدام مالی وسرمایه‌داری ظهور کرد. سهامداران شرکت «تراست مستعمراتی یهود» وسوداگران ثروتمند مختلف وفروشندگان سهام ومالکین بزرگ از رهبران صهیونیسم بودند.»[٥٦]

بدین ترتیب صهیونیسم که از نزدیک با محافل امپریالیستی وسرمایه‌داری در ارتباط بود ونیازهای خود را از طریق آنها تامین می‌کرد به عنوان یک جریان استعماری شکل گرفت.

دراین رابطه بویژه نقش «بارون ادموند دوروچیلد»[٥٧] سرمایه‌دار بزرگ اروپایی بسیار قابل توجه است. این سرمایه‌دار اروپایی در واقع جنبش صهیونیستی را از نظر مالی کاملاً تامین کرد. روچیلد بویژه به اهمیت صهیونیسم برای تشویق یهودیان به مهاجرت به فلسطین ومنافعی که از طریق کمک به این طرح نصیب او می‌شد پی‌برد. وی اندکی قبل از جنگ جهانی اول اعلام کرد که اگر او نبود صهیونیست‌ها حتی نمی‌توانستند یک گام در جهت اهداف خود بردارند وبدون وجود صهیونیست‌ها نیز هراقدامی دراین زمینه عبث وبی‌نتیجه می‌بود [٥٨] «فرانس اوپنهایمر»[٥٩] نویسنده فرانسوی ضمن تاکید برحمایت‌های مالی روچیلد از صهیونیسم، می‌نویسد: «ادموند روچیلد اهمیت منطقه‌ای را که فلسطین بزرگ نامیده می‌شد، پیش‌بینی می‌کرد و ۷۵۰۰ هکتار زمین زراعی از بهترین نوع آنرا توسط عوامل خود در ناحیه خوران در فلسطین خریداری کرد.» بدین ترتیب چندین مستعمره‌نشین گسترده یهودی در سامریه، یهودیه وجلیله در ۱۸۸۰ بنیان گرفت ویهودیان ارتدوکسی که خود را پیروان صهیون می‌نامیدند، دراورشلیم، صفدو طبریه مستقر شدند واز همین جا است که تاریخ معاصر فلسطین با صهیونیسم سیاسی پیوند برقرار می‌کند.[٦٠]

مورخین صهیونیست کنونی نیز در اسرائیل در رابطه با نقش ویژه «روچیلد» در پاگیری نهضت صهیونیسم اعتراف می‌کنند که «اگر کمک بارون ادموند روچیلد (از پاریس)

---

٥٦. همان. ص ٥٢- ٥١.

57. Baron Edmond de Rotschild

٥٨. همان.

59. Franc Openh aimer

٦٠. گالینانیکیتینا، پیشین، ص ۲- ۲۱.

نبود، مهاجرت یهودیان روسیه[۶۱] به فلسطین واستقرار آنها در جلیله ونقاط دیگر امکان پذیر نبود. از ۱۸۸۳ تا ۱۸۹۹ باکمکهای روچیلد، ارگانهای لازم برای تقویت دهکده‌های یهودی‌نشین در فلسطین ایجاد شد وساکنان یهودی این دهکده‌ها کاملاً به کمک‌های روچیلد وابسته بودند. طی این سالها روچیلد حدود ۱۶۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ برای دهکده‌های مهاجرنشین یهود سرمایه‌گذاری کرد ودر ۱۹۰۰ آنها را به «جامعه مستعمراتی یهود»[۶۲] منتقل کزد.[۶۳]

علاوه بر کشورهای استعماری وسرمایه‌داران اروپایی غیریهود، بورژوازی نوظهور نیز از حامیان وبانیان حرکت صهیونیسم بود. در واقع بورژوازی یهود درنیمه دوم قرن ۱۹ دوش به دوش امپریالیست‌های اروپایی در ایجاد حرکت صهیونیسم وطرح بازگشت یهودیان به فلسطین، نقش عمده‌ای ایفا کردند. زیرا منافع این بورژوازی ونیز منافع رهبران مذهبی یهودیان با توجه به اوضاع واحوال وشرایط اقتصادی واجتماعی قرن ۱۹ وبروز گرایشات جدید در میان جوامع یهودی مختلف اروپا بخطر افتاد. همزمان با ظهور عصر سرمایه‌داری حصارهای موجود براطراف گتوهای یهودیان فروریخت وجوامع یهود بتدریج برنگ سایر ملل درآمدند ودر آنجا جذب (آسیمیله) شدند. به گفته «لئوناردداشتین»[۶۴] مورخ یهودی صهیونیست: «یهودیان آزاد شده در غرب دیگر خویش را تبعیدیانی که درجهانی مجزا از دیگر جوامع اروپایی بسر می‌بردند، نمی‌پنداشتند. اینان در ممالک مذکور رشد کرده بودند و نه تنها از نظر تابعیت سیاسی بلکه از نظر پیوندهای عاطفی نیز به این ممالک دل بسته بودند. اینان دیگر یهودی نبودند بلکه بعنوان افراد انگلیسی، فرانسوی وآلمانی وغیره به میل ودلخواه خود می‌زیستند ورفتار می‌کردند. این تغییر وتحول در جوامع یهود، ضربه سختی برپیکر یهودیت که تکیه‌گاه عمده بانکداران، کارخانه‌داران وسوداگران یهود بود، وارد کرد.[۶۵] اختلافات طبقاتی در جوامع یهود وتلاش آنها برای خروج از نظارت وکنترل رهبران خود، قشرهای بالا ومرفه یهودیان را وا داشت تا برای استقرار وتحکیم

۶۱. منظور نویسندگان صهیونیست‌های عضو جنبش «بیلو» (Bilu) و «عشاق صهیون» در روسیه بودند که به فلسطین مهاجرت کردند.

62. Jewish Colonization Association (JCA)

63. Israel Pocket Library, **History From 1880**, Keter Books, Jerusalem, 1973. P. 12.

64. Leonard Stien

۶۵- یوری ایوانف، پیشین، ص ۴۲.

ترکیب سابق با یکدیگر متحد شده وکنترل جوامع یهود را در دست گیرند. بدین ترتیب صهیونیسم بعنوان اقدامی سیاسی از ناحیه بورژوازی یهود وبه منظور برقراری مجدد سلطه از دست رفته رهبران جوامع یهودی ونیز جلوگیری از جذب تدریجی واجتناب‌ناپذیر یهودیان در محیط‌های مختلف وذخیره سرمایه‌های مادی دراین محیط‌ها، بوجود آمد. این حرکت منافع متحدان ارشد وارباباِن بورژوازی یهود، یعنی سرمایه‌داران اروپایی وکشورهای استعمارگر را نیز به بهترین وجه تامین می‌کرد. بدین خاطر بود که ارگانهای مالی وسیاسی «تراست مستعمراتی یهود» و «سازمان جهانی صهیونیست»[66] از سوی بورژوازی یهود وسرمایه‌داران اروپایی بنیان گذاشته شد. بورژوازی سرمایه‌دار یهود، با یهودیان دارای گرایشات سیاسی جدید وکسانی که برخلاف آمال رهبران جوامع یهود به حرکت‌های سیاسی جوامع محل اقامت خود می‌پیوستند باخشونت نیز رفتار می‌کردند. بطور مثال سرمایه‌داران یهودی در اروپا وآمریکا برای سرکوب اعتصابات کارگران یهود از پلیس کمک می‌خواستند وخاخام‌های متحد بورژوازی نوپای یهود نیز آنانرا همراهی می‌کردند. بطور مثال در اوایل ۱۸۹۲ «هورتیو گینزبوری»[67] صاحب معادن طلای (لنا) وپدرش «یزل گینزبوری»[68] صاحب میخانه‌های روسیه، به پاس قتل عام شورشیان اعتصابی یهود وغیریهود، هدایای قابل توجهی به تزار روسیه تقدیم کردند.[69]

بدین ترتیب بابررسی نقش کشورهای استعماری رقیب اروپا وبورژوازی یهود، می‌توان گفت که رقابت فرانسه وانگلستان (وبعدها از ۱۸۷۰ به بعد آلمان) برسرکسب نفوذ جهت بدست آوردن جای پا در فلسطین وکنترل کانال سوئزورسیدن به شرق از یک طرف وتلاش بورژوازی یهود جهت کنترل مجدد یهودیان واتحاد با امپریالیسم غارتگر اروپا از طرف دیگر به شکل‌گیری حرکت صهیونیسم در اواخر قرن نوزده کمک کرد و بدین ترتیب میان حرکت صهیونیستی ومنافع امپریالیستی اتحادی اجتناب‌ناپذیر برقرار شد. این اتحاد منافع، چنانکه در بررسی سیر تاریخی حرکت صهیونیسم از ۱۸۸۲ تا جنگ جهانی اول خواهیم دید، همه‌جا مشهود است.

66. Zionist World Organization

67. Hortio Ginsbury

68. Yevzel Ginsbury

۶۹- همان، ص ٤٤.

۴

شکل‌گیری وتکوین جنبش صهیونیسم (۱۹۱٤- ۱۸۸۰)

اوضاع واحوال سیاسی اواخر قرن نوزدهم زمینه ظهور شخصیتهای یهودی طرفدار اندیشه استعماری بازگشت به ارض موعود (فلسطین) و شکل‌گیری جنبش صهیونیستی رافراهم ساخت. در دهه ۱۸۸۰ طرفداران نهضت «عشاق صهیون» و سپس «جنبش بیلو» مسئله بازگشت یهودیان به فلسطین را رسماً مطرح کردند. پس از چندی نیز تئودور هرتصل بانوشتن کتاب «دولت یهود» و گردآوردن شخصیتهای صهیونیست، زمینه برپایی کنفرانس بال را در ۱۸۹۷ فراهم ساخت. در کنفرانس بال سیاست سازمان جهانی صهیونیست مبنی بربازگشت به فلسطین مطرح شد و بدنبال آن تلاشهای دیپلماتیک صهیونیسم برای کسب حمایت و کمکهای سیاسی- مالی سرمایه‌داران اروپایی وقدرتهای استعماری اروپا ونیز جلب توافق سلطان عبدالحمید عثمانی برای اعطای فلسطین به صهیونیستها شدت گرفت. در این سالها طرحهای استعماری دیگری بنابه ضرورت فعالیت استعمارگران درصحنه جهانی برای ایجاد کشور یهودی در سایر مناطق جهان (نظیر لیبی، انگولا، آرژانتین) مطرح شد. بعداز مرگ هرتصل، چیم وایزمن رهبری حرکت صهیونیسم رابعهده گرفت. با آغاز قرن بیستم تلاش دولتهای استعماری و امپریالیستی اروپا برای درهم شکستن امپراتوری عثمانی شدت گرفت واین مسئله درجریان جنگهای بالکان در ۱۲- ۱۹۰۸ اوج گرفت. درسالهای آخر دهه ۱۹۰۰ و اوایل دهه ۱۹۱۰ امپریالیسم بریتانیا در برابر گسترش نفوذ رقبای اروپایی وبه منظور حفظ منافع خود در کانال سوئز وهندوستان

وخلیج فارس به صهیونیست‌ها توصیه کرد تا با ترکهای جوان حکومت عثمانی همکاری کنند. اما شروع جنگ جهانی اول و شرکت عثمانی درجنگ به نفع آلمان وعلیه نیروهای متفق باعث پاره شدن پیوند دوستی صهیونیست‌ها با آلمان شد و آنها به جانب انگلستان روی آوردند. از آن به بعد اتحاد صهیونیسم وامپریالیسم بریتانیا بتدریج مستحکم شد و سرانجام به صدور اعلامیه معروف «بالفور» در نوامبر ۱۹۱۷ منجر گردید.

صهیونیست‌های اولیه (عشاق صهیون وجنبش بیلو)

همانطور که گفته شد رقابتهای استعماري قدرتهای اروپایی در نیمه دوم قرن ۱۹ به بارور کردن طرح بازگشت یهودیان به فلسطین وایجاد یک کشور تحت الحمایه قدرتهای مذکور کمک کرد وسرانجام باعث شکل‌گیری حرکت صهیونیسم وایجاد «سازمان جهانی صهیونیست» شد. محرومیت قشر عظیم یهودیان اروپا و بویژه یهودیان روسیه وظلم وستمی که از جانب حکومتها برآنهامی‌رفت باعث شد تا شعار بازگشت به اسرائیل برای آنها وسوسه‌انگیز شود ویهودیان آنرا نوعی نوید رهایی از رنجهای خود قلمداد کنند.

از نیمه دوم قرن ۱۹ به بعد گروهها ومجامع یهودی نه چندان صهیونیست که خواهان کسب حقوق برابر برای یهودیان بودند، بوجود آمدند. در ۱۸٦۰ سازمانی بنام «اتحاد جهانی اسرائیل»[۷۰] توسط «کارل نتر»، «موشه مونته فیوره» و « آدلف کرمیو[۷۱]» تاسیس شد که دو هدف عمده را دنبال می کرد. اول فعالیت جهانی برای برابری حقوق یهودیان وپیشرفت وترقی آنها ودوم کمک عملی به کسانی که بخاطر یهودی بودن رنج می‌بردند. کارل نتر رئیس این سازمان به کشورهای مختلف از جمله روسیه، ایران و رومانی سفر کرد وکمک‌هایی دریافت نمود.[۷۲] بانیان این سازمان همچنین خواستار مهاجرت یهودیان به فلسطین و اشتغال به کشاورزی و دیگر امور بودند.

یکی از برجسته‌ترین صهیونیست‌های این دوران که از نخستین موعظه‌گران یهودی

70. Alliance Israelite Universelle

71. Adolfe Cremieux

72. David Ben Gurion, **Israel: A Personal History**, New York, Crowell Company, 1971, P. 16.

ایجاد دولت اسرائیل در فلسطین بود «موسه هس»[۷۳] نام داشت که هرتصل و «لئوپینکسر»[۷۴] از پیروان او بودند.

عشاق صهیون وپیشتازان بیلو

دو گروه عمده صهیونیست در دهه ۱۸۸۰ در اروپا و به ویژه در روسیه بوجود آمد که محرکات اصلی یهودیان برای بازگشت به فلسطین قبل از آغاز فعالیت‌های هرتصل وتشکیل کنفرانس بال بودند. پینکسر (۱۸۹۱- ۱۸۲۱) بانوشته‌هایش ازعوامل اصلی شکل‌گیری این دو گروه بود. پینکسر درواقع رئیس گروه «عشاق صهیون[۷۵]» بود. او خواستار بازگشت یهودیان به فلسطین یا منطقه‌ای دیگر از جهان وتشکیل یک کانون یهودی بود. پینکسر درکتاب «رهایی خود» اندیشه‌هایش رامورد بحث قرار می‌دهد. نوشته‌های او الهام‌بخش بسیاری از طرفداران صهیونیسم از جمله طرفداران نهضت بیلوشد که از او الهام می‌گرفتند.

جنبش دوستداران یا عشاق صهیون اولین بار در ۱۸۸۲ در روسیه بوجود آمد. این جنبش که نخست بانام «عشق به فلسطین[۷۶]» معروف بود ، شعار «بسوی فلسطین» را برای خود انتخاب کرد اما بعداز چندی نام «عشق به صهیون[۷۷]» جای نام قبلی آن راگرفت. این نهضت از مهاجرت به فلسطین طرفداری می‌کرد و دراین رابطه رنجهای یهودیان درحکومت تزاری را افشاء می‌کرد. بزودی شاخه‌های این نهضت در سراسر روسیه، لهستان، رومانی وانگلستان تاسیس شد. همچنین در کنار این فعالیتها ارگانهایی نیز برای خرید زمین در فلسطین بوجود آمد. ولی حکومت عثمانی در برابر این خطر، اقامت یهودیان در فلسطین راممنوع کرد(۱۸۸۲). شاخه‌های گوناگون «عشق به صهیون» در کنفرانس ۱۸۸٤ در (Kattowicz) خود رایک اتحادیه فدرال خواندند ودرجریان کنفرانس دوم آنها در ۱۸۸۷ در (Droskiniki) به «عشاق صهیون» معروف شدند. اما در درون سازمان «عشاق صهیون»

73. Moses Hess
74. Leo Pinsker
75. Lovers of zion
76. Love of Palestine
77. Love of Zion

گروههای مخالف وبویژه صهیونیست‌های مذهبی نیز وجود داشتند که با نظریات صهیونیست‌های سیاسی مخالفت می‌ورزیدند. در جریان کنفرانس سوم سازمان در ۱۸۸۹ در (Vilna) نفوذ فزاینده جناح مذهبی در داخل جنبش آشکار گشت. بدین خاطر رهبران غیرمذهبی در صدد برآمدند تعبیر فرهنگی ومعنوی دیگری از صهیونیسم مورد نظر خود ارائه دهند. درهمان سال آنها تحت رهبری «احد حائم[۷۸]» حرکت جدیدی بنام «فرزندان موسی»[۷۹] به سبک فراماسونری بوجود آوردند.

در سال ۱۸۹۰ طی جلسات کنفرانس چهارم عشاق صهیون که دراودسا برگزار شد، یک کمیته مرکزی تحت رهبری لئوپینکسر بوجود آمد. دفتری نیز برای نظارت برعملیات خرید زمین در فلسطین ومهاجرت واسکان یهودیان دریافا ایجاد شد. اما این دفتر در ۱۸۹۱ پس از ممنوع شدن مهاجرت یهودیان از سوی امپراتوری عثمانی، تعطیل شد.[۸۰] در این سالها سه گرایش اصلی در جنبش «عشاق صهیون» دیده می‌شد:

۱- گرایش عمده، طرفدار فعالیت عملی در فلسطین وتاسیس مستعمره‌های یهودی نشین دراین منطقه از طرق مختلف بود که رهبری آنرا «لیلین بلوم[۸۱]» بعهده داشت.

۲- گرایش‌دوم‌که درواقع همان« فرزندان موسی» بودند از فعالیت فرهنگی درمیان یهودیان جهان طرفداری می‌کردند واحد حائم رهبر آن بود.

۳- گرایش سوم بوسیله صهیونیست‌های مذهبی اداره می‌شد که به «عشق به صهیون» اصرار می‌ورزیدند.[۸۲]

«عشاق صهیون» که افرادش در سراسر اروپا به فعالیت مشغول بودند دارای یک کمیته اصلی بود که محلش در پاریس قرار داشت. در انگلستان سرهنگ «گلداسمیت[۸۳]» طرح تاسیس یک ارگان نظامی را برای تامین امنیت مستعمره‌های یهودی در فلسطین ارائه

78. Achad Ha'am

۷۹. حرکت مذکور (Bene Mosheh Order) فرزندان موسی نام داشت که در سال ۱۸۹۷، یعنی سال برپایی کنفرانس بال، منحل شد.

80. Ass,ad Razzouk, **Greater Israel: A Study in Zionist Expansionist Thought, PLO** Research Center, Beirut, 1970, pp. 25- 26.

81. Lilienbloom

82. **Ibid.**

83. Colonel Goldsmid

داد. او همچنین نقشه‌هایی بزبان عبری در مورد فلسطین تهیه کرد. او معتقد بود که «مسئله یهود هرگز حل نخواهد شد، مگر در صورت تاسیس یک کشور یهودی در سرزمین اسرائیل». او که رهبری «عشاق صهیون» درانگستان و درواقع بخشهای عمده اروپای غربی رابعهده داشت، طرح خود در رابطه با دولت یهود را چنین ارائه داد:

۱- بارور کردن «اندیشه ملی» در اسرائیل.

۲- توسعه طرح مستعمره کردن فلسطین و پیاده کردن این طرح در سرزمینهای مجاور آن بوسیله یهودیان از طریق ایجاد مستعمره‌های جدید.

۳- گسترش آموزش زبان عبری بعنوان یک زبان زنده.

۴- بهبود وضع اخلاقی، فکری ومادی اسرائیل.

۵- اعضاء جامعه یهود در فلسطین از قوانین سرزمین اسرائیل اطاعت کنند تا رفاه خود را افزایش دهند.[۸۴]

نقشه‌هایی که گلد اسمیت در مورد فلسطین تهیه کرده بود بعدها بوسیله «ویلیام هشلر[۸۵]» خاخام صهیونیست، بعداز کنفرانس بال طی ملاقاتی در مارس ۱۸۹۷، به هرتصل ارائه شد.

بهرحال جنبش عشاق صهیون وشاخه‌های گوناگون آن تا سال ۱۸۹۷، یعنی برپایی کنفرانس بال بطور مستقل وبعداز آن در چارچوب «سازمان جهانی صهیونیست» که رهبری آنرا هرتصل بعهده داشت، به فعالیت خود ادامه دادند.

در برابر جنبش «عشاق صهیون» نهضت بیلورنگ وجلای صهیونیستی بیشتری داشت. درواقع جنبش بیلو در طرح بازگشت به فلسطین بیش از عشاق صهیون نقش داشت. در تاریخ جدید اسرائیل نیز صهیونیستها اهمیت خاصی به جنبش بیلومی دهند. زیرا «اولین مهاجرت[۸۶]» علنی وگسترده یهودیان به فلسطین از سوی طرفداران بیلو وبه تشویق رهبران آن صورت گرفت. بیلو در سالهای اولیه دهه ۱۸۸۰ همزمان با عشاق صهیون شروع به رشد کرد ومهد اصلی آن در روسیه بود. کلمه بیلو(Bilu) از کلمات اول جمله عبری «خانه یعقوب، بیاو به آنجا برویم[۸۷]» گرفته شده است. صهیونیستها به طرفداران نهضت

84. Ibid. p, 27.

85. William Hechler

86. First Aliya

87. House of Jacob, Come and Let us go.

بیلو «پیشتازان بیلو» لقب داده‌اند. این بدان دلیل است که آنها اولین کسانی بودند که پس از مهاجرت به فلسطین در سالهای میان ۸۴- ۱۸۸۲، نخستین دهکده‌ها و مستعمره‌های یهودی جدید را بوجود آوردند. روسیه دراواخر قرن نوزدهم کانون اصلی پراکندگی یهودیان بشمار می‌رفت. وضع خاص یهودیان روسیه باعث شد تا رهبران صهیونیسم وبورژوازی یهود، روسیه را بیش ازهرجای دیگر اروپا برای تبلیغ اندیشه‌های صهیونیسم مناسب تشخیص دهند. علاوه برآن ظلم وستم روسیه تزاری علیه یهودیان روسیه، عامل عمده‌ای برای گرایش یهودیان آن کشور به صهیونیسم شد. عامل دیگری که باعث شد صهیونیست‌ها مرکز فعالیت خود رامتوجه روسیه کنند از این حقیقت ناشی می‌شد که یهودیان روسیه بیش ازسایر یهودیان اروپا ویژگی‌های خاص جوامع یهودی را رها کرده وخود رابه سایر اتباع کشور محل اقامت خود نزدیک حس می‌کردند، و به اصطلاح از «تشبه‌گرایی»[88] پیروی می‌کردند. اما سرکوب یهودیان از سوی تزار در۱۸۸۱ باعث شد تا صهیونیست‌ها وناسیونالیست‌های سیاسی یهود که ازاندیشه‌های پینکسرو عشاق صهیون تاثیر می‌گرفتند، تبلیغات وسیعی را برای طرح مسئله بازگشت به وطن مطرح نمایند.

بهبود اوضاع اقتصادی روسیه در دوران لیبرالیسم حکومت تزار الکساندر دوم موجب شروع تلاشهائی به منظور لغو سیستم «سرف داری» که شیوه‌ای کهنه مبتنی بر استثمار روستائیان بود،شد. لغو سیستم مذکور موجب گسترش بیکاری در سطح روستاها شد. در نتیجه روستاییان زیادی که کار خود را در روستاها از دست داده بودند، در پی یافتن کار به شهرها هجوم آوردند وتعداد زیادی از آنها اجباراً به فعالیتهایی روی آوردند که یهودیان سالها درآن تخصص داشتند. لذا رقابت میان این دو گروه شدت گرفت. علاوه برآن ظهور پان اسلاویسم باعث شد که خصومت خاصی نسبت به یهودیان ایجاد شود. از آنجا که اقشار محروم یهودیان روسیه در جنبش‌های انقلابی عضویت وشرکت داشتند وگذشته از آن از تشبه‌گرایی (اسیمیلاسیون) پیروی می‌کردند، رژیم تزاری ونیز ثروتمندان یهودی طرفدار ناسیونالیسم سیاسی یهود با آنها خصومت پیدا کردند. در مارس ۱۸۸۱ گروهی از یهودیان عضو گروه نهیلیست‌ها در طرح ترور تزار شرکت کردند. همین مسئله بهانه‌ای برای سرکوب و قتل عام وآزار آنها از آوریل ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۲ شد. طرفداران رهایی یهود ومهاجرت به اسرائیل (فلسطین) از این موضوع علیه تشبه‌گرایی بهره‌برداری ومسئله

88. Assimilasion

مهاجرت را طرح کردند. «لیلین بـلوم» (۱۹۱۰-۱۸٤۳) اندیـشه صهیـونیسم را مـیان یهودیان روسیه گسترش داد وجزوه‌ای تحت عنوان «مـاموریت مـردم یـهود در سرزمـین مقدس اجدادی آنها[89] » نوشت. افکار لئوپینکسرو نیز تـعلیمات وتـبلیغات جـوامع «عـشاق صهیون» که هر دو شعار «به فلسطین» را مطرح می‌کـردند، بـاعث تـقویت اندیـشه صهیونیستی شد. دراین اوضاع واحوال، هدف جنبش بیلو که از سوی دانشجـویان یـهودی وناسیونالیست‌های سیاسی یهود تشکیل شد ومـرکز فعـالیت عـمده آن در دانشگـاه «کراکو»[90] قرار داشت، مستعمره کردن فلسطین بود.

گسترش صهیونیسم میان دانشجویان و کارگران یهودی روسیه ومتمرکز کردن مـهاجران در مرزها برای سفر به فلسطین، از وظایف دیگر جنبش بیلو بود. طرفداران عشاق صهیـون نیز در جنبش بیلونفوذ زیادی داشتند. تجمع گروهها با نظـریات مـتفاوت درجنبش بـاعث می‌شد گاهی بر سر تعیین محل مهاجرت بین‌اعضای آن اختلافاتی بوجود آید، زیرا گروهی خواستار مهاجرت به آمریکا بودند وگروهی دیگر به مهاجرت به اسرائیل (فلسطیـن) تـمایل داشتند.

در جلسات مخفی این گروه در ۱۸۸۳، چگونگی سفر به فلسطین وشیـوه‌هـای خـرید زمین در آنجا مورد بحث قرار گرفت، بحث درباره نوع حکومت آینده در اسرائیل، باعث شد تا سه گروه مشروطه خواهان، جمهوریخواهان وطرفداران پادشاهی در نهضت بوجود آیـند. اولین گروه مهاجران در ۱۸۸۲ وارد فلسطین شدند ودر نزدیـکی یـافا در مـحلی بـنام «میکفه[91]» مستقر گردیدند.[92] مخارج اصلی گسترش دهکده‌هـا ومـستعمره‌هـای یـهودی متعلق به مهاجران بیلو توسط «روچیلد» سرمایه‌دار بزرگ تأمین مـی‌شد. وی بـدین خـاطر لقب پدر «جامعه یهودی ارتزاسرائیل[93]» را درایـن دوران بـدست آورد.[94] بـعلاوه رهـبران فکری وسیاسی جنبش صهیونیست، مهاجران را به فعـالیت‌هـای بـیشتر جهـت ساختن مستعمره‌های یهودی تشویق می‌کردند. «کارل نتر» رهبر برجسته عشاق صهیون در جریان

89. Mission of the Jewish People in the holy Land of its Ancestors

90. Krako University

91. Mikve Israel

92. Ben Gurion, Israel: **op. cit**, pp 22- 23.

93. Yishuv

94. **Ibid.** p, 21.

سفر خود به فلسطین در اوت ۱۸۸۳ مهاجران بیلو را در میکفه (نزدیک یافا) مورد تحسین وتمجید قرار داد. «لاورنس اولیفان»[۹۵] که از طراحان مستعمره کردن سوریه جنوبی (فلسطین) و آباد کردن آن بود، دراین رابطه به سراسر فلسطین سفر کرد وبا پولهایی که از سرمایه‌داران اروپایی بویژه «ویکتور کازالیت»[۹٦] سرمایه‌دار انگلیسی دریافت می‌کرد درصدد بود برای یهودیان مهاجر زمینهایی را از سلطان عثمانی خریداری کند. وی بعداز سفر به فلسطین ومشاهده فعالیت جوامع یهودی مهاجر وابسته به عشاق صهیون وجنبش بیلو، کتاب «سرزمین جلعد»[۹۷] را برشته تحریر درآورد وطرح خود را ارائه داد.[۹۸]

طرفداران ودر واقع بنیانگذاران جنبش بیلو اصول کلی سیاست خود را در بیانیه‌ای که به «بیانیه بیلو» معروف شد ارائه داده‌اند. این بیانیه سال ۱۸۸۲ در قسطنطنیه منتشر شد.[۹۹] آنها در بیانیه خود با اشاره به شعار «خانه یعقوب، بیا وبه آنجا برویم» از یهودیان خواستند به فلسطین مهاجرت کنند وشالوده بنای جامعه جدید یهودیان در اورشلیم را پی‌ریزی نمایند. دراین بیانیه برای توجیه مسئله مهاجرت یهودیان به فلسطین، به وعده الهی مبتنی بر بازگشت مجدد یهودیان به فلسطین اشاره شده است. اهمیت جنبش بیلو دراین نکته نهفته است که اولین هسته مهاجرین یهود به فلسطین وتشکیل جامعه اسرائیل درآن منطقه را به وجود آورد، سپس با کمک رهبران سیاسی صهیونیسم و سرمایه‌داران اروپایی نخستین دهکده‌ها ومستعمره‌های یهودی را ایجاد کرد. بعداز انجام این فعالیتها بود که فکر تأسیس کشور اسرائیل در فلسطین با استقبال فراوان یهودیان پراکنده در جهان روبرو شد. این امر موجب شد که هرتصل کتاب «دولت یهود» را در این رابطه برشته تحریر درآورد ودر ۱۸۹۷ در جریان کنفرانس بال «سازمان جهانی صهیونیست» را به عنوان ارگان رسمی نهضت صهیونیسم برای فراهم ساختن زمینه‌های تأسیس اسرائیل در فلسطین ایجاد کند. دراین رابطه جنبش عشاق صهیون، بارون ادموند روچیلد سرمایه‌دار بزرگ و سازمان جهانی صهیونیست، سیل کمکهای مالی خود را به سوی صهیونیست‌های

95. Laurence Oliphant

96. Victor Cazalit

97. Laurence Oliphant, **The Land of Gilead- with Excursions in the Lebanon,** London and Edinburgh: William Blackwood, 1880.

98. Razzouk, **op. cit**, pp, 41- 42.

۹۹. متن کامل بیانیه جنبش بیلو در بخش اسناد ارائه شده است.

وباعث شد که او به اندیشه یافتن یک راه‌حل اساسی برای مسئله یهودیان فرو رود وبا نوشتن کتاب دولت یهود، طرح تأسیس یک کشور یهودی را تنها راه‌حل مسئله بداند.[۱۰۳]

اما تفسیر دوم که از سوی مخالفان صهیونیسم وبویژه منتقدان یهودی صهیونیسم ارائه شده است، این است که محیط سیاسی آخر قرن نوزدهم در اروپا وجاه‌طلبی‌های استعماری وناسیونالیسم نژادی آلمان عامل اصلی پرورش هرتصل وپختگی سیاسی او بود. فضای فرهنگی وسیاسی اروپا وبویژه آلمان بر او تأثیر خاص گذاشت وجاه‌طلبی‌های امپریالیستی انگلستان وفرانسه برای یافتن مستعمرات جدید و اطلاع هرتصل از طرحهای قبلی این دو قدرت برای استفاده یهودیان بدین منظور، الهام‌بخش هرتصل در نوشتن کتاب دولت یهود بود.[۱۰۴]

گذشته از این، خود هرتصل و منتقدان یهودی صهیونیسم تأکید کرده‌اند که «آنتی سمیتیسم» برای جنبش صهیونیستی یک پدیده مساعد بود. در واقع مفهوم اساسی صهیونیسم هرتصل، نظریه او در کتاب دولت یهود نسبت به پدیده آنتی‌سمیتیسم است. هرتصل آنتی سمیتیسم را پدیده شوم و شروری که باید و می‌تواند از بین برود، درنظرنمی‌گرفت. هرتصل آنتی سمیتیسم را «جنبشی که برای یهودیان مفید بود» توصیف کرده است. او هرگونه تلاش برای مبارزه با آنتی سمیتیسم را بیهوده می‌دانست. هرتصل و ماکس نوردو در ۱۸۹۵ به توافق رسیدند که تنها آنتی سمیتیسم می‌تواند یهودیان مناسب برای اهداف آنها را بوجودآورد. یهودیان مناسب از نظرآنها برابر با یهودی صهیونیست بود. شعارماکس نوردو نیز این بود که «یهودیت یا صهیونیستی خواهد بود، و یا هیچ.» هرتصل در خاطرات خودمی‌گوید: «غیر از یهودیان، بقیه جهان شامل دومقوله هستند: یا آنتی سمیتیست آشکار هستند و یا آنتی‌سمیتیست‌های پنهان.» مردم یهود در مواجهه با این دشمنی پنهان یا آشکار، باید به «ملت» یهود تبدیل شوند.به گفته هرتصل: «آنتی سمیتیسم احتمالاً دربردارنده اراده الهی برای نیکی است، زیرا ما یهودیان را بهم نزدیک‌ترمی‌کند و ما از طریق فشارهای وارده ناشی از آنتی سمیتیسم متحد شده و با اتحاد

103. Qassim Hassan, **Political Zionism, As it Stands,** New Delhi, 1960. P, 25.

104. Ass ad Razouk, «Zionism and Arab Human Right», in **Zionism and Arab Resistance,** PLO Research Center, Beirut, 1969, P. 15.

نیز رهایی خواهیم یافت.»[۱۰۵]

از نظر او «آنتی سمیتیست‌ها دشمنان قسم خورده یهودیان نیستند بلکه آشکارترین دوستان ما خواهند بود و کشورهای آنتی سمیتیست متحدان ما خواهند شد.»[۱۰۶]

این دیدگاههای هرتصل در مورد یهودیان و کشورهای جهان، رنگ افسانه‌های نژادی را بخود می‌گیرد و این البته ناشی از تأثیرپذیری او از محیط اجتماعی-سیاسی اروپا و بویژه آلمان بود. اصولاً فلسفه اروپایی در دهه ۱۸۷۰، بویژه در آلمان براساس داروینیسم اجتماعی در موردنژاد اصلح استواربود. هرتصل از ناسیونالیسم نژادی آلمان در دوران بیسمارک تأثیر گرفت و آنرا در قالب نژاد یهود صورت تازه‌ای داد.[۱۰۷] با وجود آن که هرتصل خود بطورمستقیم به این امر اعتراف کرده است، اما در نوشته‌های او و در فعالیت‌هایش بعد از کنفرانس بال در ۱۸۹۷، نیز این امرمشهود بود. گذشته از این هرتصل برای خود رسالت دینی نیز قائل بود، چون می‌دانست استفاده از اعتقادات مذهبی یهودیان در راه اهداف جنبش صهیونیسم از عوامل اصلی موفقیت صهیونیست‌ها برای جلب نظر یهودیان به صهیونیسم بود. هرتصل حدود شش ماه قبل از مرگ خود در ۱۹۰٤، به «روبن برینین»[۱۰۸] نویسنده عبری گفته بود «در ۱۲سالگی در جایی در یک کتاب آسمانی مطالبی در باره ماشیح که بسیاری از یهودیان منتظراو هستند، خواندم. مدتی بعد ماشیح را در رویا دیدم. او مرا به آغوش کشیده و به ابرها برد، در آنجا بود که چهره موسی را دیدم. ماشیح به من اشاره کرد و به موسی گفت: «برای این کودک است که من دعامی‌کنم» سپس به من گفت: «برو و به یهودیان اعلام کن که من بزودی بازخواهم گشت و برای مردم خود و مردم جهان کارهای شگفت‌انگیز خواهم کرد.»[۱۰۹]

هرتصل با این سابقه سیاسی و زمینه‌های فکری، در پی آن بود که مسئله یهود را به یک مسئله جهانی تبدیل کند و حمایت قدرتهای استعماری اروپا و محافل سرمایه‌داری را برای ایجاد کشور یهودی بدست آورد. او با نوشتن کتاب «دولت یهود»[۱۱۰] و طرح مسئله

105. Theodor Herzel, **The Complete Diaries of Theodor Herzel,** vol I, Herzel Foundation, New York, 1960. P, 231.

106. **Ibid.** p, 84.

107. Razzouk, **Zionism and....**, p. 17.

108. Reuben Brainin

109. Razzouk, **Greater Israel,** p. 15.

110. Der Judenstaat

یک گام مهم دراین زمینه برداشت. قدم بعدی او برپایی کنفرانس بال با شرکت صهیونیست‌های برجسته آن عصر در ۱۸۹۷ بود. کتاب دولت یهود در سال ۱۸۹۶، یعنی یکسال قبل از آن منتشر شد. هرتصل در دولت یهود گفت که «مسئله یهود یک مسئله ملی است و تنها زمانی می‌تواند حل شود که به یک مسئله سیاسی جهانی تبدیل شود، و ملت‌های متمدن جهان بطور جمعی و با مشورت هم به حل‌وفصل آن بپردازند.» هرتصل در مقدمه کتاب دولت یهود می‌گوید: «اندیشه‌ای که در این جزوه بارورکرده‌ام، یک اندیشه بسیار کهن است، یعنی اعاده دولت یهود.»[111] بدین خاطر او در کتاب خودتشبه‌جویی یهودیان به سایر ملل اروپا را بشدت موردحمله قرارداده و می‌گوید تنها راه حل یهودیان برای رهایی از چنگال آنتی سمیتیسم مهاجرت است. او پس از شرح سیاست کشورهای اروپایی در آزار و خوارشمردن یهودیان طرح خود را ارائه می‌دهد و می‌گوید: «تنها کافی است حاکمیت بخشی از گیتی را که برای برآوردن نیازهای قانونی یک ملت بحدکافی وسعت داشته باشد، به ما بدهند، بقیه کاربعهده خودمان خواهد بود. تأسیس یک کشورجدید نه مضحک است ونه غیرممکن. در روزگار خودمان شاهد تأسیس کشور برای مللی بودیم که که اعضاء آن نه از طبقه متوسط، بلکه فقیرتر و بی‌سوادتر و در نتیجه ضعیف‌تر از ملت ما بودند. حکومتهای تمامی کشورهای گرفتار آنتی سمیتیسم، با علاقه تمام به ما کمک خواهند کرد تا به حاکمیت موردنظر خود دست یابیم.»[112] هرتصل همچنین تأسیس یک سازمان یهودی جهت اجرای طرح خود را ضروری می‌دانست.

اتحاد صهیونیست‌ها و جلب حمایت محافل سرمایه‌داری و امپریالیستی

هرتصل برای جلب حمایت سایرصهیونیست‌ها و نیز سرمایه‌داران اروپایی تلاش زیادی کرد. او درصدد بود تا نظریات خود را با دو سرمایه‌دار بزرگ یهودی یعنی «بارون دوهیرش»[113] و «روچیلد» درمیان گذارد و حمایت آنها را برای تأمین مخارج مالی طرح بدست آورد. با ماکس نوردو مسایل خود را به بحث گذاشت و آن دو به توافق رسیدند که

111. Theodor Herzel, «The Jewish State», in **The Israel- Arab Reader, A Documentary History of Middle East Conflict,** ed by, Walter Laqueur and Barry Rubin, Penguin Books, 1984. p. 6.

چکیده نظریات هرتصل در کتاب دولت یهود در بخش اسناد ارائه شده است.

112. **Ibid.** p, 9.

113. Baron de Hirsh

نیروی وحدت‌بخش یهودیان، نژاداست نه مذهب. هرتصل در اوت ۱۸۹۵ با مهمترین حامیان وشارحان امپریالیسم در فلسطین یعنی «برلینر»[۱۱٤]، «هنرینش مایر کوهن»[۱۱۵] و «خاخام موریتس گودمن»[۱۱٦] ملاقات کرد و نظر مساعد آنها را نسبت به طرح خود جلب کرد و آنها قول دادند طرح او را به خانواده روچیلد ارائه دهند. گودمن آنچنان شیفته شخصیت هرتصل و نظریات او شده بود که او را بوسید و گفت: «گویی که موسی را در گوشت و خون تو می‌بینم، شاید تو همان هستی که بوسیله خدا برانگیخته شده است.»[۱۱۷]

هرتصل در ۲۱نوامبر ۱۸۹۵ در لندن با «اسرائیل زانگویل» صهیونیست طرفدار ایجاد جامعه یهودی در فلسطین که خالق شعار «فلسطین، سرزمین بدون مردم، برای یهودیان، مردم بدون سرزمین» بود، ملاقات کرد و برنامه خود را به او داد. قبل از آن نیز بالئوپینکسر رهبر «عشاق صهیون» در اودساو نیز سرهنگ «گلداسمیت» رئیس شاخه این گروه در انگلستان که در پی اجاره چند کشتی و هجوم به فلسطین بود، آشنا شده بود. سه روز بعد از ملاقات بازانگویل، هر تصل با «سرساموئل مونتاگو»[۱۱۸] سرمایه‌دار یهودی و عضو مجلس عوام انگلستان ملاقات کرد، و او بود که طرح «فلسطین بزرگ» را به هر تصل ارائه داد و طرح مهاجرت به آرژانتین را رد کرد. هر تصل یک روز بعد به ملاقات گلداسمیت رفت. گلداسمیت به او گفت: «ما برای آزادی فلسطین کار خواهیم کرد.» همچنین افزود که ترجیح می‌دهد بجای کلمه «یهودی» از اصطلاح «اسرائیل» استفاده کند.[۱۱۹]

جلب نظر محافل پراکنده صهیونیست و کسب حمایت محافل سرمایه‌داری اروپا، همچنین انتشار کتاب دولت یهود، زمینه را برای برپایی کنفرانس بال فراهم ساخت. بال اولین کنگره صهیونیست‌های جهان بود که تحت رهبری شخص هر تصل در ۱۸۹۷، در سوئیس برپا شد. در بال بود که بطور رسمی اعلام شد که هدف اصلی صهیونیسم تاسیس یک موطن برای یهودیان در فلسطین است. در اعلامیه چهار ماده‌ای بال، تسریع

114. Berliner

115. Heinrich Meyer- Cohn

116. Rabbi Moritz Gudemann

117. Razzouk, **Greater Israel**, P. 23.

118. Sir Samuel Montagu

119. **Ibid**. p, 24.

مستعمره کردن فلسطین توسط یهودیان، گردآوری یهودیان جهان در فلسطین، جلب نظر حکومت (عثمانی) و کسب رضایت آن برای مستعمره کردن فلسطین مورد تأکید قرار گرفت.[۱۲۰]

اهمیت بال و حمایتی که بعدها ازسوی محافل‌سرمایه‌داری‌واستعماری اروپا از آن شد به حدی بود که بعدها هر تصل در خاطرات خود گفت: «در بال دولت یهود را بنیان گذاشتم.» پس از پایان کنفرانس بال و صدور اعلامیه آن، تلاشهای همه جانبه صهیونیست‌ها برای تحقق اهداف جنبش آغاز شد. اهمیت کنفرانس بال در این است که یک برنامه عملی ارائه داده و ملزومات تحقق اهداف بال یعنی «سازمان»، «استعمار» و «مذاکره» را فراهم ساخت:

«سازمان»: برای جنبش صهیونیستی اولویت اول را داشت. زیرا در صورت فقدان یک ساختار شبه دولتی،فعالیت‌های صهیونیست‌ها شکل منسجم بخود نمی‌گرفت. به این خاطر بود که نهاد شبه دولتی مورد نظر تأسیس شد و آن «سازمان جهانی صهیونیست»[۱۲۱] بود. سازمان مذکور دارای انجمن‌های محلی، کنگره شورای عمومی و هیئت اجرائی بوده است.

«استعمار»:ابزار و نهادهای لازم برای مستعمره کردن فلسطین را بسرعت بوجود آورد. «تراست مستعمراتی یهود»[۱۲۲](۱۸۹۸)، «کمیسیون استعمار»[۱۲۳](۱۸۹۸)،«صندوق ملی یهود»[۱۲۴](۱۹۰۱)، «اداره فلسطین»[۱۲۵](۱۹۰۸) و «شرکت توسعه سرزمین فلسطین»[۱۲۶](۱۹۰۸) از مهمترین ابزارهای صهیونیست‌ها به منظور استعمار فلسطین بود.

«مذاکره»:در حالیکه سازمان جهانی صهیونیست و ابزارهای استعماری آن جهت مستعمره کردن فلسطین تأسیس شد، مذاکره نیز بصورت ابزار لازم دردست هر تصل و صهیونیست‌های بعد از او، برای تحقق این اهداف، درآمد. در این رابطه با بسیاری از

۱۲۰. متن کامل اعلامیه با ل در بخش اسناد مربوط به صهیونیسم چاپ شده است.

121. World Zionist Organization

122. Jewish Colonial Trust

123. Colonization Commission

124. Jewish National Fund

125. Palestine Office

126. Palestine Land Development Company

مقامات سیاسی و حکومتی اروپا تماس گرفته شد، به سلطان عثمانی وعـده پـول و وام داده شد و از طرف دیگر نیز رهبران اروپایی تلاشهای میانجی‌گرانه خود را بـرای مـتقاعد کردن سلطان عبدالحمید عثمانی آغاز کردند. توسل صهیونیست‌ها به امپراتوری آلمان برای جلب نظر سلطان عثمانی و تلاشهای محافل سرمایه‌داری و صهیونیست جهت تـماس بـا سلطـان، همچنین توسل به حکومت انگلستان جهت تأسیس یـک مـستعمره یـهودی در الـعریش (در صحرای سینا) از جمله تلاشهای دیپلماتیک صهیونیست‌ها در این رابطه بود.[۱۲۷]

۵

دیپلماسی صهیونیست‌ها

دوره نخست: (۱۹۰۷- ۱۸۹۷) تلاش برای کسب مجوز استعمار فلسطین از سلطان عثمانی

پس از صدور اعلامیه کنفرانس بال و تأسیس «سازمان جهانی صهیونیست»، تلاشهای دیپلماتیک محافل صهیونیست برای فراهم ساختن زمینه مستعمره کردن فلسطین آغاز شد. اما همانطور که در آخرین ماده اعلامیه بال ذکر شده بود، هرتصل برای مستعمره کردن فلسطین در پی کسب اجازه از سلطان عثمانی بود و مایل بود رضایت او را برای این کار بدست آورد. نخستین دوره اعمال دیپلماسی صهیونیستی برای استعمار فلسطین که به گرفتن «منشور» یعنی کسب مجوز قانونی از سلطان عثمانی اختصاص داشت به «دوران منشور» شهرت یافت و طرفداران جلب رضایت سلطان را «منشورگریان[۱۲۸]» نیز لقب داده‌اند. رهبری این گروه را شخص هرتصل بعهده داشت.

البته تلاش برای کسب رضایت سلطان عثمانی حتی قبل از کنفرانس بال و رهبری هرتصل نیز در جریان بود. صهیونیست‌ها در واقع در چند نوبت سعی کردند با میانجی‌گری کشورهای اروپا و آمریکا نظر مساعد سلطان را برای مهاجرت یهودیان به فلسطین و خرید زمین در آن منطقه جلب کنند.

127. Sayegh, op. cit.pp, 6- 7.

128. charterists

پس از کشتار یهودیان در روسیه در ۱۸۸۱ که به بهانه تلاش برای ترور تزار الکساندر صورت گرفت، گروهی از عشاق صهیون از سرکنسول عثمانی دراودسا خواستند به یهودیان ویزای مهاجرت به فلسطین بدهد. سرکنسول عثمانی از دارالخلافه کسب تکلیف کرد ودر ۲۸ آوریل ۱۸۸۲ به درخواست کنندگان پاسخ داد که «دولت عثمانی به یهودیان اجازه می‌دهد که به هر ایالت امپراتوری، بجز فلسطین مهاجرت کنند.»

در ماههای مه و ژوئن ۱۸۸۲ هیئت‌های مستقلی از صهیونیست‌ها به قسطنطنیه آمدند. لاورنس اولیفانت، صهیونیست انگلیسی نیز از جمله آنها بود. او سفیر آمریکا در حکومت عثمانی را واسطه قرار داد تا از سلطان بخواهد به یهودیان اجازه سفر و مهاجرت به فلسطین را بدهد. در ۱۲ ژوئن وزیر خارجه عثمانی به سفیر آمریکا اطلاع داد که «بنا به تصمیم سلطان عبدالحمید، یهودیان اجازه دارند در حلب یا بین‌النهرین در گروههای ۲۰۰ تا ۲۵۰ خانواری زندگی کنند. اما در سرزمینهای محدوده فلسطین اقامت نکنند.»

سلطان همچنین در ۲٦ ژوئن فرمان داد تا ورود مهاجران یهودی از رومانی، روسیه و بلغارستان به یافا از طریق کشتی ممنوع شود. ٦ ماه بعد نیز دستور ممنوعیت اسکان یهودیان روسی در فلسطین به همه هیئت‌های نمایندگی خارجی در عثمانی اطلاع داده شد. باوجوداین صهیونیستها ازطریق دادن رشوه به مقامات عثمانی درفلسطین توانستنداز ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۹ به فلسطین وارد شوند و در آنجا ۸ دهکده بصورت مستعمره‌های اولیه بسازند. مخارج این دهکده‌ها از سوی روچیلد سرمایه‌دار مشهور پرداخت می‌شد[۱۲۹]. در ۲٤ ژوئن ۱۸۹۱ شخصیت‌های برجسته بیت‌المقدس به مهاجرت یهودیان به فلسطین و خرید زمینهای اعراب اعتراض کردند و از سلطان خواستند که ممنوعیت مهاجرت و فروش زمین را که از ۱۸۸۹ یعنی رفتن رئوف پاشا از بیت‌المقدس از بین رفته بود، مجدداً برقرار کند. به این مناسبت سلطان در ۱۸۹۲ طی فرمانی، فروش زمین به یهودیان را ممنوع ساخت.[۱۳۰]

در ۱۸۹۳ ساموئل مونتاگو صهیونیست سرمایه‌دار انگلیسی دادخواستی راکه از سوی تمام مسئولان کمیته اجرایی و دبیران تمام شاخه‌های عشاق صهیون امضاء شده بود،

۱۲۹. نویل ماندیل، «مهاجرت ترکان، اعراب و یهودیان به فلسطین» در کتاب مسایل خاورمیانه، زیر نظر آلبرت حورانی، ترجمه عبدالله گله‌داری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱، ص‌ص ۱۱۷- ۱۱۱.

۱۳۰. همان، ص ۱۲۰.

از طریق «ارل روزبری[۱۳۱]» به سلطان عبدالحمید داد. آنها خواستار لغو ممنوعیت مهاجرت یهودیان به فلسطین و خرید زمین از سوی آنها شده بودند. اما سلطان به آنها جواب رد داد.[۱۳۲]

هرتصل قبل از برپایی کنفرانس بال در ۱۸۹۶ یعنی پس از نوشتن کتاب دولت یهود به قسطنطنیه سفر کرد و تلاش نمود پس از بررسی اوضاع، زمینه جلب نظر سلطان را فراهم سازد. در ۱۸۹۷ نیز رهبران صهیونیست‌های انگلستان از جمله «اسرائیل زانگویل» و «هربرت بنت ویچ[۱۳۳]» وارد پایتخت عثمانی شدند و تلاشهایی در این جهت بعمل آوردند. این رفت و آمدها بویژه انتشار کتاب دولت یهود و نیز تظاهرات در نیویورک به حمایت از کنگره صهیونیست‌ها، نگرانی بیش از پیش حکومت عثمانی را از طرحهای صهیونیست‌ها و استعمارگران اروپا برای رخنه به فلسطین برانگیخت.[۱۳۴]

پس از کنفرانس بال نیز هرتصل به طرفداران خود و صهیونیست‌های شرکت کننده، اهمیت گرفتن «منشور» یعنی مجوز از سلطان را مورد تاکید قرار می‌داد. هرتصل در این رابطه می‌گفت: «هدف ما کسب یک (منشور) تحت حاکمیت سلطان است. بوسیله این منشور، ما رسماً مورد شناسایی قرار گرفته ویک تضمین قانونی برای حقوق خود خواهیم داشت. آنگاه می‌توانیم استعمار واقعی را آغاز کنیم.» شعار هرتصل در این دوران این بود که صهیونیست‌ها تمام انرژی خود را باید در راه کسب فلسطین برپایه حقوق بین‌المللی قرار دهند. هرتصل می‌گفت در ازای گرفتن منشور از سلطان، منافع وامتیازات زیادی به حکومت ترکیه می‌دهیم.[۱۳۵]

- هرتصل در جریان اقامت در پایتخت عثمانی در ۱۸۹۶، یعنی قبل از کنفرانس بال، پیشنهاد خود را برای سلطان فرستاد و آرزوی صهیونیست‌هارا برای در اختیار داشتن فلسطین بعنوان یک «کشور کاملا مستقل» به گوش سلطان رسانید.

درتابستان همانسال سلطان پاسخ مکتوب خود را برای هرتصل فرستادوگفت:«آقای هرتصل را نصیحت کنید که گام دیگری دراین مورد برندارد. من نمی‌توانم حتی یک وجب

131. Earl Rosbery

132. Razzouk, **Greater Israel**, p. 25.

133. Herbert Bentwich

۱۳۴. نویل ماندیل،پیشین،ص ۱۲۱.

135. Razzouk, **Zionism and Arab Resistance**, PP. 32-33.

از این سرزمین را به آنها بفروشم، زیرا به مردم من تعلق دارد.» سلطان عبدالحمید عثمانی به هرتصل پیشنهاد کرد که پولهای خود را پس‌انداز کند تا در صورت تقسیم وتجزیه امپراتوری‌اش بدون صرف این پولها فلسطین را بدست آورد.[۱۳۶]

هرتصل در برابر پاسخهای منفی سلطان عثمانی، دست از تلاشهای خود برنداشت و برای رسیدن به منظور خود به دولتهای استعماری اروپا متوسل شد. پیشنهادات هرتصل به ویلیام دوم، قیصر آلمان، در رابطه با متقاعد کردن سلطان عثمانی و منافعی که از طریق ایجاد یک مستعمره یهودی در فلسطین برای آلمان بوجود می‌آید، بخوبی اشتراک منافع جنبش صهیونیستی با منافع استعماری دولتهای اروپایی را نشان می‌دهد. هرتصل درسال ۱۸۹۸ یعنی یکسال پس از اولین کنگره صهیونیست‌ها در بال، ویلیام دوم را متقاعد کرد که در جریان سفر به عثمانی، سوریه و فلسطین، از سلطان بخواهد تا طرح صهیونیستها برای فلسطین را بپذیرد. البته پیشنهادات او به امپراتور آلمان وسوسه‌انگیز بود. چون صهیونیست‌ها در صورت تحقق آرمان خود به آلمان تضمین می‌دادند که ضمن ترویج فرهنگ آلمان درامپراتوری عثمانی تجارت آلمان را در آنجا گسترش بخشیده و فلسطین را به پایگاه اصلی اشکال‌تراشی آلمان برای انگلستان تبدیل کنند.[۱۳۷] امپراتور آلمان نیز در جریان سفر خود به عثمانی، این پیشنهادات را به اطلاع سلطان رسانید، اما پاسخ مثبت دریافت نکرد. امپراتور آلمان به هرتصل و هیئت صهیونیست‌ها (۱۸۹۸ در بیت‌المقدس) وعده داده بود که تلاشهای صهیونیسم در فلسطین می‌تواند به توجهات کامل و حمایت‌های او متکی باشد. دولت آلمان به بانکها و سرمایه‌داران آلمانی دستور داد که اعتبارهای زیادی برای دفاتر صهیونیسم که برلین را بصورت پایتخت سیاسی و مالی خود درآورده بودند، بازکنند. بانک روچیلد که هزینه عملیات‌نخستین مستعمره‌های یهودی را در فلسطین بعهده گرفته بود نیز به کمک‌های مالی خود به سازمان جهانی صهیونیست ادامه داد. هرتصل در جریان ملاقات ۱۸۹۹ با قیصر امپراتور آلمان، تاسیس یک شرکت برای استعمار فلسطین

۱۳۶. متن کامل پیشنهادات هرتصل و پاسخ سلطان عبدالحمید عثمانی در بخش اسناد مربوط به صهیونیسم آمده است.

137. Qassim Hassan, op.cit, P.28.

پیشنهادات هرتصل به ویلیام دوم «ودوک بادن» در رابطه با منافع این طرح برای آلمان و شرق، در بخش اسناد صهیونیسم آمده است.

تحت حمایت آلمان را به او پیشنهاد کرد و منافع آلمان را نیز دراین طرح تشریح کرد.[۱۳۸]
هرتصل مجدداً درسالهای ۱۹۰۱، ۱۹۰۲ به پایتخت عثمانی رفت و موفق به ملاقات با سلطان شد. دراین ملاقات او پیشنهاداتی به سلطان ارائه داد، اما سلطان مجدداً پاسخ منفی داد و پیشنهادات وی را نپذیرفت، از جمله این پیشنهادات، پرداختن کلیه قروض عثمانی از سوی صهیونیست‌ها و ایجاد یک ناوگان عظیم دریائی و دادن یک وام کلان به سلطان، در برابر اعطای فلسطین به صهیونیست‌ها بود.[۱۳۹]

صهیونیسم بدون صهیون

پس از موضع‌گیریهای قاطعانه و تاریخی سلطان عبدالحمید عثمانی و رد پیشنهادات صهیونیست‌ها برای مستعمره کردن فلسطین و رد طرح‌العریش ازسوی لرد کرومر بدلیل عدم رضایت سلطان عبدالحمید، دولت انگلستان و نیز گروهی از صهیونیست‌های برجسته نظیر «اسرائیل زانگویل»،«صهیونیسم بدون صهیون» را مطرح ساختند. منظور از این اصطلاح آن است که صهیونیست‌ها بجای فلسطین، مناطق دیگری از جهان را برای مستعمره کردن و اسکان یهودیان جهت تاسیس دولت اسرائیل انتخاب کنند. البته قبل از ناامید شدن صهیونیست‌ها از سلطان عبدالحمید عثمانی، مستعمره کردن مناطق دیگر جهان بجای فلسطین مطرح بود. هرتصل خود نیز هنگام نوشتن کتاب دولت یهود، برسر انتخاب فلسطین یا آرژانتین مردد بود. بنابراین قبل از پرداختن به مرحله دوم دیپلماسی صهیونیست‌ها (۱۹۱۴- ۱۹۰۷) ضروری است خلاصه طرحهای صهیونیستی برای مستعمره کردن دیگر مناطق جهان، بجز فلسطین، مورد بررسی قرار گیرد. طرفداران صهیونیسم بدون صهیون، برای مستعمره کردن آرژانتین، عراق و بین‌النهرین، قبرس، العریش، اوگاندا، کنگو، موزامبیک، لیبی وآنگولا تلاش‌های زیادی بعمل آوردند.

آرژانتین: ۱۸۹۵

طرح مستعمره ساختن آرژانتین اولین بار زمان نوشتن کتاب دولت یهود در ذهن هرتصل به وجود آمد. هرتصل قبل از انتشار «دولت یهود» هنگامی که در صدد ارائه طرح خود به

۱۳۸. شاکرالنتشه، پیشین، ص‌ص۲۵-۲۴.
۱۳۹. رجوع کنید به بخش اسناد مربوط به مکاتبات هرتصل و عبدالحمید عثمانی.

خانواده روچیلد بود نمونه آرژانتین را مورد بررسی قرار داد. او در یکی از نامه‌های خود که به شورای خانوادگی روچیلد نوشت راجع به محل سرزمین موعود و کشور آینده یهود تردید می‌کند و می‌گوید هنوز راجع به محل آن فکر نکرده است. او نمونه آرژانتین را بعنوان سرزمین موعود مثال می‌آورد، اما می‌گوید که نخست به فلسطین فکر کرده است، زیرا فلسطین جایگاه فراموش نشدنی و اجدادی مردم یهود است. به گفته هرتصل او نه طرفدار آرژانتین است و نه مخالف فلسطین. بلکه طرفدار کشوری است که از نظر آب وهوا موقعیت و جغرافیایی برای یهودیان مناسب باشد. بهرحال طرح آرژانتین هیچگاه بطور جدی ازسوی صهیونیست‌ها به بحث گذاشته نشد. هرتصل پس از سفر به لندن در ۱۸۹۵ و ملاقات با «ساموئل مونتاگو» سرمایه‌دار یهودی و عضو مجلس عوام انگلستان، با طرح «فلسطین بزرگ» آشنا شد و به پیشنهاد مونتاگو طرح مهاجرت به آرژانتین را کنار گذاشت. زیرا علاوه بر مونتاگو، اکثر صهیونیست‌های انگلستان طرفدار استعمار فلسطین بودند.[۱۴۰]

عراق و بین‌النهرین: ۱۹۰۲

هرتصل در خاطرات خود گفته است که در ۲۵ فوریه ۱۹۰۲، سلطان عثمانی درمقابل اصرارهای او برای گرفتن فلسطین، پیشنهاد کرد که جای دیگری را به عنوان مستعمره یهودیان در آسیای صغیر یا بین‌النهرین انتخاب کند، اما او از پذیرفتن این پیشنهاد خودداری ورزید. بااین وجود ٦ ماه بعد به مستعمره کردن عراق اندیشید. در ۲۵ ژوئیه ۱۹۰۲ هرتصل وارد قسطنطنیه شد تا منشور یاامتیاز نامه‌ای برای ایجاد یک مستعمره یهودی در بین‌النهرین بگیرد که درعین حال قلمرو حیفا و حومه‌های آن در فلسطین را دربرگیرد. درعوض پیشنهاد کرد که قروض عثمانی را بپردازد، اما نتوانست سلطان را راضی کند. یکسال بعد، پس از کشتار یهودیان درروسیه تزاری، نامه‌ای به «عزت پاشاالعابد» مقام عثمانی نوشت و طرحهایی برای مستعمره کردن بین‌النهرین و نیز ولایت عکا (در فلسطین) ارائه داد و اعلام کرد این آخرین امید او برای توافق با سلطان است وگرنه قلمرو دیگری را درنظر خواهد گرفت.[۱۴۱]

140. Razzouk, **Greater Israel**, PP.20, 24.

141. Herzel, **The Complete Diaries**, vol IV, PP, 1315, 1503.

قبرس: ۱۹۰۲

پس از ناامیدی از سلطان عثمانی، هرتصل در پی آن بود که قبرس را بعنوان محل اسکان یهودیان از انگلستان بگیرد. قبلاً در اولین کنگره صهیونیستی دربال در ۱۸۹۷، «دیویس تریش[۱۴۲]» مسئله قبرس را مطرح ساخته بود. به گفته خود هرتصل، او در ژوئیه ۱۹۰۲ در جریان ملاقات با «لرد جیمزروچیلد» به وی گفت درصدد است یک منشوراز دولت انگلستان برای ایجاد یک مستعمره در یکی از سرزمینهای تحت مالکیت انگلستان تقاضا کند. روچیلد مسئله اوگاندا را بعنوان مستعمره یهودیان مطرح کرد، ولی هرتصل ضمن رد این طرح، قبرس را برای این منظور عنوان نمود. او در اکتبر ۱۹۰۲ نیز ضمن ملاقات با چمبرلین، مسئله قبرس را همراه العریش و شبه‌جزیره سینا مطرح ساخت. اما چمبرلین تنها در مورد قبرس حاضر به بحث شد و اظهار داشت که این جزیره موطن یونانیان و مسلمانان است و او نمی‌تواند بخاطر مهاجران جدید آنها را از جزیره بیرون اندازد. هرتصل در پاسخ به او گفت که «مایل هستم یک منطقه قابل اتکا برای مردم یهود در مجاورت فلسطین بدست آورم.»[۱۴۳]

العریش: ۱۹۰۳

پس از ملاقات هرتصل با سلطان عبدالحمید در سال ۱۹۰۲ و رد پیشنهادات صهیونیست‌ها از سوی خلیفه عثمانی، جنبش صهیونیستی درصدد برآمد تا از فلسطین موقتاً صرفنظر کند و منطقه دیگری را که در نزدیکی آن باشد برای مستعمره کردن انتخاب کند. در این رابطه بود که هرتصل با توافق مقامات سازمان جهانی صهیونیست و کنگره صهیونیستی تصمیم گرفت طرح مستعمره کردن منطقه العریش در صحرای سینا را به مصر و انگلستان ارائه دهد. در این رابطه با مقامات دولت وقت مصر تماسهایی برقرار ساخت و از آنها خواست تا العریش را به صهیونیست‌ها واگذار کنند. اما حکومت مصر پس از بررسی طرح آنرا رد کرد. پس از ارائه طرح العریش در ۱۹۰۲ از سوی هرتصل، ژوزف چمبرلین وزیر مستعمرات انگلستان، از «لرد کرومر[۱۴۴]» حاکم انگلیسی مصر خواست تا طرح هرتصل

142. Davis Trietsch

143. Razzouk, **Greater Israel**, pp. 58- 60.

144. Lord Cromer

برای استعمار العریش را مورد بررسی قرار دهد. اما لرد کرومر با اطلاع از نارضایتی سلطان عبدالحمید عثمانی از صهیونیست‌ها و بویژه شکست طرح «پل فریدمن[۱۴۵]» برای رفتن به سرزمین موعود بوسیله کشتی حامل عشاق صهیون، طرح هرتصل برای استعمار العریش را رد کرد.[۱۴۶] به این خاطر هرتصل در کنگره ششم صهیونیست‌ها در ۱۹۰۳ اعلام کرد که مذاکرات برای مستعمره کردن العریش در صحرای سینا بدلیل مخالفت انگلستان، با شکست مواجه شده است.

ـ اوگاندا، کنگو و موزامبیک: ۱۹۰۳

پس از رد طرح العریش از طرف حکومت مصر، اوگاندااز سوی ژوزف چمبرلین، به عنوان مستعمره یهودیان، به صهیونیست‌ها پیشنهاد شد. پیشنهاد مذکور مباحثات تندی را میان صهیونیست‌های سازمان‌جهانی صهیونیست‌برانگیخت.درششمین کنگره صهیونیست‌ها در ۱۹۰۳ پیشنهاد انگلستان به بحث گذاشته شد. گروهی با آن موافق و گروهی مخالف بودند. چیم وایزمن در کتاب «آزمایش و خطا[۱۴۷]» مدعی است که هرتصل در این کنگره طرح چمبرلین را برای شرق آفریقا (اوگاندا) پذیرفت و او (وایزمن) بشدت با آن مخالفت ورزید. اما «اسکار رابینوویکس[۱۴۸]» نویسنده و شارح جنبش صهیونیست معتقد است که هرتصل آن طرح را نپذیرفت ولی وایزمن با آن موافقت کرد. چمبرلین پیشنهاد کرده بود که اوگاندا می‌تواند یک میلیون یهودی را بپذیرد[۱۴۹].

واقعیت این است هرتصل در برابر طرح اوگاندا، خواستار مستعمره ساختن موزامبیک و گرفتن منشوری برای این کار از حکومت پرتغال بود. وی در عوض به پرتغال پیشنهاد می‌کرد که کسری بودجه دولت را برطرف کند. هرتصل تصمیم گرفت بجای فرستادن ماکس نوردو به «لیسبون»، خود با سفیر پرتغال در وین ملاقات کند. در ۲۵ مه ۱۹۰۳ در جریان ملاقات با سفیر پرتغال در وین سؤالاتی پیرامون موزامبیک وموقعیت سیاسی و

145. Paul Friedman

146. **Ibid.** P, 42.

147. Chaim Weizmann, **Trail and Error,** New York, 1949.

148. Oskar Rabinowicz

149. Oskar K.Rabinowicz, **Fifty Years of Zionism: A Historical Analysis of DR. Weizmann,s TRAIL AND ERROR,** London, Robert Anscomer&Co, 1950. pp, 49-51.

نظامی آن مطرح ساخت. در اواسط ژوئیه ۱۹۰۳، هرتصل طی نامه‌ای به «فرانس فیلیپسون[۱۵۰]» بانکدار یهودی در بلژیک نوشت: «از آنجا که نمی‌توانیم برنامه خود در مورد فلسطین را بسرعت به مورد عمل و اجرا بگذاریم، ضمن اعتقاد کامل به این طرح، باید مکانی را برای پناه دادن به یهودیان که حقوق عمومی از آن حمایت می‌کند ایجاد کنیم.» هرتصل توضیح داد که منظور وی کشور کنگو است و از بانکدار یهودی خواست تا ضمن شرکت در این طرح موضوع آن را با «لئوپولد» پادشاه بلژیک در میان بگذارد. اما چندروز بعد، بانکدار یهودی به هرتصل اطلاع داد که طرح کنگو «مطلقاً مناسب نیست» و در آن مشارکت نمی‌کند.

بدین ترتیب هیچیک از طرحهای مذکور به مرحله اجراء درنیامد. مسئله اوگاندا بیش از کنگو و موزامبیک حامی داشت، اما کنگره ششم صهیونیستها با اعزام یک کمیسیون برای بررسی این طرح مخالفت ورزید. پس از مرگ هرتصل (۱۹۰٤) هفتمین کنگره صهیونیستها در ۱۹۰۵ طرح اوگاندا را بطورکلی رد کرد و تلاش خود را متوجه فلسطین کرد.[۱۵۱]

لیبی (سیرنائیکا[۱۵۲]) ۱۹۰۸

طرح انتخاب سیرنائیکا بعنوان صحنه فعالیت ارضی استعمار یهودی و مرکز موقت عملیات وسیع استعماری صهیونیستها، از سوی اسرائیل زانگویل رهبر «سازمان ارضی یهود[۱۵۳]» ارائه شد. سازمان مذکور در ۱۹۰۸ کمیسیون ویژه‌ای از متخصصان برای انجام مطالعاتی روی سیرنائیکا به آنجا فرستاد. از کمیسیون خواسته شد تا امکانات سیرنائیکا را در رابطه با توسعه‌طلبی یهودیان و منافع متقابل صهیونیسم و امپراتوری عثمانی بررسی کرده و گزارش دهد. به گفته «ژوزف لفتویچ[۱۵٤]» شرح حال‌نویس زانگویل، گزارش کمیسیون

150. Franz Philippson

151. Ass'ad Razzouk, **Greater Israel**, pp.69-70

۱۵۲. لیبی اصولاً از سه منطقه اصلی تشکیل شده است: ۱- طرابولی (Tripolitania)در غرب، ۲- سیرنائیکا (Cyrenaica)در شرق، و فزان(Fezzan) در جنوب. طرفداران صهیونیسم بدون صهیون در واقع قصد داشتند بخش شرقی لیبی (سیرنائیکا) را به مستعمره یهودتبدیل کنند.

153. Jewish Territorial Organization

154. Joseph Leftwich, **Israel Zangwill** (James clarke and Co Limited, London, 1957)

ویژه متخصصان در این رابطه مساعد نبود. بنا به گزارش کمیسیون سرزمین سیرنائیکا برای استعمار یهود مناسب نبود، چون فاقد آب کافی بود ، بنابراین نمی‌توانست تعداد زیادی از مهاجران یهود را بپذیرد. سند مربوط به این طرح که در آرشیوهای تاریخی لیبی پیدا شد، هم جنبه پنهانی طرح استعمار صهیونیستی در سیرنائیکا را فاش می‌سازد و هم میزان نفوذ صهیونیست‌ها در امپراتوری عثمانی را نشان می‌دهد.[155] این سند اولین بار از سوی روزنامه «الرائد» چاپ لیبی در ۱۹۶۷ منتشر شد. یک یهودی که در کنگره صهیونیست‌ها در لندن به سال ۱۹۰۸ شرکت کرده بود، نامه‌ای به رئیس یهودیان در طرابلس لیبی فرستاد و تمایل صهیونیست‌ها را برای تبدیل لیبی به موطن ملی یهود اعلام کرد و از او خواست ضمن فراهم کردن زمینه مهاجرت یهودیان به لیبی، از نفوذ خود در عثمانی برای تأسیس بانکها و جوامع یهودی به‌منظور خرید زمین در لیبی و تبدیل آن به کشور یهودی استفاده کند. قبلاً هرتصل در ۲۳ ژانویه ۱۹۰۴ از پادشاه ایتالیا در رم خواسته بود اجازه دهد یهودیان به ایالت طرابلس که تحت قوانین و مؤسسات ایتالیا بود مهاجرت کنند، اما پادشاه به او گفته بود که «آنجا خانه کسان دیگری است»[۱۵۶]

آنگولا: ۱۹۱۲

در اواسط سال ۱۹۱۲ صهیونیست‌ها تصمیم گرفتند طرح هرتصل برای مذاکره با امپراتوری پرتغال را برای اعطای منطقه‌ای از قلمرو تحت حاکمیت خود برای مرکز استعمار صهیونیستی، احیاء کنند. پرتغالی‌ها که مایل بودند جمعیت استعماری خود را به‌هر وسیله افزایش دهند، اسکان یهودیان روسیه و اروپای شرقی در آنگولا را پذیرفتند. مجالس قانونگذاری پرتغال به اتفاق آراء قانونی گذراندند که به یهودیان اجازه ایجاد مستعمره در آنگولا را می‌داد. اما دولت پرتغال، دو محدودیت در این قانون وضع کرد:

۱- ایجاد مستعمره انبوه ممنوع است و یهودیان می‌توانند بعنوان افراد و نه بعنوان

۱۵۵. لازم به یادآوری است که در مرحله دوم دیپلماسی صهیونیستی از ۱۹۰۷ به بعد، بویژه پس از انقلاب ترکهای جوان در ۱۹۰۸، میان صهیونیست‌ها و ترکهای جوان روابط دوستانه برقرار شد و پیشنهاداتی از سوی ترکهای جوان به نفع استعمار صهیونیستی داده شد که طرح سیرنائیکا را نیز در برمی‌گرفت.

156. Herzel, The Complete Diaries, Vol IV. P.1600.

نیز رجوع کنید به موشه منوهین، منتقدان یهودی صهیونیسم، ص‌ص۳۱-۳۰.

مردم به آنگولا بیایند.

۲- دولت پرتغال کنترل اداره آنگولا را دراختیار خود خواهد داشت.

براین اساس مذاکرات بین طرفین آغاز شد. در ۱۹۰۳ سازمان ارضی یهود کمیسیونی را به رهبری «پروفسور گریگوری[۱۵۷]» برای مطالعه اوضاع منطقه به آنگولا فرستاد. اما آغاز جنگ جهانی اول، اوضاع را پیچیده کرد. رقابت آلمان و انگلستان در آفریقا، اسرائیل زانگویل راترساند وقبل از انجام هرگونه اقدام، طرح به حال خود رها شد.[۱۵۸]

دوره دوم: (۱۹۱٤- ۱۹۰۷) وایزمن وصهیونیستهای عمل‌گرا

هرتصل سال ۱۹۰٤ درگذشت. او طی سالهای میان ۱۹۰٤- ۱۸۹۷، سیاست خود را صرف مذاکره باکشورهای استعماری اروپا برای گرفتن فلسطین از سلطان عثمانی وگرفتن سایر مناطق آفریقا وخاورمیانه از انگلستان، پرتغال وایتالیا نمود. همانطور که قبلاً گفته شد، هدف هرتصل این بود که با کسب مجوز (منشور) از سلطان عثمانی یا قدرتهای استعماری اروپا برای استعمار فلسطین یانقاط دیگر، از تضمین حقوق عمومی و بین‌المللی برخوردار باشد. اما ۷ سال تلاشهای هرتصل وسایر «منشورگرایان» دراین مورد، بجائی نرسید وبامرگ او میان صهیونیستها برسرنحوه دیپلماسی صهیونیستی اختلاف افتاد. صهیونیستهای سیاسی منشورگرا (Charterists) معتقد بودند که قبل از گرفتن منشور از سلطان عثمانی و کسب مجوز استعمار فلسطین وایجاد یک هویت مستقل در این سرزمین، نباید کار عملی در رابطه بامستعمره ساختن فلسطین آغاز شود. اما از طرف دیگر صهیونیستهای عمل‌گرا معتقد بودند که مستقر شدن روی زمین فلسطین به کسب اجازه مقامات عثمانی نیاز ندارد. بدین خاطر در کنگره هشتم صهیونیسم در ۱۹۰۷ طرحی از سوی چیم وایزمن ارائه وتصویب شد که آن را «صهیونیسم ترکیبی[۱۵۹]» نامیدند. طرفداران این طرح عمل‌گرایان بودند. وایزمن از این دیدگاه خواستار رخنه تدریجی به فلسطین بود ومی‌گفت این کار باید به شیوه‌ای سازماندهی وانجام شود که مستعمره‌های پررونق وفعال

157. Proffessor Gregory

158. Razzouk, Greater Israel, PP. 107-108.

159. Synthetic Zionism

یهودی در فلسطین ایجاد کند. او عقیده داشت که این مستعمره‌ها تدریجاً به هسته‌های اصلی جامعه صهیونیستی جدیدی تبدیل خواهند شد که برای صدور منشور برسلطان عثمانی فشار وارد خواهند ساخت. در آن صورت، زمینه لازم برای گرفتن تصمیمات لازم بین‌المللی به منظور حمایت از استعمار صهیونیستی در فلسطین فراهم خواهد شد:[۱۶۰]

درگیری میان منشورگرایان وعمل‌گرایان در کنگره هفتم صهیونیست‌ها که در ۱۹۰۵ در بال سوئیس تشکیل شد، بسیار آشکار بود. وایزمن تلاش کرد میان صهیونیست‌های هرتصلی وصهیونیست‌های عمل‌گرا (عمل سریع در فلسطین، سوریه، ودیگر بخشهای آسیای عثمانی نظیر شبه جزیره سینا وقبرس) سازش برقرار سازد. در کنگره هفتم تاکید شد که همراه با فعالیت‌های دیپلماتیک، اهداف چهارگانه زیر باید در فلسطین به مرحله اجرا درآید:

۱- اکتشاف

۲- بهبود امورکشاورزی وصنعت وغیره براساس اصول دمکراتیک

۳- بهبود وضع فرهنگی واقتصادی وسازمان یهودیان فلسطین از طریق نیروهای روشنفکر جدید

٤- کسب امتیازات

کنگره هفتم به این دلیل که مستعمره کردن درمقیاس کوچک با برنامه اعلامیه بال نمی‌خواند، برکنترل اقتصادی فلسطین تاکید داشت. لذا وابستگی اقتصادی فلسطین به صهیونیستها از طریق سرمایه‌گذاری درآن، بعنوان ابزاری جهت اثبات دعاوی جنبش صهیونیسم براین منطقه وکسب شناسایی دوفاکتو قلمداد گردید. به همین مناسبت کنگره اعلام کرد که کنترل حیات اقتصادی فلسطین مهمترین راه برای استعمار کامل این سرزمین است.[۱۶۱]

همانطورکه گفته شد در کنگره هشتم صهیونیست‌ها دربال (۱۹۰۷) عمل‌گرایان به پیروزی رسیدند و «منشورگرایان» رابه باد انتقاد گرفتند. وایزمن ضمن دفاع از «صهیونیسم ترکیبی» خود گفت: «کار دیپلماتیک مهم است، اما اهمیت آن زمانی تحقق می‌یابد که در فلسطین به اجراء درآید. ما باید بین دومکتب صهیونیسم «سنتز» (ترکیب)

160. Fayez A. Sayegh, **The Zionist Diplomacy,** PLO Research Center, Beirut, 1969. P, 8.

161. Razzouk, **Zionism and Arab Resistance,** PP 59-62.

ایجاد کنیم. منشوری که هرتصل رویای آنرا می‌دید درصورتی با ارزش است که به خاک وجمعیت یهود متکی باشد. منشور صرفاً یک تکه کاغذ است وزمانی اهمیت می‌یابد که بامهاجرت به فلسطین، استعمار و آموزش آن همراه باشد».[۱۶۲]

بهرحال در ۱۹۰۸ تفکر منشورگرایی برای همیشه به کنار گذاشته شد. در این سال «اداره فلسطین[۱۶۳]» برای کسب اطلاعات وراهنمایی ساکنان مستعمره‌های یهودی‌نشین وسازماندهی آنها تاسیس شد. درنهمین کنگره که دراواخر ۱۹۰۹ درهامبورگ برپا شد، ماکس نوردو اعلام کرد که «دیگر ازصهیونیسم منشورگرایان سخنی به میان نمی‌آید، چون موضوع آن به آرشیوهای صهیونیسم سپرده شد.» کنگره دهم در ۱۹۱۱ برپا شد ویکی از عمل‌گرایان رئیس سازمان جهانی صهیونیست شد. درکنگره یازدهم در سپتامبر ۱۹۱۳، با انتخاب شدن وایزمن به عنوان رئیس کمیته دائمی سازمان جهانی صهیونیست، او عملاً به رهبری جنبش صهیونیستی دست یافت.[۱۶۴]

اتحاد صهیونیست‌ها وترکهای جوان

در طول سالهای ۱۹۰۸- ۱۸۸۲ تلاش جنبش صهیونیسم برای گرفتن فلسطین از سلطان عبدالحمید عثمانی بی ثمر ماند وسلطان عثمانی تقاضای مکرر صهیونیستها ونیز امپراتور آلمان (ویلیام دوم) را در این مورد رد کرد. موضع‌گیریهای عبدالحمید، درمیان اعراب وفلسطینی‌ها هنوز بعنوان یک سیاست هوشیارانه متکی به تعهد اسلامی درحفظ بیت‌المقدس، بعنوان کانون اسلام درخاورمیانه وخاور نزدیک قلمداد می‌شود. گرچه عبدالحمید بخاطر سیاستهای استبدادی‌اش در طول سالهای ۱۹۰۷- ۱۸۷٦ از طرف گروههای آزادیخواه در داخل امپراتوری منفور اعلام شد، اما موضع‌گیری قاطعانه او در برابر جنبش صهیونیسم وجلوگیری از رشد وگسترش نفوذ وحضور آنها در فلسطین همواره مورد تحسین استقلال‌طلبان عرب وبویژه فلسطینیها قرارگرفته است. در حال حاضر نیز رهبران نهضت کنونی فلسطین اورا مورد ستایش قرار می‌دهند. شاکر النتشه محقق فلسطینی وعضو کمیته مرکزی سازمان الفتح دراین باره گفته است: «تاریخ با حروفی

162. Ibid. P, 59.
163. Palestine Office
164. Ibid.PP. 63-64.

نورانی موضع‌گیریهای عبدالحمید نسبت به مسئله فلسطین وحفاظت از اسلامی بودن آنرا به ثبت رسانده است. موضع‌گیریهای او، نقشه‌های صهیونیسم برای استعمار فلسطین را برای مدتی به تاخیر انداخت. درواقع او با این موضع‌گیریها تاج وتخت خود را ازدست داد. ... اعراب و مسلمانان بخاطر این موضع گیریهای شرافتمندانه سلطان عبدالحمید نسبت به مسئله فلسطین به نیکی و با قدردانی از او یاد می‌کنند.»[۱۶۵]

ناامیدی جنبش صهیونیسم از سلطان عثمانی باعث شد تا رهبران آن، مناطق دیگری از جهان (قبرس، شبه جزیره سینا، برخی کشورهای آفریقا، لیبی و ....) را بعنوان کانون استعمار صهیونیستی مطرح سازند. اما وقوع انقلاب ترکهای جوان در ۱۹۰۸ و سرنگونی سلطان عبدالحمید توسط رهبران «کمیته اتحاد و ترقی»، برای جنبش صهیونیسم نتایج مثبتی به بار آورد. بعد از ۱۹۰۸ در رابطه صهیونیست‌ها با مقامات عثمانی تحولاتی رخ داد. ادامه روابط میان ترکهای جوان با حکومت آلمان و تلاشهای گسترده وایزمن رهبر جدید جنبش صهیونیسم برای نزدیک شدن به رهبران کمیته اتحاد وترقی از طریق میانجی‌گریهای آلمان، موثر افتاد. بعد از ۱۹۰۸ ممنوعیت مهاجرت یهودیان وخرید زمین از سوی آنها، برداشته شد و سیل مهاجرت به فلسطین و خرید زمین وایجاد نهادهای مستعمراتی یهود در آنجا آغاز شد. وعده‌های مالی جنبش صهیونیسم به رهبران جدید عثمانی برای بهبود وضع مالی و سرو سامان بخشیدن به امور بودجه و سازمان دادن به ساختار اداری آنها یکی از عوامل ایجاد همکاری ترکهای جوان با صهیونیست‌ها بود. طرح مستعمره ساختن لیبی که در صفحات قبل از آن سخن به میان آمد، نشانگر رخنه صهیونیست‌ها در دستگاه حکومت ترکهای جوان و همکاری با آنها بود. لغو منع مهاجرت به فلسطین نیز باعث شد تا جمعیت یهودیان از ۲۳ هزار به ۸۵ هزار نفر افزایش یابد. با افزایش تعداد مهاجرین‌نیز مستعمره‌های بیشتری در فلسطین ساخته شد. ایجاد و ساخت تل آویو کنونی نیز در ۱۹۰۹ با گذاشتن اولین سنگ بنای آن از سوی مهاجران جدید، در حومه‌های یافا آغاز شد. در همین زمان بود که تاسیسات صنعتی کوچک متعدد دیگری در مناطق مستعمره نشین تاسیس شد تا زمینه‌های لازم را برای کنترل حیات اقتصادی فلسطین در آینده فراهم سازد. به دنبال این عملیات نیز اقدامات امنیتی جنبش صهیونیسم برای ایجاد گروههای مسلح، به بهانه دفاع از مناطق مستعمره نشین در برابر مخالفت

۱۶۵. شاکرالنتشه، پیشین، ص‌ص۳۳-۳۱.

روزافزون مسلمانان عرب، آغاز شد. جامعه «هاشومر[۱۶۶]» (نگهبان) در ۱۹۰۹ از سوی گروهی از مهاجران روسی ایجاد شد ومسئولیت امنیت مستعمره های صهیونیستی در جلیله وجودیه (در کرانه باختری فعلی) را بعهده گرفت. مهاجرت شمار زیادی از یهودیان یمن نیز در فاصله سالهای ۱۲-۱۹۰۹ به تشویق صهیونیستها بوقوع پیوست. جنبش صهیونیسم همچنین با وارد کردن متخصصان وابزار کشاورزی جدید از اروپا، توسعه کشاورزی در زمینهای خریداری شده را آغاز کرد. «اداره فلسطین» به ریاست «آرتورروپین[۱۶۷]» کەدر ۱۹۰۸ رسما دریافا تاسیس شده بود بر امر مهاجرت، خرید زمین و راهنمایی یهودیان نظارت می‌کرد. در ۱۲- ۱۹۱۱ نیز فدراسیونهای کارگری، و نهادهای مربوط به امور رفاهی و بیمه از سوی سازمان جهانی صهیونیست ایجاد شد.

همراه با فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی، تلاشهای فرهنگی سازمان جهانی صهیونیست نیز در منطقه شدت گرفت. در نتیجه این تلاشها، در ۱۹۰۸ دو روزنامه عبری و چند نشریه عبری برای تاثیر گذاشتن بر یهودیان موجود ومهاجران جدید منتشر شد.ایجاد مدارس ابتدایی و دبیرستانها که از قبل آغاز شده بود نیز گسترش یافت. در ۱۹۱۲ نیز یک «کالج تکنولوژی» در حیفا ساخته شد.[۱۶۸]

سهل‌انگاری و مماشات جویی ترکان جوان نسبت به جنبش صهیونیسم و گسترش نفوذ اقتصادی یهودیان در فلسطین وافزایش جمعیت آنان و شروع خرید زمینهای اعراب از طریق رشوه دادن به مقامات عثمانی، ترس ونگرانی اعراب را برانگیخت. ناسیونالیسم عرب که همزمان با انقلاب ترکهای جوان در میان ساکنان استانهای عربی امپراتوری، بویژه در سوریه، فلسطین و لبنان رشد یافته بود، از همان آغاز به خطر رخنه یهودیان وجنبش صهیونیستی پی برد. در واقع در همین سالهاست که رو یا رویی جمعیت عرب و یهود و شک و سوءظن ناسیونالیست‌های عرب نسبت به این پدیده آغاز و سرانجام به یقین تبدیل می‌شود. نشریه «نهضت العرب» چاپ پاریس در ۱۹۰۹ کمیته اتحاد و ترقی را متهم کرد که با یهودیان و فراماسونها علیه جنبش عرب متحد شده است. به نوشته این نشریه سرنوشت کمیته اتحاد و ترقی در دست یهودیان بود واصولا انقلاب را برای ایجاد تفرقه میان ترکها واعراب براه انداخت تا به سقوط امپراتوری عثمانی سرعت بخشد. این حرکتها

166. Ha- Shomer Society

167. Arthur Ruppin

168. Israel Pocket Library, op. cit.PP, 16-21.

انجام شد تا بدین ترتیب یهودیان بتوانند بر روی ویرانه‌های امپراتوری، پایه‌های حکومت یهود را بنا کنند. سوءظن اعراب نسبت به مماشات ترکهای جوان در برابر رخنه صهیونیست‌ها به فلسطین آنچنان بالا گرفت که روزنامه «تایمز» لندن نیز مطالب نشریه «نهضت العرب» را به نقل از آن منتشر ساخت.[۱۶۹]

نهضت عربی و خطر صهیونیسم

خطر رخنه تدریجی یهودیان به فلسطین وتلاش برای ایجاد پایگاههای سیاسی وکنترل اقتصادی و سرانجام ایجاد کشور باستانی اسرائیل از همان آغاز، از سوی اعراب درک شد. از نمونه‌های آشکار در این مورد، مقالاتی است که «رشید رضا» مصلح مسلمان مصری در ۱۸۹۷ پس از انتشار کتاب «دولت یهود» هر تصل و برپایی کنفرانس بال در نشریه «المنار» در قاهره منتشر کرد. در این مقالات رشید رضا به اعراب خوشبین نسبت به حرکت یهودیان هشدار داده بود که صهیونیست‌ها در صدد هستند کشورهای عرب را تصاحب کرده و به مستعمره خود تبدیل کنند:[۱۷۰]

وقوع انقلاب ترکهای جوان در ۱۹۰۸ و شروع فعالیت‌های سیاسی ناسیونالیست‌های عرب در امپراتوری عثمانی و آغاز سیل مهاجرت دوم یهودیان به فلسطین وایجاد تاسیسات فرهنگی واقتصادی باعث بیداری وتوجه اعراب نسبت به خطر جنبش صهیونیسم برای آینده فلسطین وجنبش عربی شد. ناسیونالیست‌های عرب در این رابطه ترکهای جوان را به همدستی با صهیونیست‌ها متهم می‌کردند. نشانه این هوشیاری مطالبی بود که نشریه «نهضت العرب» چاپ پاریس در ۱۹۰۹ بچاپ رساند.از طرف دیگر جنبش صهیونیستی که منافع خود را در همکاری با ترکهای جوان می‌دید، در تبلیغات خود علیه جنبش ناسیونالیسم عرب، به دفاع از حکومت عثمانی وتمامیت ارضی و حاکمیت آن بر خاسته بود. نجیب عازوری یکی از پیشروان ناسیونالیسم عرب که خواستار جدایی سرزمینهای عربی از عثمانی بود، بیداری ملت عرب و تلاش یهودیان برای ایجاد پادشاهی باستانی اسرائیل در فلسطین را دو پدیده عمده و اصلی بخش آسیایی امپراتوری عثمانی خوانده است. به نظر عازوری مبارزه این دو پدیده با هم و ادامه جنگ بین آنها ونتایج ناشی

۱۶۹. نویل ماندیل، «مهاجرت ترکان، اعراب و یهودیان به فلسطین»، پیشین، ص ۱۳۲.

۱۷۰. همان، ص‌ص ۵-۱۲۴، بخشی از مقاله رشید رضا در بخش اسناد مربوط به صهیونیسم ارائه شده است.

از آن، به وضع آینده جهان بستگی دارد.[۱۷۱]

حمایت صهیونیسم از ترکهای جوان و مماشات کمیته اتحاد و ترقی نسبت به رخنه اقتصادی- سیاسی یهودیان در فلسطین باعث شد تا در ۱۹۱۱ بحث جنجال برانگیزی در پارلمان عثمانی از سوی اعراب دربگیرد. نمایندگان عرب، سیاست نرم حکومت عثمانی در قبال مهاجرت یهودیان و عدم جلوگیری از رخنه آنها به فلسطین را به باد حمله و انتقاد گرفتند. آنها ترکهای جوان را متهم کردند که تسهیلاتی در اختیار صهیونیست‌ها می‌گذارند تا به انتقال زمینهای اعراب به یهودیان و سرمایه‌گذاری آنها در فلسطین کمک کند. نمایندگان اعراب، یهودیان را به مشارکت در حکومت ترکهای جوان متهم ساخته و بویژه اظهار داشتند که «جاویدبیک» وزیر دارایی که عضو فرقه یهودی- مسلمان «دونمه» بود، از بانک یهودی پاریس وام گرفته است و در عوض به صهیونیست‌ها اجازه داده است که در فلسطین رخنه کنند. پس از این بحث و اعتراضات در پارلمان جاوید بیک و طرفدارانش از کابینه کناره‌گیری کردند[۱۷۲]. اما همکاری ترکهای جوان با جنبش صهیونیسم ادامه یافت. گرچه ناسیونالیست‌های عرب رهبران ترکهای جوان را به همدستی با یهودیان و صهیونیست‌ها برای تسلیم فلسطین متهم می‌کردند و شرکت یهودیان در کابینه «شوکت پاشا» را دلیلی بر روابط حسنه میان جنبش صهیونیسم و کمیته اتحاد و ترقی می‌دانستند، اما باید به این نکته توجه داشت که ترکهای جوان در سالهای قبل از جنگ جهانی از نظر مالی و نظامی کاملاً ضعیف شده بودند. بنابراین تمایل آنها به برقراری همکاری با یهودیان تا حدی به منظور استفاده از وعده‌های پولی و وامهای آنان جهت بهبود اوضاع درهم ریخته مالی عثمانی وابسته بود. در ژانویه ۱۹۱۳ مذاکرات محرمانه‌ای با صهیونیست‌ها برای فروش اراضی سلطنتی به آنها آغاز شد، تا بدین وسیله خزانه تهی و ورشکسته عثمانی ترمیم شود. صهیونیست‌ها نیز به نوبه خود خواستار لغو کامل قانون منع مهاجرت و خرید اراضی از سوی یهودیان شدند. پس از کودتای ۱۹۱۲ انورپاشا، نفوذ صهیونیست‌ها در ترکهای جوان از طریق وزرای یهودی کابینه جدید افزایش یافت. در اواخر سال ۱۹۱۳ برای دادن مجوز مالکیت زمین در فلسطین به یهودیان قانونی در پارلمان به تصویب رسید.

171. Albert Hourani, **Arabic Thought in the Liberal Age,** 1798- 1939. Oxford, 1962. P.279.

172. Razzouk, **Zionism and Arab Resistance,** P.69.

و نیز نویل ماندیل، پیشین، ص ۱۳۶.

پس از تصویب این قانون برای اولین بار گروهها و سازمانهای صهیونیستی زمینهای خریداری شده را به نام خود ثبت کردند[۱۷۳]. این امر خصومت و تضاد ناسیونالیستهای عرب را به اوج خود رساند. با شروع جنگ جهانی اول و تضعیف اتحاد ترک- آلمان، صهیونیست‌ها اتکاء به آلمان را برای سیاست آینده خود زیان بار دانستند. در این مرحله بود که سازمان جهانی صهیونیست، توجه خود را به دولت انگلستان معطوف ساخت. چون با شکل گیری نیروهای جدید در صحنه بین‌المللی اتکاء به انگلستان می‌توانست منافع آینده جنبش صهیونیستی را در فلسطین حفظ کند. همزمان با روی آوردن صهیونیست‌ها به قدرت جدید اروپایی، لزوم نوعی همکاری و جلب توافق ناسیونالیست‌های عرب، از سوی سازمان جهانی صهیونیست (باتوجه به دوستی اعراب و انگلستان) احساس شد. ازطرف دیگر گروهی از ناسیونالیست‌های عرب با مشاهده همکاری روزافزون ترکهای جوان و جنبش صهیونیستی، بویژه پس از پیشنهاد «طلعت بیک» برای تشکیل «اتحاد اسلام و یهود»، مسئله همکاری میان اعراب و یهودیان را مطرح ساختند. داود برکات سردبیر روزنامه الاهرام مصر و عضو «حزب لامرکزیه» طی مقاله‌ای در فوریه ۱۹۱۳ نوشت «ضرورت کامل دارد که سازشی میان اعراب و صهیونیست‌ها برقرار شود، زیرا جنگ الفاظ جزایجاد خصومت نتیجه دیگری ندارد». در ماه آوریل همانسال نیز سلیم نجار عضو دیگر «حزب لامرکزیه» پیشنهاد سازش اعراب و صهیونیستها را به «دکتر یاکوبسون[۱۷۴]» مقام برجسته صهیونیست و نماینده سازمان جهانی صهیونیست در قسطنطنیه داد. اما تلاشهای اولیه در این رابطه بجائی نرسید و اولین کنگره عرب در پاریس بطور ضمنی همکاری اعراب با صهیونیست‌هارا رد کرد. تصویب قانون ۱۹۱۳ مبنی بر لغو محدودیت بر سر اقامت ومهاجرت یهودیان در فلسطین از سوی ترکهای جوان و تلاش آنها برای دریافت پول بیشتر از صهیونیست‌ها، احساسات ضدصهیونیستی اعراب را بیشتر برانگیخت و در اوایل سال ۱۹۱۴ مبارزات ضدصهیونیستی شدت گرفت وانجمن‌های متعددی برای مبارزه با این پدیده در شهرهای فلسطین تشکیل شد[۱۷۵]. آخرین تلاش طرفداران آشتی اعراب با صهیونیست‌ها نیز برای ملاقات «ناهوم سوکولو» عضو کمیته اجرایی سازمان جهانی صهیونیست با اعراب بجایی نرسید، چون شخصیت‌های برجسته عرب حاضر به ملاقات و

173. Qassim Hassam, op. cit. P, 30.

174. Dr. Victor Jacobson

۱۷۵. نویل ماندیل، پیشین، ص‌ص۱۴۶-۱۳۹.

سازش با صهیونیست‌ها نبودند. صهیونیست‌ها نیز در مقابل از این نگران بودند که مقامات عثمانی سازش میان یهودیان و اعراب تجزیه طلب را نوعی خصومت نسبت به خود قلمداد کنند. بنابراین طرح آشتی اعراب- یهودیان برای همیشه به کنار گذاشته شد.[۱۷۶]

* * *

بدین ترتیب با فرا رسیدن جنگ جهانی اول و صف‌بندی جدید نیروهای بین‌المللی در مقابل یکدیگر، مرحله دوم دیپلماسی صهیونیست‌ها به پایان رسید. جنبش صهیونیستی که از ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۴ تلاش خود را صرف گسترش روابط دوستانه و نزدیکی با امپراتوری آلمان کرده بود تا با کمک این قدرت نوظهور زمینه‌های پی‌ریزی کشور آینده یهود را در فلسطین فراهم سازد، با آغاز جنگ جهانی چون ضعف رو به تزاید دولت عثمانی و متحدش، آلمان را در برابر قدرت انگلستان و نیروهای متفق آن مشاهده کرد، ناچار در سیاست خارجی خود تغییر کلی ایجاد کرد و به جانب انگلستان روی آورد. حاصل همکاری متقابل صهیونیسم و امپریالیسم انگلستان در طول سه سال جنگ صدور اعلامیه بالفور در ۱۹۱۷ بود که موضوع فصل‌های بعدی است.

۱۷۶. پس از پایان جنگ جهانی اول و در جریان کنفرانس صلح پاریس، با میانجیگری انگلستان میان فیصل فرزند شریف حسین و وایزمن رئیس جنبش صهیونیستی، مذاکراتی انجام شد که توافقی نیز بدنبال داشت. هرچند گفتگوهای وایزمن- فیصل، پس از ۶ سال، مجدداً نوعی طرح سازش میان صهیونیسم و اعراب تلقی می‌شد، اما با افزایش تضاد بین ناسیونالیسم فلسطین و دعاوی صهیونیست‌ها، گفتگوهای مذکور نتیجه‌ای به بارنیاورد. برای اطلاع بیشتر می‌توان به تحقیقات انجام شده پیرامون مذاکرات اولیه صهیونیست‌ها و اعراب که در سالهای اخیر منتشر شده است مراجعه کرد، برای مثال می‌توان رجوع کرد به:

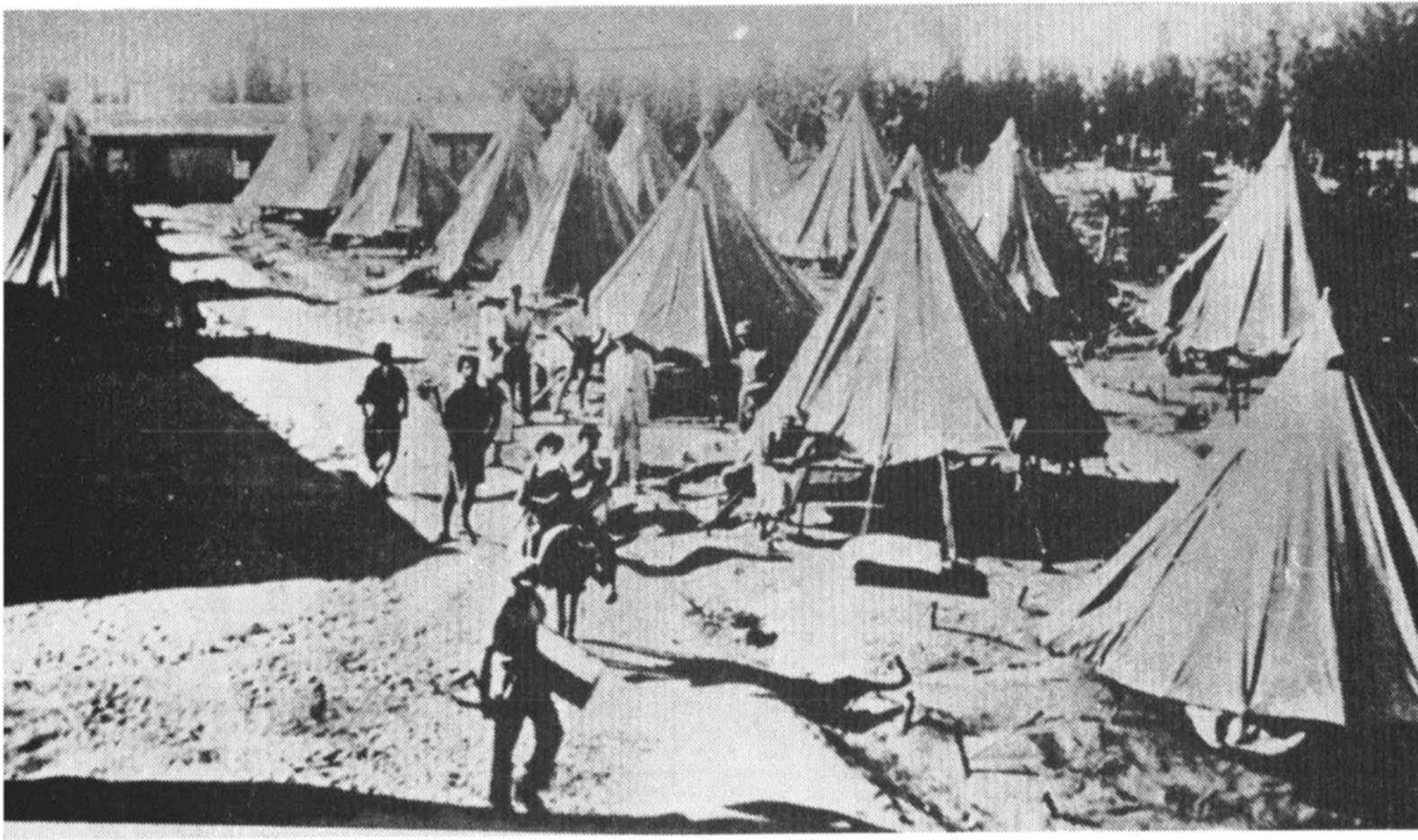
Neil Caplan, **Futile Diplomacy: Early Arab- Zionist Negotiation Attempts, 1913-1931**, vol I, London, 1983.



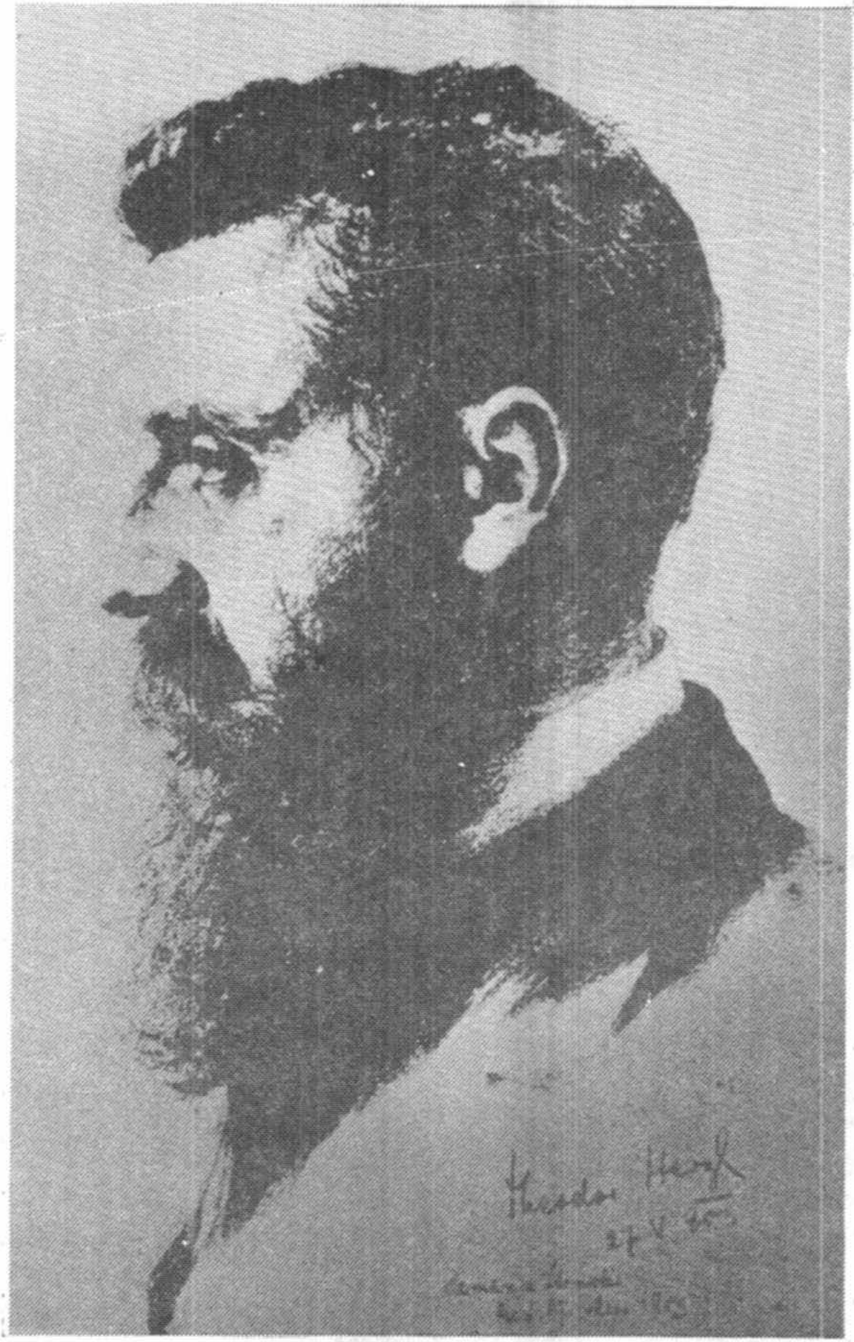
یک خانواده یهودی روسی که به تشویق جنبش بیلو در اواخر قرن نوزده به فلسطین مهاجرت کرد



گروهی از اعضاء جنبش بیلو، اولین مهاجران یهودی روسی به فلسطین



بتاح تکفاه، اولین مستعمره یهودی در فلسطین سال ۱۸۷۸



«تئودور هرتصل» بنیانگذار صهیونیسم وپدر اسرائیل



نمایی از کنفرانس بال (۱۸۹۷) اولین کنگره صهیونیستها، هرتصل (وسط) درحال دست دادن با ماکس نوردو از رهبران برجسته صهیونیست



بارون ادموند روچیلد



سرمونته فیوره سرمایه‌دار یهود که اواخر قرن ۱۹ امـوال خـود را وقف مهاجرت و اسکان یهودیان در فلسطین کرد.



۱۹۰۸- گردهم‌آیی صهیونیست‌ها در خارج از شهر عربی یافا، برای بنای شهر تمام یهودی تل‌آویو



«بن‌گوریون» در سال ۱۹۱۱، زمانی که درامپراتوری عثمانی‌در رشته حقوق مطالعه می‌کرد



اسحاق‌بن زوی دومین رئیس جمهور اسرائیل، در سال ۱۹۱۱ هنگامی‌که‌درامپراتوری عثمانی دانشجوی حقوق بود.



ورود ویلیام دوّم قیصر آلمان به بیت‌المقدس در سال ۱۸۹۸



بن‌گوریون (نفر جلو ایستاده) در سال ۱۹۰۷ به همراه لژیون ایریش که از هلند وارد فلسطین شد



اعضاء گروه مسلح هاشومر



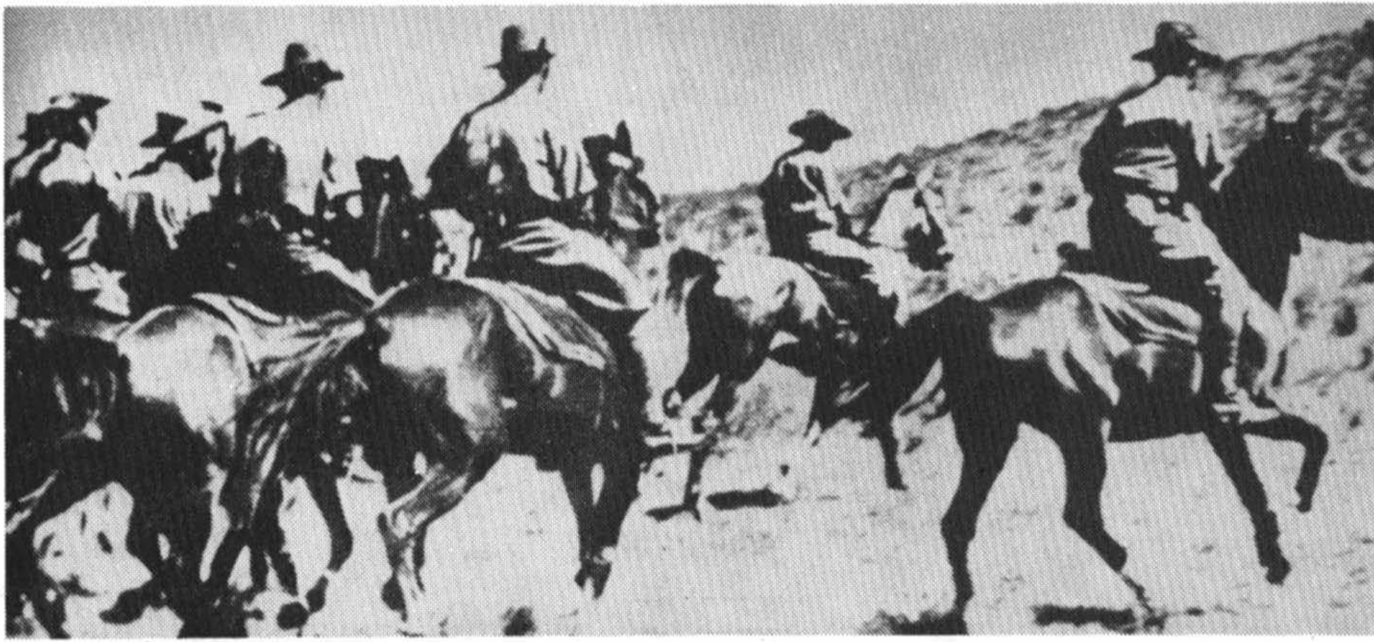
«بن‌گوریون» در سال ۱۹۱۸، هنگام خدمت در لژیون یهودی ارتش انگلستان



۱۹۲۰-بن‌گوریون رهبرو دبیرکل فدراسیون کارگری یهودیان(هیستدروت)درحال بنیادگزاری شاخه‌فدراسیون دربیت‌المقدس



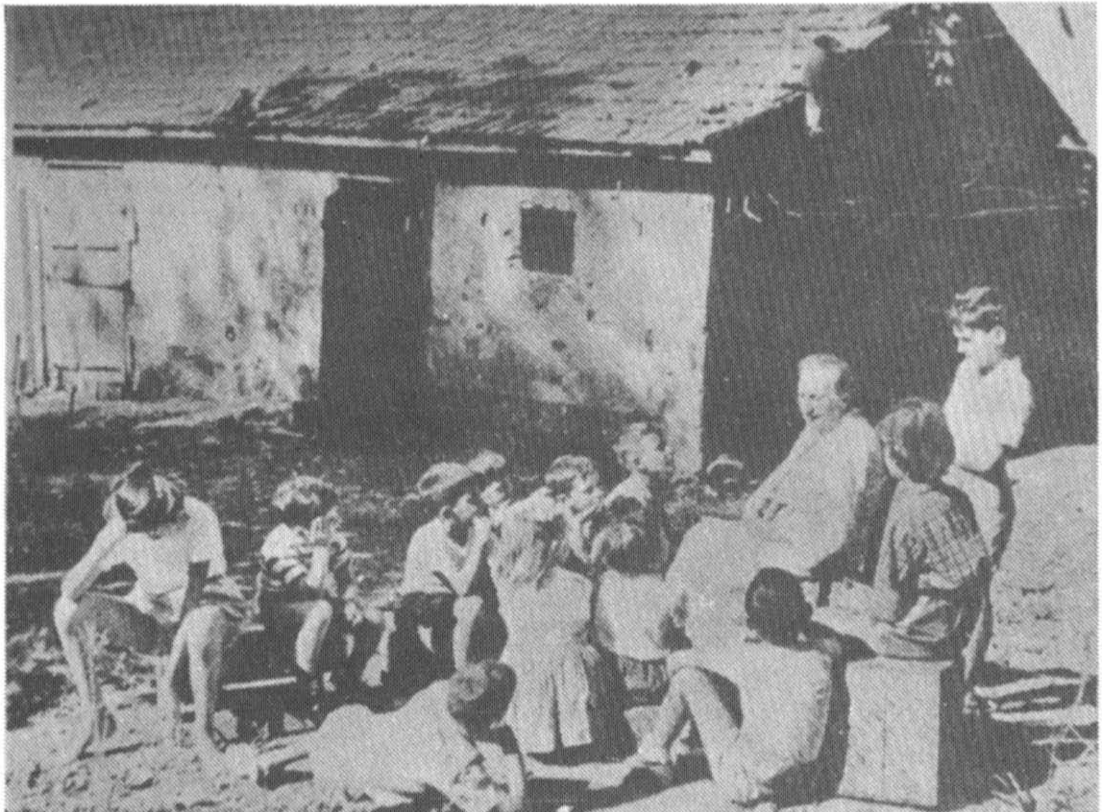
۱۹۲۱- گروهی از اعضاء «هاشومر» واحد مسلح صهیونیستها



یک واحد از گروه مسلح صهیونیستی «هاشومر» در دهه ۱۹۳۰



رهبران صهیونیست (وایزمن ـ وسط ـ شارت و بن‌زوی) همراه شخصیتهـای عرب در سال ۱۹۳۳



یکی از مهاجران روسی وابسته به جنبش بیلو، برای کودکان یهودی خاطرات خود را بازگو می‌کند



حیّم وایزمن دومین رهبر صهیونیستها پس از هرتصل واولـین رئـیس جمهور اسرائیل

فصل دوم:

ظهور وتکامل ناسیونالیسم عرب

همزمان با رشد صهیونیسم در اروپا، حرکت دیگری در مناطق عرب‌نشین امپراتوری عثمانی در حال شکل‌گیری بود. گسترش ضعف وزوال عثمانی باعث شد تا «بیداری عرب» نیز از رشد فزاینده‌ای برخوردار شود. گرچه بیداری عرب در ابتداء جنبه فرهنگی، مذهبی وسیاسی داشت، ولی با گذشت زمان جنبه سیاسی آن بیشتر شد ودر اوایل قرن بیستم به صورت یک حرکت تمام عیار سیاسی در صحنه سیاست منطقه درآمد. اما اهداف ناسیونالیسم عربی در تمامی مراحل تکوین آن یکی نبود. ناسیونالیسم عرب در مراحل اولیه خود بصورت یک حرکت فرهنگی- مذهبی ظاهر شد وسپس شکل سیاسی بخود گرفت. در این مرحله احیاء هویت فرهنگی ومذهبی اعراب هدف عمده حرکت بود. در مرحله بعدی ناسیونالیست‌های عرب خواستار رسیدن به اهداف سیاسی شدند ومسئله اصلاحات داخلی در امپراطوری عثمانی جهت برابری همه نژادها وبویژه دونژاد ترک وعرب وخودمختاری محلی را مطرح ساختند. اما با تحولات جدید داخل امپراتوری عثمانی بعد از انقلاب ترکهای جوان در ۱۹۰۸ ونیز تحولات بین‌المللی وسیاست قدرتهای بزرگ امپریالیستی در اروپا وخاور نزدیک، اعراب بتدریج «جدایی کامل» از امپراتوری عثمانی واستقلال سرزمینهای عرب را هدف خود ساختند.

در واقع عوامل داخلی وخارجی متعددی در ظهور ناسیونالیسم عرب موثر بودند. سلطه‌گری قدرتهای امپریالیستی اروپا، نفوذ فرهنگ، تمدن وآرمانهای سیاسی واجتماعی اندیشه‌های لیبرال غرب بعنوان عوامل اصلی وعمده خارجی از یک طرف وزوال وضعف روزافزون قدرت امپراتوری عثمانی در برابر سلطه‌طلبی‌های غرب همراه با استبداد داخلی

در سلطنت سلطان عبدالحمید وبویژه ترکهای جوان از طرف دیگر از جمله عوامل وعلل داخلی در رشد واستحکام جنبش ناسیونالیسم عرب بحساب می‌آیند. ناسیونالیسم عربی گرچه در ابتدا بعنوان یک حرکت مستقل وخودجوش شروع به رشد وگسترش کرد ولی در نهایت طرفداران اتحاد ویگانگی اعراب وجدایی از امپراتوری عثمانی آلت دست امپریالیسم بریتانیا قرار گرفتند وبه ابزار ساده‌ای برای تحقق اهداف ومطامع امپریالیستی این قدرت بزرگ در خاورمیانه تبدیل شدند. بنابراین برای بررسی علل وعوامل ظهور ناسیونالیسم عرب در اواخر قرن نوزدهم واوایل قرن بیست وسیر تاریخی آن، باید عوامل ذکر شده در بالا را نیز مدنظر داشت.

۱

عوامل ظهور ناسیونالیسم عرب

الف- عوامل خارجی

- تأثیر اندیشه‌های سیاسی غرب

ناسیونالیسم در جوامع مختلف، زمانی شکل می‌گیرد که دوعنصر اصلی در کنار هم وجود داشته باشند. وجود این دوعنصر باعث می‌شود تا در شرایط واوضاع واحوال مناسب، به ظهور ورشد ناسیونالیسم، کمک کنند. عنصر نخست «آگاهی واحساس همبستگی» است. یعنی میان اعضای یک گروه خاص از جامعه، احساسات مشترک وجود داشته باشد وآنها در برابر عوامل متعدد، تحت شرایط خاصی عکس‌العمل‌های مشابه نشان دهند. وجود عناصر مشترک مانند زبان، رسوم، خاطرات، فرهنگ واجداد واقعی یا خیالی به ایجاد این حس همبستگی کمک می‌کند.

دومین عنصر، وجود «اراده فعالیت وکار جمعی» برای رسیدن به هدف مشترکی است که تمامی اعضای گروه با اعتقاد به آن حاضرند در راه آن همه چیز خود را قربانی کنند. این دوعنصر در واقع با یکدیگر ارتباط نزدیک دارند. یعنی زمانی که اراده فعالیت جمعی از احساس همبستگی ریشه بگیرد واعضای گروه با حفظ ویژگی‌های مشترک رسیدن به اهداف ملی مشترک را در نظر داشته باشند، ناسیونالیسم بوجود می‌آید.

در اروپا بویژه وجود این دوعنصر به ظهور ناسیونالیسم کمک شایانی کرد. در قرن هجدهم ونوزدهم ناسیونالیسم به نیروی سیاسی مهمی در صحنه اروپا تبدیل شد وایجاد حکومتهای ملی برای رسیدن به اهداف سیاسی مشترک از تجلیات عمده آن بود. اگرچه در میان اعراب این دوعنصر اصلی همیشه وجود داشته است، اما تا اواخر قرن نوزدهم، به شکل‌گیری ناسیونالیسم منجر نشد. در واقع احساس غرور وهمبستگی عربی تا این دوران بصورت منسجم بچشم نمی‌خورد. ناسیونالیسم وبیداری سیاسی عربی هنگامی ظهور کرد

که رخنه فرهنگی وتجاوز نظامی غرب به جهان عرب (امپراتوری عثمانی) آغاز شد[1] این رخنه فرهنگی وتجاوز نظامی غرب در واقع آثاری از خود بجای گذاشت که به ظهور حس ناسیونالیستی وهمبستگی سیاسی اعراب کمک کرد. رخنه فرهنگی غرب به دگرگونی در اندیشه‌ها وارزشهای سنتی اعراب انجامید وباعث شد تا متفکران سیاسی ومذهبی عرب تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی لیبرال غرب، مسایل تازه‌ای را مطرح نمایند که خود جنبه سیاسی داشت وبه بیداری سیاسی اعراب وطرح خواسته‌های جدید در امپراتوری عثمانی منجر شد. تجاوزات نظامی غرب به مناطق مختلف، بویژه سرزمین‌های عرب‌نشین امپراطوری عثمانی، ضعف نظامی امپراتوری وخطرات ناشی از رخنه سیاسی- اقتصادی وفرهنگی اروپا را به اعراب نشان داد. ضعف وناتوانی عثمانی در دفاع از سرزمینهای عرب (بخصوص شمال آفریقا)، روشنفکران عرب را به این باور راسخ کرد که تنها راه نجات سرزمینهای عرب از سلطه سیاسی واقتصادی غرب همبستگی عربی ورسیدن به استقلال سیاسی است.

نخستین تماس اعراب با غرب پس از جنگهای صلیبی، با اشغال مصر توسط ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۸، آغاز شد. این حادثه از نظر بسیاری از صاحب‌نظران وشارحان اندیشه قومیت وناسیونالیسم عرب آغاز احیاءگری مدرن در جهان عرب بود. اندیشه‌های سیاسی لیبرال انقلاب فرانسه، مفاهیم احیاء گرانه، بویژه پیشگامی تکنولوژیک وصنعتی غرب، اعراب را برای اولین بار با تحولات چشمگیر سیاسی- اجتماعی خارج آشنا کرد. ورود صنعت چاپ وانتشار کتب ومطبوعات عربی در واقع به اولین جنبش عربی در مصر منجر شد. گرچه مصریان تحت لوای محمدعلی پاشا، از پیشگامان بیداری عرب بودند وتلاش داشتند وحدت عربی را در چهارچوب ایجاد یک امپراتوری جدید از مناطق عربی عثمانی در نیمه نخست قرن نوزدهم تحقق بخشند، اما شکست لشگرکشی ابراهیم پاشا فرزند محمدعلی به سوریه ولبنان در ۱۸٤۰، به این حرکت پایان داد.

با وجود این، جنبشهایی که در مصر وشمال آفریقا تحت نفوذ مفاهیم سیاسی اروپایی ویا رخنه نظامی فرانسه بوجود آمد، بیشتر جنبه میهن‌پرستانه داشت تا ناسیونالیست به مفهوم وسیع وجامع آن. شرایط مناسب برای ظهور ناسیونالیسم عربی به مفهوم وسیع آن ابتدا در شرق جهان عرب وبویژه لبنان وسوریه فراهم شد. چرا که رخنه فرهنگی غرب ورواج

1. Albert Hourani, **Syria and Lebanon**, Oxford University Press, London, 1954. P,97.

اندیشه‌های سیاسی لیبرال اروپا وآمریکا در لبنان وسوریه بیش از هرجای دیگر سرزمینهای عربی مشهود بود.[2]

- نقش میسیونرهای مذهبی

گرچه تاثر اندیشه‌های سیاسی- اجتماعی غرب، همراه با تجاوز نظامی فرانسه، در مصر آغاز شد، اما در شرق جهان عرب وبویژه در لبنان وسوریه که مهد ناسیونالیسم عرب بشمار می‌آیند، تاثیر اندیشه‌های غربی نه با تجاوز نظامی، بل همراه با فعالیت هیئتهای مذهبی مسیحی غرب آغاز شد. در واقع لبنان برای فعالیت این هیئتها کاملاً مناسب بود، زیرا اقلیت مسیحی آن نخستین کسانی بودند که با آموزش غرب وآرمانهای سیاسی انقلاب فرانسه آشنا شدند. اکثر نویسندگان وشارحان ناسیونالیسم عرب معتقدند که اندیشه‌های سیاسی غرب در استانهای عربی امپراتوری عثمانی وبخصوص لبنان وسوریه، با فعالیت مدارس خارجی که زیر نظر مستقیم میسیونرهای مذهبی اداره می‌شد گسترش یافت. فعالیت میسیونرهای مذهبی آمریکایی، فرانسوی، روسی ویونانی که اندیشه‌های جدید سیاسی اروپا وآمریکا را با خود به همراه آوردند، در نیمه نخست قرن نوزدهم با تأسیس مدارسی در مناطق مختلف آغاز شد. این مدارس هریک با شیوه خاص خود در امر آموزش جوانان لبنان وسوریه نقشی به عهده گرفتند. میسیونرهای آمریکایی در فاصله سالهای ۶۰- ۱۸۲۰، رویهم رفته ۳۳مدرسه در شهرهای مختلف لبنان وسوریه تأسیس کردند. همچنین میسیونرهای وابسته به یسوعیان[3] در ۱۸۳۱ در بیروت، زحله، دمشق، حلب وسایر شهرهای سوریه ولبنان مدارس خاص خود را باز کردند. دو مرکز عمده فعالیت‌های میسیونری که بعدها بسیاری از ناسیونالیست‌های عرب در آنجا به آموزش وتحصیل مشغول شدند، یعنی «کالج پروتستان سوریه»[4] و«دانشگاه یسوعی سن ژوزف»[5] در سالهای ۱۸۶۶ و۱۸۷۵ توسط میسیونرهای آمریکایی وفرانسوی در بیروت تأسیس شد. کالج پروتستان

2. Hazem Zaki Nuseibeh, **The Ideas of Arab Nationalism,** Pennikat Press, London, 1972. PP, 42-5.

3. Jesuits

4. Syrian Protestant College

5. Jesuit Université Saint- Josef

سوریه که بعدها به نام «دانشگاه آمریکایی بیروت»[6] معروف شد نیز در تربیت جوانان عرب وآموزش سیاسی آنها نقش فعالی بعهده داشت.[7] باید اعتراف کرد که عملکرد این دانشگاه در نیمه نخست قرن بیستم در بیداری‌سیاسی‌ناسیونالیست‌های سوری وفلسطینی بسیار پراهمیت بود.

در واقع نقش مدارس میسیونری که کنترل آموزشی و تحصیلات جدید را در این دو منطقه عربی در دست خود داشتند، بسیار پراهمیت بود. بیشتر معلمان مدارس و اساتید دانشگاههای مذکور نیز از میان مسیحیان خارجی و یا مسیحیان عرب انتخاب می‌شدند. رواج اندیشه‌های سیاسی غرب در لبنان و سوریه، در واقع پس از آغاز فعالیت مدارس و دانشگاههای میسیونری مشاهده شد. به این مناسبت است که برخی از محققان و مورخان عرب، فارغ‌التحصیلان مراکز میسیونری مسیحی را رهبران جنبش ناسیونالیسم عرب بشمارمی‌آورند. دکتر مصطفی خالدی و دکتر عمر فروخ، پیرامون فعالیت میسیونرهای مسیحی و نقش آنها در استعمار کشورهای عرب کتابی[۸] منتشر کرده‌اند که در آن اسنادی در رابطه با این مسئله ارائه شده است.[۹]

اعراب مسیحی، پیشگامان ناسیونالیسم عرب

همانطور که قبلاً گفته شد تا قبل از استبداد رهبران رژیم ترکهای جوان ناسیونالیسم به مفهوم وسیع کلمه در میان مناطق مسلمان‌نشین جهان عرب نفوذ نکرده بود و کاربرد آن بیشتر جنبه میهن‌پرستانه داشت تا ناسیونالیسم به مفهوم جامع آن. بنابراین جنبش‌های ضداستعماری در شمال آفریقا، مصر و الجزایر هیچکدام جنبهٔ ناسیونالیستی به مفهوم مدرن آنرا نداشتند. متفکران مسلمان طرفدارقومیت عرب در واقع بیشترخواستارایجاد اصلاحات در درون امپراتوری عثمانی بودند، و اساساً نظریات آنها نخست جنبه اسلامی داشت تا

6. Ameriacan University of Beirut

7. Zeine N. Zeine, **The Emergence of Arab Nationalism**, Caravan Books, NewYork, 1973. P, 40.

۸. مصطفی خالدی، عمرفروخ، **التبشیر والاستعمار فی‌البلادالعربیه**. بیروت، ۱۹۷۳.

۹. ضیاءالدین احمد، **نگاهی به جنبش ناسیونالیسم عرب**، ترجمه حیدربوذرجمهر، تهران انتشارات وزارت ارشاداسلامی، ۱۳۶۵، ص ۶۸.

عربی. آنها بیشتر به استبداد موجود در امپراتوری عثمانی بویژه در دوران عبدالحمید حمله می‌کردند و خواستار اصلاحات دمکراتیک جهت انسجام و استحکام قدرت امپراتوری در برابر نفوذ غرب بودند. برجسته‌ترین متفکر مسلمان فعال علیه استبداد عثمانی عبدالرحمن کواکبی بود. او که طرح انتقال خلافت از ترکها به اعراب را مطرح ساخت، در واقع یک مصلح دینی بحساب می‌آمد و نه یک ناسیونالیست عرب. گرچه او به بیداری اعراب کمک زیادی کرد، اما این بیدارگری جهت احیاء اندیشه دینی صورت می‌گرفت و طرفداران او، نه در زمره ناسیونالیستهای عرب، بل در خیل مصلحین دینی در جهان عرب بشمارمی‌آمدند.[۱۰] بعلاوه فعالیت سیاسی و فکری کواکبی مدتها پس از فعالیت مسیحیان عرب و منادیان اولیه ناسیونالیسم عربی آغازشد.

جرج آنتونیوس،[۱۱] نخستین نویسنده عرب (مسیحی) که پیرامون بیداری ناسیونالیسم عرب به تحقیق پرداخت، برنقش هیئتهای مذهبی غرب و آموزش ناشی از مدارس میسیونری در بیداری عرب تأکید زیادنموده است. امازین زین، محقق مسلمان عرب ضمن قبول نظریات آنتونیوس دراین زمینه، معتقداست که فعالیت‌های میسیونری بیشتر برمحافل مسیحی عرب در لبنان و سوریه تأثیر گذاشت. به نظر او فعالیت‌های میسیونری حتی باعث ایجادترس مسلمانان، از لطمه واردآمدن به ارزشهای دینی، شد. این موضوع احساس نفرت و دشمنی مسلمانان نسبت به میسیونرها را در آنها به وجود آورد. به این مناسبت مسلمانان بندرت فرزندان خود را برای آموزش به مدارس مذکور می‌فرستادند؟[۱۲] احساسات ناسیونالیستی در میان اعراب مسلمان در واقع ازدوران (اواخر) حکومت عبدالحمید شروع به رشد کرد. در همان زمان هم اکثریت مسلمانان تمایلی به جدایی سرزمینهای خود از عثمانی نداشتند. تنها روشنفکران غیرمسلمان و مسیحیان خواستارنابودی حکومت عثمانی و جدایی جهان عرب بودند. اما نظراین گروه اقلیت را نیز نمی‌توان نظراکثریت اعراب مسلمان دانست.[۱۳]

بهرحال اندیشه‌های ناسیونالیستی در ابتداء میان روشنفکران عرب مسیحی رواج

۱۰. در مورد کواکبی و اندیشه‌های سیاسی او پیرامون انتقال خلافت از ترکها به اعراب رجوع کنید به: حمید عنایت، **سیری در اندیشه سیاسی عرب**،تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ص‌ص۱۷۹-۱۶۰.

11. George Antonious

12. Zeine, op. cit. P, 42.

13. Ibid. P, 45.

یافت زیرا مسیحیان بیشتر از مسلمانان در معرض نفوذ و تأثیر فرهنگ و اندیشه‌های سیاسی غرب بودند. آنها تاریخ اعراب را بویژه از دیدگاه علمی جدید در غرب مورد مطالعه قرارمی‌دادند. زیرا علم غربی در قرن نوزدهم، بجای تأکید برجنبه‌های ایدئولوژیک تاریخ عرب، جنبه‌های دنیوی آنرا مدنظرداشت.[۱۴] علاوه برآن جاذبه‌های فرهنگ و تمدن غرب، مسیحیان لبنان را بخودجلب می‌کرد. مسیحیان بیشتر از مسلمانان با غرب تماس داشتند و بسیاری از آنها در اواسط قرن نوزدهم و بعد از آن فرزندان خود را برای تحصیل به کشورهای غرب بویژه فرانسه فرستادند. آشنایی آنها با صنعت چاپ از این طریق و واردکردن این صنعت و استفاده از آن در منطقه، باعث شد تا احیای زبان عرب از طریق نشر کتب جدید ابتدا از میان آنان آغازشود. انتشارنخستین روزنامه در لبنان و سوریه، که نقش عمده‌ای در بیداری سیاسی اعراب داشت، در کنترل روشنفکران مسیحی بود و آنان نیز به نوبه خود در دانشکده‌های غرب و یا زیرنظر میسیونرهای مسیحی در لبنان و سوریه، آموزش دیده بودند. نقش «دکتر کرنلیوس و اندیک»[۱۵] میسیونر معروف آمریکایی در آموزش سردبیران و روزنامه‌نگاران عرب مسیحی مهم بود و یعقوب صروف، دکتر فارس نمر، دکتر شبلی شمیل، جرجی زیدان، دکتر لوئیس خازن و... از شاگردان او بحساب می آمد ند.[۱۶] روزنامه‌های متعددی نیز در اواخر قرن نوزدهم توسط سردبیران و روزنامه نگاران مسیحی عرب در لبنان و سوریه منتشرمی‌شد که همگی مبلغ ناسیونالیسم عرب و اتحاد اعراب در برابر امپراتوری عثمانی بودند.[۱۷]

شاید یکی از دلایل تأثیر اندیشه‌های سیاسی غرب بر مسیحیان عرب امپراتوری عثمانی، ناشی از آن بود که آنها برخلاف مسلمانان از ستم‌دوگانه در داخل امپراتوری رنج می‌بردند. زیرا آنها نه‌تنها همانند مسلمانان گرفتار استبداد داخلی عثمانی‌ها بودند، بلکه از نظرمذهبی نیز خود را بیگانه و پست‌تر از مسلمانان احساس می‌کردند. کشتار مسیحیان در ۱۸۶۰ در لبنان توسط مسلمانان دروز که مورد حمایت عثمانی قرارگرفت، یکی از دلایل عمده گرایش مسیحیان لبنان به جانب قدرتهای استعماری اروپا بود. فرانسه که خود

14. Nuseibeh, op.cit. P, 58.

15. Dr. Cornelius Van Dyck

۱۶. ضیاءالدین احمد، پیشین، ص ۳۰. در مورد شرح زندگی و فعالیتهای کرنلیوس و اندیک، ص ۴۴.

۱۷. لیست این روزنامه‌ها و نشریات در لبنان که غالباً توسط مسیحیان اداره می‌شد، در همان‌کتاب، ص‌ص ۹-۳۸ آمده است.

را حامی مسیحیان لبنان می‌دانست، در ۱۸۶۱ با مداخله در منطقه، خود مختاری لبنان را اعلام کرد. لبنان از این تاریخ تا جنگ جهانی اول در واقع بصورت یک ایالت خودمختار در داخل امپراتوری عثمانی درآمد و بصورت پایگاه تمدن غرب و دژمستحکم مسیحیان عرب در برابر استبداد عثمانی جلوه نمود. مسیحیان عرب برای مقاومت در برابر عثمانی، ندای یگانگی عرب را سردادند و از اعراب مسلمان و مسیحی خواستند جهت احیاء امت عرب، اختلافات مذهبی و فرقه‌ای خود را کناربگذارند.[۱۸] جرج آنتونیوس، کشتارمسیحیان لبنان در ۱۸۶۰ را حادثه مهم قرن نوزدهم می‌داند و معتقد است که در نتیجه این حادثه ناسیونالیسم در جهان عرب ریشه‌گرفت.[۱۹] احساس ضدترک مسیحیان عرب در واقع از اینجا ناشی می‌شد که آنها خود را جزیره‌ای کوچک در اقیانوس پهناورمسلمانان ترک درنظرمی‌گرفتند که حکومت ترک به آنها تعلق نداشت. قتل عام ۱۸۶۰ باعث شد تا مسیحیان با حمایت فرانسه و سایر کشورهای بیگانه برای استقلال خود فعالیت کنند. اندکی پس از قتل عام بود که مارونی‌های جبل لبنان خواستارجدایی از امپراتوری عثمانی شدندوبه‌منظور رسیدن به هدف خود با قدرتهای خارجی همساز گردیدند. اتریش و فرانسه بویژه خود را متحدان طبیعی مارونی‌های لبنان و مسیحیان این منطقه بحساب می‌آوردند. وجود همین مسیحیان، لبنان را به کانال ورود به تمدن و افکار غرب و بطور کلی غرب‌گرایی در جهان عرب تبدیل کرد. از آنجا که قبل از ۱۸۵۶ آنها نیز همانند یهودیان از حق مالکیت زمین برخوردارنبودند، لذا با کشورهای غرب روابط تجاری برقرارساختند. بعد از ۱۸۶۰، این روابط تجاری به گسترش نفوذ اقتصادی و به دنبال آن برقراری آموزش و ایجاد نهادهای آموزشی غرب در منطقه کمک شایانی کرد.[۲۰]

گذشته از آنکه مسیحیان امپرا توری عثمانی نخستین پیشگامان طرح ناسیونالیسم عرب بشمارمی‌آمدند، مسیحیان بالکان و بویژه شاهزادگان مسیحی آن مناطق نیز تحت حمایت قدرتهای امپریالیستی اروپا سرانجام علیه عثمانی قیام کردند و درصدد ایجاد کشورهای مستقل برآمدند. این جدایی بخش‌های مسیحی عثمانی در بالکان و مناطق اروپایی خودانگیزه عمده‌ای برای روشنفکران مسیحی عرب بود. مسیحیان لبنان و سوریه،

۱۸. حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص، ۲۲۷

19. George Antonious, **The Arab Awakening**, Capricorn Books, NewYork, 1965. P, 60.

در مورد نقش مسیحیان عرب در جنبش ناسیونالیسم عربی رجوع کنید به صفحات ۶۱-۳۵.

20. Zeine, **op.cit.** PP,36-7.

علی‌رغم ایجاد اصلاحات غربی در داخل عثمانی نمی‌توانستند عامل مذهب را فراموش کنند. به همین خاطر بود که با طرح ناسیونالیسم عرب، درصدد برآمدند که نظر مسلمانان لیبرال را نسبت به آن جلب کنند.[۲۱]

در میان روشنفکران عرب مسیحی پطرس بوستانی، ناصیف یازیجی و نجیب عازوری در زمره نخستین پیشگامان طرح وحدت ویگانگی و ناسیونالیسم عرب بشمارمی‌آیند که تحت تاثیر مستقیم اند یشه‌های سیاسی لیبرال اروپا،به قومیت و ناسیونالیسم در جهان عرب اعتقاد یافتند.آنها همراه میسیونرهای مسیحی در لبنان و سوریه به گسترش زبان و فرهنگ عرب جهت احیای‌حس قومیت وجدایی از امپرا توری عثمانی کمک کردند.

پطرس بوستانی (۱۸۸۳-۱۸۱۹)

بوستانی از شخصیت‌های برجسته فکری مسیحی عرب در قرن نوزدهم بود. سابقه خانوادگی او باعث شد که در جوانی با محافل روشنفکری و بویژه میسیونری آشنایی پیدا کند. آشنایی بوستانی به زبانهای عربی، سریانی، لاتینی، ایتالیایی و انگلیسی باعث نزدیکی‌اش با دکتر کرنلیوس واندیک میسیونر برجسته آمریکایی و نیزالی اسمیت[۲۲] میسیونر دیگر آمریکایی و سپس همکاری با آنها شد. مدتی نیز بعنوان منشی با نیروهای انگلیسی که در دهه ۱۸٤۰ برای اخراج نیروهای ابراهیم پاشا به لبنان و سوریه آمده بودند، همکاری کرد. درسال ۱۸٤٦ همراه کرنلیوس، مدرسه‌ای در عبیه تاسیس کرد و در آنجا به تعلیم دانش‌آموزان عرب مسیحی پرداخت. در سال ۱۸٤۸ مترجم رسمی کنسولگری آمریکا در لبنان شد و زبانهای عبری و یونانی را نیز در این دوره فراگرفت. در۱۸٦۰ روزنامه معروف «نفیرسوریا» (صدای سوریه) را تاسیس کرد و سه سال بعد در ۱۸٦۳ مدرسه ملی را بنیان گذاشت که بعدها به دانشگاه ملی مشهور شد. ناصیف‌یازیجی شخصیت برجسته مسیحی عرب در مدرسه ملی بوستانی مدتی به تدریس مشغول بود.[۲۳] بوستانی که در مدرسه خود کودکان و نوجوانان معتقد به همه ادیان را می‌پذیرفت، سعی داشت تعصب

21. Majid Khadduri, **Political Trends in the Arab World; the Role of Ideas and Ideals in Politics,** the John Hopkins Press, Baltimore, 1972. PP,14-15.

22. Eli Smith

23. Antonious, **op .cit,** P.49.

مذهبی را از بین ببرد و زمینه را برای گسترش افکار میهن‌پرستانه عرب فراهم سازد. در سال ۱۸۷۰ نیز روزنامه ادبی«الجنان» را که جمله معروف «حب‌الوطن من‌الایمان» شعارآن بود با هدف وحدت و رفاه اعراب منتشر کرد. نویسندگان متعددی از سراسر سوریه و لبنان در این نشریه پیرامون زبان و فرهنگ عرب و احساسات ملی مقالهٔ می‌نوشتند. بوستانی در ۱۸۷۵ به تالیف«دایرةالمعارف» معروف خود همت گماشت که اولین دایرةالمعارف بزبان عربی بشمارمی‌رود و هنوز هم از اعتبار زیاد برخوردار است. نام بوستانی نه به عنوان یک شخصیت ادبی و نویسنده،بلکه بیشتر بعنوان یکی از پیشگامان و منادیان بیداری عرب در قرن نوزدهم معروف است. شاگردان او که غالباً از میان مسیحیان بودند، بعدها با شدت و صراحت بیشتری اندیشه‌های ناسیونالیستی او را مطرح ساختند.[۲۴]

ناصیف الیازیجی (۱۸۷۱-۱۸۰۰)

شیخ ناصیف الیازیجی نیز که از خانواده‌های برجسته مسیحی در لبنان بود، در جهت احیای‌احساسات ملی اعراب و اعتلای زبان و ادبیات عرب تلاشهای فراوان کرد. رابطه نزدیک او بویژه با میسیونرهای آمریکائی باعث شد تا با سهولت بیشتری بتواند آثار و اندیشه‌های خود را منتشرسازد. تلاش اصلی یازیجی در واقع متوجه احیای‌زبان عرب بود. او ازاین طریق می‌خواست بویژه پس از کشتار ۱۸۶۰ مسیحیان در لبنان، حس قومیت عربی را درمیان اعراب زنده کند.[۲۵] اهمیت یازیجی از آنجا آشکار می‌شود که بدانیم پسر او «شیخ ابراهیم الیازیجی»(۱۹۰۶-۱۸٤۷)، از شخصیت‌هایی است که به قول آنتونیوس در «بیداری عرب» نقش فعال داشت. ابراهیم الیازیجی، از سوی میسیونرهای یسوعی مامور شد تا کتاب مقدس را بزبان عربی ترجمه کند. او طی ۹ سال به این امر مهم همت گماشت. با گسترش فعالیت ناسیونالیست‌های عرب مسیحی در ۱۸۸۲ تا ۱۹۰٦ او همراه روزنامه‌نگاران برجسته عرب نظیر «خلیل سعاده» و «دکتر بشاره زلزل» مقالات متعددی

۲٤. برای اطلاع از شرح زندگی، فعالیتها، آثار و نقش بوستانی در رواج ناسیونالیسم و بیداری عرب، رجوع کنید به: فواد البستانی، المعلم بطرس البستانی، الروائع، بیروت ۱۹۲۹

۲۵. همچنین برای اطلاع از شخصیت یازیجی، می‌توان به آثار زیرمراجعه کرد:
ـفوادالفرام البستانی، الشیخ ناصیف الیازیجی، الروائع، بیروت، ۱۹۲۹.
جرجی زیدان، مشاهیرالشرق، ۲، القاهره، ۱۹۲۲، ص‌ص ۲۱-۱۳.

در نشریات آن دوران منتشر ساخت.[۲۶] مهمترین بخش فعالیت‌هایش علیه ترکان عثمانی و رواج ناسیونالیسم عرب، به دوران فعالیتش در «انجمن مخفی بیروت» (جمعیةالسبیروت السریه) مربوط می‌شود. این انجمن که در صفحات بعد، بیشتر از آن صحبت خواهدشد، نقش بسیار برجسته‌ای در رواج اندیشه ناسیونالیسم عرب و فعالیت علیه استبداد عثمانی بعهده داشت.

نجیب عازوری(وفات ۱۹۱۶)

نجیب‌عازوری را بسیاری پدر ناسیونالیسم عرب لقب داده‌اند، چرا که او اولین عربی بود که خواستار جدایی کامل اعراب از امپراتوری عثمانی شد. دکتر حمید عنایت او را نمودار همه امیدها و ناکامی‌های جنبش عربی در آغاز قرن بیستم می‌داند.[۲۷] نجیب عازوری در سال ۱۹۰٤ در پاریس گروهی را بنام «جامعه وطن عربی»[۲۸] تاسیس کرد که هدف آن آزادی سوریه(بزرگ) و عراق از قید سلطه ترکهای عثمانی بود. درسال ۱۹۰۵ کتاب معروف خود یعنی «بیداری امت عرب[۲۹]» را منتشر ساخت . دراین کتاب، عازوری اندیشه‌های ناسیونالیستی‌وجدایی‌خواهانه خود را بخوبی آشکارساخته است. در ۱۹۰۷ نیز اولین شماره روزنامه «استقلال عرب[۳۰]» منتشرشد که بالا بردن سطح آگاهی اعراب نسبت به‌مسایل‌سرزمینشان و برانگیختن آنها به قیام جهت رهایی از قید عثمانی، از اهداف عمده آن بود. جرج آنتونیوس به این حقیقت آشکار اشاره می‌کند که فعالیت عازوری در یک کشور غیر عرب«فرانسه» و انتشار اندیشه‌ها و آثار او به زبان غیرعرب(فرانسوی)، کسی را به آثار واندیشه‌های او جلب نکرد و در بطن جنبش عربی نفوذ عمده‌ای نداشت.[۳۱]

عازوری دراساسنامه «جامعه وطن عربی» اعلام کرد که حکومت متحد عربی آینده که شامل عراق، سوریه، لبنان وفلسطین می‌شود، تحت ریاست یک عرب مسلمان قرار خواهد گرفت وبطور غیر دینی اداره خواهد شد. عازوری جسورترین شخصیت عرب مسیحی در انتقاد از حکومت عثمانی بود وجدایی از ترکها را تنها راه‌حل برای سعادت اعراب

۲٦. ضیاءالدین احمد، پیشین، ص‌ص٤-۲۳.

27. Antonious, op.cit. PP,97-99.

28. Ligue de La Patrie Arabe

29.Nagib Azoury, **La Réveil de La Nation Arabe,** Librairie Plon, Paris, 1905.

30. L' independance Arabe

۳۱. عنایت، پیشین، ص ۲۲۸.

می‌دانست. او اختلاف نژادی وفرهنگی میان اعراب شام وفرمانروایان ترک را برای اثبات جدایی از ترکها عنوان می‌کرد. او در کتاب «بیداری امت عرب»، برای نابودی امپراتوری عثمانی سه انقلاب عربی، کُردی وارمنی را لازم می‌دانست. به گفته او «میان ترک وعرب هیچگاه نه یگانگی ممکن بوده است ونه تفاهم، زیرا اختلاف میان نژاد وزبان وخوی این دو قوم بیش از آن است» (که یگانگی وتفاهمشان را ممکن سازد).۳۲

یکی از مهمترین ویژگی‌های عازوری ودر واقع نکته منفی زندگی او، این بود که بخاطر ضدیت باعثمانی ونابودی آن، خواستار حمایت وکمک نیروهای بیگانه شد. درحالیکه اکثریت قریب به اتفاق اعراب وروشنفکران مسلمان، حتی تا قبل از جنگ جهانی اول خواستار وحدت اعراب وعثمانی وهمبستگی آنها جهت استحکام امپراتوری وتقویت آن بعنوان یک قدرت بزرگ اسلامی علیه سلطه اروپا بودند، عازوری‌برای مقابله با ترکهاجویای دوستی با انگلستان بود. نفرت او از ترکها باعث شد تا با متحدان اروپائی عثمانی ، حتی آلمان، خصومت بورزد وانگلستان وفرانسه را علیه این قدرت جدید اروپایی متحد سلطان عثمانی تحریک کند. عازوری مخصوصاً خوشبینی ویژه‌ای نسبت به فرانسه که محل اصلی فعالیتها و تحصیلات او بود، داشت. فرانسه را نگاهبان عدالت وپیشوای تمدن امروز می‌شمرد وامیدوار بود که آرمان یگانگی عرب به یاری دولت فرانسه به مرحله عمل درآید. در واقع برای کشورهای غرب بیشتر اهمیت قائل بود تا خود اعراب وبطور کلی ملل شرق را در اداره زندگی خود ناتوان می‌دید. ارادت واعتماد وتکیه او به فرانسه، پس از تجربه کوتاه همکاری نافرجام او با ترکهای جوان پس از ۱۹۰۸ در بیت المقدس وگریختن او به قاهره، افزونی یافت. در این مرحله تلاش کرد دولت فرانسه را به دخالت به نفع اعراب در امور داخلی امپراتوری عثمانی تشویق کند، حتی داوطلب شد که با پول واسلحه فرانسوی، انقلابی را در داخل امپراتوری زمینه سازی کند. عازوری تا بدانجا خود را دلسوز منافع غرب نشان داد که اظهار داشت:

«ما همیشه به فرانسه وفادار خواهیم ماند واگر دراین راه ناکام شویم گناه از ما نخواهد بود. فرانسویان باید ما را یاری کنند وبگویند از ما چه می‌خواهند. آنگاه ما چنان خواهیم کرد که از ما انتظار دارند. ولی اگر بازهم به یاوه‌های کنسولها ودیپلماتها گوش فرا دهند، حوادثی همانند سال ۱۸۸۲ (اشغال مصر توسط انگلستان)، فرانسه را غافلگیر خواهد کرد وفرانسویان از اینکه در رهبری جنبش

۳۲. همان، ص‌ص ۳۰-۲۲۹.

(عرب) شرکت نجسته‌اند تأسف خواهند خورد.»[۳۳]

بهرحال همانگونه که قبلاً گفته شد عازوری نخستین عربی بود که رسماً خواستار جدایی کامل سرزمینهای عرب از عثمانی واستقلال آنها شد. او سرزمینهای عرب را به دو بخش اصلی تقسیم می‌کرد. نخست قسمت شمال شامل: عراق، سوریه، لبنان، فلسطین (شامل ماوراء اردن) که به هلال خصیب مشهور بود وقسمت جنوب که شامل کل شبه جزیره عربستان می‌شد. درهلال خصیب یک کشور عرب مستقل غیر مذهبی دمکراتیک تشکیل می‌شد که اصل تفکیک دین از سیاست را پشیهٔ خود می‌ساخت ودر عربستان، حکومت مذهبی عرب که در راس آن خلیفه اسلام (از اعراب) قرار داشت، به مسایل کل جهان اسلام رسیدگی می‌کرد.[۳٤]

اندیشه‌های عازوری علی‌رغم اهمیتی که از نظر سیاسی در جهان عرب داشت، در میان اعراب مسلمان طرفداران چندانی بخود جذب نکرد. به گفته جرج آنتونیوس ومجید خدوری فعالیت‌های او در فرانسه بعنوان یک کشور غیر عرب ونیز انتشار اندیشه‌های او به زبان غیر عرب (فرانسه) باعث شد تا در جنبش وقیام عربی در جنگ جهانی وبعداز آن نظریات او چندان تأثیری در اعراب بجای نگذارد.[۳۵] بعلاوه حس بیگانه پرستی او وخوشبینی‌اش نسبت به فرانسه بسیاری از ناسیونالیست‌های عرب را نسبت به او بدگمان ساخت. زیرا اعراب ساکن لبنان وسوریه (مهد اصلی ناسیونالیسم عرب قبل وبعداز جنگ جهانی اول) به دلیل سیاست‌های خصومت‌آمیز دولت فرانسه، از این کشور اروپایی نفرت عمیق داشتند. این نفرت بعدها زمانی شدت واوج گرفت که فرانسه بعنوان قیم سوریه ولبنان در آوریل ۱۹۲۰ حکومت مستقل عرب سوریه تحت رهبری فیصل پسر شریف حسین را منحل کرد واو را از کشور اخراج کرد.

بهرحال پطرس بوستانی، ابراهیم وناصیف یازیجی و نجیب عازوری، سه نمونه از اعراب مسیحی بودند که در جهت بیداری اعراب وجدایی از حکومت عثمانی تلاش کردند. تأثیر اندیشه‌های غرب که از طریق نهادهای آموزشی میسیونرهای مذهبی وابسته به قدرتهای

۳۳. همان، ص‌ص ۳۲-۲۳۰.

34. Khadduri, op.cit. P, 16.

35. Antonious, op.cit.P. 98.

بخشی از نظریات عازوری پیرامون حکومت آینده عرب و نحوه اداره آن و نیز جدایی اعراب از عثمانی‌ها که از کتاب «بیداری امت عرب» برگرفته شده است، در بخش اسناد آمده است.

بیگانه به مسیحیان لبنان منتقل شد، زمینه را برای رواج اندیشه‌های استقلال طلبان عرب مسلمان فراهم ساخت، زیرا مسیحیان، جذب مسلمانان روشنفکر لیبرال را به فعالیت‌های ضد عثمانی هدف اصلی خود می‌دانستند وبعدها تا حد زیادی بدین کار موفق شدند وگروهی از مسلمانان را در فعالیت‌های خود شرکت دادند. بنابراین در انجمن‌ها واحزاب سیاسی مخفی وعلنی اواخر دهه ۱۸۹۰ وقبل از آن، مسلمانان نیز عضویت داشتند.

- سلطه قدرتهای امپریالیستی اروپا بر سرزمینهای عرب

چنانکه دیدیم، رواج اندیشه‌های سیاسی غرب از طریق نهادهای آموزشی میسیونرهای اروپائی و آمریکایی بر افکار اعراب مسیحی تأثیر گذاشت و زمینه‌های بیداری عرب و استقلال‌خواهی از عثمانی را فراهم ساخت. تأثیر اندیشه‌های غربی بر ناسیونالیسم عرب تنها یک بعد مسئله بود، زیرا غرب از بعد دیگری نیز بر بیداری اعراب و گسترش ناسیونالیسم درمیان آنها بویژه اعراب مسلمان تأثیر گذاشت. تجاوزات امپریالیسم اروپایی به سرزمینهای عربی در قرن نوزده و اشغال بخشهایی از این سرزمینها و خطری که نفوذ افکار و اندیشه‌های غرب علیه ارزشهای کهن و سنتی اسلامی- عربی به همراه داشت برای اعراب مسلمان هشدار دهنده بود. مسلمانان عرب نه تنها جدایی بخشهای اروپایی امپراتوری و استقلال آنها را که ناشی از ضعف قدرت خلافت اسلامی بود، به عنوان زنگ‌خطری برای فروپاشی ارزشها و سنتهای خود تلقی کردند، بلکه سلطه کشورهای استعمارگر اروپا بر سرزمینهای عربی شمال آفریقا و ناتوانی ترکهای عثمانی در دفاع از این سرزمینها را برای آینده بخشهای عرب‌نشین عثمانی بسیار خطرناک‌تر دانستند. گروهی از محققان، بیداری سیاسی عرب و گسترش ناسیونالیسم و حس استقلال‌خواهی در اوایل قرن بیست را بعنوان یک پاسخ عربی در برابر تهدیدات امپریالیستی درنظر گرفته‌اند.

آلبرت حورانی استاد سابق دانشگاه اکسفورد معتقد است شروع تعدیات و تجاوزات غرب به سرزمینهای عرب دو اثر عمده داشت که هر دو به ظهور حس‌همبستگی عربی کمک شایان کرد. تهاجم غرب از یک طرف خطرات جدیدی را متوجه حیات عربی- اسلامی کرد و از طرف دیگر با ضربه زدن به ارزشهای سنتی عرب، نیروی جدیدی به آنها بخشید. حورانی می‌افزاید که ناسیونالیسم عرب را می‌توان رستاخیز اراده اعراب برای زندگی در برابر اقدامات غرب دانست و هدف ناسیونالیسم از این به بعد، مبارزه با خطرات

ناشی از اقدامات غرب بود.[36]

رخنه غرب به سرزمینهای عرب، با خود خطرات و مشکلاتی را به همراه آورد که ناسیونالیسم عرب یکی از اهدافش مقابله با این خطرات و مشکلات بود. اصول وفاداری عرب که جامعه سنتی براساس آن استوار بود، عضویت در خانواده، احساس تعلق به قبیله و جامعه مذهبی، احترام و افتخار نسبت به گذشته از جمله ارزشهای کهن و سنتی عربی-اسلامی بود که هجوم اندیشه‌های سیاسی- اجتماعی غرب آنها را در معرض نابودی قرار داده بود. ناسیونالیست‌های عرب برای جلوگیری از این خطرات، تلاش کردند آگاهی از میراث مشترک اعراب، یعنی زبان، رسوم و خاطرات تاریخی را زنده کنند و آنرا به پایه‌های استواری برای حکومت آینده عربی تبدیل سازند. علاوه بر این خطرات، تجاوز نظامی و رخنه کالاهای تجاری و سیستم اقتصادی غرب به سرزمین‌های عربی، ساخت سنتی تجارت و اقتصاد عرب را موردتهدید قرارداد. به این‌ترتیب کنترل حیات اقتصادی اعراب به دست کمپانیهای تجاری و صنعتی غرب می‌افتاد. در این رابطه امتیازاتی که از سوی حکومت عثمانی به قدرتهای اروپائی واگذار می‌شد، خطرات مذکور را ملموس‌تر می‌کرد.[37]

کشمکش قدرتهای امپریالیستی اروپا برسرکسب‌نفوذ در امپراتوری عثمانی و گرفتن امتیازات اقتصادی از مقامات ترک، در طول قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ادامه داشت. قدرتهای اروپائی، بویژه انگلستان، برای رسیدن به شرق آسیا درصدد برآمدند به طرق مختلف امتیازات تجاری و اقتصادی مناسبی از سلطان عثمانی بدست آورند. گرچه دولت انگلستان توانسته بود با خریدن تمامی سهام کانال سوئز از خدیو مصر، کنترل این شاهراه حیاتی به هندوشرق آسیا را بدست آورد، اما از اهمیت راههای زمینی به هند و نیز مناطق استراتژیک خلیج‌فارس نیز غافل نبود. بدیهی است که قلمرو عثمانی تنها راه عبور مدیترانه به بین‌النهرین و خلیج‌فارس و هندوستان بشمار می‌آمد. کشمکش قدرتهای اروپائی برای کسب امتیاز راه‌آهن بغداد و نیز راه‌آهن حجاز در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم اهمیت استراتژیک سرزمینهای عربی امپراتوری عثمانی را برای نیروهای* بیگانه نشان می‌داد. بعلاوه، رخنه اقتصادی کمپانی‌های خارجی در امپراتوری و کنترل امور مالی و رقابتی که دراین رابطه میان آلمان و فرانسه درگرفته بود، برای اعراب هشداردهنده

36. Hourani, op.cit.P, 98.

37. Ibid. P, 100.

بود.[۳۸]

در اواسط قرن نوزده، عثمانی کنترل بسیاری از بخشهای اروپایی خود را در جنگ با شاهزاده‌نشینهای مسیحی، همچنین قسمتهای وسیعی از صربستان مونتنگر و رومانی و بلغارستان را در جنگ با روسیه تزاری از دست داد. پس از جنگهای بخشهای اروپایی و جدایی آنها از امپراتوری عثمانی، استقلال نواحی فوق‌الذکر در کنگره ژوئن ۱۸۷۸ برلین برسمیت شناخته شد. در هر حال ناسیونالیسم بالکان، جنگهای استقلال یونان و جنگهای کریمه (۵٦-۱۸٤۱)، ضعف فزاینده نظامی عثمانی را در دفاع از تمامیت ارضی امپراتوری نشان داد.[۳۹] بعلاوه قدرتهای امپریالیستی اروپا در طول قرن نوزدهم سرزمینهای عرب شمال آفریقا را مورد تهاجم قرار دادند و کنترل امور سیاسی-اقتصادی آنها را بدست گرفتند. درسال ۱۷۹۸ ناپلئون بناپارت پس از حمله به مصر و اشغال آن به سوریه لشکر کشید. قبل از آن در ۱۷٤۰ نیز فرانسه رژیم کاپیتولاسیون را بر عثمانی تحمیل کرده و اتباع خود را از معافیتهای مالیاتی و محاکمات قضایی برخوردار ساخته بود. در ۱۸۳۰- الجزایر مورد هجوم سربازان فرانسه قرار گرفت و به مدت یک قرن و نیم تحت اشغال این قدرت اروپایی بسر برد. مقاومت الجزایری‌ها تحت‌رهبری عبدالقادر در فاصله سالهای ٤۵-۱۸۳۲ سرانجام بدلیل عدم حمایت نظامی سلطان عثمانی، به شکست انجامید. فرانسه که به این هم قانع نبود در نیمه دوم قرن نوزدهم نیز دو بخش وسیع دیگر عربی در شمال آفریقا را به اشغال خود درآورد. در مارس ۱۸۸۱ تونس مورد حمله قرار گرفت و به صحنه بهره‌برداریهای اقتصادی کمپانی‌های فرانسوی تبدیل شد. در ۱۹۱۲ نوبت به مراکش رسید که در جریان جنگهای بالکان به تصرف فرانسویان درآمد. از سوی دیگر امپریالیسم بریتانیا در ۱۸۸۲ مصر را مورد حمله قرار داد و ضمن سرکوب قیام میهن‌پرستان مصری تحت رهبری اعرابی پاشا، این کشور را به مدت نیم‌قرن تحت‌کنترل خود درآورد. در

۳۸. در مورد کشمکش قدرتهای امپریالیستی اروپا بر سر کسب امتیازات اقتصادی در امپراتوری عثمانی و نیز امتیاز مهم راه‌آهن بغداد رجوع کنید به:

Edward Mead Earle, **Turkey,The Great Powers and the Baghdad Railway: A Study in Imperialism,** The MacMillan Company, NewYork, 1923. PP,9-17, 29-45, 131-53.

۳۹. برای اطلاع از تهاجمات نظامی قدرتهای اروپا به قلمرو اروپایی عثمانی و جنگهای استقلال این نواحی، رجوع کنید به:

M.S. Anderson, **The Eastern Question,** 1774- 1923, MacMillan, London, 1966.

جریان جنگهای بالکان ایتالیا به لیبی حمله کرد و آن را بـه تـصرف خـود درآورد. آلـمان قدرت نوظهور دیگر اروپایی نیز در کنار تهاجمات قدرتهای رقیـب، درصدد رخنـه سیاسی- اقتصادی به بخشهای آسیایی امپراتوری، بویژه هلال خصیب برآمد و با کسب امتیاز راه‌آهن بغداد در ۱۹۰۳ زمینه جلب دوستی سلطان عثمانی و کسب امتیازات اقتصادی- سیاسی را برای خود فراهم ساخت.

ناتوانی ترکهای عثمانی در دفاع از سرزمینهای عربی تـحت‌کـنترل خـود، زمـینه نارضایتی وسیع روشنفکران عرب مسلمان را فراهم ساخت. این نگرانی و ناخشنودی بویژه در سالهای آخر دهه ۱۸۹۰ و دهه ۱۹۰۰ اوج گرفت و بدین‌ترتیب بود که اعـراب مـسلمان نیز همراه مسیحیان عرب لبنان و سوریه در پی چاره‌جویی بـرای آیـنده سرزمـینهای عـرب برآمدند. توسعه‌طلبی‌های امپریالیسم اروپا اعراب را برانگیخت و باعث بـروز عـکس‌الـعمل اسلامی- عربی در منطقه شد. البته جنبه عربیت این عکس العمل بـعدهـا بـیشتر شد و بتدریج به‌ناسیونالیسم سیاسی تبدیل گردید.[۴۰]

ب- عوامل داخلی

نفوذ اندیشه‌های غربی و سلطه‌جویی قدرتهای امـپریالیستی اروپـا بـر سرزمـینهای عرب‌نشین امپراتوری عثمانی، گرچه حس بیداری عرب و همبستگی قومی را زنده کرد و- روشنفکران عرب در برابر ضعف روزافزون نظامی و سیاسی عـثمانی در پـی چـاره‌جـویی برآمدند،اما این عناصر خارجی بـرای بـرانگیختن احساس ناسیـونالیستی اعـراب و استقلال‌خواهی آنها کافی نبود. گسترش موج وحـدت و یـگانگی عـربی و رواج اندیـشه ناسیونالیسم و سرانجام ظهور نهضت استقلال‌طلبی و جدایی سرزمینهای عـرب از تـرکهای عثمانی، ناشی از یک سری عوامل داخلی نیز بود که به نوبه خود کـمک زیـادی بـه ظهـور ناسیونالیسم در میان اعراب و بویژه اعراب مسلمان کـرد. آغـاز جنـبش اصلاحـات داخلی (تنظیمات) برای سروسامان‌دادن به اوضاع نابـسامان امـپراتوری، گـسترش مـوج مشروطه‌خواهی ترکهای جوان در برابر استبداد سلطان عبدالحمید دوم و سرانجام سیاست نژادپرستانه پان‌تورانیسم خود ترکهای جوان، از مهمترین عـوامل داخلی مـؤثر در ظهـور و گسترش احساس ناسیونالیستی و استقلال‌طلبی در میان اعراب بود.

40. Nuseibeh, op.cit. PP, 47-48.

- اصلاحات داخلی (تنظیمات)

اصلاحات داخلی در امپراتوری عثمانی در واقع پاسخی به ضعف روزافزون حکومت ترکیه در قرن نوزدهم بود. سردمداران نهضت اصلاح امیدوار بودند با ایجاد تحولات درونی در امور مالی، نظامی، سیاسی و اجتماعی امپراتوری، از ضعف و زوال آن جلوگیری کنند. سیاست اصلاحات همچنین اقدامی بود در جهت کاهش نارضایتی و ناخشنودی اقلیت‌های مذهبی و نژادی. بدیهی است که این‌گونه تلاشها به منظور استحکام بافت و چهارچوب اجتماعی امپراتوری صورت می‌گرفت.

اصلاحات داخلی که از اوایل قرن نوزدهم آغاز شد، در مراحل اولیه به شکست انجامید. سلطان محمد دوم (۱۸۳۱- ۱۸۰۸) در دوران حکومت خود در رابطه با مسایل نظامی و سپاه ینی‌چری به یک سری اصلاحات دست زد که در امور اداری امپراتوری تحولاتی ایجاد کرد. نتیجه این تحولات تا حدی به رفاه اتباع حکومت انجامید. اما آغاز جنگهای محمدعلی پاشا در مصر و لشکرکشی او به سوریه و لبنان در اواخر دهه ۱۸۳۰ باعث عدم‌موفقیت سیاست اصلاحات شد.[41]

با حل مسئله مصر در دهه ۱۸۴۰ یعنی در زمان سلطان عبدالمجید (۱۸۶۱- ۱۸۳۹) بار دیگر اصلاحات تحت‌نظر رشید پاشا به منظور مدرنیزه‌کردن و تقویت امپراتوری، آغاز شد. عبدالمجید در سوم نوامبر ۱۸۳۹ «خط شریف‌گلخانه» را صادر کرد. به موجب این برنامه، در امور اداری، نظامی و مالیات‌ها و نیز سیستم قضایی تحولاتی ایجاد شد. تضمین امنیت و ایمنی کامل اتباع امپراتوری، تعدیل مالیاتها و تنظیم مقررات مربوط به سربازگیری از نکات عمده و برجسته «خط شریف‌گلخانه» بود. در ۱۸۵۶ برنامه اصلاحی دیگری در رابطه با اقلیت‌های دینی آغاز شد. صدور «خط همایون» در ۱۸ فوریه آن سال در رابطه با آزادی ادیان، حقوق اقلیت‌های دینی را موردتأکید قرار داد. صدور خط همایون در واقع ناشی از ضعف امپراتوری در برابر فشار قدرتهای خارجی بود که حمایت از اقلیت‌های دینی را پیشه خود ساخته بودند. با این وجود وقوع کشتار ۱۸۶۰ مسیحیان در لبنان نشان داد که این برنامه توفیق زیادی به همراه نداشته است. در دوران حکومت عبدالعزیز (۷۶- ۱۸۶۱) نیز اصلاحات دنبال شد و

41. George Lenczewski, **The Middle East in World Affairs,** 3rd ed, Cornell University Press, NewYork, 1966. P,25.

در ۱۸٦٤ قانون معروف ولایات به تصویب رسید. بنابراین قانون هر بخش از قلمرو عثمانی به ولایات (سنجاق[٤٢]) تقسیم می‌شد که دارای یک مجلس عمومی بودند و از نظر داخلی اختیاراتی داشتند.[٤٣] قانون ولایات نیز در اصل نشانه‌ای از ضعف داخلی امپراتوری عثمانی در برابر فشار قدرتهای خارجی بود، زیرا این قانون در واقع درمورد لبنان به مرحله اجرا درآمد و چنانکه می‌دانیم لبنان (بویژه پس از کشتار ۱۸٦۰) زمینه فعالیتهای فرهنگی و سیاسی قدرتهای اروپایی و هیئتهای مذهبی (میسیونرها) بود. گرچه دراین سالها، مدحت پاشا تلاش کرد تا سلطان عبدالعزیز را به انجام اصلاحات و ادامه آن تشویق سازد ولی بدلیل ضعف اراده سلطان، دراین کار موفق نشد. زیرا سلطان دارای آن چنان قدرت و شخصیتی نبود که بتواند با درایت اتباع خود را به این امور دلگرم سازد.[٤٤]

آخرین نشانه و در واقع مهمترین نشانه اصلاحات داخلی بار وی کارآمدن سلطان عبدالحمید دوم در ۱۸۷٦ نمودار شد. مدحت پاشا که در زمان عبدالعزیز نتوانسته بود او را به ادامه اصلاحات تشویق سازد، برنامه اصلاحی مهم خود را در رابطه با تدوین قانون اساسی برای امپراتوری، به عبدالحمید ارائه داد. در ۱۸۷٦ سلطان قانون اساسی مدحت پاشا را رسماً تصویب و اعلام کرد. اعلام قانون اساسی ۱۸۷٦ نوید آزادیهای مدنی و حکومت پارلمانی را بهمراه داشت و این مسئله مورد استقبال اعراب مسیحی قرار گرفت. اما این حالت شادی و امیدواری زیاد بطول نیانجامید و یکسال بعد عبدالحمید، مدحت پاشا را کنار گذاشت و پارلمان را نیز منحل کرد[٤٥] و برای سی سال حکومت مطلقه خود را استوار ساخت. روی کارآمدن عبدالحمید در واقع به ۳۵ سال دوران اصلاحات در داخل امپراتوری پایان داد.

سیاست تنظیمات از دوجهت باعث نارضایتی اعراب وبیداری حس همبستگی

42. Sanjak

٤٣. وین و وسینیچ، **تاریخ امپراطوری عثمانی**، ترجمه سهیل آذری، کتابفروشی تهران، ۱۳٤٦، ص‌ص ۱۰۷–۱۰۵. برای اطلاع از بحث تنظیمات و بویژه خط شریف گلخانه و خط همایون نیز رجوع کنید به ص‌ص ۹۵–۱۹۰.

44. Lenczewski, **op.cit.**

٤٥. در رابطه با اقدامات و تلاشهای مدحت پاشا و برنامه قانون اساسی او رجوع کنید به:
Bernard Lewis, **The Emergence of Modern Turkey**, Oxford University Press, London, 1966, PP.156-66.

وناسیونالیستی آنهاشد. اعراب مسلمان بویژه باسیاست تنظیمات از همان آغاز مخالف بودند، زیرا این گونه برنامه‌های مدرن سازی در اصل الهام گرفته از غرب بود وکسانی از داخل امپراتوری به آن توسل می‌جستند که امیدوار بودند از طریق اصلاحات، اوضاع نابسامان اجتماعی، سیاسی واقتصادی داخلی بهبود یابد وبه این ترتیب قدرت عثمانی احیا وتقویت شود. طرفداران ومشوقان اصلاحات داخلی در واقع آن گروه از ترکان عثمانی بودند که پس از آشنایی باپیشرفتهای نظامی- سیاسی واقتصادی غرب ومشاهده ضعف وزوال حکومت ترکان، تنها راه حل راجدایی از ارزشها ونظام سنتی ورواج نهادها وسازمانهای جدید آموزشی، اجتماعی واقتصادی مشابه غرب می‌دانستند. در این میان شاید بتوان «عثمانی‌های جوان[٤٦]» را عمده‌ترین گروه ترکهای مشوق اصلاحات عنوان کرد. اندیشه‌های سیاسی این گروه از ترکها بویژه در دوران آخر تنظیمات یعنی در فاصله ۱۸۷۸- ١٨٦٧ نقش عمده‌ای در این برنامه‌ها داشت. نگرانی اصلی عثمانی‌های جوان آشنایی واطلاع از تمدن اروپا وپیشرفتهای چشمگیر آن در مقایسه باضعف وازهم پاشیدگی امپراتوری عثمانی بود. مدحت پاشا، نامق کمال[٤٧]، ضیاء پاشا ومحمدبای از برجسته‌ترین اعضای گروه عثمانیهای جوان بشمار می‌رفتند که هسته تشکیلات اولیه آنها در ١٨٦٥ در جنگلهای بلگراد بنیان گذاشته شده بود. آنها در واقع درپی ترکیب تمدن غرب با اسلام بودند تا از این آمیزش، سنتزجدیدی برای بهبود اوضاع امپراتوری بوجود آورند[٤٨].

مدحت پاشا طراح قانون اساسی سال ۱۸۷۷ بود که سلطان عبد الحمید را به قبول آن واداشت. اما برجسته‌ترین شخصیت فکری عثمانی‌های جوان را در واقع باید نامق کمال دانست که روزنامه نگاری برجسته بود ودر طرح اندیشه‌های مدرنیسم ملهم از اروپا نقش اصلی را بعهده داشت. او بویژه تحت تاثیر اندیشه‌های انقلاب فرانسه وژان ژاک روسودرپی انجام اصلاحات سیاسی در داخل امپراتوری بود. نامق کمال آنچنان شیفته پیشرفتهای تمدن غرب، بویژه انگلستان بود که نسبت به تحسین این قدرت اروپایی از خود تعصب

46. Young Ottomans

47. Namik Kemal

٤٨. برای اطلاع از اندیشه‌ها و برنامه‌های عثمانی‌های جوان و چگونگی شکل‌گیری جنبش آنها رجوع کنید به:
Serif Mardin, **The Genesis of Young Ottomans Thought: A Study in the Modernization of Turkish Political Ideas,** Princeton, NewJersey, 1962.

فوق‌العاده نشان می‌داد، ومی‌گفت اگر لندن راسرمشق جهان بنامیم، اغراق نگفته‌ایم.[۴۹] وابستگی‌های فکری عثمانی‌های جوان به اندیشه‌های سیاسی لیبرال اروپا وتلاش آنها ودیگر طرفداران اصلاحات در داخل امپراتوری عثمانی برای ایجاد تغییر در ارزشها ونهادهای سنتی، باعث ایجاد نگرانی شدید بین اعراب مسلمان شد، چون مسلمانان عرب به سیاست اصلاحات به عنوان خطر عمده‌ای برای نابودی بنیادهای سنتی عربی اسلامی نگاه می‌کردند. علاوه بر این سیاست تنظیمات از روحیه ناسیونالیستی عثمانیهای جوان ریشه می‌گرفت وبیشتر رنگ وجلای ترکی داشت تا اسلامی. به این مناسبت بود که پس از سرکوب اصلاحات توسط سلطان عبد الحمید در ۱۸۷۸ بسیاری از مسلمانان غیر ترک ابراز رضایت کردند. در این رابطه برخی از سران عرب، کرد وآلبانی سرکوب برنامه‌های مدرنیزاسیون ملهم از غرب را به عبد الحمید تبریک گفتند.[۵۰] سیاست اصلاحات و پیروی از سیستم اقتصادی ومالی اروپا نه تنها ارزشهای سنتی عربی- اسلامی را مورد تهدید قرار می‌داد بلکه ساخت سنتی تجاری- اقتصادی اعراب را نیز باخطر مواجه کرده بود. گسترش مؤسسات آموزشی وساخت مدارس ودبیرستانهای جدید به شیوه غرب نیز، که مورد تشویق طرفداران اصلاحات بود، مسلمانان عرب را نسبت به آینده ارزشها ونهادهای آموزشی اسلامی نگران ساخت. زیرا گسترش نهادهای آموزشی جدید باعث می‌شد تاجوانان مسلمان،اسلام را سد علم وپیشرفت تلقی کنند.[51]

بعد دیگر نارضایتی اعراب از برنامه اصلاحات، به مسیحیان عرب مربوط می‌شد. رنگ وجلای ترکی برنامه‌های اصلاحی نه تنها نوعی تلاش برای تقویت پایه‌های قدرت مستبدانه سلطان مسلمان ترک قلمداد می‌شد، بلکه عدم توفیق برنامه‌های اصلاحی وسرکوب اقلیتها پس از صدور خط همایون در ۱۸۵٦ ومهم‌تر از همه کشتار ۱۸٦۰ مسیحیان لبنان، اعراب مسیحی را به بی‌اساس بودن برنامه‌های اصلاحی ترکهای عثمانی بیشتر معتقد ساخت. اعراب مسیحی همچنین عثمانیهای جوان را گروهی می‌دانستند که با الهام از وحدت جدید

۴۹. آلن کانینگهام، «اسب بازنده: مروری برمناسبات انگلیس و ترکیه پیش از جنگ جهانی اول» در: **مسایل خاورمیانه**، پیشین، ص ٦-۸۵. برای اطلاع بیشتر از اندیشه‌های نامق کمال رجوع کنید به:
Mardin, **op.cit.** PP, 283- 337.

50. Halide Edib, **Conflict of East and West in Turkey**, Muhammad Ashraf, Lahore, n.d.PP, 77-8;

51. **Ibid.** PP, 43-53.

ایتالیا وآلمان در صدد بودند بابرنامه‌های اصلاحی خود، بطور ظاهری به اقلیت‌های دینی ونژادی برابری اعطاء کنند، اما در واقع هدف اصلی آنها فرونشاندن نارضایتی اقلیت‌ها وجلوگیری از بیداری سیاسی آنها وتقویت واستحکام قدرت امپراتوری عثمانی بود[۵۲].

- استبداد سلطان عبد الحمید

دوران حکومت عبد الحمید دوم از ۱۹۰۸-۱۸۷٦ یکی از بحرانی‌ترین ومهم‌ترین دوران تاریخ امپراتوری عثمانی بود زیرا تحولات سرنوشت‌سازی که سرانجام زوال امپراتوری را به دنبال داشت در همین دوران رخ داد. بااوج گیری بیداری عرب، اعراب مسیحی ومسلمان بدلیل استبداد سلطان عبد الحمید امید خود را نسبت به بقاء وتجدید قدرت خلافت اسلامی از دست دادند. گرچه عبد الحمید در ۱۸۷٦ قانون اساسی مدحت پاشا راپذیرفت واولین پارلمان عثمانی نوزدهم مارس ۱۸۷۷ در «دلمه باغچه» رسماً افتتاح شد، ولی این دوران دمکراسی، تجربه کوتاهی بیش نبود. زیرا اندکی بعد (فوریه ۱۸۷۸)- سلطان بساط پارلمانتاریسم را برچید وآزادیخواهان عرب ونیزترکهای تجدد خواه راسرکوب کرد. نمایندگان عرب پارلمان تحت تعقیب قرار گرفتند وگروهی از آنها به مصر گریختند وباتاسیس گروهها وجنبش‌های ناسیونالیست، خواهان برابری حقوق اعراب وترکها شدند. در واقع انتقاد وحملات نمایندگان اولین پارلمان نسبت به حکومت عثمانی وطرح خواسته‌های سیاسی اعراب وعثمانی‌های جوان وسایر اقلیت‌ها باعث نگرانی عبد الحمید شد واورا به فکر انحلال پارلمان وبرقراری حکومت مطلقه انداخت. مدحت پاشاطراح قانون اساسی از صدارت معزول وتبعید شد وسرانجام در عربستان بقتل رسید. علی سوآوی یکی از رهبران عثمانی‌های جوان در حمله به کاخ سلطان کشته شد. ضیاءپاشا در ۱۸۸۱ مورد غضب قرار گرفت ودرعزلت در گذشت ونامق کمال رهبربرجسته عثمانی‌های جوان در تبعید مرد[۵۳].

گرچه اعراب مسیحی نارضایتی و مخالفت خود بااین اقدامات عبدالحمید را بشدت بیان داشتند اما مسلمانان عرب کمتر استبداد جدید را حس می‌کردند. علاوه براین یکی از انگیزه‌های اصلی عبدالحمید درانحلال پارلمان و برقراری حکومت مطلقه، احیای اندیشه

۵۲. وین ووسینیچ، پیشین ص‌ص ۱۲-۱۱۱.
۵۳. همان،ص‌ص ۱٦-۱۱۵.

خلافت اسلامی و گسترش سیاست پان‌اسلامیسم بود. او درنظر داشت به این وسیله، جلوی بروز نارضایتی اکثریت اعراب مسلمان را بگیرد و باکمک آنها ارکان متزلزل حکومت خود را استحکام بخشد. عبدالحمید از احساس نارضایتی اعراب مسلمان نسبت به سیاست اصلاحات که باعث رواج مدرنیسم و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی غرب شده بود، خبرداشت. او فکر می‌کرد اعراب باخلافت وی مخالفتی ندارند، بنابراین خفه کردن نداهای اصلاح‌طلبانه درگلوها و تاکید براصل خلافت اسلامی خشنودی مسلمان امپراتوری را به همراه خواهد آورد. بدین خاطر ابتدا سعی کرد بادادن مقامات بالا به اعراب نظر آنها را نسبت بخود جلب کند. به این مناسبت به تعدادی از اعراب مقام وزارت داد. سپس باروی آوردن به سیاست پان‌اسلامیسم، از رهبران عرب خواست تادراین راه به او کمک کنند.[۵۴] البته گروهی از رهبران مسلمان عرب نیز او را بدین کار تشویق می‌کردند. محمد ظفر یکی از رهبران مسلمان شهر طرابلس و پسرعموی او شیخ اسعد و نیز عبدالهدی افندی مشوق سلطان در پی‌گیری سیاست پان‌اسلامیسم بودند. آنها معتقد بودند که سیاست اسلاف عبدالحمید برای دوستی بامسیحیان اروپا اشتباه بوده است و راه درست این است که اسلام را علیه مسیحیت متحد سازد. عبدالحمید نیز باتشویق طرفداران پان‌اسلامیسم، سیاست‌های خود را برای وحدت اسلامی دنبال کرد. راه‌آهن حجاز که دمشق را به مدینه وصل می‌کرد و از پول هدایای مسلمانان ساخته شد، این باور را در عبدالحمید به وجود آورد که این اقدام نشانه وحدت اسلامی است و بااتصال دمشق به مدینه می‌تواند حمایت مسلمانان سراسر جهان را بدست آورد.[۵۵] اما سیاست استبدادی سلطان باعث شد تااو درزمینه حمایت مسلمانان موفقیتی بدست نیاورد. گرچه امید داشت باتبلیغ خلافت، حمایت اکثریت اعراب و سایر مسلمانان را به خود جلب کند، اما از بیداری سیاسی اعراب و بویژه حس خلافت‌خواهی عربی آنها هراسناک بود. چون گروهی از روشنفکران مسلمان خواستار انتقال خلافت از ترکها به اعراب بودند، آنها خلافت را براساس روایات خاص، مربوط به اعراب قریشی می‌دانستند. عبدالرحمن کواکبی روشنفکر برجسته عرب که همراه آزادیخواهان عرب پس از انحلال پارلمان عثمانی به مصر گریخته بود، درآثار و نوشته‌های خود این موضوع را مطرح می‌کرد. همین احساس نگرانی عبدالحمید از حس بیداری اعراب بود که او را واداشت تابریدهٔ مطالب مربوط به ویژگی‌ها و صلاحیت‌های

54. Zeine, op.cit. PP, 47-8.
55. Ibid. P, 49.

خلیفه اسلام را که به نقل از کتب برجسته اسلامی درمساجد بزرگ استانبول نصب شده بود، پائین بیاورد. این حادثه که در ۱۸۹۰ روی داد نارضایتی وسیع علمای مسلمان را برانگیخت. گذشته از آن مدحت پاشاپدر قانون اساسی ترکیه عثمانی که به فرمان عبدالحمید به مدت دوسال درفاصله (۸۰-۱۸۷۸) والی سوریه شده بود باتخاذ سیاست سرکوب علیه آزادیخواهان اسباب نارضایتی اعراب مسلمان و مسیحی را فراهم کرد. اعمال این سیاست باعث زیرزمینی شدن جنبشهای اصلاحی عرب شدو به دنبال آن، افراد وابسته به این جنبشها به خارج از مرزهای امپراتوری یعنی پاریس، لندن، ژنو و قاهره گریختند.[۵۶]

دراین سالها بامخفی شدن و تحت تعقیب قرار گرفتن ناسیونالیستهای عرب و جنبش‌های اولیه ناسیونالیستی اصلاح‌طلب، فعالیت‌های ملی اعراب علیه سلطان عثمانی شدت گرفت و شعارها و پلاکاردهای سیاسی ضدعثمانی درشهرهای عمده عرب نظیر بیروت، دمشق و طرابلس بچشم می‌خورد. اعراب همچنین احساس کرده بودند که سلطان عثمانی برای توجیه استبداد خود، مبارزه باتجددخواهی و اصلاحات را درپیش گرفته است و این مسئله باعث شد تاآنها باجنبش اصلاح‌طلبی ترکها از درستیز درآیند.[۵۷]

باوجود این، روشنفکران عرب مخصوصاً مسلمانان، علی‌رغم استبداد سلطان عبدالحمید، موضعگیری دربرابر جنبش صهیونیسم و مخالفت شدید بااسکان یهودیان درفلسطین و عدم اعطای این منطقه به رهبران صهیونیسم (هرتصل و دیگران) از طرف او را یک نقطه مثبت درسیاست‌های عبدالحمید بحساب آوردند. این موضوع باعث شد تاآنها به مسئله جدایی از عثمانی و استقلال سرزمین‌های عرب علاقه نشان ندهند.[۵۸] بدین خاطر اکثر مسلمان عرب و حتی برخی از مسیحیان خواستار حفظ وحدت عثمانی بودند و تنها اصلاحات داخلی به نفع اعراب و برابری ترک- عرب را مطرح می‌کردند. ناسیونالیست‌های عرب و بویژه مسلمانان تنها پس از انقلاب ترکهای جوان در ۱۹۰۸ و مشاهده سیاستهای نژادی پان‌تورانیستی ترکها و سرکوب رهبران قومی و سیاسی عرب خواستار جدایی کامل از عثمانی شدند.

56.Ibid. P,50.

۵۷. عنایت، پیشین، ص۲۲۵.

۵۸. در فصل پیش، تلاش صهیونیست‌ها برای کسب اجازه مستعمره کردن فلسطین از سلطان عبدالحمید و مخالفت شدید او با این مساله مورد بحث قرارگرفت.

- پان‌تورانیسم ترکهای جوان

گرچه استبداد سلطان عبدالحمید یکی از علل عمده حس بیداری و همبستگی اعراب بود و به ظهور ناسیونالیسم درمیان اعراب و بویژه مسیحیان منجر شد، اما احساس ناسیونالیستی اعراب دراین دوران کمتر رنگ جدایی‌طلبی و استقلال‌خواهی داشت. بنابراین بجز چند روشنفکر عرب مسیحی (عازوری) و مسلمان (کواکبی) کسی خواهان جدایی کامل اعراب از عثمانی نبود. زیرا تازمانی که اعراب درزیر یوغ عبدالحمید بودند، خود را قومی جدا از ترکها حس نمی‌کردند، چون ترکهای اصلاح‌طلب‌وبویژه عثمانی‌های جوان و ترکهای جوان نیز به همان اندازه از ستم عبدالحمید رنج می‌بردند. اما تعصب ترکهای جوان پس از انقلاب ۱۹۰۸ برای تحمیل فرهنگ و زبان ترکی، اعراب سوریه و لبنان را ناخشنود ساخت. اعراب زمانی که دیدند ترکهای جوان که تادیروز خود را یار آنها احساس می‌کردند، به آنها پشت کرده و سیاست پان‌تورانیستی را پیشه نموده‌اند، به نوبه خود درصدد تاکید برهویت عربی خویش برآمدند.

مبارزه ترکهای جوان علیه استبداد سلطان عبدالحمید درواقع ادامه تلاشهای عثمانی‌های جوان و طرفداران اصلاحات، جهت جلوگیری از سقوط امپراتوری ترک‌و احیای قدرت و عظمت آن از طریق استقرار سیستم سیاسی و اجتماعی غرب درداخل بود. سیاست پان‌اسلامیسم سلطان عبدالحمید درواقع موثر از کار درنیامد. درفاصله میان سالهای ۱۸۷۸ تا اوایل اولین دهه قرن بیست، بخشهای دیگری از امپراتوری به کنترل نیروهای امپریالیستی اروپا درآمد و از آن جدا شد. ترکهای جوان درواقع گروهی از ناسیونالیست‌های ترک بودند که در ۱۸۸۹ کمیته‌ای بنام «اتحاد و ترقی» درسالونیک بنیان گذاشتند. گرچه درابتدا کمیته اتحاد و ترقی را جوانان دانشجو و بویژه دانشجویان پزشکی تشکیل می‌دادند، اما بتدریج درمیان ترکهای وابسته به اقشار دیگر نفوذ پیدا کردند و به درون ارتش عثمانی راه یافتند. انورپاشا، نیازی بیک، حلمی پاشا، شوکت پاشا و طلعت بیک از برجسته‌ترین شخصیت‌ها و چهره‌های رهبری ترکهای جوان بشمار می‌آمدند. ترکهای جوان درواقع درنظر داشتند بااستفاده از اندیشه‌های سیاسی- اجتماعی اروپا، امپراتوری عثمانی را به یک نظام مشروطه لیبرال تبدیل کنند.[۵۹] نفوذ ترکهای جوان درارتش عثمانی سرانجام سرنوشت حکومت ۳۰ ساله استبدادی را مشخص کرد. نارضایتی

59. Lenczewski, **op.cit.** P,27.

ناشی از ضعف نظامی سلطان دردفاع از بخشهای اروپایی بویژه از دست رفتن بسنی و هرزگوین و انضمام آنها به خاک اتریش و نیز استقلال کامل بلغارستان و جنگهای استقلال یونان، رهبران ترکهای جوان را که دردرون ارتش تشکیلات مستحکمی ایجاد کرده بودند به شورش واداشت و هنگامی که دامنه شورشها درسپاه سوم ارتش درمقدونیه و سپاه دوم درادرنه و سرانجام سالونیک رسید، در ۲٤ ژوئیه ۱۹۰۸ نیروهای ارتش تحت رهبری ژنرال شوکت پاشا، به استانبول هجوم آوردند. درنتیجه سلطان عبدالحمید تسلیم شد و قانون اساسی سال ۱۸۷٦ را مجدداً پذیرفت[60].

انقلاب ۱۹۰۸ ترکهای جوان و فعالیت مجدد پارلمان عثمانی، همه اقلیتها و بویژه اعراب را امیدوار ساخت و بسیاری از رهبران جنبش‌های ناسیونالیستی دست از پنهانکاری برداشتند و به سوریه و لبنان بازگشتند تادربنای امپراتوری و استحکام پایه‌های آن شرکت جویند. اندیشه‌های ناسیونالیستی پس از انقلاب ۱۹۰۸ درمیان اعراب گسترش یافت و گرچه ترکهای جوان ناسیونالیسم را بعنوان یک سیاست رسمی پذیرفته بودند اما پس از مدتی این ترس و نگرانی میان آنها ایجاد شد که ممکن است این سیاست اثرات معکوس بروحدت امپراتوری داشته باشد، زیرا ناسیونالیسم بعنوان یک نیروی واحد و یک شکل درمیان اعراب سراسر امپراتوری می‌توانست برای عثمانی‌ها تهدید کننده بشمار رود. ترکهای جوان بویژه می‌ترسیدند که گسترش ناسیونالیسم جوامع غیرمسلمان را درپی رهایی خود به شورش علیه عثمانی تحریک کند. بدین خاطر رهبران رژیم ترکهای جوان برای حفظ وحدت و یکپارچگی عثمانی سه نوع سیاست را مدنظر داشتند:

۱- پان‌اسلامیسم
۲- حکومت به شیوه رهبران سابق عثمانی
۳- ناسیونالیسم ترکی

گرچه سیاست روشنی بطور رسمی برای اتخاذ یک نوع از این سه سیاست وجود نداشت، اما بتدریج فکر توسل به پان ترکیسم بیشتر از دو سیاست دیگر درذهن رهبران ترکهای جوان رسوخ کرد. گذشته از آن سیاست پان‌اسلامیسم دردوران عبدالحمید نتوانسته بود توفیق چندانی حاصل نماید و اعراب مسلمان باگذشت زمان از اندیشه‌های ناسیونالیستی طرفداری می‌کردند. رژیم ترکهای جوان درپی آن بود که سیاست ترکی

60. Bernard Lewis, op.cit. PP, 203-205.

کردن[۶۱] را به تمام اتباع غیرترک امپراتوری تحمیل سازد. این تعصب ترکی و توسل به آسیمیلاسیون، سرانجام اعراب بی‌میل به جدایی از عثمانی را به دامان آن گروه از لیبرالهای عرب که مدتها خواهان «بیداری عربی» و استقلال بودند، انداخت.[۶۲]

بدین طریق اعراب، آلبانی‌ها، کردها و سایر اقلیتها از سیاست ترکی گرا و تحمیل شیوه‌های ترک به دیگران، ناخشنود شدند. آنها ترجیح می‌دادند بیشتر شیوه‌های قبلی سلطان عبدالحمید را تحمل کنند. زیرا از او کمک می‌گرفتند و گاهی اوقات از پرداخت مالیات و خدمت نظام معا ف بودند. کار به جایی رسیده بود که حتی محافظه‌کاران ترک نیز از سیاست رادیکال ترکهای جوان ناراحت بودند.[۶۳]

به گفته زین زین محقق عرب، جدایی کامل از عثمانی تا دوران حکومت ترکهای جوان و رژیم «اتحاد و ترقی» تنها در ذهن چند ناسیونالیست افراطی عرب وجود داشت و شارحان آن در ابتدا مسیحیان بودند. اما بعد از ۱۹۰۸ ناسیونالیسم و استقلال خواهی در اثر سیاست شوینیستی ترکهای جوان به اعراب مسلمان تحمیل شد. سیاست استبدادی جمال پاشا، سرسخت‌ترین رهبر ترکهای جوان طرفدارپان تورانیسم و فرمانده ارتش چهارم عثمانی و سوریه در سرکوب جنبش‌های عربی و اعدام رهبران آن، میان اعراب و ترکهای عثمانی شکافی بوجود آورد که قابل پرکردن نبود. لذا اعراب چاره‌ای نداشتند جز اینکه خواستار جدایی از امپراتوری شوند و به وعده‌های نیروهای خارجی دلخوش کنند.[۶۴]

تا قبل از آن اعراب تنها در فکر اصلاحات داخلی و کسب حقوق برابر بودند. آنها در نهایت ایجاد یک حکومت غیرمتمرکز دوملیتی و دونژادی ترک- عرب را مطرح می‌ساختند و آنرا بهترین شکل حکومت برای حفظ قدرت و عظمت امپراتوری عثمانی می‌دانستند. اکثر رهبران عرب نسبت به عثمانی وفادار بودند و بیداری سیاسی آنها در واقع آگاهی نسبت به سوء استفاده‌ها، فساد و استبداد ترکها و آرزوی اصلاح و خاتمه دادن به سوء حکومت و ایجاد حقوق برابر میان ترک- عرب بود. ایجاد یک کشور مستقل عربی و جدایی

61. Turkification

۶۲. مجید خدوری: ناسیونالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، الهام، تهران، ۱۳۶۰ ص‌ص ۲۳-۲۲.

63. Halide Edib, op.cit.PP, 85-6.

64. Zeine, «Arab- Turkish Relations», in **The Political Awakening in the Middle East**, ed by George Lenczewski, Prentice- Hall, NewJersy, 1970. P,72.

آن از عثمانی از نظر آنها نه ممکن بود و نه قابل پسند.

پس از انقلاب ۱۹۰۸ و پذیرش قانون اساسی از سوی عبدالحمید سراسر جهان عرب را شادی فرا گرفت. مدایح زیادی از سوی شعرای عرب در وصف سلطان سروده شد. شعار «ما همه عثمانی هستیم»، «زنده باد آزادی، زنده باد ارتش و زنده باد سلطان» همه جا را پر کرده بود. این همه شادی هرگز در سرزمینهای عرب و بویژه بلاد شام (سوریه و لبنان) بچشم نخورده بود. بنظر می‌رسید که عصر طلایی ترکها و اعراب آغاز شده است. محبوبیت سلطان عبدالحمید به حدی رسید که روزنامه «اخبار مصور لندن»[۶۵] نوشت استقبال در اولین نماز جمعه پس از پذیرش قانون اساسی از سلطان آنقدر بود که وی نتوانست بخاطر ازدحام جمعیت در مراسم حضور یابد.[۶۶] این شادی و نشاط در مراسم افتتاحیه اجلاس پارلمان در ۱۷ دسامبر ۱۹۰۸ که با حضور سلطان و نمایندگان اعراب و سایر نژادها صورت گرفت نیز به چشم می‌خورد.

اما کودتای ۱۳ آوریل ۱۹۰۹ ترکهای جوان برهبری شوکت پاشا و سرنگونی سلطان عبدالحمید و روی کار آمدن برادرش محمدرشاد تحت عنوان محمد پنجم، بر روابط ترک-عرب تاثیر گذاشت. این تاثیرگذاری که جنبه منفی داشت، چند علت داشت. رهبران مسلمان عرب در واقع به صداقت کمیته اتحاد و ترقی سوء ظن داشتند. زیرا اولاً رهبران کمیته بدون استثناء فراماسون بودند و تعصب مذهبی اعراب، با اصول و مراسم جامعه ماسونی تضاد داشت. دوم اینکه کمیته اتحاد و ترقی اصولاً ماهیت و ویژگی غیرترکی و غیرعربی داشت. یعنی بندرت یکی از رهبران واقعی آن، از نظر خون اصالت ترکی داشتند. انورپاشا فرزند یک لهستانی بود که به اسلام گرویده بود. جاوید پاشا به فرقه یهودی دونمه تعلق داشت. قراصویک یهودی سفاردی از سالونیک بود. طلعت پاشا کولی مسلمان شده بلغاری و احمد رضا از رهبران گروه از چرکسی‌ها به شمار می‌رفت.[۶۷] بعلاوه مماشات رهبران اتحاد و ترقی با صهیونیست‌ها و تلاش برای ارتباط با آنها به امید کسب کمکهای اقتصادی و دادن اجازه اقامت به رهبران صهیونیست و یهودیان در فلسطین، ناسیونالیست‌های عرب را نسبت به ماهیت واقعی ترکهای جوان بیش از پیش مشکوک

65. Illustrated London News, 27 August 1908.

66. Zeine, The Emergence...., P,264.

67. Ibid. P, 78.

کرد.[٦٨]

ترکهای جوان و روشنفکران ناسیونالیست ترک بزودی سیاست تحمیل فرهنگ و زبان ترکی بر اقلیت‌های نژادی را درپیش گرفتند. تکین آلپ[٦٩] و ضیاء گوک آلپ[٧٠] بزرگترین شارحان و متفکران پان ترکیسم و پان تورانیسم در آثار خود، ترکهای جوان را به در پیش گرفتن سیاست «ترکی کردن» تشویق می‌کردند. جلال نوری بای در کتاب «تاریخ المستقبل» رستاخیز عثمانی را تنها از طریق بازگشت به ترک گرایی خالص امکان‌پذیر می‌دانست. او معتقد بود که تمام مردم ترک زبان، بویژه ترکهای روسیه تزاری «باید به نهادهای قبل از اسلام ترکها توسل جویند تا بیداری ترک حاصل شود».ازسوی دیگرضیاء گوک آلپ اندیشه‌های جدیدی در مورد خلافت اسلامی مطرح ساخت. او خلافت را به چهار نوع تقسیم می‌کرد و معتقد بود که بهترین نوع خلافت آن است که از حاکمیت سیاسی جدا باشد.[٧١] او در پی آن بود تا تمدن غرب را با ترکیسم و اسلام هماهنگ سازد وترکها را بعنوان یک ملت که از اسلام پیروی می‌کنند،درراه‌احیای عظمت قبلی وادارد. او فرهنگ را به سه مقوله فرهنگ مذهبی (امت) فرهنگ غربگرا (تنظیمات) و فرهنگ ملی تقسیم می‌کرد و بر زبان ترکی و خلوص و احیای‌آن‌اعتقاد داشت. گوک آلپ می‌گفت فرهنگ ملی باید جای فرهنگ غرب‌گرا و فرهنگ مذهبی (امت) را بگیرد.[٧٢] گذشته از این، گوک آلپ تلاش کرد که قرآن را بزبان ترکی ترجمه کند و این مسئله واکنش شدید مسلمانان را بهمراه داشت. تکین آلپ به صراحت اسلام را مورد حمله قرار می‌داد و اصول لائیک و تفکیک دین از سیاست (سکولاریسم) را مطرح می‌کرد. او خواهان بازگشت به اوج شکوه ترکهای قبل از اسلام بود و در راه ایجاد سازمانهای معتقد به ترکیسم و پان تورانیسم تلاش می‌کرد. انتشار کتاب «ترکیسم و پان تورانیسم»[٧٣] او که حاوی این اندیشه‌ها بود، برای اعراب هشدار

٦٨. در فصل گذشته در ارتباط با تماسهای صهیونیست‌ها با ترکهای جوان و نارضایتی رهبران ناسیونالیست عرب مطالبی عنوان شد.

69.Tekin Alp

70. Ziya Gokalp

71. Ziya Gokalp, **Turkish Nationalism and Western Civilization,** Trans and ed by Niyazi Berkes, George Allen and Unwin, London, 1959. pp, 223-38.

72. **Ibid** . pp, 284-313.

73. Turkismus und Panturanismus

دهنده تلقی شد.[۷۴]

علاوه بر اینکه اندیشه‌ها و سیاستهای پان تورانیستی ترکهای جوان، اعراب را بیش از گذشته به ناسیونالیسم عرب و تاکید بر زبان و فرهنگ عربی تشویق کرد، ناتوانی رژیم اتحاد و ترقی در حفظ تمامیت ارضی امپراتوری و دفاع از سرزمینهای عرب در برابر سلطه جویی‌های امپریالیسم اروپا در جریان جنگهای بالکان که منجر به اشغال مراکش و لیبی از سوی فرانسه و ایتالیا شد نیز اعراب و رهبران ناسیونالیست عرب را به ضعف ترکها آگاه کرد. بدین ترتیب سیاست پان تورانیسم و ضعف نظامی ترکهای جوان در دفاع از تمامیت ارضی امپراتوری امید اعراب را برای تقویت نیروهای عثمانی از بین برد و سرانجام سیاستهای سرکوبگرانه جمال پاشا علیه رهبران ناسیونالیست در دمشق و بیروت در آغاز جنگ جهانی اول، بطور کلی این امید را برباد داد و کنترل جنبش ناسیونالیسم عرب بدست کسانی افتاد که خواستار جدایی کامل از عثمانی و استقلال سرزمینهای عرب در یک حکومت واحد بودند.

74. Zeine, The Emergence..., pp, 79-81.

برای اطلاع بیشتر از سیاست پان‌تورانیسم ترکهای جوان رجوع کنید به:

وین ووسینیچ، پیشین، ص ص ۲۰۵- ۲۰۰.

۲

مراحل تکامل ناسیونالیسم عرب

ناسیونالیسم و بیداری عرب، در همه حال جریانی یک شکل که دارای هدف یکسان باشد نبود، بلکه از آغاز ظهور تاتکامل، مراحل مشخص چندی را پشت سرگذاشت.

در ابتدا بیداری عرب نوعی پاسخ به سلطه نظامی امپریالیسم اروپا بر بخشهای عرب نشین عثمانی، سیاستهای غربی تنظیمات و شیوه استبدادی سلطان عبدالحمید بود و سردمداران اصلی آن در وهله نخست مسیحیان عرب بودند که خواستار اصلاح سیستم استبدادی و اعطای آزادی و برابری به اعراب شدند. در مرحله بعد که از انقلاب ترکهای جوان در ۱۹۰۸ تا اوایل جنگ جهانی اول بطول انجامید ناسیونالیستهای عرب (مسلمان و مسیحی) پارافراتر گذاشته وخواستار اعطای خود مختاری داخلی به اعراب و ایجاد حکومت غیر متمرکز بودند، اما هنوز هم بروحدت عثمانی تاکید می‌گذاشتند وجدایی کامل از امپراتوری رانمی‌خواستند. در این مرحله اندیشه حکومت دو ملیتی و دو نژادی فدرال ترک- عرب مطرح بود. اما در مرحله سوم که با اجرای سیاست پان تورانیسم و سرکوب شدید اعراب و نیز آغاز جنگ جهانی وضعف روزافزون عثمانی در دفاع از قلمرو عربی همراه بود، ناسیونالیستهای عرب بتدریج خواستار جدایی کامل از امپراتوری عثمانی و استقرار یک حکومت واحد عربی در بخشهای عرب نشین امپراتوری شدند. رهبران جنبش جدایی خواهی عرب در این مرحله به وعده‌های بی‌اساس قدرتهای امپر یالیستی اروپا دلخوش بودند و با کمک آن سرانجام زمینه‌های شکست نیروهای عثمانی را فراهم کردند، اما در نهایت نیز به اهداف خود چندان دست نیافتند.

مرحله نخست: نهضت اصلاح طلبی

اولین مرحله ناسیونالیسم و یابیداری عربی تحت تاثیر سلطه طلبی نظامی و سیاسی امپریالیسم اروپا برسرزمینهای عرب آغاز شد. حمله ناپلئون به مصر در اواخر قرن هجدهم و اشغال این کشور و سپس اشغال الجزایر در ۱۸۳۰، همچنین اشغال تونس (۱۸۸۱) از سوی فرانسه و سرانجام اشغال مصر در ۱۸۸۲ از سوی انگلستان، حس بیداری و همبستگی عربی را برانگیخت. عکس‌العمل اعراب به این سلطه جویی در واقع رنگ اسلامی -عربی داشت و کمتر به مسایل سیاسی در رابطه باحکومت عثمانی و مخالفت علنی با آن مربوط می‌شد. روشنفکران عرب مسلمان در این دوره باآشنایی با دستاوردهای تمدن غرب،درصدد بودند بابهره‌گیری از علوم جدید به استحکام و تقویت بنیادهای قدرت مسلمانان بپردازند. نهضت‌های عربی این دوره که علیه سلطه امپریالیستی اروپا در الجزایر (دهه ۱۸۳۰) و مصر (دهه ۱۸۸۰) از سوی رهبران عرب آغاز شد، بیشتر جنبه میهن پرستانه داشت تا ناسیونالیستی به مفهوم وسیع آن. نهضت عبدالقادر در الجزایر و نهضت اعرابی پاشا در مصر نمونه‌های خوبی در این رابطه بودند.

از نیمه دوم قرن نوزدهم نهضت بیداری عرب در سوریه و لبنان شکل سیاسی تری بخود گرفت، بویژه مسیحیان به تلاش جهت برانگیختن احساس عربیت از طریق آموزش زبان و فرهنگ و ادب عرب دست زدند. فعالیت شخصیت‌های عرب و مسیحی نظرناصیف الیازیجی، پطرس بوستانی و ابراهیم الیازیجی درراه احیای زبان و فرهنگ عرب در این رابطه بود. با شروع و گسترش فعالیت اصلاح طلبان ترک (عثمانی‌های جوان) و آشکار شدن ضعف و فساد امپراتوری، نهضت بیداری عرب وارد مراحل جدیدی شد. بعد از روی کار آمدن سلطان عبدالحمید ووعده او به رعایت قانون اساسی مدحت پاشا و بدنبال آن انحلال پارلمان و آغاز استبداد، ناسیونالیست‌های عرب سعی کردند فعالیت‌های خود را سازماندهی کرده و تشکل بخشند.

انجمن مخفی بیروت

براساس نوشته‌های جرج آنتونیوس، اولین تلاش سازمان یافته ناسیونالیستهای عرب در ۱۸۷۵، یعنی دوسال قبل از روی کارآمدن سلطان عبدالحمید صورت گرفت. پنج مرد جوان عرب مسیحی تحصیل کرده کالج پروتستان سوریه که با اندیشه‌های سیاسی لیبرال

غرب و بویژه انقلاب فرانسه آشنایی داشتند یک انجمن مخفی در بیروت تشکیل دادند. فارس نمر، یعقوب صروف، ابراهیم الیازیجی و شاهین مکاریوس رهبران اصلی انجمن مخفی بودند. آنها اگر چه خود مسیحی بودند، اما ضرورت جلب مسلمانان را نسبت به فعالیت‌های خود درک می‌کردند. رهبران انجمن مخفی بالژهای فراماسونری بویژه لژبیروت و دمشق در تماس بودند و سعی داشتند رهبران مسلمان را از طریق لژهای فراماسونژی وارد انجمن مخفی نمایند. انجمن مخفی علاوه بربیروت، در دمشق، طرابلس و صیدون نیز شعباتی بازکرد.[۷۵] فارس نمررهبر اصلی انجمن مخفی بیروت سالها بعد در گفتگو بازین زین محقق عرب، اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان را مورد بحث قرار داد. به گفته فارس نمردر آن سالها اندیشه ملیت و ناسیونالیسم در اذهان مردم خاور نزدیک جا نیافتاده بود. بیشتر مسئله اسلام و مسیحیت مطرح بود. مسایل جنبه مذهبی داشت و عرب یا غیر عرب مطرح نبود، بلکه صحبت از مسلمان و مسیحی بود. اندیشه ناسیونالیسم در ذهن تعدادی از نخبه‌های روشنفکر مسیحی کالج پروتستان سوریه در بیروت وجود داشت که به تشکیل انجمن مخفی منجر شد. اعضای انجمن مخفی شبها درسواحل جنوب بیروت جلسه محرمانه برپا میکردند و پیرامون اوضاع سیاسی روز و چگونگی برانگیختن حس عربیت در میان اعراب به بحث می‌پرداختند. آنها در واقع سخنگویان ناراضیان مسیحی امپراتوری بودند. مسیحیان راحقیر احساس می‌کردند و معتقد بودند که «ترکها بر مسلمانان سوارند و مسلمانان برمسیحیان» اعراب مسلمان می‌توانند بگویند «این امپراتور من است» اما مسیحیان عرب نمی‌توانند.مسیحیان بتدریج برای جلب مسلمانان یک زمینه مشترک پیدا کردند و آن تاکید برعروبیت یا عربیسم بود. رهبران انجمن در پی آن بودند تا مسلمانان عضو لژفراماسونری در بیروت و دمشق را تشویق به پیوستن به انجمن مخفی کنند. زیرا تعدادی از نجبای مسلمان درآنزمان در لژهای فراماسونری بیروت و دمشق عضویت داشتند.[۷۶] برخی از مسلمانان عضو فراماسونری به انجمن مخفی پیوستند و قول مبارزه باترکها را به رهبران آن دادند. آنها نیز خواهان برابری حقوق اعراب و ترکها بودند اما در مورد اهداف نهایی انجمن با رهبران مسیحی اختلاف نظر داشتند. اختلاف نظر آنها

75. Antonious, op.cit. p,79.

۷۶. در مورد فعالیتهای فراماسونری در هلال خضیب، ر. ک. به:

Robert Morris, **Freemasonry in the holy Land**, 5th ed, New York, 1873.

بویژه به اخراج ترکها از ولایت سوریه (شامل ایالت خود مختارلبنان) مربوط می‌شد.[۷۷] انجمن مخفی باوجود اینکه از سوی مقامات عثمانی کشف نشده بود، اما در سالهای ۱۸۸۲ و ۱۸۸۳ در اثر گسترش استبداد سلطان عبدالحمید، تصمیم به انحلال خود گرفت. رهبران آن پرونده‌های مربوط به فعالیت‌های انجمن را سوزاندند و چند عضو برجسته آن نیز راهی مصر شدند.[۷۸]

یکی از فعالیت‌های برجسته انجمن پخش پلاکاردهای سیاسی ونوشتن شعارهای ضد ترک بردیوارهای شهرهای عمده سوریه آنزمان بویژه دمشق، بیروت، طرابلس وصیدا بود. این پلاکاردها وشعارها در سال ۱۸۸۰ ظاهر شد. پلاکاردها، اعراب رابه یاد آوری شکوه ومجد آنها وقیام علیه ترکها تشویق می‌کرد و شبها بویژه در نزدیکی کنسولگری‌های خارجی پخش می‌شد. فارس نمرپاشا گفته است که بعضی از این پلاکاردها را او با خط خود می‌نوشته و انجمن مخفی آنها را پخش می‌کرده است. کنسول‌های خارجی و بویژه فرانسه و انگلستان در ۱۸۸۰ طی ارسال تلگرامهایی به سفرای خود در استانبول (قسطنطنیه) نسخه‌های این اعلامیه‌ها را برای آنها ارسال می‌داشتند. زین زین معتقد است که این پلاکاردها اولین جلوه‌های ناسیونالیسم عرب در نیمه دوم قرن نوزدهم بشمار می‌آیند.[۷۹]

جرج آنتونیوس می‌نویسد که یکی از مهمترین این اعلامیه‌ها در شب ۳۱ دسامبر ۱۸۸۰ پخش شد. این اعلامیه در واقع حاوی برنامه سیاسی ناسیونالیست‌های عرب بود. حکام ترک بعنوان غاصبان خلافت اعراب مورد حمله قرار گرفته بودند. در اعلامیه مذکور آمده بود که ناسیونالیست‌های عرب بعد از مشورت در سراسر سوریه، برنامه‌ای ریخته‌اند که اهم نکات آن به شرح زیر است:

۱ـ اعطای استقلال به سوریه و اتحاد آن با لبنان

۲ـ برسمیت شناختن زبان عربی بعنوان زبان رسمی کشور

۳ـ رفع سانسور و محدودیت‌های دیگر در راه آزادی بیان

۴ـ استفاده از نیروهای محلی برای خدمت نظام وظیفه در همان محل[۸۰]

77. Zeine, The Emergence......, PP, 51-4.

78. Antonious, op. cit. p,80.

79. Zeine, op.cit. P,55.

80. Antonious, op.cit. pp,83-4.

کنگره دمشق و طرح استقلال سوریه

از سوی دیگر عادل‌الصلح در کتاب خود تحت عنوان «سطور من‌الرساله» می‌نویسد که همزمان با جنگهای روس- ترک در ۸-۱۸۷۷ و شورشهای بالکان که وضع امپراتوری عثمانی مشوش شد، گروهی از رهبران عرب در دمشق اوضاع آینده سوریه را در صورت سقوط امپراتوری عثمانی در جنگ، مورد بحث قرار دادند. رئیس این گروه احمدالصلح پدر بزرگ عادل‌الصلح بود. وی پس از مشورت با نجبای عرب در بیروت، دمشق و صیدون تصمیم گرفت با عبدالقادر الجزایری رهبر مقاومت الجزایر علیه فرانسه در دهه ۱۸۳۰، درباره آینده استانهای عثمانی سخن بگوید. رهبران عرب در شمال سوریه (شهرهای حماء، حمص، حلب و لاذقیه) دعوت احمدالصلح را پذیرفتند و طی چند جلسه مخفی و سرانجام در یک کنگره مخفی بحث استقلال ولایت دمشق و اعلام عبدالقادر الجزایری بعنوان حاکم آن مطرح و مورد قبول قرار گرفت. در این اوضاع و احوال نیز عثمانی در جنگهای بالکان از روس شکست خورد. اما هنگامی که رهبران عرب برنامه خود را با عبدالقادر مطرح کردند، با مخالفت او مواجه شدند. عبدالقادر معتقد بود که پیوند میان سوریه و خلافت عثمانی نباید قطع شود، بلکه خلیفه عثمانی باید بعنوان خلیفه تمام مسلمانان سنی، مورد احترام باشد. اکثریت اعضای‌کنگره با نظر عبدالقادر در رابطه با خلافت موافق بودند. بر خلاف نظر اعضای‌کنگره دمشق، کنگره برلین در ۱۸۷۸ تمامیت ارضی عثمانی را تضمین کرد و مسئله اجرای تصمیمات کنگره دمشق منتفی شد. بعد از مدتی مقامات عثمانی به فعالیتهای کنگره پی بردند و عده‌ای از رهبران آن دستگیر و تبعید شدند. احمدالصلح نیز از داشتن حق ملاقات با عبدالقادر الجزایری محروم شد[81].

همانطور که گفته شد، در این مرحله نخستین، ناسیونالیسم عرب بیشتر از سوی مسیحیان مطرح شد و خواسته ناسیونالیست‌ها (اعم از مسیحی و مسلمان) اصلاحات و اعطای حقوق برابر به اعراب بود و نه جدایی از امپراتوری عثمانی. محققین معتقدند که پس از انحلال انجمن مخفی بیروت در ۱۸۸۳ فعالیتهای ناسیونالیستی چشمگیری از سوی اعراب بدلیل گسترش استبداد سلطان عبدالحمید تا سال ۱۹۰۸، یعنی پیروزی ترکهای جوان در جریان نبود.

81. Zeine, The Emergence..., p,54.

مرحله دوم: کشور واحد دو ملیتی عرب- ترک

هنگامی که انقلاب ۱۹۰۸ ترکهای جوان به حکومت استبدادی ۳۰ ساله سلطان عبدالحمید پایان داد، رهبران و طرفداران ناسیونالیسم عرب که به خارج رفته بودند برای آغاز فعالیت‌های خود به لبنان و سوریه بازگشتند. ناسیونالیست‌های عرب با کمیته اتحاد و ترقی در ابتدا همکاری داشتند و از قانون اساسی مدحت پاشا که مجدداً در ۱۹۰۸ از سوی سلطان پذیرفته شد استقبال کردند. بدین ترتیب بود که ماه عسل کوتاه رهبران نهضت بیداری عرب با ترکهای جوان آغاز شد. در پارلمان جدید عثمانی که با حضور سلطان عبدالحمید در ۱۷ دسامبر ۱۹۰۸ گشایش یافت، اعراب ۷۲ کرسی از ۲٦۰ کرسی را در اختیار داشتند. روحی عبدالهادی شخصیت برجسته عرب، معاونت رئیس پارلمان را بعهده داشت. دو معاون دیگر رئیس پارلمان، یونانی و آلبانیایی بودند.

محصول ماه عسل کوتاه ترک- عرب، تاسیس «جامعه برادری عربی- عثمانی» (جمعیه‌الاخاءالعربی العثمانی) بود که اعضای‌کمیته اتحاد و ترقی ترکهای جوان در آن عضویت داشتند. جمعیت الاخاء حفظ پارلمان را هدف عمده خود می‌دانست. اما با پایان گرفتن دوران ماه عسل در ۱۹۰۹، جمعیت الاخاء نیز منحل شدو ترکهای جوان، استبدادی به مراتب شدیدتر از سلطان عبدالحمید در پیش گرفتند. دوران حیات جمعیت الاخاء بدین ترتیب، تنها ۸ ماه به درازا کشید.

با آغاز استبداد ترکهای جوان، فعالیت ناسیونالیست‌های عرب وارد مرحله تازه‌ای شد. جمعیت‌ها و گروههای متعددی در سوریه، لبنان و عراق تشکیل شد که هدف آنها تعیین سرنوشت آینده سرزمینهای عرب بود. زیرا علی‌رغم انقلاب ۱۹۰۸ ضعف عثمانی بطور فزاینده‌ای آشکار می‌گشت. در ۱۹۰۸ اتریش- مجارستان، بسنی و هرزگوین را از عثمانی کاملاً جدا کردند. بلغارستان نیز رسماً از خاک امپراتوری جدا شد. از ۱۹۰۹ به بعد سازمانهای مختلفی از سوی ناسیونالیست‌های عرب تاسیس شد. جامعه «المنتدی‌الادبی»، «الجمعیه القحطانیه»، «العلم الاخضر» گروه «العهد»، «جمعیه البیروت الاصلاحیه»، «جمعیه‌البصره الاصلاحیه» (دربصره)، «النادی العلمی الوطنی» (دربغداد) و دو سازمان مهم دیگر بنام «جمعیه‌العربیه‌الفتاه» و «حزب‌لامرکزیه الاداره العثمانیه.» در این میان چهار گروه اهمیت داشتند: «المنتدی الادبی»، «حزب لامرکزیه الاداره العثمانیه»، «جمعیه‌القحطانیه» و «جمعیه العربیه الفتاه».دو گروه نخست فعالیت‌های علنی داشتند اما دو گروه بعدی فعالیت‌های خود را مخفیانه انجام می‌دادند.

۱- المنتدی الادبی: در سال ۱۹۰۹ توسط گروهی از شخصیتها، نمایندگان، ادباء و دانشجویان عرب در استانبول (قسطنطنیه) تاسیس شد. المنتدی الادبی در واقع محل تجمع اعراب در پایتخت عثمانی بود. این گروه در ابتدا فعالیتهای سیاسی چندانی نداشت و به فعالیت ادبی مشغول بود و کمیته اتحاد و ترقی نیز از آن حمایت می‌کرد. المنتدی الادبی که در واقع میانجی رفع اختلاف میان اعراب و کمیته اتحاد و ترقی بود، در سوریه و عراق نیز شاخه‌هائی داشت و به مرکز مهمی برای بحث آزاد اعراب در مرکز عثمانی تبدیل شد[۸۲].

۲- حزب لامرکزیه الاداره العثمانیه: تاسیس این حزب در اواخر ۱۹۱۲ در قاهره از اهمیت خاصی برخوردار بود. زیرا اهداف و خواسته‌های آن نشانگر مرحله جدید ناسیونالیسم عرب بود. در چند سال قبل از آن حوادث مهمی در عثمانی رخ داد که اعراب را بیش از پیش برای آینده سرزمینهای عرب نگران ساخت. در سال ۱۹۱۱ ایتالیا، لیبی را مورد حمله قرار داد و اشغال کرد. در ۱۹۱۲ نیز جنگهای بالکان شروع شد و مراکش به تسخیر فرانسه درآمد. علاوه بر این تمام استانهای اروپایی عثمانی از خاک امپراتوری جدا شد.

حزب لامرکزیه که رهبران آن از حوادث جنگهای بالکان به هراس افتاده بودند برای حفظ وحدت عثمانی و سرزمینهای عرب، خواستار غیر متمرکز کردن امپراتوری عثمانی بود، تا بدین طریق قدرت و وحدت آن تقویت شود. شاخه‌های حزب با جمعیت المنتدی الادبی، در سوریه و عراق تماس داشتند. کمیته اجرایی این حزب به مهمترین ارگان سازمان یافته آمال اعراب تبدیل شده بود. حزب لامرکزیه با صدور یک بیانیه ۱٦ ماده‌ای اهداف و برنامه‌های خود را اعلام کرد که در این میان چهار هدف آن اهمیت سیاسی خاصی داشت:

ماده اول: هر بخش امپراتوری به یک ولایت مستقل که والی آنرا سلطان تعیین می‌کند، تقسیم می‌شود.

ماده چهارم: در مرکز هر ولایت، یک مجمع عمومی و شورای اداری، شورای آموزشی و اوقاف تاسیس خواهد شد.

ماده چهاردهم: در هر ولایت دو زبان ترکی و عربی و نیز زبانهای محلی رسمیت خواهد داشت.

82. Antonious, op.cit. p,108.

ماده پانزدهم: امور آموزشی هر ولایت به زبان ساکنان محلی آن خواهد بود[۸۳].
دو گروه دیگر که فعالیت‌های مخفی داشتند، اهداف رادیکالتری را دنبال می‌کردند.

۳- القحطانیه: القحطان نام جدپدری اعراب است. این گروه که بعد از المنتدی الادبی در اواخر ۱۹۰۹ تاسیس شد، برای اولین بار ایجاد حکومت دو ملیتی در امپراتوری عثمانی را عنوان کرد. رهبران گروه با الگو قرار دادن حکومت دوگانه اتریش- مجارستان می‌گفتند باید در استانهای عرب‌نشین امپراتوری یک حکومت پادشاهی عربی دارای پارلمان خاص خود تاسیس شود که زبان عربی زبان رسمی آن باشد. این پادشاهی بخشی از امپراتوری ترک- عرب بشمار می‌رفت و سلطان امپراتوری در قسطنطنیه، تاج پادشاهی عرب را نیز بر سر می‌گذاشت. بدین طریق با ایجاد این نوع جدایی ظاهری می‌توان به وحدت واقعی دست یافت. در جمع رهبری این گروه شخصیت‌های برجسته‌ای عضویت داشتند که می‌توان برای نمونه به وطن‌پرست مشهور عزیزعلی مصری، افسر ارشد عرب در ارتش ترکیه اشاره کرد. القحطانیه ابتدا بسیار فعال بود و اسرار خود را مخفی می‌داشت. به گفته جرج آنتونیوس بعدها که احساس شد برخی از اعضاء به گروه خیانت کرده‌اند، ادامه فعالیت آن غیرممکن گردید و خود بخود از فعالیت افتاد[۸۴].

۴- جمعیه العربیه الفتاه: الفتاه در ۱۹۰۹ بوسیله گروهی از جوانان دانشجوی عرب در پاریس تاسیس شد که فعالترین آنها «توفیق‌ناتور» بود. این گروه که ابتدا «جمعیه الناطقین الضاد» نامیده می‌شد و در سالهای ۱۹۱۱ به «جمعیه العربیه الفتاه» تغییر نام داد. رهبری ۷ نفری الفتاه همه از جوانان مسلمان عرب بودند که با یکدیگر وحدت نظر داشتند. جرج آنتونیوس، الفتاه را شبیه به جمعیت مخفی بیروت می‌داند ولی با این تفاوت که برعکس آن گروه، تمامی اعضای‌الفتاه مسلمان بودند. الفتاه بسیار منظم بود و براساس اصول سازمانی فعالیت می‌کرد و اعضایش از وجود هم خبر نداشتند. مهمترین فعالیت در جنبش بیداری عرب قبل و در جریان جنگ جهانی را همین جمعیت به عهده داشت. دو سال نخست فعالیتهای آن در پاریس بود و در ۱۹۱۳ بدلیل فارغ‌التحصیلی اعضای‌آن به بیروت و سپس در ۱۹۱۴ به دمشق منتقل شد. آنتونیوس می‌افزاید که الفتاه تا زمان جدا شدن کشورهای عرب از عثمانی، مخفی بود و اسرار آن فاش نشد. در طی جنگ جهانی که

83. Zeine, The Emergence..., .p, 86.

84. Antonious, op.cit. pp, 110-111.

ترکهای جوان، ناسیونالیست‌های عرب را به خیانت متهم کردند، یک عضو آن در اثر شکنجه خودکشی کرد و عضو دیگر آن بدار آویخته شد. با این وجود کسی اسرار آن را فاش نکرد. گرچه آنتونیوس می‌گوید که الفتاه برای استقلال کشورهای عرب و رهایی آنها از زیر سلطه عثمانی و دیگر بیگانگان کار می‌کرد و نه خود مختاری صرف[۸۵]، اما زین زین معتقد است که هدف گروه کسب استقلال عرب در چهارچوب یک امپراتوری دو نژادی ترک- عرب نظیر اتریش- مجارستان بود[۸۶]. زین زین از توفیق ناتور (که با او گفتگو داشته است) نقل می‌کند که: « ما خواستار حقوق برابر با ترکها در امپراتوری عثمانی بودیم و می‌خواستیم دو ملیت بزرگ عرب- ترک در این امپراتوری با هم متحد شوند.»[۸۷]

علاوه بر این چهار گروه، «کمیته اصلاح بیروت» نیز فعالیت‌های مهمی داشت. هدف این کمیته (که ۸٦ عضو از همه فرقه‌ها داشت) اعطای خود گردانی داخلی به استانهای عرب امپراتوری بود. اعضای‌کمیته با حزب لامرکزیه در قاهره تماس داشتند و خواستار برسمیت شناخته شدن زبان عربی همراه با ترکی در پارلمان عثمانی بودند. در فوریه ۱۹۱۳ طرحهای کمیته علنی شد و پس از حمله عوامل حکومت به جلسه اعضای‌آن در بیروت و دستگیری رهبران آن، تظاهرات وسیعی در سوریه و عراق به نفع آنها به همراه اعتصابات گسترده آغاز شد. رهبران ترکهای جوان در اثر این فشارها ناچار شدند رهبران بازداشت شده را آزاد کنند. این کمیته شاخه‌هایی نیز در نابلس، دمشق، حلب، بغداد و بصره داشت[۸۸].

اولین کنگره عرب در پاریس (۱۹۱۳)

بدنبال افزایش فشار ترکها بر اعراب، رهبران «الفتاه» در پاریس (۱۹۱۳) برای مقابله با سرکوب عثمانی، مسئله برپایی یک کنگره بزرگ با شرکت رهبران عرب را مطرح کردند. حزب لامرکزیه درقاهره از این طرح حمایت کرد. در ۱۳ آوریل ۱۹۱۳اعضای رهبری الفتاه رسماً از رهبران لامرکزیه برای شرکت در کنگره دعوت کردند. ۲٤ شخصیت

85. Ibid. pp, 111-12.

86. Zeine, The Emergence...,p,83.

87. Ibid. p, 84.

88. Antonious, op.cit. pp, 113-14.

عرب از لبنان، سوریه، مصر و سایر نقاط در اجلاس کنگره پاریس که مدت ٦ روز بطول انجامید، شرکت داشتند. «اسکندرامون» معاون حزب لامرکزیه طی سخنانی در کنگره خواستار اعطای حقوق برابر به اعراب و اداره عثمانی بطور غیرمتمرکز شد. در قطعنامه‌های کنگره بر اصل عدم تمرکز بعنوان شیوه اداره عثمانی و اساس وحدت عرب- ترک تأکید شد. به گفته آنتونیوس، اعراب کنگره پاریس سیاست ملایم در پیش گرفتند و خواستار ادامه وحدت اعراب و ترکها شدند و مسئله جدایی را طرح نکردند. حفظ تمامیت ارضی عثمانی بویژه مورد تاکید قرار گرفت. از آنجا که اخبار مربوط به کنگره در همه جا منتشر شده بود، حکومت عثمانی «مدحت شکری» نماینده ترکهای جوان دولت اتحاد و ترقی را برای مذاکره با رهبران کنگره به پاریس فرستاد. درنتیجه مذاکرات بعدی یک توافق چهارماده‌ای میان اعراب و ترکها منعقد شد که پیروزی مهمی برای ناسیونالیست‌های عرب بحساب می‌آمد.[۸۹] در نتیجه این توافق، زبان عربی بعنوان زبان رسمی پذیرفته شد. خدمات سربازی اعراب به استانهای عرب محدود گردید. اعراب به مقامات بالا دست یافتند و سه وزیر عرب وارد کابینه ترکهای جوان شدند.[۹۰]

بدین ترتیب، اعراب در دومین مرحله فعالیت‌های ناسیونالیستی خود باز هم خواستار وحدت با عثمانی، اما در چهارچوب یک حکومت دوملیتی عرب-ترک بودند و حرفی در مورد جدایی و استقلال کامل آنها در میان نبود. خانم هالیده ادیب نویسنده برجسته ترک که تجربیات زیادی از این دوران داشت، در نوشته‌های خود ضمن انتقاد از سیاست ترکهای جوان در رنجاندن ناسیونالیست‌های عرب و بویژه در انتقاد از شوکت پاشا تاکید می‌کند و می‌گوید ترکها یک فرصت استثنایی را از دست دادند که تقاضای اعراب برای تشکیل امپراتوری دوملیتی ترک-عرب را نپذیرفتند.[۹۱] بدین ترتیب حوادث بعدی ناسیونالیست‌ها را ناچار کرد که دست از حمایت عثمانی بکشند و خواهان استقلال و جدایی شوند.

مرحله سوم:جدایی خواهی و استقلال طلبی

پیش از شروع جنگ جهانی اول، پان‌تورانیسم که پس از جنگهای بالکان ذهن ترکهای

89. Zeine, **The Emergence**...,p, 97.

90. Antonious, **op.cit.** P, 116.

91. Halide Edib, **op.cit.** P,84.

جوان را بخود مشغول ساخته بود، بعنوان تنها عامل حفظ بقای امپراتوری ترکیه پذیرفته شد. رهبران کمیته اتحاد و ترقی که از گسترش احساس ناسیونالیستی در میان اعراب نگران شده بودند، سیاست سرکوب رهبران عرب را در پیش گرفتند. سیاست ترک گرایی در آستانه جنگ جهانی اول، ویژگی شدید ضدعربی و اسلامی بخود گرفت. وجود جمعیت‌ها و گروههای متعدد در پایتخت عثمانی به منظور تبلیغ و رواج اندیشه پان‌تورانیسم و تاکید بر اصالت‌های ترکی اعراب را بشدت ناراضی کرده بود. بعلاوه پان‌تورانیسم به داخل ارتش ترکیه نیز نفوذ کرده ومیان افسران ترک و عرب شکاف انداخت. محاکمه عزیزعلی‌مصری شخصیت‌برجسته ومیهن‌پرست عرب ازسوی دولت ترکیه وصدورحکم‌اعدام‌در مورد او شعله‌های خشم را در سراسر سرزمینهای عرب برافروخت. در این رابطه به طرفداری از او تظاهرات گسترده‌ای در سوریه و لبنان و نیز مصر صورت گرفت. عزیزعلی مصری از رهبران جمعیت «القحطانیه» بود که طرح ایجاد پادشاهی دوگانه ترک- عرب را برای اولین بار مطرح کرد. گرچه با میانجی‌گری مقامات انگلیسی، مجازات عزیز علی به ۱۵ سال زندان تقلیل یافت اما نفس محاکمه، جهان عرب و بویژه میهن‌پرستان را به خشم آورد.[۹۲]

با شرکت عثمانی در جنگ به نفع نیروهای محور، رهبران ثلاثه ترکهای جوان (انورپاشا، طلعت پاشا و جمال پاشا) رهبری امپراتوری را بدست گرفتند. آنها امیدوار بودند با پیروزی آلمان، عثمانی مجدداً مجد و عظمت خود را بازیابد. گرچه در این دوره گروهی از رهبران عرب می‌گفتند اعراب باید از کشتی در حال غرق شدن عثمانی خارج شوند و استقلال حاکمیت خود را حتی از طریق حمایت خارجی حفظ کنند، اما باز هم اکثریت اعراب خواهان وحدت با عثمانی بودند. با این وجود سیاستهای ضدعربی جمال پاشا فرمانده جدید ارتش چهارم عثمانی در سوریه علیه رهبران ناسیونالیست عرب، آخرین روزنه امید برای طرفداران وحدت عرب را بست. جمال پاشا در خاطرات خود گفته است:[۹۳] روز پس از ورود عثمانی به جنگ، انورپاشا وزیر جنگ او را احضار کرد و از او خواست تا ضمن بعهده گرفتن رهبری ارتش چهارم عثمانی در سوریه ، فعالیتهای انقلابی

92. Antonious, **op.cit.** P, 121.

در مورد عزیز علی مصری ونقش او در ناسیونالیسم عرب رجوع کنید به:

– مجید خدوری، «عزیزعلی مصری ونهضت ناسیونالیست عربی» در: **مسایل خاورمیانه**، ص‌ص ۲۳۹-۲۰۵.

93. Jamal pasha, **Memories of A Turkish Statemant**

ناسیونالیستهای عرب را زیرنظر داشته باشد و خائنان را سرکوب نماید. او در دسامبر ۱۹۱٤ وارد سوریه شد و در ژانویه ۱۹۱۵ در رأس سپاه چهارم به کانال سوئز حمله‌ور شد تا شاهراه حیاتی انگلستان را به کنترل درآورد. اما در فوریه ۱۹۱۵ شکست خورد و به سوریه بازگشت. در این هنگام بود که سرکوب رهبران ناسیونالیست عرب بعنوان خائنان به کشور، آغاز شد. در ۲۱ اوت ۱۹۱۵ یک عرب (مسیحی) را در میدان اصلی شهر بیروت به دار آویخت. در مه ۱۹۱٦ نیز ۲۱ رهبر دیگر که همه از شخصیت‌های برجسته مسلمانان و مسیحیان عرب بشمار می‌آمدند در دمشق و بیروت به دار آویخته شدند. ۷ رهبر دیگر نیز غیاباً به مرگ محکوم شدند و بسیاری از خانواده‌های مشهور عرب تبعید شدند. ادامه سیاست ترکی و قحطی سال ۱۹۱۵ در لبنان و فلسطین بر اثر سیاست‌های جمال پاشا که غلات اعراب را برای تأمین آذوقه نیروهای آلمان مصادره می‌کرد[۹٤] نیز اعراب را بشدت در تنگنا قرار داده بود.

با وقوع این حوادث و تحولات بین‌المللی ناشی از جنگ، اعراب حساب خود را از عثمانی جدا کردند. آنها که از آینده سرزمینهای عرب پس از سقوط عثمانی نگران شده بودند، در پی حفظ استقلال خود و ایجاد یک حکومت متحد عربی می‌گشتند. از طرف دیگر نیروهای متفق بویژه انگلستان و فرانسه، فرصت را مغتنم شمردندو از احساسات ناسیونالیستی اعراب به نفع خود بهره‌برداری کردند. ناسیونالیسم عرب تا این دوران توانسته بود استقلال خود را حفظ کند اما حوادث بعدی سیرجریانات را عوض کرد. انگلستان از طریق تماسهای محرمانه خود با شریف‌حسین رهبر معنوی اعراب، وعده حمایت از پادشاهی متحد اعراب را بعد از جنگ به او داد و بدین‌وسیله حمایت او را علیه عثمانی بدست آورد. این حادثه آغاز مرحله جدیدی در تاریخ اعراب بود، زیرا ناسیونالیسم عرب به آلت دست منافع امپریالیستی قدرتهای اروپا تبدیل شد.در فصل بعد خواهیم دید که امپریالیسم انگلستان که ناسیونالیست‌های عرب را با وعده‌های رنگارنگ خود خریده بود، چگونه پس از جنگ از انجام وعده‌های خود سرباز زد و آنها را زیرپا گذاشت. حوادث سالهای آخر جنگ اول برای رهبران ناسیونالیسم عرب چنان عبرت‌انگیز بود که بسیاری از آنها نتوانستند در برابر اتهامات ترکها و دیگر مسلمانان جهان که آنها را به خیانت به اسلام متهم می‌کردند، از خود دفاع کنند.

94. Zeine, the Emergence..., PP,110-111.

فصل سوم:

وعده‌های متضاد امپریالیسم بریتانیا

جنگ جهانی اول گرچه به بهانهٔ یک ترور سیاسی میان صربستان واتریش آغاز شد، اما درواقع کشمکش قدرتهای امپریالیستی اروپا برسر کسب مستعمرات بیشتر و نفوذ سیاسی درجهان آنروز علت اصلی آن بود. درنیمه دوم قرن نوزده، امپرا تو ری آلمان تحت ریاست بیسمارک در ۱۸۷۰ به وحدت دست یافت و بصورت نیروی قدرتمند تازه‌ای در عرصه اروپا ظاهر شد. ظهور آلمان و تلاش دولت آن برای کسب نفوذ سیاسی و اقتصادی در بیرون از مرزهای خود، کشمکش قدرتهای اروپائی را آغاز کرد. دول امپریالیستی وقت اروپا (انگلستان وفرانسه) و روسیه تزاری از اوج گیری قدرت آلمان هراسناک بودند. بدین خاطر از ۱۸۷۰ تا آغاز جنگ جهانی، یک جنگ سرد تمام عیار میان قطبهای جدید در اروپا جریان داشت.

امپراتوری عثمانی که بخشهای وسیعی از قلمرو اروپایی و شمال افریقایی آن بوسیله قدرتهای امپریالیستی اشغال شده بود با مشاهده خصومت این قدرتها، دولت آلمان را یک متحد بالقوه برای خود تشخیص داد. از طرف دیگر دولت آلمان نیز که در صدد کسب امتیازات سیاسی و اقتصادی درخارج از مرزهای خود بود فرصت رامغتنم شمرد و برای باز کردن جای پا در قلمرو عثمانی، باباب عالی از در دوستی درآمد و بدین ترتیب از ۱۸۸۰ به بعدروابط دوستی میان این دو قدرت شروع شد و روز به روزگسترش یافت. نفوذآلمان درعثمانی که با سفرهای ۱۸۹۸ و ۱۹۰۲ امپراتور آلمان به قسطنطنیه آغاز شد، قدرتهای امپریالیستی اروپا را به وحشت انداخت. لذا آنها برای جلوگیری از رخنه آلمان درعثمانی (که به نوبه خود باعث می‌شد این قدرت به قلمرو نفوذ رقبای خود در آسیا نزدیک شود)

تلاشهای خود را شدت بخشیدند. بعلاوه جنگهای بالکان وجدا شدن بخشهای دیگر قلمرو اروپایی وشمال آفریقای عثمانی وحدت ترکها و آلمانی‌ها را مستحکم کرد.

علی‌رغم تلاش فرانسه و نیز روسیه برای درهم شکستن قدرت عثمانی و سقوط آن، امپریالیسم بریتانیا جهت حفظ منافع استراتژیک خود در شرق آسیا، خلیج‌فارس و بویژه کانال سوئز خواهان حفظ تمامیت ارضی عثمانی وجلوگیری از سلطه قدرتهای دیگر اروپایی برامپراتوری بود. بدین خاطر بریتانیا بطور آشکار همراه دیگر قدرتهای اروپایی درراه در هم شکستن عثمانی تلاش نکرد. اما اتحاد نظامی آلمان- عثمانی و سرانجام ورود عثمانی به جنگ به نفع آلمان و متحدان آن، باعث توافق میان قدرتهای امپریالیستی اروپا برای از میان برداشتن امپراتوری عثمانی وتجزیه قلمرو زیر نفوذ آن شد.

دولت عثمانی درآستانه جنگ جهانی اول واندکی بعد از آن با مشاهده قدرت‌نظامی آلمان و متحدانش و نیز پیشرفتهای اولیه نیروهای محور، امیدوار بود با ورود به جنگ به نفع آلمان زمینه پیروزی نیروهای محور را فراهم سازد و پس از پایان پیروزمندانه جنگ، بار دیگر مناطق از دست رفته خود در آسیا، شمال آفریقا و اروپا را بازپس گرفته و مجد وعظمت و قدرت گذشته خود را بازیابد. با این امید در ۳۱ ژوئیه ۱۹۱٤ یک پیمان محرمانه میان عثمانی و آلمان امضا شد که سه شرط عمده داشت:

۱- آلمان و عثمانی درجنگ محلی صربستان- اتریش بی طرف خواهند ماند، اما چنانچه روسیه به نفع یکی وارد جنگ شود، آلمان- عثمانی نیز علیه روسیه درجنگ شرکت خواهند کرد.

۲- درصورت اقدامات نظامی روسیه، آلمان و عثمانی متقابلاً نسبت به تعهداتی که در برابر هم دارند عمل خواهند کرد.

۳- چنانچه قلمرو عثمانی ازسوی روسیه مورد تهدید قرار گیرد، دولت آلمان از آن دفاع کرده و درصورت لزوم نیروهای نظامی خود را برای دفاع از قلمرو عثمانی بکار خواهد گرفت.

این توافق بطور محرمانه امضا شده بود وتنها انورپاشا، حکمت پاشا و سعید پاشا درکابینه عثمانی از آن اطلاع داشتند. هنگامی که مسئله افشا شد میانه‌روهای حاکمیت عثمانی با آن مخالفت ورزیدند و فقط تعداد کمی از مقامات آنرا امضا نمودند[1]. در اوایل

1. Halide Edib, op.cit. PP, 110-111.

نوامبر دو کشتی متعلق به عثمانی تحت فرمان افسران آلمانی برروی کشتی‌های دیگر در دریای سیاه آتش گشودند و بدین ترتیب روسیه درچهارم و فرانسه و بریتانیا در پنجم نوامبر به امپراتوری عثمانی اعلان جنگ دادند.

با ورود عثمانی به جنگ علیه متفقین، تلاشهای مشترک برای درهم شکستن وحدت امپراتوری وارد مرحله جدیدی شد و سرانجام پس از ٤ سال در پایان جنگ به نتیجه رسید. نیروی اصلی دراین میان، امپریالیسم بریتانیا بود که بااستفاده از تجربیات وتماسهای قدیمی خود، ضمن فراهم آوردن زمینه تجزیه عثمانی، نقشه تجزیه را به نحوی طراحی کرد که پس از پایان جنگ، منافع استراتژیک خود درخاورمیانه، خلیج‌فارس و شبه قاره هند را مثل گذشته حفظ کند. انگلستان نخست بطرف ناسیونالیست‌های ناراضی عرب روی آورد و طی مذاکرات طولانی به آنها وعده داد که در صورت همکاری و قیام علیه عثمانی، پس از جنگ از ایجاد حکومت واحد عربی درتمامی سرزمینهای عرب حمایت خواهد کرد. بدین ترتیب طی مذاکرات سالهای اول جنگ، انگلیس با دادن وعده‌های فریبنده به شریف‌حسین و پسران او، آنها را به جنگ علیه عثمانی واداشت. از سوی دیگر ضمن مذاکره محرمانه بامتحدان اصلی خود (یعنی روسیه و فرانسه) طرح تجزیه عثمانی و تقسیم آن راریخت‌واین طرح به‌توافق محرمانه سایکس- پیکو مشهور شد. درمرحله بعد، انگلستان برای کسب حمایت یهودیان جهان از نظرمالی و سیاسی از یک طرف و باز کردن جای پای مطمئنی درجوارکانال سوئز با صهیونیستها وارد مذاکره شد و درسال ۱۹۱۷ با صدور اعلامیه بالفور به آنها وعده داد موطن ملی یهود را در فلسطین تاسیس کند.

۱

مذاکره با اعراب جدائی طلب
(مکاتبات شریف حسین- ماکماهون)

پس از ورود عثمانی به جنگ، برای منافع امپریالیسم بریتانیا که به تجزیه ودرهم شکستن امپراتوری مصمم شده بود، نیروی مناسبتری غیر از جنبش روبه گسترش ناسیونالیسم عرب واحساسات جدایی‌طلبانه رهبران ناخشنود آن وجود نداشت. بنابراین دولت انگلستان بدنبال گسترش نارضایتی در میان اعراب، فرصت را مغتنم شمرد وبه آنها قول یاری وهمکاری داد تا بتواند آنها را علیه امپراتوری به اقدام وادارد. در ۱۹۱٤ هیچ رهبر عربی نظیر حسین شریف مکه از قدرت معنوی ومادی برای براه انداختن یک نهضت وسیع ضدعثمانی برخوردار نبود.بدین خاطر انگلستان با ارائه طرحی به شریف حسین وفرزندان او، زمینه را برای براه انداختن قیام عرب به حمایت از نیروهای متفق فراهم کرد وآن را به مرحله اجرا درآورد.

حسین پس از انقلاب ترکهای جوان در سال ۱۹۰۸ از سوی رژیم جدید بعنوان شریف مکه انتخاب وراهی حجاز شد. شریف مکه بطور عملی از طرف دولت عثمانی برتمام شئونات شبه جزیره عربستان کنترل داشت، بعلاوه از حمایت معنوی خاصی در میان اعراب مسلمان سراسر قلمرو عربی امپراتوری برخوردار بود[۲].

مذاکرات میان انگلستان وشریف حسین، ابتدا از طریق فرزند او عبدالله صورت گرفت

۲. در مورد چگونگی انتخاب حسین به شریفی مکه وآمدن او به حجاز رجوع کنید به:
Robert lacey, **The kingdom: Arabia and the house of Sa'ud**, Aven Books, New York, 1981. PP, 83-89.

ولی در مراحل بعد فرزندان دیگر حسین، علی و فیصل نیز دراین مذاکرات شرکت و کمک زیادی به طرح قیام عربی علیه عثمانی کردند. عبدالله عضو پارلمان عثمانی بعد از ۱۹۰۸ بود و فیصل بعد ها رهبری سپاه اعزامی اعراب از شبه جزیره عربستان به دمشق را بعهده گرفت. ناسیونالیست‌های عرب ونیز مردم سوریه وفلسطین فیصل را مظهرآمال خود برای برقراری یک حکومت متحد در سوریه می‌دانستند. بهرحال شریف حسین وفرزندان او تمایلات آشکاری برای کنار آمدن با انگلستان وبدست آوردن رهبری حکومت واحد عربی پس از تقسیم وشکست آن داشتند.

با آغاز جنگ جهانی واعلام آمادگی عثمانی برای ورود به آن، شریف حسین تمایل نداشت سرزمین حجاز را مانند سایر بخشهای امپراتوری تابع دولت مرکزی قرار دهد. از طرف دیگر در اوایل ۱۹۱٤ رهبران رژیم اتحاد وترقی در پایتخت اعلام کردند که حجاز باید دستورات مرکز را اطاعت کند وبویژه قوانین سربازگیری وتامین نیرو جهت جنگ در آن منطقه به مرحله اجرا درآید. اما شریف این را نپذیرفت ودر مقابل، رهبران عثمانی اورا از مقام خود برکنار کردند. سپس یک فرماندار کل جدید نیز برای سرکوب شریف به حجاز فرستاده شد. اما این فرماندار کل نتوانست در مقابل قدرت معنوی شریف وحمایت اعراب از او کاری انجام دهد. اوضاع بین‌المللی در بهار ۱۹۱٤ وخیم بود وعثمانی نیز در آستانه جنگ قرار داشت. بنابراین به دلیل گرفتاریهای ناشی از جنگ، دولت عثمانی نمی‌توانست مسئله برکناری شریف را با جدیت گذشته دنبال کند[3].

امیر عبدالله ولرد کیچنر (تماسهای اولیه)

اولین تماس رسمی نماینده انگلستان با شریف حسین در اویل ۱۹۱٤ آغاز شد. یعنی زمانی که امیر عبدالله فرزند حسین که عضو پارلمان نیز بود در جریان سفر خود به قسطنطنیه در فوریه ۱۹۱٤ ،در قاهره اقامت داشت. او در آنجا خواستار ملاقات با لردکیچنر[4] نماینده انگلستان (بعد از کرومر) در مصر شد. در ملاقاتی که میان آندو با حضور رونالداستورس[5] صورت گرفت، امیر عبدالله تیرگی روابط میان پدرش شریف حسین

3. Antonious, op.cit, PP. 123-124.

4. Sir Herbert Fieid Marshal Lord Kitchener

۵. Sir Ronald Stors منشی آژانس بریتانیا در امور شرق وفرماندار کل بعدی بیت‌المقدس در سالهای بعد از قیمومت.

ودولت اتحاد وترقی را تشریح کرد وگفت رهبران دولت مرکزی تصمیم به خلع شریف گرفته‌اند. عبدالله دراین ملاقات تاکید کرد که دراین صورت در حجاز قیام خواهد شد واز لرد کیچنر خواست نظر دولت انگلستان را نسبت به جنگ احتمالی میان اعراب وعثمانی‌ها جویا شود وبه او اطلاع دهد. پاسخ کیچنر به عبدالله باتوجه به روابط سنتی انگلستان باعثمانی دراین مقطع زمانی که هنوز جنگ جهانی آغاز نشده بود وعثمانی علناً به طرفداری آلمان به نیروهای محور نپیوسته بود، ناامید کننده بنظر آمد. زیرا بریتانیا دراین مرحله حفظ تمامیت ارضی عثمانی وجلوگیری از تسلط قدرتهای دیگر اروپا برامپراتوری بمنظور حمایت از منافع استراتژیک خود در مصر وکانال سوئز را خواستار بود. با این وجود کیچنر از استورس خواست تا نظریات عبدالله را در مورد جنبش عربی صریحتر جویا شود. در ملاقات دو روزبعد، عبدالله رسماً خواستار کمک تسلیحاتی از انگلستان علیه عثمانی شد. اما پاسخ استورس نیز به عبدالله مثبت نبود و گفتگوها بدین طریق پایان یافت. در اواخر آوریل ۱۹۱٤ بار دیگر عبدالله هنگام عبور از قاهره، خواستار ملاقات باکیچنر شد. ولی تنها به او اجازه ملاقات با استورس داده شد. هنگامی که عبدالله دید امیدی به حمایت انگلستان نمی‌رود به حجاز برگشت.

چند ماه پس از پایان ملاقاتهای ناموفق امیر عبدالله با نمایندگان بریتانیا، یعنی در اوت ۱۹۱٤ جنگ جهانی اول آغاز شد. پس از شروع جنگ، لرد کیچنربه مقام منشی دولت در امور جنگ نایل شد. رونالد استورس که قبلاً زیر نظر او کار می‌کرد با در نظر داشتن پیشنهادات قبلی امیر عبدالله، به کیچنر پیشنهاد داد بار دیگر با اعراب تماس حاصل شود واین اندیشه مورد استقبال کیچنر قرار گرفت. شش هفته قبل از ورود عثمانی به جنگ (نوامبر ۱۹۱٤) کیچنر در ۲٤ سپتامبر از استورس خواست تا از امیر عبدالله بپرسد آیا در صورت ورود ترکیه به نفع آلمان در جنگ، شریف حسین به حمایت از دولت عثمانی برخواهد خاست یا طرف انگلستان را خواهد گرفت. رونالد استورس شخص معتمدی را بنام «علی افندی» از اهالی مصر همراه پیام کوتاهی از کیچنر در مورد موضع شریف در صورت ورود عثمانی به جنگ، به مکه فرستاد.وی در بازگشت از مکه پیامی از امیر عبدالله با خود به همراه آورد. شریف حسین پیرامون نامه کیچنر و تعیین موضع خود در صورت ورود عثمانی به جنگ با فرزندان خود به مشورت پرداخت. فیصل خواستار حفظ وحدت با ترکها بود. اما امیر عبدالله بر اتحاد نیروهای عرب و انگلستان تاکید می‌ورزید و معتقد بود که اعراب در سوریه و عراق نیز از استقلال عرب و شریف حسین حمایت خواهند کرد.

شریف حسین گر چه ابتدا طرفدار راه حل فیصل بود، ولی سرانجام به جانب عبدالله گرایش پیدا کرد . او ابتدا لازم می‌دید نظر سایر رهبران جنبش ناسیونالیسم عرب در سوریه و لبنان ونیز قاهره را جویا شود. بدین خاطر شریف نامه‌ای به امضای امیر عبدالله برای استورس فرستاد که در آن گفته شده بود، گرچه اعراب مایل هستند بابریتانیای کبیر به توافق و تفاهم برسند ولی نمی‌توانند به این زودی از بی طرفی دست بکشند.اما ممکن است در صورت ادامه ظلم و ستم ترکها، طرفداران خود را به شرط آنکه بریتانیا قول حمایت موثر بدهد، به قیام وا دارد.نامه امیر عبدالله توسط استورس بی‌درنگ به لندن مخابره شد و به کیچنر رسید.از سوی دیگر «سرجان ماکس ول[6] » فرمانده نیروهای انگلستان در مصر به لندن نوشت که اعراب مکه می‌توانند علیه عثمانی قیام کنند. در ۳۱ اکتبر ۱۹۱٤ کیچنر تلگرافی به قاهره فرستاد و تقاضا کرد متن آنرا به امیر عبدالله بدهند. در بخشی از این نامه آمده بود:

«سلام بر شریف عبدالله،

آلمان اکنون دولت ترکیه را با طلا خریده است واین در حالی است که بریتانیا، فرانسه و روسیه تمامیت ارضی امپراتوری ترکیه را در صورت بی‌طرف ماندن در جنگ حفظ خواهند کرد. دولت ترکیه بر خلاف آمال سلطان .... با تهاجم به مرزهای مصر از طریق دارو دسته‌های مسلح خود به اقدامات جنگی دست زده است. لذا چنانچه ملت عرب در این جنگ به بریتانیا کمک کند، انگلستان تضمین می‌کند که در امور داخلی عربستان هیچ مداخله‌ای صورت نگیرد و به عربها در برابر تجاوز خارجی، هرگونه کمکی که لازم داشته باشند اعطا کند[7]......»

به گفته جرج آنتونیوس در این پیام کیچنر همچنین به عبدالله وعده داد که مقام شرافت مکه را به حسین بدهد و بطور تلویحی وعده داد که انگلستان در آینده از شریف حسین بعنوان خلیفه مسلمانان حمایت خواهد کرد.[8] وقتی پیام کیچنر در ١٦ نوامبر ۱۹۱٤ به عبدالله رسید از خواندن آن بسیار خوشحال شد. شریف حسین این پیام را به منزله دستور رسمی انگلستان برای قیام اعراب تلقی کرد، زیرا لرد کیچنر از مقامات معروف

6. Sir john Maxwell

7. Zeine, **The Emergence...**, PP. 107-108.

8. Antonious, **op.cit**, p.133.

و بلند پایه دولت بریتانیا بحساب می‌آمد.امیر عبدالله پس از مدتی به قاهره پیام فرستاد و تعهد پدر خود را برای متحد شدن با انگلستان اعلام کرد.اما اظهار داشت که در حال حاضر آمادگی لازم برای قیام وجود ندارد و باید منتظر مکاتبات بعدی بود. نامه عبدالله در دسامبر ۱۹۱۴ به قاهره رسید. بدین ترتیب اولین فصل توطئه و طرح مشترک انگلیس واعراب علیه عثمانی گشوده شد.

در این فاصله پس از ورود عثمانی به جنگ، و عاظ مسلمان در سراسر سوریه، سینا و مصر به تبلیغ جهاد علیه انگلستان دست زدند.ارتش چهارم عثمانی به رهبری جمال پاشا به حال آماده باش در آمد تا کانال سوئز را مورد حمله قرار دهد. در غرب جهان عرب، یعنی در لیبی، الجزایر، تونس و مراکش امرای محلی علی‌رغم اظهار دوستی نسبت به انگلستان، در اصل از خلیفه عثمانی حمایت می‌کردند و حاضر بودند به دستور او علیه انگلستان به جهاد دست بزنند. در حجاز و شبه جزیره عربستان ارتش عثمانی، چهار لشگر بزرگ در حجاز، عسیر و یمن داشت.اما قبل از دست زدن به اقدام در واقع می‌بایست همکاری شریف مکه را به خود جلب کند.

همزمان با رسیدن پیام کیچنر (۳۱اکتبر) به شریف، پیام اعلام جهاد خلیفه عثمانی علیه بریتانیا نیز بدست او رسید. در این پیام انور پاشا، طلعت پاشا و جمال پاشا رهبران ثلاثه عثمانی، از شریف خواسته بودند لشکر بزرگی از قبایل عرب درست کنند وعلیه انگلستان آماده شود. شریف حسین نیز در مقابل، پیامهای گرمی برای رهبران ترکهای جوان فرستاد وگفت صمیمانه از جهاد علیه انگلستان حمایت و برای توفیق آن دعا می‌کند ولی نمی‌تواند بطور علنی به این عمل دست بزند، چون ناوگان بریتانیا در کانال سوئز و دریای احمر بسیار قدرتمند است و ممکن است مکه، مدینه و سایر شهرهای حجاز را بمباران کند. بنابراین حمایت از جهاد، بطور غیر علنی صورت خواهد گرفت[9]. پیام شریف حسین، خشم رهبران عثمانی را برانگیخت و طرح خلع او و فرستادن یک شریف بزرگ دیگر به مکه ارائه شد. به والی حجاز نیز دستور داده شد محرمانه او را دستگیر کند تا قبایل به قیام علیه عثمانی بر نخیزند و در عین حال رهبران عثمانی از شریف دعوت کردند تا به دمشق آمده و باجمال پاشا مذاکره کند.از سوی دیگر بطور رسمی و علنی اعلام شد که شریف حسین از اعلام جهاد علیه انگلستان حمایت کرده است . مثلاً روزنامه

9. Ibid. pp, 142-43.

«الاتحاد العثمانی» چاپ بیروت، طی مقاله‌ای نوشت که امیر عبدالله و شریف حسین از اعلام جهاد حمایت کرده وهمه قبایل عرب آماده کارزار شده‌اند. فرستاده‌هایی نیز از طرف دولت عثمانی به مصر، سودان و مغرب فرستاده شده واعلام گردید که عراق واعراب خلیج فارس هم به جهاد علیه انگلستان پیوسته‌اند. هدف حکومت عثمانی این بود که مانع رسیدن خبر نافرمانی شریف حسین به سایر نقاط عربی امپراتوری شود تا بدین ترتیب جلوی شورشهای ضد عثمانی در نواحی دیگر را بگیرد.

- مشورتهای شریف حسین با ناسیونالیست‌های عرب

شریف حسین قبل از دادن پاسخ مثبت نهایی به انگلستان می‌بایست حمایت رهبران ناسیونالیست سایر سرزمینهای عرب را از قیام خود علیه عثمانی بدست آورد تا با اطمینان خاطر به این اقدام دست بزند. در ژانویه و مارس ۱۹۱۵ «سررینالدوینگیت[10]» فرماندار کل سودان از طریق سید علی میرغنی، از رهبران محلی سودان نامه‌ای برای شریف حسین فرستاد وخواستار حمایت او شد. پس از پاسخ مساعد شریف به فرماندار کل و رد و بدل نامه‌های دوستانه بیشتر، شریف به حمایت مسلمانان سودان اطمینان حاصل کرد و به اتحاد خود با انگلستان امیدوار شد.

از سوی دیگر رهبران حزب «الفتاة» پیامی از طریق فوزی البکری برای شریف فرستادند و به او اطمینان دادند که رهبران ملی عرب در سوریه وعراق وافسران ارشد عرب در ارتش ترک از قیام او علیه عثمانی جهت کسب استقلال اعراب حمایت می کنند. هنگامی نیز که شریف حسین از طریق جاسوسان خود در دستگاه والی حجاز پی برد که توطئه‌ای علیه جان او تدارک دیده شده است، پسر خود فیصل را برای کسب توضیح به دمشق فرستاد تا ضمن ملاقات با وزیر اعظم، با ناسیونالیست‌های عرب نیز تماسهایی حاصل کند. فیصل در مارس ۱۹۱۵ به دمشق رسید و با جمال پاشا ملاقات کرد، در ضمن با رهبران عرب، و حزب «الفتاة» نیز تماس گرفت و بعنوان عضو این حزب سوگند خورد[11]. او با گروه العهد نیز که عزیز علی مصری افسر برجسته عرب از رهبران آن بود، تماس گرفت و حمایت آنها را از قیام جلب کرد.

10. Sir Riginald Wingate
11. **Ibid.** p, 153.

پروتکل دمشق

در ۲۳ مه ۱۹۱۵ که فیصل از قسطنطنیه وملاقات بارهبران ثلاثه عثمانی به دمشق بازگشت، حزب الفتاة وجمعیة العهدطرح مشترکی را که به پروتکل دمشق معروف بود واقدام محرمانه اعراب را در بر می‌گرفت به فیصل ارائه دادند تاآنرا به شریف حسین منتقل سازد. در این پروتکل شرایط رهبران ناسیونالیست عرب در سوریه (شامل لبنان وفلسطین) برای همکاری با انگلستان قید شده بود. نکته مهم وبرجسته این طرح پذیرش استقلال سرزمینهای عرب در محدوده‌مرزهای زیر ازسوی انگلستان بود:

شمال: از خط مرزی مرسینا، آدانا به موازات مدار ۳۷ درجه شمال در امتداد خط بیرجیک، ماردین وابن عمرتامرز ایران

مشرق: از مرز ایران به طرف جنوب تاخلیج فارس

جنوب: اقیانوس هند (به استثنای‌عدن)

غرب: بحر احمر ودریای مدیترانه تامرسینا

- لغو تمام امتیازات استثنایی که بر اساس کاپیتولاسیون به خارجی‌ها داده شده است.
- انعقاد یک اتحادیه دفاعی میان بریتانیای کبیر وکشورهای عربی مستقل درآینده.
- اعراب در اعطای امتیازات اقتصادی به بریتانیا اولویت خواهند داد.

شش رهبر اصلی حزب الفتاة وجمعیة العهد سوگند خوردند که از شریف حسین بعنوان سخنگوی رسمی نژاد عرب حمایت کنند (بشرطی که بر اساس پروتکل دمشق بابریتانیا به توافق برسد) ولشکرهای عربی مستقر در سوریه را به هواخواهی قیام او تشویق نمایند[۱۲]. عزیز علی مصری پس از اخراج از دمشق ورفتن به قاهره، به حجاز رفت وبه ریاست ستاد ارتش شریف حسین رسید. اما پس از سه ماه با او اختلاف پیدا کرد وحجاز را ترک نمود. مجید خدوری که نسبت به شریف حسین نظریات خوبی بدلیل اتحاد اوبا انگلستان ندارد، می‌گوید که عزیز علی مصری پس از ملاقات باشریف حسین، باجدایی اعراب از عثمانی مخالفت کرد واورانصیحت نمود که باید هدفش کسب خود مختاری در چهارچوب عثمانی باشد.[۱۳]

12. Ibid.pp, 157- 58.

۱۳. مجید خدوری،«عزیزعلی مصری و نهضت ناسیونالیستی عرب» **پیشین** ، ص ص ۲٤- ۲۲۳.

بدین ترتیب در این فاصله زمانی (نوامبر ۱۹۱۴ تامه ۱۹۱۵)شریف حسین به حمایت رهبران ناسیونالیست عرب از قیام علیه عثمانی مطمئن شد وآماده بود تارسماً توافق خود را به انگلستان اعلام کند. از سوی دیگر در ژانویه ۱۹۱۵ سرهنری ماکماهون، بعنوان کمیسرعالی مصر وسودان، وارد قاهره شد وهمراه استورس و وینگیت بارهبران عرب (عزیز علی ورشید رضا) مذاکره کرد وآنهارا به استقلال عرب وتضمین آن مشتاق دید. کابینه انگلستان نیز به ماکماهون اختیار داد تاباشریف حسین تماس گرفته وزمینه‌های آغاز قیام اعراب علیه عثمانی را فراهم سازد.

- آغاز مکاتبات شریف حسین- ماکماهون

پس از اتمام مشورت با ناسیونالیست‌های عرب ، اولین نامه شریف حسین برای سرهنری ماکماهون در ژوئیه ۱۹۱۵ همراه بانامه‌ای از امیر عبد الله برای استورس فرستاده شد. بدنبال پیام شریف حسین، سرهنری ماکماهون طی ارسال پاسخی، حمایت انگلستان را از وی اعلام کرد. این پاسخ، نامه وپاسخهای دیگری را از طرف ماکماهون بدنبال داشت. در مجموع مکاتبات این دو، هشت نامه رد وبدل شد که به مکاتبات شریف حسین- ماکماهون معروف شد[۱۴].

شرایط شریف حسین برای قیام علیه عثمانی که در نامه نخست او به ماکماهون آمده است، شامل مرزهای آینده سرزمینهای عرب، خلافت عربی اسلام،دادن اولویت به بریتانیا در امتیازات اقتصادی در جهان عرب ولغو مقررات سابق کاپیتولاسیون می‌شد. در واقع می‌توان گفت شرایط شریف که می‌بایست در عرض مدت سی روز از سوی بریتانیا پذیرفته یارد شود، دقیقاً همان شرایط موجود در پروتکل دمشق بود که از سوی رهبران حزب الفتاة وجمعیة العهد در دمشق به فیصل ارائه شد تاآنهارا از طریق شریف به انگلستان ارائه دهد. در آنجا رهبران ناسیونالیست سوریه (شامل لبنان وفلسطین) اعلام کرده بودند، تنها در صورت پذیرش این شرایط از سوی انگلستان حاضرند به کمک این کشور علیه عثمانی دست به قیام بزنند. ماکماهون در پاسخ به نامه شریف، در ۳۰ اوت ۱۹۱۵ اعلام کرد که انگلستان از استقلال اعراب وتاسیس خلافت اسلامی حمایت می کند. اما بحث برسرمرزهای آینده کشور متحد عربی را به وقت دیگری موکول می‌نماید. شریف حسین دردومین نامه

۱۴. متن کامل ۸ نامه رد و بدل شده میان ماکماهون و شریف‌حسین در بخش اسناد آورده شده است.

خود (۹ سپتامبر ۱۹۱۵) ضمن تشکر از پاسخ ماکماهون،از اکراه وی برای بحث پیرامون مسئله مرزهای حکومت آینده مستقل عرب، اظهار رنجش می‌کند و می‌گوید از آنجا که تمامی اعراب خواستار این مرزها هستند نمی‌توانگذشتی در این رابطه داشته باشد وبنابر این مجدداً از ماکماهون می‌خواهد موافقت یامخالفت خود را بامرزهای فوق‌الذکر اعلام نماید.ماکماهون در پاسخ به نامه دوم شریف در ۲٤ اکتبر ۱۹۱۵ اعلام می‌دارد که بخشهای مرسینا واسکندرون وقسمت‌هائی از سوریه در غرب دمشق، حمص، حماء وحلب عربی نیستند، بنابر این باید از مرزهای پیشنهاد شده مستثنی شوند. وی همچنین خواستار برقراری مقررات اداری ویژه‌ای در ایالت بغداد وبصره می‌شود. شریف در نامه سوم خود (۵ نوامبر ۱۹۱۵)، اعلام می‌کند بخاطر ارزش خاصی که برای بریتانیای کبیر قائل است از بخشهای مرسینا وآدانادرپادشاهی متحد عربی صرف نظر می‌کند، اما حاضر نیست ولایات حلب وبیروت وسواحل دریای مدیترانه را مستثنی کند، چون درآن بخشها اعراب مسلمان ومسیحی ساکن هستند. شریف همچنین تاکید می‌کند که دست زدن به عمل سریع علیه عثمانی در این هنگام ممکن نیست. وی از قدرت آلمان ومتحدان آن که حامی عثمانی هستند اظهار نگرانی می‌کند اما تأکید می‌نماید که ملت عرب مصمم است که باترکها در سرزمین خود تاآخرین نفس مبارزه کند.ماکماهون در پاسخ به نامه سوم شریف از حذف ایالات مرسینا وآدانا از مرزهای حکومت آینده عرب اظهار خشنودی کرده ودر رابطه باولایت حلب وبیروت می‌گوید که باید بافرانسه در این رابطه مذاکره کند، چون منافع فرانسه در این دو ایالت مطرح است. ماکماهون همچنین تأکید می‌کند که بریتانیا در حال حاضر میل ندارد اعراب را به اقدام عجولانه علیه عثمانی مجبور کند. چهارمین نامه شریف حسین دال بررضایت او از پیشنهادات بریتانیاست وتنها مخالفت شریف باواگذاری بیروت وحلب به فرانسه را نشان می‌دهد. با این وجود شریف اظهار می‌دارد که در نواحی مذکور ونواحی عثمانی مرزهای پیشنهادی، علیه منافع فرانسه، متحد انگلستان دست به اقدام نمی‌زند. پس از این نامه ماکماهون در چهارمین پاسخ خود رضایت بریتانیا از دست یافتن به توافق باشریف حسین را اعلام می‌دارد. بدین ترتیب مکاتبات شریف حسین وماکماهون به پایان می‌رسد. در مرحله بعد فیصل پسر شریف، باکمکهای نظامی ومالی انگلستان وراهنمائی لورنس[15] قیام علیه عثمانی را آغاز می‌کند.

15. T. W. Lawrence

ـآغاز قیام اعراب

فیصل در جریان اعدام رهبران ناسیونالیست عرب در بیروت و دمشق، در سوریه بود و از نزدیک استبداد جمال پاشا را مشاهده کرد. وقوع این اعدام‌ها عزم اورا برای آغاز قیام راسخ تر کرد. او که با این اندیشه به حجاز برگشته بود، ۲۴ ساعت قبل از آغاز واقعی قیام، نامه‌ای به جمال پاشا نوشت و تاکید کرد که تقاضاهای اعراب از سوی عثمانی‌ها پذیرفته نشده است. بعلاوه سربازان مسلمان و بویژه اعراب در ارتش ترکیه نمی‌دانند چرا باید در جنگی قربانی شوند که نه به نفع اعراب‌است‌ونه به‌نفع اسلام. در پایان نیز فیصل اظهار داشت که از آن لحظه میان اعراب و ترکها روابطی وجود ندارد و حالت جنگ میان آنها حکمفرماست .[۱۶]

چند ساعت پس از ارسال نامه، راه آهن حجاز (دمشق به سوریه) توسط نیروهای عرب منفجر شد و روز شنبه ۱۰ ژوئن ۱۹۱۵ قیام اعراب در مکه آغاز گردید. در مراحل اولیه این قیام که با پول واسلحه انگلستان علیه امپراتوری عثمانی آغاز شد، جده و مکه به دست نیروهای عرب افتاد. اما حمله فیصل به مدینه و تصرف آن به شکست انجامید زیرا مدینه سنگربزرگ نظامی عثمانی در عربستان بود. در این مرحله دولت انگلستان پول و تجهیزات بیشتری را از طریق استورس ولورنس برای اعراب ارسال داشت. لورنس در خاطرات خود شرح می‌دهد که در اکتبر ۱۹۱۶ همراه استورس در شهر جده با عبدالله مذاکره کرد و خواست از آنجا به همراه او برای یاری رساندن به نیروهای عرب به مکه برود. در تماسهای میان شریف حسین و امیر عبدالله سرانجام به لورنس اجازه داده شد تا برای رساندن کمک‌های انگلستان به ملاقات فیصل در جبهه مدینه برود. بدین ترتیب لورنس از محاصره مدینه تاورود فیصل به دمشق در سال بعد، همراه نیروهای عرب، بعنوان نماینده رسمی انگلستان در قیام حضور داشت.[۱۷]

باسقوط مدینه در نوامبر ۱۹۱۶ مجمع مذهبی علمای مکه، شریف حسین راپادشاه اعراب اعلام کردند و مراسم بیعت بااو صورت پذیرفت. فرانسه و انگلستان نیز بلافاصله از او حمایت کردند.بعداز آن بتدریج تمام مراکز عثمانی در شبه جزیره عربستان به تصرف

16. Zeine, **The Emergence...**, p. 118.

17. T. W. Lawrence, **Revolt in the Desert**, George H. Doran Company, New York, 1927, pp. 3-4.

ارتش فیصل درآمد و او با کمک نیروهای انگلستان به جانب دمشق حرکت کرد و بافتح عقبه و سایر نقاط عرب نشین با همکاری ژنرال آلن بی‌فرمانده نیروهای انگلستان در مصر، دمشق را به تصرف درآورد و یکی از آخرین سنگرهای عثمانی را درهم شکست.[۱۸]

مذاکرات شریف ـ ماکماهون و توافق محرمانه او با انگلستان برای قیام علیه عثمانی، از حوادث غمبار و تاسف بارمعاصر در جهان عرب و اسلام به حساب می‌آید. اکثر محققان عرب و بویژه مسلمانان و روشنفکران اعراب را بخاطر این اتحاد با بزرگترین نیروی امپریالیستی وقت، به باد حمله و انتقاد گرفته‌اند. علی‌رغم فشار و استبدادی که در امپراتوری عثمانی حاکم بود بسیاری از روشنفکران مسلمان از آن بعنوان یک قدرت اسلامی مستقل در برابر سلطه جویی‌های امپریالیستی اروپا دفاع کرده واعراب رابخاطر این خیانت مورد سرزنش قرار داده‌اند. جهل وساده لوحی شریف حسین و فرزندان اوزمانی آشکار شد که رازقراردادهای محرمانه انگلستان بامتحدان آن برای تجزیه عثمانی و جهان عرب وواگذاری آن به انگلستان، فرانسه و روسیه افشا گردید. مهمتر از آن صدور اعلامیه بالفور در ۱۹۱۷ برای واگذاری فلسطین به صهیونیست‌ها، برای ناسیونالیست‌های عرب دردناک بود. زیرا احساس کردند که فریب وعده‌های پوچ انگلستان را خورده‌اند وبا قیام علیه امپراتوری عثمانی، ننگ وطعن مسلمانان و اعراب را برای خود خریده‌اند. جمال پاشا یکی از رهبران عثمانی در ژانویه ۱۹۱۷ طی سخنانی در دمشق (قبل از فتح آن توسط نیروهای آلن بی-فیصل) شریف حسین رافرد پست فطرتی که در قلب سرزمین مقدس اسلام با قدرتهای مسیحی علیه امپراتوری و خلافت اسلامی متحد شده است، توصیف کرد. او سپس در دسامبر ۱۹۱۷ ضمن افشای قرارداد محرمانه سایکس پیکو، باتوجه به قراردادهای شریف حسین با انگلستان، اظهار داشت که بریتانیا شریف حسین را بازی داده است زیرا در عین حالیکه به او وعده خلافت سرزمینهای عرب رامی‌دهد، محرمانه برای تقسیم آنها میان متحدان خود، توافق می‌کند. جمال پاشا شریف را به خیانت به سیادت اسلام متهم کرد و گفت شریف حسین افتخار و شرافتی را که خلیفه اسلام به او اعطا کرده است با نوکری بریتانیا عوض کرده است.[۱۹]

۱۸. در مورد شرح مفصل جریان قیام و رسیدن فیصل به دمشق رجوع کنید به:

Antonious, op.cit. pp. 193- 241.

Lacey, op.cit, pp, 118- 127.

۱۹. متن سخنان جمال پاشا در بخش اسناد ارائه شده است.برای اطلاع بیشتر از ادعای زین پیرامون توافق ←

جمال پاشا بعدها در خاطرات خود اسنادی را ارائه داد که براساس آن رهبران ناسیونالیست عرب مسلمان و مسیحی باحکومت فرانسه همکاری داشتند. جمال پاشا این گروه رهبران راخائن توصیف نمود و معتقد بود که آنها در جریان حمله احتمالی متفقین به لبنان بعنوان ستون پنجم عمل می‌کردند. در مقابل زین زین نویسنده ناسیونالیست عرب معتقد است که خود جمال پاشا محرمانه بافرانسه و روسیه تبانی داشت و می‌خواست با کمک این دوکشور یک حکومت مستقل در استانهای عرب نشین عثمانی تاسیس کند. زین زین برای اثبات نظریات خود به اسناد موجود درآرشیوه‌های روسیه تزاری اشاره می‌کند. براساس این اسناد، جمال پاشا حاضر بود علیه باب عالی به اقدام خصمانه دست بزند، به این شرط که در ٫هله اول، او و سپس فرزند و نوه‌هایش از سوی متفقین بعنوان سلطان یک کشور فدرال متشکل از سوریه، فلسطین، عراق و عربستان، سیلیسیا، ارمنستان و کردستان برسمیت شناخته شود. امین سعید[۲۰] نویسنده عرب، ج پولا نسکی گردآورنده اسناد محرمانه روسیه تزاری[۲۱] و فیروز کاظم زاده نویسنده ایرانی[۲۲] نیز به این مسئله اشاره کرده‌اند. به گفته کاظم زاده، تاسیس یک ترکیه آسیایی متشکل از سوریه، بین‌النهرین، ارمنستان–سیلیسیا وکردستان تحت سلطنت جمال پاشا، حرکت خود او بطرف قسطنطنیه برای جنگ باباب عالی، گرفتن کمک مالی از متفقین و... از جمله شرایط جمال پاشا برای همکاری بافرانسه و روسیه بود.

بهرحال، بریتانیا پس از توافق با شریف حسین و دادن وعده استقلال عرب به او گفتگوهای محرمانه دیگری را با متحدین خود آغاز کرد. این گفتگوها که به توافق سایکس ـپیکومنجر شد، چگونگی تقسیم عثمانی رامیان انگلستان،فرانسه و روسیه نشان می‌دهد. توافق سایکس ـپیکو، همانطور که در صفحات بعد خواهیم دید نخستین وعده متضاد امپریالیسم بریتانیا در رابطه باوعده استقلال عرب به شریف حسین و فرزندان او بود.

→ محرمانه جمال پاشا با متفقین ر.ک، به:

Zeine, **The Emergence...**, pp. 113- 14.

۲۰. امین سعید، **الثوره العربیه الکبری**، جلد اول، ص ص ۷۵– ۱٦۸.

21. J. Polonsky, **Documents Diplomatique Secrets russes, 1914-1917** (Paris, 1928) Section, 6. pp, 249-331.

22. Firuz Kazemzadeh, **The Struggle For Transcaucasia, 1917- 1921** (New York and Oxford, 1951), pp. 28-29.

۲

موافقت‌نامه سایکس- پیکو

به محض اینکه چانه زنی‌های ماکماهون با شریف حسین پیرامون حکومت مستقل عربی آینده به پایان رسید دولت انگلستان مذاکرات محرمانه دیگری را در لندن با فرانسه آغاز کرد که منجر به توافقی شد که با وعده‌های ماکماهون به شریف حسین کاملاً تناقض داشت. مذاکرات در مارس ۱۹۱٦ در لندن، یعنی چند ماه قبل از آغاز قیام اعراب در مکه شروع شد. گفتگوهای مارس میان فرانسه ،انگلستان وروسیه جریان داشت اما بحث وگفتگو میان انگلستان وفرانسه از مدتها قبل آغاز شده بود.

به گفته هورویتس، نویسنده کتاب «دیپلماسی در خاور نزدیک ومیانه»، سرادواردگری وزیر خارجه انگلستان در ۲۱ اکتبر ۱۹۱۵ پل کامبون سفیر فرانسه را در لندن از مکاتبات شریف حسین- ماکماهون مطلع ساخت وپیشنهاد کرد که دولت فرانسه نیز منافع خود در بخش آسیایی عثمانی را به بحث بگذارد. جزئیات توافق فرانسه، انگلستان به «سرمارک سایکس[۲۳]» عضو پارلمان ومعاون وزیر کابینه جنگی انگلستان و «جرج‌پیکو[۲٤]» کنسول فرانسه در بیروت واگذار شد وآنها در فوریه ۱۹۱٦ یک فرمول موقت برای تقسیم استانهای عربی عثمانی طرح‌ریزی کردند[۲۵]. اما ریچاردآلن، نویسنده کتاب «امپریالیسم وناسیونالیسم در هلال خصیب» می‌گوید بعید بنظر می‌رسد که فرانسه بطور دقیق در

23. Sir Mark Sykes

24. George- Picot

25. Hurewitz, **Diplomacy in the Near and Middle East,** Vol II, p. 18.

جریان وعده‌های انگلستان به شریف حسین قرار گرفته باشد ونظر کلی این است که تصویر روشنی از این تعهدات به فرانسه داده نشده است[۲۶]. اما از سوی دیگر رابرت جان وسامی هداوی معتقداند (نظیر هوروتیس) که «وزیر خارجه بریتانیا در ۲۱ اکتبر ۱۹۱۵ سفیر فرانسه در لندن را در جریان مکاتبات حسین- ماکماهون قرار داده است.»[۲۷]

بهرحال در مارس ۱۹۱٦ سایکس وپیکوبا «سازونوف[۲۸]» وزیر خارجه روسیه مذاکره کردند واو گفت چنانچه فرانسه وانگلستان دعاوی روسیه نسبت به آناتولی شمال شرقی را بپذیرند، روسیه نیز به نوبه خود توافق سایکس- پیکورا می‌پذیرد. فرانسه در فاصله ۱۳ تا ۲٦ آوریل وانگلستان در فاصله ۱۰ تا ۲۳ مه ۱۹۱٦ با طرح موافقت کردند. ولی اصلاحات نهایی در فاصله زمانی ۱۰ تا ۲۳ اکتبر ۱۹۱٦ صورت گرفت. بطور کلی یازده نامه رسمی میان سه کشور ردوبدل شد که چهارنامه آن اهمیت زیاد دارد.[۲۹]

توافق شامل ۱۲ ماده است که بر اساس آن جهان عرب به چند بخش میان فرانسه وانگلستان تقسیم می‌شود. منطقه نفوذ انگلستان از مرزهای صحرای سینا (از عقبه بطرف جنوب غزه) می‌گذشت. اردن وعراق را از ناحیه کرکوک به خلیج فارس می‌پوشاند وشامل بنادر حیفا وعکا نیز می‌شد. منطقه نفوذ فرانسه نیز بخش اعظم سوریه وقسمتی از نوار شمال عراق ونیز بخشهایی از آناتولی جنوبی را دربر می‌گرفت. قسمت اعظم فلسطین، بجز بخش جنوبی وصحرای نقب با توافق روسیه توسط یک رژیم بین‌المللی اداره می‌شد.

یکی از اهداف توافق، تکه پاره کردن جهان عرب وایجاد موانع مصنوعی برسر راه وحدت آن بود. ویژگی دیگر توافق نیز این بود که نواحی سوریه وعراق را که از نظر اجتماعی وسیاسی ونیز منابع اقتصادی پیشرفته بودند ،تحت کنترل مستقیم انگلستان وفرانسه قرار می‌داد، اما مناطق حجاز را مستقل اعلام می‌کرد . منطقه بغداد وبصره نیز که

26. Richard Allen, **Imperialism and Nationalism in the Fertile Crescent, Sources and Prospects of the Arab- Israeli Conflict,** New York, Oxford University Press, 1974. p, 238.

27. Robert John and Sami Hadawi, **Palestine Diary, I, 1914- 45,** New York, New World Press, 1972. P,

28. Sazonov

۲۹. متن کامل این نامه‌ها و توافق سایکس-پیکو در بخش اسناد ارائه شده است.

مراکز فعالیت‌های سیاسی عراق بودند، تحت قیمومت گذاشته می‌شدند. مناطق (ب) که دوسوم آن نیمه بیابانی واستپ بودند ومردم آن تجربه سیاسی نداشتند نیز مستقل بحساب می‌آمدند.

همانگونه که گفته شد، شریف حسین در جریان این توافق قرار نگرفت ودر ۱۹۱۷ که سایکس وپیکو در جده با شریف حسین ملاقات کردند نیز اورا در جریان نگذاشتند.[۳۰] دردسامبر ۱۹۱۷ دوماه بعد از انقلاب روسیه، رژیم بلشویک توافق را به همراه پیمانهای دیگر افشاء ساخت. وبدین ترتیب بود که شریف حسین در جریان آن قرار گرفت واحساس کرد که انگلستان اورا فریب داده است. از این لحظه بود که رهبران ترک عثمانی سرزنش شریف حسین را آغاز کردند واورا به خیانت به اسلام متهم نمودند. جمال پاشا نامه‌ای به فیصل پسر حسین نوشت وگفت که او وپدرش بوسیله بیگانگان گمراه شدند و بادلخوش کردن به وعده‌های پوچ به بهانه استقلال اعراب علیه سیادت وبرتری اسلام قیام کردند. اما اکنون وعده‌ها فریب آمیز جلوه نموده وفرانسه برسوریه وبریتانیا برعراق وجامعه بین‌الملل برفلسطین مسلط شده است. جمال پاشا به فیصل پیشنهاد کرد تا دیر نشده است به طرف ترکها بازگردد ودرخدمت اسلام باشد. جمال پاشا از فیصل تقاضا کرد رسماً برای مذاکره به دمشق سفر کند وشخصاً با او وارد مذاکره شود. جمال وعده داد که به اعراب در استانهای عربی خود مختاری کامل داده می‌شود واین مسئله را علاوه برعثمانی دولت آلمان نیز خواهد پذیرفت. اما شریف حسین پیشنهادات جمال پاشا را نپذیرفت، چون هنوز هم به اندازه کافی به بریتانیا ایمان داشت. او نامه‌ای به قاهره نوشت واز کمیسر عالی خواست در مورد توافق سایکس- پیکو پاسخ دهد. وینگیت مسئله را به وزارت خارجه در لندن اطلاع داد واز مقامات انگلیسی خواست نسبت به تعهدات خود به شریف حسین صادق و وفادار باشند. در ۸ فوریه ۱۹۱۸ بالفور تلگرافی برای حسین فرستاد وضمن خشنودی از رد پیشنهادات جمال پاشا از سوی شریف، گفت این پیشنهادات یک تحریک بیش نیست. بالفور توافق سایکس- پیکورانه تائید کردو نه تکذیب. در نامه بالفور آمده بود که سند افشاء شده از سوی کمونیست‌ها در پتروگراد یک توافق تمام شده نیست بلکه تنها تبادل‌نظر میان بریتانیای کبیر، فرانسه وروسیه را نشان می‌دهد که در روزهای جنگ وقبل از آغاز قیام عرب بوقوع پیوست وهدف آن جلوگیری از وقوع مشکلات ناشی از جنگ با ترکیه بود. جمال پاشا یا نفهمیده ویا بطور آگاهانه، ماهیت توافق را واژگون جلوه داده

30. Antonious, op.cit. p, 252.

وفراموش کرده است که موفقیت قیام عرب وعقب‌نشینی روسیه از جنگ، اوضاع را متفاوت کرده است. بالفور درنامه خود افزوده است که جمال پاشا می‌خواهد با پیشنهاد خود وحدت اعراب ومتفقین را بهم بزند. در حالیکه بریتانیا ومتحدان آن تا آخرین لحظه در کنار اعراب خواهند ایستاد وازرهایی آنها حمایت خواهند کرد[۳۱]. همچنانکه بعد خواهیم دید توافق سایکس پیکو اولین وعده متضاد بریتانیا نبود چرا که اندکی بعد یعنی در نوامبر ۱۹۱۷ دومین وعده متضاد خود را در رابطه با سرنوشت سرزمینهای عرب امپراتوری عثمانی داد. اعلامیه بالفور وحمایت از تشکیل موطن ملی یهود در فلسطین از یک طرف با وعده‌هایی که به شریف حسین داده بود تضاد داشت واز طرف دیگر بامفاد توافق سایکس پیکو.

31.Ibid. pp, 257- 58.

۳

اعلامیه بالفور

اعلامیه بالفور سومین ودر واقع مهمترین وعده انگلستان در جهت حفظ منافع امپریالیستی‌اش در منطقه بود. اعلامیه بالفور از دوجهت باوعده‌های سابق تضاد داشت. نخست باوعده‌های ماکماهون به شریف حسین تضاد داشت چون فلسطین را از منطقه ومحدوده مرزهای حکومت آینده عرب حذف کرده وبه صهیونیست‌ها می‌داد. دومین تضاد بالفور باوعده‌های سابق انگلستان در رابطه باتوافق سایکس- پیکو مطرح است. زیرا در واقع فلسطین واماکن مقدسه آن تحت نظریک رژیم بین‌المللی قرار گرفته بود. ولی اکنون انگلستان جهت حفظ منافع خود در منطقه، تعهدات خود در قبال فرانسه را نادیده می‌گرفت.

- گرایش متقابل جنبش صهیونیسم وامپریالیسم بریتانیا

صدور اعلامیه بالفور در اصل محصول گرایش متقابل جنبش صهیونیسم وامپریالیسم بریتانیا به جانب یکدیگر بود. جنبش صهیونیسم درآستانه جنگ جهانی اول، برای دست یافتن به اهداف خود برای استعمار فلسطین وتبدیل آن به یک کشور یهودی، امپریالیسم بریتانیا را متحد خوبی تشخیص داد. امپریالیسم بریتانیا نیز در سالهای جنگ جهت پیشبرد اهداف جنگی خود وکسب حمایت‌های مادی ومعنوی وحفظ منافع استراتژیک آینده انگلستان، جنبش صهیونیسم را ابزار مناسبی تشخیص داد.

همانگونه که در بخش نخست گفته شد جنبش صهیونیستی پس از ظهور هرتصل

وکنفرانس بال در ۱۸۹۷ تاجنگ جهانی اول، تلاش کرد که از طرق مختلف اجازه سلطان عبدالحمید عثمانی وسپس ترکهای جوان را برای اعطای فلسطین به یهودیان کسب کند. صهیونیست‌ها در این دوره دولت آلمان راکه روابط گسترده حسنه‌ای باعثمانی داشت، متحد طبیعی خود بحساب می‌آوردند. بنابر این باآلمان بیش از هرقدرت اروپایی دیگر رابطه وتماس داشتند. بیشتر کنگره‌های صهیونیستی درآلمان برپامی‌شد واصولاً نوشته‌های اولیه صهیونیست‌ها بویژه کتاب دولت یهود وسایر آثار هرتصل بزبان آلمانی نوشته شد. صهیونیست‌ها امیدوار بودند با اتحاد آلمان- عثمانی بتوانند از طریق دوستان آلمانی خود، سرانجام اجازه مستعمره کردن فلسطین رابدست آورند اما بانزدیک شدن جنگ جهانی اول مشاهده کردند که این اتحاد چندان پایدار نخواهد بود. بعلاوه از یک طرف آلمانی‌ها حاضر نبودند بطور کامل از برنامه صهیونیسم حمایت کنند وفشار زیادی بر عثمانی‌ها وارد آوردند و از طرف دیگر سلطان عبد الحمید وسپس ترکهای جوان (تحت فشار اعراب) مایل به واگذاری فلسطین به یهودیان نبودند. بدین خاطر در ۱۹۱۳ جنبش صهیونیسم بتدریج به طرف انگلستان که قوی‌ترین قدرت اروپایی در منطقه بحساب می‌آمد ودر تعیین سرنوشت آینده منطقه نقش زیادی داشت، روی آوردند. در این دوران سقوط احتمالی عثمانی طی سالهای بعد ممکن به نظر می‌رسید.

به این مناسبت صهیونیست‌ها در پی آن بودند تابه جانب قدرتی جهت‌گیری کنند که در صورت سقوط عثمانی، نقش عمده‌ای در تصمیم‌گیری برای سرزمینهای عرب وبویژه فلسطین داشته باشد. این قدرت از نظر جنبش صهیونیسم‌امپریالیسم بریتانیا بود. بدین ترتیب از اواخر ۱۹۱۳ جنبش صهیونیستی باتغییر سیاست خود در صدد برآمد به انگلستان نزدیک شود. لازمه نزدیکی با انگلستان این بود که صهیونیست‌ها سیاست خود را در قبال جنبش عربی نیز تغییر دهند. بعد از ۱۹۰۸ صهیونیست‌ها در زمینه سرکوب نهضت عربی بارهبران ترکهای جوان همکاری داشتند. اما اکنون که انگلستان از ناسیونالیسم عرب حمایت می‌کرد آنها نیز می‌باید روش دیگری در قبال جنبش عرب اتخاذ می‌کردند. لذا رهبران صهیونیست درصدد برآمدند بابرخی محافل عرب از دردوستی درآیند تا همکاری بریتانیا را نسبت به خود جلب کنند. در بهار ۱۹۱۳ صهیونیست‌ها با اعضاء حزب لامرکزیه در قاهره تماس برقرار کردند ودر صدد برآمدند یک توافق عربی- یهودی منعقد سازند. هدف اصلی آنها این بود که اعراب دعاوی صهیونیسم نسبت به فلسطین راپذیرند اما رهبران حزب این پیشنهاد را رد کردند

وهرگونه توافق در مورد فلسطین بدون مشورت بافلسطینی‌ها رامردود دانستند. برخی رهبران عرب نیز تحت شرایطی حاضر شدند بامهاجرت یهودیان به فلسطین، مادامی که زبان عربی راپذیرند وانحصار امور اقتصادی رابدست نگیرند واتباع عثمانی شوند و... موافقت کنند.[۳۲]

در اوایل ۱۹۱٤ ناهوم سرکولو رهبر برجسته صهیونیست وارد یافاشد وطی مصاحبه‌ای اعلام کرد «اعراب باید یهودیان را بعنوان هم نژادان سامی خود ونه بیگانگان، در نظر بگیرند، هم نژادانی که اکنون به (خانه باز می‌گردند) وباخود مهارت‌هائی را به همراه می‌آورند که برای جمعیت عرب ارزش زیاد دارد. چنانچه برسرراه مهاجرت یهودیان مانع گذاشته شود، این سرزمین بی‌حاصل باقی خواهد ماند وچنانچه اسکان یهودیان صورت پذیرد، همه از آن سود خواهند برد.»[۳۳]

همزمان باشروع‌جنگ جهانی و ورود عثمانی به جنگ به نفع آلمان سیاست انگلستان نسبت به عثمانی تغییر کرد. دولت انگلستان تا این زمان حفظ تمامیت ارضی امپراطوری عثمانی را سیاست خود ساخته بود. در کنگره برلین در ۱۸۷۸ نیز این اصل را به سایر قدرتهای اروپایی قبولاند. انگلستان برای حفظ کانال سوئز از دسترس رقبای اروپائی خود وجود دولت عثمانی یکپارچه رامفید می‌دانست. چون کنترل سینا وغرب سوئز از سوی عثمانی مانع می‌شد تاسایر قدرتهای اروپائی بتوانند از طریق این شاهراه حیاتی به هند وشرق آسیا دست یابند.بدین خاطر در طول این سالها، چندین تقاضای جنبش صهیونیسم از انگلستان برای اعمال نفوذ جهت اعطای فلسطین به یهودیان ونیز تقاضای تبدیل العریش به مستعمره یهود، ردشد وبجای آن لندن چند منطقه آفریقائی را به رهبران صهیونیست پیشنهاد کرد. اما با ورود عثمانی به جنگ به نفع آلمان ومتحدان آن، انگلستان سیاست قدیمی خود برای حفظ تمامیت ارضی عثمانی رارها کرد ودرپی درهم شکستن آن برآمد. وعده‌های ماکماهون به شریف حسین برای قیام اعراب، طرح تقسیم عثمانی (سایکس-پیکو) وسرانجام صدور اعلامیه بالفور در این راستا بود.

البته گرایش انگلستان به جنبش صهیونیسم دلایل دیگری نیز داشت که می‌توان آنها را به‌شرح زیر خلاصه کرد:

32. Razzouk, **Zionism and Arab Resistance**, pp. 70- 71.

33. **Ibid.** p, 72.

۱- گرایش به جانب صهیونیسم و طرفداری از طرح موطن ملی یهود در فلسطین منافع انگلستان در کانال سوئز و مصررا حفظ می‌کرد.
۲- یهودیان سراسر جهان از نظر مادی ومعنوی از انگلستان و اهداف جنگی آن حمایت می‌کردند.
۳- حمایت از موطن ملی یهود باعث می‌شد تا یهودیان پرنفوذ آمریکا، دولت آمریکا را برای ورود به جنگ به نفع انگلستان ومتفقین تشویق کنند.
٤- پیشدستی کردن بر آلمان که سعی داشت نظر صهیونیست‌ها را به خود جلب کند، نقشه‌های رقیب را خنثی می‌ساخت.
۵- حمایت از صهیونیسم باعث می‌شد تا یهودیان روسیه به دولت کمونیستی فشار وارد آورند تا از تسلیم درجنگ به نفع آلمان خودداری ورزد.
علاوه براین دلایل عمده که دررابطه با حفظ منافع استراتژیک انگلستان درمنطقه مطرح بود، چند دلیل فرعی نیز دررابطه با صدور اعلامیه بالفور قابل ذکر است:
٦- هربرت ساموئل عضو کابینه انگلستان خود یک صهیونیست بود وپس از پیوستن عثمانی به محور، بی درنگ طرح ایجاد یک دولت یهود در فلسطین را به دولت انگلستان ارائه داد.
۷- یهودیان درجنگ خدمات زیادی به متفقین کردند. وایزمن رهبر نهضت صهیونیسم بااختراع ماده «استون» به اهداف جنگی انگلستان کمک کرد و اعلامیه بالفور هد یه ای بود که درمقابل کمکهای یهودیان به آنها داده شد.[۳٤] گذشته از این با تسلیم روسیه درسال ۱۹۱۷ و ورود آمریکا به جنگ، ماهیت سیاست بین‌المللی وجبهه‌گیری نیروها تغییر کرد. انگلستان از این می‌ترسید که فرانسه بااستفاده از توافق محرمانه سایکس- پیکو بتواند پس از جنگ به منطقه کانال سوئز نزدیک شود و امنیت بریتانیا و بویژه هند و شرق آسیا را بخطر اندازد. بنابراین از نظر آنها (انگلیسی‌ها) اعطای فلسطین به یهودیان، از این امر جلوگیری می‌کرد و صهیونیست‌ها می‌توانستند بعنوان متحدین انگلستان جلوی هرگونه رخنه خارجی به کانال سوئز را در آینده بگیرند.

با شروع جنگ جهانی مرکز فعالیت صهیونیست‌ها از برلین (آلمان) بتدریج به لندن منتقل شد. پس از ورود عثمانی به جنگ، هربرت ساموئل عضو کابینه «اسکویث»[۳۵] که

۳٤. حمید عنایت، پیشین، ص ص ۳۸- ۲۳۷.

35. Asquith

طرفدار صهیونیست‌ها بود، طرح ایجاد موطن ملی یهود در فلسطین را به دولت ارائه داد. سر ادوارد گری وزیر خارجه ولوید جرج وزیر کابینه نسبت به این طرح علاقه‌شان دادند. وایزمن رهبر صهیونیست‌ها در لندن با «سی‌پی‌اسکات»[۳۶] سردبیر روزنامه «منچستر گاردین» و دوست شخصی لوید جرج طرح دوستی ریخت واز طریق او توانست در دسامبر ۱۹۱٤ با هربرت ساموئل تماس برقرار سازد. درژانویه ۱۹۱۵ نیز ساموئل ترتیب ملاقات وایزمن را با لوید جرج داد.[۳۷] وایزمن در جریان ملاقات با لوید جرج رئیس کمیته مهمات جنگی در کابینه، پی برد که انگلستان به شیوه‌ای نیاز دارد که بتواند به سلاحهای انفجاری عظیم دست یابد. بدین جهت وایزمن استاد شیمی دانشگاه منچستر در ۱۹۱۵ ماده «استون[۳۸]» را اختراع کرد واز طریق اسکات آنرا در اختیار انگلستان قرار داد. از طریق اسکات بود که وایزمن با لوید جرج در دسامبر ۱۹۱۵ ملاقات کرد و در فوریه ۱۹۱٦ به مقام آدمیرالی دست یافت. در آن دورهٔ وی تحت نظارت مستقیم بالفور مشغول به فعالیت درزمینه طرحهای جنگی انگلستان بود.[۳۹] همکاری وایزمن با بالفور که بعدها به وزارت خارجه انگلستان رسید زمینه خوبی برای رهبر جنبش صهیونیسم جهت ارائه طرحهای جنبش به انگلستان فراهم ساخت. درهمین زمان بود که روزی بالفور ضمن شوخی به وایزمن گفت «تو می‌دانی که روزی پس از جنگ احتمالاً اورشلیم خود را بدست می‌آوری.[٤۰]»

علاوه بر فعالیت‌های وایزمن، شخصیت‌های برجسته صهیونیسم و طرفداران آنها نیز تلاشهای خود را برای متقاعد ساختن انگلستان به حمایت از صهیونیسم افزایش دادند. از جمله، ناهوم سوکولو عضو سازمان جهانی صهیونیست و کمیته اجرایی آن باورود به لندن، باعث تقویت صهیونیست‌ها درانگلستان شد. او بااستفاده از محافل دیپلماتیک رم و پاریس نقش عمده‌ای در مذاکرات انگلیسی- صهیونیستی که منجر به صدور اعلامیه بالفور شد، ایفا کرد. ازسوی دیگر «سرمارک سایکس» عضو کابینه انگلستان معتقد بود که باید نظر

36. C. P. Scott

37. Isreal Pocket Library, **op.cit.** p. 40.

38. Acetone

39. Qassim Hassan, **op.cit.** p, 13.

40. Alan R. Taylor and Cohen, **A Short History of Zionism,** London, Frederick Muller Ltd, 1951. pp, 70- 71.

صهیونست‌ها رابخود جلب کرد و در فلسطین جای پاباز نمود. تلاشهای مشترک وایزمن ساموئل و اسکات باعث شد تا دولت انگلستان نسبت به طرح صهیونیست‌ها ابراز علاقه کند. پس از دسامبر ۱۹۱۶ که لوید جرج به مقام نخست‌وزیری وساموئل به وزارت خارجه رسید، شرایط از هرلحاظ برای صدور اعلامیه‌ای جهت حمایت از تاسیس موطن ملی یهود در فلسطین آماده بود[41]. وایزمن از طریق «لردمیلنر» عضو کابینه جنگی لوید جرج و «جیمز مالکولم» نماینده جنبش آزادیبخش ارمن در لندن، با سایکس در ژانویه ۱۹۱۷ ملاقات کرد. ملاقات بعدی میان رهبران صهیونیسم و دولت لوید جرج که بالفوروسایکس در آن حضور داشتند بسیار اهمیت داشت و آغازگر مباحثاتی بود که به صدور اعلامیه بالفور انجامید. دراین ملاقات (۷ فوریه ۱۹۱۷) رهبران صهیونیست اعلام کردند که وضع بین‌المللی بیت‌المقدس براساس قرارداد سایکس- پیکو برای یهودیان قابل قبول نیست و آنها درصورتی حاضرند-برای ایجاد دولت تحت‌الحمایه انگلستان در فلسطین کارکنند که مقامات دولت از آمال صهیونیسم حمایت کنند.

دراین مرحله انگلستان لازم می‌دید تا حمایت متحدان خود و بویژه ایالات متحده آمریکا را از طرح ایجاد موطن ملی یهود در فلسطین بدست آورد. بالفور برای جلب حمایت آمریکا شخصاً به این کشور سفر کرد ولی نتوانست نظر موافق ویلسون را بدست آورد. اما درنتیجه تلاشهای بعدی انگلستان و نیز رهبران صهیونیست و با وساطت «براندیس»[42] وزیر دادگستری آمریکا، ویلسون موافقت خود با موطن ملی یهود در فلسطین را اعلام کرد.

مذاکرات مقامات انگلستان با رهبران صهیونیسم حدود ۹ ماه بطول انجامید. در ابتداء برسر متن اعلامیه میان صهیونیست‌ها وانگلستان اختلاف‌نظر وجود داشت زیراموطن ملی موردنظر صهیونیست‌ها بسیار وسیع بود. آنها می‌خواستند انگلستان درمتن اعلامیه آشکارا اعلام کند که «از تبدیل فلسطین به موطن ملی یهود در فلسطین حمایت کرده و آنرا به رسمیت می‌شناسد» درحالیکه انگلستان مایل بود بگوید، «استقرار موطن ملی یهود در فلسطین را بدیده مساعد می‌نگرد.» سرانجام طرفین برسر متن دوم به توافق رسیدند[43] دولت انگلستان با اعلامیه بالفور در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۷ موافقت کرد واین اعلامیه در دوم

41. Rabinowics, **Fifty Years of Zionism**, pp, 68- 9.

42. Justice Brandeis

۴۳. متن کامل پیشنهاد اولیه صهیونیست‌ها و نیز اعلامیه بالفور در بخش اسناد ارائه شده است.

نوامبر منتشر شد. در اعلامیه مذکور که از سوی بالفور بـه لـرد روچیلد نوشته شده بـود، انگلستان (دولت اعلیحضرت) استقرار موطن ملی یهود در فلسطین را مساعد در نظر گرفت وخواستار وارد نیامدن لطمه به حقوق جمعیت بومی «اعراب» دراین سرزمین گردید.

ـ واکنش اعراب

گرچه انگلستان سعی کرد خبر صدور اعلامیه بالفور جهت تاسیس موطن ملی یـهود در فلسطین به گوش اعراب نرسد، اما موفق نشد وپس ازانتشار خبر سیل اعتراضات اعراب بـه لندن جاری شد. دراین میان شریف‌حسین بیش از دیگران اظهار دلسردی و نگرانی می‌کرد زیرا بدنبال شنیدن خبر توافق محرمانه سایکس ـ پیکو احساس کـرد بـاز هم انگـلیسی‌هـا برخلاف تعهدات خود با او عمل کرده‌اند. بدین خاطر طی ارسال پیامی به لـندن خـواستار توضیح رسمی دراین باره شد.

اعلامیه هوگارت

هوگارت[44] یکی از رؤسای دفتر عرب درقاهره، از لندن مـامور شد تـاباشریف حسیـن درجده ملاقات کند و دررابطه بااعلامیه بالفور توضیحات کـافی را بـه او بـدهد. هــوگارت درژانویه ۱۹۱۸ درجده باحسین ملاقات کرد و پیامی دراین رابطه به او داد. دراین پیام بار دیگر حمایت انگلستان از ملت عرب وتحقق وحدت آنها، اعلام گردید. وی هـمچنین تـاکید کرد که انگلستان برآن است که هیچ یک از مردم عرب و یهود درفلسطین تـابع و زیـردست دیگری قرار نگیرد و درعین حال که بیت‌المقدس تحت رژیم بین‌المللی اداره می‌شود کنترل مسجدالاقصی و مسجد عمر به مسلمانان داده خواهد شد. وی بـه صراحـت گـفت بـدلیل حمایت افکار عمومی جهان از یهودیان و بازگشت آنها به فلسطین، دولت اعلیحضرت نیـز از این اصل تاجایی که به آزادی جمعیت بومی فلسطین از نظر سیاسی و اقتصادی ضربه نزند، حمایت می‌کند. وی درپایان اظهار داشت که دراین صورت یـهودیان جهـان نیـز از نهضـت اعراب و استقلال آنها حمایت خواهند کرد.[45]

44. Hogarth

۴۵. متن کامل اعلامیه هوگارت در بخش اسناد آمده است.

بدنبال پیام هوگارت، شریف حسین به طرفداران خود درجهان عرب اطمینان داد که استقرار یهود درفلسطین به استقلال عرب درآن سرزمین لطمه‌ای نمی‌زند. او از فیصل فرزند خود خواست تا به فلسطینی‌ها بگوید براساس اصل قرآنی از یهودیان بعنوان میهمان پذیرائی و استقبال کنند و برای رفاه اقتصادی فلسطین باآنها همکاری نمایند.

فلسطین درمکاتبات شریف حسین- ماکماهون

علی‌رغم خشنودی شریف حسین از پیام هوگارت بسیاری از رهبران و محققان عرب، صدور اعلامیه بالفور را خلاف وعده‌های ماکماهون به شریف حسین می‌دانند و انگلستان درمقابل معتقد است که فلسطین از منطقه وعده داده شده برای استقلال اعراب مستثنی شده است.[٤٦] این مسئله بحث‌های جنجال‌برانگیزی به دنبال داشت. جرج آنتونیوس معتقد است، گرچه درمکاتبات ماکماهون نامی از فلسطین برده نشده اما عنوان ولایت (سنجاق) بیت‌المقدس چند جا ذکر شده است. درنامه‌های ماکماهون آمده است که بخش‌های غرب سوریه مانند دمشق، حمص، حماء و حلب از منطقه استقلال عرب حذف شده است و چرچیل در ۱۹۲۲، معتقد بود که کلمه «بخش» برابر باولایت است. بنابراین ولایت دمشق (شامل ماوراء اردن) همان فلسطین کنونی است. آنتونیوس دربرابر این استدلال معتقد است که «بخش» برابربا «ولایت» نیست و اصولاً بجز ولایت سوریه، ولایت دیگری نظیر ولایت دمشق، حماء، حلب و حمص وجود نداشته است. ماکماهون درسومین نامه خود دو ولایت حلب و بیروت را از منطقه استقلال عرب مستثنی کرد و اگر درباره فلسطین نیز چنین نظری می‌داشت، ولایت (سنجاق) اورشلیم را هم ذکر می‌کرد[٤٧].

درسال ١٩٦٤ متن دوسند مخفی افشاگردید که براساس آن مشخص شد که فلسطین از نظر انگلستان درقلمرو منطقه استقلال عرب قرار داشته است. سند نخست یک یادداشت

٤٦. آرنولد توینبی مورخ برجسته و کارمند وقت اداره اطلاعات سیاسی وزارت خارجه انگلستان معتقد بود که فلسطین بر اساس تعهدات انگلستان به شریف حسین، باید یک سرزمین عربی مستقل شود و همانند بین‌النهرین جزو یک فدراسیون عرب باشد. ر.ک. به اسناد وزارت خارجه انگلیس، **بذرهای توطئه**، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، تهران، انتشارات اطلاعات، ١٣٦٦، ص ص ٤١- ٣٨.

47. Antonious, **op.cit**, p. 269.

۲۰ صفحه‌ای درمورد «تعهد بریتانیا به شاه حسین[48]» بود که اداره اطلاعات سیاسی وزارت خارجه انگلستان برای استفاده هیات نمایندگی خود به کنفرانس صلح پاریس تهیه کرده بود. سند دوم یک ضمیمه ۱۲ صفحه‌ای دررابطه باتعهدات‌قبلی«دولت‌اعلیحضرت»(درمورد خاورمیانه)است متن‌اسناد در روزنامه تایمز لندن منتشر شد.[49] در یکی از این دو سند آمده است که «دولت اعلیحضرت دروعده‌های خود به شریف حسین از طریق سرهنری ماکماهون در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵، فلسطین را درمحدوده استقلال عرب جاداده است.» این دو سند به پروفسور «ویلیام لین وسترمن[50]» مشاور امور ترکیه هیات نمایندگی آمریکا درکنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) تعلق داشت که آنها را به دانشگاه استانفورد سپرد و تقاضا کرد تاهنگام مرگش موضوع اسناد فاش نشود.[51]

اعلامیه به ۷ شخصیت عرب

افشای قرارداد سایکس- پیکو، و سپس اعلامیه بالفور، خشم تمامی اعراب را برانگیخت و احتمال فروپاشی اتحاد اعراب و انگلستان را به وجود آورد. هفت شخصیت عرب ساکن قاهره که دارای نفوذ زیاد بودند و از مکاتبات شریف حسین- ماکماهون اطلاع داشتند، اعلامیه‌هایی خطاب به انگلستان صادر کردند. آنها دراین اعلامیه‌ها از دولت انگلیس تقاضا کردند باتوجه به وخامت اوضاع، نظرات خود را درباره آینده کشورهای عرب بطورکلی بیان کند. آنها بویژه خواستار روشن شدن اوضاع سوریه، عراق و فلسطین بعد از پایان جنگ شدند. ۷ شخصیت عرب، نامه خود را به دفتر عرب درقاهره دادند و از انگلستان خواستند نام آنها را افشاء نکنند[52]. دولت انگلستان در ۱۶ ژوئن ۱۹۱۸ پاسخ خود را طی اعلامیه‌ای خطاب به ۷ شخصیت مذکور از طریق یک عضو «انتلیجنت سرویس» به نویسندگان تسلیم کرد و یک نسخه را نیز برای شریف حسین فرستاد. این اعلامیه که به

48. British Commitment to King Hussain

49. «Light on Britains'Palestine Promises", **The Times** (London), 17 April 1964.

50. William Linn Westermann

51. Sami Hadawi, **Palestine in Focus,** Beirut, PLO Research Center, 1968. pp, 27-28.

۵۲. جرج آنتونیوس اسامی افراد مذکور را در کتاب خود آورده است.

«اعلامیه به هفت عرب[۵۳]» معروف شد درواقع مهمترین اعلامیه انگلستان دررابطه باقیام اعراب بود و وعده‌های سابق به اعراب را مورد تائید قرار می‌داد[۵۴]. این اعلامیه سرزمینهای مورد ادعای شریف حسین را به چهارنوع تقسیم می‌کند:

۱- مناطق مستقل و آزاد قبل از جنگ

۲- مناطقی که توسط خود اعراب از دست ترکها آزاد شده است. انگلستان دراین مناطق که شامل شبه جزیره عربستان از عدن تاعقبه می‌شود استقلال کامل اعراب را برسمیت می‌شناسد.

۳- مناطق آزادشده تحت قلمرو ترکها توسط ارتش متفقین، شامل عراق و فلسطین که دولت آینده ساکنان این مناطق براساس اصل رضایت مردم آن تعیین خواهد شد.

٤- دولت انگلستان کوشش می‌کند مردم مناطقی که هنوز تحت اشغال ترکها است (سوریه، موصل عراق) به استقلال خود دست یابند.

مفاد اعلامیه به هفت عرب، بویژه تاکید براصل ایجاد حکومتهای مردمی براساس رضایت ساکنان، باعث شادی اعراب شد. یک نسخه از این اعلامیه بدست فیصل فرمانده ارتشهای عرب رسید و باعث شد تاسربازان و قبایل زیرفرماندهی او به وعده‌های انگلستان دلگرم شوند و درپیکار نهایی علیه عثمانی شرکت جویند.

- اعلامیه انگلستان- فرانسه خطاب به اعراب (نوامبر ۱۹۱۸)

آخرین اقدام انگلستان برای آرام کردن خشم و نگرانی اعراب، اعلامیه مشترکی بود که به همراه فرانسه در ۷ نوامبر ۱۹۱۸ دررابطه باسرنوشت کشورهای شمالی عرب صادرکرد. دراین اعلامیه که توسط مطبوعات فلسطین، عراق و سوریه و نیز فرماندهی نظامی متفقین چاپ شد، اهداف فرانسه و انگلستان دررابطه باآینده این مناطق اعلام گردید. علت اصلی صدور اعلامیه مشترک درواقع حادثه‌ای بود که دربیروت رخ داد و باعث نارضایتی فیصل و رهبران و نظامیان عرب شد. اعراب ناسیونالیست دربیروت بدستور فیصل پرچمی را بعنوان پرچم استقلال عرب برافراشته بودند که بدستور ژنرال آلن به پائین کشیده شد. بدنبال این حادثه برخی مقامات ارشد ارتش فیصل دست به شورش

53. Declariation to the Seven

۵٤. متن کامل اعلامیه به هفت عرب در بخش اسناد ارائه شده است.

زدند. بعلاوه فعالیت صهونیستها درفلسطین به این مسئله دامن زد. شایعه تسلط آینده فرانسه برسوریه و لبنان باعث گسترش شک و تردید درسراسر لبنان و سوریه شد. فیصل بخاطر این اقدام به آلن بی‌اعتراض کرد و گفت نمی‌تواند نیروهای تحت فرمان خود را کنترل کند، مگر اینکه مقاصد متفقین درمورد سوریه و لبنان و نیز عراق صراحتاً اعلام گردد. براثر وخیم‌تر شدن اوضاع، انگلستان و فرانسه بسرعت اعلامیه مشترکی را صادر کردند که تاثیر عمده‌ای بجای گذاشت و ظرف چندروز اوضاع را آرام کرد.[55] دراعلامیه مشترک گفته شده بود که هدف فرانسه و انگلستان رهایی اعراب از ستم ترکها است و نیز تاکید گردید که این دوکشور از تاسیس حکومتهای ملی براساس انتخابات آزاد دراین مناطق حمایت می‌کنند[56].

- بی‌اعتباری اعلامیه بالفور

بر سر اعتبار اعلامیه بالفور بعنوان یک سند معتبر حقوقی بحثهای فراوانی صورت گرفته است. بسیاری از حقوقدانان این اعلامیه را بعنوان یک سند حقوقی، معتبر نمی‌دانند. زیرا اعطای فلسطین بعنوان یک سرزمین به قوم دیگری که در آن سکونت نداشتند، یک اقدام قانونی معتبر تلقی نمی‌شود. حقوقدانان بی‌اعتباری‌اعلامیه بالفور را براساس ادله و مدارک زیر محقق می‌دانند:

١- بریتانیا حق نداشته است سرزمینی را که به او تعلق ندارد به افرادی بدهد که برای دریافت آن محق نبودند. جامعه ملل حق قیمومت انگلستان بر فلسطین را تنها در ۲۰ ژوئن ۱۹۲۲ اعلام کرد.

۲- اعلامیه بالفور نتیجه توافق جمعی میان کشورها نیست، بلکه نامه‌ای است که به شخصی نوشته شد، و روچیلد درواقع نماینده همه یهودیان نبود.

۳- حقوق جنگ به انگلستان اجازه نمی‌دهد سرزمین اشغال شده را در اختیار خود بگیرد و ورود سربازان انگلستان به فلسطین منجر به این نمی‌شود که حاکمیت عثمانی بر فلسطین به انگلستان منتقل گردد.

٤- اعلامیه بالفور به حقوق مکتسبه مردم فلسطین ضربه زد و آنرا نقض کرد. متفقین

55. Antonious, **op.cit.** pp. 274- 5.

٥٦. متن کامل اعلامیه مشترک فرانسه- انگلستان در بخش اسناد ارائه شده است.

رسماً پذیرفته بودند که مردم غیرترک امپراتوری عثمانی باید از قید سلطه رها شوند و اراده آنها برای تأسیس حکومت‌های ملی اصل اساسی تلقی شود.

۵- اعلامیه بالفور با مواد میثاق جامعه ملل و بویژه ماده ۲۰ آن تناقض داشت[۵۷].

٦- اعلامیه بالفور نقض تعهدات بریتانیا به اعراب براساس مفاد مکاتبات شریف حسین و ماکماهون بود.

۷- دولت انگلستان چندبار بیانات و اعلامیه‌هایی صادر کرد که موضع خود در برابر اعلامیه بالفور را مبهم نشان می‌داد، ازجمله:

الف: پیام هوگارث در ژانویه ۱۹۱۸ به شریف حسین که می‌گفت اسکان یهود در فلسطین نباید با آزادی سیاسی و اقتصادی جمعیت عرب ناسازگار باشد.

ب: نامه بازت در ۸ فوریه ۱۹۱۸ که در آن دولت اعلیحضرت وعده‌های خود برای آزادی و رهایی مردم عرب را مورد تأکید قرار داد.

پ: اعلامیه به ۷ شخصیت عرب در ژوئن ۱۹۱۸ که می‌گفت دولت آینده سرزمینهای عرب باید براساس اصل رضایت مردم آن استوار باشد.

ج: اعلامیه مشترک فرانسه- انگلیس در نوامبر ۱۹۱۸ که اراده مردم سوریه (شامل فلسطین و بین‌النهرین) در تأسیس حکومتهای آن سامان را مورد تشویق قرار می‌داد.[۵۸]

۸- مجلس لردان انگلستان با درج اعلامیه بالفور در سند قیمومت به فلسطین مخالف بود. لرد اسلینگتون[۵۹] در مجلس لردان اعلام کرده بود که اعلامیه بالفور ناقض تعهدات ما به فلسطینی‌ها است. بعلاوه مفاد اعلامیه با ماده میثاق جامعه ملل نیز تناقض دارد. بعلاوه بنظر این لرد، بسیاری از مردم یهود نسبت به طرح صهیونیست‌ها بدبین بودند.

در رأی‌گیری مجلس عوام انگلستان، نمایندگان با رأی ٦۰ در برابر ۲۹ با اعلامیه بالفور و سند قیمومت مخالفت کردند و انگلستان ناچار با حمایت آمریکا و دیگران، سند قیمومت را در جامعه ملل به تصویب رساند. مجلس لردان انگلستان نیز بدنبال مخالفت مجلس عوام با آن مخالفت کرده بود.[٦۰]

۵۷. برای اطلاع از متن ماده ۲۰ میثاق جامعه ملل رجوع کنید به:
منوچهر گنجی، **سازمان ملل متحد**، ۳، تهران، ۱۳۵۲، کتابهای جیبی، ص ۹۰۷.

58. Al- Abid, **op.cit.** pp, 27-29.

59. Lord Slington

٦۰. هنری کتان، **فلسطین و حقوق بین‌الملل**، ص ص ۲۷- ۲٦.

۴

کنفرانس صلح در پاریس

پس از پایان جنگ جهانی اول در نوامبر ۱۹۱۸ قرار بر این شد که سرنوشت مناطق اشغال‌شده عربی وعثمانی در کنفرانس صلح پاریس مشخص شود. کنفرانس صلح پاریس که در آغاز ۱۹۱۹ شروع به کار کرد، محل تجمع تمام طرفین جنگ بود. اعراب، صهیونیستها و ترکها در این کنفرانس نظریات خود را درباره آینده سرزمین خود ارائه دادند.

امیرفیصل در اکتبر ۱۹۱۸ بدستور ژنرال آلن بی‌یک حکومت موقت عرب در سرزمینهای اشغالی تشکیل داد. تعیین سرنوشت کلی مناطق آزادشده عربی نیز به کنفرانس صلح پاریس موکول شد. آلن بی در شرایط خود برای حکومت عربی گفته بود که «به امیرفیصل اطمینان دادم هراقدامی که طی دوران حکومت نظامی صورت گیرد، صرفاً جنبه موقت خواهد داشت و نمی‌تواند توافق نهایی کنفرانس صلح را (دررابطه با سرزمینهای عرب) بخطر اندازد.»[۶۱]

در کنفرانس صلح پاریس فیصل ریاست رسمی هیأت نمایندگی حجاز را بعهده داشت. ابتدا قرار بود فیصل از جانب پدرش نمایندگی تمام اعراب را بعهده گیرد اما خصومت فرانسویها با فیصل و نفوذ آنها باعث شد تا او را فقط بعنوان نماینده حجاز برسمیت بشناسند. فیصل در ٦ فوریه ۱۹۱۹ به همراه لورنس در اجلاس شورای عالی متفقین حضور یافت و خواستار استقلال رسمی برای تمام مردم عرب آسیا شد. فیصل در سخنرانی خود

۶۱. متن کامل شرایط آلن بی برای تأسیس حکومت موقت عربی و سوریه در بخش اسناد آمده است.

توافق سایکس- پیکو را محکوم کرد و از ۱۴ اصل ویلسون حمایت نمود. فیصل در برابر ادعای صهیونیستها و اعلامیه بالفور برای سپردن فلسطین به یهودیان، خواستار تشکیل یک کمیسیون تحقیق و نظرخواهی آن از مردم سوریه و فلسطین، درارابطه با تعیین سرنوشت آینده سیاسی این دو منطقه و تحقیق پیرامون آمال مردم آن شد. فیصل در کنفرانس صلح پاریس یادداشتی به متفقین ارائه داد که حاوی خواسته‌ها و نظرات اعراب در مورد آینده سیاسی سرزمینهای عرب بود.[۶۲] از سوی دیگر عثمانی‌ها نیز طرح خود را درارابطه با آینده عثمانی ارائه دادند.[۶۳]

سازمان جهانی صهیونیست به نمایندگی از یهودیان، در ۲۷ فوریه ۱۹۱۹ طرحی را به شورای عالی در پاریس ارائه داد که حاوی نظریات صهیونیست‌ها در مورد فلسطین بود. در این طرح، درارابطه با فلسطین، به متفقین و کنفرانس پیشنهاداتی شده بود. بسیاری از پیشنهادات مندرج در یادداشت و طرح صهیونیست‌ها بعد از تجدیدنظر و بررسی، در سند قیمومت فلسطین گنجانده شد، سپس بدنبال تصویب شورای عالی، شورای جامعه ملل آنرا به تصویب رسانید. صهیونیست‌ها در طرح خود انگلستان را بعنوان قیم آینده فلسطین پیشنهاد کرده بودند. پیشنهاد انگلستان بعنوان قیم فلسطین درواقع نشانه تبانی قبلی میان صهیونیست‌ها و رهبران بریتانیا بود. صهیونیست‌ها در طرح مفصل خود، مرزهای فلسطین، حق تاریخی یهودیان نسبت به آن، تعیین بریتانیا بعنوان قیم، وظایف مقام قیم و تعیین یک‌کمیسیون برای مسئله زمین و مهاجرت را گنجانده و به بحث گذاشته بودند.[۶۴]

- توافق فیصل- وایزمن

فیصل قبل از برپایی کنفرانس صلح و حضور در آن به فرانسه و انگلستان سفر کرد تا رهبران این کشورها را به توافق با استقلال تمام سرزمینهای عرب متقاعد سازد. او در ۲۶

۶۲. متن کامل یادداشت فیصل به کنفرانس صلح پاریس، در بخش اسناد ارائه شده است.

۶۳. برای اطلاع از طرح عثمانی در کنفرانس صلح رجوع کنید به:

Hurewitz, **Diplomacy in the Near and Middle East**, pp. 59-61.

64. **Ibid.** p, 45.

برای اطلاع بیشتر از متن کامل طرح ارائه شده صهیونیست‌ها به کنفرانس صلح پاریس به صفحات ۵۰-۴۵، منبع بالا رجوع کنید.

نوامبر ۱۹۱۹ در پاریس مورد استقبال قرار گرفت و در ۱۰ دسامبر وارد لندن شد. اقامت او در لندن سه هفته بطول انجامید و در آنجا بود که پی برد توافقهای سایکس- پیکوونیز اعلامیه بالفور واقعیت داشته و انگلیسی‌ها در اجرای این طرحها جدّیت دارند. فیصل در جریان اقامت خود در لندن چند ملاقات با وایزمن رهبر صهیونیست‌ها داشت که به توافق مشهور فیصل- وایزمن در ۳ ژانویه ۱۹۱۹ منجر شد. انگلیسی‌ها که اعتراضات نخست اعراب به سایکس- پیکو و اعلامیه بالفور را مشاهده کرده بودند و از اوج گیری تضاد عرب- صهیونیست در آینده بیمناک بودند، سعی داشتند میان اعراب و صهیونیستها به نوعی آشتی و سازش برقرار سازند و اعراب را متقاعد نمایند که حق و دعاوی صهیونیسم بر فلسطین را بپذیرند. اقامت فیصل در لندن با اقامت وایزمن در این شهر همزمان بود و این بهترین فرصت آشتی میان این دو تشخیص داده شد. لورنس که طی ۲ سال گذشته در جریان قیام اعراب، همراه فیصل بود، او را تحت فشار گذارد تا ملاقات با وایزمن را بپذیرد. صهیونیست‌ها نیز اعلام کردند که حاضرند با فیصل بعنوان نماینده شریف حسین و اعراب سخن بگویند. گرچه فیصل به این ملاقاتها بی‌میل نبود اما از آنجا که از جانب پدرش شریف حسین چنین دستور و اجازه‌ای نداشت و نیز از آنجا که ممکن بود این ملاقاتها خشم اعراب کشورهای شمال (سوریه و فلسطین) را برانگیزد، از این پیشنهادات نگران شد. لذا از پدرش کسب تکلیف کرد. ولی شریف به او اجازه داد تنها در جهت تحقق وعده‌های بریتانیا برای استقلال کشورهای عرب تلاش کند. با وجود این به منظور ملاقات با صهیونیستها فیصل همچنان تحت فشار بود. سرانجام لورنس او را متقاعد ساخت که این ملاقات با استقلال عرب منافات ندارد. فیصل نیز با الهام از مباحثات شریف حسین و هوگارث در ۱۹۱۸ که همکاری با صهیونیست‌ها را با نظر مساعد تلقی کرده بود، به ملاقات رضایت داد. قبلاً فیصل در ۱۹۱۸ در اردوگاه نظامی خود در بندر عقبه، وایزمن را به حضور پذیرفته بود. رهبر صهیونیستها در این ملاقات گفته بود که یهودیان قصد ندارند یک کشور یهود در فلسطین تأسیس کنند و حقوق مشروع اعراب را نادیده بگیرند. جرج آنتونیوس معتقد است که این سابقه‌ها باعث شد تا فیصل طرحهای صهیونیسم و انگلستان را خطری برای آزادی سیاسی- اقتصادی اعراب در فلسطین قلمداد نکند. فیصل با وایزمن دو ملاقات داشت و حاصل این ملاقاتها و مباحثات، توافق‌نامه‌ای بود که در سوم ژانویه ۱۹۱۹ میان آن دو به‌امضاء رسید. امضاء توافق‌نامه که ۹ ماده داشت، بدون مشورت با شریف حسین صورت گرفت. در ماده ۳ آن آمده بود که پس از تأسیس دولت فلسطین (متشکل از اعراب و

یهودیان) اقداماتی باید جهت اجرای اعلامیه ۲ نوامبر ۱۹۱۷ (بالفور) به بهترین وجه اتخاذ شود. تشویق مهاجرت یهودیان به فلسطین نیز مورد تأیید قرار گرفت.[۶۵] در پایان توافق، فیصل یک شرط اصلی گذاشت دایر بر اینکه تنها در صورت اجرای وعده‌های انگلستان به اعراب برای استقلال همه سرزمینهای عرب این توافق قابل اجرا است. بسیاری از شخصیت‌های ناسیونالیست و نیز محققان عرب برای توافق فیصل و وایزمن اعتباری قائل نیستند. اما صهیونیست‌ها آنرا سند مهمی دال بر شناسائی دعاوی خود بر فلسطین از جانب اعراب تلقی می‌کنند. اعراب برآورده نشدن شرط پایانی این توافق را در مورد استقلال عرب دلیل بی‌اعتباری سند می‌دانند. ابراهیم‌العابد محقق فلسطینی معتقد است که در توافق فیصل- وایزمن، هیچ اشاره صریحی به «دولت صهیونیستی» یا «موطن ملی یهود» نرفته است. فیصل تنها افزایش مهاجرت را اجازه داده است و بعلاوه در شرط آخر توافق در روزهای بعد صریحاً افزوده بود «بشرطی که اعراب به استقلال خود برسند (برطبق یادداشت ژانویه من خطاب به وزیر خارجه انگلستان) با مواد این توافق موافق هستم، والا به هیچ کلمه‌ای از آن متعهد نخواهم بود.»[۶۶] توافق فیصل-وایزمن، تنها گفتگوی اعراب و صهیونیست‌ها نبود بلکه قبل و بعد از این توافق نیز گفتگوهایی جریان داشت. وایزمن در ۱۹۲۲ با امیرعبدالله پادشاه وقت اردن مذاکراتی انجام داد و در تابستان ۱۹۲۲ رهبران صهیونیست در قاهره با کمیته‌ای از ناسیونالیست‌های سوریه (ریاض‌الصلح، محمدرشید رضا، کمال‌القصاب و امیل غوری) مذاکره کردند. بن‌گوریون و شرتوک، رهبران برجسته صهیونیست نیز در طول دهه ۱۹۲۰ ملاقاتهایی با اعراب داشتند.[۶۷]

- کمیسیون کینگ- کرین

هنگامی که فیصل پیشنهاد تشکیل یک کمیسیون تحقیق برای اعزام به سوریه

65. Antonious, **op. cit.** pp, 283- 86.

متن کامل توافق فیصل-وایزمن در بخش اسناد موجود است.

66. Al- Abid, **op. cit.** p, 64.

۶۷. برای اطلاع بیشتر از مذاکرات اعراب و صهیونیست‌ها رجوع کنید به: Caplan, **op. cit.**

-"Negotiation and the Arab- Israeli Conflict", **The Jerusalem quarterly**, Winter 1978. pp, 3-20.

وفلسطین ونظرخواهی از مردم را درکنفرانس صلح مطرح کرد، ویلسون رئیس جمهور آمریکا از آن استقبال کرد. این پیشنهاد در اجلاس محرمانه چهارقدرت بزرگ (امریکا، فرانسه، انگلستان وایتالیا) در ۲۰ مارس ۱۹۱۹ مطرح شد ولی دولت فرانسه باآن بشدت مخالفت ورزید. ویلسون رسماً ازآن حمایت کرد وطرح به تصویب رسید. قرار شد در این کمیسیون فرانسه،انگلستان، آمریکا وایتالیا شرکت داشته باشند. اما هنگام تشکیل کمیسیون،فرانسه به گمان اینکه این طرح توطئه‌ای از سوی انگلستان برای طرد فرانسه از سوریه، لبنان وفلسطین ولغو توافق سایکس- پیکواست، در آن شرکت نکرد. انگلستان نیز از ترس تکرار مسئله درعراق وبین‌النهرین از اعزام نمایندگان خود سرهنری ماکماهون وفرمانده هوگارث، به آن خودداری کرد، وایتالیا هم برای شرکت در آن تمایل نشان نداد. بنابراین تنها نمایندگان آمریکا، یعنی دکتر هنری کینگ[۶۸] و چارلز کرین[۶۹] به جانب منطقه حرکت کردند و از آنجا که تنها هیات آمریکا در این کمیسیون شرکت داشت، به «کمیسیون کینگ- کرین» شهرت یافت[۷۰]

پیشنهادات کنگره عمومی سوریه

به محض اینکه خبر تشکیل کنگره به اطلاع فیصل رسید، درصدد برآمد یک کنگره عمومی در دمشق با شرکت تمام احزاب سیاسی عرب تشکیل دهد و پیشنهادات کنگره رابه کمیسیون ارائه نماید. باورود فیصل درمه ۱۹۱۹ به دمشق احزاب ملی عرب از جمله «حزب الاستقلال‌العربی» (الفتاه سابق) خواهان انتخابات شدند. پس از انتخابات،اولین کنگره عمومی سوریه (بزرگ) دوم ژوئیه ۱۹۱۹ در دمشق تشکیل جلسه داد. در جلسات این کنگره ۶۹ نماینده از سوی مسلمانان ومسیحیان سراسر سوریه وفلسطین شرکت داشتند. در پایان باتصویب قطعنامه‌ای از سوی نمایندگان خواسته‌های ملی اعراب در مورد مسایل جاری اعلام شد. قطعنامه شامل ۱۰ ماده بود که درآن استقلال سوریه وفلسطین تحت نظر امیرفیصل بعنوان پادشاه عنوان شده بود. لغو توافق سایکس- پیکو، اعلامیه بالفور وطرح تقسیم سوریه، تاسیس کشور مشترک‌المنافع یهود در فلسطین، رد کمک‌های

68. Dr. Henry King
69.Charles R. Crane
70.Antonious, op.cit. pp, 287-88.

فرانسه به اعراب واستقلال عراق نیز از جمله نکات عمده ومهم قطعنامه بود.[۷۱] پس از ورود اعضاء کمیسیون کینگ- کرین، این قطعنامه بعنوان خواسته اعراب، به آنها ارائه شد.

کمیسیون پس از ورود به سوریه وفلسطین، خواسته‌های اعراب را مورد بررسی قرار داد و درگزارش مفصل خود برخی از پیشنهادات کنگره عمومی سوریه را پذیرفت. با این وجود کمیسیون از سیستم قیمومت برای کشورهای هلال خصیب (سوریه، فلسطین، لبنان، ماوراء اردن وعراق) حمایت کرد ولی قیمومت سوریه، لبنان وفلسطین رابعهده آمریکا گذاشت. کمیسیون همچنین از متفقین خواست تا فیصل را بعنوان پادشاه این سه منطقه بپذیرند. اما، کمیسیون پس از عزیمت به عراق، پیشنهاد کرد که قیمومت عراق به انگلستان داده شود. در گزارش کمیسیون کینگ-کرین آمده بود که بدلیل خصومت اعراب با صهیونیستها برنامه بالفور جزازراه زور اجرا نخواهد شد. همچنین به ادعای صهیونیستها در مورد مالکیت فلسطین براساس سکونت دوهزارسال پیش یهودیان دراین منطقه، با سوءظن نگریسته شد ویهودیان پاسداران خوبی برای حفظ اماکن مقدسه مسلمانان ومسیحیان قلمداد نشدند.[۷۲]

گزارش کمیسیون در ۲۸ اوت ۱۹۱۹ به شورای عالی متفقین در پاریس ارائه شد اما فرانسه وصهیونیستها بشدت از موارد مطرح شده در آن خشمگین شدند. در این دوران دولت آمریکا بدلیل مخالفت کنگره با پیمان صلح ورسای، سیاست انزوا در پیش گرفته بود و حاضر نبود در سیاستهای خاورمیانه دخالت کند. گزارش کمیسیون هنگامی به ویلسون رسید که او سالهای آخر عمر خود را پشت سرمی‌گذاشت و بشدت مریض بود. متن کامل گزارش نیز برای سه سال منتشر نشد.[۷۳] چون هم انگلستان و هم فرانسه باآن بشدت مخالف بودند. بدین ترتیب، کمیسیون‌کینگ-کرین وگزارش آن که درواقع به بهترین وجه خواسته‌های اعراب رامنعکس می‌کرد، برای همیشه نادیده گرفته شد وهرگز مورد توجه کسی، بجز محققان دانشگاهی قرار نگرفت.

۷۱. متن کامل قطعنامه کنگره عمومی سوریه در بخش اسناد ارائه شده است.

۷۲. رجوع کنید به متن کامل گزارش کمیسیون کینگ-کرین در بخش اسناد.

73. Allen, op.cit. pp, 253-55.

۵

کنفرانس سان رمو وقیمومت

یکی از نکات اختلاف میان انگلستان و فرانسه درجریان کنفرانس صلح پاریس مسئله توافق سایکس- پیکو وتقسیم اراضی عثمانی‌میان این دو کشور بود. همانطور که گفته شد، انگلستان اعلامیه بالفور را برخلاف متن توافق سایکس- پیکوصادر کرد زیرا بالفور فلسطین رابعنوان موطن ملی یهود در نظرگرفته بود، درحالیکه درتوافق سایکس- پیکوفلسطین تحت اداره وکنترل یک رژیم بین‌المللی قرار می‌گرفت. سقوط روسیه تزاری وعقب‌نشینی کمونیست‌ها از جنگ، وضع بین‌المللی را دگرگون کرد وانگلستان درواقع میل نداشت به توافق سایکس-پیکووفادار بماند، چون براساس آن توافق نقاط بسیار مهم اقتصادی واستراتژیک خاورمیانه به فرانسه داده می‌شد. بطورمثال ولایت موصل در شمال عراق که از منابع سرشار نفت بشمار می‌رفت، دراختیار فرانسه قرار می‌گرفت. علی رغم بی توجهی انگلستان به توافق سایکس- پیکو، فرانسه مدعی بود که این توافق تنها سند معتبری است که در آن بطور مشخصی منافع فرانسه در امپراتوری عثمانی توسط بریتانیا برسمیت شناخته شده است.

اختلافات فرانسه وانگلستان منجر به برپایی اجلاس محرمانه چهارقدرت بزرگ (امریکا، فرانسه، انگلستان وایتالیا) در ۲۰ مارس ۱۹۱۹ شد. در این اجلاس مباحثات مفصلی میان طرفین پیرامون اختلافات دو کشور صورت گرفت.[۷۴] تصمیم قطعی در مورد

۷۴- برای اطلاع از متن کامل بحثهای اجلاس محرمانه ۲۰ مارس ۱۹۱۹ رجوع کنید به:
Hurewitz, Diplomacy..., pp, 50-59.

تشکیل کمیسیون کینگ- کرین در همین اجلاس گرفته شد. اما تصمیم‌گیری پیرامون سرنوشت کشورهای عرب باتوجه به تصویب میثاق جامعه ملل در ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ به کنفرانس دیگری سپرده شد. براساس ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل، قرار بود یک سیستم قیمومت تحت نظر قدرتهای متمدن در سرزمینهای اشغال شده عثمانی برقرار گردد. پاراگراف ٤ ماده ۲۲ درواقع به استانهای عربی وآسیایی عثمانی مربوط می‌شود. در این پاراگراف گفته شده است «برخی ملت‌های جداشده از امپراتوری عثمانی لیاقت استقلال را دارند ولی باید برای امور خود از دول پیشرفته مشورت جویند.»

فیصل که برای تشویق فرانسویان مذاکرات بی حاصلی راباکلمانسودرپاریس انجام داده بود، در ژانویه ۱۹۲۰ به دمشق بازگشت وچون بدلیل مماشات درقبال فرانسه وتوافق باوایزمن مورد انتقاد سوری‌ها قرار گرفته بود، خواستار تشکیل کنگره عمومی سوریه شد. کنگره عمومی سوریه در ۸ مارس ۱۹۲۰ تشکیل جلسه داد وبا استناد به ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل استقلال سوریه را اعلام کرد. سوریه مستقل لبنان وفلسطین رانیز در برمی‌گرفت همچنین مقرر شد فیصل بعنوان پادشاده آینده کشورمستقل سوریه برسمیت شناخته شود. چندی بعد درعراق نیز رهبران عرب استقلال این کشور راتحت پادشاهی امیرعبدالله اعلام کردند.

این حوادث نگرانی فرانسه وانگلستان را تشدید کرد وآنها ضمن رد استقلال سوریه وعراق، از فیصل خواستند به پاریس عزیمت کنند. درهمین اوضاع واحوال، کنفرانس شورای عالی صلح متفقین در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ درسان رمو تشکیل شد وسیستم قیمومت برکشورهای عرب رامشخص کرد. سوریه به ۳ قسمت فلسطین، سوریه ولبنان تقسیم شد. عراق و فلسطین زیرنظر بریتانیا وسوریه ولبنان تحت قیمومت فرانسه قرارگرفت. هنگامی که در ۵ مه ۱۹۲۰ تصمیمات سان رمو منتشر شد خشم ویأس سراسر جهان عرب را فراگرفت.

ـاشغال سوریه و اخراج فیصل

بدنبال افشای کنفرانس سان‌رمو، مردم سوریه و فلسطین خواستار جنگ با فرانسه شدند. اما فیصل هنوز هم به مساعی انگلستان و نیز آمریکا امیدوار بود. انگلستان از فیصل خواست از دست زدن به خشونت علیه فرانسه خودداری نماید و برای بحث پیرامون این مسئله به لندن مسافرت کند. در ١٤ ژوئیه ۱۹۲۰ دولت فرانسه به فیصل اولتیماتوم داد تا

در عرض چهار روز خود را تسلیم کند و قیمومت بر سوریه را بپذیرد و راه‌آهن حلب و شهرهای حمص، حماء را به فرانسوی‌ها سپرده و ارتش عربی را منحل سازد و در حمص، افراد شورشی‌ضد فرانسه را مجازات کند. گرچه فیصل حاضر بود همه این شرایط را بپذیرد و در واقع به این کار نیز دست زد ، اما سربازان فرانسوی ۱۰ روز بعد دمشق را به تصرف خود درآوردند و پس از اندکی مقاومت فیصل و نیروهای او را شکست دادند. خود فیصل نیز بدستور فرانسه از دمشق و سپس از سوریه اخراج شد. از آنجا که اعراب در شهر حیفا از فیصل استقبال نکردند به فلسطین، نزد کمیسر عالی بریتانیا رفت و به پیشنهاد او عازم ایتالیا شد و سپس به دعوت دولت انگلستان برای بحث پیرامون آینده خود عازم لندن گردید.[۷۵]

- کنفرانس قاهره و سرنوشت فیصل

تصمیم‌گیری نهایی پیرامون سرنوشت سیاسی پسران شریف حسین (فیصل و امیر عبدالله) که در قیام ضد عثمانی کمک‌های شایانی به انگلستان کرده بودند، در کنفرانس مارس ۱۹۲۱ قاهره گرفته شد. قبل از آن فیصل در ژانویه ۱۹۲۱ با پادشاه انگلستان ملاقات کرد. در مباحثاتی که میان دولتمردان انگلیس از ژانویه تا مارس ۱۹۲۱ درگرفت، بر سر تعیین یکی از پسران شریف بعنوان پادشاه عراق توافق بعمل آمد. مقامات برجسته دولت انگلستان نظیر کاکس و کرزون فیصل را بعنوان پادشاه عراق در نظر داشتند ولی فیصل با آن مخالفت می‌ورزید، چون عبدالله را برای این کار بدلیل تمایل پدرش شریف حسین واراده مردم عراق، مناسب‌تر می‌دید. با این وجود انگلستان، فیصل را برای بین‌النهرین، بدلیل شدت وفاداری‌اش نسبت به سیاستهای بریتانیا مناسب‌تر می‌دید.

در جریان کنفرانس قاهره در مارس ۱۹۲۱، سیاست کلی انگلستان در خاورمیانه پی‌ریزی شد. علاوه بر چرچیل وزیر مستعمرات انگلستان، ۴۰ متخصص سیاستهای خاورمیانه، کمیسرهای عالی بریتانیا، افسران و فرماندهان کل نیروهای این کشور در خاورمیانه‌ووزرای‌مقیم در خلیج فارس در قاهره حضور داشتند. کنفرانس قاهره رویهمرفته

۷۵. پیرامون اشغال سوریه و اخراج فیصل رجوع کنید به:

-Antonious, op.cit. pp, 307-16.

-Allen, op.cit. p, 258.

۱۲ روز بطول انجامید و در جلسات آن که در هتل سیمرامیس قاهره بطور محرمانه برپا می‌شد، دو کمیته‌نظامی و سیاسی، سیاست آینده انگلستان در خاورمیانه را طرح‌ریزی کردند.

در جریان مباحثات پیرامون اوضاع سیاسی بین‌النهرین، سرپرسی کاکس، لاورنس و خانم گروترد بل از فیصل بعنوان پادشاه عراق حمایت می‌کردند. سرانجام نیز طرفداران فیصل موفق شدند او را بعنوان پادشاه آینده عراق تعیین کنند. قرار شد فیصل به عراق برود و با رای عمومی پادشاه شود و پس از آن سیستم قیمومت لغو شده و میان کشور پادشاهی مستقل عراق و انگلستان یک پیمان اتحاد منعقد شود.

در مورد امیر عبدالله نیز تصمیم گرفته شد که بدنبال مذاکرات سابق او با چرچیل در بیت‌المقدس، حکومت ماوراء اردن به او سپرده شود. گرچه عبدالله قبلاً پیشنهاد داده بود فلسطین و ماوراء اردن به یک حکومت واحد تبدیل شود اما انگلستان بدلیل وعده‌های خود به صهیونیست‌ها، تنها موافقت کرد که ماوراء اردن را به عبدالله واگذار کند.[۷٦]

ـ تصویب قیمومت در جامعه ملل

گرچه کنفرانس ۲٤ آوریل ۱۹۲۰ سان رمور قیمومت سرزمینهای عرب را به فرانسه و انگلستان داد، اما شرایط قیمومت را مشخص نکرد. بحث و مذاکرات میان قدرتهای بزرگ تا سال ۱۹۲۲ بر سر شرایط قیمومت ادامه داشت. در این راه با ایالات متحده آمریکا نیز، هر چند که عضو جامعه ملل نبود، مشورت بعمل آمد. متن پیشنهادی قیمومت پس از حک و اصلاح سرانجام توسط شورای جامعه ملل در ٢٤ ژوئیه ۱۹۲۲ تصویب شد و از سپتامبر سال ۱۹۲۳ به مرحله اجرا درآمد.

همانطور که گفته شد، پس از روی کارآمدن فیصل در عراق، سیستم قیمومت انگلستان لغو گردید و میان عراق و قدرت قیم سابق پیمان اتحاد بسته شد. سیستم قیمومت بطور موثر تنها در فلسطین به مرحله اجراء درآمد و بیش از ۲۵ سال اداره فلسطین را تحت قیمومت بریتانیا قرارداد. یکی از اهداف عمده قیمومت فلسطین فراهم کردن زمینه اجرای

76. Aaron S. Klieman, **Foundation of British Foreign Policy in the Arab World: The Cairo Conference of 1921.** The John Hopkins Press, Baltimore, 1970. pp, 100-131.

اعلامیه بالفور و تبدیل فلسطین به موطن ملی یهودیان بود. سند قیمومت مصوب جامعه ملل، رویهمرفته ۲۸ ماده داشت و طرح اعلامیه بالفور در مقدمه آن مورد تایید قرار گرفت. اختیارات کامل قانونگذاری واداری به مقام قیمومت سپرده شد (ماده ۱) ماده دوم قیمومت شیوه مناسب برای اداره فلسطین به منظور تبدیل آن به موطن ملی یهود را مورد تأکید قرار داد. آژانس یهود نیز بعنوان ارگان عمومی یهودیان و نهاد مورد مشورت انگلستان تا زمان استقرار رسمی موطن ملی یهودیان به رسمیت شناخته شد (ماده ۳).

با تصویب قیمومت از سوی جامعه ملل، سیاستهای بین‌المللی و بویژه امپریالیسم بریتانیا در منطقه وارد مرحله جدیدی شد و کشمکش اعراب فلسطینی و صهیونیسم بر سر فلسطین آغاز گشت. از این مرحله به بعد بود که مشکل فلسطین بعنوان مسئله اصلی جهان عرب پدیدار شد و عامل بسیاری از تحولات سیاسی بعدی در کشورهای عربی گردید.[۷۷]

در دهه ۱۹۲۰ مشکلات و مسایل سایر نواحی امپراطوری عثمانی و نیز رژیم حجاز حل شد. ناسیونالیست‌های جدید ترک تحت رهبری کمال اتاتورک، اشغالگران را از بقایای ترکیه اخراج کردند و در سال ۱۹۲۳ با انعقاد پیمان سور، ترکیه فعلی بعنوان ترکیه مستقل برسمیت شناخته شد. در سال ۱۹۲٤ (سوم مارس) پارلمان جمهوری جدید ترکیه پس از بحث و جدلها و کشمکش‌های زیاد سرانجام سیستم خلافت اسلامی را منحل کرد و اعضای خانواده سلطان عثمانی را تبعید نمود.[۷۸]

در شبه جزیره عربستان هنوز کشمکش میان شریف حسین و خانواده ابن‌سعود ادامه داشت. این کشمکش میان محافل سیاسی حکومت انگلستان نیز اختلاف انداخته بود. از یک طرف لاورنس که سالها با فیصل و شریف حسین همکاری کرده بود و به آنها ارادت داشت، معتقد بود که شریف و هاشمی‌ها بهترین افراد برای متحدکردن اعراب شبه جزیره هستند، اما از طرف دیگر جان فیلبی با ابن‌سعود تماس داشت و معتقد بود که وی در واقع توانایی دارد که اعراب را متحد سازد. او مقامات را تشویق می‌کرد تا از ابن‌سعود بعنوان مرد آینده جزیره حمایت کنند. لاورنس همچنین معتقد بود که پس از مرگ ابن‌سعود در عربستان هرج‌ومرج می‌شود، در حالیکه هاشمی‌ها پرستیژ مذهبی و سیاسی دارند و پس از

۷۷. متن کامل سند قیمومت در بخش اسناد ارائه شده است.

۷۸. پیرامون شخصیت آتاتورک، جنگهای استقلال و لغو سیستم خلافت، ر.ک به:

Turkish Ministry of Press, Broadcasting and Tourism, **The Life of Ataturk**, Ankara, 1961. pp, 65- 92, 187- 190.

ترکها قادرند اعراب را به وحدت برسانند.[۷۹] ابن‌سعود از سوی «اداره هند[۸۰]» و شریف و هاشمی‌ها از سوی وزارت امور خارجه حمایت می‌شدند. گذشت زمان به نفع شریف نبود. او بر سر صدور اعلامیه بالفور با انگلیسی‌ها مشاجره داشت و تثبیت قیمومت فرانسه بر سوریه، باعث خصومت بیشتر میان او و مقامات لندن شد. شریف در ٦ مارس ۱۹۲٤ سه روز پس از انحلال خلافت اسلامی در پارلمان ترکیه، خود را خلیفه مسلمانان خواند. از آن پس نبردهای میان ابن‌سعود و شریف شدت گرفت و حمایت انگلستان نیز از او ادامه نیافت. در ماههای بعدی سال ۱۹۲٤ شریف سرانجام از ابن‌سعود شکست خورد و پسرش علی جانشین او تا دسامبر ۱۹۲۵ در مکه باقی ماند و سپس به عراق رفت. در ژانویه ۱۹۲٦ نجبای مکه و علماء مذهبی، پادشاهی حجاز را به ابن‌سعود دادند، یمن و عسیر نیز از او حمایت کردند. و سال بعد نیز، او پادشاه نجد شد. و بدین ترتیب رژیم سعودی‌ها در عربستان قوام گرفت.[۸۱]

با برقراری سیستم قیمومت بریتانیا و فرانسه در عراق و فلسطین و لبنان و سوریه، و نیز بدنبال انتصاب فیصل و عبدالله بعنوان پادشاهان عراق و ماوراء اردن، دوره کشمکش‌های حاد امپریالیستی دوران جنگ جهانی به پایان رسید و مرحله تازه‌ای از بحران در خاورمیانه عربی آغاز گشت. در این مرحله مسئله فلسطین بعنوان مشکل اصلی اعراب نمودار شد و تضادمیان ناسیونالیسم عرب و ترک، جای خود را به درگیری طولانی عربی-صهیونیستی داد. یکی از اهداف عمده طرح قیمومت مصوب ژوئیه ۱۹۲۲ جامعه ملل، فراهم ساختن زمینه اجرای اعلامیه بالفور و تبدیل فلسطین به موطن ملی یهود بود. امپریالیسم بریتانیا در طول سه دهه حکومت خود بر فلسطین در این جهت تلاش کرد و در پایان دهه ۱۹٤۰ که خود را در آشتی‌دادن میان اعراب و صهیونیستها ناتوان دید، تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت فلسطین را به سازمان ملل سپرد.

از سوی دیگر با رخنه صهیونیستها در فلسطین، جنبش بیداری عربی به گونه‌ای متفاوت از سایر نقاط جهان عرب رو به گسترش نهاد و منجر به ظهور ناسیونالیسم فلسطین شد که از ابعاد مختلف با ناسیونالیسم رایج عرب اختلافات عمده داشت.

79. H. St. John B. Philby, **Arabian Days**, London, Robert Hale, 1948. pp, 158- 59.
80. Indian Office.
81. George A. Lipsky, **Saudi Arabia**, Hraf Press, New Haven, 1959. pp, 14- 15.



سلطان عبدالحمید عثمانی



انورپاشا



لورنس



جمال پاشا (سمت چپ) از رهبران برجسته تـر کهای جـوان به هـمراه فرماندار بیت‌المقدس (سمت راست)



شریف حسین

فیصل پسر شریف حسین
و پادشاه بعدی عراق





ملاقات فیصل و حیم وایزمن در سال ۱۹۱۸



هوگارت



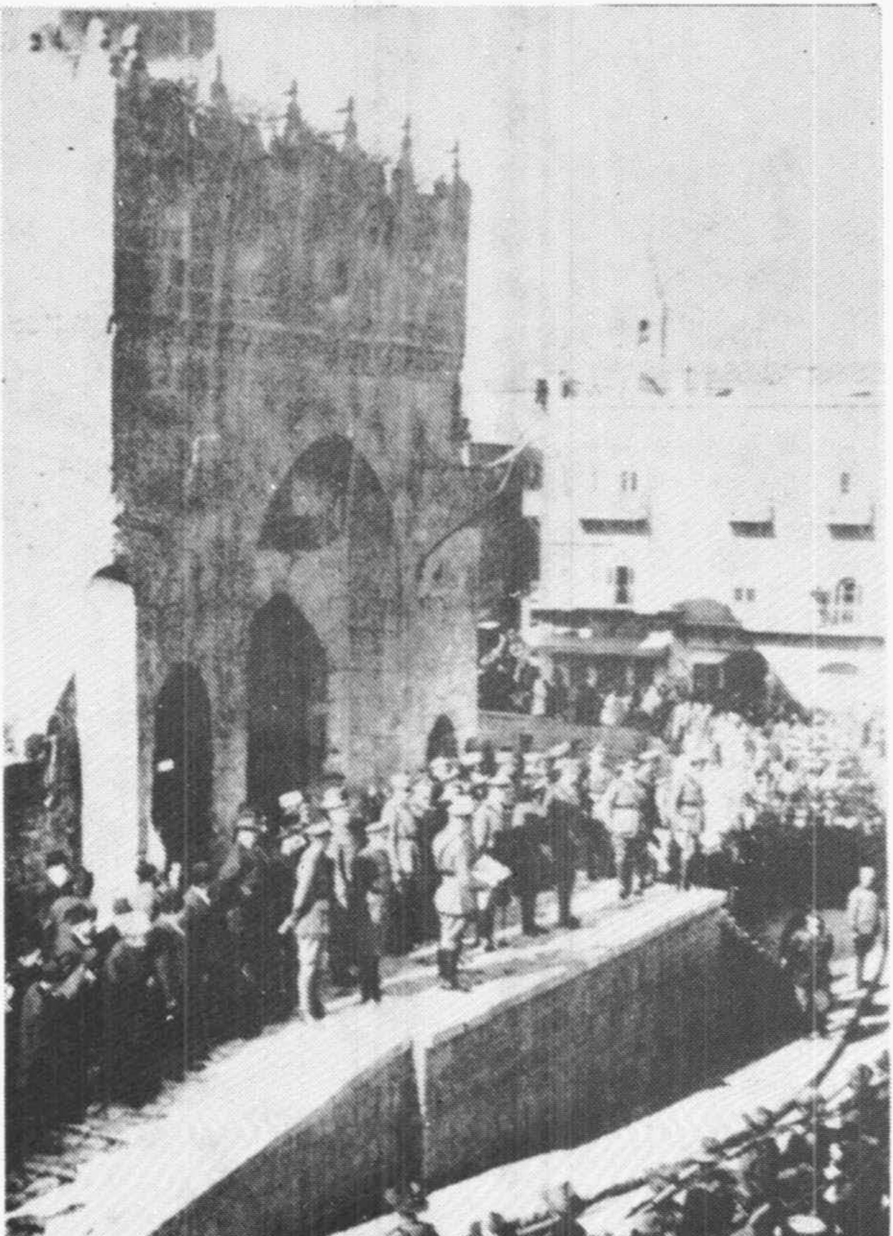
سر «هنری ماکماهون»
کمیسر عالی انگلستان در مصر



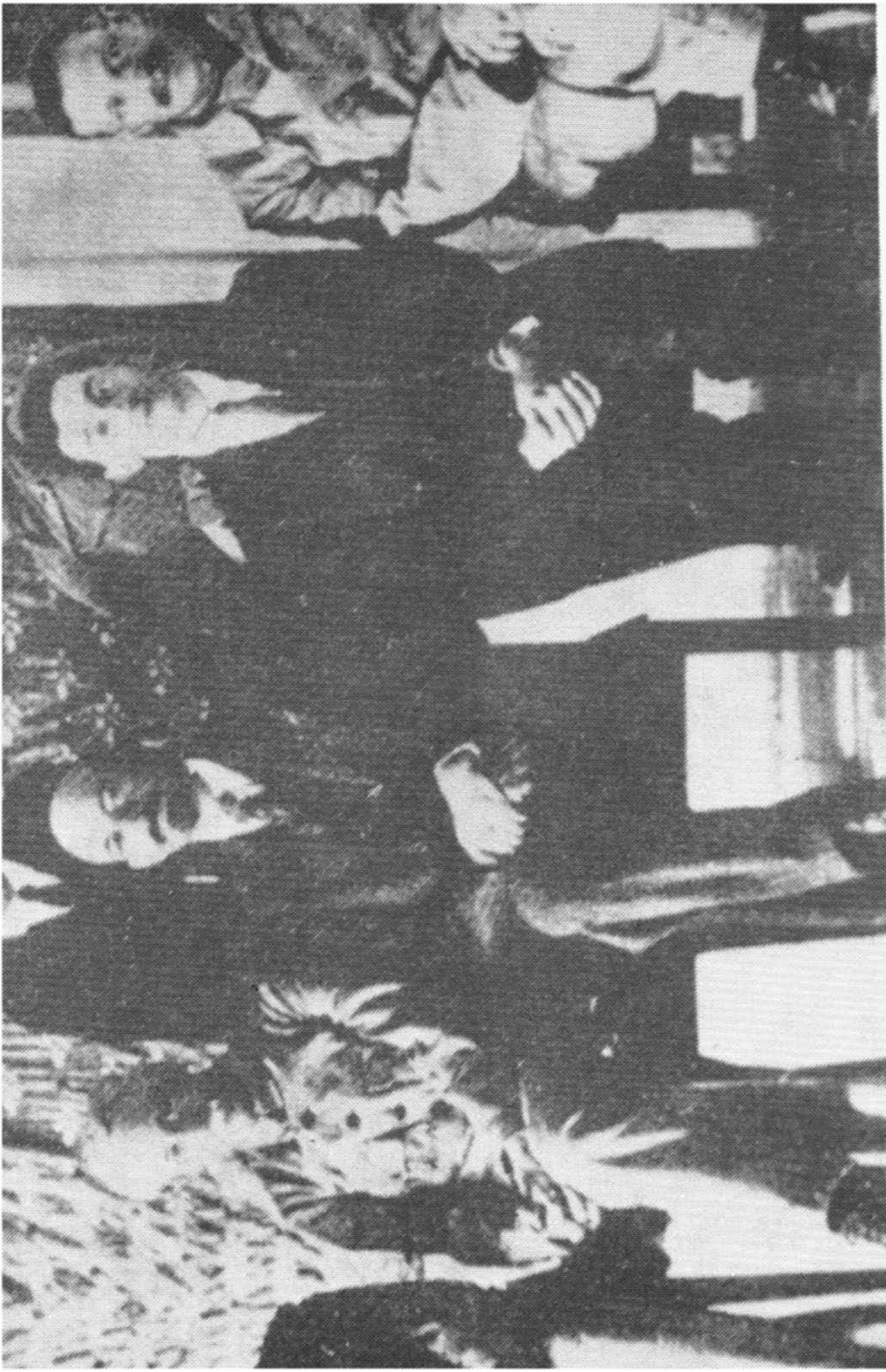
سر «رونالد استورس»
فرماندار بیت‌المقدس



سر «رونالد وینگیت»
کمیسر عالی انگلستان در مصر

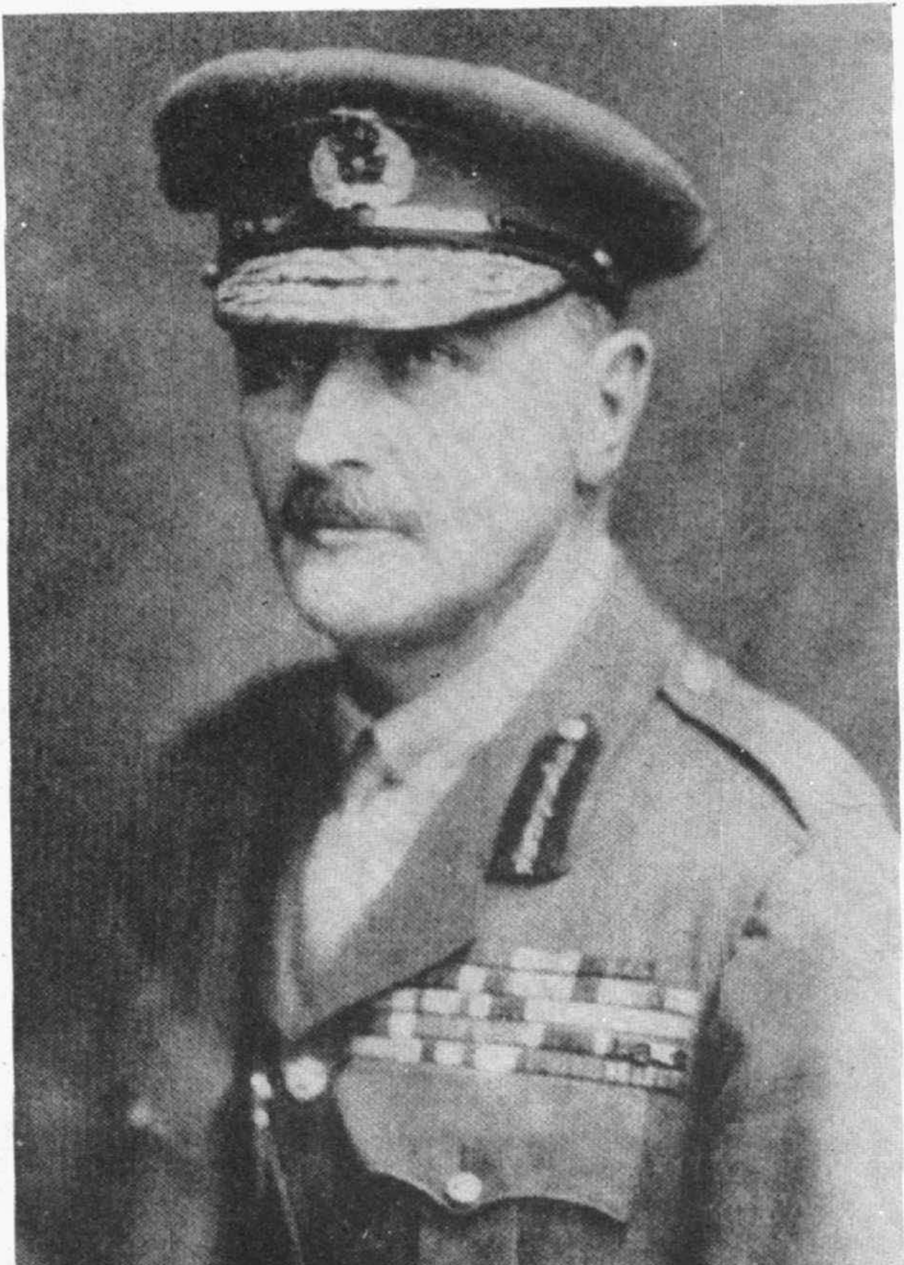


سر رونالد استورس و ژنرال آلن‌بی پس از فتح بیت‌المقدس
درحال خواندن اعلامیه دولت انگلستان برای اهالی





سر «مارک سایکس»، یکی از طراحان توافق سایکس- پیکو



ژنرال آلن‌بی



بالفور(چپ) و چرچیل

فصل چهارم:
قیمومت و مسئله فلسطین

۱

ناسیونالیسم فلسطین و ماهیت آن

همزمان با گسترش احساس بیداری عرب در لبنان و سوریه در اواخر قرن نوزده، در فلسطین نیز جنبش عربی رو به رشد بود. اما منشاء و هدف جنبش عربی در فلسطین با سوریه و لبنان یکی نبود. گرچه استبداد سلطان عبدالحمید و قبل از آن سیاست غربی اصلاحات (تنظیمات) عثمانی‌های جوان، واکنش منفی اعراب مسلمان سنتی سراسر سرزمینهای عرب را به همراه داشت، اما در فلسطین علاوه بر این عامل، دلیل دیگری برای بیداری عرب و گسترش احساسات ملی که بعدها «ناسیونالیسم فلسطین» را بوجود آورد، وجود داشت و آن رخنه تدریجی صهیونیست‌ها و طرح اندیشه بازگشت یهودیان به فلسطین بود. از همان سالهای پایان قرن نوزدهم، بیداری عربی درفلسطین خصلت دوگانه ضداستبدادی و ضدصهیونیستی داشت. اما در مرزبندی میان این دو، ناسیونالیست‌های فلسطین به مبارزات ضدصهیونیستی و تلاش برای جلوگیری از رخنه صهیونیسم، اولویت می‌دادند. از آنجا که خطر صهیونیسم در سایر نقاط عربی، نظیر مصر، سوریه و لبنان کمتر محسوس بود، هدف ناسیونالیستهای عرب در فلسطین با سایر نقاط نیز فرق داشت. ناسیونالیست‌های عرب در ابتداء خواستار برابری و اصلاحات در امپراتوری عثمانی بودند و سپس طرح حکومت ۲ ملیتی ترک- عرب را ارائه دادند و سرانجام خواهان جدایی از امپراطوری عثمانی شدند. اما ناسیونالیست‌های فلسطین به اصلاحات و اعطای حقوق برابر به اعراب اکتفا نکردند و توجه خود را به خطر بزرگ قریب‌الوقوع دیگری که با رخنه تدریجی صهیونیست‌ها به فلسطین همراه بود، معطوف ساختند. تلاش اصلی رهبران فلسطینی، چه در دوران سلطان عبدالحمید و چه ترکهای جوان، مبارزه با رخنه صهیونیسم

به فلسطین بود و هر کس در این تلاش آنها را یاری می‌کرد، دوست اعراب و مسلمانان قلمداد می‌شد. با توجه به همین مسئله بود که فلسطینی‌ها برخلاف اعراب مسیحی و یا مسلمان مصر و سوریه و لبنان، عبدالحمید عثمانی را علی‌رغم شیوه‌های استبدادی‌اش مورد ستایش قرار دادند و پاسخهای منفی او به رهبران صهیونیسم و امپراتوری آلمان در رابطه با اعطای فلسطین به یهودیان را نشانه‌ای از صداقت و راستی اسلامی و شجاعت او در برابر صهیونیست‌ها و عوامل بیگانه قلمداد کردند. نه تنها رهبران فلسطینی اواخر قرن نوزده و نیمه اول قرن بیستم، بل رهبران کنونی مقاومت فلسطین و توده‌های فلسطینی در سرزمینهای اشغالی، ازسلطان عبدالحمید عثمانی به نیکی یاد می‌کنند.

بدین ترتیب، ناسیونالیسم فلسطین از همان ابتداء خصلت شدید ضدصهیونیستی داشت. فلسطینی‌ها می‌ترسیدند که در صورت شکست عثمانی، صهیونیست‌ها به کمک نیروهای خارجی وطن آنها رااشغال کنند. بدین خاطر از وحدت عثمانی تا آخرین لحظات سقوط آن حمایت کردند و حتی در اوایل دهه ۱۹۲۰ خواستار وحدت با ترکهای جدید رژیم جمهوری در ترکیه برهبری آتاتورک بودند. رهبران ملی در فلسطین از همان ابتدای ظهور صهیونیسم خطر را احساس کردند. این بیداری فلسطینی‌ها حتی قبل از برپایی اجلاس کنگره صهیونیست‌ها در بال سوئیس در ۱۸۹۷ مشهود بود. مهاجرت اولین گروه یهودیان در دهه ۱۸۸۰ و خرید زمینهای عرب، نگرانی اعراب فلسطین را برانگیخت. اولین جلوه اعتراض‌فلسطینی‌هاعلیه صهیونیسم‌در۲۴ژوئن ۱۸۹۱ نمودار شد و آن زمانی بود که گروهی از شخصیت‌های برجسته بیت‌المقدس دادخواستی به قسطنطنیه مرکز عثمانی ارسال داشتند و خواستار ممنوع شدن مهاجرت یهودیان و خرید زمین از سوی آنها شدند. بدین خاطر دارالخلافه عثمانی در ۱۸۹۷ بر سر راه مهاجرت یهود محدودیت‌هایی ایجاد کرد و فروش زمین به یهودیان را کلاً ممنوع کرد.[1] یوسف ضیاءالخالدی نماینده پارلمان عثمانی اعلام کرد که گرچه صهیونیسم در حال حاضر یک تئوری بیش نیست اما برای بهبود حال ساکنان فلسطین و آرامش آنجا بهتر است جلوی اجرای تئوری را گرفت.

گرچه مبارزات ضدصهیونیستی فلسطینی‌ها تا انقلاب ۱۹۰۸ پراکنده بود و انسجام دقیق نداشت اما پس از آن شکل جدیدی بخود گرفت. تا دوران روی کار آمدن ترکهای جوان، جوامع ناسیونالیست در شهرهای فلسطین موجودیت چندانی نداشتند و از طرف آنها به ایدئولوژی ناسیونالیسم عرب نیز توجه اندکی نشان داده می‌شد. گرچه اقدامات

۱. نویل ماندیل، «مهاجرت ترکان، اعراب و یهودیان به فلسطین» پیشین، ص ۱۲۰.

جمال پاشا و بویژه تلاش ترکهای جوان برای همکاری با صهیونیستها با عکس‌العمل شدید ناسیونالیست‌های فلسطینی مواجه گردید، با این وجود فلسطینی‌ها هرگز به فعالیت‌های محسوس سیاسی علیه عثمانی دست نزدند. در طول سالهای جنگ نیز که پسران شریف حسین علیه عثمانی دست به قیام زدند و با بریتانیا همکاری کردند،حمایت چندانی از قیام عربی در فلسطین، بویژه در بیت‌المقدس از سوی فلسطینی‌هابعمل نیامد. احزاب سیاسی موجود در فلسطین نیز هرگز خواهان جدایی از امپراتوری نبودند. «حزب حریت و ائتلاف» که با شیوه استبدادی و مرکزگرایی ترکهای جوان مخالف بود، خواسته‌های وسیع ناسیونالیستی نداشت و تنها خواهان اصلاحات بود. شاخه‌های حزب لامرکزیه قاهره نیز که در نابلس، جنین، طولکرم و یافا فعالیت می‌کردند، در قدس قادر به رخنه نبودند. در واقع حس وفاداری به عثمانی در داخل فلسطین، در برابر خطر صهیونیسم کاملاً مشهود و آشکار بود. خطر صهیونیسم باعث می‌شد تا فلسطینی‌ها در طول سالهای مقاومت خود، خواهان وحدت با نیروهای غیرفلسطینی‌ومبارزه با نفوذ و گسترش صهیونیسم شوند.

وحدت‌جویی فلسطینی‌ها به این شیوه، سه مرحله را پشت سر گذاشت. در مرحله اول فلسطینی‌ها خواستار حفظ وحدت عثمانی و ادامه موجودیت فلسطین درچهارچوب امپراتوری بودند. دومین مرحله وحدت‌خواهی فلسطینی‌ها زمانی آغاز شد که امپراتوری عثمانی در واقع سقوط کرده و بخشهای عرب آن به اشغال نیروهای متفق‌درآمده بود. در این مرحله آمال فلسطینی‌ها وحدت با سوریه بزرگ تحت پادشاهی فیصل پسر شریف حسین بود. سومین مرحله زمانی فرا رسید که فیصل از دمشق اخراج شدو پس از آن دو سال به عراق رفت. در این مرحله که دوران آن بسیار کوتاه بود،فلسطینی‌هاچشم امید خود را به کمال آتاتورک رهبر ترکیه جدید دوخته بودند و امید داشتند تحت حمایت و در چهارچوب ترکیه جدید، صهیونیست‌ها را از فلسطین طردکنند.

مرحلهٔ نخست ـ تلاش برای حفظ بقاء و وحدت عثمانی

همانطور که گفته شد، تا زمان فروپاشی و سقوط عثمانی‌فلسطینی‌هابرای مقابله با خطر صهیونیسم، خواهان وحدت با عثمانی بودند. در این مرحله ناسیونالیستهای فلسطین با افکارجدایی‌خواهانه و حتی مخالفان تمرکز گرایی مخالفت می‌ورزیدند. مطبوعات در این مرحله پرچمدار مبارزات اعراب فلسطین بودند. دو روزنامه «الکرمل» در حیفا و «فلسطین» در یافا، نقش عمده‌ای در این دوران ایفاء می‌کردند. گرچه روزنامه الکرمل از

جنبش اصلاح و عدم تمرکز حمایت می‌کرد اما خواهان جدایی اعراب از عثمانی نیز نبود. روزنامه «فلسطین» چاپ یافا بشدت با اندیشه اصلاح و عدم تمرکز مخالف بود.«فلسطین» خواهان مشارکت شهروندان امپراتوری عثمانی در یک کشور متحد پرقدرت بود و اعتقاد داشت که تقویت قدرت شوراهای اداری در ولایت عثمانی باعث ضعف امپراتوری و سهولت مداخله خارجی در سرزمینهای عرب و عثمانی می‌شود.

«فلسطین» با فعالیت‌های جمعیت اصلاح در بیروت و اولین کنگره عرب در پاریس (۱۹۱۳) مخالفت می‌ورزید و از حزب اتحاد و ترقی حمایت می‌کرد. روزنامه «فلسطین» بویژه قطعنامه‌های کنگره اول عرب در پاریس را بشدت مورد انتقاد قرار می‌داد و معتقد بود که موضع آن در برابر مهاجرت و طرح صهیونیست‌ها بسیار مبهم است[۲].

در واقع باشروع نهضت ملی عرب جهت کسب حقوق اعراب، مطبوعات فلسطین و رهبران ناسیونالیست آن، مبارزه ضد صهیونیستی را وظیفه اصلی خود فرض کردند و صهیونیسم را دشمن اول اعراب قلمداد نمودند. نجیب نصار سردبیر روزنامه الکرمل برای اولین بار یک کتاب ضد صهیونیستی نوشت و به این ترتیب اندیشه‌های نهضت ضد صهیونیست را به سایر نقاط بویژه سوریه برد. شکری العسلی شخصیت ضد صهیونیست سوری تحت تاثیر نجیب نصار واقع شده بود . نجیب نصار در سال ۱۹۱۰ انجمنی بنام انجمن ضد صهیونیست در حیفا تشکیل داد که هدف آن ایجاد حرکتهای قهرآمیز برای جلوگیری از مهاجرت یهودیان و فروش زمین به آنها بود. این انجمن تحریم اقتصادی وسیعی را علیه یهودیان در فلسطین سازماندهی کرد. نمایندگان شهرهای فلسطین درپارلمان عثمانی نیز خواهان حفظ وحدت امپراتوری و جلوگیری از خطرات ناشی از جنبش عدم تمرکز اعراب بودند. اسعد شقیری نماینده عکا در پارلمان (از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱٤) و شکری الحسینی نماینده قدس،بامبارزات اعراب علیه عثمانی مخالفت می‌کردند و خواستار وفاداری اسلامی به امپراتوری بودند. در دوره قبل از آن (۱۲-۱۹۰۸) نمایندگان عرب فلسطین نظیر سعیدالحسینی وروحی الخالدی نمایندگان قدس، خطرات صهیونیسم را گوشزد می‌کردند و برای مبارزه با آن خواستار حفظ وحدت باعثمانی بودند.

درآستانه انتخابات ۱۹۱٤ پارلمان عثمانی،مبارزات ضدصهیونیستی به سیاست اصلی

2. Y.porath, **The Emergence of the Palestinian- Arab Nationalist Movement, 1918-1929,** Frank Cass,London, 1974. PP, 25-7.

جذب آرای انتخاباتی در فلسطین تبدیل شده بود. راغب النشاشیبی، که رای اکثریت را در قدس بدست آورد قبلاً اعلام کرده بود که «اگر بعنوان نماینده شما انتخاب شوم تمام نیروهای خود را شب و روز صرف افشای خطر و تهدید صهیونیسم و صهیونیست‌ها خواهم کرد» سعید الحسینی نامزد دیگر انتخابات نیز «جنگ علیه فروش زمین به یهودیان» را به شعار انتخاباتی خود تبدیل کرده بود[3]. فعالیت‌های سازمان جهانی صهیونیست و شیوه فعالیت صهیونیست‌ها و افزایش مهاجرت و خرید زمین و تاسیس نهادهای جدید آموزشی، دینی، صنعتی و مالی (جدای از نهادهای عثمانی) عامل اصلی تحریک فلسطینی‌ها علیه صهیونیسم بود.

در اوایل ۱۹۱۱ یک حزب سیاسی در یافابنام «الحزب الوطنی العثمانی» تحت رهبری «شیخ سلیمان الناجی الفارقی» سخنگوی اصلی مسلمانان علیه صهیونیستها تاسیس شد. اعضاء این حزب صهیونیسم را خطر اصلی برای کشور (فلسطین) می‌دانستند و خواستار پایان دادن به حیات سیاسی ـاقتصادی صهیونیسم در فلسطین بودند. چون سازمان جهانی صهیونیست به دشمن اصلی آنها تبدیل شده بود، رهبران حزب درصدد بودند یک کنفرانس بزرگ ضد صهیونیستی در نابلس برپا کنند تا مبارزه علیه صهیونیسم و خرید زمین و مهاجرت راسازماندهی کند. گرچه به این کار موفق نشد اما طرح این اندیشه به گسترش مبارزات ضد صهیونیستی کمک کرد.

با شروع جنگ جهانی اول و شرکت عثمانی درآن ، فلسطینی‌ها تلاشهای وحدت خواهی خود را ادامه دادند اما در واقع منتظر پایان جنگ و نتایج حاصله از قیام عرب بودند.

مرحله دوم: وحدت باسوریه

درسالهای پایان جنگ جهانی دوم که فلسطینی‌ها حفظ و بقای امپراتوری عثمانی را غیر ممکن دانسته و سقوط آن را یک امر حتمی پیش بینی می‌کردند، امید به وحدت عثمانی برای مقابله باصهیونیسم از میان ناسیونالیستهای فلسطین رخت بربست.از سال ۱۹۱۸ به بعد اندیشه تشکیل حکومت سوریه بزرگ متشکل از سوریه، لبنان و فلسطین در ذهن اعراب شام جای گرفت و فلسطینی‌ها نیز بتدریج به جانب این طرح گرایش یافتند.

3. Ibid. pp, 24-27.

دوحادثه به حس وحدت خواهی فلسطینی‌ها باسوریه کمک کرد. اول ورودپیروزمندانه فیصل پسر شریف حسین در رأس نیروهای عرب در اکتبر ۱۹۱۸ به فلسطین و تأسیس یک حکومت موقت وابسته به فرماندهی عالی نیروهای اعزامی از مصر تحت فرماندهی آلن بی که ریاست آنرافیصل بعهده داشت، و دوم، نفرت فلسطینی‌ها از مراسم اولین سالگرد اعلامیه بالفور درنوامبر ۱۹۱۸. این دوحادثه باعث شد فلسطینی‌ها به شریف حسین و بویژه پسرش فیصل دردمشق چشم امید بدوزند.

اعلامیه مشترک ۷ نوامبر ۱۹۱۸ فرانسه و انگلستان که ایجاد دولتهای مردمی در مناطق عربی را مورد تاکید قرار می‌داد، خشم فلسطینی‌ها برانگیخت زیرا در این اعلامیه هیچ ذکری از فلسطین بعمل نیامده بود. رهبران جامعه مسلمان که در بیت‌المقدس به اعلامیه بالفور اعتراض کرده بودند، به حذف عمدی نام فلسطین در اعلامیه مشترک پی‌بردند وروز بعد از انتشار آن از استورس فرماندار بیت‌المقدس خواستند به چند سئوال آنها پاسخ بدهد:

ـآیا فلسطین بخشی از سوریه هست یا نه، اگر آری آیا فلسطینی‌ها جزو کسانی هستند که باید حکومت فلسطین را انتخاب کنند؟ اگر خیر، پس چرا اعلامیه خطاب به آنها صادر شده است؟ روز بعد از این ماجرا سران جوامع مسلمان و مسیحی دربیت‌المقدس دور هم جمع شدند و خواستار حکومتی برهبری شریف مکه شدند. مسلمانان تقاضا کردند که مفتی بیت‌المقدس در آینده نام شریف حسین را بعنوان خلیفه در نمازهای جمعه ذکر کند. نفرت اعراب فلسطین از ژنرال آلن‌بی و انگستان چند روز پس از ورود او به بیت‌المقدس و سخنرانی تحریک آمیزش[4] و نگرانی فلسطینی‌ها از اعطای فلسطین به صهیونیست‌ها از یک طرف و وعده انگلیس ـفرانسه به مردم سوریه برای تاسیس حکومت دلخواه از طرف دیگر باعث شد تا فلسطینی‌ها به حمایت از فیصل خواستار وحدت باسوریه شوند.

با آغاز رقابتهای انگلستان و فرانسه در هلال خصیب یعنی صدور اعلامیه بالفور برای از بین بردن پیمان سایکس ـپیکووکم کردن نفوذ فرانسه در منطقه، فرانسوی‌ها به تبلیغات شدیدی علیه انگلستان دست می‌زدند و این کشور را عامل اصلی آوردن صهیونیست‌ها به فلسطین می‌دانستند و برای ایجاد حکومت سوریه بزرگ متشکل از فلسطین تحت حمایت خود تبلیغ می کردند. از سوی دیگر انگلستان به فیصل اجازه داد تاحکومت موقت خود را در دمشق تشکیل دهد و به تبلیغات ضد فرانسوی دست بزنند. اما این تبلیغات درمیان

٤. امیل غوری، تاریخ شصت ساله فلسطین، ترجمه عبدالرسول جامعی، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۲، ص۳۲.

فلسطینی‌ها کمتر اثر گذاشت زیرا آنها طرح حکومت سوریه بزرگ را بخاطر نگرانی از سلطه صهیونیسم مطرح می‌کردند و فلسطین را سوریه جنوبی می‌خواندند.

سازمانهای سیاسی فلسطین

نگرانی از سلطه صهیونیسم باعث اتحاد مسلمانان و مسیحیان و تشکیل «انجمن‌های مسلمان-مسیحی[5]» شد و گروههای سیاسی خواستار وحدت باسوریه را بوجود آورد. همراه «انجمن‌های مسلمان- مسیحی» دوگروه سیاسی دیگر بنام المنتدی الادبی والنادی العربی متشکل از جوانان روشنفکر عرب مسیحی به صحنه فلسطین آمدند و برای چند سال از فعالیترین گروههای سیاسی فلسطینی بودند. «المنتدی الادبی» که در ۱۹۱۹ و۱۹۲۰ فعالترین سازمان سیاسی در فلسطین بود، در ژانویه ۱۹۱۸ بوجود آمد. حسن صدیق الدجانی و یوسف الخطیب مؤسسان آن، نخست عنوان «المقطتف الدروس» (انتخاب دورس) را برای گروه خود برگزیدند و در نوامبر ۱۹۱۸ که برابر با اولین سالگرد اعلامیه بالفور بود نام «المنتدی الادبی» را به آن دادند. المنتدی که بعد از چندی تحت کنترل خانواده معروف نشاشیبی درآمد، خواستار وحدت با سوریه بود و شریف حسین حاکم مکه را خلیفه مسلمانان می‌دانست و از مفتی قدس می‌خواست در مراسم نماز جمعه نام اورا در خطبه‌ها ذکر کند. المنتدی الادبی سرسخت‌ترین دشمن صهیونیستها و انگلستان بود و در مقابل کمیسیون کینگ-کرین، خواستار استقلال فلسطین در چهارچوب سوریه بزرگ شد. شعار «المنتدی الادبی» در این سالها این بود: «بنام اعراب زندگی خواهیم کرد و بنام اعراب خواهیم مرد». گرچه مرکز این گروه در قدس بود اما در شهرهای عمده فلسطین نظیر یافا، طولکرم و غزه شعباتی باز کرد.

النادی‌العربی (باشگاه عربی) در اوایل نوامبر ۱۹۱۸ همراه با اولین سالگرد اعلامیه بالفور تأسیس شد و خانواده بزرگ «حسینی» رهبری آنرا بعهده داشتند. شعار النادی‌العربی «سرزمین ما از آن ماست» بود و گروه روزنامه‌ای را بنام «السوریه الجنوبیه» در سپتامبر ۱۹۱۹ به سردبیری کامل البدیری منتشر ساخت. النادی نیز در شهرهای فلسطین بویژه طولکرم، غزه، هبرون، نابلس و الخلیل شعباتی داشت. اهداف سیاسی النادی همانند المنتدی، وحدت با سوریه و مقاومت در برابر صهیونیسم بود. حاج

5. Muslim- Christian Associations

امین‌الحسینی شخصیت برجسته که بعدها رهبری جنبش ملی فلسطین را برای سه دهه بعهده داشت، رهبر النادی‌العربی بود. در این دوران برادر او کامل‌الحسینی مفتی قدس بود. بعلاوه النادی‌العربی با ناسیونالیست‌های سوری نیز تماسهای گسترده داشت و درواقع گروهی آنرا شاخه‌ای از «النادی‌العربی» دمشق تلقی می‌کنند که ریاست آنرا عزت دروزه بعهده گرفت. دروزه دبیرکل کنگره عمومی سوریه، در ژوئیه ۱۹۱۹ در دمشق نیز بود و خود او و «النادی‌العربی» از نقش‌آفرینان حکومت فیصل و پادشاه شدن او بودند.[٦]

ادامه حمایت انگلیس‌ها از برنامه‌های صهیونیسم و آغاز مباحثات کنفرانس صلح در پاریس، منجر به برپایی «اولین کنفرانس سراسری[۷]» احزاب و جمعیت‌های سیاسی در فلسطین در فوریه ۱۹۱۹ شد. جوامع مسیحی- مسلمان و دو گروه المنتدی‌الادبی والنادی‌العربی در اول فوریه ۱۹۱۹ با حضور ۳۰ نماینده از شهرهای مختلف فلسطین در بیت‌المقدس برپا شد و قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که حاوی خواسته‌های مردم فلسطین و اهداف سیاسی آنها بود. مهمترین نکته این قطعنامه، تأکید بر وحدت فلسطین (سوریه جنوبی) با سوریه و تشکیل حکومت واحد بود.[۸] در ۱۱ مارس ۱۹۱۹ یک نسخه از این قطعنامه برای فیصل به پاریس فرستاده شد تا آنرا در کنفرانس صلح بعنوان خواسته فلسطینی‌ها ارائه دهد اما فیصل از ارائه آن خودداری ورزید زیرا قبلاً با وایزمن توافق‌نامه‌ای را به امضاء رسانده بود که در آن از خواسته‌های صهیونیست‌ها حمایت کرده بود.

دوران وحدت‌خواهی فلسطینی‌ها با سوریه در آوریل ۱۹۲۰ به چند دلیل به پایان رسید. از یک طرف بسیاری از رهبران ناسیونالیست فلسطین توسط انگلستان دستگیر شدند و حاج امین‌الحسینی و عارف‌العارف به اردن و سوریه گریختند و از طرف دیگر کنفرانس سان رمو در ٢٤ آوریل ۱۹۲۰ قیمومت انگلستان بر فلسطین را مورد تأیید قرار داد و سازمان یک رژیم غیرنظامی تحت ریاست کمیسر عالی بریتانیا از اول ژوئیه ۱۹۲۰ ریخته شد. سرانجام حکومت فیصل نیز توسط فرانسوی‌ها سرنگون و خود او در ژوئیه ۱۹۲۰ از فلسطین و سوریه خارج شد. این حوادث باعث شد تا امید فلسطین‌ها برای

٦. در مورد المنتدی الادبی والنادی‌العربی نگاه کنید به:
Porath, op.cit. pp, 74-77.

7. All- Arab Palestine Conference

۸. متن کامل قطعنامه کنگره سراسری فلسطین در بخش اسناد ارائه شده است.

رسیدن به وحدت با سوریه و تشکیل یک حکومت واحد برای جلوگیری از رخنه صهیونیسم به یأس بدل شود.

مرحله سوم: تلاش برای کسب حمایت ترکیه جدید

سومین تلاش وحدت‌خواهی فلسطینی‌ها دررابطه با رژیم جدید ترکیه به رهبری کمال آتاتورک مطرح شد. فلسطینی‌ها که بطورکلی از رسیدن به وحدت با سوریه ناامید شده بودند و حکومت قیمومت بریتانیا را حامی اصلی صهیونیست‌ها می‌دیدند، از پیروزیهای کمال آتاتورک بر یونانی‌ها در ۱۹۲۲ به وجد آمدند. عکسهای کمال آتاتورک در سراسر شهرهای فلسطین بچشم می‌خورد و فلسطینی‌ها به او بچشم منجی اسلام نگاه می‌کردند. در شهرهای بزرگ فلسطین نظیر نابلس و غزه تظاهراتی به حمایت از ترکیه و کمال آتاتورک برپا شد و پرچمهای ترکیه در همه جا دیده می‌شد. در مسجدالاقصی برای پیروزی ترکها نماز و دعا خوانده شد و ۵۰۰ پوند اعانه برای این منظور جمع‌آوری گردید. فلسطینی‌ها که روزبروز یوغ امپریالیسم بریتانیا وسلطه صهیونیسم را بیشتر از گذشته احساس می‌کردند. به ترکها روی آوردند و با یادآوری حکومت عثمانی، امیدوار بودند که کمال آتاتورک، فلسطین را از سلطه بریتانیا و صهیونیسم نجات بخشد. هنگامی که قرار بود پیمان «سور» برای تعیین سرنوشت سرزمینهای عثمانی تشکیل شود فلسطینی‌ها گمان کردند که قیمومت انگلستان بر فلسطین به پایان خواهد رسید. گروهی از نجبای عرب خواستار قیمومت ترکیه بر فلسطین شدند و در اواخر ۱۹۲۲ از ترکیه و کمال آتاتورک در کنفرانس لوزان خواستار حمایت شدند. در سپتامبر ۱۹۲۲ «کمیته اجرایی عرب[۹]» هیئتی را به این منظور به استانبول فرستاد. هیئت فلسطینی در استانبول به کمیته خلافت متوسل شدند و حمایت کمال‌آتاتورک از فلسطین را نشانه‌ای از مقاصد حسنه و عالیه او در جهان اسلام دانستند. آنها خواستار پیوند میان فلسطینی‌ها و رژیم جدید ترکیه شدند. بنظر فلسطینی‌ها قیام شریف‌حسین جنبه فلسطینی نداشته و تنها علیه جمال پاشا صورت گرفته است. علاوه براین رابطه میان اعراب و ترکها سابقه بسیار کهن داشته است. موسی کاظم‌الحسینی شخصیت برجسته فلسطینی و رئیس کمیته اجرائی عرب که جزو این هیئت بود در ۱٤ نوامبر ۱۹۲۲ وارد استانبول شده بود.اقامت طولانی هیئت در استانبول و

9. Arab Executive

ملاقاتهای متعدد آن با مقامات ترکیه به جایی نرسید. هیئت‌فلسطینی در جریان ملاقات با عصمت پاشا شخصیت برجسته رژیم جدید و نماینده ترکها در لوزان، دچار یأس و ناامیدی شدند زیرا عصمت پاشا به آنها گفته بود که با ماده ۵۹ پیمان سور که قیمومت بریتانیا بر فلسطین و اعلامیه بالفور را تأیید می‌کند، موافق است[۱۰].

بدین ترتیب دراواسط۱۹۲۳ فلسطینی‌ها بیش از هرزمان دچار ناامیدی شدند و خود را در برابر امپریالیسم بریتانیا و صهیونیسم کاملاً تنها احساس می‌کردند. از این به بعد بود که جنبش ملی فلسطین اتکاء به خود را در مبارزه با بریتانیا و صهیونیسم آغاز کرد و شکل جدیدی به مبارزات خود داد.

مراحل جنبش ملی فلسطین

جنبش ملی فلسطین از زمان آغاز حکومت قیمومت بریتانیا تا تأسیس اسرائیل در ۱۹٤۸، سه مرحله مهم را پشت سر گذاشت و در مقابل سیاست‌های امپریالیسم بریتانیا و رخنه صهیونیسم سه نوع واکنش در پیش گرفت. در نخستین مرحله،مقاومت مسالمت‌آمیز سیاست فلسطینی‌ها را تشکیل می‌داد. در مرحله دوم جنبش ملی پس از نتیجه نگرفتن از شیوه مسالمت‌آمیز بسوی رادیکالیسم روی آورد و در سومین مرحله به قیام سراسری در برابر بریتانیا و صهیونیسم دست زد.

الف: مقاومت مسالمت آمیز

از آغاز سلطه بریتانیا در فلسطین تاسال ۱۹۲۸ فلسطینی‌ها سیاست مقاومت مسالمت آمیز در برابر حکومت قیمومت وصهیونیسم را در پیش گرفتند. اعراب فلسطین طی این دوره تلاش کردند بافرستادن‌هیئت‌هاودرخواستهای خود، انگلستان را تشویق کنند که‌مانع رشد صهیونیسم شود. در ضمن یک شیوه منفی نیز در برابر استقرار نهادهای قیمومت

۱۰. برای اطلاع بیشتر از تلاش فلسطینی‌ها برای جلب حمایت ترکهای جدید رجوع کنید به:
Porath, op. cit. pp, 159-65.

نظیر «شورای قانونگذاری[11]»، «شورای مشورتی[12]» و«آژانس عرب» در پیش گرفتند. طی این دوره هیئت اجرایی عرب هر ساله یادداشتهایی برای «کمیسیون دائمی قیمومت» سازمان ملل می‌فرستاد. تظاهرات در فوریه ومارس ۱۹۲۰ به مناسبت اعلامیه بالفور واستقلال سوریه، اعتصاب عمومی در ۱۹۲۲ وتحریم بالفوردرسفر سال ۱۹۲۵ اوبه فلسطین، از شیوه‌های مسالمت آمیز مقاومت اعراب فلسطینی بود. در این سالها یک رهبری جدید (حاج امین الحسینی) در رأس جنبش ملی قرار گرفت وشورای عالی اسلامی بعنوان عالی‌ترین ارگان تصمیم گیرنده عربی در فلسطین بوجود آمد.

ب: بسوی رادیکالیسم

در سال ۱۹۲۸ گسترش مهاجرت یهودیان وکنترل اقتصادی صهیونیست‌ها برفلسطین، نگرانی فلسطینیها را شدت بخشید. در اوت ۱۹۲۹ میان مسلمانان وصهیونیست‌ها درگیری‌های خشونت باری در بیت‌المقدس در گرفت وبتدریج به اکثر نقاط کشیده شد. کمیته اجرایی عرب در بهار ۱۹۳۰ هیئتی را به ریاست موسی کاظم الحسینی، حاج امین الحسینی، راغب نشاشیبی وعونی عبد الهادی ویک مسیحی به لندن فرستاد تامقامات انگلستان را به توقف مهاجرت وتأسیس یک حکومت دمکراتیک در فلسطین تشویق نماید. کتاب سفید ۱۹۳۰ انگلستان اعراب را متقاعد نساخت وجوانان عرب خواستار دست زدن به اقدامات شدید ورادیکال علیه بریتانیا وصهیونیسم شدند. در مارس ۱۹۳۳ کمیته اجرایی عرب عدم همکاری باتمام ارگانهای حکومتی بریتانیا در فلسطین را اعلام کرد.

پ: قیام

همراه باگسترش نفوذ سیاسی، اقتصادی ونظامی صهیونیست‌ها در فلسطین عملیات مقابله به مثل از سوی فلسطینی‌ها تدارک دیده می‌شد. شورشهای ۱۹۲۹ برای فلسطین تجربه تلخی بود وآنهارا بسوی سازماندهی وتشکیل هسته‌های مسلح سوق داد. از اوایل دهه ۱۹۳۰ گروههای مسلح عرب شروع به شکل‌گیری کردند ودر سالهای ۳۵-۱۹۳٤

11. Legislative Council
12. Advisory Council

عملیات مسلحانه گروههای مسلح تحت رهبری شیخ عزالدین قسام علیه نیروهای بریتانیا وصهیونیسم شدت گرفت. کشته شدن قسام در اوایل نوامبر ۱۹۳۵ بُعد جدیدی به مبارزات فلسطینی‌ها داد وگروههای پیروقسام در سالهای بعد بسیاری از مقامات انگلیسی ویهود را ترور کردند. از سال ۱۹۳٦ تا ۱۹۳۹ نیز یک اعتصاب وقیام عمومی سراسر شهرهای فلسطین را در بر گرفت وحمله به مؤسسات حکومت قیمومت ومراکز صهیونیسم طی این سالها بقدری شدت داشت که همه چیز را فلج کرد. بریتانیا برای آرام کردن فلسطینی‌ها به رؤسای رژیم‌های عرب در اردن، عراق وعربستان متوسل شد ووعده تشکیل یک کمیسیون تحقیق را به فلسطینیها داد. اما گسترش موج مهاجرت وحمایت انگلستان از آن، بعلاوه، ارائه طرح تقسیم فلسطین از سوی کمیسیون سلطنتی (پیل) خشم فلسطینی‌هارا باردیگر شعله ورساخت.

دستگیری رهبران ملی فلسطین سودی نبخشید ودر پائیز ۱۹۳۸ قیام آنچنان گسترش یافت که تمامی نقاط روستایی فلسطین را نیز دربرگرفت. اکثرنهادهای دولتی در این دوران به حال تعطیل در آمد ودولت انگلستان در مقابل ناچار شد ضمن مخالفت باطرح تقسیم فلسطین از اعراب بخواهد تاهمراه یهودیان صهیونیست در میزگرد ۱۹۳۹ لندن نظرات خود را بیان نمایند. انتشار کتاب سفید ۱۹۳۹ گرچه باعث خشنودی اعراب وخشم صهیونیست‌ها گردید اما به حل مشکلات کمک نکرد. باشروع جنگ جهانی دوم اوضاع در فلسطین دگرگون شد ورهبری اصلی جنبش در خارج از کشور به همراه نیروهای آلمان به فعالیت‌های ضد انگلیسی مشغول بود.در طول سالهای جنگ، اوضاع تاحدی روبه آرامش گذارد اما باپایان جنگ جهانی در ۱۹٤۵ کشمکش میان نیروهای فلسطینی وصهیونیسم گسترش یافت. حکومت بریتانیا که در اثر جنگ ضربات شدیدی خورده بود، خود را در ایجاد صلح وآشتی میان اعراب وصهیونیست‌ها ناتوان دید ومسئله فلسطین را به سازمان ملل ارجاع داد. مجمع عمومی سازمان ملل نیز در نوامبر ۱۹٤۷ طرح تقسیم فلسطین به دو کشور یهود وعرب را ارائه داد. باخروج نیروهای بریتانیا در مه ۱۹٤۸ از فلسطین، تأسیس اسرائیل رسماً اعلام شد وچند روز بعد اولین جنگ اعراب واسرائیل که منجر به شکست اعراب شد، آغاز گردید.[۱۳]

۱۳- برای مطالعه بیشتر پیرامون مراحل جنبش ملی فلسطین رجوع کنید به:
فواد جابر، ویلیام کوانت وآن‌موزلی‌لش، تاریخ انقلاب فلسطین، ترجمه حمید احمدی،انتشارات الهام، تهران ۱۳٦۱، ص‌ص ٦۷- ٤۷.

۲

قیمومت بریتانیا در فلسطین

نظام قیمومت در سال ۱۹۲۰ درکنفرانس سان رمو وضع شد و سازمان ملل در ۱۹۲۲ آنرا برسمیت شناخت،اما سلطه واقعی انگلستان بر فلسطین از سال ۱۹۱۸ با ورود نیروهای انگلیس به این کشور آغازشد. بنابراین حکومت قیمومت بریتانیا در فلسطین حدود ۳۰ سال بطول انجامید،این ۳۰ سال حکومت بریتانیا بر فلسطین را می‌توان به سه‌دهه مشخص تقسیم‌بندی کرد. نخستین دهه از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۸ بطول انجامید. دراین ده سال نظام قیمومت اوضاع فلسطین را تحت کنترل خود داشت و طی آن حادثه بسیارمهمی در آنجا رخ نداد. دهه دوم از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۹ طول کشید. در اواخر این دوره به دلیل به وجود آمدن اوضاع جدید بین‌المللی، سیاست بریتانیا دررابطه با اعراب فلسطین و کل جهان عرب نیز تغییر یافت و انگلیس سعی کرد اعراب فلسطین را دلداری دهد و دوستی آنها را برای خود حفظ کند. دراین دهه جنبش فلسطین نخست بسوی رادیکالیسم پیش رفت و در اواسط دهه ۳۰ تبدیل به یک قیام طولانی و سراسری شد. صدور کتاب سفید ۱۹۳۹ از سوی انگلستان سرفصل این دهه و دهه بعدی بود. سومین دهه و دوره حکومت قیمومت انگلستان از ۱۹۳۹ آغاز و در سال ۱۹۴۸ پایان یافت. مشخصه اصلی سیاست بریتانیا در این دوره چرخش به جانب اعراب و آغاز خصومت‌های میان صهیونیسم و مقامات انگلیسی در فلسطین بود. این خصومت که از ۱۹۳۹ شروع شده بود، در طول سالهای جنگ ادامه یافت و پس ازجنگ به اوج خود رسید. دراین دوره حملات تروریستی گروههای مسلح صهیونیست علیه مقامات قیمومت گسترش یافت وجنبش صهیونیستی بتدریج به جانب قدرت جهانی جدید، یعنی امپریالیسم آمریکا روی آورد. امریکا نیز اتحاد

با صهیونیسم را برای حفظ منافع استراتژیک خود در آینده خاورمیانه ضروری دید. بدین ترتیب انگلستان که خود رااز اداره فلسطین با توجه به اوضاع جدید بین‌المللی ناتوان می‌دید، از صحنه عقب‌نشینی کرد و تعیین سرنوشت فلسطین را به سازمان جدیدالتأسیس ملل سپرد. در طی این سه دوره، نظام قیمومت در واقع رسالتی را که براساس اعلامیه بالفور بعهده داشت به انجام رسانید و با تقویت هرچه بیشتر صهیونیست‌ها و تضعیف اعراب، زمینه تأسیس اسرائیل و تبدیل فلسطین به موطن ملی یهود را فراهم ساخت.

دوره اول: ۱۹۲۸-۱۹۱۸

همانطور که گفته شد هدف حکومت قیمومت بریتانیا در فلسطین فراهم کردن زمینه اجرای اعلامیه بالفوروتبدیل فلسطین به موطن ملی یهودیان بود. قیمومت بریتانیا به این منظور پنج سیاست عمده برای رسیدن به هدف مذکور در پیش گرفت:

۱- تشویق مهاجرت یهودیان به فلسطین

۲- تسهیل فروش زمینهای اعراب به یهودیان

۳- ایجاد سازمانهای اجتماعی و اقتصادی یهودیان در فلسطین و جلوگیری از تشکل اعراب در برابر این سازمانها.

٤- آموزش نظامی یهودیان توسط افسران انگلیسی

۵- تشویق سرمایه‌گذاری به نفع صهیونیست‌ها در فلسطین از سوی سرمایه‌داران آمریکائی وانگلیسی.

لوید جرج نخست‌وزیر انگلستان پس از صدور اعلامیه بالفور گفت که یهودیان باید در فلسطین به اکثریت برسند تا بتوانند یک جامعه مشترک‌المنافع یهود (خواسته صهیونیست‌ها) تشکیل دهند. بدین خاطر مهاجرت‌های زیاد و هرنوع تلاش برای به حداکثر رسانیدن جمعیت یهود از سوی مقامات قیمومت تشویق می‌شد. تشویق مهاجرت یهود و تسهیل آن از سوی انگلستان حتی در طول سالهای جنگ اول نیز جریان داشت. در فاصله سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱٤ تعداد یهودیان فلسطین به چندهزار بیشتر نمی‌رسید. از زمان شروع جنگ تا پایان آن ۵۹ مستعمره یهود با حدود ۲۰ هزارجمعیت در فلسطین ایجادشد و در فاصله سالهای ۲۳-۱۹۱۹ تعداد یهودیان به ۳۵۰۰۰ و از ۱۹۲٤ تا ۱۹۳۱ به بیش از ۱۸۰۰۰۰ بالغ شد. این تعداد در دوره دوم و سوم قیمومت گسترش روزافزون بخودگرفت. در طول ۱۰ سال بعد از ۱۹۳۱، تعداد تعداد یهودیان به ۲۵۰۰۰۰ رسید.

درجریان سالهای جنگ که آمدن مهاجرین آزاد بود و محدودیتی نسبت به آن اعمال نمی‌شد، جمعیت یهود به ۶۰۰۰۰ نفر بالغ شد.

تشویق و تسهیل فروش زمین اعراب به یهودیان نیز با همکاری زمینداران عرب در طول این سالها ادامه یافت و زمینهای بسیاری از اعراب به آژانس یهود و کمپانی‌های سرمایه‌داری صهیونیستی فروخته شد. اعراب در برابر این سیاست، گاه عکس‌العمل شدید از خود نشان می‌دادند. در فاصله سالهای میان ۱۹۱۴ و ۱۹۲۲ بیش از ۱۰۱٤۰۰۰ هکتار زمین اعراب توسط صهیونیست‌ها خریداری شد و در طول سالهای بعد، این سیاست با شدت بیشتری دنبال شد.[۱٤]

در طول سالهای دوره نخست قیمومت، سازمانهای سیاسی- اجتماعی یهود در فلسطین با حمایت کامل بریتانیا قوام گرفتند. ولی اعراب در مقابل از دست زدن به چنین اقداماتی محروم بودند. نه تنها سازمان جهانی صهیونیست بعنوان نماینده آژانس یهود برسمیت شناخته شد بلکه در راه تشکیل مؤسسات آموزشی مخصوص یهودیان و نیز نهادهای مالی و سرمایه‌گذاری تسهیلاتی نیز بعمل آمد. انگلستان با کمک سرمایه‌داران خارجی، به ویژه صهیونیست‌ها نقش عمده‌ای در تضعیف ونابودی صنایع عرب و صنایع سنتی فلسطین داشت. آنها بتدریج در طول سالهای قیمومت نسبت به نابودی صنایع وحرفه‌های عرب و تقویت صنایع یهود و بیگانه در فلسطین اقدام کردند.[۱۵]

مسلح شدن صهیونیست‌ها عملاً در طی سالهای جنگ آغازشد اما در دوران قیمومت آموزش رسمی‌صهیونیست‌هادرمراکزنظامی‌بریتانیاآغازشده‌بود. درسال ۱۹۱۸ هاگانا ارتش مخصوص یهودیان باحمایت کامل بریتانیا تأسیس شد و بصورت بازوی نظامی سازمان جهانی صهیونیست، از مستعمره‌های یهودی دربرابر مقاومت اعراب دفاع می‌کرد. در پایان دومین دوره قیمومت یعنی در۱۹۳۹ پالماخ متشکل از ۳۰۰۰۰ نیروی جنگی تأسیس شد.

۱٤. برای اطلاع از جزئیات بیشتر سیاست خرید زمین از سوی صهیونیست‌ها در دوران قیمومت وقبل از آن: رک. به:

Al-Abid, op. cit. pp, 24- 25.

۱۵. در مورد صنایع عربی در دوران قیمومت و شیوه‌های بریتانیا و صهیونیسم برای نابودی آنها رجوع کنید به:ابراهیم رضوان الجندی «الصناعه فی فلسطین ابان عهد الانتداب البریطانی ٤۸- ۱۹۲۲» شئون الفلسطینیه، العدد ٤۵-۱٤٤ ص ۷۷- ۵٦.

بعلاوه بریتانیا در برابر گروههای تروریستی یهود نظیر ایرگون واشترن هیچگونه مخالفتی از خود نشان نمی‌داد. درحالیکه با هرگونه گروه کوچک مسلح عرب بشدت وخشونت رفتارمی‌کرد. قدرت گروههای مسلح صهیونیست به حدی رسیده بود که کمیسیون سلطنتی پیل در اواسط دهه ۱۹۳۰ جامعه مستعمره‌نشین یهود را دولتی در دولت قیمومت توصیف کرد.[۱۶]

یکی از اهداف عمده قیمومت وصهیونیسم تضعیف بنیه اقتصادی ومالی اعراب فلسطینی وبه کنترل در آوردن اقتصاد فلسطین بود. در سالهای حکومت قیمومت بسیاری از سرمایه داران یهودی، انگلیسی وآمریکائی برای مهاجرت به فلسطین تشویق شدند. ورود تکنولوژی‌صنعتی آمریکا و انگلستان برای حمایت ازصهیونیسم به فلسطین صنایع وکشاورزی یهودیان را متحول کرد.[۱۷] برخلاف دعوی صهیونیست‌ها اکثر مهاجران یهود در طول سالهای قیمومت در زمره کشاورزان وکارگران مهاجر نبودند بلکه به تشویق نظام قیمومت وسازمان جهانی صهیونیست- و در دهه ۱۹۴۰ به تشویق نازی‌های آلمان- بسیاری از سرمایه‌داران یهود از کشورهای اروپائی وامریکا به فلسطین سرازیر شدند وسرمایه‌های خود را در خدمت صهیونیسم وتوسعه مستعمره‌های یهودی صرف کردند. در فاصله سالهای ۴۱-۱۹۳۲ حدود ۲۵۰۵۰ سرمایه‌دار دارای سرمایه‌های بیش از هزار لیره استرلینگ وارد فلسطین شدند.[۱۸] همچنین به تشویق بریتانیا از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۶ بیش از ۴۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار در فلسطین سرمایه‌گذاری شد. بانک انگلیسی- فلسطین در طول سالهای قیمومت به بانک رسمی صهیونیستها تبدیل شده بود. در ۱۹۳۶ تعداد ۵۶۰۲ کارخانه گوناگون متعلق به یهودیان در فلسطین به فعالیت مشغول بود که نه دهم (۹/۱۰) کل کارخانه‌های کوچک وبزرگ کشور بود. تعداد نیروهایی که در استخدام صنایع یهودی بودند از ۴۷۵۰ در سال ۲۲-۱۹۲۱ به ۱۰۹۶۸ در سال ۱۹۲۹ و سپس به ۲۸۶۱۶ افزایش یافت. یکی از اهداف گسترش روز افزون صنایع مذکور، افزایش توان جذب اقتصادی فلسطین وبه تبع آن قبول مهاجران بیشتر برای مشغول شدن به کار در این کارخانه‌ها بود. ضمناً یهودیان با دادن کار به اعراب در مؤسسات خود بشدت مخالفت

16. Sayegh, **Zionist Colonialization in Palestine,** p, 15.

17. Qassim Hassan, **op. cit.** p, 39.

18. Al- Abid, **op. cit.** pp, 45- 47.

می‌ورزیدند.[۱۹]

علاوه براین، انگلستان از همان آغاز اشغال فلسطین، مقامات انگلیسی طرفدار صهیونیسم را به پستهای مهم اداری وسیاسی در فلسطین گماشت. اندکی بعداز اشغال فلسطین «اداره سرزمین اشغال شده دشمن»[۲۰] را تأسیس کرد ودر آن افسران وشخصیتها ونیز بازرگانان یهود را استخدام نمود. رؤسای این نهاد نیز همگی طرفدار صهیونیسم بودند.

«سرلوئیس بولس»[۲۱] آخرین رئیس اداره با اینکه طرفدار صهیونیسم بود، ولی از شدت فشارهای صهیونیستها آنچنان به تنگ آمده بود که از مقام خود کنار رفت. در ژوئیه ۱۹۲۰ سر هر برت ساموئل شخصیت برجسته صهیونیست بریتانیا واز طراحان اعلامیه بالفور، با حمایت وایزمن بعنوان اولین کمیسر عالی بریتانیا، ریاست حکومت فلسطین را بعهده گرفت. در دستگاه حاکمه انگلستان هیچکس برای اجرای اعلامیه بالفورو فراهم ساختن زمینه‌های تبدیل فلسطین به موطن ملی یهود، مناسب‌تر از ساموئل نبود. معاون او «سروینددام دیدز»[۲۲] نیز یک صهیونیست بود. دادستان کل حکومت قیمومت نیز که قبلاً در «اداره سرزمین اشغالشده دشمن» کار می‌کرد «نورمن بنتویچ»[۲۳] وکیل ومحقق برجسته یهودی انگلستان بود که یکی از اعضاء نسل جوان صهیونیستهای انگلستان بشمار می‌رفت. سرانجام یک تیم کوچک وتوانا از مقامات یهودی- انگلیسی در ادارات مختلف حکومت قیمومت مشغول بکار شدند. هنگامی که کمیسر عالی دریک کمیته یهودی حاضر شد وبه زبان عبری مطالبی از کتاب مقدس را قرائت کرد، بسیاری از صهیونیستها پی بردند که زمان تحقق وعده موعود بزودی فرا خواهد رسید.[۲۴]

19. J. C. Hurewitz, **The Struggle for Palestine,** New York, W. W. Norton and Company, 1950. pp, 30- 33.

20. Occupied Enemy Territory Administration (OETA)

21. Sir Louis Bols

22. Sir Wynham Deeds

23. Norman Bentwich

24. Allen, **op. cit.** p, 270.

- مقاومت اعراب فلسطینی

مقاومت اعراب در فلسطین، در برابر رخنه صهیونیسم وحمایت بریتانیا از صهیونیستها در واقع از همان سالهای بعداز جنگ جهانی آغاز شد. تظاهرات سال ۱۹۱۸ فلسطینی‌ها از سوی مقامات حکومت نظامی بریتانیا ممنوع شد. زیرا انگلیسی‌ها می‌ترسیدند که تظاهرات ضد یهودی، شکل ضد انگلیسی بخود بگیرد. تقویت پادگان بیت‌المقدس وجستجو در روستاهای عرب برای یافتن اسلحه از جمله اقدامات نظامیان برای ممانعت از اعتراض اعراب بود. در فوریه ۱۹۱۹ رهبران ملی فلسطین وجمعیت‌های مسلمان- مسیحی برای بیان خواسته‌های خود، کنفرانس سراسری عرب فلسطین را در بیت‌المقدس تشکیل دادند وطی صدور قطعنامه‌ای خواستار لغو اعلامیه بالفور ورد ادعای فرانسه وانگلستان بر سوریه وتشکیل حکومت متحد سوری (متشکل از فلسطین) شدند. تظاهرات مارس ۱۹۱۹ به مناسبت ورود کمیسیون کینگ- کرین در بیت‌المقدس وتظاهرات آوریل همانسال به دعوت جمعیت‌های مسلمان- مسیحی وگسترش آن به محله‌های یهودی قدس از نمودهای اولیه اعتراضات ضد صهیونیستی - انگلیسی در فلسطین بود. خشونت از آوریل ۱۹۲۰ شدت گرفت ودر جریان مراسم «نبی‌موسی» در شهر قدس، به درگیری‌های خونین میان اعراب ویهودیان وانگلیسیها منجر شد. ۹ یهودی وچهار عرب در جریان این درگیری‌ها کشته و ۲۵۰ نفر زخمی شدند.[۲۵] در ۱۹۲۱ نیز ناآرامی‌ها شدت یافت ودیدار اواخر مارس ۱۹۲۱ چرچیل از بیت‌المقدس برای پایه‌گذاری سنگ‌بنای «دانشگاه عبری» با تحریم کامل اعراب مواجه گردید. قطار حامل چرچیل از سوی اعراب مورد حمله قرار گرفت وبه خود او در بیت‌المقدس توهین شد. همزمان با روز کارگر در اول مه ۱۹۲۱ اعتراضات وسیع اعراب مجدداً اوج گرفت. این درگیری‌ها که در یافا بوقوع پیوست، یک هفته تمام بطول انجامید وپس از درگیریهای بیت‌المقدس در آوریل ۱۹۲۰ به دومین انقلاب عرب در محافل فلسطینی معروف شد. به گفته امیل غوری شخصیت برجسته مسیحی- فلسطینی، در جریان شورش یافا صدها عرب شهید وزخمی ونزدیک ۵۵۰ یهودی وسرباز انگلیسی کشته ومجروح شدند.[۲۶]

۲۵. خبرگزاری فلسطینی وفا، **نقش استعمار انگلیس در ایجاد میهن ملی یهود در سرزمین فلسطین**، تهران، سفارت فلسطین، ۱۳۶۵، ص ۱۰.

۲۶. برای اطلاع از جزئیات اعتراض اعراب فلسطین در سالهای ۲۲- ۱۹۱۹ رجوع کنید به: امیل غوری، **تاریخ شصت ساله فلسطین**، ص ص ۵۲- ۳۶.

خواسته‌های ناسیونالیست‌های فلسطینی که در اولین کنفرانس (کنگره) سراسری تمام عرب فلسطین در ۱۹۱۹ بیان شده بود، در سایر کنگره‌های عرب در دسامبر ۱۹۲۰ (حیفا) ژوئن ۱۹۲۱ (قدس)، اوت ۱۹۲۲ (نابلس)، ژوئن ۱۹۲۳ (یافا) تکرار شد.[۲۷] در سومین کنگره در حیفا (دسامبر ۱۹۲۰) یک «کمیته اجرائی عرب» متشکل از ۲٤ شخصیت مسلمان- مسیحی تحت ریاست موسی کاظم‌الحسینی بعنوان سخنگوی فلسطینی‌ها تشکیل شد. این کمیته در طول سالهای دهه ۱۹۲۰ هیأتهائی را برای بیان خواسته‌های اعراب به خارج (بویژه انگلستان) می‌فرستاد. کمیته اجرایی از حمایت کشورهای مجاورعرب و جوامع مسلمان غیر عرب نظیر ایران وهند نیز برخوردار بود.[۲۸]

بدنبال ناآرامی‌های خشونت‌بار ۱۹۲۱ یافا دولت انگلستان یک کمیته رسمی به ریاست «سر توماس هیکرافت»[۲۹] قاضی القضاة بریتانیا که دو عرب (عارف الدجانی والیاس مشبک) ویک یهودی درآن شرکت داشتند، برای بررسی علنی ناآرامی‌ها تشکیل داد. این کمیته پس از بررسی‌های خود فلسطینی‌ها را محق دانست، اما گزارش کمیته نتیجه‌ای به بار نیاورد وخود هیکرافت پس از چندی ازسوی صهیونیست‌ها وادار به استعفاء شد.[۳۰] بدنبال صدور گزارش کمیسیون، یک هیئت فلسطینی بنا به تصمیم چهارمین کنگره عرب در یافا به ریاست موسی کاظم الحسینی به لندن فرستاده شد تا خواسته‌های اعراب را با مقامات انگلستان در میان گذارد. اقامت هیئت عربی در لندن نزدیک به یکسال (تا اوت ۱۹۲۲) بطول انجامید. هیئت عربی در لندن با مقامات بریتانیا وبویژه چرچیل وزیر مستعمرات مذاکراتی بعمل آورد که نتیجه آن بصورت کتاب سفید ۱۹۲۲ انگلستان منتشر شد. این کتاب بنام کتاب سفید چرچیل معروف شد.

۲۷. برای اطلاع از تاریخ تشکیل کنگره‌های عرب فلسطین در ۳۹- ۱۹۱۹ و ساخت سازمان سیاسی اعراب فلسطینی در طول این سالها رجوع کنید به:

فواد جابر، ویلیام کوانت و... تاریخ انقلاب فلسطین، ص ۳۸.

28. Hurewitz, The Struggle...., p, 56.

29. Sir Thomas Hycraft

۳۰. امیل غوری، پیشین، ص ۵۲.

کتاب سفید چرچیل [۳۱] (ژوئن ۱۹۲۲)

هدف از انتشار کتاب سفید، تسکین خشم اعراب فلسطین بدنبال قیام سال ۱۹۲۱ و رفع نگرانی فلسطینی‌ها دررابطه با اعلامیه بالفور و حکومت قیمومت بود. بر طبق کتاب سفید چرچیل، موطن ملی یهود و اعلامیه بالفور به مفهوم یهودی کردن کامل فلسطین نبود وانگلستان نیز چنین قصدی نداشت. همچنین زبان، فرهنگ و جمعیت اعراب تابع یهودیان قرار نمی‌گرفت.بعلاوه صهیونیست‌ها در کنگره ۱۹۲۱ خود نشان دادند که خواستار وحدت با اعراب هستند. براساس کتاب سفید مفهوم موطن ملی یهود، توسعه و تحول امور یهودیان فعلی فلسطین بود. بعلاوه مهاجرت یهود از ظرفیت اقتصادی کشور فراتر نمی‌رفت وباری بردوش فلسطینی‌ها نمی‌گذاشت. در پایان کتاب سفید نیز اشاره شد که انگلستان، فلسطین را از وعده‌های شریف حسین مستثنی کرده است [۳۲].

نمایندگان عرب فلسطین مفاد کتاب سفید چرچیل را رد کردند وسیاست انگلستان را به باد حملات و انتقادات شدید گرفتند و خواستار تشکیل یک حکومت پارلمانی باشرکت همه مردم فلسطین (مسلمان، مسیحی و یهودی) به شیوه دمکراتیک شدند.

با انتصاب حاج امین‌الحسینی بعنوان مفتی بیت‌المقدس (مه ۱۹۲۱) و تأسیس «شورای عالی اسلامی» (ژانویه ۱۹۲۲) که حاج امین ریاست آنرا بعهده داشت، فعالیت‌های اعراب شکل جدیدی بخود گرفته بود. بااین وجود اختلافات جناحهای داخلی فلسطین و رقابت میان خانواده نشاشیبی و حسینی باعث رکود فعالیت‌های جنبش ملی از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۹ شد. رهبران ملی فلسطین طی این چند سال چندین پیشنهاد قیمومت را برای تاسیس یک شورای قانونگذاری رد کردند. اختلاف جناحهای داخل جنبش ملی فلسطین باعث شد تا فلسطینی‌ها در برابر افزایش مهاجرت یهودیان در سال ۱۹۲۵ (۳٤۰۰۰ یهودی) عکس‌العمل شدید از خود نشان ندهند. «فیلد مارشال لرد پلرومر» جانشین هربرت ساموئل که تا ۱۹۲۸ کمیسر عالی بریتانیا در فلسطین بود، ارتباط کمتری با صهیونیستها داشت اما در زمان او مهاجرت یهود و خرید زمین اعراب توسعه یافت و اختلافات داخلی

31. Churchil Wihtepaper

۳۲. متن کامل کتاب سفید ۱۹۲۲ چرچیل در بخش اسناد ارائه شده است. برای اطلاع از جزئیات سفر هیئت نمایندگی فلسطین و لندن و انتشار کتاب سفید چرچیل ر. ک. به: اسناد وزارت خارجه انگلیس، بذرهای توطئه، ص ص ۲۲۰- ۱۸۹

مانع عکس‌العمل اعراب در قبال آنها شد. [۳۳] با این وجود در مارس ۱۹۲۵ که لرد بالفور برای تأسیس دانشگاه عبری بیت‌المقدس وارد این شهر شد، اعراب فلسطین هنگام ورود او دست به یک اعتصاب عمومی گسترده و سراسری زدند. در جریان هفتمین کنگره عرب در بیت‌المقدس (ژوئن ۱۹۲۸) اختلافات داخلی تا حدی کنار گذاشته شد، زیرا حوادث داخلی و حمایت‌های گسترده انگلستان از جنبش صهیونیسم زنگ خطر را برای رهبران جنبش ملی به صدا در آورد. بدنبال این کنگره اعراب تشکیل یک شورای قانونگذاری راکه قبلاً از سوی آنها رد شده بود، خواستار شدند. با تلاشهای مشترک را غب نشاشیبی و موسی کاظم‌الحسینی و تائید کمیسر عالی بریتانیا، شورای مذکور تأسیس شد. شورشهای گسترده اوت ۱۹۲۹ سر فصل آغاز دومین دوره حکومت قیمومت در فلسطین بود.

دوره دوم: ۳۹-۱۹۲۹

شورشهای گسترده سال ۱۹۲۹ سر آغاز دومین دوره حکومت قیمومت بریتانیا در فلسطین ورادیکال شدن جنبش ملی فلسطین بود. شکست انگلیسی‌ها و صهیونیست‌ها در انتخابات شهرداری‌ها در ۱۹۲۷ و تبلیغات شدید علیه حاج امین‌الحسینی رهبر جنبش ملی فلسطین، و علاوه برآن گسترش مهاجرت و انتقال زمینهای اعراب به یهودیان، زمینه درگیریهای ۱۹۲۹ را فراهم ساخت. درگیری در اصل برسربخشی از دیوارندبه که به نظر یهودیان محل معبد هیکل سلیمان بود و در حال حاضر بعنوان محل معراج حضرت محمد از سوی مسلمانان عبادت می‌شود، آغاز شد. هنگامی که یهودیان قصد داشتند این بخش از دیوار را به تصرف خود در آورند، با واکنش سخت مسلمانان روبرو شدند. یهودیان محل مربوط به مسلمانان «حائط مبکی» (البراق) را به تصرف در آوردند وبا پرده‌کشی در آن محل باعث تحریک مسلمانان شدند. حکومت بریتانیا که احتمال شعله ور شدن خشم مسلمانان و بروز درگیری‌های جدید را می‌داد، پرده‌ها را از محل دیوارندبه برداشت. ولی یهودیان در ۱۵ اوت (یکی از اعیاد یهودی) با برافراشتن پرچمهای صهیونیستی بطرف دیوارندبه به حرکت در آمدند و شعار «دیوار دیوار ماست» را سر دادند. تظاهرات روز بعد مسلمانان به مناسبت ولادت حضرت رسول (ص) منجر به حمله اعراب به محل عبادت

۳۳. در مورد اختلافات میان جناحهای داخلی جنبش ملی فلسطین رجوع کنید به:
Porath, op.cit. pp, 241- 304.

یهودیان و کشته شدن یک یهودی توسط یک عرب، سرآغاز شورشهای بعدی بود. علاوه بر بیت‌المقدس،در الخلیل، یافا، بیسان حیفا و صفد درگیری‌های خشونت باری میان اعراب و یهودیان درگرفت که در مجموع ۱۳۳ یهودی و ۱۱٦ عرب کشته شدند.[۳٤]

- کمیسیون شاو[۳۵]

دولت انگلستان برای علت‌یابی درگیریهای ۱۹۲۹ کمیسیونی را با شرکت اعضاء سه حزب محافظه کار، لیبرال وکارگر تحت ریاست «والترشاو»[۳٦] مامور بررسی حوادث اوت کرد. کمیسیون در اواخر اکتبر ۱۹۲۹ وارد فلسطین شد. نظریات اعراب ویهود را استماع کرد ودر ماه بعد گزارش خود را در لندن انتشار داد. براساس گزارش کمیسیون شاو، دولت انگلستان می‌بایست برای فرو نشینی خشم اعراب، صراحتاً موضع خود را در مورد فلسطین بیان کند. کشاورزان عرب نمی‌بایست توسط یهودیان از روی زمینهای فروخته شده اخراج شوند. همچنین می‌بایست یک ارگان از طرف جامعه ملل دعاوی طرفین را در مورد دیوارندبه مورد بررسی قرار دهد. ارسال نیروهای اضطراری به فلسطین وتقویت سازمان پلیس از جمله پیشنهادات کمیسیون شاو بود. از سوی دیگر مقامات عرب برای عدم جلوگیری از تحریک مردم مورد انتقاد قرار گرفتند. کمیسیون همچنین تاکید کرد که مهاجرت یهودیان گاه از ظرفیت اقتصادی کشور بیشتر بوده است.[۳۷]

براساس پیشنهاد کمیسیون شاو، جامعه ملل یک کمیته سه نفری مرکب از نمایندگان هلند، سوئیس وسوئد را برای بررسی مسئله دیوارندبه فلسطین فرستاد. کمیته مذکور پس از بررسی دعاوی طرفین، دیوارندبه راجزوی از حرم شریف مسلمانان دانست.

۳٤. در مورد جزئیات شورش‌های ۱۹۲۹، ر. ک. به:
امیل غوری، تاریخ شصت ساله فلسطین، ص ص ۹۹- ۹۰، اکرم زعیتر، سرگذشت فلسطین، ص ص ٦۷- ۱٦٤، شاکرالنتشه، اسلام و فلسطین، ص ص ٤٤- ٤۳.
صبری جریس «السنوات‌الخمس السمان فی تاریخ‌الوطن القومی الیهودی فی فلسطین ۳٦- ۱۹۳۱» شئون‌الفلسطینیه، العدد ۱٤۵- ۱٤٤، مارس- آوریل ۱۹۸۵، ص ص ۸۷- ۸۲.

35. Shaw Commission

36. Walter Shaw

37. Allen, op. cit.pp, 297- 300.

کمیته همچنین یهودیان را ملزم کرد که همانند گذشته به عبادت آن بپردازند اما از نصب پرده یا بردن لوازم دیگر به آن محل خودداری ورزند. در مارس ۱۹۳۰ هیئتی از کمیته اجرائی عرب به لندن رفت و با مکدونالد وزیر مستعمرات تماس گرفت و خواسته‌های خود را مطرح ساخت. دولت انگلستان درخواستهای آنان را نادیده گرفت و در ۲۰ مه ۱۹۳۰ اعلام کرد «جان سمسون[۳۸]» متخصص خود را برای بررسی مسئله مهاجرت و اراضی عرب به فلسطین اعزام می‌کند. سمسون در اوت ۱۹۳۰ گزارش خود را در این رابطه تا حدی به نفع اعراب منتشر ساخت و خواستار جلوگیری از مهاجرت غیرقانونی یهودیان شد.[۳۹]

ـ کتاب سفید پاسفیلد[۴۰](۱۹۳۰)

کتاب سفید سال ۱۹۳۰ دولت انگلستان با توجه به گزارش کمیسیون شاو و جان‌سمسون منتشر شد. این کتاب به نام پاسفیلد وزیر امور مستعمرات انگلستان در دولت رمزی مک‌دونالد، معروف شد. در کتاب سفید پاسفیلد پیشنهادات کمیسیون شاو و جان‌سمسون پذیرفته شد. در کتاب مذکور ضمن تأکید مجدد نکات اصلی کتاب اصلی سفید ۱۹۲۲ چرچیل گفته شد که دولت بریتانیا خود را به برابری دونژاد عرب و یهود متعهد می‌داند و خواستار تأسیس یک شورای قانونگذاری است. در کتاب ۱۹۳۰ تأکید بعمل آمد که اسکان یهودیان باید به زمینهای قبلی متعلق به یهودیان محدود شود. با اینکه کتاب سفید تا حدی ناراحتی اعراب را تسکین داد اما کمیته اجرائی عرب از پذیرفتن آن خودداری کرد، چون آن را ضامن حفظ حقوق ملی و سیاسی و منافع اقتصادی اعراب نمی‌دانست. به همین مناسبت اعلام کرد که برای اجرای وعده‌های داده شده از سوی انگلیس در این کتاب هیچ تضمینی وجود ندارد. از سوی دیگر صهیونیست‌ها نیز کتاب سفید را بشدت مورد حمله قرار دادند. در این رابطه وایزمن به نشانه اعتراض به انگلستان از ریاست آژانس یهود استعفا داد. اما مکدونالد نخست‌وزیر انگلستان تحت فشار صهیونیست‌ها، طی نامه‌ای به وایزمن به گونه‌ای کتاب سفید را مورد تفسیر قرار داد که مطالب اساسی آنرا فسخ می‌کرد. مکدونالد تسهیل مهاجرت یهودیان را وظیفه قیمومت دانست و تاکید کرد که کتاب سفید باعث منع انتقال زمینهای اعراب به یهودیا ن نمی‌شود.

38. Sir John Hope- Simpson

۳۹. زعیتر، پیشین، ص ص ۸- ۱۷۱.

40. Passfield Whitepaper

اعراب پس از این نامه و اظهارات نخست وزیر انگلستان کتاب سفید ۱۹۳۰ را «کتاب سیاه» توصیف کردند.[41]

- موج جدید مهاجرت و قیام ۱۹۳٦

در فاصله میان سالهای ۳۵-۱۹۳۱ بدلیل روی کارآمدن نازی‌ها در آلمان، موج جدید مهاجرت از اروپا بسوی فلسطین آغاز گشت. صهیونیست‌های اروپا و بویژه آلمان، با همکاری رهبران نازیسم و بدنبال توافق «پاآباراء» میان رایش و صهیونیست‌ها به تشویق مهاجرت یهودیان به فلسطین دست زدند.[42] مقامات انگلستان نیز دروازه‌های فلسطین را بروی مهاجران جدید باز کردند. بعد از این اقدامات تعداد مهاجران در ۱۹۳۵ به ۱۵ برابر تعداد آنها در ۱۹۳۱ افزایش یافت. علاوه بر آلمان،که یک هشتم (۱/۸) مهاجران از آنجا به فلسطین آمدند، بیشتر مهاجران از بخش شرقی اروپا بویژه لهستان بسوی فلسطین سرازیر شدند.

گسترش مهاجرت و نقض وعده انگلستان در رابطه با کتاب سفید ۱۹۳۰ و ادامه حمایت دولت قیمومت از صهیونیست‌ها، با واکنش شدید اعراب مواجه شد. در اکتبر ۱۹۳۳ اعراب مسیحی و مسلمان بدستور کمیته اجرائی عرب در قدس به تظاهرات پرداختند. پلیس تظاهرکنندگان را سرکوب کرد اما دامنه درگیریها به یافا و دیگر شهرهای عرب نیز سرایت کرد. در جریان یورش نیروهای پلیس انگلستان به اعراب ۲۵ عرب کشته شدند. فلسطینی‌ها با توجه به این حوادث بریتانیا را عامل اصلی تقویت صهیونیسم دانستند و خواستار حمله به مراکز دولتی شدند. چون بنظر آنها درصورت اخراج و نابودی انگلستان در فلسطین، صهیونیسم به خودی خود از بین می‌رفت. این طرز تلقی حاکی از رادیکال شدن جنبش ملی فلسطین بود و خصلت ضد انگلیسی آن را نشان می‌داد. در حالیکه در دوره نخست ۲۹-۱۹۱۸، اعراب امیدوار بودند بریتانیا را تشویق کنند تا مانع گسترش صهیونیسم در فلسطین شود. با فرارسیدن سال ۱۹۳٦ و ادامه حمایت انگلستان از مهاجرت و انتقال اراضی اعراب به صهیونیست‌ها، اوضاع فلسطین به آستانه انفجار رسیده

41. Allen, op. cit. pp, 303- 04.

۴۲. اسناد همکاری صهیونیست‌ها با آلمان نازی برای تشویق مهاجرت یهودیان به فلسطین، سالها بعد از جنگ دوم فاش شد.

بود. مسلح شدن صهیونیست‌ها و تشکیل گروههای مسلح تروریست و ارتش رسمی از سوی آنها، اعراب را به دست‌زدن به نبرد مسلحانه علیه انگلستان و صهیونیسم تشویق کرد. شیخ عزالدین قسام رهبر مذهبی فلسطینی‌ها در این رابطه نقش موثری داشت و با تشکیل یک جمعیت مسلح مخفی، اندیشه مبارزه مسلحانه میان جوانان فلسطینی را گسترش داد. مرکز اصلی فعالیت قسامی‌ها در حیفا بود. آنها چندین حمله مسلحانه علیه صهیونیست‌ها و مقامات قیمومت سازماندهی کردند. خود قسام که سرانجام در اوایل نوامبر ۱۹۳۵، در جریان یک نبرد مسلحانه با نیروهای انگلستان، با چندتن از یارانش کشته شد، به «شهید» فلسطینی‌ها تبدیل گشت[۴۳]. کشته شدن قسام یکی از عوامل عمده قیام ۱۹۳٦ بود.

تظاهرات مردم مصر و سوریه جهت کسب استقلال از انگلستان و فرانسه، همچنین تبلیغات شدید ضد انگلیسی آلمان نازی، از جمله عواملی بود که به گسترش موج نارضایتی و مقاومت اعراب در برابر شیوه‌های بریتانیا در فلسطین کمک کرد. به منظور تشکیل یک جبهه متحد سیاسی جدید در صحنه فلسطین، گروههای موجود بویژه «حزب دفاع ملی» به رهبری راغب نشاشیبی و «حزب عربی فلسطین»[۴۴] متعلق به خانواده حسینی و نیز «حزب استقلال» اختلافات سابق را کنار گذاشتند و در کنار هم قرار گرفتند. کمیته اجرائی عرب که قبلاً یکی از عوامل اختلاف بود، در ۱۹۳٤ منحل شد و پنج حزب سیاسی فلسطین در نوامبر سال ۱۹۳۵ ائتلاف کردند. فرایند وحدت ملی در آوریل ۱۹۳٦ که «کمیته عالی عرب» تأسیس شد، به اوج خود رسید. قتل دو یهودی توسط اعراب و حمله متقابل یهودیان در تل‌آویو به اعراب از عوامل دیگر آغاز قیام سال ۱۹۳٦ بود. در ۲۰آوریل کمیته‌ای برای دفاع از حقوق اعراب در شهرنابلس تشکیل شد، سپس کمیته‌های مشابه با آن در سراسرفلسطین بوجودآمد. کمیته شهرنابلس خواستاراعتصاب عمومی اعراب به منظور وادارساختن حکومت قیمومت به پذیرش خواسته‌های اعراب شد. این درخواست در

۴۳. در مورد شخصیت شیخ عزالدین قسام و فعالیتهای او رجوع کنید به:
مسعود نوری، **شیخ عزالدین قسام بنیانگذار انقلاب اسلامی فلسطین**، انتشارات نور، تهران، ۱۳٦۱.

٤٤. در مورد تأسیس حزب عربی فلسطین و چهار حزب دیگر در ۱۹۳۵ و رهبران و اهداف احزاب مذکور رجوع کنید به:
جمال قدوره، «تأسیس‌الحزب العربی و بقیةالاحزاب الفلسطینیه فی‌الثلاثینات» **شئون‌الفلسطینیه**، العدد ۱٤۵-۱٤٤، مارس- آوریل ۱۹۸۵، ص ص ۵۵- ۳۵.

۲۱آوریل توسط سخنگویان پنج حزب سیاسی فلسطین قبول شد و به دنبال آن، یک حزب ائتلافی بوجودآمد که «کمیته عالی عرب[٤٥]» را بعنوان ارگان اجرائی خود با ۱۰عضو تأسیس کرد. دراین کمیته مسیحیان کاتولیک و ارتدوکس نیز شرکت داشتند. کمیته عالی عرب خواسته‌های خود را شامل:

۱-ممنوعیت مهاجرت یهود

۲- ممنوعیت انتقال زمین به یهودیان

۳- انحلال قیمومت وتأسیس یک حکومت ملی پارلمانی

اعلام کرد و خواهان ادامه اعتصاب تا قطع مهاجرت شد.[٤٦]

علاوه براعتصاب عمومی، در مه ۱۹۳٦ کمیته‌های تمامی شهرها از مردم خواستند از نیمه ماه مه علاوه براعتصاب، از دستورات و قوانین حکومتی نیز سرپیچی کنند. هنگامی که سهمیه مهاجرت برای نیمه دوم سال ۱۹۳٦ اعلام شد، خشم اعراب اعتصاب را به قیام تبدیل کرد. مستعمره‌های یهودی‌نشین و خطوط راه‌آهن مورد حمله قرارگرفتند. انفجارپلها و تخریب راهها و نیز قطع سیمهای برق و تلفن و حمله به پایگاههای پلیس از جمله اقدامات و شیوه‌های مخرب اعراب بود. درژوئن ۱۹۳٦ کمیسرعالی طی تلگرامی به لندن نوشت که «اوضاع فلسطین حالت یک انقلاب اولیه را دارد» و «هیچگونه کنترلی بر عناصریاغی درخارج از شهرهای اصلی، جاده‌ها و خطوط راه‌آهن امکان‌پذیرنیست».[٤٧] در این اوضاع و احوال فوزی القاوقچی رهبرنظامی سوریه در رأس گروهی از چریکهای سوری، عراقی وفلسطینی وارد فلسطین شد و جوانان عرب را برای مقابله با ارتش انگلستان آموزش چریکی داد.

با گسترش قیام و خشونت، دولت انگلستان خواستارپایان اعتصاب و تشکیل یک «کمیسیون سلطنتی» برای بررسی خواسته‌های اعراب شد. سرانجام در اواسط اکتبر ۱۹۳٦ کمیته عالی عرب بنابه درخواست رهبران کشورهای عربی به اعتصاب پایان داد تا کمیسیون سلطنتی تحقیقات خود را آغاز کند.

45. Arab Higher Committee

46. Hurewitz, **The Struggle....**, pp, 67- 68.

٤٧. فواد جابر، ویلیام کوانت، آن موزلی‌لش، پیشین، ص ٥٩.

کمیسیون سلطنتی پیل (نوامبر ۱۹۳۶)

اعضاء کمیسیون پیل که زیرنظر «لردپیل»[48] مقام برجسته امورهندوستان فعالیت می‌کردند، درنوامبر ۱۹۳۶ به فلسطین آمدند. اما اعراب تا آخرین لحظه، بدستور کمیته عالی عرب، آنرا تحریم کردند. زیرا علی‌رغم وعده‌های قبلی،مهاجرت یهودیان هنوز متوقف نشده بود. وظیفه کمیسیون بررسی علل ناآرامیها و بررسی دعاوی و دلایل طرفین درگیربود. اقامت کمیسیون در فلسطین ۷ تا ۸ هفته بطول‌انجامید. دراین مدت اعضاء به دعاوی و نظرات مقامات انگلستان و صهیونیست‌ها گوش می‌دادند و اعراب تا پنج روز آخر ماموریت کمیسیون حاضر به گفتگو با آنها نشدند. اعضاء کمیسیون با امیرعبدالله‌پادشاه ماوراء اردن نیز دیدارکردند. از آنجا که رژیمهای عراق، عربستان و اردن خواستارگفتگوی اعراب با اعضاء کمیسیون بودند، کمیته عالی عرب پس از سفر به عربستان سعودی و توصیه رهبران آن به ضرورت تماس با کمیسیون، در دسامبر ۱۹۳۶ اعلام کرد تقاضای عربستان را پذیرفته است.

در ۵ روز آخر، کمیته عالی عرب به نمایندگی از سوی فلسطینی‌ها، خواسته‌های خود را به کمیسیون ارائه داد. رهبران کشورهای عرب نامبرده نیز نظرات خود را به اعضاء گفتند واز حمایت انگلستان از صهیونیست‌ها ومظالمی که بخاطر مشکلات مهاجرت، بیکاری وحکومت قیمومت برفلسطینی‌ها می‌رود انتقاد کردند.

گزارش کمیسیون پیل به چهار صد صفحه بالغ می‌شد. در این گزارش منبع کشمکش‌ها از زمان کهن تاکنون مورد بررسی قرار گرفت وعوامل قیام ۱۹۳۶، مسئله انتقال اراضی اعراب به صهیونیست‌ها، مشکل مهاجرت وافزایش آن به بحث وتحلیل گذاشته شد. گسترش روحیه ناسیونالیسم عرب، افزایش مهاجرت از ۱۹۳۳ به بعد، عدم دسترسی اعراب به مقامات انگلستان، عدم اطمینان فلسطینی‌ها واعراب به حسن نیت انگلستان، نگرانی اعراب از انتقال اراضی، مبهم بودن سیاست نهایی قیمومت در فلسطین در رابطه اعراب ویهود از جمله عوامل وعلل قیام واعتصابات شش ماهه ۱۹۳۶ عنوان گردید.

کمیسیون در پایان بررسی کشمکش‌های اعراب ویهودیان هرگونه سازش میان آنها را غیر ممکن دانست واظهار داشت که حتی ایجاد یک حکومت فدراتیوعربی- یهودی نیز برای ایجاد سازش، موثر نخواهد بود. از سوی دیگر ادامه قیمومت با این وضع نیز به صلاح

48. Lord Peel

دانسته نشد وسر انجام طرح تقسیم فلسطین بهترین راه حل عنوان گردید. فلسطین بـه سه منطقه یهودی عرب وبین‌المللی (زیر نظر قیمومت) تقسیم می‌شد. کشور یهود شامل شمـال فلسطین ومنطقه ساحلی از عکا تاتل آویوونیز منطقه جلیل مـی‌شد. بـقیه مـنطقه فلسطیـن شامل جنوب (نقب) وشرق که به ماوراء اردن متصل است، به کشور عرب تعلق .مـی‌گـرفت. شهرهای مهم مذهبی نظیر بیت‌المقدس، بیت اللحم ودالانی از مدیترانه تا یافا تحت کـنترل قیمومت باقی می‌ماند. قرار بود دو کشور دربارهٔ انتقال اعـراب ویـهود از مـناطق یــکدیگر وسایر مبادلات معاهده‌ای منعقد کنند. در طول دوران انتقال نیز هـیچگونه خـرید وفـروش زمین صورت نمی‌گرفت تاطرح تقسیم بطور کامل اجرا شود. ومهاجرت یهودیان به فلسطین نیز از میزان ظرفیت اقتصادی کشور افزایش نمی‌یافت[۴۹].

دولت انگلستان پس از انتشار گزارش (ژوئیه ۱۹۳۷) نظـر کـمیسیون در مـورد تــقسیم راپذیرفت وآنرا بر اساس اصول وعلل محکم استوار دانست وهـرراهی بـجز تـقسیم را بـرای سازش خواسته‌های یهود- عرب رد کرد. کمیته عالی عرب فوراً گزارش دو طـرح تـقسیم را رد کرد وطی ارسال یادداشتی برای کمیسیون دائمی قیـمومت در ژنو، استقـلال فلسطیـن عربی، جلوگیری از تشکیل دولت یهود، لغو قیمومت، پـایان دادن بــه مــهاجرت وانتقــال اراضی وانعقاد یک پیمان میان فلسطین وانگلستان همانند پیمانهای این قـدرت بـا عـراق، مصرواردن راخواستار شد. در مقابل برخی رژیمهای عرب نیز به طرح اعتراض کردند.

گسترش اعتراضات باعث شد تا یک کنفرانس عربی از همه جای جهان عـرب دربـلودان در نزدیکی دمشق در سپتامبر ۱۹۳۷ برپا شود. در قطعنامه‌ای که کنفرانس بـلودان صادر کرد، برعربی بودن فلسطین وپیوند آن باجهان عرب، رد طرح تقسیم، لـغوقیمومت وبـالفور وپایان مهاجرت وانتقال اراضی تأکید شد[۵۰].

صهیونیست‌ها موضع واحدی در قبال طرح تقسیم نداشتنـد. گـروهی مـوافق، گــروهی مخالف وجمعی هم مردد بنظر می‌رسیدند. گرچه وایزمن تاحدی بـا طـرح وتـأسیس کـشور یهود موافق بود اما نتوانست بیست ودومین کنگره صهیونیست‌هـا در اوت ۱۹۳۷ درزوریـخ را به پذیرش مشروط طرح کمیسیون پیل تشویق کند. قرار شد کمیته اجرائی اژانس یـهود

49. Allen,op. cit. PP, 315-17

متن گزارش کمیسیون پیل در بخش اسناد آمده است.

۵۰. متن کامل قطعنامه در بخش اسناد ارائه شده است.

شرایط انگلستان را برای تأسیس کشور یهود جویا شود ودر صورت ارائه یک طرح قطعی، کنگره جدید صهیونیست‌ها پیرامون آن تصمیم گیری کند[۵۱].

از سر گیری قیام ولغو طرح تقسیم

حمایت وزیر خارجه انگلستان (ایدن) از طرح تقسیم فلسطین در شورای جامعه ملل عکس‌العمل شدید اعراب را بدنبال داشت.انتشار گزارش وتأیید آن از سوی وزارت خارجه انگلستان نیز باعث شد تا فلسطینی‌ها وگروههای چریکی عرب علیه منافع انگلیس به عملیات مسلحانه دست بزنند. ترور «اندروز» کمیسر بخش انگلستان وفرماندار الجلیل همراه محافظ انگلیسی خود به دست گروه‌های چریکی عرب در سپتامبر ۱۹۳۷ نیز به برقراری حکومت نظامی وسرکوب شدید اعراب، منجر شد. به دنبال این حرکات کمیته عالی عرب منحل اعلام گردید واعضای آن تبعید شدند. از جمله این اعضاء مفتی فلسطین (حاج امین الحسینی) بود که از انجام وظایف غیر مذهبی منع گردید وناچار به لبنان گریخت ودر آنجا به سازماندهی وتشویق قیام پرداخت. به دنبال این جریانات، عملیات تخریب علیه مؤسسات ونهادهای قیمومت، باحمله به وسایل ارتباطی، وسایل حمل ونقل وانفجار پلها ادامه یافت. در سه ماه آخر ۱۹۳۷ بیش از صد مقام دولتی کشته وبسیاری مجروح گردیدند. ادامه این شورشها باعث شد تادولت انگلستان دردسامبر اعلام کند که به طرح تقسیم کمیسیون پیل مقید نیست وآنرا لازم الاجرا نمی‌داند. بر اساس بیانیه دولت قرار شد یک کمیسیون تقسیم به منطقه سفر کند وپیرامون این طرح گزارش بدهد. کمیسیون مورد نظر که از پایان یافتن قیام وآشوب نومید شده بود، در آوریل ۱۹۳۸ وارد فلسطین شد. اما مردم فلسطین بدستور کمیته عالی عرب ضمن ادامه قیام از هر گونه تماس با اعضاء کمیسیون تخصصی تقسیم، خودداری ورزیدند. کمیسیون پس از چهار ماه بررسی، در اوت ۱۹۳۸، به انگلستان برگشت در نوامبر همان سال گزارش خود را در رابطه با این مسئله به دولت تقدیم کرد. در گزارش کمیسیون، نظر «کمیسیون سلطنتی پیل» پیرامون تقسیم فلسطین وطرحهای سه‌گانه قبلی، مردود اعلام گردید. بدنبال انتشار گزارش مذکور، دولت انگلستان طی بیانیه‌ای درهمان تاریخ (۹ نوامبر) اعلام کرد که

51. Ibid.P. 318.

باتوجه به نظرات کمیسیون، تقسیم فلسطین بـدلیل وجـود مـشکلات اداری سیـاسی واقتصادی، عملی نیست، بنابر این از فکر تقسیم صرف نظر کـرده وبـه اداره فلسطیـن بـر اساس قیمومت ادامه می‌دهد. وجود اوضاع وخیم بین‌المللی در اروپا نیز یـکی از عـوامل رد طرح تقسیم از سوی انگلستان بود. باشروع تحریکات وتهدیدات هیتلر، شبح جنگ بر اروپا سایه افکنده بود، وارائه طرح تقسیم، به گسترش احساسات شدیـد ضد انگـلیسی در شرق عربی منجر گشت. بدیهی است که انگلستان باتوجه به اوضاع وخیم بین‌المللی وصف بـندی نیروها، نمی‌توانست مردم عرب وفلسطین را از خود بیگانه کند. بدین خاطر بانگرانی زیـاد در پی کسب حمایت اعراب بود. از طرف دیگر دولتهای رقیب، یـعنی آلـمان وایـتالیا، بـه تبلیغات شدید خود علیه انگلستان ادامه می‌دادند ودر پی کسب حمایت اعراب بودند. ایـن تحریکات باعث شد تالندن به منظور خنثی سازی تبلیغات آلمان وایـتالیا در ژانویـه ۱۹۳۸، یک ایستگاه رادیویی به زبان عربی تأسیس کند. بعلاوه انگلستان بخوبی درک کرده بود که در صورت اجرای طرح تقسیم کمیسیون پیل، دشمنی اعراب چند برابر خـواهد شد. بـدین دلیل بود که «اورمسبی گور[۵۲]» وزیر مستعمرات در اوایل ۱۹۳۸ اعلام کـرد کـه بـه طـرح تقسیم متعهد نیست وسپس یک کمیته تخصصی را برای اصلاح طرح به فلسطین فرستاد[۵۳] نامبرده همچنین در اعلامیه نهایی خود در نوامبر ۱۹۳۸ ضمـن رد طـرح تـقسیم وتـأکید برادامه قیمومت، از نمایندگان عرب وهمچنین نمـایندگان صهیـونست‌هـا وآژانس یـهود، خواست تابه لندن سفر کنند وضمن مشورت بارهبران انگـلستان، نظـریات خـود را بـیان نمایند. باتوجه به این مذاکرات بود که شورای لندن تـصمیم نهـایی را در مـورد فلسطیـن اتخاذ کرد.

در طول این مدت یعنی در فاصله ۳۹- ۱۹۳۷ قیـام در سراسر فلسطیـن ادامـه یـافت ودولت انگلستان بانیروهای نظامی خود به سرکوب شدید آن دست زد. علاوه بـر سرکـوب مستقیم، انگلستان سلاحهای فراوانی نیز در اختیـار سازمـانهای نظـامی وتـروریستی صهیونیست قرار داد تا آنهارا علیه اعراب به کار بزند. در نتیجه گروههای تروریست چندین عملیات انفجاری علیه مراکز وبازارهای عرب براه انداختند وتعداد زیادی از فلسطینی‌ها را بقتل رساندند. از طرف دیگر در طول جریان قیام دولت‌های عـرب بـویژه از فلسطیـنی‌هـا

52. Ormsby Gore

53. Hurewitz,**The Struggle**....PP, 90-91

حمایت کردند. سوریه ولبنان دومرکز اصلی تأمین نیازهای قیام بود، در مصر، عراق ویمن ومغرب نیز حمایت‌های زیادی از فلسطینی‌ها بعمل آمد[۵۴].

طبق آمار رسمی، در طول قیام حدود ده هزار حادثه سخت رخ داد که بیش از هزار وپانصد فقره آن مستقیماً علیه انگلستان انجام شده بود. در یک بررسی تلفات انگلیسیها دراین‌حوادث ۲۱۱ کشته و ۵۰۰ زخمی تخمین زده شد. در ۳۹-۱۹۳۸، ۳۵۰ یهودی کشته و ۶۰۰ نفر زخمی شدند. عده کشته شدگان عرب را نیز کمتر از ۲۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند[۵۵]. بدیهی است که این آمار وارقام نمی‌تواند دقیق باشد.

- کنفرانس اویان[۵۶] ومسأله یهودیان

باگسترش اقدامات ضد یهودی هیتلر، در ژوئیه ۱۹۳۸ به ابتکار روزولت ۳۱ ملت جهان در اویان فرانسه به گردهم آمدند تاراه حلی برای قربانیان هیتلر پیدا کنند. در این کنفرانس، دولت انگلستان در خواست کرد که مسئله فلسطین نباید مورد بحث قرار بگیرد وبه وایزمن رهبر صهیونیست‌ها نیز نباید اجازه سخن گفتن داده شود. دولت انگلستان می‌ترسید که گسترش مهاجرت بیش از حد توان اقتصادی فلسطین، اعراب را بطور کامل از خود بیگانه کند. در حالیکه اوضاع وخیم بین‌المللی اقتضاء می‌کرد که حمایت اعراب رابدست آورد. در طول سالهای ۳۸-۱۹۳۴، آمریکا ۱۰۰ هزار مهاجر یهودی، انگلستان ۶۵ هزار، دومینیکین ۱۰۰ هزار، استرالیا ۱۵ هزار، فرانسه ۳۵ هزار، بلژیک ۲۵ هزار وهلند ۲۰ هزار نفر را پذیرفتند. صهیونیست‌ها بهرحال خواستار موفقیت کنفرانس اویان نبودند زیرا در این صورت یهودیان در سراسر جهان پراکنده می‌شدند وفرصت تبدیل فلسطین به موطن ملی یهود از دست می‌رفت. در این رابطه، صهیونیست‌ها بیش از هرچیز خواستار همکاری بانازی‌های آلمان ودامن‌زدن به مسئله یهود ومهاجرت آنها به فلسطین بودند[۵۷].

۵۴. برای اطلاع دقیق تر از جزئیات تشکیلات قیام رجوع کنید به:
سمیح شبیب، «ثوره ۳۹-۱۹۳۶: الازمه التنظیمیه و السیاسیه» **فلسطین الثوره**، العدد ۶۴۹، ۱۹۸۷/۴/۲۵، ص ص ۳۲-۳۰.

۵۵. اکرم زعیتر، پیشین، ص ۲۳۴.

56. Evian

57. Allen, **Op.Cit.** P. P., 323-4.

دوره سوم: ۴۸-۱۹۳۹

در سومین دوره حکومت قیمومت در فلسطین که با جنگ جهانی دوم همزمان بود، انگلستان برای حفظ منافع خود در جنگ و جلب حمایت اعراب بتدریج از تقویت صهیونیست‌ها دست کشید و سعی کرد میان دو گروه متخاصم در فلسطین نوعی سازش ایجاد کند. در این دوره صهیونیست‌ها که بی‌مهری انگلستان را مشاهده می‌کردند بسوی قدرت نوظهور جهانی یعنی ایالات متحده آمریکا روی آوردند و سیاست جدیدی را با حمایت رئیس‌جمهور آمریکا و صهیونیست‌های آمریکائی طرح‌ریزی کردند. جنگ جهانی دوم به تضعیف جنبش اعراب فلسطین نیز کمک کرد. زیرا با تبعید رهبران جنبش و مسلح شدن بیش از حد گروههای نظامی صهیونیست تحت حمایت ایالات متحده، امکان مقابله با آن کمتر شد. در اواخر این دوره که دولت انگلستان خود را در برآوردن خواسته‌های طرفین عرب و یهود در فلسطین ناتوان می‌دید، حل مسئله و تصمیم‌گیری در مورد آنرا بعهده سازمان جدیدالتأسیس «ملل متحد» قرار داد.

- کتاب سفید ۱۹۳۹

سرآغاز تغییر موضع انگلستان نسبت به اعراب و صهیونیست‌ها، مذاکرات ۱۹۳۹ لندن و بدنبال آن انتشار کتاب سفید بود. درواقع انگلستان در پی آن بود تا کنفرانس لندن را به یک مجمع بین‌المللی تبدیل کند. زیرا علاوه بر دعوت از اعراب فلسطین و صهیونیستها، خواهان شرکت نمایندگان عراق، مصر، سعودی، یمن و اردن بعنوان کشورهای عرب و نیز فرانسه بعنوان قیم سوریه و لبنان شد. انگلستان همچنین سعی کرد با ایالات متحده آمریکا نیز برای تنظیم گزارش نهایی تماس برقرار کند. بحث و اختلاف میان فلسطینی‌ها و لندن بر سر شرکت نمایندگان کمیته عالی عرب (که منحل شده بود) سرانجام پس از نطق ۲۴ نوامبر ۱۹۳۸ وزیر مستعمرات به حمایت از اعراب و تأیید هراس آنان از نفوذ صهیونیست‌ها در فلسطین به پایان رسید و دولت انگلستان در هفتم دسامبر با آزادی رهبران تبعید شده جنبش ملی فلسطین موافقت کرد. در ابتداء بریتانیا سعی داشت مانع شرکت رهبران ملی بویژه حاج امین‌الحسینی که او را مسئول خشونت و ترورهای چندسال گذشته می‌دانست، در مذاکرات لندن شود. اما با اعتراض شدید اعراب و اعلامیه‌های حاج‌امین‌الحسینی از بیروت خطاب به فلسطینی‌ها دررابطه با حق نمایندگی

کمیته عالی عرب در لندن، انگلستان ناچار به تغییر موضع شد. اختلافات میان جناحهای داخلی (نشاشیبی و حسینی) در فوریه ۱۹۳۹ بر سر ترکیب هیئت نمایندگی حل شد و طرفین بر سر انتخاب اعضاء آن به توافق رسیدند. نمایندگان کشورهای عرب قبل از عزیمت به لندن، در قاهره اجتماع کردند و تصمیم گرفتند که هیچگونه ملاقاتی با صهیونیست‌ها نداشته باشند. آنها همچنین قطع مهاجرت و انتقال زمین و تشکیل دولت واحد مستقل را نیز خواستار شدند.[۵۸]

در مذاکرات لندن که در ۷ فوریه آغاز شد و تا اواسط مارس ادامه یافت، اعراب و صهیونیست‌ها بطور جداگانه با مقامات انگلستان مذاکره می‌کردند. در جمع یهودیان، عناصر غیرصهیونیست آمریکا و اروپا هم وجود داشت. هم اعراب و هم صهیونیست‌ها پس از پایان مذاکرات، راه‌حل بریتانیا مبنی بر تأسیس کشور واحد فلسطینی هم‌پیمان با انگلستان طی یک دوره انتقال ۱۰ ساله وهمچنین مقررات محدودیت مهاجرت و انتقال زمین در آن را رد کردند. دولت انگلستان نیز در هفدهم مه ۱۹۳۹ اصول سیاست خود در مورد فلسطین را بصورت یک کتاب سفید ارائه داد. در این کتاب که شامل ۱۲ صفحه می‌شد، به تأسیس یک کشور دو ملیتی در عرض ۱۰ سال آینده اشاره شده بود. در مقدمه سند تأکید شده بود که هدف انگلستان تبدیل فلسطین به یک منطقه یهودی نیست. براساس کتاب سفید، انگلیس بر سر راه مهاجرت یهودیان و انتقال زمین اعراب به آنها محدودیت‌هائی وضع می‌کرد و با مشخص کردن جمعیت یهود ساکن فلسطین به میزان ۴۵۰ هزارنفر، در ۵سال آینده فقط به ۷۵۰۰۰ یهودی دیگر اجازه مهاجرت به آنجا را می‌داد. ضمناً مهاجرت بیشتر از این تعداد را پس از گذشت ۵ سال، به اجازه اعراب موکول می‌کرد. انتقال اراضی نیز در برخی مناطق طبق نظر رئیس حکومت قیمومت ممنوع و در برخی جاها محدود می‌شد.[۵۹] گرچه‌هم‌اعراب‌وهم یهودیان‌موارد گنجانده شده در کتاب سفیدراردکردند،امااعراب‌درواقع از مفاد آن احساس خشنودی می‌کردند، چون نگرانی آنها بابت پاره‌ای مسایل، با طرح آنها در کتاب تا حدی رفع شد. در مقابل، صهیونیست‌ها با موارد عنوان شده در کتاب بشدت مخالفت کردند، زیرا طرح مطالب آنرا با لغو وعدهٔ بالفور و قیمومت برابر می‌دانستند. با

58.Hurewitz, **The Struggle...**, PP.97-8.

۵۹. متن کامل کتاب سفید در بخش اسناد ارائه شده است.
برای اطلاع از جزئیات مباحثات لندن نگاه کنید به:

Ibid. PP, 98- 100

انتشار کتاب سفید درواقع همکاری انگلستان و صهیونیسم به مراحل پایانی خود رسید. در کتاب سفید همچنین تأکید شده بود که جمعیت یهودیان نباید از یک‌سوم (۱/۳) کل جمعیت فلسطین افزایش یابد. درحالیکه قبلاً هربرت ساموئل اولین کمیسر عالی بریتانیا وعده داده بود که جمعیت یهودیان را به ۴۰درصد (۴۰٪) خواهد رساند. بن‌گوریون رهبر بانفوذ صهیونیست‌ها که شدیداً ضدانگلیسی بود و با موضع متعادل وایزمن نیز موافق نبود، اتخاذ مواضع جدید از سوی لندن را نپذیرفت، بنابراین دستور اعمال خشونت علیه انگلستان را صادر کرد. با وجود اینکه حاج امین‌الحسینی رهبر جنبش ملی فلسطین به آلمان گریخته بود و در آنجاضمن‌عقد پیمان اتحاد با هیتلر از رادیو برلین علیه انگلیس سخنرانی می‌کرد، و به این وسیله اعراب را علیه انگلیس برمی‌انگیخت، انتشار کتاب سفید ۱۹۳۹ بطورکلی نگرانی اعراب را رفع کرد و لندن توانست پذیرش غیررسمی آنها را کسب کند و خصومت با خود را به حداقل برساند. بدین ترتیب از شدت حملات ضدانگلیسی در جهان عرب کاسته شد و انگلستان توانست در بحرانی‌ترین سالهای جنگ جهانی دوم در مصر و فلسطین، برای خود پایگاههای نظامی ایجاد کند.

با شروع جنگ جهانی دوم صهیونیست‌ها علی‌رغم خصومت با انگلستان چاره‌ای نداشتند جز اینکه همراه نیروهای انگلیس، با آلمان وارد جنگ شوند. بجز گروه ایرگون که به اقدامات تروریستی خود علیه منافع انگلستان در فلسطین ادامه می‌داد، سایر گروههای صهیونیست عملیات خرابکارانه خود را کنار گذاشتند و به نیروهای متفقین در جنگ پیوستند. بن‌گوریون بعدها در این رابطه گفت: چنانچه جنگ جهانی رخ نمی‌داد تمامی یهودیان به جنگ کتاب سفید ۱۹۳۹ انگلستان می‌رفتند و چنانچه کتاب سفید منتشر نمی‌شد، همهٔ آنها در جنگ جهانی دوم می‌جنگیدند.[۶۰]

چرخش صهیونیست‌ها از انگلستان بسوی امریکا

همانطور که گفته شد صدور انتشار کتاب سفید صهیونیست‌ها را از دولت انگلستان روی گردان کرد. این سرخوردگی پس از انجام اقدامات بعدی برای اجرای مفاد کتاب سفید به خصومت شدید میان صهیونیست‌ها با انگلستان منجر شد. در ۲۸ فوریه ۱۹۴۰

60. Yahya Armajani, **Middle East, Past And Present**, Englewood, Cliffs, N. J. Prentice-Hall, 1970, P, 328.

براساس «مقررات انتقال زمین[۶۱]» فلسطین به سه بخش تقسیم شد. در بخش نخست که ۶۳/۴ درصد کل اراضی کشور، را دربرمی‌گرفت،فروش‌زمین‌اعراب‌به‌یهودیان‌ممنوع‌شد.منطقه دوم شامل۵درصداراضی‌کشور، مشمول کنترل فروش زمین قرار نمی‌گرفت و در منطقه سوم که ۳۱/۶٪ کل کشور را در بر می‌گرفت، فروش زمین محدود بود. مقررات مذکور خشم صهیونیست‌ها را برانگیخت. اعتراضات ضدانگلیسی در هفته اول مارس ۱۹۴۰ در حیفا، قدس، پتاتکفاه، تل‌آویو و سایر نقاط گسترش یافت و طی درگیری‌های خشونت‌باری که در این نقاط رخ داد ۷۴ یهودی مجروح شدند. در خارج از فلسطین نیز ازجانب یهودیان علیه انگلستان اعتراضاتی صورت گرفت. در داخل، علی‌رغم اتحاد ظاهری صهیونیست‌ها با متفقین و نیروهای بریتانیا، حملات تروریستی علیه قیمومت شدت گرفت، و تبلیغات ضدانگلیسی بویژه علیه وزیر مستعمرات گسترش یافت. در آمریکا نیز تبلیغات گسترده‌ای علیه لندن در رابطه با کتاب سفید و مقررات وضع شده در آن از سوی وایزمن رهبر صهیونیست‌ها سازماندهی شد که به شدت خصومت‌ها افزود. خشم صهیونیست‌ها وقتی بیشتر شد که تقاضای آنها برای خرید ۲۸۶۵ جریب زمین در منطقه ممنوعه و ۲۷۴۰ جریب در منطقه محدود، رد شد. از سوی دیگر کاهش مهاجرت از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۲ چشمگیر بود. تعداد مهاجران قانونی که در ۱۹۳۹ (دسامبر) ۸۶۱۷ نفر بود به ۲۱۹۴ نفر در ۱۹۴۲ رسید. با جلوگیری از ورود مهاجران غیرقانونی، تعداد مهاجران قاچاق از ۱۲۲۹۶ در ۱۹۳۹ با ۱۵۳۹ در ۱۹۴۲ تقلیل یافت.

در ۱۹۴۲ مناخم بگین رهبر تروریست‌های ایرگون و تجدیدنظرطلبان، برای جانشینی ژابوتینسکی رهبر صهیونیست‌های تجدیدنظر طلب ازطریق روسیه و ایران به ماوراء اردن وارد شد. تشکیلات ایرگون تحت رهبری او بر شدت حملات ضدانگلیسی خود افزود و در ۱۹۴۴ رسما از تلاشهای جنگی علیه محور دست کشید و علیه انگلستان در فلسطین وارد جنگ شد. از این تاریخ با اتحاد ایرگون و گروه اشترن بر شدت عملیات تروریستی علیه نیروهای قیمومت افزوده شد. رویهمرفته تمامی صهیونیست‌ها از ۱۹۴۲ به بعد به ادامه مبارزه دوجانبه علیه اعراب و بریتانیا به منظور تبدیل فلسطین به «موطن ملی یهود» معتقد شدند.[۶۲] بنظر صهیوینست‌ها دیگر جایی برای سیاست دوپهلوی انگلستان برای راضی کردن اعراب و یهودیان وجود نداشت و باید بتدریج زمینه اخراج نیروهای این کشور از فلسطین

61. Land Transfer Regulations.

62. Allen, op.cit. p p, 346-7.

فراهم می‌شد. از سوی دیگر با شدت دادن به عملیات ترور و وحشت علیه اعراب باید آنها را به اقلیت تبدیل کرد تا یهودیان با استفاده از مهاجران جدید اروپایی به اکثریت تبدیل شوند. صهیونیست‌ها سالهای جنگ را بهترین فرصت برای ایجاد کشور یهود می‌دانستند و کوتاهی درجهت رسیدن به این هدف، خیانت تلقی می‌شد. بدین ترتیب صهیونیست‌ها به برنامه و حامی جدیدی در صحنه جهانی نیازمند بودند و این حامی چنانکه خواهیم دید ایالات متحده آمریکا بود.

صهیونیستها در عین تلاش برای لغو مقررات کتاب سفید ۱۹۳۹ و مبارزه دوجانبه علیه اعراب و بریتانیا، جلب نظر و حمایت آمریکا را به هدف عمده دیگر خود تبدیل کرده بودند. بنظر آنها جلب حمایت آمریکا برای موفقیت در تأسیس کشور یهودی در فلسطین ضروری بود. زیرا از یک طرف حمایت سیاسی امریکا را برای فشار وارد آوردن بر بریتانیا بدست می‌آوردند و ازطرف دیگر از کمکهای مالی یهودیان آمریکایی که غنی‌ترین یهودیان جهان بودند، برخوردار می‌شدند. گرچه یهودیان آمریکا در ابتداء با صهیونیسم مخالف بودند، اما کشتار یهودیان اروپا توسط نازی‌ها و تبلیغات گسترده صهیونیست‌ها در رابطه با مظلومیت قوم یهود و ضرورت ایجاد یک‌سرپناه برای آنان، یهودیان آمریکا را بسوی صهیونیسم گرایش داد. محافل صهیونیست امریکا قبل از آن نفوذ عمده‌ای بر یهودیان این کشور نداشتند، اما قدرت آنها در محافل حکومتی زیاد بود. نفوذ محافل صهیونیست که از ۱۹۱۲ با شروع ریاست جمهوری روزولت در دولت آمریکا زیاد شده بود، سرانجام باعث ارائه طرح بالفور و تأیید آن از سوی آمریکا شد. لوئی براندیس شخصیت برجسته دولت ویلسون و عضو دیوان عالی آمریکا نقش بسیار برجسته‌ای در تائید اعلامیه بالفور از سوی ویلسون، قبل از صدور آن در نوامبر ۱۹۱۷ داشت. درواقع اگر دولت آمریکا از اعلامیه مذکور حمایت نمی‌کرد، انگلستان هرگز حاضر به صدور آن نمی‌شد و بی‌جهت نیست که برخی نویسندگان آمریکائی گفته‌اند اگر طرح بالفور توسط خود ویلسون طراحی نشده باشد، لااقل توسط لویی براندیس مطرح شده است. بالفور وزیر خارجه انگلستان در مه ۱۹۱۷ به واشنگتن رفت و با لویی براندیس و ویلسون ملاقات کرد. ویلسون نخست تمایل به حمایت از اعلامیه بالفور را نداشت، اما اصرار و تشویق لویی براندیس، رضایت او را در نهایت بدست آورد. طرح بالفور در واقع قبل از آنکه به ویلسون داده شود روی میز لویی براندیس قررا داشت. در سالهای جنگ اول یک گروه فشار بسیار قوی در کاخ سفید بوجود آمده بود که به قدرتمندترین دستگاه حکومتی فرعی آمریکا تبدیل شد. این گروه درتدوین نامه دوم مارس ۱۹۱۹ ویلسون به دولت انگلستان مبنی بر حمایت آمریکا از تأسیس یک

مشترک المنافع یهودی در فلسطین، بسیار مؤثر بودند. نامه ویلسون در واقع بدون مشورت بالانسینگ وزیر خارجه آمریکا به انگلستان فرستاده شد.[۶۳]

نفوذ صهیونیست‌ها در آمریکا، با بنیانگذاری مکتب «صهیونیسم تجدیدنظر طلب» توسط ژابوتینسکی، از دهه ۱۹۲۰ به بعد افزایش یافت. در واقع آمریکا، به مرکز اصلی صهیونیست‌های تجدیدنظرطلب تبدیل شده بود. آنها خواستار تشکیل فوری ـ ازمانهای سری نظامی برای «آزادسازی» فلسطین از راه نظامی بودند. ایجاد اکثریت یهودی در دو کرانه رود اردن، تأسیس دولت یهود در فلسطین براساس حق، عدالت و تورات، بازگشت همه یهودیان به فلسطین و رفع پراکندگی قوم یهود از اهداف اصلی تجدیدنظرطلبان بشمار می‌رفت.[۶۴]

پس از صدور کتاب سفید ۱۹۳۹ انگلستان، دستگاههای رهبری صهیونیسم جهانی از اروپای غربی و انگلستان به آمریکا منتقل شد. گسترش نفوذ سرمایه‌داران آمریکایی در خاورمیانه و خاور نزدیک، درک اهمیت موقعیت استراتژیک منطقه از سوی محافل حکومتی و رشد تصاعدی سازمانهای صهیونیست در آمریکا به نفوذ محافل صهیونیست در دولت آمریکا کمک کرد. در عین حال موقعیت مالی یهودیان آمریکا و طرفداری آنها از صهیونیسم را نباید نایده گرفت زیرا سرمایه‌داران یهود بخش اعظم وسایل ارتباط جمعی آمریکا را در اختیار داشته‌اند و در حال حاضر نیز آنها را هدایت می‌کنند. در دهه ۱۹۴۰ نیز گروهها و سازمانهای صهیونیستی غیر یهود بسیاری در آمریکا تشکیل شد. «کمیته فلسطینی-آمریکایی» که از ۱۹۴۱ فعال شد، مهمترین سازمان صهیونیست غیریهود بود. در این کمیته اندکی پس از تأسیس، ۷۰۰ سیاستمدار شامل سه وزیر و ۳۰۰ عضو کنگره عضو شدند، بدیهی است که شعبات این کمیته بلافاصله در تمام شهرهای آمریکا نیز تأسیس شدند. در کنار این کمیته «شورای مسیحی برای فلسطین» که ۲۰۰۰ کشیش در آن عضو

۶۳- لیونل دادیانی و الکساندر کیسلو: **نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا**، ترجمهٔ نوری آریان، ۱۳۶۱، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، صص ۹۰-۸۸ و همچنین رجوع کنید به:

Leonard Stien, **The Balfour Declaration**, London, 1961. P.P, 194-97.

۶۴- در مورد صهیونیسم تجدیدنظرطلب رجوع کنید به:

Leni Bernner, **The Iron Wal: Zionist Revisonism From Jabotinsky To Shamir, Zed** Books, London. 1984.

لنی برنر، **مشت آهنین (سرگذشت ولادیمیر ژابوتینسکی، مناخیم بگین و اسحاق شامیر)**، ترجمهٔ دکتر حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۷.

بودند نیز فعالیت می‌کرد. در سال ۱۹٤٦ نیز «کمیته فلسطین» با بیش از ۲۰۰۰ عضو از سوی مسیحیان امریکایی تأسیس شد. بعلاوه «اتحادیه امریکا برای فلسطین» متشکل از مسیحیان که توسط صهیونیست‌های تجدیدنظرطلب رهبری می‌شد، به منظور جنگ علیه اعراب و انگلستان، در ارسال کمک‌های مالی و تسلیحاتی برای تروریست‌های یهود در فلسطین، نقش عمده‌ای داشت. در مقابل، محافل سیاسی آمریکا نیز به اهمیت آراء یهودیان و گروههای صهیونیست پی بردند. درانتخابات سال ۱۹٤٤، دو حزب دمکرات و جمهوریخواه بر سر کسب آراء یهودیان و حمایت محافل صهیونیست بشدت با یکدیگر رقابت می‌کردند. در شعار انتخاباتی حزب دمکرات برای کنگره آمریکا در ۱۹٤٤ آمده بود که «ما خواستار ایجاد یک فلسطین آماده قبول نامحدود مهاجران یهود هستیم. ما طرفدار سیاستی هستیم که به ایجاد یک مشترک‌المنافع یهود آزاد و دمکراتیک در فلسطین منجر شود». محافل صهیونیست در سازمانهای سندیکایی آمریکا نیز نفوذ خارق‌العاده‌ای داشتند. «کنگره فدراسیون آمریکایی کار» نیز ایجاد یک مشترک المنافع یهودی در فلسطین را مورد تأیید قرار داد. در ۱۹٤۵ نیز «شورای سندیکایی آمریکائیان» برای حمایت از اتحادیه کارگری یهودیان در فلسطین (هیستدروت) بوجود آمد.

صهیونیست‌های آمریکا، بزرگترین حامی و درواقع سنگر اصلی صهیونیست‌ها در فلسطین بودند و بدون وجود آنها تأسیس اسرائیل به هیچ وجه امکان نداشت. کمک مالی و معنوی به صهیونیست‌ها در فلسطین ازطرق مختلف، عادت دادن افکار عمومی به روح صهیونیسم و ارتباط مستقیم با محافل رهبری سیاست خارجی آمریکا جهت هماهنگی با صهیونیست‌های فلسطین از اهداف عمده صهیونیست‌های آمریکایی بود[٦٥].

نفوذ صهیونیست‌های آمریکایی در محافل حکومتی بخوبی در سیاستهای سه رئیس جمهور آمریکا یعنی ویلسون، فرانکلین روزولت، و هری ترومن آشکار بود. در ۱۹۱۷ ویلسون نقش عمده‌ای در صدور اعلامیه بالفور ایفاء کرد. روزولت در ۱۹٤۳ به منظور پذیرش صدهزار مهاجر جدید در فلسطین دولت انگلستان را تحت فشار قرار داد.

او پیش از هرکس دیگر، سرنوشت یهودیان اروپا را به فلسطین مربوط کرد و دعوی صهیونیست‌ها را مبنی بر اینکه فلسطین آخرین پناهگاه یهودیان آمریکا است، اعتبار بخشید. نقش ترومن در حمایت از صهیونیست‌ها و تأکید بر پذیرش صدهزار مهاجر یهودی

٦٥. لیونل دادیانی، پیشین، ص ص ٥١-٤٨.

در فلسطین و سپس تاسیس اسرائیل و شناسائی آن نیز قابل انکار نیست[٦٦].

ـ برنامه بیلت‌مور (مه ۱۹٤۲)

سیاست جدید صهیونیست‌های فلسطین، پس از تحولات ناشی از اجرای مفاد کتاب سفید ۱۹۳۹ و تصمیم آنها برای تأسیس کشور یهودی در فلسطین، در کنفرانس بیلت‌مور طرح‌ریزی شد. برنامه بیلت‌مور در واقع استراتژی و خط‌مشی جدید جهانی صهیونیسم بود. مقدمات کار برنامه بیلت‌مور که نشانه اتحاد میان سازمان جهانی صهیونیسم و صهیونیست‌های آمریکائی بعد از روی گرداندن آنها از انگلستان بود، در اوت ۱۹۳۹ فراهم شد. در آن زمان میان رهبران سازمان جهانی صهیونیست و هیئت یهودیان آمریکا ملاقاتی در ژنو صورت گرفت. در جریان این ملاقات قرار شد سازمان جدیدی تأسیس شود که صهیونیست‌ها پس از قطع رابطه با انگلستان، در آن گرد آیند. این سازمان نخست «کمیته اضطراری آمریکا در امور صهیونیسم[٦٧]» نام داشت و سپس به «شورای اضطراری صهیونیست‌های آمریکایی[٦٨]» معروف شد. کنفرانس بیلت‌مور در واقع نتیجه تلاش‌های این شورا بود[٦٩].

مهمترین اصل کنفرانس بیلت‌مور، رهاسازی اندیشه «توسعه موطن ملی یهود» و تأکید بر ضرورت تأسیس یک کشور یهودی در فلسطین بود. مسئله تأسیس کشور یهود مدتها در محافل صهیونیست مورد بحث قرار گرفت. «شورای عمومی داخلی[۷۰]» و «کمیته اجرایی» آژانس یهود، مسئله تبدیل موطن ملی به کشور یهود را به مدت یکسال به بحث گذاشتند و در پایان ۱۹٤۱ کمیته‌ای مامور تدوین یک بیانیه حاوی اهداف جدید صهیونیسم شد. تماس «شورای عمومی داخلی» آژانس یهود با «کمیته اضطراری

٦٦. برای جزئیات بیشتر درمورد نقش سه رئیس جمهور آمریکا درحمایت از صهیونیسم، رجوع کنید به:
Michael E. Jansen, **The Three Basic American Decisions on Palestine**, PLO Reasearch Center, Beirut, 1971.

67. American Emergency Committee for Zionist Affairs (AECZA)

68. American Zionist Emergency Council (AZEC)

69. Qassim Hassan, **op. cit.** P, 44.

70. Inner General Council

آمریکایی در امور صهیونیسم» (یا «شورای اضطراری صهیونیست‌های آمریکایی» بعدی) منجر به برپایی کنفرانس فوق‌العاده‌ای در هتل بیلت‌مور نیویورک در مه ۱۹۴۲ شد. ۶۰۰ نماینده از صهیونیستهای اروپا و سه عضو کمیته اجرایی آژانس یهود، از جمله وایزمن و بن‌گوریون در این کنفرانس شرکت داشتند. در بیلت‌مور، طرح تأسیس کشور یهود بطور رسمی مطرح شد و کنفرانس اعلامیه‌ای حاوی اهداف صهیونیسم موسوم به «برنامه بیلت‌مور» را تصویب کرد. اکثریت رهبران صهیونیست در آمریکا از برنامه بیلت‌مور حمایت کردند و تصویب نهایی برنامه بیلت‌مور در کنفرانس یهودیان آمریکا در ۱۹۴۳ صورت گرفت. گرچه رهبران یهودیان غیر صهیونیست برنامه را نپذیرفتند و به آن رای مخالف دادند، اما در برابر صهیونیست‌ها کاری انجام ندادند. بعد میان صهیونیستهای اروپایی و فلسطینی بر سر برنامه اختلاف‌نظر پیدا شد. در برنامه بیلت‌مور چهار هدف مطرح شده بود. تأکید بر ارتباط دولت مستقل یهودی با دمکراسی جهانی، رد کتاب سفید ۱۹۳۹ انگلستان، آزادی مهاجرت تحت‌نظر آژانس یهود و ایجاد ارتش یهودی با پرچم صهیونیسم از اصول بیلت‌مور بود[۷۱].

برنامه بیلت موربه فلسطین آورده شد تا مسایل طرح‌شده در آن بین صهیونیست‌ها به بحث و بررسی گذاشته شود. در این رابطه بن‌گوریون رئیس کمیته اجرایی آژانس یهود که خود از حامیان طرح بود توانست حمایت اکثر صهیونیست‌ها را بدست آورد. اما مخالفت‌ها نیز قابل توجه بود. بن‌گوریون، وایزمن را متهم کردکه‌هنوزطرفدار بریتانیا است و درصدد بود او را از سازمان جهانی صهیونیست اخراج کند. در داخل حزب «ماپای» (متعلق به بن‌گوریون) نیز مخالفت چشمگیری وجود داشت. در اواخر اکتبر ۱۹۴۲ چپ‌گرایان مخالف با تبدیل سریع فلسطین به کشور یهودی، به برنامه بیلت‌مور اعتراض کردند و گفتند این طرح به تقسیم فلسطین می‌انجامد. آنها در واقع خواستار ادامه نامحدود قیمومت بودند. بهر ترتیب، جناح طرفدار بن‌گوریون بر مخالفان فائق آمد، و سرانجام «شورای عمومی داخلی» در ۱۰ نوامبر ۱۹۴۲ در بیت‌المقدس رسماً برنامه بیلت‌مور را بعنوان استراتژی و سیاست جدید صهیونیسم پذیرفت[۷۲].

۷۱. متن کامل برنامه بیلت مور دربخش اسناد ارائه شده است.

72. Hurewitz, **The Struggle** ..., pp, 158- 164.

- ورود آمریکا به صحنه فلسطین

آغاز جنگ گروههای تروریستی صهیونیست با انگلستان، مقدمه ورود آمریکا به صحنه فلسطین بود. در فوریه ۱۹۴۳ گروه ایرگون جنگ علیه بریتانیا را آغاز کرد و دفاتر مهاجرت دولت قیمومت را در بیت‌المقدس، تل‌آویو و حیفا منفجر کرد. تخریب اموال دولتی و ترور مقامات از جمله شیوه‌های صهیونیست‌ها برای بزانو درآوردن بریتانیا بود. به جان کمیسر عالی بریتانیا «مک‌میچل[۷۳]» دوبار سوء قصد شد. در ٦ نوامبر ۱۹۴۴ نیز دو تروریست اشترن، وزیر بریتانیا در خاور نزدیک یعنی «لردموین[۷۴]» را در قاهره ترور کردند. او عضو کابینه جنگی انگلستان نیز بود.

هدف اصلی صهیونیست‌ها لغو کتاب سفید ۱۹۳۹ و اخراج بریتانیا از فلسطین بود. در مه ۱۹۴۵ رئیس آژانس یهود نامه‌ای به چرچیل نوشت و گفت یهودیان هرگز برای کتاب سفید ۱۹۳۹ اعتبار قانونی قائل نیستند، زیرا در نتیجه اجرای مواد درج‌شده در این کتاب در ٦ سال گذشته هزاران یهودی قربانی شده‌اند. در حالیکه اگر می‌توانستند طبق اعلامیه بالفور و قیمومت به فلسطین مهاجرت کنند، چنین حادثه‌ای پیش نمی‌آمد. او خواستار لغو کتاب سفید و کنترل مهاجرت توسط آژانس یهود (برطبق برنامه بیلت‌مور) شد و تأسیس کشور یهود در فلسطین را راه‌حل مطلوب خواند. اما چرچیل دراوائل ژوئن ۱۹۴۵، در پاسخ وی نوشت که تا پایان جنگ و مذاکرات متفقین نمی‌توان بر سر مسئله فلسطین مذاکره کرد. در اوت ۱۹۴۵ نیز در کنگره جهانی صهیونیست‌ها در لندن، کتاب سفید بی‌اعتبار قلمداد گردید. صهیونیست‌های آمریکا نیز در جلسات خود اعلام کردند که تحمل کتاب سفید ۱۹۳۹ را ندارند و از هر سو به انگلستان اعتراض کردند و بر فشارهای خود بر لندن افزودند. در فلسطین، حملات تروریست‌ها همچنان ادامه داشت و گشتی‌های بریتانیا در سواحل مورد حمله قرارگرفتند. در ۳۱ اکتبر ۱۹۴۵ نیز راه‌آهن فلسطین در ۱۵۳ نقطه توسط هاگاناوایرگون منفجر شد. حمله به مناطق پلیس، پست‌های تلگراف و خط لوله کمپانی نفت عراق نیز شدت گرفت.

از طرف دیگر، اعتراضات اعراب به رخنه بیش از حد یهودیان به فلسطین گسترش یافت. در نوامبر ۱۹۴۵، در سالروز اعلامیه بالفور تظاهرات شدید ضد صهیونیستی در

73. Mac Michael
74. Lord Moyne

عراق، سوریه، مصر و لبنان در گرفت و در قاهره و اسکندریه و دیگر شهرهای مصر، یهودیان و دیگر اقلیت‌های خارجی مورد حمله اعراب قرار گرفتند. در مارس ۱۹٤۵ نیز کشورهای عرب با تأسیس «اتحادیه‌عرب» در قاهره، دفاع از فلسطین را در رأس برنامه‌های خود قرار دادند.از سوی دیگر حزب کارگر انگلستان که از ۱۹٤۵ تا ۱۹٤۸ سیاست فلسطین را مشخص می‌کرد، متقاعد به ترک فلسطین شده بود. گرچه حزب در مبارزات انتخاباتی خود در دسامبر ۱۹٤٤ طی کنفرانسی خواستار تبدیل جمعیت یهود به اکثریت در فلسطین شد و آنرا تنها راه موفقیت موطن ملی یهود خواند، اما پس از قدرت یافتن و رویارویی با صهیونیست‌ها پی برد که نمی‌تواند به وعده‌های خود برای باز کردن درهای مهاجرت عمل کند.

در اوت ۱۹٤۵ بن‌گوریون از دولت کارگری انگلستان خواست با پذیرش ۱۰۰ هزار مهاجر جدید یهودی در فلسطین موافقت کند. این تقاضا قبل از روی کار آمدن دولت کارگری به چرچیل ارائه شده بود. ترومن رئیس جمهور آمریکا ضمن حمایت از این خواسته صهیونیستها، نامه‌ای به اتلی نخست وزیر انگلستان نوشت و از او خواست ۱۰۰ هزار مهاجر جدید را بپذیرد. اما اتلی طی پاسخی به ترومن اعلام کرد که پذیرش این تعداد به معنی نابودی کامل کتاب سفید ۱۹۳۹ است و برای خاورمیانه زیانبار خواهد بود. او همچنین به ترومن گوشزد کرد که روزولت و چرچیل قبلاً توافق کرده بودند که در مورد هرگونه اقدام بر سر فلسطین، باید نخست با اعراب مشورت کنند. دولت‌های عرب نیز چند یادداشت اعتراض برای ترومن فرستادند، به این مناسبت وزیر خارجه آمریکا اعلام کرد که در مورد تغییرات اساسی در فلسطین با رهبران عرب و یهود مشورت خواهد شد.

کمیسیون تحقیق آمریکایی ـ انگلیسی[75]

اعلام تشکیل کمیسیون مشترک در ۱۳ نوامبر ۱۹٤۵ از سوی بوین وزیر خارجه انگلستان صورت گرفت. بوین طی نطقی در مجلس نمایندگان گفت: آمریکا در حل مشکل فلسطین با انگلستان همکاری می‌کند. وی ضمن شرح مصائب یهودیان اروپا و نیز تضاد دعاوی اعراب و یهودیان خواستار تشکیل کمیسیونی مرکب از ٦ آمریکایی و٦ انگلیسی

75. Anglo- American Committee of Inquiry

شد. وظیفه این کمیسیون مشترک براساس نطق بوین، سفر به اروپا و بررسی وضع یهودیان آنجا و عزیمت به فلسطین برای ارائه یک راه‌حل مورد قبول و توصیه آن به انگلستان و آمریکا بود.

اعضاء کمیسیون در ژانویه ۱۹٤٦ با نمایندگان صهیونیست‌های آمریکا مذاکره کردند و سپس به لندن آمدند تا با نمایندگان اتحادیه عرب و یهودیان تماس بگیرند. در سوم فوریه نیز به آلمان، اطریش، لهستان، یونان، ایتالیا و چکسلواکی سفر کردند تا اوضاع یهودیان را مورد بررسی قرار دهند. آنها در اواخر فوریه پس از توقف کوتاهی در قاهره، به فلسطین رفتند و با «شورای عالی عرب» (کمیته عالی عرب سابق که بوسیله اتحادیه عرب تجدید سازمان کرده بود) و «دفتر عربی» در بیت‌المقدس تماس گرفتند، سپس به کشورهای دیگر عرب (سوریه ، لبنان، عراق، عربستان و اردن) عزیمت کردند و با رهبران آنها به مشورت پرداختند.

«ریچارد کراسمن[٧٦]» یکی از اعضاء انگلیسی کمیسیون، در کتابی که پیرامون ماموریت خود نوشته است می‌گوید که اعضاء کمیسیون در واقع هیچگونه تخصصی در مورد مأموریت خود نداشتند و از مردم کوچه و بازار بودند. وی این کمیسیون را به یک هیئت ژوری تشبیه می‌کند تا یک کمیسیون تخصصی به معنای واقعی آن.بنظر کراسمن محدودیت زمانی ۱۲۰ روزه برای ارائه گزارش، مانع تحقیقات کامل و جامع میشد و گفتگوها با عجله و سطحی صورت می‌گرفت.

وی ضمن انتقاد از سیاستمداران فاقد قدرت تصمیم‌گیری در مورد مسایل مهم، می‌گوید که این‌گونه رهبران بدون بررسی مسئله مورد نظر آنرا به‌متخصصان خود ارجاع می‌کنند واین متخصصان نیز نمی‌توانند همه جوانب مشکل را در نظر بگیرند.[٧٧]

کمیسیون مشترک در پایان مارس ۱۹٤٦ به‌لوزان سوئیس رفت وظرف دو هفته گزارش خود را ارائه داد. گزارش مذکور شامل ۹ توصیه در رابطه با مسایل مختلف فلسطین بود که در پایان هر توصیه، نظرات اعضاء بصورت تفسیر ارائه شده بود. کمیسیون خواستار پذیرش ۱۰۰ هزار مهاجر یهودی به‌فلسطین شد، به‌این دلیل وبهانه که آنها خود مایل به‌مهاجرت به‌این منطقه هستند وجایی را ندارند. همچنین عدم سلطه‌یهودیان بر

76. Richard Crossman

77. Richard Crossman, **Palestine Mission: A Personal Record,** Hamish Hamilton, London, 1947. P, 7.

اعراب ونیز اعراب بر یهودیان وعدم تبدیل فلسطین به‌یک دولت صرفاً عربی یا یهودی مورد تأکید قرار گرفت. لغو قانون انتقال اراضی که مانع خرید زمین از سوی یهودیان می‌شد وتأکید بر غیر قابل انکار بودن موطن ملی یهود از اصول دیگر گزارش بود. گزارش کمیسیون، تشکیل کشور دو ملیتی (عرب- یهود) در فلسطین را پیشنهاد کرد. اما بدلیل عدم قبول این پیشنهاد از سوی اعراب ویهودیان، توصیه کرد که تا آمادگی دو جامعه برای پذیرش این‌طرح، فلسطین به‌قیمومت سازمان ملل سپرده شود[۷۸].

به‌محض ارائه گزارش، دولت آمریکا آنرا پذیرفت وترومن خواستار پذیرش ۱۰۰ هزار مهاجر به‌فلسطین شد. اما دولت انگلستان از پذیرش آن خودداری کرد واتلی نخست وزیر کشور پیشنهاد کرد بشرطی ۱۰۰ هزار مهاجر را می‌پذیرد که تمامی ارتشهای محلی عرب ویهود واز جمله هاگانا منحل شود. در مه ۱۹٤٦ نیز لندن بطور رسمی پیشنهاد مربوط به‌پذیرش ۱۰۰ هزار مهاجر را رد کرد.

صهیونیست‌ها ضمن پذیرش توصیه‌های کمیسیون در رابطه با مهاجرت وانتقال زمین، پیشنهاد کشور دو ملیتی را رد کردند وبر سر برنامه بیلت موریعنی تشکیل کشور یهود در فلسطین اصرار ورزیدند. اعراب که مشاهده کردند پیشنهادات «اداره عربی[۷۹]» در بیت‌المقدس به‌هیچ‌وجه مورد قبول کمیسیون قرار نگرفته است، گزارش را بشدت مورد اعتراض قرار دادند. هیئت‌های نمایندگی عرب نامه اعتراضیه‌ای در ۱۰ مه ۱۹٤٦ به‌وزارت خارجه آمریکا نوشتند وحمایت آمریکا را نشانه خصومت با اعراب تلقی کردند. در کشورهای عرب نیز علیه آمریکا تظاهراتی صورت گرفت واعراب خواستار تحریم آمریکا

۷۸. متن کامل گزارش کمیسیون آمریکایی- انگلیسی دربخش اسناد ارائه شده است. متن پیشنهاد «اداره عربی» به کمیسیون تحقیق مشترک نیز دربخش اسناد ارائه شده است. دررابطه باگزارش و کار کمیسیون تحقیق آمریکایی- انگلیسی کتب جدیدی منتشر شده است. دراین رابطه رجوع کنید به:

-Amikam Nachmani, **Great Powers Discord In Palestine: The Anglo- American Committee of Inquiry Into the Palestine Problems of European Jewry and Palestine, 1945- 46.** London, Frank Cass, 1987.

-Allen Howard Podat, Lewiston, NY and Queenston, **The Success and Failure of the Anglo- American Committee of Inquiry 1954- 46: Last Chance In Palestine, ONT,** Edwin Mellen Press, 1986.

79. Arab Office

شدند. پادشاهان مصر واردن ورؤسای جمهور سوریه ولبنان ونیز ولیعهد عراق وسعودی به‌نمایندگی از طرف پدرش وپادشاه یمن، در مصر اجتماع کردند (مه ١٩٤٦) وطی قطعنامه‌ای خواستار استقلال فلسطین عربی ولغو مهاجرت وانتقال اراضی شدند. در ژوئن ١٩٤٦ نیز اتحادیه عرب در بلودان سوریه تشکیل جلسه داد وتقسیم فلسطین را رد کرد. اجتماع بلودان همچنین خواستار مشورت انگلستان با اعراب در رابطه با تصمیم‌گیری پیرامون مسئله فلسطین شد واز کشورهای عرب خواست کمیته‌هایی بمنظور دفاع از قضیه فلسطین تشکیل دهند. اکرم زعیتر یکی از رهبران ملی جنبش فلسطین در کتاب خود اظهار داشته است که اتحادیه عرب در بلودان یک سری تصمیمات سری پیرامون تحریم کامل آمریکا وانگلستان (شامل عدم اعطای امتیاز جدید، عدم رأی مثبت به‌نفع دو کشور در سازمان ملل، لغو امتیازات سابق به‌آنها وقطع روابط ادبی وفرهنگی) نیز گرفت[۸۰].

ـ آخرین مراحل قیمومت

آخرین مراحل قیمومت انگلستان در فلسطین را می‌توان از نظر زمانی به دو مرحله تقسیم کرد. مرحله اول از مه ١٩٤٦ تا فوریه ١٩٤٧ که آمریکا وانگلیس در پی راهی قابل قبول برای یهود واعراب بودند. ولی سرانجام مقامات لندن که خود را ناتوان از اداره اوضاع وارائه راه‌حل مناسب می‌دیدند، مسئله فلسطین را به‌سازمان ملل متحد ارجاع دادند. در مرحله دوم(فوریه ١٩٤٧ تا مه ١٩٤٨) که آخرین کمیسر عالی فلسطین را ترک کرد، انگلستان بطور کلی کنترل اوضاع را از دست داده بود وسازمان ملل متحد در پی راه‌حل مسئله فلسطین می‌گشت.

وخامت اوضاع در ١٩٤٦ و شدت حملات گروههای صهیونیست به اهداف بریتانیا به حدی رسید که کابینه به حکومت قیمومت اختیار داد تا به سرکوب گروههای صهیونیست اقدام کند. دفتر مرکزی آژانس یهود و دفتر اصلی آن در تل‌آویو به محاصره درآمد و تصرف شد. ٢٧٠٠ عضو آژانس یهود از جمله چهارعضو کمیته اجرایی و رئیس آن دستگیر شدند و حکم دستگیری رهبران برجسته‌ای نظیر بن‌گوریون که در خارج بودند صادر گردید. کمیسر عالی هدف این اقدامات را که با سانسور شدید مطبوعات صهیونیستی همراه بود، سرکوب تروریسم و برقراری نظم توصیف کرد.

۸۰. اکرم زعیتر، پیشین، ص ۲۹۹.

فشار صهیونیست‌ها درآمریکا علیه دولت انگلستان افزایش یافت. ترومن به رهبران صهیونیست گفت سرکوبهای فلسطین بدون اطلاع او صورت گرفته است و اظهار امیدواری کرد که اعضاء کمیسیون اجرایی آژانس یهود هرچه سریعتر آزاد شوند. از سوی دیگر صهیونیست‌ها درکنگره آمریکا، انگلستان را موردحمله قرار دادند. هنگام بحث بر سر اعطای وام به این کشور درکنگره آمریکا، دکتر «اباهیلل سیلور» رئیس «شورای اضطراری صهیونیست‌های آمریکائی» (AZEC) طی بحثی درمجلس نمایندگان ضمن مخالفت با اعطای وام به انگلستان گفت شهروندان آمریکا از نمایندگان خود در کنگره می‌پرسند آیا باید به کشوری که وعده‌های خود را زیر پا می‌گذارد وام داد؟

دولت انگلستان از دادن ویزا به دو عضو امریکایی میانه‌روی کمیته اجرایی آژانس یهود که خواستار سفر به بیت‌المقدس و بررسی مسئله ممنوعیت آژانس یهود و دستگیری رهبران صهیونیست بودند خودداری کرد. بوین وزیرخارجه انگلستان نیز طی نطقی اعلام کرد تحریکات آمریکا برای فرستادن ۱۰۰ هزار مهاجر یهود به فلسطین بدین خاطر صورت می‌گیرد که دولت آن کشور نمی‌خواهد آنها را در نیویورک بپذیرد. بوین افزود که هزینه اجرای پیشنهادات کمیته تحقیق آمریکایی- انگلیسی آنقدر زیاد است که انگلستان نمی‌تواند به تنهایی آن را تحمل کند. او همچنین با تأسیس یک کشور یهودی در فلسطین مخالفت کرد.[۸۱] پس ازایراد این سخنرانی، حمله صهیونیست‌ها به بوین افزایش یافت و دو عضو یهودی کنگره آمریکا او را به یهودآزاری متهم کردند. درهمین اثناء گروه تروریستی ایرگون در فلسطین چهار افسر انگلیسی را به گروگان گرفت و اعلام کرد در صورت آزاد نشدن دو صهیونیست محکوم به اعدام،چهار افسر را خواهد کشت. ایرگون همچنین دفتر «هتل کینگ دیوید»[۸۲] در بیت‌المقدس را منفجر کرد که منجر به کشته شدن ۸۰ انگلیسی، عرب و یهود شد. این حوادث نشانگر آن بود که لندن کنترل چندانی بر اوضاع فلسطین ندارد.

طرح موریسون- گرادی[۸۳]

آمریکا و انگلستان در ژوئیه ۱۹٤٦ طرح دیگری را موسوم به طرح موریسون- گرادی

81. Hurewitz, **The Struggle...**, PP, 554-5.
82. King David Hotel
83. The Morrison- Grady Plan

ارائه دادند. آمریکا که امیدوار بود انگلستان را به پذیرش ۱۰۰ هزار مهاجر متقاعد کند در ژوئیه ۱۹۱٦ هیئتی را به لندن فرستاد تا برای انتقال یهودیان، موضوع کمک مالی به انگلستان را مطرح سازد. درهمین زمان حاج امین‌الحسینی از اروپا وارد قاهره شد و نفوذ او در مسئله فلسطین به اوج خود رسید. مذاکرات آمریکا- انگلستان در لندن به ارائه طرحی از سوی «هنری گرادی» سفیر آمریکا در انگلستان و هربرت موریسون وزیر ارشد کابینه انگلستان منجر شد. براساس این طرح فلسطین به چهاربخش تقسیم می‌شد. یک استان عرب، یک استان یهودی و بخش نقب و قدس این چهار بخش را تشکیل می‌دادند. دو استان عرب و یهود هر کدام بطور جداگانه دارای حکومت ملی خودمختار و مجلس قانونگذاری می‌شدند. همچنین یک حکومت مرکزی تحت نظر و ریاست کمیسر عالی که امور دفاعی، خارجی، گمرکی و روابط سیاسی کل کشور را در دست داشت، بطور مستقیم اداره بخش قدس و صحرای نقب را بدست می‌گرفت. امر مهاجرت نیز در اختیار دولت مرکزی بود و مهاجرت با اجازه مردم منطقه تعیین می‌شد یعنی منطقه عربی می‌توانست اصولاً هیچ مهاجری را نپذیرد و منطقه یهودی در عوض هر تعداد مهاجر را که می‌خواست می‌پذیرفت. بدین ترتیب در سال نخست ۱۰۰ هزارمهاجر یهودی پذیرفته می‌شدند و آمریکا مسئولیت کامل انتقال آنها را بعهده می‌گرفت. اما اجرای طرح موریسون به همکاری آمریکا و پذیرش آن از سوی اعراب و صهیونیست‌ها بستگی داشت. کنفرانس لندن اختلافات میان اتلی و کاخ سفید را حل نکرد. انگلستان از آمریکا تقاضای مداخله نظامی درامور فلسطین را کرد اما این تقاضا بطور آشکار از سوی کاخ‌سفید رد شد. ترومن اعلام کرد انگلستان درصدد جلب‌نظر اعراب است، پس باید خود به تنهایی اقدام کند. درهمین زمان اعضاء آمریکایی کمیسیون تحقیق آمریکایی- انگلیسی به واشنگتن آمدند و طرح موریسون- گرادی را شبیه طرح خود دانستند. ترومن رسماً طرح موریسون- گرادی را رد کرد و اعلام نمود پذیرش آن به مفهوم رد طرح کمیسیون تحقیق است.

انگلستان طرح موریسون را به اطلاع اعراب و صهیونیست‌ها رساند. صهیونیستها در اوت ۱۹٤٦ طرحی ارائه دادند که براساس آن فلسطین تقسیم می‌شد و یک کشور یهودی که وسعت آن برابر با همان اسرائیل ۱۹٤۸ بود، تاسیس می‌گردید. انگلستان این طرح را بدلیل مخالفت اعراب با تقسیم فلسطین رد کرد. اما امریکا در ماه اکتبر طرح مذکور را که توسط بن گوریون ارائه شده بود، پذیرفت. اعراب در مقابل، طرح موریسون را رد کردند و خواستار تشکیل یک کشور مستقل عربی در فلسطین شدند. اعراب و یهودیان برای

مشورت با انگلستان به لندن دعوت شدند ولی دو دور مذاکرات جداگانه آنها از اول تا دهم سپتامبر ۱۹۴۶ و دوم تا ۲۷ ژانویه ۱۹۴۷ به نتیجه نرسید.

ارجاع مسئله فلسطین به سازمان ملل و کناره‌گیری انگلستان

مذاکرات دوم لندن در ژانویه ۱۹۴۷ میان انگلستان و نمایندگان کمیته عالی عرب و آژانس یهود، در واقع مثمرثمر نبود. دراوایل فوریه ۱۹۴۷ بوین وزیرخارجه انگلستان آخرین طرح را به اعراب و صهیونیست‌ها ارائه داد. براساس این طرح،فلسطین به استانهای عرب و یهود تقسیم می‌شد و استانهای مذکور از خودگردانی داخلی برخوردارمی‌شدند. انگلستان طی ۵سال انتقالی ۹۶۰۰۰ مهاجر یهود را می‌پذیرفت و پس از ۵ سال زمینه‌های تشکیل یک کشور واحد عرب- یهود فراهم می‌شد. در دوران ۵ساله،آژانس یهود منحل می‌گردید و استانهای عرب و یهود از قدرتهای وسیع قانونگذاری ومالی برخوردار می‌شدند. در پایان چهارسال، یک مجلس مؤسسان برای تأسیس کشور متحدد و ملیتی تشکیل می‌شد و چنانچه برسرقانون اساسی کشور توافق حاصل نمی‌شد، اختلاف به شورای قیمومت سازمان ملل ارجاع می‌گردید.

پیشنهاد بوین از سوی اعراب و صهیونیست‌ها رد شد وانگلستان تصمیم گرفت قضیه را به سازمان ملل متحد ارجاع دهد. بدین خاطر بوین در ۲۶فوریه ۱۹۴۷ درمجلس عوام اعلام کرد که نظام قیمومت قادر به حل مسئله فلسطین نیست، زیرا یهودیان تقاضای پذیرش میلیونها مهاجر را دارند و این به زیان اعراب است.[۸۴] بدین خاطر انگلستا ن در حل مسئله به بن‌بست رسیده و دولت اعلیحضرت تصمیم گرفته است که کل قضیه را به سازمان ملل متحد ارجاع دهد.[۸۵]

۸۴. دررابطه باسیاست بریتانیا درسالهای پایانی قیمومت مطالعات جدیدی صورت گرفته است. دراین رابطه رجوع کنید به:

Roger Louis, WM and Robert Stookey, **The End of Palestine Mandate,** Austin University Press, Texas, 1986.

85. Allen, **op.cit,** P, 380.

۳

فلسطین در سازمان ملل متحد

دولت انگلستان در دوم آوریل ۱۹۴۷ از دبیر کل سازمان ملل خواست اجلاس ویژه مجمع عمومی را برای تعیین یک کمیته ویژه به منظور بررسی مسئله فلسطین و آینده سیاسی آن تشکیل دهد. پنج کشور عرب نیز یادداشتی به دبیر کل دادند و خواستار شدند که مسئله کشور مستقل فلسطین و پایان قیمومت در اجلاس مجمع عمومی بررسی شود. اما این تقاضا پذیرفته نشد و مجمع تنها به ترکیب کمیته تحقیق پیشنهادی محدود گردید. همچنین قرار شد آژانس یهود بعنوان نماینده یهودیان در این اجلاس سخن بگوید و گرچه پیشنهاد نمایندگی «شورای عرب» برای حضور در اجلاس مجمع نخست رد شد، ولی با پافشاری کشورهای عرب، نماینده شورای مذکور نیز همراه آژانس یهود در مجمع عمومی نظرات خود را پیرامون آینده فلسطین بیان کرد. اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد کرد فقط پنج عضو دائمی شورای امنیت، بدون حضور نماینده یک کشور عرب مسئولیت تصمیمات نهایی را بعهده گیرند. اما آمریکا پیشنهاد کرد یک کمیته ویژه بی‌طرف تشکیل شود و پنج عضو دائمی بدلیل منافعی که در مسئله دارند از شرکت در آن محروم شوند. بدنبال حمایت انگلستان از این پیشنهاد کمیته ویژه‌ای در مورد فلسطین تحت نام «کمیته ویژه سازمان ملل متحد در مورد فلسطین[86]» تشکیل شد که بنا به توصیه رئیس آن کشورهای عرب بدلیل عدم بی‌طرفی از شرکت در آن محروم گردیدند. در کمیته ویژه یازده کشور (استرالیا، کانادا، چکسلواکی، گواتمالا، هند، ایران، هلند، پرو، سوئد، اروگوئه و

86.United Nation Special committee of Palestine (U.N.S.C.O.P.)

یوگسلاوی) شرکت داشتند.

بنابر تصمیم مجمع عمومی، کمیته ویژه فلسطین اختیارات وسیع داشت تا به تشخیص و تثبیت حقایق بپردازد و تمام مسائل و موضوعات مربوط به فلسطین را با درنظر داشتن سه دین اسلام، مسیحیت و یهود مورد بررسی قرار دهد. این کمیته باید در گزارش خود برای حل مسئله فلسطین پیشنهاداتی را ارائه دهد و تا اول سپتامبر ۱۹٤۷ گزارش خود را به مجمع عمومی سازمان ملل تسلیم کند. این پیشنهاد با آرای مثبت اکثر کشورهای جهان، بجز پنج کشور عرب، افغانستان و ترکیه به تصویب رسید. کشورهای عرب خواستار حذف مسئله یهود از سرنوشت فلسطین و تاسیس یک کشور مستقل عربی در آن بودند. اجلاس ویژه مجمع عمومی از ۲۸ آوریل تا ۱۵ مه بطول انجامید و قرار شد «شورای عالی عرب» و «آژانس یهود» نیز نظرات خود را پیرامون مسئله در کمیته اول سیاسی و کمیته امنیتی ابراز دارند.

گزارش و راه حل کمیته ویژه فلسطین

اعضاء کمیته ویژه در ۲۰ ژوئیه ۱۹٤۷ فلسطین را به قصد بیروت ترک کردند تا در آنجا به استماع نظرات نمایندگان عرب بپردازند. «فرنجیه»وزیر خارجه لبنان به نمایندگی از جانب ٦ کشور عرب به کمیته هشدار داد که هرگونه تلاش برای تقسیم فلسطین و تاسیس یک کشور یهود به خونریزی و ناآرامی در سراسر خاورمیانه کمک خواهد کرد. کمیته ویژه در ۲۷ ژوئیه وارد ژنو شد و با رای ٦ در برابر ٤ تصمیم گرفت یک کمیته فرعی برای عزیمت به اردوگاههای یهود در آلمان و اتریش تشکیل دهد.

کمیته ویژه فلسطین گزارش خود را در ۳۱ اوت ۱۹٤۷ به پایان رساند. در این گزارش ضمن تحلیل راه‌حلهای قبلی، برای حل مسئله فلسطین مجدداً ۱۱ اصل راهنمای دیگر به اتفاق آراء تصویب شد که مهمترین آنها عبارت بودند از:

- پایان قیمومت و اعطای استقلال در زودترین زمان ممکن.
- ساخت سیاسی کشور یا کشورهای جدید باید دمکراتیک و مبتنی بر اصل نمایندگی متکی بر قانون اساسی باشد.
- اکراه از اعمال تهدید یا نیروی قهریه علیه تمامیت ارضی هر کشور به هر شکل که مخالف منشور سازمان باشد.
- حفظ وحدت اقتصادی فلسطین برای ادامه توسعه حیات کشور و منافع مردم آن.

- حفظ ویژگی اماکن مقدسه و امکان دسترسی آزاد به آنها با تدوین قوانین خاص.
- ارائه راه حل قطعی از سوی مجمع عمومی سازمان ملل برای مسئله ۲۵۰۰۰۰ آواره یهود در اروپا.

یک اصل دیگر نیز بعنوان اصل دوازدهم مبنی بر اینکه «هرگونه راه حل مسئله فلسطین به مفهوم حل مسئله یهود بطور عام نیست» ارائه شد. براساس این اصول کشورهای عضو کمیته ویژه فلسطین اختلاف نظر پیدا کردند و به دو گروه اکثریت و اقلیت تقسیم شدند.

- پیشنهاد اکثریت:[۸۷] طرح تقسیم همراه با اتحادیه اقتصادی[۸۸]

اکثریت اعضاء کمیته ویژه فلسطین (کانادا، چکسلواکی، گواتمالا، هلند، پرو، سوئد و اروگوئه) طرح تقسیم فلسطین به دو کشور مستقل عرب و یهود را همراه با یک منطقه بین‌المللی در بیت‌المقدس، ارائه داد. اما علی‌رغم تقسیم فلسطین به دو کشور،وحدت اقتصادی کل فلسطین از طریق یک «اتحادیه اقتصادی» حفظ می‌شد. دو کشور یهود و عرب پس از طی یک دوران انتقالی دو ساله از اول سپتامبر ۱۹٤۷ مستقل می‌شدند. منطقه عرب شامل جلیله غربی، فلسطین مرکزی و قسمتی از دشت ساحلی، از اشدود تا مرز مصر می‌شد و کشور یهود جلیله شرقی و دشت ساحلی از عکا تا شمال اشدود (از جمله شهر حیفا) و صحرای نقب شامل بخش بئرشبع و بخشی از غزه را دربر می‌گرفت. شهرهای بیت‌المقدس و بیت‌اللحم و حومه‌های روستایی آنها زیرنظر سازمان ملل اداره می‌شد. دو کشور عرب و یهود براساس یک پیمان ۱۰ ساله به وحدت اقتصادی در امر گمرک، پول، ارتباطات و تحول اقتصادی بویژه آبیاری و احیاء زمین‌ها دست می‌یافتند. یک هیئت اقتصادی متشکل از سه عرب، سه یهود و سه عضو «شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل» سازماندهی و اداره وحدت اقتصادی را بعهده می‌گرفت.[۸۹]

87. Majority Proposal

88. Plan of Partition with Economic Union

۸۹. متن طرح اکثریت دربخش اسناد ارائه شده است.

- پیشنهاد اقلیت[۹۰]: طرح یک کشور فدرال [۹۱].

گروه اقلیت کمیته ویژه (ایران، هند و یوگسلاوی) تقسیم فلسطین را غیرعملی و غیرموثر و برخلاف منافع اعراب دانستند.آنها معتقد بودند که رفاه کلی کشور و تمامی مردم آن بر آمال یهودیان برای تاسیس کشور یهودی برتری دارند، بنابراین پیشنهاد یک کشور مستقل فدرال را در فلسطین ارائه دادند. کشور فدرال، پس از طی دوران انتقالی سه ساله تاسیس می‌شد. طی این سه سال مسئولیت اداره فلسطین و آماده‌سازی آن برای استقلال به مقامی که مجمع عمومی مشخص کند، داده می‌شد. کشور مستقل فدرال شامل یک کشور عرب و یک کشور یهود می‌شد و بیت‌المقدس پایتخت آنها بود. در پیشنهاد اقلیت منطقه عربی غنی‌تر از منطقه یهود بود. دولت فدرال اختیار کامل امور دفاع ملی، روابط خارجی، مهاجرت، انتشار پول، مالیات، آبراههای خارجی و داخلی، حمل و نقل و ارتباطات را بعهده داشت. کشورهای فدرال بر آموزش محلی، مالیات محلی، حق اقامت، مجوزهای تجاری، اسکان، مجازات مجرمین، خدمات اجتماعی، بهداشت عمومی، راهها، کشاورزی و صنایع محلی کنترل داشتند و در این زمینه قانون وضع می‌کردند. سیستم پارلمانی دو مجلسی وضع قوانین دولت فدرال را بعهده می‌گرفت و تصویب قوانین، رای اکثریت دو مجلس را نیاز داشت. در صورت اختلاف مسئله به هیئت داوری، متشکل از ۵ داور عرب و ۳ یهود ارجاع می‌شد. مهاجرت نیز برای سه سال آزاد بود، آنهم بشرطی که از ظرفیت اقتصادی کشور فراتر نرود.[۹۲]

دفتر اتحادیه عرب در نیویورک کمیته ویژه فلسطین را به طرفداری از صهیونیست‌ها متهم کرد و هشدار داد که پذیرش هریک از دو طرح با جنگ در خاورمیانه برابر است و این جنگ ممکن است به جنگ جهانی تبدیل شود. «شورای عالی عرب» نیز دو طرح کمیته ویژه را «چرند» توصیف کرد و اعلام نمود که حتی یک مهاجر نمی‌تواند به فلسطین وارد شود. صهیونیست‌ها در برابر از طرح اکثریت طرفداری کردند. «شورای عمومی داخلی» آژانس یهود طرح فدرال را کلاً رد کرد و آن را غیرقابل پذیرش خواند، اما از طرح تقسیم اکثریت ابراز خشنودی نمود.

90. Minority Propcsal
91. Plan of a Federal State

۹۲. متن کامل پیشنهاد اقلیت دربخش اسناد ارائه شده است.

مجمع عمومی و قطعنامه تقسیم فلسطین

در ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان به پیشنهاد دبیرخانه سازمان مسئله فلسطین را به کمیته ویژه‌ای در مورد فلسطین متشکل از تمامی اعضاء سازمان ارجاع داد. کمیته ویژه با بر پا کردن ۱۴ جلسه، طی ۲۴ روز بحث خود تلاش کرد بین «شورای عالی عرب» و آژانس یهود که در جلسات شرکت داشتند تفاهم ایجاد کرده و آنها را برای قبول پیشنهادات آماده سازد. کشورهای عرب به حمایت از «شورای عالی عرب» هر دو طرح اکثریت و اقلیت را رد کردند و خواستار فلسطین مستقل عربی شدند . در ۲۱ اکتبر کمیته فلسطین وظیفه اصلاح طرح تقسیم اکثریت را با توجه به اعتراضات وارده به یک کمیته فرعی متشکل از ۹ کشور حامی تقسیم از جمله آمریکا و شوروی ارجاع داد . طرح فلسطین عربی مستقل نیز به کمیته فرعی دوم متشکل از ٦ کشور عرب، پاکستان، افغانستان، و کلمبیا مرجوع شد. یک کمیته فرعی سوم نیز برای ایجاد سازش میان آنها ایجاد شد، اما موفقیتی حاصل نکرد. در نتیجه طرح کشور عربی مستقل فلسطینی بوسیله کمیته فلسطین در ۲۴ نوامبر ۱۹۴۷، با ۲۹ رأی مخالف در برابر ۱۲ رأی موافق شکست خورد. روز بعد کمیته فلسطین، تغییرات بعدی در طرح کمیته فرعی تقسیم را ارائه داد و طرح اصلاح شده تقسیم فلسطین با ۲۵ رأی موافق در برابر ۱۳ رأی مخالف تصویب شد. چهار روز بعد یعنی در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی در اجلاس خود طرح کمیته فلسطین برای تقسیم را با ۳۳ رأی موافق در برابر ۱۳ رأی مخالف تصویب کرد.

در قطعنامه مجمع عمومی در مورد مسئله مرزها و دوره انتقالی اصلاحاتی بعمل آمد. وسعت کشور یهود از ۶۰۰۰ به ۵۵۵۰۰ درصد کل فلسطین تبدیل شد. شهر یافا عربی شد و ۵۰۰۰۰۰ جریب زمین در نقب، شهر بئر شبع و نیز زمینهای واقع در امتداد مرز مصر، به کشور عربی واگذار گردید. قیمومت فلسطین هر چه سریعتر، اما نه زودتر از اول اوت ۱۹۴۸ تمام می‌شد و بر یتانیا نیروهای خود را عقب می کشید. دو هفته بعد از خروج بریتانیا، اما نه زودتر از اول اکتبر ۱۹۴۸، کشورهای عرب، یهود و منطقه بیت‌المقدس موجودیت می‌یافتند و کمیته‌ای متشکل از نمایندگان کشورهای بولیوی، چکسلواکی، دانمارک، پاناما و فیلیپین ناظر بر اجرای طرح تقسیم می‌شد. شورای امنیت سازمان ملل نیز به نوبه خود اعلام کرد چنانچه یکی از دو کشور خواستار تغییر این طرح با استفاده از

زور شود، شورا طبق مواد ۴۱-۳۱ منشور دست به اقدام خواهد زد[۹۳].

•

آغاز در گیری مسلحانه اعراب فلسطینی و صهیونیست‌ها

بدنبال تصویب طرح تقسیم فلسطین، اعراب در صدد مقاومت بر آمدند تا مانع تشکیل دولت یهود شوند. دفاتر شورای عالی عرب و مفتی فلسطین (حاج امین الحسینی) به بیروت منتقل گردید و سه کمیته برای جذب نیرو و تامین مخارج مالی قیام و فلسطین تشکیل شد. در نیمه دوم ژانویه ۱۹٤۸ نیز ۲۰۰۰ دواطلب رزمنده از سوریه وارد فلسطین شدند که فرماندهی آنان بعهده عبدالقادر الحسینی و فوزی القاوقچی رهبران چریک عرب بود.

در اواسط دسامبر ۱۹٤۷ نیز وزیر مستعمرات بریتانیا در پارلمان اعلام کرد که قیمومت انگلستان در ۱۵ مه ۱۹٤۸ بر فلسطین پایان می‌یابد. در ۲٦ فوریه ۱۹٤۸ نیز کمیته فلسطین به شورای امنیت گزارش داد که نمی‌تواند به وظایف و مسئولیت‌های خود در کنار قیمومت، بدون مقاومت مسلحانه عمل کند. کمیته مذکور که تا ۱۷ مه ۱۹٤۸ به کار خود ادامه داد و نتوانست «شورای عالی عرب» را به همکاری وادارد، ناچار در ۱۹ آوریل فعالیتهای خود را به حال تعلیق در آورد. با این وجود کمیته نامبرده توانست با کمک آژانس یهود، طرح «شورای موقت حکومت یهود» را به اجراء در آورد.

تا پایان ماه مارس ۱۹٤۸، فلسطینی‌ها تحت فرماندهی قاوقچی و عبدالقادر الحسینی با ٦ تا ۷ هزار چریک در حال دستیابی به اهداف نظامی خود بودند. حملات نظامی به آژانس یهود و صهیونیست‌ها در همه جا آغاز شد. در اوایل آوریل هاگانا ارتش رسمی صهیونیست‌ها به کمک کشورهای خارجی و بویژه آمریکا عملیات خود را آغاز کرد. عبدالقادر الحسینی فرمانده چریکهای فلسطینی در نبرد «قسطل» کشته شد[۹٤] یهودیان علاوه بر به کار بردن سلاحهای جدید علیه اعراب، از شیوه‌های ایجاد رعب و وحشت و ترور

93. Hurewitz, The Struggle... P, 302.

متن کامل قطعنامه تقسیم مجمع عمومی دربخش اسناد ارائه شده است.

۹٤. درمورد شخصیت عبدالقادر الحسینی و نبردهای او بانیروهای صهیونیست درفلسطین تازمان شهادتش رجوع کنید به:

رضا الترشحانی: «موقعه القسطل، ابطال فلسطین فی جهاده و استشهاده جسد عبدالقادر الحسینی قومیه المعرکه»، فلسطین الثوره، العدد ٦۹٤، ص ص ۹-۸.

نیز استفاده می‌کردند. در ۹ آوریل اعضای «ایرگون» روستای دیریاسین را مورد حمله قرار دادند و ۱۰۰ زن و مرد و کودک را قتل عام کردند. تا اواسط مه ۱۹٤۸ ، صهیونیست‌ها با غلبه بر چریکهای عرب بیش از ۲۰۰۰۰۰ فلسطینی را از خانه‌های خود بیرون راندند.

تأسیس اسرائیل و جنگ اول اعراب و اسرائیل

زمانی که قیمومت بریتانیا بر فلسطین در ۱۵ مه ۱۹٤۸ به پایان رسید، در واقع تمامی نهادهای سیاسی فلسطینی از بین رفته بود و هیچ سازمانی برای پر کردن خلأ موجود وجود نداشت. صهیونیست‌ها که بر نواحی کشور یهود در قطعنامه تقسیم، مسلط بودند یک شورای موقت حکومتی مرکب از ۳۸ عضو تأسیس کردند که بنوبه خود یک کابینه ۱۳ نفره را انتخاب کرد. بن‌گوریون مقام نخست وزیری و وزارت دفاع آنرا بعهده گرفت و در ۱٤ مه ۱۹٤۸، حکومت موقت ، استقلال و تأسیس کشور اسرائیل را اعلام کرد.

بن‌گوریون در نطق خود برارتباط تاریخی قوم یهود با فلسطین در دوران باستان اشاره کرد و تأسیس اسرائیل را براساس قطعنامه تقسیم ۲۹ نوامبر ۱۹٤۷ مجمع عمومی، تحقق وعده الهی برای بازگشت یهودیان به ارض موعود توصیف نمود. وی دروازه‌های اسرائیل را بروی مهاجران جدید همه جهان باز اعلام کرد و خواهان صلح با همسایگان عرب شد[۹۵].

بدنبال اعلام تاسیس اسرائیل، ارتشهای عرب از مصر، عراق، سوریه، لبنان واردن بسوی فلسطین سرازیر شدند وبدین گونه نخستین جنگ اعراب و اسرائیل آغاز شد.گر چه ارتشهای عربی نخست به بخشهای وسیعی از فلسطین دست پیدا کردند و در صدد بودند اساس اسرائیل را در هم کوبند، اما با حمایت آمریکا از صهیونیست‌ها ونیز فشارهای بین‌المللی از طریق شورای امنیت، میان نیروهای عرب و صهیونیست آتش بس (دوم ژوئن ۱۹٤۸) برقرار شد. در دوران آتش بس، اسرائیلی‌ها با فرصت کافی تسلیحات فراوان از سراسر جهان بدست آوردند، اما اعراب نتوانستند بر اثر مداخله آمریکا و انگلستان به تدارک تسلیحات برای خود بپردازند. در ۸ ژوئیه ۱۹٤۸ پس از انقضای آتش بس اول، جنگ مجدد آغاز شد و در جریان آن ارتشهای کشورهای عرب شکست خوردند و صهیونیست‌ها بخشهای وسیعتری از فلسطین را به اشغال خود درآورند.

۹۵. رجوع کنید به متن کامل سخنان بن گوریون دربخش اسناد.

کشورهای مصر، اردن، سوریه و لبنان به ترتیب در ژانویه، آوریل و مارس ۱۹۴۹ بطور جداگانه توافق‌های آتش‌بس با اسرائیل را امضاء نمودند.

نتیجه گیری

هدف این بررسی تاریخی درک ریشه‌های بحران خاورمیانه عربی و بویژه کشمکش میان اعراب و اسرائیل بود. در این رابطه، مباحث به گونه‌ای انتخاب شد که علت یا علل اصلی بحران شناسانده شود. فرض ما بر این استوار بود که در ریشه‌یابی بحران خاورمیانه، عامل و مداخله خارجی از اهمیت نخست برخوردار بوده و عوامل داخلی در جامعه یهود، عرب و عثمانی جنبه فرعی داشته‌اند. به عبارت دیگر ریشه‌های بحران کنونی خاورمیانه را باید در کشمکش قدرتهای رقیب استعماری و امپریالیستی اروپا و سپس آمریکا و تضاد میان منافع آنها جستجو کرد.

کشمکش قدرتهای استعماری و امپریالیستی اروپا در خاورمیانه نتیجه وقوع انقلاب صنعتی و انقلاب بزرگ تجاری قرن شانزدهم بود. نیاز به مواد خام بیشتر و نیروی کار ارزان، قدرتهای صنعتی و تجاری اروپا را بسوی شرق کشاند. گسترش راههای تجاری به هند و مناطق شرقی آسیا دامنه کشمکش قدرتهای جدید برای کسب مستعمرات و مناطق نفوذ را وسعت داد و ضعف روزافزون امپراتوری عثمانی در قرون ۱۸ و بویژه قرن نوزدهم باعث شد تا اروپایی‌ها به سرزمینهای زیر کنترل آن چشم طمع بدوزند. هجوم قدرتهای اروپایی برای اشغال قلمرو امپراتوری عثمانی در شمال آفریقا بویژه در قرن نوزدهم آشکار شده بود. همانگونه که در مباحث گذشته گفته شد، الجزایر، مراکش، تونس، لیبی، مصر و سودان به اشغال نیروهای فرانسه، انگلستان و ایتالیا درآمدند. بعلاوه با طرحها و حمایت‌های نظامی و سیاسی قدرتهای مذکور بخشهای وسیعی از قلمرو اروپایی عثمانی از پیکره آن جدا شد.

از آنجا که قلمرو عربی امپراتوری عثمانی بر سر راههای هندوستان و شرق آسیا و خلیج‌فارس قرار داشت، توجه عمده قدرتهای استعماری امپریالیستی اروپا متوجه این مناطق بود. قدرتهای اروپایی برای جلب دوستی امپراتوری عثمانی و کسب نفوذ در آن با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند و در عین‌حال درصدد بودند جای پای محکمی برای خود در قلمرو عربی امپراتوری دست و پا کنند. این رقابت‌ها در قرن نوزدهم گسترش یافت و در نیمه دوم این قرن به اوج خود رسید.

جنبش صهیونیسم نیز در نیمه دوم قرن نوزده و بویژه از دهه ۱۸۸۰ به بعد در صحنه فعالیتها و کشمکش‌های استعماری اروپا ظاهر گشت. همانطور که در فصل نخست دیدیم، مسئله بازگشت یهودیان به فلسطین و تجدیدبنای کشور یهودی در این منطقه اولین بار از سوی همین قدرتها (فرانسه و انگلستان) مطرح شد. فرانسه و انگلستان مهاجرت یهودیان به فلسطین و ایجاد یک کشور یهودی وابسته به خود را بهترین وسیله برای رسیدن به اهدافشان و دست یافتن به منافع فراوان مناطق شرقی امپراتوری درنظر می گرفتند. قدرتهای استعماری و امپریالیستی اروپا و محافل سرمایه‌داری و بورژوازی یهود از یک طرف و صهیونیست‌های سیاسی از طرف دیگر، در اوایل دهه ۱۸۸۰ برای رسیدن به اهداف خود به یک وحدت استراتژیک دست یافتند و جنبش صهیونیسم را بنیان گذاشتند. جنبش صهیونیسم از نظر مالی به محافل سرمایه‌داری و بورژوازی یهود (نظیر روچیلد) وابسته شد و از نظر سیاسی نیز به قدرتهای استعماری اروپا تکیه کرد تا با حمایت آنان بتواند طرح بازگشت یهودیان به ارض موعود را تحقق بخشد. سازمان جهانی صهیونیست در دوران هرتصل و در سالهای اولیه رهبری وایزمن (تا جنگ جهانی اول) تلاش می کرد تا با حمایت آلمان و امپراتور آن، سلطان عثمانی را به اعطای مجوز استعمار فلسطین راضی کند. آلمان از ۱۸۸۰ به بعد با عثمانی طرح دوستی ریخت تا بدین وسیله بر رقبای خود یعنی انگلستان وفرانسه پیشی گیرد. بازسازی ارتش عثمانی توسط آلمانی‌ها از ۱۸۸۱ به بعد و سفرهای ویلیام دوم امپراتور آلمان در ۱۸۸۹ و ۱۹۰۲ به قسطنطنیه و ملاقات با سلطان عبدالحمید، بویژه اعطای امتیاز راه‌آهن بغداد به آلمانی‌ها، باعث وحدت منافع آلمان و عثمانی شد. جنبش صهیونیسم در این دوره، آلمانی‌ها را بهترین تکیه‌گاه خود برای دست‌یافتن به فلسطین می‌دانست، زیرا دولتهای دیگر اروپا و بویژه انگلستان در این سالها علاقه کمتری به طرح بازگشت یهودیان به ارض‌موعود (فلسطین) نشان می‌دادند.

البته این عدم علاقه، نشانهٔ مخالفت با جنبش صهیونیسم و یا طرفداری از عثمانیها

نبود. امپریالیسم بریتانیا پس از کنترل آبراه سوئز در ۱۸۷۵، حفظ وحدت و تمامیت امپراتوری عثمانی در شرق کانال را برای حفظ منافع استراتژیک خود، بویژه دورنگهداشتن قدرتهای دیگر رقیب (فرانسه و روسیه و آلمان) از ناحیه کانال، بهترین و مناسب‌ترین سیاست می‌دانست. بدین خاطر در این دوران، بریتانیا ایجاد یک مستعمره یهودی در فلسطین را به نفع استراتژی خود مبنی بر جلوگیری از رسیدن سایر اروپائیان به هند و آسیا نمی‌دانست. در راستای این استراتژی، بریتانیا نه تنها با استعمار فلسطین توسط صهیونیست‌ها چندان موافق نبود، بلکه با طرح جنبش صهیونیسم برای مستعمره کردن سایر مناطق امپراتوری یا مناطق نزدیک به آن مخالفت می‌ورزید. دولت انگلستان بویژه در این دوره با اعطای بخشی از شبه‌جزیره سینا در العریش به صهیونیست‌ها (طرح العریش) مخالفت کرد و در عوض مستعمره کردن شرق آفریقا در اوگاندا را به آنها پیشنهاد نمود. حمایت کامل دولت بریتانیا از جنبش صهیونیسم و اهداف آن، با آغاز جنگ جهانی اول شروع شد. نزدیک شدن صهیونیسم و امپریالیسم بریتانیا در واقع نشانه منافع متقابل آنها برای استعمار فلسطین بود. ورود عثمانی به جنگ به نفع آلمان و متحدان آن باعث شد تا انگلستان سیاست قبلی خود را رها کند و برای شکست عثمانی و تجزیه قلمرو آن تلاش نماید.

از طرف دیگر جنبش صهیونیسم نیز که در طول سالهای قبل از جنگ نتوانسته بود با حمایت آلمان به استعمار فلسطین دست یابد، پس از جنگ و آشکار شدن نشانه‌های ضعف اتحاد آلمان و عثمانی، بسوی انگلستان و نیروهای متفق روی آورد. وایزمن رهبر جنبش صهیونیسم بسوی انگلستان رفت و صهیونیست‌ها را در خدمت منافع این قدرت قرار داد، زیرا اطمینان داشت که در صورت سقوط و تجزیه عثمانی، انگلستان و متحدان آن سرنوشت فلسطین را در دست خواهند گرفت.

تأثیر عامل خارجی در ظهور و گسترش جنبش ناسیونالیسم عرب و نهضت‌های تجددخواه ترک نیز آشکار بود. در فصل دوم، دیدیم که نخستین منادیان ناسیونالیسم عرب و طرفداران استقلال اعراب، تحت‌تأثیر اندیشه‌ها و آرمانهای سیاسی غرب قرار داشتند. نه تنها اعراب مسیحی تحت‌تأثیر مستقیم تعلیمات میسیونرهای مذهبی اروپا و امریکا به رشد بیداری عرب و ظهور ناسیونالیسم کمک کردند، بلکه برای درهم شکستن سلطه عثمانی بر استانهای عرب‌نشین، خواستار همکاری با اروپائیان شدند. نجیب عازوری پدر ناسیونالیسم عرب که خواستار جدایی از عثمانی و تشکیل یک کشور عربی بزرگ بود،

بطور صریح خواستار کمک و حمایت فرانسه برای رسیدن به هدف خود شد.

تا قبل از جنگ جهانی اول، امپریالیسم اروپایی و بویژه انگلستان بطور آشکار از جنبش استقلال‌خواهی اعراب حمایت نمی‌کرد. دولت بریتانیا همانگونه که نهضت صهیونیسم و اهداف آن را تاقبل از جنگ به نفع خودنمی‌دانست، نسبت به ناسیونالیست‌های عرب نیز بی‌تفاوت بود، زیرا تجزیه بخش‌های عربی امپراتوری را خطری برای دستیابی قدرتهای رقیب اروپایی به کانال سوئزو راههای زمینی به خلیج‌فارس و هند تلقی کرد. اما با ورود باب عالی به جنگ و اتحاد باآلمان، انگلستان بسوی استقلال‌طلبان عرب روی آورد.

با آغاز جنگ جهانی کشمکش قدرتهای امپریالیستی اروپا بر سرخاورمیانه عربی چهره آشکارتری بخودگرفت و امپریالیسم انگلستان به بازیگر اصلی و قدرت عمده تعیین کننده سرنوشت مناطق قبلی امپراتوری عثمانی تبدیل شد.تقسیم‌بندی‌کشورهای عرب به شکل کنونی آن و تبدیل فلسطین به موطن ملی و کشور یهود و پی‌ریزی نطفه‌های اولیه بحران اعراب و اسرائیل، همه میراث سیاستهای امپریالیستی بریتانیا در خاورمیانه و شبه قاره هند بود.

دولت انگلستان برای حفظ منافع استراتژیک خود دراین منطقه و رسیدن به اهداف موردنظر پس از جنگ، سه سیاست متضاد را در پیش گرفت. نخست با اعراب جدایی‌طلب طرح دوستی ریخت و با دادن وعده‌های گوناگون آنها را به قیام علیه عثمانی وحمایت از طرحهای جنگی متفقین تشویق کرد. مکاتبات شریف حسین و ماکماهون تجسم سیاست انگلستان برای جلب حمایت اعراب بود. دراین مکاتباتخ استقرار یک حکومت واحد عرب پس از پایان جنگ به شریف حسین وعده داده شد، بدنبال این توافق‌ها بود که فیصل پسرشریف حسین علم قیام علیه عثمانی را درحجاز برافراشت و با حمایت نیروهای متفقین با سربازان ترک وارد جنگ شد و دوشادوش نیروهای ژنرال آلن‌بی سوریه و فلسطین را فتح کرد. هدف انگلستان از توافق با شریف حسین این بود که با جلب حمایت اعراب و ایجاد کشورهای کوچک عربی، سلطه خود بر مناطق استراتژیک کانال سوئز و مناطق نفت‌خیز عراق و خلیج فارس را بعد از جنگ حفظ کند.

از سوی دیگر از آنجا که انگلستان برای درهم شکستن اتحاد آلمان، اتریش و عثمانی به همکاری موثر فرانسه و روسیه نیازمند بود می‌بایست این دو قدرت را درمنافع ناشی از درهم شکستن و تجزیه عثمانی شریک کند. توافق محرمانه سایکس- پیکو درسال ۱۹۱۶ و

تقسیم امپراتوری به مناطق نفوذ انگلستان، فرانسه و روسیه در این راستا بود. اما موافقت نامه سایکس- پیکو با سیاست قبلی انگلستان دایر بر پذیرش استقلال اعراب درچهارچوب خلافت عربی تضاد داشت.

بدیهی بود که انگلستان نمی‌خواست حضور قدرتهای رقیب و متحدان دوران جنگ را درمناطق نفوذ خود درخاورمیانه بپذیرد و در پی این بود که با اتخاذ سیاستهای بعدی منافع انحصاری خود را درمنطقه تضمین نماید. سومین سیاست متضاد این قدرت دررابطه با جنبش صهیونیسم اتخاذ شد. حمایت لندن از جنبش صهیونیسم از جنگ جهانی اول آغازشد. انگلستنان در پی این بود که با استقرار یهودیان در فلسطین و تبدیل این منطقه به موطن ملی یهود جای پای محکمی برای تامین امنیت کانال و سلطه برجهان عرب برای خود ایجاد کند. بدین خاطر بود که در نوامبر ۱۹۱۷ بدنبال مذاکرات طولانی با رهبران صهیونیست و جلب حمایت آمریکا، اعلامیه بالفور را خطاب به روچیلد صادرکرد. دراین اعلامیه تاکید شده بود که انگلستان از ایجاد یک موطن ملی برای مردم یهود در فلسطین حمایت می‌کند. ایجاد موطن ملی یهود، همانطور که گفته شد، ازیک طرف امنیت کانال سوئز را تامین می‌کرد و ازطرف دیگر هرگونه تلاش برای جلوگیری از جریان نفت‌خلیج فارس و عراق به حیفا و مدیترانه را خنثی می‌نمود. حضور بریتانیا در فلسطین، امنیت راه عراق به هند و منافع ناشی از آنرا تأمین می‌کرد.

اعلامیه بالفور درعین حال یک نوع تلاش برای دور نگاه داشتن فرانسه از مناطق استراتژیک کانال و منابع نفت بین‌النهرین و خلیج‌فارس بود. سیاستمداران برجسته بریتانیا به توافق سایکس- پیکو اعتراض داشتند و معتقد بودند که درنتیجه این توافق فرانسه به مرزهای کانال سوئز نزدیک خواهدشد و برای جلوگیری ازاین خطر باید فلسطین را از منطقه نفوذ فرانسویان خارج ساخت. حاصل تلاشهای ضدفرانسوی انگلستان درواقع اعلامیه بالفور و تعهد سپردن فلسطین به صهیونیست‌ها بود. انگلیسی‌ها متقاعد شده بودند که جنبش صهیونیسم بعد از جنگ به میزان وسیع به حمایت سیاسی ونظامی آنها وابسته خواهد بود و همین امر باعث حضور کامل بریتانیا در فلسطین خواهدشد. بدیهی بود که انگلستان نمی‌توانست درمقابل اعتراض فرانسه به تنهائی مقاومت کند و به همین خاطر قبل از صدور اعلامیه بالفور حمایت ویلسون رئیس‌جمهور آمریکا را ازتبدیل فلسطین به موطن ملی یهودیان بدست آورد.

با پایان جنگ جهانی و سقوط عثمانی، کشمکش میان قدرتهای پیروز (بویژه

انگلستان و فرانسه) بر سر تقسیم مناطق نفوذ آغاز شد. کنفرانس ۱۹۱۹ صلح پاریس محل برخورد خواسته‌های گوناگون قدرتهای بزرگ از یک طرف و اعراب و صهیونیست‌ها از طرف دیگر بود. با وقوع انقلاب اکتبر در شوروی (۱۹۱۷) و صدور اعلامیه بالفور، انگلستان عملاً توافق سایکس- پیکورا کان‌لم‌یکن قلمداد می‌کرد و در پی متقاعد ساختن فرانسه برای ارائه طرحی جدید دررابطه با مناطق تجزیه شده عثمانی بود. از سوی دیگر اعراب پس از اطلاع از توافق سایکس- پیکو و اعلامیه بالفور، احساس می‌کردند که بازیچه دست انگلستان و قدرتهای پیروز شده‌اند. زیرا می‌دیدند برخلاف وعده‌های استقلال تمام سرزمینهای عرب و برسمیت شناخته شدن خلافت عربی، مناطق گوناگون جهان عرب میان متفقین تقسیم شده است. سیاست جدید امپریالیسم بریتانیا و منافع آن در خاورمیانه اقتضاء می‌کرد که از خواسته‌های سازمان جهانی صهیونیست در کنفرانس صلح پاریس حمایت کند. از سوی دیگر با وجود اینکه به تقاضاها و آمال اعراب در این کنفرانس توجه نشد، انگلستان لازم می‌دید اعراب خشمگین و فرانسه را به نوعی راضی نگاه دارد.

ارائه نظام قیمومت برای مناطق جدا شده امپراتوری عثمانی، تجسم سیاست امپریالیسم بریتانیا برای راضی نگاه داشتن فرانسه، اعراب و صهیونیست‌ها بود و در عین حال منافع استراتژیک بریتانیا را به نحو احسان حفظ می‌کرد. براساس طرح قیمومت، سوریه و لبنان تحت کنترل فرانسه قرار گرفت و اعلامیه بالفور بعنوان اساس سیاست آینده قیمومت در فلسطین برسمیت شناخته شد. مناطق عراق و فلسطین نیز (شامل ماوراء اردن) زیر سلطه قیمومت انگلستان درآمد. از طرف دیگر، سیاستمداران بریتانیا برای راضی کردن شریف حسین و پسران او، در کنفرانس ۱۹۲۱ قاهره تصمیم گرفتند فیصل را به پادشاهی عراق و امیر عبدالله را به پادشاهی اردن انتخاب کنند و در عین حال آنها را وادار سازند تا با انگلستان قرارداد و پیمان اقتصادی و سیاسی امضاء نمایند.

با تصویب طرح قیمومت در جامعه ملل (۱۹۲۲) سیاستهای امپریالیستی بریتانیا وارد مرحله تازه‌ای شد. انگلستان با حمایت متحدین خود (فرانسه و آمریکا) از هرگونه اقدام به نفع اعراب و بویژه فلسطینی‌ها جلوگیری کرد. گزارش کمیسیون کینگ- کرین (۱۹۱۹) که در آن از خواسته اعراب فلسطینی و سوری دررابطه با فلسطین متحد با سوریه و تبدیل این دو به یک کشور واحد عربی (سوریه بزرگ و متحد) حمایت شده بود، رسماً نادیده گرفته و به فراموشی سپرده شد. قبل از شروع کار کمیسیون نیز دولت انگلستان، فرانسه و ایتالیا را متقاعد کرد که در تشکیل آن همکاری نکنند. و بدین خاطر تنها دو عضو

آمریکایی کمیسیون (کینگ- کرین) مأموریت خود را به پایان رساندند.

در دوره نخست قیمومت (۲۸- ۱۹۱۸) سیاست انگلستان در راستای حمایت کامل سیاسی و نظامی از صهیونیست‌ها و سرکوب اعراب فلسطینی استوار بود. در این دوران دهها هزار مهاجر یهودی بطور قانونی و غیرقانونی وارد فلسطین شدند. دولت بریتانیا در فلسطین صهیونیستها را از نظر نظامی مسلح می‌کرد تا در برابر اعراب ایستادگی کنند و بتوانند طرح تبدیل فلسطین به موطن ملی یهود را به اجراء درآورند. این سیاست تا پایان دوره دوم- قیمومت (۱۹۳۹- ۱۹۲۸) نیز ادامه یافت. اما قیام سراسری فلسطینی‌ها علیه صهیونیسم و انگلستان از ۱۹۳۶ به بعد، بویژه شروع جنگ جهانی دوم، باعث شد تا امپریالیسم بریتانیا جهت حفظ منافع آینده خود در جهان عرب بتدریج بسوی اعراب فلسطینی گرایش پیدا کند، و با خواسته‌های جنبش صهیونیسم برای تبدیل فلسطین به کشور یهود تا حدی مخالفت ورزد. نیازهای جنگی بریتانیا اقتضاء می‌کرد که این کشور حمایت سیاسی و نظامی تمامی اعراب (از شمال آفریقا گرفته تا خلیج فارس) را بدست آورد، زیرا بدون حمایت مذکور پیش‌برد سیاستهای جنگی علیه نیروهای محور (آلمان، ایتالیا و ژاپن) امکان‌پذیر نبود. اعراب می‌توانستند به آسانی منافع انگلستان را در کانال سوئز، بین‌النهرین و خلیج‌فارس بخطر اندازند.

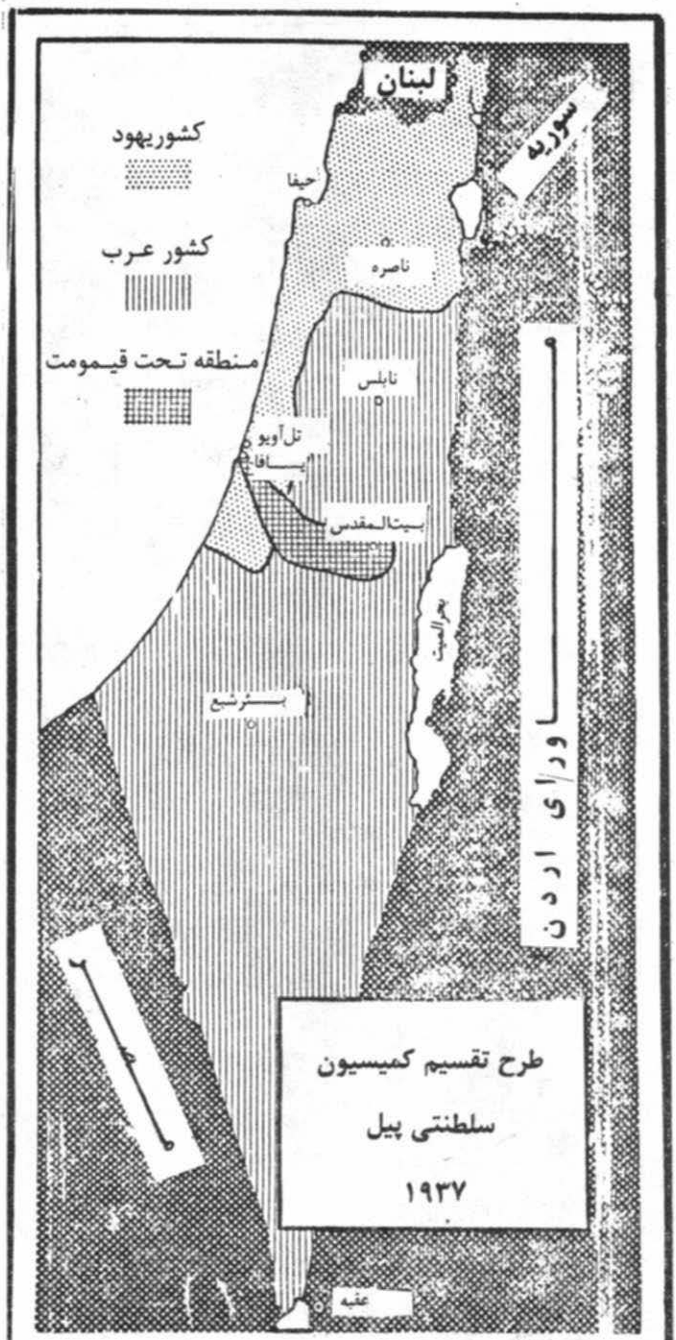
صدور کتاب سفید ۱۹۳۹، تجسم سیاست جدید بریتانیا بود. در این اعلامیه محدودیت‌هایی بر سر راه مهاجرت یهودیان به فلسطین و انتقال اراضی اعراب پیش‌بینی شده بود. همچنین تأکید شده بود که تبدیل فلسطین به کشور یهودی مورد قبول دولت انگلستان نمی‌باشد.

با شروع جنگ جهانی دوم، آمریکا بعنوان یک قدرت نوظهور در صحنه سیاستهای خاورمیانه‌ای ظاهر گشت. قدرت عظیم سیاسی و نظامی و همچنین امکانات مالی فراوان آمریکا از یک طرف و نفوذ خارق‌العاده صهیونیست‌ها در محافل حکومتی آمریکا از طرف دیگر، باعث شد تا جنبش صهیونیسم در برابر سیاست‌های جدید انگلستان، بسوی آمریکا رُوی آورد. ضرورتهای امپریالیستی نیز باعث شد تا آمریکا جنبش صهیونیسم را متحد خوبی برای خود در خاورمیانه درنظر گیرد. آمریکا بویژه در سالهای دهه ۱۹۳۰ به اهمیت منافع استراتژیک نفت در عربستان سعودی و خلیج‌فارس پی برد و با دولت این کشور قراردادهای مهمی به منظور استخراج نفت منعقد کرد. از سوی دیگر کشورهای خاورمیانه و بویژه جهان عرب می‌توانستند به بازارهای خوبی جهت مصرف کالاهای امریکایی تبدیل

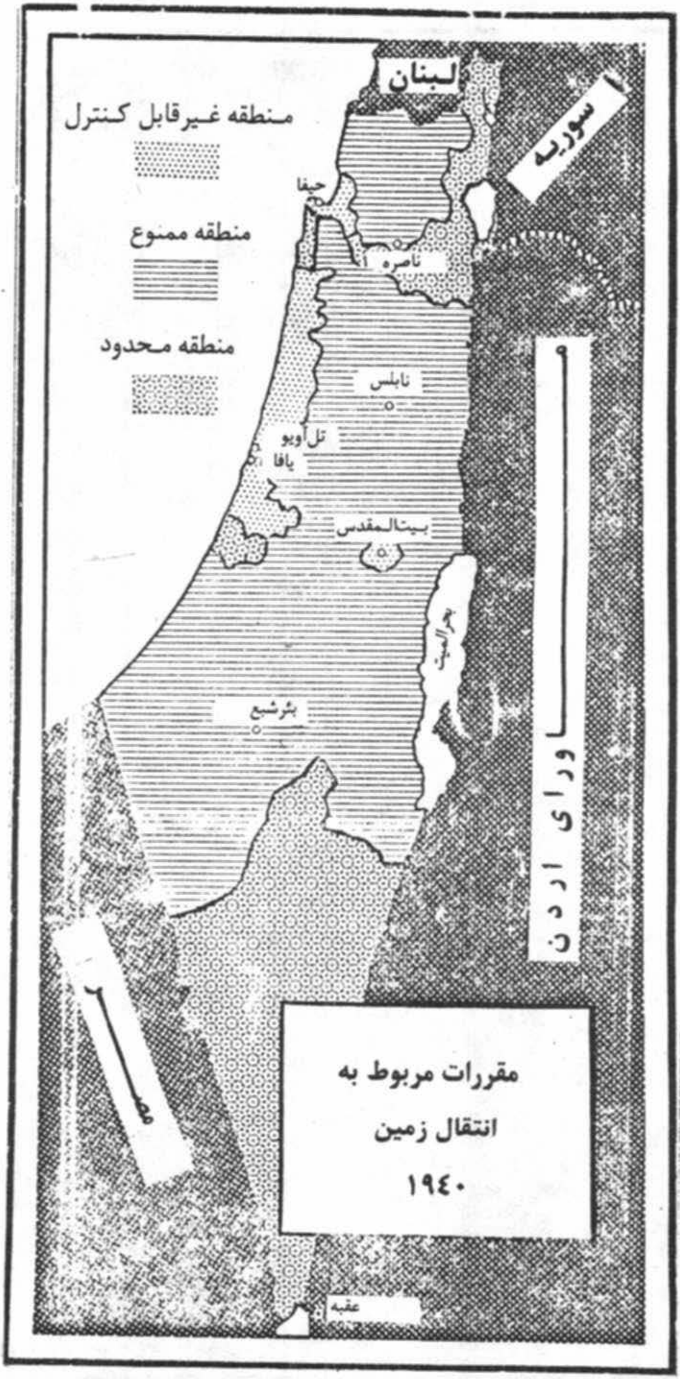
شوند. این منافع متقابل باعث شد تا پس از برپایی کنفرانس صهیونیست‌ها در هتل «بیلت‌مور» نیویورک در ۱۹٤۲، دولت آمریکا حمایت کامل خود را از سیاست جدید جنبش صهیونیسم برای تبدیل فلسطین به یک کشور یهودی اعلام کند.

امپریالیسم بریتانیا که درنتیجه جنگ بسرعت ضعیف می‌شد و نمی‌توانست در مقابل فشارهای دولت آمریکا برای پذیرش صدهزار مهاجر جدید یهودی به فلسطین مقاومت کند، آخرین تلاشهای خود را برای آشتی دادن خواسته‌های اعراب و یهودیان بعمل آورد. طرح کمیسیون تحقیق انگلیسی- امریکایی در ۱۹٤٦ و سپس طرح موریسون- گرادی در همین رابطه پیشنهاد شد. اما مورد قبول صهیونیست‌ها و اعراب قرار نگرفت. انگلستان که در این کشمکش امپریالیستی بر سر فلسطین، در برابر آمریکا قدرت مقاومت نداشت در سال ۱۹٤۷ رسماً از صحنه بیرون رفت و با اعلام پایان قیمومت، مسأله فلسطین را به سازمان جدیدالتأسیس ملل متحد ارجاع کرد.

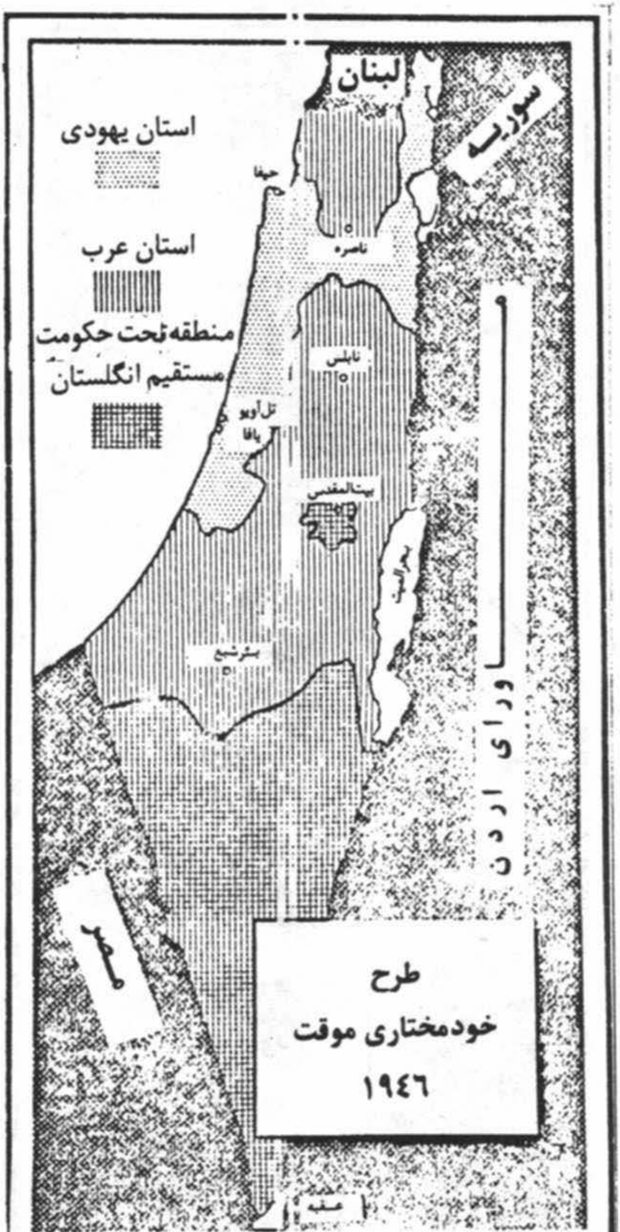
سازمان ملل نیز تحت نفوذ امریکا و قدرتهای متحد آن برخلاف خواسته اعراب فلسطینی طرح تقسیم فلسطین را در نوامبر ۱۹٤۷ در مجمع عمومی بتصویب رساند و بدین ترتیب زمینه تأسیس اسرائیل را در مه ۱۹٤۸، با خروج آخرین سرباز انگلیسی از فلسطین فراهم ساخت. نخستین جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹٤۸، در اثر مداخله امپریالیسم آمریکا به شکست اعراب منجر شد و بدین‌گونه بخش‌های وسیعی از فلسطین به اشغال صهیونیست‌ها درآمد. از ۱۹٤۸ به بعد کشمکش اعراب و اسرائیل بر سر فلسطین به مهمترین عامل بحران کنونی خاورمیانه تبدیل شد.



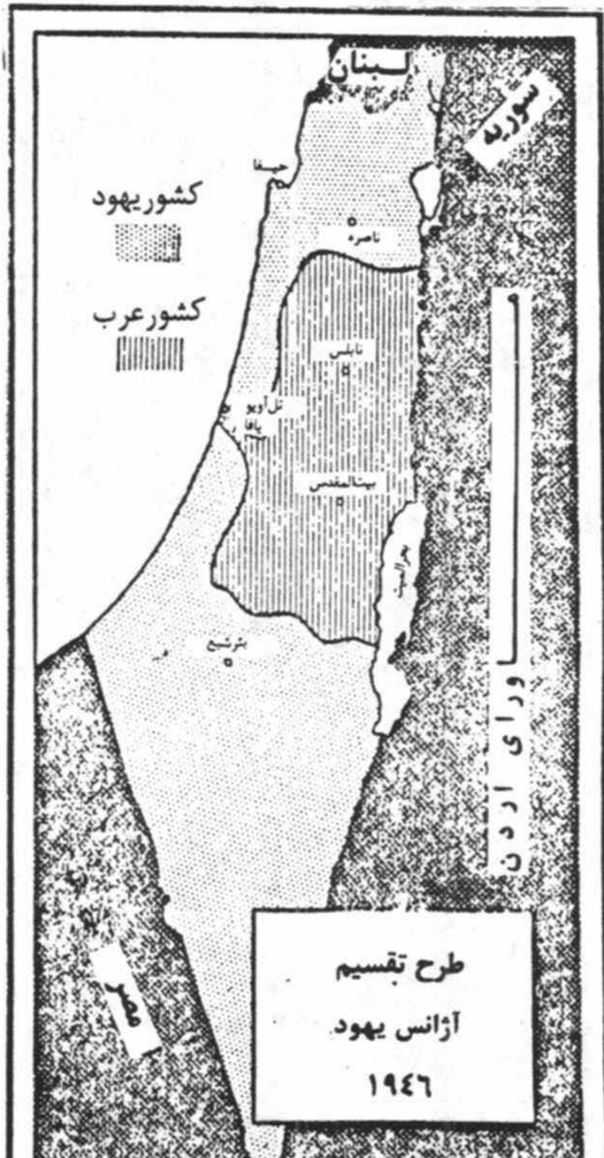
طرح تقسیم کمیسیون سلطنتی (پیل) ۱۹۳۷



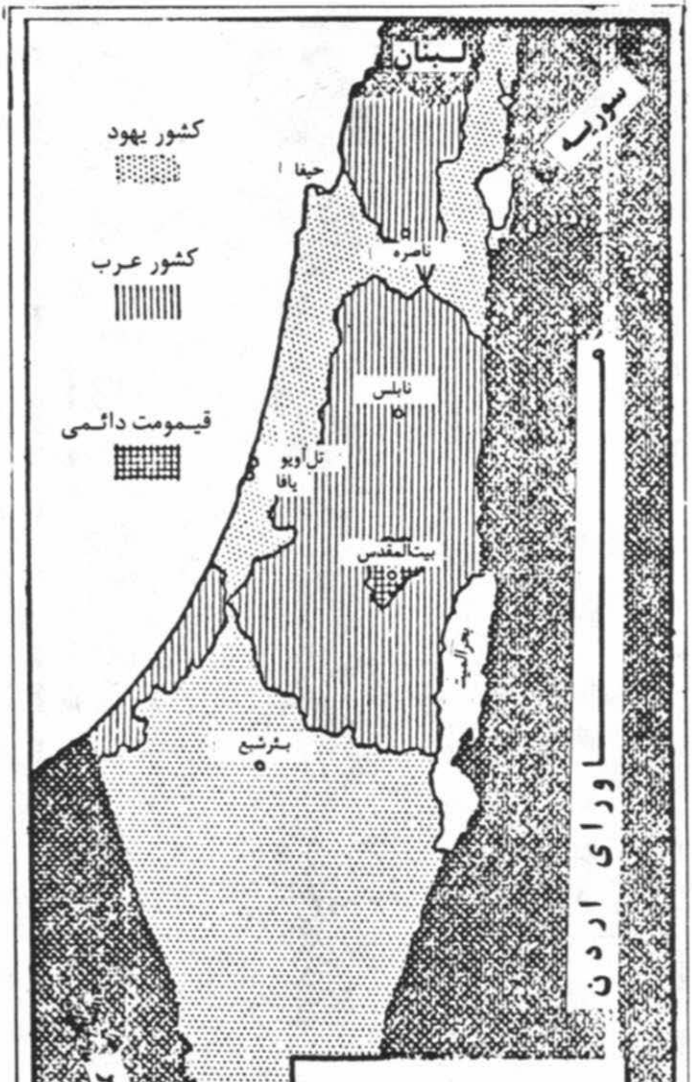
مقررات مربوط به انتقال زمین (۱۹۴۰)



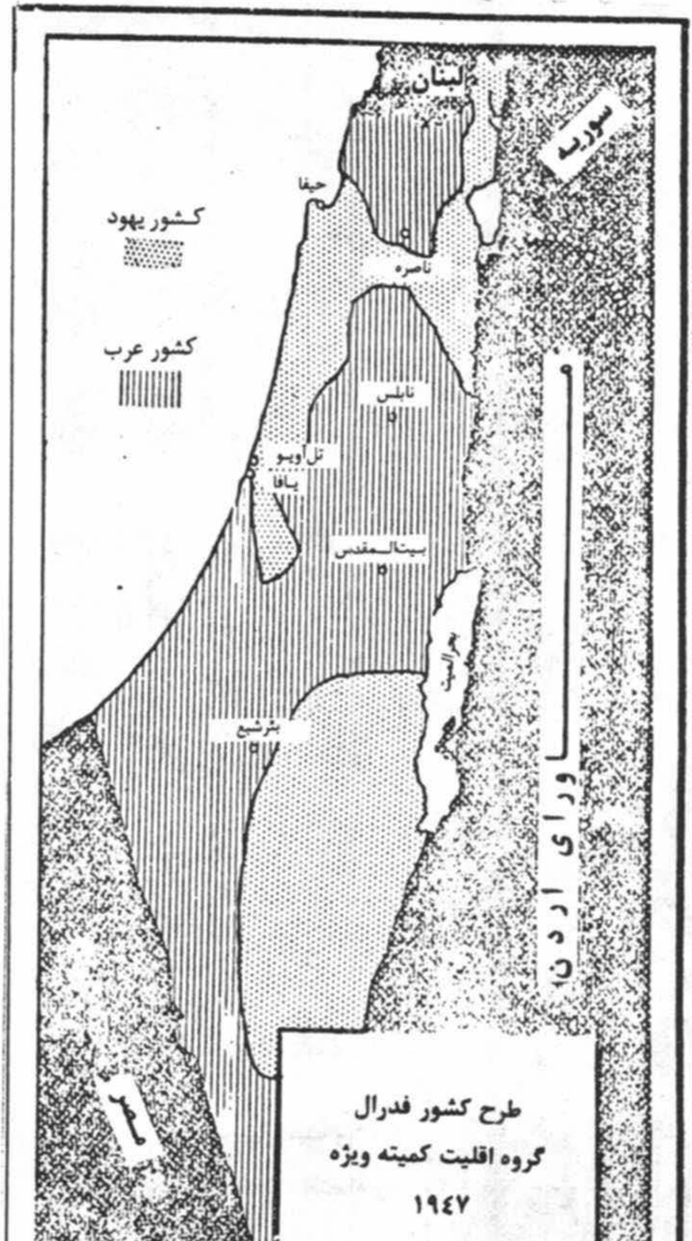
طرح خودمختاری استانی در فلسطین (۱۹٤٦)



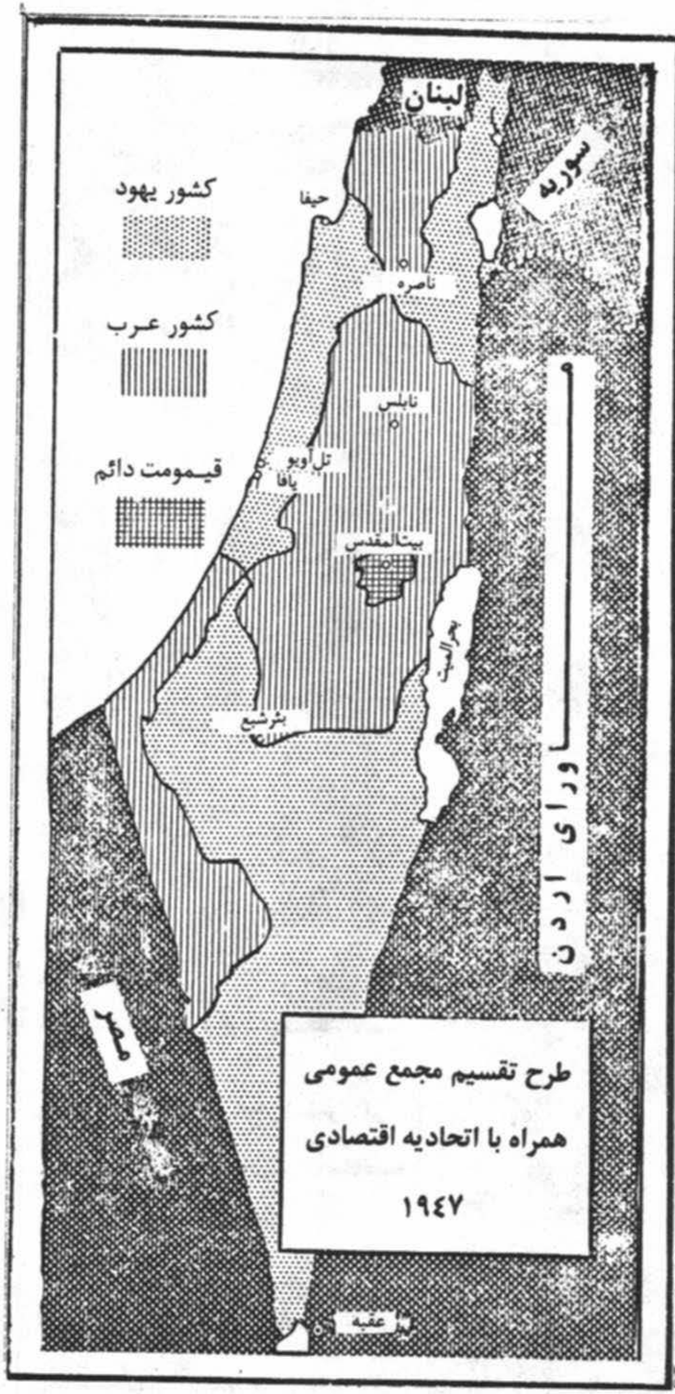
طرح تقسیم فلسطین از سوی آژانس یهود (۱۹۴۶)



طرح تقسیم کمیته ویژه
همراه با اتحادیه اقتصادی
۱۹۴۷

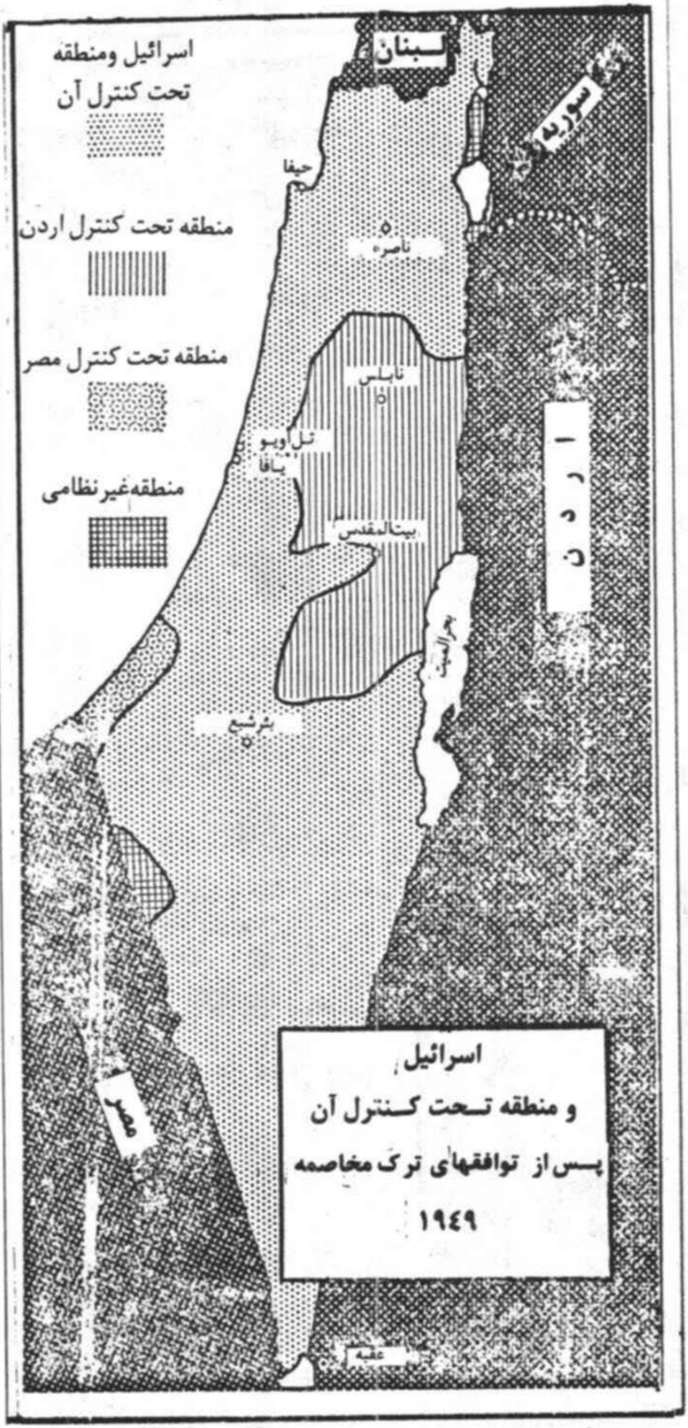


طرح اقلیت کمیته ویژه سازمان ملل درمورد کشور فدرال فلسطین (۱۹۴۷)

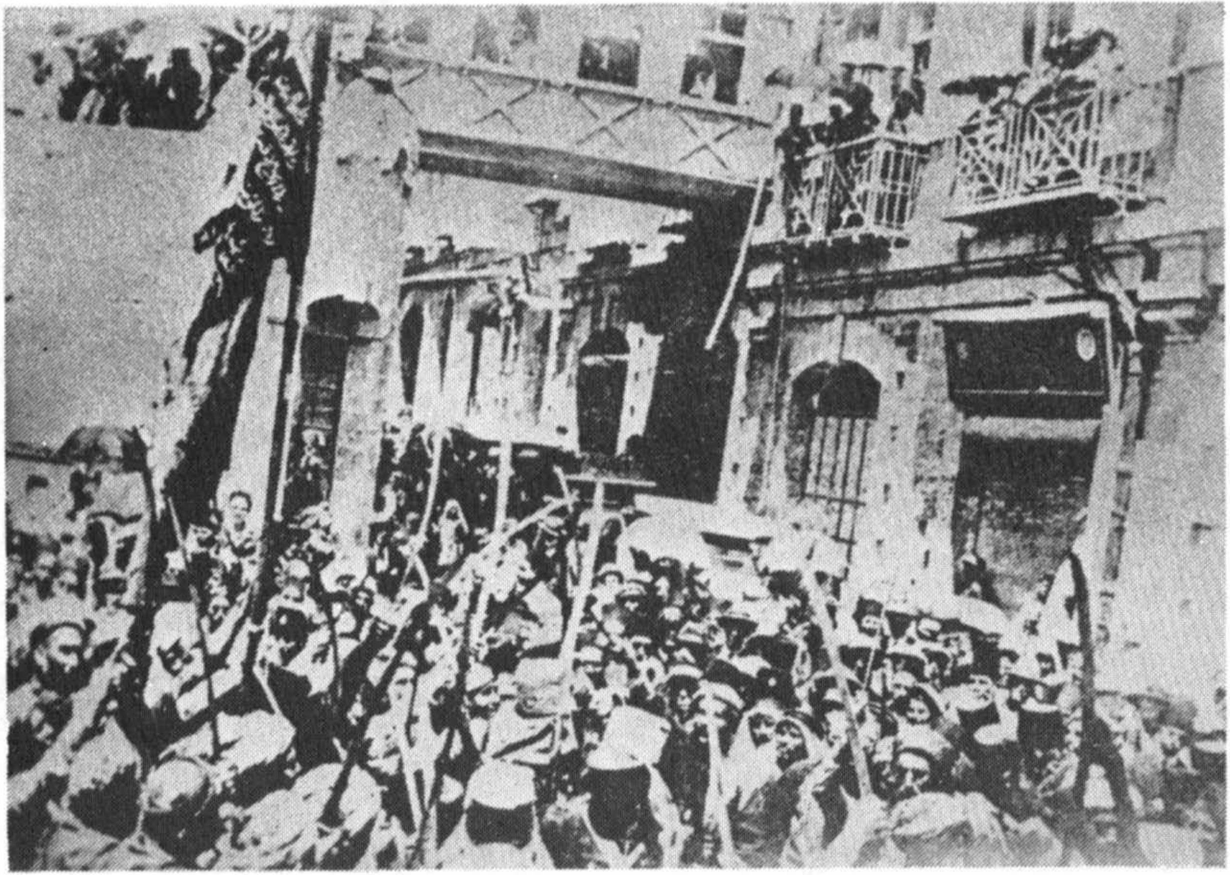


طرح تقسیم مجمع عمومی سازمان ملل همراه با اتحادیه اقتصادی

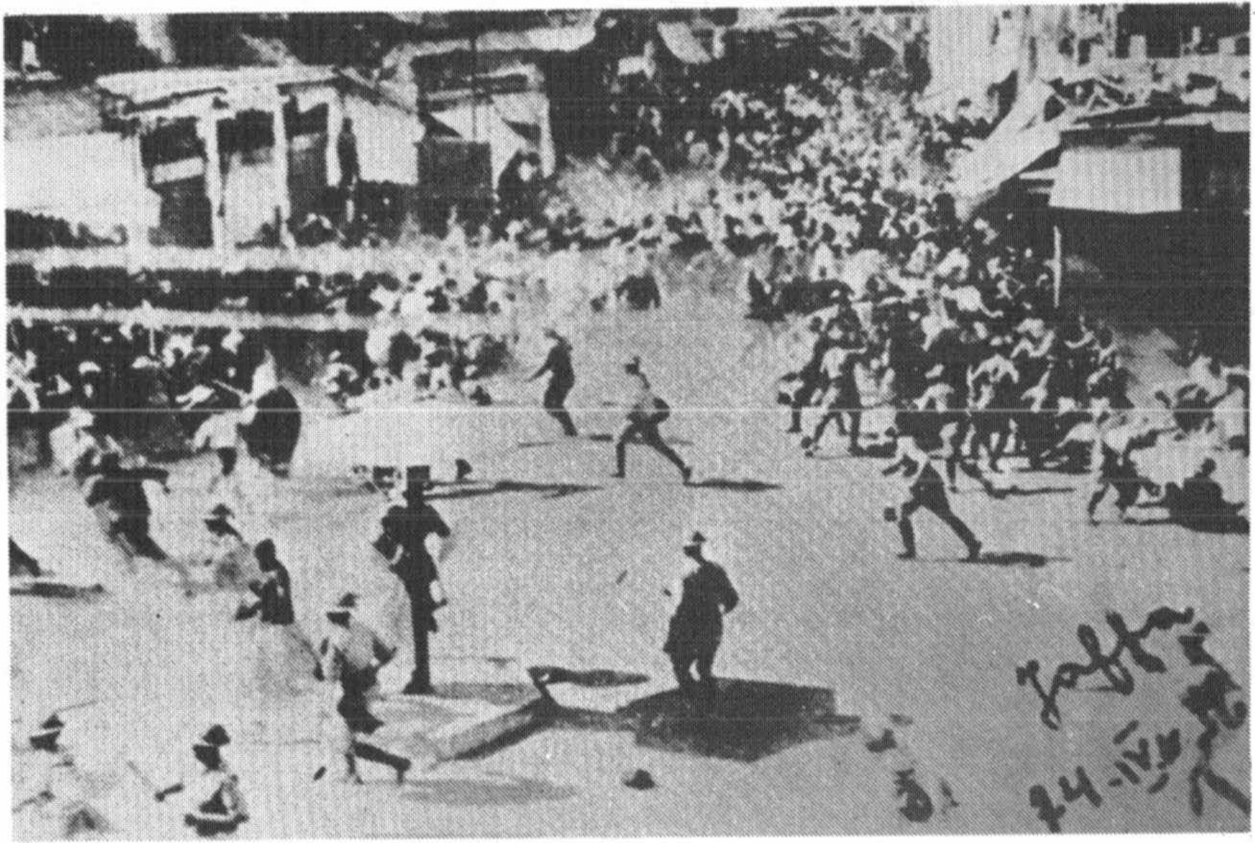
(نوامبر ۱۹۴۷)



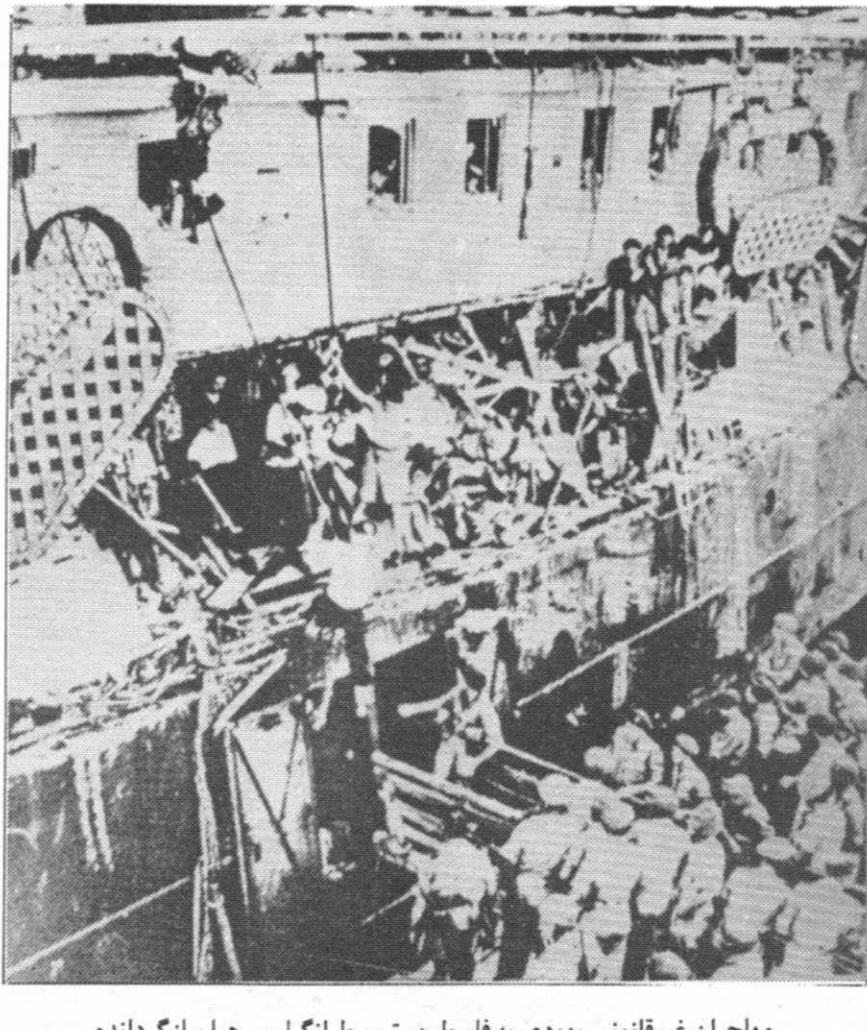
اسرائیل و منطقه تحت کنترل آن پس از توافقهای ترک مخاصمه جنگ
(۱۹۴۹)



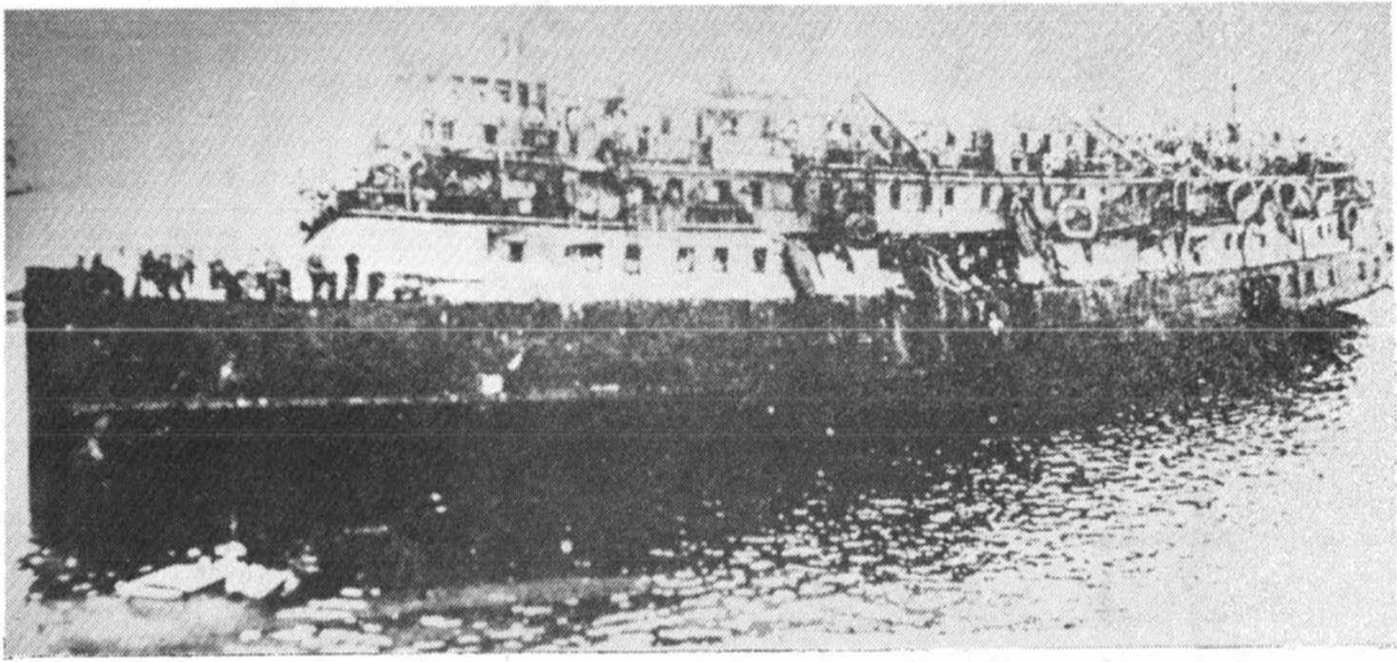
قیام ۱۹۲۱ اعراب بیت‌المقدس علیه انگلستان



قیام ۱۹۳۶ اعراب در یافا



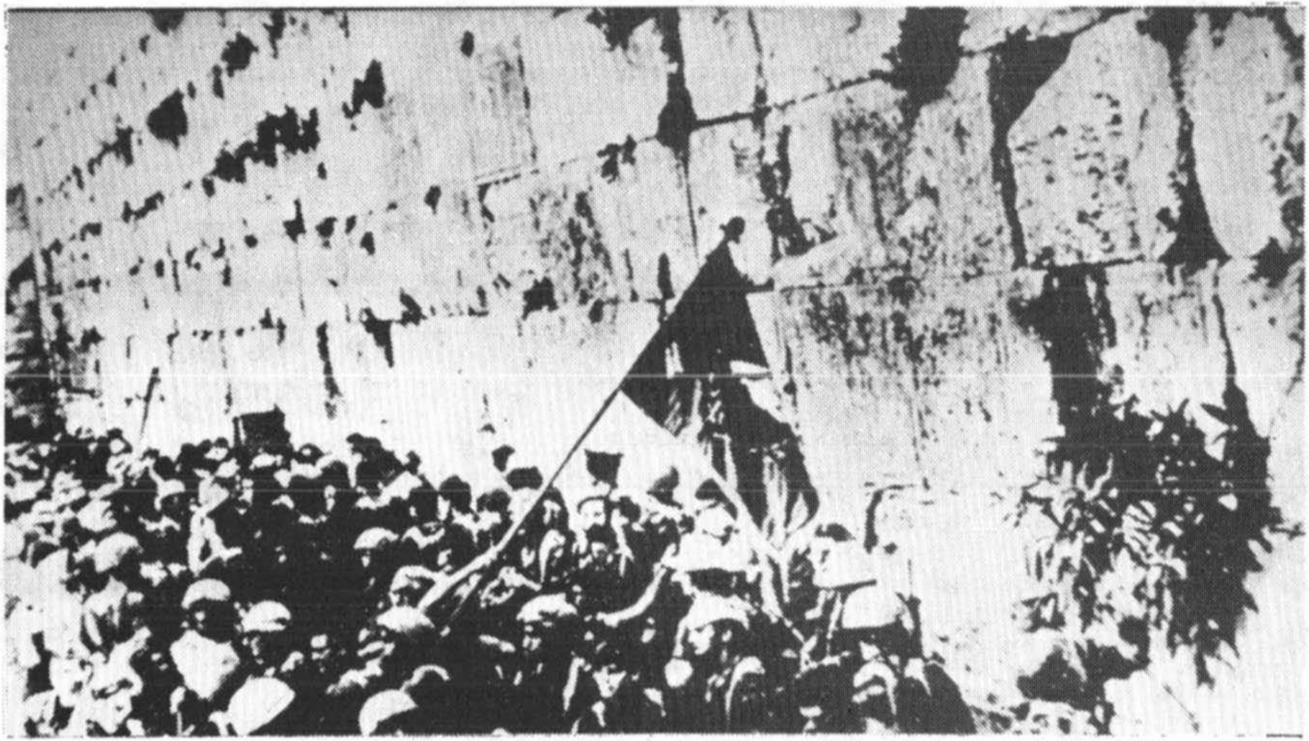
مهاجران غیرقانونی یهودی به فلسطین، توسط انگلیسی‌ها بازگردانده می‌شوند



یک کشتی حامل مهاجران یهودی به فلسطین



اعضاء گروه تروریستی «ایرگون» در کمین اعراب فلسطین در سال ۱۹۴۸



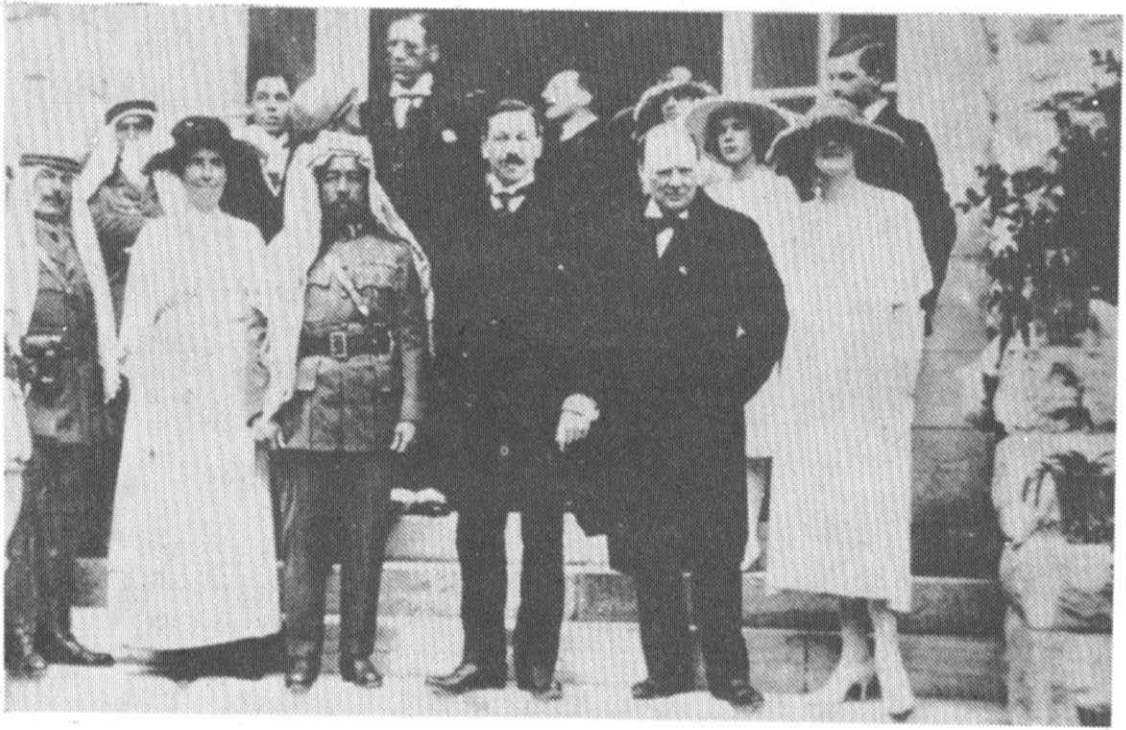
سربازان اسرائیل پس از اشغال بیت‌المقدس در جنگ جهانی اول، در اطراف دیوار ندبه گردآمده‌اند



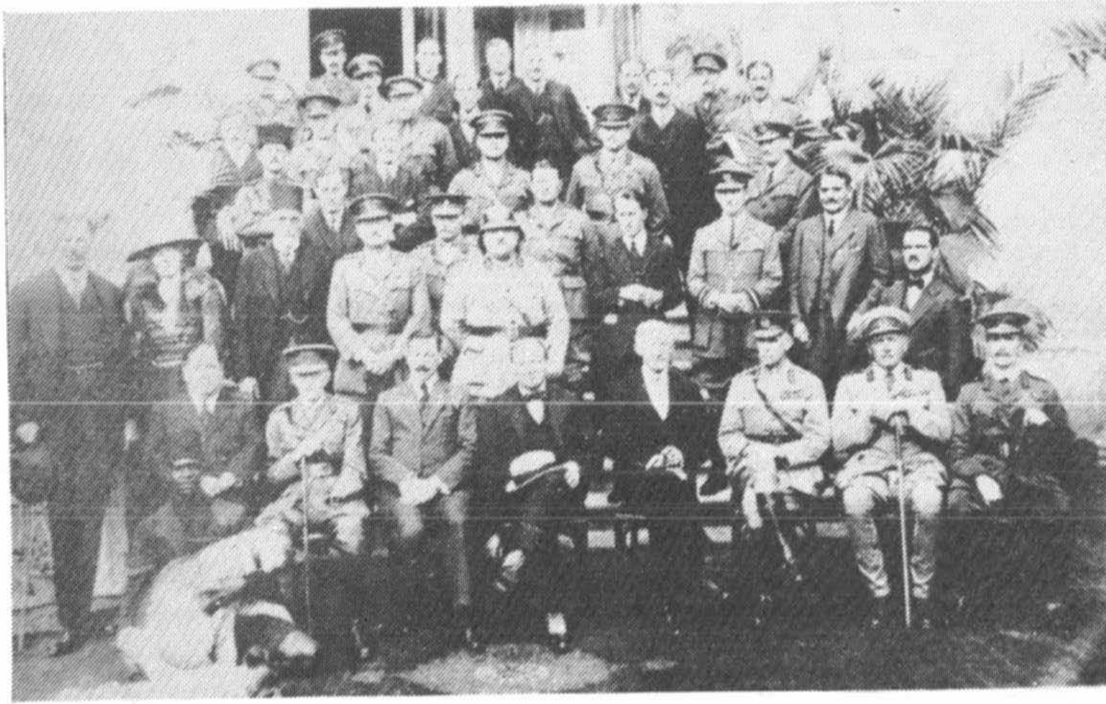
صحنه‌ای از جنگ ۱۹۴۸ اعراب و صهیونیستها



لژیون یهودی ارتش انگلستان در جریان جنگ اول جهانی در کنار دیوارندبه در بیت‌المقدس

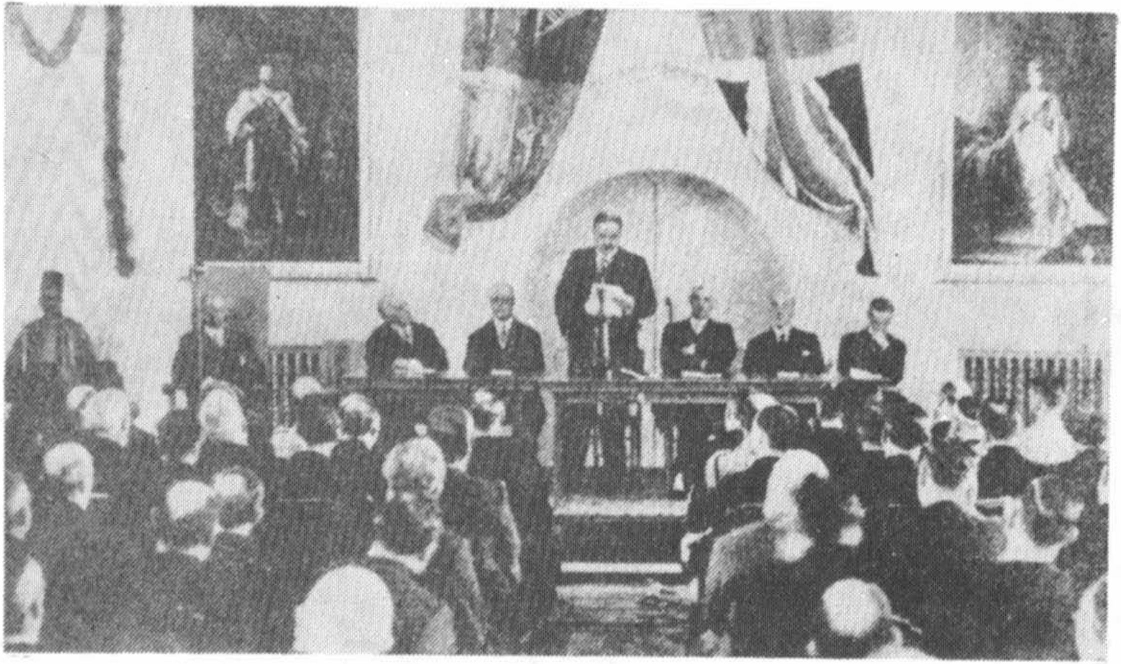


ملک عبدالله و چرچیل



کنفرانس ۱۹۲۱ قاهره در مورد تعیین سرنوشت پسران شریف و سیاست آینده بریتانیا در خاورمیانه

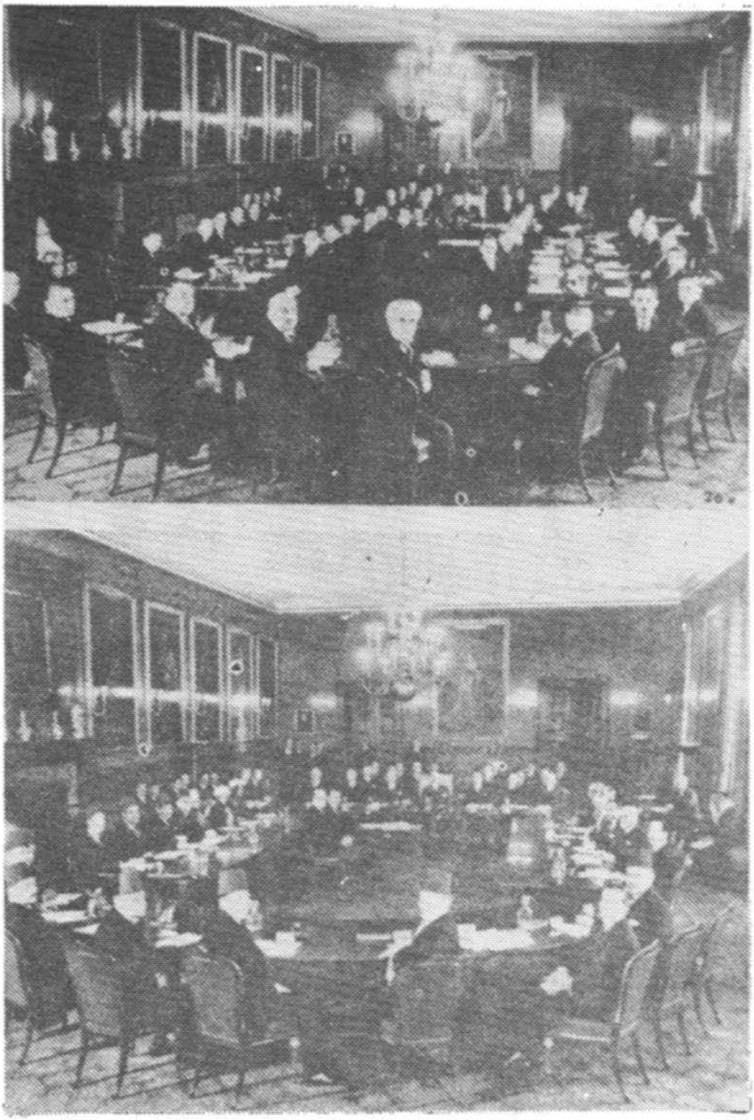
چرچیل (وسط نشسته)، سرهربرت ساموئل (سمت چپ چرچیل) سرپرستی کاکس (سمت راست چرچیل)، ولورنس (ایستاده پشت سر کاکس)



لرد «پیل» در حال قرائت گزارش کمیسیون تحقیق «پیل» (۱۹۳۶) در مجلس انگلستان



سر«هربرت ساموئل» کمیسر عالی انگلستان در فلسطین



کنفرانس میزگرد لندن در سال ۱۹۳۹

بالا: اجلاس رهبران دولت انگلستان با هیئت صهیونیست

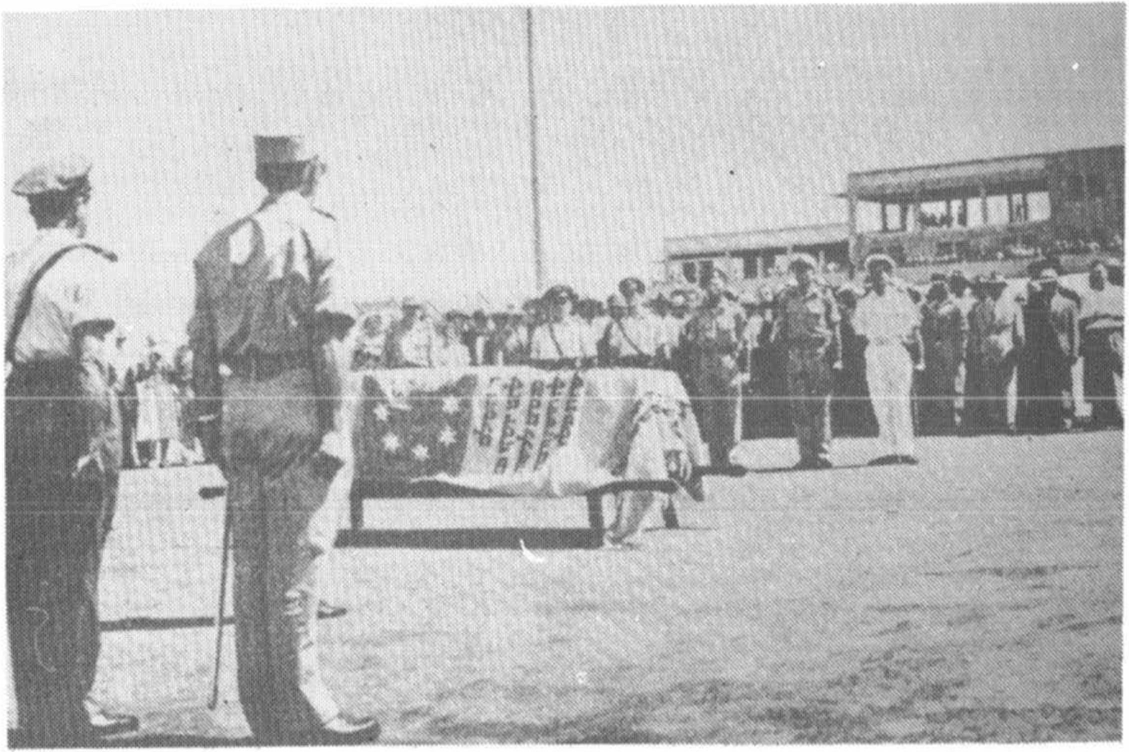
پائین: اجلاس رهبران دولت انگلستان با هیئت عربی



اعتراض یهودیان به کتاب ۱۹۳۹ انگلستان



«بن گوریون» در حال قرائت اعلامیه استقلال کشور اسرائیل .



ورود بقایای جسد «هرتصل» به بیت‌المقدس



امضاء توافق ترک مخاصمه در رودس در آوریل ۱۹٤۹ میان نمایندگان اردن و اسرائیل

بخش اسناد

اسناد مربوط به جنبش صهیونیسم
(۱۸۸۰ -۱۹۰۲)
(فصل اول)

سند شماره یک

مانیفست بیلو[1] (۱۸۸۲)

به برادران و خواهران تبعیدی‌مان!

«اگر من به خود کمک نکنم، چه کسی به من کمک خواهد کرد؟»

تقریباً دوهزارسال از آن ساعت شومی که پس از یک مبارزه قهرمانانه شکوه معبدمان در آتش سوخت و پادشاهان و رؤسای ما تخت و تاج خود را از دست دادند و تبعید شدند، گذشته است. کشوری را که نیاکان و پدران عزیزمان در آن ساکن بودند، از دست دادیم. در تبعید، از تمامی شکوه و افتخارات خود، تنها جرقه آتشی را همراه بردیم که نشانه معبد بزرگمان بود و این جرقه کوچک، درحالی که برج‌ها و قصرهای دشمنانمان با خاک یکسان می‌شد، ما را زنده نگاه داشت. جرقه‌ای که به شعله تبدیل شد و روشنی‌بخش راه قهرمانان نژاد ما گردید و به آنها الهام بخشید تا مرگ و شکنجه‌های ناشی از اجرای حکم ارتداد را تحمل کنند. این جرقه بار دیگر درخشیدن گرفته و به ستونی واقعی از آتش تبدیل شده است که در برابر چشمانمان در راه صهیون پیش می‌رود، درحالیکه در پشت سر ستونی از ابر و ستم ما را به نابودی تهدید می‌کند. آیا خواب‌آلوده‌ترین ملت‌ها هستی ای ملت ما؟ تا سال ۱۸۸۲ چه می‌کردی؟ خواب بودی! و رؤیای دروغین تشبه‌جویی به دیگران را می‌دیدی. خدا را شکر که اکنون از خواب رخوت بیدار شده‌ای.

برنامه‌ها، تو را از رویا بدر آورده است. چشمانت باز شده، و امیدهای واهی تیره و تار را تشخیص می‌دهد. آیا می‌توانی به سرزنش‌ها و ریشخندهای دشمنانت بآرامی گوش

1. The Manifesto of Bilu

دهی؟... غرور باستانی و روحیه کهن تو کجاست؟ به یاد آور زمانی را که ملتی بودی و مذهبی خردمندانه، قانون، قانون اساسی و معبدی الهی داشتی که دیوارش هنوز هم شاهدی خموش بر افتخارات و شکوه گذشته است.[۲] فرزندانت در کاخها و برجها زندگی می‌کردند، و شهرهایت درخشش شکوه تمدن بود، درحالیکه دشمنان تو همچون جانوران در باتلاقهای لجن‌زار جنگلهای تاریکشان بسر می‌بردند. درحالیکه بچه‌های تو جامهٔ ارغوانی و پشم اعلا به تن داشتند، آنها پوستهای سخت گرگ و خرس می‌پوشیدند. آیا از این بابت شرمگین نیستی؟

در مغرب زمین ناامید بسر می‌بری، درحالیکه ستاره آیندهٔ تو در شرق سوسو می‌زند. ما، با آگاهی از این امر و با الهام از تعالیم راستین استاد بزرگمان هیلل که می‌گوید «اگر خود به خود کمک نکنم، چه کسی به من کمک خواهد کرد؟» برای رسیدن به اهداف ملی خود، تشکیل جامعه زیر را پیشنهاد می‌کنیم:

۱- این جامعه، براساس شعار «خانه یعقوب، بیا به آنجا برویم[۳]»، «بیلو» نامیده خواهد شد و براساس تعداد اعضای آن به شاخه‌های محلی تقسیم‌بندی خواهد شد.

۲- جایگاه کمیته اورشلیم خواهد بود.

۳- اعانات و هدایا باید آزاد و نامحدود باشد.

ما خواستار این هستیم که:

۱- موطنی در کشورمان داشته باشیم. خدا آنرا به ما ارزانی داشت، و در پرونده‌های تاریخ ثبت شده است که به ما تعلق دارد.

۲- خواهان گرفتن آن از خود سلطان (عثمانی- م) هستیم. و اگر بدست آوردن آن غیرممکن باشد، از او می‌خواهیم که حداقل، دولتی در داخل یک دولت بزرگتر داشته باشیم که اداره امور داخلی آن بعهده ما باشد. در این دولت از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار باشیم و تنها در امور خارجی با امپراتوری ترک همکاری کنیم، تا بدینوسیله به برادرمان اسماعیل، بهنگام نیازش، کمک کرده باشیم. امیدواریم که منافع ملت باشکوه ما، روح ملی را در افراد ثروتمند و پرقدرت افزایش دهد، و هر کس، چه غنی و چه فقیر، حداکثر تلاش خود را در راه این آرمان مقدس بعمل آورد.

۲. منظور، دیوار ندبه دربیت‌المقدس است.-م.

3. House of Jacob, Come, Let us go

درود بر شما، برادران و خواهران عزیز!

گوش فراده، ای اسرائیل!

خدا یارمان باد!

خدای بزرگ ما یکی است و سرزمین ما صهیون تنها امید ما است.

پیشتازان بیلو.

سند شماره دو

اندیشه‌های تئودر هرتصل در کتاب دولت یهود (۱۸۹۶)

... مسئله یهود، هنوز بجای خودباقی است. انکار آن احمقانه خواهد بود.

مسئله یهود یادگار قرون وسطی است وحتی بنظر نمی‌رسد که هیچ ملت متمدن قادر به نابود کردن ویا نادیده گرفتن آن باشد. مسلماً هنگامی که ما را آزاد کردند، آرزوی چنین چیزی را داشتند. هر کجا تعداد اندکی از یهودیان زندگی کنند، مسئله یهود وجود خواهد داشت. هرجا که وجود نداشته باشد، یهودیان در جریان مهاجرت‌های خود آنرا بوجود خواهند آورد. طبیعتاً ما به مکانهائی می‌رویم که تحت تعقیب قرار نگیریم، اما نفس وجودمان در آنجا، باعث تعقیب ما خواهد شد. این مسئله در هر کشوری وجود دارد، حتی در کشورهای بسیار متمدنی نظیر فرانسه. مگر اینکه برای مسئله یهود، یک راه‌حل سیاسی پیدا شود. یهودیان بدبخت، هم‌اکنون بذرهای آنتی سمیتیسم (یهود آزاری) را با خود به انگلستان می‌برند، وقبلاً نیز آنرا به آمریکا برده‌اند.

من، یهود آزاری را که در واقع یک جنبش بسیار پیچیده است، درک می‌کنم. وبه آن از دیدگاه یک یهودی، آنهم بدون احساس ترس یا نفرت نظر می‌افکنم. معتقدم که عوامزدگی، حسادت‌های تجاری ،تعصب ذاتی، ناشکیبائی مذهبی، وظاهراً دفاع از خودعلل اصلی آن هستند. بنظر من دیگر جنبه اجتماعی مسئله یهود برجنبه مذهبی آن برتری ندارد، گرچه هر از چندگاه یکی از این اشکال را بخود می‌گیرد. مسئله یهود یک مسئله ملی است وتنها زمانی می‌تواند حل شود که به یک مسئله سیاسی جهانی تبدیل گردد وملتهای متمدن جهان بطور جمعی وبا مشورت هم به حل وفصل آن بپردازند.

ما مردمی واحد هستیم

ما همه جا با افتخار تلاش کرده‌ایم در حیات اجتماعی جوامع اطراف خود سربلند باشیم ،وایمان پدران خود را حفظ نمائیم. اجازه نداریم به چنین کاری دست بزنیم، بیهوده میهن‌پرستان وفاداری هستیم. وفاداری ما در بعضی جاها به افراط می‌گراید ،بیهوده همانند سایر شهروندان جان ومال خود را قربانی می کنیم، بیهود تلاش می‌کنیم شهرت سرزمین بومی خود را از لحاظ علم وهنر یا ثروت آنرا از طریق تجارت وبازرگانی افزایش دهیم. هنوز هم در کشورهائی که قرنها در آنجا زندگی کرده‌ایم با ما بعنوان بیگانه رفتار می‌شود . اغلب اوقات کسانی با ما این رفتار را می کنند که اجدادشان در کشورهایی که یهودیان در آن مدتها رنج و مشقت کشیده‌اند، اقامت نداشته‌اند. این اکثریت است که می‌تواند تصمیم بگیرد چه کسی خارجی است. زیرا در اینجا نیز مسئله قدرت مطرح می‌باشد. من دراینجا از طرف خود وتنها بعنوان یک فرد سخن می‌گویم و نمی‌خواهم از هیچ بخشی از حقوق قانونی خودمان دست بکشم. درجهان کنونی،قدرت برحق برتری دارد واحتمالاً در آینده نامحدود نیز چنین خواهد بود. بنابراین فایده‌ای ندارد که میهن‌پرستان وفاداری باشیم. فرانسویان پروتستان نیز اینچنین بودند ولی درنهایت مجبور به مهاجرت شدند. ما تنها می‌خواهیم در صلح وآرامش بسر ببریم... اما نخواهند گذاشت که چنین شود.

سرکوب وتعقیب قادر به نابودی ما نیست. هیچ ملتی در روی زمین از مبارزاتی که ما با آن مواجه بوده ورنجهائی که متحمل شده‌ایم، جان سالم بدر نبرده است. تعقیب سیستماتیک یهودیان، تنها باعث برطرف شدن ضعف و نقایص ما شده است. بزرگان ما در مقابل نژاد خود به هنگامی که تعقیب وآزار آنها آغاز شد از راستی وصداقت برخوردار بودند. این مسئله بویژه اندکی پس از رهائی یهودیان، بیش از هرزمان آشکار گردید. کسانی که از نظر فکری و مالی پیشرفت کرده بودند، احساس تعلق به نژاد خود را یکسره از دست دادند. هرکجا که رفاه سیاسی ما مدتی بطول انجامید، خود را با محیط وفق دادیم وبه آن تشبه جستیم.

بنظر من، این نظریه هنوز از اعتبار برخوردار است. از این‌رو ،هرسیاستمداری که میخواست یهودیان را در ملت خود تحت فشار قرار دهد، چاره‌ای نداشت جز اینکه برای مدتی رفاه سیاسی مارا فراهم سازد، وحتی شخصی مانند بیسمارک نیز نتوانست اینکار را انجام دهد.

زیرا غرض‌ورزی‌ها وپیش‌داوری‌های قدیمی نسبت به ما هنوز هم در عمق قلب‌های مردم وجود دارد. هرکس که دراین زمینه شاهد ودلیل میخواهد، میتواند به صحبت‌های صریح وساده مردم گوش دهد. ضرب‌المثل‌ها وقصه‌های پریان، هردو جنبه آنتی‌سمیتیستی (یهود آزاری) دارند.

هیچکس نمی‌تواند وضع وخیم یهودیان را انکار کند. هرکجا که تعدادی از آنها زندگی می‌کنند، بیش و کم تحت تعقیب وآزار هستند. برابری آنها در مقابل «قانون» که در متن قوانین آمده است، عملاً نادیده گرفته می‌شود. آنها نمی‌توانند پست‌های بالا را بعهده داشته باشند یادرارتش یا مشاغل عمومی وخصوصی بکار مشغول شوند. حتی تلاشهائی در جریان است که آنها را از تجارت وبازرگانی نیز محروم سازند. مثلاً گفته می‌شود: «از یهودیان چیزی نخرید»!

حمله به یهودیان در پارلمانها، مجامع، مطبوعات، منبرها، خیابانها، سفرها- مثلاً راه ندادن آنها به بعضی هتل‌ها وحتی اماکن تفریحی - روزبروز بیشتر می‌شود. نوع وشکل آزار وتعقیب‌ها برحسب کشورها ومحافل اجتماعی فرق می‌کند در روسیه از دهکده‌های یهودی‌نشین مالیات وخراج می‌گیرند. در رومانی چندنفر را به مرگ محکوم می‌کنند. در آلمان بطور منظم تحت آزار وتعقیب قرار میگیرند. در اطریش یهودآزاری برتمامی جنبه‌های زندگی عمومی سایه افکنده است. در الجزایر آشوبگران سیار همه‌جا وجود دارند ودر پاریس از به اصطلاح بهترین محافل اجتماعی اخراج شده وبه باشگاهها راه داده نمی‌شوند . نشانه‌های احساسات ضدیهودی غیرقابل شمارش است. اما هدف این نیست که یک تصویر غم‌انگیز از مشقات یهودیان بدست داده شود.

قصد من این نیست که احساسات را به طرفداری از خودمان برانگیزم. این کاری است احمقانه، بی‌ثمر وبی‌وقار. باید خود را به این قانع کرده وسؤالاتی بشرح زیر برای یهودیان مطرح سازم:

آیا حقیقت ندارد در کشورهائی که تعدادی از ما درآن می‌زیند، موقعیت وکلا، دکترها، تکنسین‌ها، معلمان وکارمندان یهودی در همه رده‌ها روزبروز غیرقابل تحمل می‌شود؟ آیا حقیقت ندارد که طبقات متوسط یهودی بطور جدی در معرض خطر قرار گرفته‌اند؟ آیا حقیقت ندارد که احساسات عوام را علیه افراد متمول ما برانگیخته‌اند؟ آیا حقیقت ندارد که فقرای ما بیش از پرولترهای دیگر دچار رنج وزحمت هستند؟ بنظر من، این فشار خارجی همه جا نمود دارد. در طبقات متمول ما ناراحتی ایجاد می‌کند، در

طبقات متوسط نگرانی‌های مداوم و وخیم بوجود می‌آورد و در طبقات پایین یأس و ناامیدی مطلق حاکم می‌سازد.

در واقع از همه اینها یک نتیجه حاصل می‌شود وآنهم به صراحت تمام در شعار کلاسیک برلین بیان شده است که میگوید «یهودیان گورتان را گم کنید!»

اکنون باید سئوال را به کوتاهترین شکل ممکن مطرح سازم وبگویم:

آیا باید هم اکنون «گورمان را گم کنیم»؟ اگر چنین است، به کجا برویم؟ یا اینکه می‌توانیم باقی بمانیم؟ دراین صورت تا چه مدتی؟

بیائید به کشوری که هم اکنون درآن بسر می‌بریم، بپردازیم. آیا می‌توانیم امید روزهای بهتری را داشته باشیم؟ می‌توانیم آسوده خاطر بسر ببریم؟ می‌توانیم فروتنانه منتظر باشیم تا شاهزادگان ومردم این سرزمین نسبت به ما رحم ومروّت بیشتری مبذول دارند؟ من می‌گویم که نمی‌توانیم به این تغییر وتحول در احساسات مردم امیدوار باشیم. چرا نمی‌توانیم؟

چون حتی اگر همانند دیگر اتباع کشورها، به شاهزادگان نزدیک می‌بودیم، بازهم نمی‌توانستند از ما محافظت کنند. چون اگر به ما لطف بیش از حد نشان دهند، بانفرت مردم روبرو خواهند شد. منظور من از کلمه «بیش از حد» در واقع کمتر از آن مقداری است که هر شهروند عادی، یا هر نژاد، حق آن را دارد. در تمامی ملتهائی که یهودیان میان آنها زندگی می‌کنند، چه آشکار و چه نهان احساسات یهود آزاری وجود دارد.

مردم عوام هیچ درک تاریخی ندارند و در واقع نمی‌توانند هم داشته باشند. آنها نمی‌دانند که گناهان قرون وسطی را در حال حاضر ملتهای اروپا مرتکب می‌شوند. ما راگتوها چنین بارآورده‌اند.

ما بدلیل شرایط دوران قرون وسطی، برتری و تفوق مالی بدست آورده‌ایم. این جریان در حال حاضر نیز تکرار می‌شود. باردیگر مجبور می‌شویم به تجارت روی آوریم. بدلیل ممانعت از فعالیت در دیگر شاخه‌های اقتصادی،ناچاریم به بورس سهام روی آوریم.

فعالیت در زمینه بورس سهام نیز تحقیر واهانت بدنبال دارد. ضمناً هوش و استعداد ما روز بروز زیادتر می‌شود، اما محل خودنمائی و بروز آن نیست. این امر موقعیت اجتماعی ما را نظیر ثروت فزاینده ما بخطر می‌اندازد. از آنجا که یهودیان تحصیل کرده وسیله‌ای در اختیار ندارند. ، به سرعت سوسیالیست می‌شوند. از این رو، مسلم است که در مبارزه میان طبقات، ما بشدت صدمه می‌خوریم، زیرا در هر دو اردوگاه سوسیالیست‌ها و سرمایه‌داران

موقعیت ما بیش از همه آشکار است...

طرح

کل طرح در اصل بسیار ساده است، زیرا ضرورتاً باید برای همه قابل درک باشد. تنها کافی است حاکمیت بخش از این گیتی را که برای برآوردن نیازهای قانونی یک ملت به حد کافی و سعت داشته باشد، به مابدهند، بقیه کار بعهده خودمان خواهد بود.

تاسیس یک کشور جدید نه مضحک است و نه غیر ممکن... در روزگار خودمان شاهد تاسیس کشور برای مللی بودیم که اعضاء آن نه از طبقه متوسط، بل فقیرتر و بی سوادتر و در نتیجه ضعیف تر از ملت ما بودند. حکومتهای تمامی کشورهائی که گرفتار یهود آزاری هستند، باعلاقه تمام به ماکمک خواهند کرد تا به حاکمیت مورد نظر خود دست یابیم.

طرح مورد نظر ما که از نظر شکل ساده، اما از نظر اجرائی پیچیده است، بوسیله دوآژانس یعنی جامعه یهودیان و کمپانی یهود، به مرحله اجرا درمی‌آید.

جامعه یهودیان کارهای مقدماتی در زمینه علم و سیاست را انجام داده و کمپانی یهود کارهای بعدی را در محل ادامه خواهد داد.

کمپانی یهود، عامل جمع آوری منافع بازرگانی یهودیان عزیمت کننده خواهد بود و سازماندهی امور تجاری و بازرگانی را در کشور جدید بعهده خواهد گرفت.

نباید تصور کنیم که عزیمت یهودیان بطور ناگهانی صورت می‌گیرد. این عزیمت، تدریجی و مداوم بوده و دهها سال بطول خواهد انجامید. فقیرترین افراد زودتر از همه به آنجا می‌روند تا به بارورکردن خاک و کشاورزی بپردازند. برطبق یک طرح از قبل تعیین شده به ساختن جاده‌ها، پل‌ها، خطوط آهن و تاسیسات تلگراف، تنظیم مسیر آب رودخانه‌ها و ساختن اماکن سکونت خود دست خواهند زد. کار آنها باعث رواج تجارت شده، تجارت بازارها را ایجاد می‌کند و بازارها باعث جذب ساکنان جدید می‌شود و هر فرد، داوطلبانه و به هزینه خود به آنجا خواهد رفت. کار بروی زمین باعث افزایش قیمت آن می‌شود و یهودیان بزودی درخواهند یافت که یک محیط عملیاتی جدید و دائمی برای روحیه سوداگرانه‌ای که تاکنون تنها بانفرت و ناسزا مواجه بوده، در اینجا ایجاد می‌شود.

اگر امروز آرزوی تاسیس کشوری را داریم، نباید به شیوه هزار سال پیش به ساختن آن بپردازیم. بازگشت به مراحل قدیمی تمدن، چنانکه بسیاری از صهیونیستها تمایل دارند، کاری احمقانه است. برای مثال، فرض کنیم اگر قرارباشد کشوری را از حیوانات وحشی تصفیه کنیم، نباید به شیوه اروپائیان قرن پنجم متوسل گردیم. نباید نیزه و تبر

برداریم و به تنهائی به تعقیب خرسها بپردازیم. بلکه یک گروه شکاچی بزرگ و فعال سازماندهی می‌کنیم،، حیوانات را به گردهم می‌آوریم، و یک بمب وسط آنها رها می‌کنیم.

اگر میل داریم به عملیات ساختمانی دست بزنیم، نباید مقدار زیادی ستونهای چوبی و مواد دیگر کنار ساحل دریاچه روی هم انباشته کنیم، بلکه باید به شیوه بشر کنونی به اینکار دست بزنیم.

در واقع، باید به شیوه شجاعانه ترو باشکوهتری از آنچه قبلاً مرسوم بوده است، عمل کنیم. چون اکنون وسایلی در اختیار داریم که انسانهای قبلی نداشته‌اند.

بدنبال مهاجرانی که از نظر اقتصادی درسطح پائین قرار دارند، بتدریج افرد متمول‌تر به مهاجرت دست می‌زنند. در این مرحله آنها که دچار یأس و ناامیدی هستند، جلوتر از دیگران می‌روند.

هوشمندان و تحصیل کرده‌هائی که تعدادشان در میان مافوق‌العاده زیاد است و همه جا تحت تعقیب هستند همراه این عده رفته و رهبری آنها را بدست می‌گیرند.

این جزوه یک بحث عمومی در مورد مسئله یهود براه می‌اندازد، اما به این مفهوم نخواهد بود که در مورد آن رأی گیری شود. زیرا نتیجه اینکار نابودی طرح آنهم درآغاز کار خواهد بود. مخالفان باید بخاطر داشته باشند که طرفداری از طرح یا مخالفت با آن کاملا آزاده و داوطلبانه است. هر کس باما نیاید، پشت سرباقی خواهد ماند.

تمام کسانیکه مایل به پیوستن به ما هستند، می‌توانند تحت لوای ما قرار گرفته و با کلام، قلم، و خون خود برای آرمان ما بجنگند.

یهودیانی که بااندیشه تشکیل کشور ما موافق هستند به جامعه یهودیان خواهند پیوست. این جامعه اختیار دارد تابنام مردم، باحکومت‌ها و دولتها وارد مذاکره و مشورت شود. بدین ترتیب جامعه یهودیان در روابط خودباحکومتها به مثابه یک قدرت دولتی شناخته خواهد شد. این شناسائی، عملاً کشور مورد نظر ما را ایجاد خواهد کرد.

اگر قدرتها تمایل خود را برای پذیرش حاکمیت، بریک قطعه زمین بیطرف اعلام کنند، آنگاه جامعه یهودیان برای تملک این قطعه زمین وارد مذاکرات خواهد شد. در این جا دوناحیه مورد نظر هستند، یکی فلسطین و دیگری آرژانتین: در هر دوکشور، تجربیات مهمی در زمینه ایجاد مستعمره‌های (یهودی نشین) بدست آمده است، هر چند که این تجربیات براساس اصل غلط رخنه تدریجی یهودیان استوار می‌باشد. رخنه کردن، پایان بدی دارد.

این کار تالحظه‌ای ادامه دارد که مردم بومی احساس خطر می‌کنند و به حکومتها فشار می‌آورند که جلوی رخنه بیشتر یهودیان را بگیرند. مهاجرت بیحاصل خواهد بود مگر اینکه برای ادامه این مهاجرت حق قانونی داشته باشیم.

جامعه یهودیان باروُسا وارباباِن فعلی سرزمین وارد معامله شده، و چنانچه قدرتهای اروپائی باطرح ما موافقت کنند و با ما از دردوستی درآیند، خود را تحت‌الحمایه آنها قرار خواهیم داد. می‌توانیم به مالکان زمین امتیازات و منافع زیادی بدهیم، بخشی از قرضه عمومی را بعهده گیریم، جاده‌های جدیدی را که حضور ما وجود آنها را ضروری می‌سازد، برای رفت و آمد ایجاد کنیم، و به بسیاری از اقدامات دیگر دست بزنیم. تأسیس دولت ما به نفع کشورهای مجاور خواهد بود، چون بارور کردن یک باریکه از سرزمین، ارزش بخشهای مجاور آن را به طرق مختلف افزایش خواهد داد.

سند شماره سه

اعلامیه کنفرانس بال[1] (۱۸۹۷)

هدف صهیونیسم تأسیس موطنی برای مردم یهود در فلسطین است که قانون امنیت آنرا تأمین کند. کنگره برای دست یافتن به این هدف ،وسائل زیر را پیشنهاد می‌کند:

۱- تسریع مستعمره کردن فلسطین توسط کارگران کشاورزی وصنعتی یهود به روال مناسب.

۲- سازماندهی وگردآوری تمامی یهودیان بوسیله مؤسسات خاص محلی وبین‌المللی، متناسب با قوانین هر کشور.

۳- تقویت وبارور کردن احساسات و وجدان ملی یهود.

٤- برداشتن گامهای مقدماتی موردلزوم جهت کسب رضایت حکومت (عثمانی-م) برای رسیدن به هدف صهیونیسم.

1. The Basle Declaration

سند شماره چهار

اظهارات رشیدرضا درمورد خطر مهاجرت و اسکان یهودیان درفلسطین (۱۸۹۷)

توضیح:

عثمانی‌ها و ناسیونالیست‌های عرب پس از انتشار کتاب «دولت یهود» هرتصل و برپایی کنگره صهیونیست‌ها در شهر بال سوئیس (۱۸۹۷) به خطر مهاجرت یهود به فلسطین و اسکان آنها برای آینده فلسطین پی بردند. از عمده‌ترین افرادی که در این رابطه اظهار نطر کرد، سید محمد رشید رضا مصلح مسلمان مصر بود که در پاسخ به سردبیر نشریه «المقتطف» که نسبت بحرکت صهیونیسم و موفقیت آن احساس خطر نمی کرد، در نشریه «المنار» (به سردبیری رشید رضا) در قاهره مقاله زیر را منتشر کرد.

* * *

«شما آدمهای رام و بی‌خاصیت... ببینید که مردم و ملتها چه می‌کنند... به همین اکتفا می‌کنید که درجراید دیگر کشورها بنویسند یهودیان مستمندترین مردم هستند و همه کشورها اخراجشان می‌کنند. آنها آنقدر درباره تمدن و راههای رسیدن به آن آگاهی و ادراک دارند که می‌توانند کشور شما را تصاحب کنند و بصورت مستعمره درآورند و رهبران آنرا بصورت کارگرانی دستمزدبگیر در آورند و ثروتمندان آنرا مستمند گردانند؟

درباره این پرسش بیندیشید و آنرا موضوع بحثهای خود قرار دهید... و وقتی برشما ثابت شد که حقوق موطن شما محدود گشته و درخدمت به ملت و کشور قصور کرده‌اید...

دراین باره بررسی و تعمق کنید... زیرا این موضوع بیش ازهرچیز درخور تفکر است[۱]...»

۱. نویل ماندیل، «مهاجرت ترکان، اعراب و یهودیان به فلسطین،» در **مسایل خاور میانه** زیر نظر آلبرت حورانی، ترجمه عبدالله گلهداری، امیرکبیر، ۱۳۵۱. ص ۵-۱۲٤.

سند شماره پنج

پیشنهادات هرتصل رهبر صهیونیست‌ها به سلطان عبدالحمید (عثمانی) و پاسخ سلطان (۱۹۰۲)

توضیح:

پس از برپائی کنفرانس بال در سال ۱۸۹۷ و اعلام برنامه صهیونیست‌ها برای تاسیس یک کشور یهودی در فلسطین، هر تصل تلاش قبلی خود را برای متقاعد کردن سلطان عبدالحمید عثمانی به اعطای فلسطین به یهودیان ازسر گرفت. صهیونیست‌ها قبلا در سالهای ۱۸۸۲ و پس از آن تلاش کرده بودند سلطان را به این امر متقاعد سازند، ولی این تلاشها نتیجه‌ای نداشت و با پاسخ منفی عبدالحمیدمواجه شد. ملاقات تئودرهر تصل با سلطان در سال ۱۸۹۶ نیز حاصلی به بار نیاورد . سلطان حاضر نشد یک مستعمره یهودی نشین در فلسطین به صهوینیست‌ها بدهد. پس از کنفرانس بال در سال ۱۸۹۷، بار دیگر تلاشهای آنها برای متقاعد کردن سلطان شدت گرفت و هر تصل این بار به ویلیام دوم قیصر آلمان متوسل شد. در سال ۱۸۹۸ هر تصل ضمن ملاقات با قیصر وارائه فواید و منافع ناشی از ایجاد مستعمره یهود در فلسطین ، تحت‌الحمایه حکومت آلمان، امپراتور آلمان را متقاعد ساخت تا در جریان سفر خود به فلسطین، پیشنهادات صهیونیست‌ها را برای کمک به سلطان در مقابل کسب اجازه برای ایجاد مستعمره یهودی در فلسطین به عبدالحمید ارائه دهد.اما سلطان عبدالحمید پس از اطلاع پیشنهادات جدید صهیونیست‌ها پاسخ منفی خود را طی اظهاراتی بیان داشت. آنچه در سه سند زیر می‌آید پیشنهادات صهیونیست‌ها به امپراتور آلمان در رابطه با منافع موجود در ایجاد مستعمره یهود در فلسطین برای امپراتوری آلمان و پیشنهادات هر تصل به سلطان عثمانی از طریق امپراتور آلمان در سال ۱۹۰۲ ، و پاسخ منفی سلطان عبدالحمید به این پیشنهادات است:

* * *

الف: پیشنهاد هرتصل به ویلیام دوم امپراتور آلمان دررابطه بامزایای ناشی از مستعمره یهودی تحت‌الحمایه آلمان درفلسطین (۱۸۹۸)

۱- مایهودیان مالکیت معتبری برای سرزمین مقدس دردست نداریم. از زمانیکه این سرزمین درحاکمیت یهودیان بود، نسلهای بسیاری آمده و رفته‌اند.

۲- جنبش صهیونیستی کنونی (۱۸۹۸) یک حرکت کاملاً مدرن است و از شرایط و اوضاع و احوال زندگی کنونی ناشی شده است و می‌خواهد باتکیه برامکانات عصر حاضر مسئله یهود را حل کند.

۳- یهودیان آلمان، چاره‌ای جز استقبال از جنبش ما را ندارند و این مسئله (مستعمره یهودی درفلسطین- م) باعث می‌شود تا آلمان از مشکل مهاجرت سیل‌آسای یهودیان اروپای شرقی رهائی یابد. زیرا مهاجران راه خود را به جانب دیگری کج خواهند کرد.

٤- فرهنگ آلمان توسط یهودیان به شرق برده می‌شود. رهبری جنبش صهیونیستی بدست نویسندگان آلمانی است که میان آنها یهودیان نجیب نیز دیده می‌شوند. زبان کنگره (صهیونیستی- م) آلمانی است و اکثریت عظیم یهودیان بخشی از فرهنگ آلمان هستند.

۵- درواقع این عنصر فرهنگی آلمانی است که از طریق یهودیان به سواحل شرقی مدیترانه برده می‌شود.

٦- یکی از نتایج فعالیت صهیونیسم درروسیه این بوده است که سوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها به صهیونیسم گرویده‌اند و این بدان دلیل است که ما به آنها یک آرمان ارائه داده‌ایم.

۷- کشور یهودی برای اروپا امتیازات زیادی خواهد داشت. بوسیله ما ساختمان راههای آهن به آسیا ساخته می‌شود. این راهها بصورت شاهراههای مردم متمدن درخواهد آمد و بدست هرقدرت بزرگی نخواهد افتاد.

۸- اگر به خواست خدا به سرزمین پدری و تاریخی خود برگردیم، بعنوان نمایندگان تمدن غرب به آنجا خواهیم رفت و پاکی، نظم و رسوم منزه غرب را به این گوشه طاعون زده شرق خواهیم برد.[1]

1. Razzouk, **Zionism and Arab Resistance**, PP. 21-23.

ب: پیشنهاد هرتصل به سلطان عبدالحمید عثمانی

توضیح:

متن این پیام توسط یک هیئت صهیونیستی به ریاست «مزراحی قراصو» برای سلطان عثمانی فرستاده شد. اما زمانیکه عبدالحمید حاضر به پذیرفتن هیئت نشد، پیشنهادات زیر از طرف هیئت به «تحسین پاشا» نخست‌وزیر وقت تسلیم شد تا به اطلاع سلطان عبدالحمید برسد. دراین پیشنهادات، صهیونیست‌ها متعهده شده بودند که:

* * *

۱- کلیه قروض دولت عثمانی را که ۳۳ میلیون لیره طلای انگلیسی بود بپردازند.

۲- ناوگانی با هزینه‌ای معادل ۱۲۰ میلیون فرانک طلا، بمنظور حمایت از امپراتوری عثمانی ایجاد کنند.

۳- وامی بدون بهره به مبلغ ۳۵ میلیون لیره طلا در اختیار دولت عثمانی بگذارند، تا امور مالیه خود را رونق بخشد.

خواسته‌های صهیونیست‌ها:

۱- آزادی ورود یهودیان به فلسطین در هریک از روزهای سال به قصد زیارت.

۲- به یهودیان اجازه داده شود مستعمره‌هائی در اورشلیم (قدس شریف) احداث کنند تا هم کیشان آنها به هنگام زیارت در آن اقامت کنند.

پ: پاسخ سلطان عبدالحمید به پیشنهادات هرتصل وصهیونیست‌ها

توضیح:

پاسخ زیر از طرف سلطان عبدالحمید عثمانی، از طریق «تحسین پاشا» نخست‌وزیر دولت عثمانی به هیئت صهیونیست‌ها داده شد.

* * *

«تحسین» به این یهودیان وقیح بگو:

۱- بدهکار بودن برای کشور ننگ نیست، زیرا کشورهای دیگر از جمله فرانسه بدهی

دارند واین امر مستوجب سرزنش نیست.

۲- بیت‌المقدس شریف را اولین بار سرور ما عمربن خطاب (رض) برای اسلام فتح کرد ومن حاضر نیستم داغ ننگ فروختن آنرا به یهودیان وخیانت به امانتی که مسلمانان برای حفاظت از آن به من داده‌اند، در تاریخ بر پیشانی داشته باشم.

۳- بهتر است یهودیان پولهایشان را برای خودشان نگه دارند. دولت علیه (عثمانی) ممکن نیست در دژهائی که با پول دشمنان اسلام ساخته می‌شود، از خودش محافظت کند.

٤- در پایان به آنان دستوربده که از قلمرو عثمانی خارج شوند وازاین پس به هیچوجه سعی نکنند با من ملاقات کرده و به اینجا وارد شوند.[۲]

آقای دکتر هرتصل را نصیحت کنید که در این مورد گام دیگری برندارد. من نمی‌توانم حتی یک وجب از این سرزمین را بفروشم. این سرزمین به من تعلق ندارد، بلکه از آن مردم ترک است. مردم من این امپراتوری را با مبارزه وخون آبیاری کرده‌اند. قبل از آنکه اجازه بدهیم از ما گرفته شود، خون ما آنرا خواهد پوشاند. من نمی‌توانم سرزمین مردم ترک ویا حتی بخشی از آنرا به دیگران تسلیم کنم. بهتر است یهودیان میلیونها پول خود را پس‌انداز کنند. هنگامیکه امپراتوری من تقسیم شود، آنها می‌توانند بدون بهاء آنرا بدست آورند. اما در آن صورت اجساد ما نیز تقسیم خواهد شد. من اجازه نمی‌دهم موجود زنده را کالبد شکافی کنند.[۳]

۲. رفیق شاکر النتشه، اسلام و فلسطین، خبرگزاری فلسطینی وفا، تهران، ۱۳٦۰، ص، ۳۳-۳۲.
3. Razzouk, op. cit, PP. 29-30.

اسناد مربوط به جنبش ناسیونالیسم عرب

(فصل دوم)

سند شماره شش

نجیب عازوری وبرنامه جامعه وطن عربی- (۱۹۰۵)

«... چیزی آزادیخواهانه‌تر از برنامه جامعه وجود ندارد. جامعه، قبل از هر چیز خواهان جدایی قدرت مدنی ومذهبی از یکدیگر به نفع اسلام وملت عرب ونیز تشکیل یک امپراتوری عربی از دجله وفرات تا سوئز واز مدیترانه تا دریای عرب است.

شیوه حکومت این امپراتوری، سلطنت مشروطه است که اصول آن براساس آزادی تمام مذاهب وبرابری شهروندان در مقابل قانون استوار خواهد بود. این امپراتوری منافع اروپا وتمام امتیازاتی را که تاکنون توسط ترکها به اروپائیان اعطا شده، محترم خواهد شمرد.

جامعه، تاج وتخت امپراتوری عربی را به شاهزاده‌ای از خانواده خدیوان مصر خواهد داد. فرد مذکور صریحاً باید از امپراتوری طرفداری کند وتوان خود را در این راه صرف نماید.

جامعه، اندیشه وحدت مصر وامپراتوری عربی راتحت یک پادشاهی قبول ندارد، چون مصری‌ها به نژاد عرب تعلق ندارند واز خانواده بربرهای آفریقایی هستند وزبانی که قبل از اسلام به آن سخن می‌گفتند هیچ شباهتی به عربی نداشت. علاوه براین، میان مصر وامپراتوری عربی یک مرز طبیعی وجود دارد که به منظور اجتناب از افشاندن تخم اختلاف و ویرانگری، باید آنرا محترم شمرد. در واقع، خلفای قدیمی عرب هرگز در هیچ زمان موفق نشدند دو کشور را همزمان تحت کنترل داشته باشند....»

سند شماره هفت

قطعنامه اولین کنگره ناسیونالیست‌های عرب در پاریس (۲۱ ژوئن ۱۹۱۳)

۱- انجام اصلاحات رادیکال و فوری در امپراتوری عثمانی ضروری است.
۲- با شرکت دادن مؤثر اعراب عثمانی در دولت مرکزی امپراتوری، اعطای حقوق سیاسی آنها باید تضمین گردد.
۳- استقرار رژیم غیرمتمرکز در هریک از ولایات سوری و عربی که با نیازها و استعدادهای آنها متناسب باشد.
٤- ولایت بیروت دعاوی خود را در پروژه خاصی که در ۳۱ ژانویه ۱۹۱۳ توسط یک مجمع عمومی تصویب شده ارائه داده است. در این پروژه دو اصل گنجانده شده است. اول گسترش و توسعه اختیارات شورای عمومی ولایت و دوم تعیین و انتصاب مشاوران خارجی. کنگره خواستار اجرای پروژه مذکور می‌باشد.
۵- زبان عربی باید بعنوان زبان رسمی سوریه و کشورهای عرب، در پارلمان عثمانی برسمیت شناخته شود.
٦- خدمت نظام باید در سوریه و ولایات عربی محلی باشد، مگر در موارد فوق‌العاده ضروری.
۷- کنگره مایل است که دولت امپراتوری عثمانی اوضاع مالی لبنان را بهبود بخشد.
۸- کنگره طرفداری خود را از درخواستهای عثمانیهای ارمنی برای انجام اصلاحات و برقراری عدم تمرکز مورد تائید قرار می‌دهد.
۹- قطعنامه کنونی باید برای دولت امپراتوری عثمانی ارسال گردد.
۱۰- این قطعنامه‌ها باید برای قدرتهای دوست امپراتوری عثمانی نیز فرستاده شود.

۱۱- کنگره از دولت جمهوری (فرانسه) بخاطر میزبانی سخاوتمندانه‌اش صمیمانه تشکر می‌نماید.

سند شماره هشت

اهداف «انجمن ضدصهیونیستی» در بیت‌المقدس (۱۹۱٤)

توضیح:

در سالهای بعد از انقلاب ۱۹۰۸ ترکهای جوان، موج احساسات ضدصهیونیستی در میان اعراب گسترش یافت. ناسیونالیست‌های عرب در فلسطین و سوریه رهبران کمیته «اتحاد و ترقی» را به همکاری و سازش با رهبران صهیونیستی و یهودیان متهم می‌کردند. مماشات «کمیته اتحاد و ترقی» با یهودیان صهیونیست در فلسطین و تلاش برای همکاری و یاری گرفتن از یهودیان ثروتمند به منظور گرفتن وام جهت پر کردن خزانه دولت، خشم اعراب را برانگیخت. نمایندگان عرب پارلمان عثمانی، کمیته اتحاد و ترقی را بدلیل سازش با صهیونیست‌ها مورد حمله قرار* دادند. انجمن‌ها و گروه‌های ضدصهیونیسم در فلسطین و سوریه تشکیل شد. عمده‌ترین این گروهها «انجمن ضدصهیونیست» بود که در سال ۱۹۱٤ در قاهره اهداف خود را برای مبارزه با صهیونیستها بشرح زیر اعلام کرد:

* * *

۱- مخالفت با صهیونیست‌ها با هر وسیله‌ای که شده، بویژه با تحریک افکار عمومی و وحدت دادن به عقاید در این زمینه و با تبلیغ برنامه این انجمن در میان همه طبقات ملت عرب عموماً و در سوریه و فلسطین، خصوصاً.

۲- تشکیل شعب و انجمنها در همه شهرهای سوریه و فلسطین برای تعقیب همین هدفها.

۳- تلاش جهت گسترش وحدت بین همه عواملی که امت عرب را به وجود می‌آورد.

٤- کمک اقتصادی، تجاری و کشاورزی و ارشاد زارعین و روستائیان به منظور قادر ساختن آنها به نجات خویش از دست صهیونیست‌ها.

۵- توجیه اهداف ما در برابر همه کسانیکه علاقمند به این مسئله و نیز توقف سیل مهاجرت صهیونیسم هستند[1].

۱. نویل ماندیل، **همان**، ص ص، ۵-١٤٤.

اسناد مربوط به سیاست امپریالیسم بریتانیا در دوران جنگ اول (۱۹۱۸- ۱۹۱٤)

(فصل سوم)

سند شماره نه

مکاتبات شریف حسین- ماکماهون[1] (۱۹۱۵)

نامه امیر عبدالله به مستر رونالد استورس

مکه، دوم رمضان ۱۳۳۳

(۱٤ ژوئیه ۱۹۱۵)

درودها و احترامات محبت‌آمیز خود را حضور شریف جنابعالی تقدیم کرده و اطمینان دارم، چنانکه خود مستحضرید یادداشت ضمیمه این نامه را که حاوی پیشنهادات و شرایط ما است، خواهید پذیرفت.

در این رابطه، میل دارم به شما و دوستان اطمینان دهم که نیازی نیست در مورد مقاصد مردم ما هیچ نگرانی داشته باشید، چون آنها درک می‌کنند که منافعشان تا چه حد با منافع دولت شما پیوند دارد. به خود زحمت ندهید و همانند گذشته برای پخش اخبار وگزارشات به ارسال هواپیماها و کشتی‌های جنگی دست نزنید، زیرا اذهان ما در حال حاضر ساخته شده است.

تقاضای ما این است که به حکومت مصر امکان بدهید ارسال محموله‌های غلات را برای فقرای مکه و مدینه که سال گذشته متوقف شد از سربگیرد. ورود غلات سال جاری و نیز سال گذشته برای پیشبرد منافع متقابل ما ارزشمند است. برای شخص تیزفهمی چون شما، همین اشاره کافی است.

خواهشمندم تا زمان شنیدن خبر آماده شدن نقشه‌هایمان هیچگونه مکاتبه‌ای با ما

1. The McMahon- Sherf Husain Corespondence

نکنید، مگر در پاسخ به این نامه و ضمایم آن که تنها باید بوسیله حامل (نامه) بدست ما برسد. شاید مناسب بدانید یک تضمین کتبی به او بدهید تا هر وقت که فرستادن او را لازم ببینیم، بتواند بحضور شما برسد. او فرد قابل اطمینانی است.

با احترامات فائقه

امیر عبدالله

اولین یادداشت شریف حسین به سرهنری ماکماهون

مکه، دوم رمضان ۱۳۳۳
(۱٤ژوئیه ۱۹۱۵)

نظر به اینکه تمامی امت عرب بدون استثنا مصمم است به حق خود برای زیستن برسد، به آزادی خود دست یابد، واسماً ورسماً امور خود را اداره کند، ونظر به اینکه اعراب معتقدند کمک به اجرای اهداف پایدار ومشروعشان وحمایت از آنها به نفع بریتانیای کبیر است ونظر به اینکه مصلحت اعراب در این است که با توجه به موقعیت جغرافیائی ومنافع اقتصادی خود وبا توجه به دیدگاه شناخته شده دولت بریتانیای کبیر، کمک بریتانیا را به کمک هر کشور دیگری ترجیح دهند، لذا، برمبنای این دلایل، امت عرب تصمیم گرفته است به دولت بریتانیای کبیر نزدیک شود واز آن دولت بخواهد تا چنانچه مناسب بداند از طریق یکی از نمایندگان خود، شرایط اساسی زیر را بپذیرد. این شرایط به اقتضای زمان، متضمن امور نسبتاً کم اهمیت‌تری نیست که باید صبر کرد تا وقت مناسب برای بررسی آنها فرا برسد.

۱- بریتانیای کبیر استقلال کشورهای عرب را در محدودهٔ مرزهای زیر برسمیت بشناسد: در شمال از خط مرسینا- ادانا[1] تا مدار ۳۷ درجه شمالی واز آنجا در امتداد خط بیرجیک- اورفاماردین مدیات جزیره (ابن‌عمر)- آمادیا[2] تا مرز ایران. در شرق، از مرز

1. Line Mersin- Adana

2. Line Birejik- Urfa- Mardin- Midiat- Jazirat (ibn umar)- Amadia

ایران به طرف پائین تا خلیج‌فارس، در جنوب، از اقیانوس هند (به استثنای عدن که وضع آن به روال فعلی باقی خواهد ماند)، در غرب از دریای سرخ (بحر احمر) ودریای مدیترانه تا مرسینا.

۲- بریتانیای کبیر با اعلام یک خلافت عربی برای اسلام موافقت کند.

۳- حکومت عربی شریفی تعهد می‌کند، در تمام اقدامات وسرمایه‌گذاریهای اقتصادی در کشورهای عربی به بریتانیای کبیر حق ارجحیت بدهد.

٤- با توجه به تأمین ثبات استقلال عربی و تأثیر ارجحیت موعود در اقدامات وسرمایه‌گذاریهای اقتصادی، دوطرف قرارداد متعهد می‌شوند که در صورت حمله هر کشور خارجی به یکی از آنها، با استفاده از تمام منابع وامکانات ارتشی ونیروی دریایی خود به کمک یکدیگر بشتابند. باید دریافت که صلح تنها در صورت توافق وهم رأی بودن طرفین برقرار خواهد شد. در صورتیکه یکی از دوطرف به جنگ تهاجمی دست بزند، طرف دیگر موضع بیطرف اتخاذ خواهد کرد، اما اگر به پیوستن به جنگ دعوت شود توافق می کند که برطبق شرایط اقدام مشترک با طرف دیگر به مشورت بپردازد.

۵- بریتانیای کبیر باالغای مقررات کاپیتولاسیون در کشورهای عرب موافقت کند ومتعهد شود که به حکومت شریف در تشکیل یک کنگره بین‌المللی برای اعلام الغای آنها کمک کند.

٦- شرایط بند ۳ و ٤ توافق فعلی به مدت ۱۵ سال بقوت خود باقی خواهد ماند وچنانچه هریک از طرفین مایل به تمدید آن باشد، باید یکسال قبل از پایان مدت مذکور، این امر را اعلام کند.

بنابراین، چون تمامی امت عرب (بحمدالله) در تصمیم خود برای رسیدن به اهداف شرافتمندانه‌اش با هر قیمتی که شده راسخ است، از حکومت بریتانیای کبیر می‌خواهد در عرض سی روز پس از دریافت این پیام، به آن پاسخ، خواه منفی یا مثبت، بدهد. کوتاهی وغفلت در دادن پاسخ باعث می‌شود تا امت عرب حق خود را جهت کامل کردن آزادی عمل محفوظ دارد ومادر این صورت نامه ومفاد اظهاراتی را که قبلاً از طریق «علی افندی» حضورتان عرض کردیم، نادیده خواهیم گرفت.

با احترامات فائقه

شریف حسین

اولین پاسخ سرهنری ماکماهون به شریف حسین

قاهره، ۳۰ اوت ۱۹۱۵

مفتخرم مراتب قدردانی خود را از شخص شما بخاطر احساسات دوستی صادقانه‌ای که برای انگلستان نشان می‌دهید اعلام داریم وبعلاوه باعث مسرت ماست که بدانیم جنابعالی ومردمتان بطور واحد اعتقاد دارید که منافع‌اعراب با منافع بریتانیا، وبالعکس، هماهنگی دارد.

با توجه به جدی بودن این مسئله، بدینوسیله اعلامیه لرد کیچنر را که توسط علی افندی بدست شما رسیده است، مورد تأیید قرار می‌دهیم. در این اعلامیه آرزوی ما برای استقلال کشورهای عرب وساکنان آن وآمادگی بریتانیای کبیر برای پذیرش یک خلافت عربی پس از اعلام آن بطور آشکار بیان شده است.

اکنون یکبار دیگر اعلام می‌کنیم که حکومت بریتانیای کبیر از بازگشت خلافت به یک عرب راستین از خانواده مقدس پیامبر استقبال می‌کند.

در رابطه با مسئله مرزها، با توجه به گسترش جنگ واشغال مؤثربخش بزرگی از آن مناطق توسط ترکها، مذاکرات مفصل در این مورد در این مرحله زمانی نوعی اتلاف وقت بنظر می‌رسد. مهمتر از آن، شگفتی وتأسف ما از این است که اعراب ساکن همان مناطق، این فرصت با ارزش و بی‌سابقه را نادیده گرفته وبجای کمک به ما، به آلمانی‌ها وترکها مساعدت می‌کنند، یعنی به این غارتگر جدید (آلمان) وبه آن ظالم مستبد (ترک).

با وجود این، ما کاملاً آماده‌ایم هر مقدار غله ودیگر هدایای خیرخواهانه‌ای را که مصر به سرزمین مقدس عربستان واعراب شریف بدهکار است، برای جنابعالی ارسال کنیم. اینها

را با یک اشاره جنابعالی به‌هر محل ومکانی که بخواهید وبگوئید، می‌فرستیم.

در ضمن ترتیبات لازم را برای تسهیل سفرهای قاصد شما به نزد خودمان فراهم آورده‌ایم.

با احترامات فائقه

ماکماهون

دومین یادداشت شریف حسین به سرهنری ماکماهون

مکه، ۲۹ شوال ۱۳۳۳
(۹ سپتامبر ۱۹۱۵)

یادداشت نوزدهم شوال (۳۰ اوت) شما را با خشنودی دریافت کردیم و با وجود ابهام و نشانه‌هائی از عدم صمیمیت و درنگ نسبت به شرط اساسی ما، آنرا با دقت کامل مورد نظر قرار دادیم. و برای اثبات احساسات دوستانه خود (به آن عالیجناب) نسبت به بریتانیای کبیر و آمادگی جهت اعتماد به آن کشور در تمام اوضاع و شرایط، به آن اکتفا کردیم چون تنها از این طریق است که منافع واقعی هم کیشان ما به بهترین وجه حفظ خواهد شد.

عالیجناب با اظهاراتتان نسبت به مسئله مرزها و حدود و اینکه بحث درباره آنها را در این مرحله بیفایده و تنها اتلاف وقت دانستید، چون این مناطق هنوز تحت اشغال حکومت قدرتمند آنها (عثمانی و آلمان) است و غیره... مرا رنجاندید. منظور من از عدم صمیمیت و درنگ داشتن شما در همین رابطه بود و من تقریباً می‌توانم آنرا اکراه یا چیزی شبیه به اکراه از طرف شما توصیف کنم. حقیقت این است که مرزها و حدود ارائه شده، پیشنهادهای یک فرد نیست که برای ادعای خود باید منتظر پایان جنگ و نتیجه آن باشد، بلکه تقاضای مردم ماست که معتقدند این مرزها جزو حداقل ضروریات استقرار نظم جدیدی است که برای آن مبارزه می‌کنند. این چیزی است که مصمم به کسب آن هستند و تصمیم گرفته‌اند موضوع را در وهله اول، با قدرتی به بحث گذارند که بیشترین اعتماد و تکیه را به آن دارند و این قدرت، یعنی بریتانیای کبیر را محور و مهد عدالت می‌دانند.

مردم ما در این رابطه، از وجود منافع متقابل، لزوم سازمان دادن به‌وضع سرزمین خود وآمال

جمعیت آن انگیزه می‌گیرند و همچنین مایلند مطمئن شوند که اساس و بنیادهای زندگی آینده آنها از قبل طرح‌ریزی شده است، به گونه‌ای که هنگام بنیان گرفتن و سازماندهی زندگی جدید خود، از مخالفت یا کشمکش با بریتانیای کبیر و یا یکی از متحدان، خدای ناکرده اجتناب‌ورزند. باید متذکر شد که آنها در تعیین حدود پیشنهادی خود، پا را فراتر از محدوده مناطقی که هم‌نژادان آنها ساکن هستند، نگذاشتند.

جناب وزیر محترم، برای رسیدن به اهدافمان باید اطمینان حاصل کنیم که شرایط ضروری آینده ما براساس واقعیت و نه براساس عبارات و عناوین پرطمطراق تأمین می‌شود. نسبت به مسئله خلاقت، خداوند رحمان و رحیم است و مسلمانان را از بلا و زیان دور می‌دارد.

مطمئن هستم جنابعالی بدون شک درک خواهید کرد که من نمی‌توانم نسبت به پیشنهاد مرزها و حدود کاری انجام دهم، چون این مرزها تنها جمعیت هم نژاد ما را دربر می‌گیرد و خلاصه بگویم پیشنهادی است که از سوی مردم با توجه به حیاتی و اقتصادی بودن آنها- که واقعاً هم هست- مطرح شده است.

در نتیجه ما با صداقت تمام معتقدیم که وفاداری و ثبات شما- چه از ما راضی باشید یا ناراضی- پایدار می‌ماند، و مایل نیستید این حقیقت را نادیده بگیرید که بعضی از مردم ما هنوز با تعصب تمام به پیشبرد طرحهای عثمانی کمک می‌کنند و همانطور که در نامه شما اشاره شده است از آن بعنوان بهانه‌ای برای تهدید آمال ما- بویژه در صورت عدم صمیمیت و درنگ شما- استفاده می‌کنند. فکر می‌کنم جنابعالی منکر نمی‌شوید که خواسته‌های ما بنیادی است و از نقطه نظر مادی، معنوی یا اخلاقی برای موجودیت ما اساسی بحساب می‌آیند. تا این لحظه، من شخصاً و با تمام قدرت و توان خود تلاش کرده‌ام به اجرای تعالیم و دستورات شرع مقدس اسلام در کشور خود و سایر مسایلی که در رابطه با بقیه امپراتوری به من مربوط می‌شود، بپردازم و خداوند در این مورد خود قضاوت خواهد کرد.

لذا به این دلایل، و برای اینکه خاطرتان را آسوده کنم، باید بگویم که مردم تمام آن کشورها، منجمله آنهائیکه به گفته شما متعصبانه به طرحهای آلمان و عثمانی کمک می‌کنند، منتظر مذاکرات کنونی هستند، و آن نیز بستگی به شما دارد که مرزهای پیشنهادی را رد کنید یا بپذیرید، برای احقاق حقوق معنوی و دیگر حقوق آنها، در برابر شیطان و خطرات به ما کمک کنید و یا تنهایمان بگذارید. لطفاً تصمیم حکومت بریتانیا را

در این مورد به اطلاع ما برسانید، ارشادمان کنید که چه چیز متناسب با سیاست آنهاست و ما چه گامهای شایسته‌ای باید برداریم. در بقیه امور خداوند خود حاکم گذشته و آینده است، و برهمه چیز قادر می‌باشد (هوعلی کلی شیئٍ قدیر)

و اما در رابطه با تقاضای ما برای ارسال هدایا و عطایای مردم و وجوهات مرسوم وزارت اوقاف و آنچه ارسال آنها با کاروان زائران معمول است. به نظر من فرستادن آنها وسیله‌ای برای تحقق مفاد اعلامیه‌های شما خطاب به جهان اسلام خواهد بود، خاصه اینکه خود گفته بودید خصومت شما تنها متوجه غاصبان خلافت و بدین ترتیب غاصبان حقوق تمام مسلمانان است. نیاز به گفتن ندارد که هدایا و عطایای مذکور ربطی به سیاست ندارد. اگر تصمیم به ارسال آنها دارید اجازه دهید هدایای دو سال گذشته در یک کشتی بخار مخصوص و طبق معمول بنام مردم بطرف جده حرکت کند و کاپیتان یا افسر ویژه که سال به سال مسئول تحویل آنها است پس از ورود به بندر با مقامات رسمی ما در جده ارتباط برقرار کند و از یک مقام صلاحیت دارد بخواهد غلات را تحویل گرفته و در مقابل رسید بدهد. باید متذکر شد که تنها امضاء افسر کشتی قابل قبول است، و به کاپیتان کشتی یا افسر ویژه نیز باید گفته شود در صورت مشاهده هرگونه تلاش جهت اشکال تراشی، تهدید کند که کشتی را همراه محمولات آن به بندر مبداء باز می‌گرداند. محموله باید رسماً بوسیله کمیته ویژه‌ای که «کمیته مسئول هدایا و عطایای مردم» نام دارد دریافت شود. اگر قصد پاسخ دادن به این یادداشت را دارید، لطفاً جواب را توسط حامل ارسال کنید.

با احترامات فائقه

شریف حسین

پاسخ دوم ماکماهون به یادداشت شریف حسین

نامه ۲۹ شوال ۱۳۳۳ شما را با شوق و شعف تمام دریافت کردم و اظهار دوستی و صداقت شما بیشترین حد رضایت مرا حاصل کرد.

متاسفم از اینکه از نامه آخرم چنین برداشت کردید که نظر من در مورد مسئله حدود و مرزها با عدم صمیمیت و درنگ همراه است. در حالیکه قضیه این نبود، بلکه از نظر من هنوز زمان آن فرا نرسیده بود که بتوان در مورد این مسئله بطور قطعی بحث کرد.

اما از نامه آخرتان پی‌بردم که مسئله برای شما اهمیت حیاتی دارد. بنابراین، وقت را تلف نکرده و محتوی نامه شما را به اطلاع دولت بریتانیای کبیر رساندم و بسیار خشنودم که از طرف آنها بیانیه زیر را با شما رد و بدل می‌کنم و مطمئنم که باعث رضایت و خشنودی شما خواهد شد.

دو بخش مرسینا و اسکندرون و قسمت‌هائی از سوریه در غرب بخشهای دمشق، حمص، حماه و حلب را نمی‌توان عربی خالص خواند و باید آنها را از محدوده‌های تقاضا شده حذف کرد.

با توجه به اصلاحات فوق‌الذکر و بدون اینکه به پیمانهای فعلی ما با رؤسای عرب لطمه وارد آید، ما آن محدوده‌ها را می‌پذیریم.

در رابطه با مناطق داخل مرزهائی که بریتانیای کبیر در آنها، بدون زیان رساندن به منافع متحد خود فرانسه، از آزادی عمل برخوردار است به من اختیار داده شده تا بنام دولت بریتانیای کبیر اطمینانهای زیر را به شما داده و به نامه‌تان پاسخ دهم:

۱- با اصلاحات فوق، بریتانیای کبیر آماده است استقلال اعراب در تمام نواحی داخل

محدوده‌های درخواست شده توسط شریف مکه را برسمیت شناخته و از آن حمایت کند.

۲- بریتانیای کبیر امنیت اماکن متبرکه را که در مقابل هرنوع تجاوز خارجی تضمین کرده و مصونیت و تقدس آنها را برسمیت خواهد شاخت.

۳ - در صورتیکه اوضاع اجازه دهد، بریتانیای کبیر با اعراب مشورت کرده و به آنها کمک خواهد نمود تا مناسبترین نوع حکومت را در سرزمینهای مختلف مذکور تأسیس کنند.

٤- از طرف دیگر، مقرر می‌گردد که اعراب تصمیم گرفته‌اند تنها از مشورت و ارشاد بریتانیای کبیر برخوردار شوند و مشاوران و مقامات اروپائی مورد نیاز برای تعیین شکل معین دولت، بریتانیائی خواهند بود.

۵- در رابطه با ولایات بغداد و بصره، اعراب قبول خواهند کرد که موقعیت مسلم بریتانیا، وجود ترتیبات و مقررات خاص به منظور حفظ امنیت این سرزمین‌ها در مقابل تجاوز خارجی را به منظور افزایش رفاه جمعیت محلی و حفظ منافع اقتصادی متقابل ما ضروری می‌سازد.

مطمئن هستم که این اعلامیه شک و تردید احتمالی شما را در مورد طرفداری بریتانیای کبیر از آمال و آرزوهای دوستان عربش برطرف خواهد ساخت و به یک اتحاد قطعی و پایدار منجر خواهد گردید، که اخراج ترکها از کشورهای عربی و آزاد ساختن اعراب از قید ترکها که سالها بردوش آنها سنگینی کرده، از نتایج فوری آن خواهد بود.

در این نامه خود را به پرداختن به مسائل حیاتی‌تر و مهمتر مقید ساخته‌ام و چنانچه مسائل دیگری در نامه‌های شما مطرح است که از ذکر آنها خودداری کرده‌ام، می‌توانیم آنرا در وقت مناسبی در آینده به بحث بگذاریم.

از شنیدن ورود سالم قالی مقدس و هدایای همراه آن که به میمنت دستورات روشن و ترتیبات عالی شما علیرغم خطرات و مشکلات ناشی از جنگ غم‌انگیز کنونی بدون اشکال و اتفاق ناگوار به مقصد رسید، بسیار آسوده و خشنود شدم. انشاءالله خداوند بزودی صلح پایدار و آزادی را به تمام مردم می‌دهد.

این نامه را توسط شیخ محمد ابن عریف ابن عریفان امین و رسول عالی مقام شما برایتان می‌فرستم و ایشان مسائل مورد علاقه مختلف کم‌اهمیت‌تری را به اطلاعتان خواهد رساند که در این نامه ذکر نکرده‌ام.

با احترامات فائقه

(امضاء) آ، هنری ماکماهون ۲٤ اکتبر ۱۹۱۵

یادداشت سوم شریف حسین به سرهنری ماکماهون

مکه، ۲۷ ذی‌الحجه ۱۳۳۳
(۵ نوامبر ۱۹۱۵)

با کمال خشنودی یادداشت ۱۵ ذی‌الحجه (۲۴ اکتبر) شما را دریافت کرده، و پاسخ آنرا بشرح زیر مرقوم می‌داریم:

اولاً، بمنظور تسهیل وصول به توافق و خدمت به اسلام از طریق رفع موانع و عوامل مشکل‌آفرین وباتوجه‌به‌ارزش واعتبار خاصی که برای بریتانیای کبیر قائلیم، از این لحظه به بعد دیگر بر الحاق بخشهای مرسینا و آدانا[1] به پادشاهی عربی اصرار نخواهیم ورزید. اما ولایات حلب و بیروت و سواحل غربی آنها، استانهائی کاملاً عربی هستند و در آنها مسلمانان از مسیحیان تمیز داده نمی‌شوند، چون هر دو فرزندان یک جدّ می‌باشند. ما مسلمانان قصد داریم در آن استانها از فرامین واحکام فرمانده مؤمن عمربن خطاب (رضی الله عنه) و خلفای بعد از او پیروی کنیم که به مسلمانان توصیه کرد با مسیحیان همانند خود رفتار مناسب داشته باشند. به گفته او: مسیحیان از حقوق یکسان و تعهدات یکسان با مسلمانان برخوردارند، بعلاوه تاجائی که‌بیت‌المال اجازه دهد، از امتیاز مالی خاص خود برخوردار خواهند بود.

ثانیاً، از آنجا که استانهای عراق بخشی از امپراتوری سابق عرب بوده و در واقع در

۱. شریف از کلمه ولایت استفاده کرده و منظورش بطور کلی «بخش» است چون ولایتی بنام مرسیناوجود نداشت و تنها ولایت آدانا وجود داشت که بندر و بخش مرسین را دربرمی‌گرفت.

دوران خلافت (حضرت)علی‌ابن ابی طالب (رضی الله عنه) و تمام خلفای بعد از او مقر حکومت بشمار می‌رفتند، وچون در همان استانها (بویژه بصره اولین مرکز فرهنگ عربی) بود که تمدن اعراب و توسعه قدرت آنها آغاز شد، از نظر اعراب ساکن مناطق دور یا نزدیک اهمیت گرانبهائی دارند و میراثی فراموش نشدنی بشمار می‌آیند.

با توجه به همین دلایل، غیر ممکن است اعراب را به چشم پوشی از آن ارتباط پرافتخار تشویق و یا وادار کنیم. از طرف دیگر، چون ترتیبات اداری ویژه مذکور در ماده ۵ یادداشت شما در رابطه با منافع بریتانیای کبیر بطور طبیعی تأمین می‌شود- زیرا حفاظت از منافع بریتانیا را بعهده گرفته و یکی از مسایل اصلی خود می‌دانیم- متمایل هستیم جهت تسهیل توافق بگذاریم آن بخشها، که در حال حاضر در اشغال سربازان بریتانیا هستند[۲]، برای مدتی که از طریق مذاکره مشخص می‌شود و بدون بخطر افکندن حقوق هر یک از طرفین و یا صدمه زدن به ثروتها ومنابع طبیعی آن بخشها، به همین ترتیب تحت اشغال باقی بمانند. شرط این امر آن است که طی دوران اشغال، پادشاهی عرب کمکهای مالی لازم جهت تأمین مخارجی را که بطور اجتناب ناپذیر بعهده یک پادشاهی جدیدالتأسیس است، دریافت کند و توافقهای جاری باروٴسای برخی از آن بخشها محترم شمرده شود.

ثالثاً، طرفداری شما از اقدام سریع، از نظر ما خطرات ونیز امتیازاتی را در بر دارد. در وهله نخست اقدام نابهنگام ممکن است از سوی مسلمانانی که هنوز واقعیت اوضاع را درک نمی‌کنند مورد انتقاد قرار گیرد و بگویند که ما از طریق اعلام قیام درصدد نابودی اسلام هستیم.

در وهله دوم: باید بدانیم موضع ما در برابر ترکیه که با تمام قدرت از سوی آلمان کمک می‌شود، در صورت ضعف یکی از قدرتهای متفق واجبار آن به صلح با قدرتهای محور، چه خواهد بود؟ بریتانیای کبیر ومتحدان باقی مانده‌اش برای جلوگیری از امکان تنها گذاشته شدن امت عرب در رویاروئی با ترکیه و متحدان آن، چه موضعی اتخاذ خواهند کرد؟ چنانچه کشمکش میان ما و ترکها به تنهائی مطرح بود، هیچ نگرانی نداشتیم.این جنبه‌های مسئله را بویژه باید در نظر بگیریم که چنانچه قرار باشد بطور غیر رسمی وارد جنگ شویم ممکن است بعضی از طرفین متخاصم جنگ مدعی شوند که برای انعقاد صلح حق دخالت در امور داخلی ما را دارند.

۲. درآنزمان سربازان بریتانیا شهر و استان بصره را دراشغال داشتند و بطرف تیسفون (Ctesphon)درحال پیشروی بودند. و این، چند هفته قبل از عقب‌نشینی ژنرال تونشند (General Townshend)به کوت بود.

رابعاً ، اعراب قاطعانه معتقدند که پس از جنگ ترکهای تحت حمایت آلمان سعی خواهند کرد، دائماً به تحریک آنها در زمینه‌های مذهبی وامور مادی دست زده و شدیدترین انتقام را از آنها بگیرند. از طرف دیگر، اعراب پیمان بسته و قسم خورده‌اند که به جنگ با ترکها دست زده و تا زمانیکه حتی یکی از آنها (بجز زنان و بچه‌ها) در یکی از کشورهای عرب باقی مانده‌اند، به جنگ ادامه دهند. مآل‌اندیشی کنونی ما بحساب ملاحظات فوق‌الذکر گذاشته می‌شود.

خامساً، لحظه‌ای که اعراب، در زمان انعقاد صلح در اروپا احساس کنند بریتانیای کبیر ومتحدانش آنها را در رویارویی با ترکیه و آلمان تنها نمی‌گذارند، بلکه قصد کمک نیز دارند واز آرمان آنها به نحو مؤثری در مذاکرات صلح طرفداری می‌کنند، مشارکت اعراب در جنگ بدون شک در خدمت منافع عمومی عربی قرار خواهد گرفت.

سادساً، با توجه به مکاتبات مورخ ۲۹ شوال ۱۳۳۳ ما در گذشته، نیازی نیست به مواد ۳و ٤ نامه شما در رابطه با شکل اداره امور، مشاوران ومقامات پاسخ داده شود بویژه اینکه از اعلامیه‌های جنابعالی بروشنی چنین مستفاد می‌شود که در امور داخلی ما دخالت نخواهد شد.

سابعاً ما خواستار یک پاسخ روشن ونهائی در کوتاهترین زمان ممکن به سئوالات و مشکلاتی که در بالا مطرح شد هستیم، تا بتوانیم اقدام لازم را با حداقل تاخیر ممکن بعمل آوریم.

گذشته از این، از آنجا که مایل هستیم به توافقی که رضایت دو طرف را جلب کند برسیم، بیشترین حد امتیازات را داده‌ایم. چون می‌دانیم که نتیجه این جنگ برای ما یا دست یافتن به پیروزی است، که این به اعراب حیاتی می‌دهد در خورشکوه کهن آنها، و یا اینکه ممکن است تلاشهایمان همه از بین برود.اگر بخاطر عزم اعراب برای تحقق آمالشان نبود ترجیح می‌دادم به قله یک کوه بروم و آنجا زندگی کنم. اما آنها مرا تحت فشار گذاشتند تا جنبش را برای دست یافتن به هدفش رهبری کنم.

پاسخ سوم سر هنری ماکماهون به شریف حسین

قاهره، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۵

یادداشت ۲۷ ذی‌الحجه ۱۳۳۳ شما بدستم رسید وبسیار خوشحال شدم از اینکه به حذف ولایات[۱] مرسین وآدانا از مرزهای کشورهای عربی راضی هستید.

همچنین با شادی ورضایت تمام اطمینان‌های شما را مبنی بر تعهد اعراب به پیروی از فرامین واحکام خلفیه عمربن خطاب (رضی‌اله عنه) و دیگر خلفای اولیه، که برای تمام ادیان دیگر، حقوق وامتیازات یکسان قائل بودند، دریافت کردم.

اظهارات شما مبنی بر آمادگی اعراب برای برسمیت شناختن تمام پیمانهای ما با دیگر رؤسای عرب واحترام گذاشتن به آنها البته باید در مورد تمام سرزمینهائی که در داخل محدوده‌های پادشاهی قرار می‌گیرد رعایت شود. چون بریتانیای کبیر نمی‌تواند منکر توافقهایی بشود که قبلاً انجام شده است.

در رابطه با دو ولایت حلب وبیروت، حکومت بریتانیای کبیر اظهارات شما را درآن مورد کاملاً درک کرده وبا بیشترین دقت بدان توجه کرده است. اما از آنجا که منافع متحدان دیگر ما یعنی فرانسه در این دو استان مطرح است، باید مسئله را با دقت مورد ملاحظه قرارداد. ما دراین مورد در وقت مناسب با شما مکاتبه خواهیم کرد.

همانطور که قبلاً به اطلاعتان رساندم، بریتانیای کبیر حاضر است هر نوع تضمین

۱. کلمه مورد استفاده درمتن عربی «ولایت» است که نشان می‌دهد سرهنری ماکماهون نیز همانند شریف از آن به مفهوم کلی «بخش» استفاده می‌کرده است. نگاه کنید به زیرنویس سابق.

وکمکی را که در توان دارد به پادشاهی عربی بدهد. اما منافع آن در ولایت بغداد، وجود ترتیبات اداری دوستانه وبا ثبات را، چنانکه خود طرح کرده‌اید، ضروری می‌سازد. حفاظت درست از آن منافع اقتضا می‌کند که اوضاع ونیز سرعت لازم برای انجام مذاکرات را بطور کامل تر ومفصل‌تر مورد بررسی قرار دهیم.

تمایل شما را برای محتاطانه عمل کردن کاملاً می‌پذیریم ومیل نداریم آنجناب را وادار به انجام اقدام عجولانه‌ای کنیم که ممکن است به موفقیت اهدافتان لطمه بزند. اما در ضمن، لازم می‌دانیم که تلاشهای خود را جهت متحد کردن مردم عرب نسبت به آرمان مشترکمان وتشویق آنها به اجتناب از کمک به دشمنانمان در هر حالت بکار ببرید. قدرت وپایداری موافقت‌نامه بستگی بموفقیت تلاشهای شما وتأثیر اقداماتی دارد که در نتیجهٔ آن اعراب درخواهند یافت کمک به آرمان ما امکانپذیر می‌باشد.

در این اوضاع واحوال به نمایندگی از جانب بریتانیای کبیر به جنابعالی اطمینان می‌دهم که قصد نداریم به انعقاد صلحی دست بزنیم که آزادی مردم عرب ورهائی آنها از سلطه آلمان- ترکیه یکی از شرایط اساسی آن نباشد.

برای اثبات حسن نیت بریتانیا کبیر وکمک به آرمان مشترکمان مبلغ ۲۰/۰۰۰ پوند از طریق قاصد مورد اعتمادتان برای شماارسال می‌دارم.

با احترامات فائقه

ماکماهون

یادداشت چهارم شریف حسین به سرهنری ماکماهون

مکه، ۲۵ صفر ۱۳۳٤

(اول ژانویه ۱۹۱٦)

پاسخ نهم صفر ۱۳۳٤(۱۳ دسامبر ۱۹۱۵) شما را بوسیله حامل این یادداشت، دریافت کردم و به محتوی آن که کمال مسرت مرا فراهم ساخت توجه نمودم. باید بگویم که خیال من از یک موضوع یعنی ورود محمد شریف‌الفاروقی و گفتگویش با شما آسوده شد.[۱] فکرمی‌کنم باعث مسرت شما است که می‌بینید نظرات ما از آرزوهای شخصی که احمقانه می‌نماید، نشأت نگرفته، بلکه نتیجه تصمیمات و آمال صریح مردم ما می‌باشد. نقش ما دراین رابطه به ابلاغ و اجرای مؤثر آن آمال و تصمیمات محدود می‌شود و هدفمان این است وظیفه‌ای را که مردم به ما محول کرده‌اند به نحو احسن انجام دهیم. بنظر من، مهمترین مسئله درک این امور از سوی جنابعالی است.

در رابطه با اظهاراتتان راجع به عراق و خسارتی که در دوران اشغال آن پرداخت می‌شود، باید خاطرنشان سازم که به منظور اثبات احساسات دوستانه خود نسبت به بریتانیای کبیر و اعتمادی که، چه در حرف یا درعمل، به آن داریم ارزیابی میزان خسارت را به درایت و حسن‌نیت بریتانیا واگذارمی‌کنیم.

۱. دریادداشت ماکماهون اشاره‌ای به فاروقی نشده است. اما شریف بطور مستقیم از او شنیده بوده و یک پیام شفاهی از ماکماهون درمورد او، توسط قاصدی که یادداشتها را میان مکه و قاهره حمل می‌کرد، دریافت کرده بود.

در رابطه با قسمتهای شمالی و نواحی ساحلی آنها،همانگونه‌که‌در‌یادداشت‌سابق خود اظهار داشتم، تا حدی که برایمان امکان داشت خواسته‌های خود را اصلاح کردیم. آن اصلاحات را تنها به این خاطر انجام دادیم تا به اهدافی که، انشاءالله آرزوی رسیدن به آنها را داریم، دست یابیم. بهمین ترتیب، تعهد می‌کنیم از دست زدن به عملی که ممکن است به زیان اتحادمیان بریتانیای کبیر و فرانسه و توافق آنها درجریان جنگ کنونی تمام شود، خودداری کنیم. از طرف دیگر- جنابعالی باید بروشنی این مسئله را درک کنید که- ما در اولین فرصت بعد از پایان جنگ به وظیفه خود در رابطه با ادعای(گرفتن) بیروت و نواحی ساحلی‌اش از شما، که درحال حاضر بحساب فرانسه ازآن چشم پوشیده‌ایم عمل خواهیم کرد.

لازم به یادآوری نیست که این راه‌حل(ترتیب) به بهترین وجه منافع بریتانیا را تأمین می‌کند و از منافع مذکور بطور کامل و به همانگونه که حقوق ما را تأمین می‌کند، حفاظت می‌نماید. ممکن نیست راه‌حل دیگری بیابیم که بتواند بریتانیای کبیر را به هدفی که در قلب خود دارد یعنی خشنود دیدن دوستانش برساند. گذشته ازاین مجاورت فرانسه با ما منشاء مشکلات و اختلافاتی خواهد شد که برقراری شرایط صلح‌آمیز را غیرممکن می‌سازد. این واقعیت را نیز نگفتم که مردم بیروت بطور قطع با جدایی خودشان(از کشورهای عرب-م) به این‌گونه مخالف هستند و ما را وادار به اتخاذ موضعی خواهند کرد که نگرانی و زحمت آن برای بریتانیای کبیر کمتر از میزان گرفتاریهای کنونی‌اش نخواهد بود. به این دلیل ما قاطعانه به اشتراک و در واقع یکی دانستن منافع شما و خودمان معتقدیم و این تنها توجیه بی‌میلی ما برای معامله با کسان دیگری بجز بریتانیای کبیر دراین مذاکرات است.

بدین خاطر اعطای هرگونه امتیاز به فرانسه یا هرقدرت دیگر برای در اختیار داشتن حتی یک فوت مربع از خاک آن قسمتها، نابجا و بی‌مورد است. این مطلب را بدلیل اعتماد کامل خود به اعلامیه‌ها و اظهاراتِ مندرج در پاسخ شما بیان می‌کنیم و این اعتماد به حدی است که حتی در صورت مرگ ما، به کسانی که پس از ما زندگی می‌کنند به ارث خواهد رسید.

حضرتعالی اطمینان داشته باشید و بریتانیای کبیر نیز مطمئن باشد که ما به تعهدی که قبلاً داده‌ایم و دو سال قبل به اطلاع استورس- آن مرد توانا و فاضل- رسید، وفادار هستیم. ما تنها منتظر فرصتی هستیم که متناسب با وضع ما باشد. بنظر می‌رسد که این فرصت نزدیکتر می‌شود و دست تقدیر ظاهراً آنرا به موقع و بصورتی صحیح در دسترسمان

قرار می‌دهد، بطوریکه گویی ما و دیگرانی را که همانند ما فکر می‌کنند با سلاحهای مناسب برای روبروشدن با عیب‌جوئی‌ها و قبول مسئولیت‌های محوله مجهز می‌کند.

اظهارات شما دایر بر عدم تمایلتان بر وادارساختن ما به انجام عمل عجولانهای که می‌تواند تحقق اهداف شما را بخطر اندازد، توجیه بیشتر را غیر ضروری می‌سازد و بنابراین تنها نیازهای خود در زمینه سلاح، مهمات و غیره ترا به اطلاعتتان می‌رسانیم.

با احترامات فائقه

شریف حسین

پاسخ چهارم سرهنری ماکماهون به شریف حسین

قاهره، ۳۰ ژانویه ۱۹۱۶

باکمال مسرت یادداشت ۲۵ صفر ۱۳۳٤ شما را از طریق قاصد صدیقتان که هرگز از دادن پیامهای شفاهی شما به ما کوتاهی نمی‌کند، دریافت کردیم. ما انگیزه‌هایی را که به شما در این موضوع مهم وخطیر نیرو می‌دهد و به ما نیز مربوط می‌شود، کاملاً درک کرده وبه آنها ارج واحترام می‌گذاریم، واین حقیقت را مورد تردید قرار نمی‌دهیم که شما بدون هیچگونه انگیزه دیگری به خیر و صلاح اعراب کار می‌کنید.

آنچه را که راجع به ولایت بغداد می‌گوئید مورد ملاحظه قرار داده، پس از شکست ومغلوب شدن دشمن وزمانی که وقت انعقاد صلح برسد، موضوع را با دقت تمام مورد بررسی قرار خواهیم داد.

در مورد نواحی شمالی، با مسرت تمام ملاحظه کردیم مایلید از دست زدن به هر کاری که ممکن است به اتحاد میان بریتانیای کبیر وفرانسه لطمه بزند، اجتناب کنید. این مسئله نیز نباید از نظر شما دور باشد که ما مصمم هستیم تمام موانع هرچند کوچک موجود بر سر راه پایان پیروزمندانه کامل این جنگ را از میان برداریم. علاوه بر این، پس از کسب پیروزی، دوستی میان بریتانیای کبیر وفرانسه قویتر ونزدیکتر از همیشه خواهد بود. این دوستی چنان مستحکم خواهد بود که گوئی خون بریتانیایی‌ها وفرانسوی‌ها وخون تمام کسانی که در جنگ دوشادوش آنها در راه حق وآزادی برزمین ریخته شده است، به آن استحکام می‌بخشد.

اکنون کشورهای عرب برای رسیدن به هدفی شرافتمندانه که از طریق اتحاد نیروها

واقدام واحد ما بدست می‌آید، همکاری می‌کنند. از خداوند متعال می‌خواهیم ما را دراین جهت موفق بدارد و از این طریق با دوستی پایداری که به نفع رضایت همگی است ما را بیکدیگر پیوند دهد. برایمان بسیار مسرت بخش است که می‌شنویم درصدد جذب تمام قبایل عرب به آرمان مشترکمان هستید و سعی دارید آنها را از دادن هرگونه کمک ویاری به دشمنانمان نهی کنید. بدین خاطر انتخاب فرصت وزمان مناسب جهت دست زدن به اقدامات قاطعانه‌تر را به صلاحدید وتشخیص خودتان واگذار می‌کنیم.

بدون شک، از طریق حامل این پاسخ راههایی را که می‌توانیم از طریق آن به شما کمک کنیم، به اطلاعمان خواهید رساند. مطمئن باشید همیشه تمام خواسته‌های شما بدقت مورد ملاحظه قرار گرفته وبسرعت تمام بدانها پاسخ داده خواهد شد.

مطمئناً شنیده‌اید که سیداحمد شریف سنوسی[1]، به تحریکات دشمنان ما گوش فرا داده وعلیه ما اقدامات خصمانه‌ای را آغاز کرده است وبدون شک متأسف خواهید شد که می‌شنوید آنچنان به منافع اعراب پشت کرده که سرنوشت خود را به سرنوشت دشمنانمان پیوند زده است. او اکنون قربانی خطاهای خود شده وهر بار با بدبختی وفلاکت مواجه می‌شود. معهذا شاید این مسئله او را به اشتباهش معترف سازد وباعث شود به راه عقل وصلح بازگشته وبه طرفداران وپیروان فقیرش که بسوی نابودی رهنمون می‌شوند، رحم نماید.

قاصد مؤمن شما که حامل این پاسخ است تمام اخبار ما را به اطلاعتان می‌رساند[2].

با احترامات فائقه

ماکماهون

۱. رهبر سنوسیها که درنوامبر ۱۹۱۵ درنتیجه تحریکات و کمک مؤثر ترکها به مصر حمله کرد و دست به تخاصماتی زد که تا مارس سال بعد طول کشید. درآن هنگام سرانجام از قلمرو مصر بیرون رانده شد. برای اطلاع از شرح خلاصه قیام سنوسی نگاه کنید به:

Antonious, op. cit, ch XI, sec 2.

۲. متن کامل مکاتبات شریف حسین، ماکماهون از اثر زیر ترجمه شده است:

Antonious, op.cit. PP. 413-427.

سند شماره ده

موافقت نامه سایکس- پیکو[1] (۱۹۱٦)

توضیح:

قرارداد سایکس- پیکو دررابطه با تقسیم بخشهای عرب نشین امپراتوری عثمانی میان کشورهای اروپایی در سال ۱۹۱٦ منعقد شد. قرارداد مذکور حاصل یادداشتهای دیپلماتیک میان سه دولت انگلستان، فرانسه وروسیه بود. دراین یادداشتها نامه‌های دیپلماتیک هریک ازسه کشور سهم دو کشور دیگر را ازمناطق تجزیه شده امپراتوری عثمانی برسمیت شناختند. یادداشتهایی که درآنها به سهم روسیه تزاری اشاره شده بود، در ۲٦ آوریل ۱۹۱٦ در پتروگراد میان «سازونوف» وزیر خارجه روسیه و «پالئولوگ»[1] سفیر فرانسه در روسیه، وسپس چند هفته بعد میان سرادوارد گری وزیر خارجه انگلستان وسفیر روسیه «کنت بنکندرف»[2] در لندن مبادله شد. ازطرف دیگر یادداشتهایی که درآنها به سهم انگلستان وفرانسه اشاره شده بود، در لندن به تاریخ ۹ و ۱٦ مه ۱۹۱٦ میان سرادوارد گری و پل کامبون سفیر فرانسه در انگلستان مبادله شد.

متن توافق مربوط به تقسیم بخشهای تجزیه شده امپراتوری عثمانی، در اصل توسط سر مارک سایکس مستشرق برجسته انگلیسی وچارلز جرج پیکو کنسول اسبق فرانسه در بیروت تهیه شد، وبه توافق اصولی روسیه نیز رسید.

آنچه دراین سند می‌آید، متن نامه‌های مبادله شده‌میان‌سرادواردگری و پل کامبون

1. The Sykes- Picot Agreement.

2. M. Pale'ologue.

3. Count Benckendorff.

وسپس متن کامل توافق سایکس- پیکو (شماره ۱ تا ۱۲) است.

***

۱- نامه سرادواردگری به پل کامبون (۱۵ مه ۱۹۱٦)

افتخار دارم که به یادداشت نهم ماه جاری آن عالیجناب، در رابطه با تأسیس یک دولت عربی جواب کامل بدهم. اما در ضمن سپاسگزار و ممنون خواهم بود اگر بتوانید به من اطمینان بدهید که امتیازات موجود بریتانیا، اعم از حق کشتیرانی یا توسعه و حقوق و امتیازات مؤسسات مذهبی، علمی، یا پزشکی بریتانیا در مناطقی که براساس شرایط مندرج در مکاتبه مذکور کاملاً فرانسوی است و یا منافع فرانسه در آن عمده است، محفوظ خواهد بود.

دولت اعلیحضرت نیز البته حاضر است در رابطه با منطقه متعلق به بریتانیا (به فرانسه) اطمینان متقابل بدهد.

۲- نامه گری به کامبون (۱٦مه ۱۹۱٦)

مفتخرم که دریافت یادداشت نهم ماه جاری آن عالیجناب را مبنی بر اینکه دولت فرانسه محدوده‌های دولت عربی آینده، یا کنفدراسیون دولتهای عرب را پذیرفته است، به اطلاع برسانم. بعلاوه (مسرورم که) آن بخشهای سوریه که منافع فرانسه در آن غالب است، و نیز شرایط خاص پیوست آن، براساس مذاکرات اخیر لندن و پتروگراد دراین باب (از سوی دولت فرانسه) مورد قبول واقع شده است.

همچنین مفتخرم در پاسخ به اطلاع آن عالیجناب برسانم که پذیرش کل طرح، براساس چهارچوب فعلی آن، باعث می‌شود تا بخش قابل ملاحظه‌ای از منافع بریتانیا پایمال شود، اما از آنجا که دولت اعلیحضرت تصدیق دارند که منافع عمومی متفقین در گروی بوجودآمدن وضع سیاسی داخلی مساعدتری در ترکیه است، حاضرند ترتیبات و مقررات اتخاذشده کنونی را بپذیرند، مشروط برآنکه نسبت به همکاری اعراب اطمینان داده شود، و اعراب طبق شرایط عمل کرده و شهرهای حمص، حماء، دمشق و حلب را بدست آورند.

بر همین اساس، دولت‌های فرانسه و بریتانیا پیرامون مسائل زیر تفاهم دارند:

۱-فرانسه و بریتانیای کبیر آماده‌اند یک دولت عربی مستقل یا کنفدراسیون دولتهای عرب را در مناطق (الف) و (ب) که در نقشه ضمیمه مشخص شده وتحت حاکمیت یک رئیس

عربی است، موردشناسائی قرارداده و از آن حمایت کنند. فرانسه در منطقه (الف) و بریتانیای کبیر در منطقه (ب) از لحاظ حق بازرگانی و وامهای محلی در اولویت قراردارند. فرانسه در منطقه (الف) و بریتانیای کبیر در منطقه (ب) به تنهائی و به تقاضای دولت عربی یا کنفدراسیون دولتهای عربی، حق تعیین مشاوران یا مأمورین خارجی را دارند.

۲-فرانسه در منطقه آبی، و بریتانیای کبیر در منطقه قرمز، اجازه خواهند داشت به اداره و کنترل مستقیم یا غیرمستقیمی که به آن تمایل دارند و فکرمی‌کنند برای دولت عربی یا کنفدراسیون دولتهای عرب مناسب است، دست بزنند.

۳-اداره منطقه قهوه‌ای، بین‌المللی خواهد بود و مشکل آن پس از مشورت با روسیه و در نتیجه مشورت با دیگر متفقین و نمایندگان شریف مکه (شریف حسین-م)، تعیین خواهد شد.

٤- بنادر حیفا و عکره، به بریتانیای کبیر داده می‌شود، و همچنین تضمین می‌گردد که مقدارمعینی از آب رودخانه‌های دجله و فرات در منطقه (الف) به منطقه (ب) داده شود. دولت اعلیحضرت به سهم خود، متعهد می‌شود که در هیچ زمان برای واگذاری قبرس به یک قدرت ثالث، بدون کسب رضایت قبلی دولت فرانسه، واردمذاکره نشود.

۵-بندراسکندریه، باتوجه به امورتجاری امپراتوری بریتانیا، بصورت یک بندرآزاد درمی‌آید و هیچگونه تبعیضی در رابطه با عوارض یا تسهیلات بندری نسبت به کشتیرانی و کالاهای بریتانیائی، اعمال نخواهد شد.

نسبت به کالاهای بریتانیائی که از طریق اسکندریه و بوسیله راه‌آهن از طریق منطقه آبی حمل می‌شوند، چه آن کالاها به مقصد منطقه قرمز باشد یا از آنجا بیاید، آزادی ترانزیت برقرارخواهد گردید. نباید هیچگونه تبعیض مستقیم یا غیرمستقیمی علیه کالاهای بریتانیائی که از طریق راه‌آهن حمل می‌شوند یا کالاهای کشتی‌های بریتانیائی در بنادر مناطق یادشده صورت گیرد.

بندرحیفا، باتوجه به امورتجاری فرانسه، دومینیون‌ها و تحت‌الحمایه‌های آن، بصورت یک بندرآزاد درمی‌آید، و هیچگونه تبعیضی در رابطه با عوارض یا تسهیلات بندری نسبت به کشتیرانی و کالاهای فرانسوی که از طریق راه‌آهن حمل می‌شوند یا کالاها و کشتی‌های فرانسوی در بنادر مناطق ذکرشده نباید صورت بگیرد.

٦-در منطقه (الف)، راه‌آهن بغداد نباید به سمت جنوب از موصل، و در منطقه (ب) به سمت شمال از سامره فراتررود. مگر زمانیکه راه‌آهن بغداد به حلب از طریق دره رود فرات

آنهم تنها با موافقت دو دولت تکمیل گردد.

۷- بریتانیای کبیر حق ساختن و اداره راه‌آهنی که حیفا را به منطقه (ب) متصل می‌کند داشته و تنها مالک آن بشمارمی‌رود، و حق دائمی و همیشگی برای حمل سربازان را درامتداد این خط در هرزمان دارد.

هر دو دولت باید بدانند که این خط آهن برای تسهیل ارتباط بغداد به حیفا ساخته شده و بعلاوه اگرمشکلات و هزینه حفظ این خط ارتباطی در منطقه قهوه‌ای طرح را غیرعملی سازد، دولت فرانسه باید آماده برای این مسئله باشد که خط موردنظر قبل از رسیدن به منطقه (ب) از کثیرالا ضلاع بانیاس کیس، ماریب- صلخب، تل‌التصده-مسمی بگذرد.

۸-قوانین ترکی فعلی مربوط به تعرفه باید به مدت ۲۰سال در سراسر تمامی منطقه آبی و قرمز و نیز مناطق (الف) و(ب) بقوت خود باقی باشد و هیچگونه افزایشی در عوارض گمرکی یا تغییری از قیمت فعلی به نرخ‌های خاص صورت نمی‌گیرد، مگر با توافق هر دو قدرت.

میان هیچ یک از مناطق فوق‌الذکر، نباید موانع گمرک داخلی برقرارشود. عوارض گمرکی وضع شده روی کالاهای به مقصد داخل، باید در بندرتخلیه جمع‌آوری شده و به دولت منطقه مقصد تسلیم گردد.

۹- باید توافق شود که دولت فرانسه هیچگاه برای واگذاری حقوق خود واردمذاکرات نشود واین حقوق را بدون توافق قبلی دولت اعلیحضرت در منطقه آبی به هیچ قدرت ثالثی، مگر به دولت عربی یا کنفدراسیون دولتهای عرب، واگذارنکند. دولت اعلیحضرت به نوبه خود، در روابط با منطقه قرمز نیز همین تعهدات را به دولت فرانسه می‌دهد.

۱۰- دولتین بریتانیا و فرانسه، بعنوان حامیان و حافظان دولت عربی توافق می‌کنند که خود یا قدرت ثالثی مالکیت زمین در شبه جزیره عربستان را کسب نکنند، و رضایت ندهند که قدرت ثالثی به تأسیس پایگاه دریایی چه در ساحل شرقی یا جزایر بحر احمر دست بزند. لیکن این مسئله نباید مانع اصلاح مرزعدن، چنانچه در نتیجه تهاجم اخیر ترکیه ضروری باشد، گردد.

۱۱-مذاکرات با اعراب در مورد مرزها ی دولت عربی یا کنفدراسیون دولتهای عرب باید از طریق همان کانالی که تاکنون از طرف دوقدرت صورت گرفته، بعمل آید.

۱۲-توافق می‌شود که اقدامات مربوط به کنترل ورود اسلحه به سرزمینهای عربی، از

سوی دو حکومت مورد بررسی قرار گیرد.

علاوه براین مفتخرم بعرض برسانم که به منظورتکمیل توافق، حکومت اعلیحضرت به دولت روسیه پیشنهاد کرده است که نظیر همان تبادل یادداشتی را که در ۲۶آوریل گذشته با دولت آن عالیجناب بعمل آورده با ما نیز انجام دهد. نسخه‌های این یادداشت‌ها به محض تبادل، برای آن عالیجناب ارسال خواهد شد.

همچنین جسارتاً بعرض آن عالیجناب می‌رسانم که انعقاد توافق کنونی، در عمل مسئله دعاوی ایتالیا برای داشتن سهمی از تقسیم یا ترکیبات جدید ترکیه در آسیا را به شکلی که در ماده ۹ توافق ۲۶آوریل ۱۹۱۵ میان ایتالیا و متفقین طرح شده، مطرح می‌سازد.

بعلاوه نظر دولت اعلیحضرت براین است که دولت ژاپن نیز باید از توافق کنونی مطلع شود[٤].

٤. متن کامل توافق سایکس- پیکو از اثر زیر ترجمه شده است.

Walter Laqueur and Barry Rubin, **op.cit**, PP. 12-15.

سند شماره یازدهم

سخنان جمال پاشا دررابطه بااتحاد شریف حسین باانگلستان
(دمشق، ۲۳ ژانویه ۱۹۱۷)

متأسفانه جریان جهاد (علیه متفقین) بوسیله فرد پست فطرتی که در قلب سرزمین مقدس اسلام با قدرتهای مسیحی متحد شده با مانع مواجه گشته است. هدف این قدرتها غارت جهان اسلام و به چنگ آوردن پایتخت آن قسطنطنیه است. آن فرد فرومایه، که خجالت نمی‌کشد وخود را از اعقاب پیامبر(ص) اسلام می‌داند! امپراتوری عثمانی را واداشته است تا علیه او نیرو اعزام کند. در حالیکه این نیروها می‌بایستی بریتانیا را در کانال سوئز مغلوب کنند و قاهره را به تصرف درآورند. اقدامات آن خائن در ابتدا به نفع بریتانیا بوده است. اما مانع پیروزی نهائی اسلام و یا باعث متوقف کردن سربازان ما نخواهد شد. این قهرمانان از قسطنطنیه دفاع کردند، و با عبور از کانال سوئز بریتانیا را قلع و قمع کرده و سر آن رذل ارقه را درمکه از بدنش قطع خواهند کرد[1]...

1. Antonious, **op.cit.** P. 208.

سند شماره دوازده

سخنان جمال پاشا دررابطه با قرارداد سایکس-پیکو و اتحاد شریف‌حسین باانگلستان
(٤ دسامبر ١٩١٧)

برایم تألم‌آور است که می‌بینم بریتانیا چگونه شریف‌حسین را بازی داده است. مفاد توافق محرمانه و سری بتازگی در پتروگراد منتشر شد و برخی اطلاعات رسیده از تازه‌واردان، حقایق را روشن ساخته است. حقایق این است که در اوایل ١٩١٦ بریتانیای کبیر، فرانسه، روسیه وایتالیا مخفیانه با هم تماس گرفتند و استقرار و تأسیس یک کشور عربی متشکل از تمام استانهای عربی امپراتوری عثمانی را که تحت قیمومت وتحت‌الحمایگی آن قدرتها قرار دارد، پیش‌بینی کردند. درواقع، توافق فوق ابزاری برای براه انداختن یک قیام عربی بود که درخدمت طرحهای بریتانیا باشد. آنها به ابزارها و آلت دستهائی نیاز داشتند که به اهداف خودشان کمک کند وبهمین خاطر برخی اعراب را با دادن وعده‌های کاذب به قیام و شورش تشویق کردند و باامیدهای واهی آنها را فریب دادند...

سرانجام شریف‌حسین بیچاره بدامی که بریتانیا برایش درست کرده بود افتاد. او خود را گرفتار چاپلوسی‌های آنها کرد و تهاجم وخصومت خود علیه وحدت و سیادت اسلام را به انجام رساند. بریتانیا پس از حصول اطمینان از اینکه شریف‌حسین دست به قیام می‌زند، تصمیم گرفت دفاع از کانال سوئز را با پیشروی در شبه جزیره سینا تضمین کند.

درواقع زمانیکه از تسلیم شریف‌حسین اطمینان یافتند، از کانال سوئز عبور کردند. حضور کنونی آنها درخارج از دروازه‌های بیت‌المقدس، نتیجه مستقیم قیام شریف‌حسین درمکه است.

اگر وعده بریتانیا به شریف‌حسین برای رهائی اعراب خیال و سراب نمی‌بود و حداقل برخی از رویاهای او دررابطه بااستقلال تحقق می‌یافت، ممکن بود برخی جنبه‌های دلیل قیام او در حجاز را بپذیریم. اما مقاصد واقعی بریتانیا اکنون آشکار شده است و برملا شدن آنها زیاد بطول نیانجامیده است. و به این ترتیب، شریف‌حسین که بنظر من مسئول ورود دشمن به برج و باروی بیت‌المقدس است، باید تحقیر شود، زیرا افتخار و شرافتی را که خلیفه اسلام به او عطا کرد با بردگی ونوکری بریتانیا عوض کرده است...

من اخیراً نامه‌ای برای شریف فرستادم و حقایق را آنطور که اکنون برملا شده است، برایش تشریح کرده و وخامت و خطرات وضع کنونی را گوشزد کردم. اگر او یک مسلمان راستین باشد و صفات و احساسات یک عرب واقعی را داشته باشد، علیه بریتانیا موضع می‌گیرد وبه جانب خلیفه اسلام باز می‌گردد. با نوشتن این نامه، وظیفه دینی خود را انجام داده‌ام و از خداوند می‌خواهم شریف حسین را هدایت کند تا از راه عقل، حقیقت و حق پیروی کند[1]...

1. Antonious. **op.cit.**PP- 255-56.

سند شماره سیزده

مذاکرات محرمانه جمال پاشا با متفقین (۱۹۱٦)

توضیح:

زین‌زین محقق ناسیونالیست عرب، در برابر اتهاماتی که رهبران عثمانی و بویژه جمال پاشا به ناسیونالیستهای عرب وارد کرده، و آنها را به خیانت به اسلام و سازش با بریتانیا متهم نموده‌اند، مدعی است که جمال‌پاشا (برطبق آرشیوهای اسناد روسیه تزاری) با متفقین (روسیه، فرانسه و انگلستان) وارد مذاکرات محرمانه شد و به آنها قول داد در صورتیکه حکومت او و فرزندانش را بر بخشهایی از عثمانی برسمیت شناسند، حاضر است علیه رهبران دیگر عثمانی به اقدام دست بزند و به نفع متفقین وارد جنگ شود. علاوه بر زین، فیروز کاظم‌زاده نیز این موضوع را مورد تائید قرار داده است. آنچه که ذیلا می‌آید از کتاب زین و فیروز کاظم‌زاده برگرفته شده است:

***

«اولین سند به دوم اکتبر **۱۹۱۵** مربوط است. سند مذکور نامه‌ای است که از سوی سازانوف (Sazanoff)وزیر خارجه روسیه به سفارتخانه‌های روسیه در پاریس و رم نوشته شده و درآن به اخباری اشاره گردیده است که سازانوف از «محافل آمریکائی» در استانبول دریافت کرده است. بنا براین اخبار جمال پاشا مایل است بشرطی که شرایط او مورد قبول واقع شود، یک «موضع خصمانه» نسبت به باب عالی اتخاذ کند. نخستین شرط جمال پاشا این بودکه او ـ وپس از او فرزندان و نوه‌هایش ـ «سلطان یک کشور فدرال مستقل متشکل از سوریه، فلسطین، عراق، عربستان، سیلیسیا، ارمنستان و کردستان شود»، و متفقین این

امررا تضمین نمایند. درماه دسامبر اخباری درهمین رابطه از نمایندگان روسیه درخارج به سن‌پترزبورگ و بعداً پاریس رسید. اما فرانسه با طرح جمال موافق نبود. زیرا درحالیکه قسطنطنیه و بغازهای (بسفرو داردانل- م) را به روسیه می‌داد، مانع از این می‌شد تا فرانسه به جاه‌طلبی‌های خود دررابطه با بدست آوردن سوریه، فلسطین و بخش سیلیسیا،برسد. در سند دیگری بتاریخ ۱۷ ژانویه، سازانوف متذکر می‌شود که سرادواردگری (وزیر خارجه انگلستان- م) معتقد است که فرانسه باید مستقیماً با جمال پاشا مذاکره کند. در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۶، بریتانیا به سفیر روسیه تفهیم کرد که علاقمند به شرکت در مذاکرات با جمال پاشا نیست. انگلستان مستقیماً بااعراب مذاکره می‌کرد و این هم به نفع اعراب بود و هم بریتانیا. بریتانیا در وهله نخست و بیش از هرکس دیگر تنها به اعراب تکیه می‌کند، و از احساسات خصمانه آنها نسبت به ترکها و جمال پاشا، که رهبران آنها را اعدام کرده است، بهره‌برداری می‌نماید. آخرین مکاتبه منتشر شده موجود در آرشیوهای روسیه، مورخ ۱۳ مارس ۱۹۱۶ حاکی از آن است که مذاکرات بدلیل مخالفت انگلستان و فرانسه با شکست مواجه شده است[۱]».

در دسامبر ۱۹۱۵، زاوریف (Zavriev)به روسها خبر داد که جمال‌پاشا یکی از مهمترین شخصیت‌های سه‌گانه سیاسی در ترکیه، از حکومت (عثمانی -م) ناخشنود است واحتمالاً مایل به سرنگونی آن است... سپس سازانوف وزیرخارجه روسیه به ایزولسکی (Izvolskii) سفیر روسیه در لندن و سفیر روسیه دررم (گیرس Giers) تلگراف زد که جمال پاشا حاضر خواهد بود علیه حکومت خود و آلمانها شورش کند، بشرطی که با امور زیر موافقت کنند:

۱- تاسیس یک ترکیه آسیایی آزاد ومستقل، شامل استانهای خودمختاری که تحت سلطنت یک سلطان قرار دارند و دربرگیرنده سوریه، بین‌النهرین، ارمنستان، سیلیسیا وکردستان می‌شوند.

۲- جمال پاشا سلطان این کشور باشد.

۳- او به قسطنطنیه حرکت کرده و سلطان و حکومت کنونی را بعنوان سرسپردگان آلمانها، خلع خواهد کرد.

۱. امین سعید، **الثوره العربیه الکبری**، جلد اول، ص ص ۷۵- ۱۶۸ ونیز:

J. Polonsky, **Documents Diplomatiques Secrets Russes**, **1914- 1917,** Paris' 1928, PP. 249—331. and Document No. 1999 of 30 December 1915.

٤- جمال پاشا درجریان حرکت بطرف قسطنطنیه باید کمکهای نظامی از متفقین دریافت کند.
۵- بعد از جنگ به جمال پاشا کمک مالی شود.
٦- جمال‌پاشا به از دست دادن قسطنطنیه و بغازها (بسفر وداردانل) رضایت خواهد داد.
۷- جمال پاشا به اقدامات فوری برای نجات وحمایت ارمنی‌های ترکیه تا پایان جنگ دست خواهد زد.

سازانوف افزود حتی اگر جمال‌پاشا برای سرنگونی حکومت از خود ناتوانی نشان دهد تلاش او باارزش خواهد بود، چون در صفوف دشمن درهم‌ریختگی ایجاد خواهد کرد[۲].

2. Firuz Kazemzadeh, **The Struggle for Transcaucasia, 1917 — 1921**, New york and Oxford, 1951, PP. 28-29.

سند شماره چهارده

پیش‌نویس پیشنهادی صهیونیست‌ها به وزیر خارجه انگلستان (بالفور) بعنوان طرح اولیه اعلامیه بالفور (۱۸ ژوئیه ۱۹۱۷)

دولت اعلیحضرت، پس از بررسی اهداف سازمان جهانی صهیونیست این اصل را می‌پذیرد که فلسطین بعنوان موطن ملی مردم یهود برسمیت شناخته شود، ومردم یهود حق دارند حیات ملی خود را در فلسطین در تحت الحمایگی قدرتی که پس از پایان موفقیت‌آمیز جنگ وانعقاد صلح مشخص می‌شود، آغاز کنند.

دولت اعلیحضرت برای تحقق این اصل، اعطای خودمختاری داخلی به ملیت یهود در فلسطین، آزادی مهاجرت یهودیان، وتأسیس یک شرکت مستعمره‌سازی ملی یهود را به منظور اسکان مجدد یهودیان وتوسعه اقتصادی کشور لازم وضروری قلمداد می‌کند.

شرایط وشکل خودمختاری داخلی ومنشور شرکت مستعمره‌سازی ملی یهود باید از نظر دولت اعلیحضرت، بطور مفصل بررسی شده وبا نظر نمایندگان سازمان صهیونیستی تعیین گردد[1].

1. Hurewitz, Diplomacy...., **op. cit.** P.26

سند شماره پانزده

اعلامیه بالفور[1] (دوم نوامبر ۱۹۱۷)

وزارت خارجه

لرد روتشیلد عزیز:

بسیار خوشوقتم اطلاعیه زیر را که از طرف دولت اعلیحضرت در جهت همدردی با آمال صهیونیستی یهود، به کابینه تسلیم وبوسیله آن مورد تصویب قرار گرفته است به اطلاع شما برسانم:

«دولت اعلیحضرت تأسیس یک موطن ملی برای مردم یهود در فلسطین را بدیده مساعد می‌نگرد وبهترین تلاشهای خود را برای تسهیل وصول به این هدف بکار می‌برد. وصریحاً تأکید می‌ورزد که هیچ عملی نباید به زیان حقوق مدنی ومذهبی جوامع غیر یهودی موجود در فلسطین یا حقوق وموقعیت سیاسی یهودیان در هیچ کشور دیگر، صورت گیرد.

باعث امتنان من خواهد بود، اگر این اطلاعیه را به اطلاع فدراسیون صهیونیست برسانید[2]».

ارداتمند شما

آرتور جیمز بالفور

1.The Balfor Declavation

2. Hurewitz, Diplomacy....., **oP.cit.** P.26

سند شماره شانزده

پیام هوگارت به شریف حسین در رابطه با اعلامیه بالفور
(ژانویه ۱۹۱۸)

توضیح:

بدنبال افشای صدور اعلامیه بالفور در نوامبر ۱۹۱۷ برای تأسیس موطن ملی یهود در فلسطین، شریف حسین ضمن ارسال پیامی برای دولت بریتانیا خواستار توضیح در این رابطه شد. دولت بریتانیا به هوگارت(D. G. hogarth از سران دفتر عربی بریتانیا در قاهره اختیار داد تا پیامی به شریف حسین پادشاه حجاز بدهد، وتأکید نماید که اعلامیه بالفور با وعده‌های ماکماهون در مورد استقلال سرزمینهای عرب تضاد ندارد. هوگارت در این رابطه پیام زیر را در جریان ملاقات با شریف حسین در جده، به او تسلیم کرد:

* * *

۱- قدرتهای متفق مصمم هستند یکبار دیگر به نژاد عرب کاملاً فرصت دهند تا در جهان یک ملت تشکیل دهد. این امر تنها از طریق اتحاد خود اعراب تحقق خواهد یافت. وبریتانیای کبیر ومتحدانش در رابطه با این وحدت نهائی اعراب، سیاست خود را وضع خواهند کرد.

۲- در رابطه با فلسطین نیز ما برآن هستیم که هیچیک از مردم (عرب ویهود) تابع وزیردست دیگری قرار نگیرند، اما

الف) با توجه به این حقیقت که در فلسطین زیارتگاهها، اوقاف واماکن مقدسه‌ای وجود دارد که در برخی موارد تنها برای یهودیان، مسلمانان ومسیحیان وگاهی نیز برای دو مذهب یا هر سه مذهب مقدس است، واز آنجا که این اماکن مورد احترام توده‌های عظیم خارج از فلسطین وعربستان می‌باشد، باید رژیم خاصی که مورد قبول جهان باشد، برای

این اماکن وضع شود.

ب) مسجد عمر یک مکان اسلامی است ونباید هیچ مقام غیرمسلمانی، بطور مستقیم یا غیر مستقیم، کنترل آنرا بدست داشته باشد.

۳- از آنجا که افکار عمومی یهودیان جهان طرفدار بازگشت یهودیان به فلسطین است وچون این افکار عمومی یک عامل دائمی در اینمورد خواهد بود ودولت اعلیحضرت نیز از تحقق این آرزو طرفداری می کند، مصمم است تا جائیکه به آزادی جمعیت موجود چه از نظر اقتصادی وچه سیاسی صدمه‌ای وارد نیاید، مانعی بر سر راه تحقق این آرمان ایجاد نشود.

در این رابطه دوستی یهودیان جهان با آرمان عرب باعث می‌شود تا تمام کشورهائیکه یهودیان درآنها نفوذ سیاسی دارند، از آرمان اعراب حمایت کنند. رهبران جنبش (صهیونیستی- م) مصمم هستند که از طریق دوستی وهمکاری با اعراب موفقیت صهیونیسم را تضمین کنند. پیشنهاد دوستی آنها را نباید بآسانی نادیده گرفت وردکرد[1].

1.Hurewitz, Diplomacy...., oP. cit. P.29.

سند شماره هفده

شرایط ژنرال آلن بی برای تاسیس حکومت موقت عرب در دمشق توسط امیر فیصل (۱۷ اکتبر ۱۹۱۸)

توضیح:

بدنبال توافقهای بریتانیا وشریف حسین در سال ۱۹۱٦، قیام اعراب حجاز آغاز شد وامیر فیصل پسر شریف حسین بهمراه نیروهای تحت اختیار خود از حجاز بسوی دمشق حرکت کرد وبه کمک نیروهای ناسیونالیست مستقر در سوریه ونیز نیروهای اعزامی بریتانیا تحت فرماندهی ژنرال آلن بی از مصر، سوریه را به تصرف درآورد وحکومت نظامی در این منطقه برقرار کرد. ژنرال آلن بی از طرف دولت انگلستان به امیر فیصل وناسیونالیست‌های سوری اجازه داد یک حکومت عربی موقت در دمشق تأسیس کند. ژنرال آلن بی‌اعلامیه زیر را در رابطه با شرایط حکومت موقت عربی در دمشق صادر کرد:

* * *

من به امیر فیصل رسماً اطمینان دادم هر اقدامی که طی دوران حکومت نظامی صورت گیرد، صرفاً جنبه موقت خواهد داشت، ونمی‌تواند توافق نهائی کنفرانس صلح را (در رابطه با این کشور) بخطر اندازد. بدون شک اعراب در کنفرانس صلح نماینده خواهند داشت. وافزودم که به فرمانداران نظامی دستور داده شده است از شرکت در امور سیاسی خودداری ورزند واگر پی ببرم هریک از آنها این دستورات را زیر پا گذاشته است، بوسیله من از کار برکنار خواهد شد. به امیر فیصل یادآوری کردم که متفقین صادقانه تلاش می‌کنند به توافقی (در مورد سوریه- م) دست یا بند که با آمال مردم آن مناسب باشد واو را

تشویق کردم که به حسن نیت آنها کاملاً اعتمادکـند[1].

1.Hurewitz, Diplomacy....., **oP.cit,**P,30.

سند شماره هجده

اعلامیه انگلستان- فرانسه[1]
(۷ نوامبر ۱۹۱۸)

هدف فرانسه و بریتانیای کبیر از دنبال کردن جنگ در شرق، که در اثر جاه‌طلبی‌های آلمان آغاز شده است، رهائی کامل و نهائی مردمانی است که مدتهاست تحت ستم ترکها بسر برده‌اند، و نیز تأسیس حکومت‌ها و دولتهای ملی است که اقتدار و قدرت خود را از عمل و انتخاب آزاد مردم بومی می‌گیرند.

در تعقیب این مقاصد، فرانسه و بریتانیای کبیر موافقت می‌کنند که به تأسیس و برپائی حکومت‌های بومی در سوریه[2] و بین‌النهرین[3] که قبلاً توسط متفقین آزاد شده، و همچنین در مناطقی که سعی بر آزادی آن دارند، کمک کرده و به محض اینکه این حکومت‌ها بطور واقعی تأسیس شدند آنها را برسمیت شناسند.

فرانسه و بریتانیای کبیر میل ندارند این یا آن سیستم را برمردم آن نواحی تحمیل کنند، بلکه تنها هدف آنها این است که حمایت و کمک مؤثرشان به گونه‌ای باشد که باعث شود حکومت‌ها یا دولتهائی که مردم فوق بر اساس اراده آزاد خود انتخاب کرده‌اند، با

1. The Anglo-French Declaration

۲. در مکالمات و گفتگوهای رسمی، این نام (سوریه) به تمامی سوریه جغرافیائی از رشته کوه توروس تامرز مصر اطلاق می‌شود.

۳. این اصطلاح در اینجا اشاره به منطقه‌ای دارد که از ولایات سابق عثمانی یعنی بصره، بغداد وموصل که عراق نامیده می‌شود، تشکیل شده است.

آرامش به اداره امور و انجام وظیفه بپردازند، برای همه عدالت منصفانه و مساوی برقرار سازند و با گسترش و تشویق ابتکارات علمی وسیله تسهیل تحول و توسعه اقتصادی کشور را فراهم کنند، و به اختلافاتی که مدتها مورد بهره‌برداری سیاست ترکها قرار گرفته است پایان دهند. این وظیفه‌ای است که دو قدرت متفق مایلند در سرزمینهای آزاد شده بعهده گیرند[1].

1.Antonious. **oP.cit**. PP.435-36

سند شماره نوزده

اعلامیه انگلستان خطاب به هفت شخصیت عرب[1]

(۱٦ ژوئن ۱۹۱۸)

دولت اعلیحضرت یادداشت هفت (شخصیت) را با دقت زیاد مورد ملاحظه قرار داده است. دولت اعلیحضرت دلایل علاقه نویسندگان یادداشت را به‌فاش نکردن هویت خودشان کاملاً ارج می‌نهد،[2] اما پنهان بودن هویت یادداشت به هیچوجه از ارزشی که دولت اعلیحضرت برای آن سند تعیین کرده است، نمی‌کاهد.

سرزمینهای نامبرده در یادداشت مذکور، چهارنوع می‌باشند:

(الف) سرزمینهائی که قبل از آغاز جنگ آزاد و مستقل بودند.

(ب) سرزمینهائی که در اثر تلاش و اقدام خود اعراب از سلطه ترکیه آزاد شدند.

(ج) سرزمینهائی که در اثر اقدام ارتشهای متفقین از سلطه ترکها آزاد شدند.

(د) سرزمینهائی که هنوز تحت سلطه ترکها هستند.

در رابطه با سرزمینهای دو نوع اول[3]، دولت اعلیحضرت استقلال کامل و حاکمیت اعراب ساکن این سرزمینها را برسمیت شناخته و از آنها در مبارزه جهت کسب آزادی

1. The British Government's Declaration to the Seven

۲. یاداداشت دهندگان افراد زیر بودند: رفیق العظم، شیخ کامل القصاب، مختارالصلح، عبدالرحمن شاه بندر، خالد الحکیم، فوزی البکری، حسن حماده.

۳. یعنی استقلال کشورهای شبه جزیره عربستان، وحجاز تا شمال عقبه.

حمایت می‌کند. در رابطه با سرزمینهائی که تحت اشغال ارتشهای متفقین است،[۴] دولت اعلیحضرت توجه یادداشت‌دهندگان را به اعلامیه‌های صادره توسط فرماندهی کل به مناسبت تصرف بغداد (۱۹ مارس ۱۹۱۷) و تصرف بیت‌المقدس (۹ دسامبر ۱۹۱۷) جلب می‌کند.

این اعلامیه‌ها سیاست دولت اعلیحضرت را در قبال ساکنان آن نواحی تعریف و مشخص کرده و درآن گفته شده است که حکومت آینده آن سرزمینها باید بر اساس اصل رضایت اتباع آنها استوار باشد. این سیاست، سیاست همیشگی دولت اعلیحضرت خواهد بود.

در رابطه با سرزمینهای نوع چهارم[۵]، دولت اعلیحضرت مایل است که مردم تحت ستم آن سرزمینها آزادی و استقلال خودشان را بدست آورند. دولت اعلیحضرت به تلاش جهت دست یافتن به آن هدف ادامه خواهد داد. ایشان از مشکلات و خطراتی که متوجه کوشش‌کنندگان و تلاش‌گران راه (رهائی؟[۶]) ساکنان آن سرزمینها است، کاملاً آگاه است.

بهرحال، علیرغم موانع، دولت اعلیحضرت معتقد است که می‌توان بر مشکلات غلبه کرد، و آماده است از کسانیکه در راه غلبه کردن بر این موانع تلاش می‌کنند حمایت بعمل آورد. دولت اعلیحضرت آماده است هرگونه همکاری را که با عملیات نظامی جاری یا با اصول سیاسی اعلام شده توسط دولت اعلیحضرت و متحدانش تضاد نداشته باشد، موردبررسی قرار دهد[۷].

۰۴ در ژوئن ۱۹۱۸، زمان صدور این بیانات سرزمینهای نامبرده شامل بخش بزرگتر عراق (از جمله بصره و بغداد) و نیمه جنوبی فلسطین (از جمله بیت‌المقدس ویافا) می‌شدند.

۰۵ یعنی ، بخشهایی از عراق و سوریه که تا آنزمان آزاد نشده بودند.

۰۶ این کلمه در منبع عربی محو شده است.

7.Antonious, op.cit,PP. 433-34.

سند شماره بیست

یادداشت امیر فیصل (نظرات اعراب) به کنفرانس صلح پاریس
(ژانویه ۱۹۱۹)

توضیح:
فیصل پسر شریف حسین به نمایندگی از سوی اعراب سوریه، فلسطین وحجاز به کنفرانس صلح پاریس سفر کرد تا نظرات اعراب را به اطلاع کشورهای متفق برساند. صهیونیستها نیز طرح مورد نظر خود در رابطه با فلسطین را به اجلاس پاریس ارائه دادند. آنچه در زیر می‌آید، متن یادداشت امیر فیصل است که توسط خود او در ٦ فوریه ۱۹۱۹ در اجلاس کنفرانس قرائت شد:

***

در کشوری که از خط اسکندرون تابه ایران واز آنجا به سمت جنوب تا اقیانوس هند وسعت دارد، «اعراب» ساکن هستند ومنظور ما از اعراب مردمی هستند که از نژاد سامی بوده وبایک زبان یعنی عربی سخن می گویند. به اعتقاد من، مردم غیر عرب زبان این منطقه از یک درصد کل بقیه فراتر نمی‌روند.

هدف جنبش‌های ناسیونالیست عرب (که پدرم در جریان جنگ پس از تقاضای مردم سوریه وبین النهرین رهبری آنرا بدست گرفت) متحد کردن نهائی اعراب دریک ملت است. من بعنوان یک عضو قدیمی کمیته سوری، فرماندهی قیام سوریه را بعهده گرفتم ومردم سوریه، بین‌النهرین وعربستان از من اطاعت کردند.

مامعتقدیم که آرمان وحدت عربی مادر آسیا قابل توجیه بوده ونیاز به بحث واستدلال ندارد. اگر نیازی به بحث واستدلال باشد، به اصول کلی مورد قبول متفقین بهنگام پیوستن آمریکا به آنها، به گذشته باشکوه خودمان و مقاومت نژادما دربرابر تلاشهای ٦٠٠ ساله

ترکها به منظور جذب ما، وبه حد اکثر تلاشی که در این جنگ بعنوان یکی از متفقین انجام دادیم، اشاره خواهیم کرد.

پدر من بعنوان رهبر موفق اعراب ورئیس بزرگترین خانواده آنها وشریف مکه، جایگاه خاصی در میان اعراب دارد. او به پیروزی نهائی آرمان وحدت اطمینان دارد اما بشرطی که هیچگونه تلاشی برای تحمیل آن از طریق اعمال یک وحدت سیاسی کلی صورت نگیرد، ویا از طریق تقسیم منطقه بعنوان غنایم جنگی میان قدرتهای بزرگ، جلوی آنرا نگیرند.

وحدت اعراب در آسیا از سالهای اخیر بسیار آسانتر شده است. چون توسعه راههای آهن، تلگرافها وخطوط هوائی، این سهولت را امکان‌پذیر ساخته است. در قدیم، منطقه آنقدر وسیع بود ودر بخشهائی از آن ضرورتاً آنچنان تراکم جمعیت زیاد بود که نمی‌شد اندیشه‌های مشترک را بآسانی منتقل کرد.

استانهای گوناگون آسیای عربی- سوریه، عراق، جزیرةالعرب، حجاز، نجد ویمن- از نظر اقتصادی واجتماعی تفاوت زیادی بایکدیگر دارند، وجا دادن آنها درچهار چوب یک حکومت غیر ممکن است.

مامعتقدیم که سوریه بعنوان یک منطقه کشاورزی وصنعتی دارای جمعیت وطبقات غیر مهاجر، از نظر سیاسی به حد کافی پیشرفته هست که بتواند امور داخلی خود را اداره کند. ما احساس می‌کنیم که مشورت وکمک تکنیکی خارج ارزشمندترین عامل در رشد ملی خواهد بود. مامایل هستیم بهای این کمک را نقد بپردازیم. و نمی‌توانیم بخاطر آن بخشی از آزادی خود را که بانیروی اسلحه بدست آورده‌ایم قربانی کنیم.

جزیره وعراق دو استان وسیع از سه شهرمتمدن هستند که قبایل پراکنده نیمه بدوی میان آنها فاصله انداخته‌اند. جهان آرزومند بهره‌برداری سریع از بین النهرین است. بدین خاطر مامعتقدیم که سیستم حکومتی آنجا باید از حمایت نیروهای انسانی ومنابع مادی یک قدرت بزرگ خارجی برخوردار باشد. لذا، خواهان یک حکومت عربی هستیم که در بخشهای دور افتاده بر اساس اصل گزینشی استوار باشد ونه انتخابی واین سیستم تاوقتی برقرار باشد که ایجاد حکومت انتخابی امکان‌پذیر شود. وظیفه اصلی حکومت عربی آنجا نظارت برفرایندهای آموزشی است که می‌باید قبایل را به سطح اخلاقی شهرها برساند.

حجاز اصولاً یک منطقه قبیله‌ای است وحکومت آن همانند گذشته، مناسب باشرایط پدر سالاری خواهد بود. ما این شرایط را بهتر از شرایط اروپا می‌دانیم. بنابر این خواستار حفظ استقلال کامل خود در آنجا هستیم.

یمن ونجد احتمالاً مسایل خود را در کنفرانس صلح مطرح نخواهند کرد. آنها مراقب خود هستند وروابط خود را باحجاز وجاهای دیگر تنظیم خواهند کرد.

در فلسطین اکثریت عظیم مردم عرب هستند. یهودیان از نظر خونی به اعراب بسیار نزدیک هستند وتضاد شخصیتی میان دو نژاد وجود ندارد. اصولاً، ما کاملاً از یک نوع هستیم. با این وجود، اعراب نمی‌توانند دردرگیری نژادها ومذاهب در این استان، که اینگونه جهانرا بامشکل مواجه ساخته است، خطر مسئولیت قضاوت بیطرفانه را بعهده بگیرند. آنها مایلند، تازمانی که یک دولت محلی منتخب بر کشور حاکم شود وپیشرفت وارتقاء مادی آنرا فعالانه بعهده بگیرد، یک قیم بزرگ برآنجا نظارت مؤثر داشته باشد.

پس از بحث مفصل درباره استانهای خودمان، ادعای برخورداری از صلاحیت ارشد را ندارم. امیدوارم قدرتهای بزرگ وسایل بهتری برای اجرای اهداف جنبش ملی ماپیدا کنند. من از طرف پدرم ونیز از سوی اعراب آسیا به اروپا آمده‌ام تابگویم آنها از قدرتهای حاضر در کنفرانس انتظار دارند که به تفاوتها واختلافات سطحی زیاد توجه نکنند وبه اعراب از دید سطحی منافع مادی موجود اروپا نگاه نکنند: انتظار دارند قدرتها به آنها بعنوان مردمی بالقوه نگاه کنند که مشتاق زبان وآزادی خود هستند وتقاضا دارند که هیچ گامی برداشته نشود که باچشم انداز اتحادنهائی این مناطق تحت یک حکومت مستقل، ناسازگار باشد.

باتأکید براختلاف شرایط اجتماعی استانهایمان، میل ندارم بگویم که میان آرمانها، منافع مادی، شعایر یاشخصیت ماکه می‌تواند وحدتمان را غیر ممکن سازد، تضاد اساسی وجود دارد. مهمترین وبزرگترین سد راه ماجهل محلی است. در این مورد نیز مسئولیت اساسی بعهده حکومت ترک قرار دارد.

بنظر ما اگر استقلال وصلاحیت محلی مابرسمیت شناخته شود، تأثیرات طبیعی نژاد، زبان ومنافع بزودی مارا به مردم واحدی تبدیل می‌کند، اما برای رسیدن به این هدف، قدرتهای بزرگ باید مرزهای داخلی باز، راههای آهن وتلگراف، وسیستمهای آموزشی واحد را تأمین کنند. برای دست یافتن به این هدف، آنها باید فکر منافع فردی وحسادتهای قدیمی خود را کنار بگذارند. بعبارتی، از شما می‌خواهیم که همه تمدن خود را برماتحمیل نکنید، بلکه به ماکمک نمائید تاآن بخشی از تجربیات شمارا که به ماخدمت می‌کند، برگزینیم. در عوض، مانمی‌توانیم چیزی به شما بدهیم، جز اینکه سپاسگزارتان باشیم[1].

1.Harewitz, Diplomacy....., **op.cit.**PP, 38-39.

سند شماره بیست و یک

قطعنامه اولین کنگره انجمنهای مسلمان- مسیحی فلسطین
(ژانویه ۱۹۱۹)

توضیح:

با نزدیک شدن زمان برپائی کنفرانس صلح پاریس و بحث آینده فلسطین و سرزمینهای عرب در آن، همچنین با گسترش نزاع میان فلسطینی‌ها و صهیونیست‌ها، اولین کنگره انجمنهای مسلمان- مسیحی فلسطین در اول فوریه ۱۹۱۹ در بیت‌المقدس تشکیل شد و خواسته‌های خود را در رابطه با آینده فلسطین بصورت قطعنامه زیر مطرح کرد. یک نسخه از این قطعنامه در ۱۱ مارس ۱۹۱۹ به فیصل پسر شریف حسین داده شد تا آنرا در کنفرانس صلح پاریس مطرح سازد. اما فیصل بدلیل توافقهای بعدی با وایزمن و پذیرش طرح موطن ملی یهود، از این کار خودداری ورزید.

* * *

۱- ما فلسطین را بخشی از سوریه عربی می‌دانیم که هرگز و هیچگاه از آن جدا نبوده است. ما از طریق قید و بندهای مذهبی، ملی، زبانی، اقتصادی و جغرافیائی با آن پیوند داریم.

۲- ما اعلامیه آقای پیشون (Pichon) وزیر خارجه فرانسه را که داعی داشتن حق و حقوق در کشور ما (فلسطین-م) شده است و مدعی است این حق و حقوق با آمال ساکنان فلسطین مطابقت دارد رد می کنیم. این ادعا از هیچگونه اساس و پایه‌ای برخوردار نیست. بدین خاطر، تمام اظهاراتی را که در سخنرانی ۲۹ دسامبر ایشان گفته شده است، رد می کنیم.

۳- با توجه به نکته فوق، مایل هستیم که سوریه جنوبی یا فلسطین، از حکومت سوریه عربی مستقل جدا نشود و فارغ از هرگونه نفوذ و حمایت خارجی باشد.
٤- بر اساس اصول (۱٤ گانه) ویلسون رئیس‌جمهور آمریکا که مورد قبول همه قدرتهای بزرگ است، هرپیمانی که در رابطه با کشور ما و آینده‌اش منعقد می‌شود، باطل و بی‌اعتبار است و از نظر ما ارزشی ندارد.
۵- در صورت نیاز، حکومت کشور خواستار کمک دوست خود بریتانیای کبیر در جهت بهبود اوضاع و توسعه فلسطین خواهد شد. اما بشرطی این کمک را خواهیم پذیرفت که بر استقلال و وحدت عربی کشور هیچ تأثیر سوئی بجای نگذارد و بر روابط حسنه آن با قدرتهای متفق لطمه وارد نسازد.

سند شماره بیست و دو

توافق فیصل- وایزمن و نامه‌های فیصل-فرانکفورتر[1]

توافق میان امیرفیصل و دکتر وایزمن

(سوم ژانویه ۱۹۱۹)

والاحضرت امیرفیصل، به نمایندگانی از جانب پادشاهی عربی حجاز، و دکتر چیم وایزمن به نمایندگی از طرف سازمان صهیونیستی، با آگاهی از خویشاوندی نژاد و علایق کهن موجودمیان اعراب و یهودیان و با درک این مسئله که مطمئن‌ترین وسیله تحقق آمال ملی آنها از طریق نزدیکترین همکاری ممکن در تحول دولت عربی و فلسطین امکان‌پذیر است و با اشتیاق بر تأکید مجدد حسن تفاهم موجود میان آنها، بر سر مواد زیر به توافق رسیده‌اند:

ماده ۱

دولت عربی و فلسطین تمامی روابط و تعهدات خود را بر اساس حسن‌نیت و تفاهم صمیمانه استوار ساخته و در راه رسیدن به این هدف نمایندگان معتبر (اکردیته) عرب و یهود در سرزمینهای مربوطه مستقر خواهند شد.

ماده ۲

اندکی پس از تکمیل مشورتهای کنفرانس صلح، مرزهای قطعی میان دولت عربی و فلسطین توسط کمیسیونی که مورد توافق طرفین است معین خواهد شد.

ماده ۳

بهنگام تدوین قانون اساسی و تأسیس دولت فلسطین، اقداماتی باید اتخاذ شود که

1. The Feisal- Weizmann Agreement and Feisal- Frankfurter Letters

اجرای اعلامیه دوم نوامبر ۱۹۱۷ حکومت بریتانیا را به بهترین و کاملترین وجه تضمین کند.

ماده ٤

تمامی اقدامات لازم برای تشویق مهاجرت یهودیان به فلسطین در سطح وسیع و اسکان مهاجران یهود در این سرزمین از طریق ساختن آبادی‌نشین‌ها و بارورکردن سریع خاک صورت خواهد گرفت. هنگام دست زدن به این اقدامات، حق کشاورزان روستایی و اجاره‌نشین عرب محفوظ بوده و به بهبود و تحول اقتصادی آنها کمک خواهد شد.

ماده ۵

هیچگونه مقررات یا قوانینی برای ممنوعیت انجام آزادانه فرایض مذهبی یا دخالت در آنها وضع نخواهد گردید. انجام فرایض مذهبی و ابراز عقاید دینی و عبادت بدون هیچگونه تبعیض یا مداخله‌ای باید برای همیشه آزاد باشد. داشتن شرایط مذهبی برای برخورداری از حقوق مدنی یا سیاسی لازم نیست.

ماده ٦

اماکن متبرکه محمدی (اسلامی) باید تحت کنترل معتقدین به آئین‌محمدی باشد.

ماده ۷

سازمان صهیونیستی ارسال کمیسیونی از متخصصان برای بررسی امکانات اقتصادی کشور و گزارش بهترین شیوه‌ها و وسایل تحول آن را پیشنهاد می‌کند. سازمان صهیونیستی کمیسیون فوق‌الذکر را در اختیار دولت عربی می‌گذارد تا امکانات اقتصادی حکومت عربی را بررسی کرده و بهترین شیوه‌ها و وسایل تحول آنرا گزارش دهد. بنابر این سازمان صهیونیستی حداکثر تلاش خود را برای کمک به دولت عربی برای فراهم ساختن وسایل تحول و توسعه منابع طبیعی و امکانات اقتصادی آن بکار خواهد برد.

ماده ۸

طرفین بدینوسیله توافق می‌کنند که با اتفاق و هماهنگی کامل در تمام مسایل مربوط به این امر، قبل از تشکیل کنگره صلح اقدام کنند.

ماده ۹

هرگونه اختلافی که میان طرفین قرارداد بروز کند، برای داوری به دولت بریتانیا ارجاع می‌شود. (این توافق)در لندن، انگلستان، به تاریخ روز سوم ژانویه یک هزار و نهصد و نوزده به امضاء رسید.

چیم وایزمن ــ فیصل ابن حسین

شرط امیر فیصل

چنانچه اعراب به همان مقاماتی که در اظهارات چهارم ژانویه‌ام خطاب به وزیران امور خارجه بریتانیا خواسته‌ام برسند، به آنچه که در این توافق نوشته شده عمل خواهم کرد. و اگر تغییراتی در آنها داده شود، نمی‌توانم مسئول و پاسخگوی شکست اجرای این توافق باشم.

فیصل ابن حسین

سند شماره بیست و سه

مکاتبه فیصل ـ فرانکفورتر

هیئت نمایندگی حجاز. پاریس، ۳ مارس ۱۹۱۹

مسترفرانکفورترعزیز،

می‌خواهم از این فرصت یعنی اولین تماس خود با صهونیست‌های آمریکائی استفاده کرده و آنچه را که غالباً به دکتر وایزمن در عربستان و اروپا گفته‌ام، به استحضار شما برسانم.

ما احساس می‌کنیم که اعراب و یهودیان از لحاظ نژادی خویشاوند (پسر عمو) هستند، و از ستم و سرکوب مشابه توسط قدرتهای‌قوی‌تراز خود رنج برده‌اند، و برحسب تصادف نخستین گام را به جانب رسیدن به آرمانهای ملی خود برداشته‌اند.

ما اعراب، بویژه تحصیل کرده‌هایمان، باعمیق ترین احساس همدردی به جنبش صهیونیستی نگاه می‌کنیم. هیئت نمایندگی ما در پاریس از طرحها و پیشنهاداتی که سازمان صهیونیستی به کنفرانس صلح تسلیم کرده است کاملا آگاه می‌باشد. این طرحها و پیشنهادات ازنظر ما معتدل و مناسب هستند و تا آنجا که به ما مربوط می‌شود، حداکثر تلاش خودرا برای کمک به آنها مبذول می‌داریم و آرزومندیم که یهودیان یک موطن بسیار مناسب و خوشایند داشته باشند.

ما نزدیکترین روابط را با رؤسای جنبش شما بویژه با دکتر وایزمن داشته‌ایم، و به روابط خود ادامه می‌دهیم. وایزمن به قضیه ما کمک زیادی کرده است و امیدوارم اعراب بزودی درموقعیتی قرار گیرند که خوبی‌های یهودیان را جبران کنند. ما بخاطر خاور نزدیک بازسازی شده بایکدیگر کار می‌کنیم و دوجنبش ما مکمل یکدیگر هستند.

جنبش یهود یک جنبش ملی و نه امپریالیستی است. جنبش ما نیز ملی است و نه امپریالیستی، و برای هردوی ما درسوریه جا وجود دارد. درواقع بنظر من هیچیک نمی‌تواند بدون دیگری به موفقیت کامل دست یابد.

افرادی که از رهبران ما و شما کمتر مطلع و مسئول هستند و ضرورت همکاری اعراب و صهیونیست‌ها را نادیده می‌گیرند، سعی کرده‌اند از مشکلات محلی که ضرورتاً درمراحل اولیه جنبش‌های ما در فلسطین بوجود می‌آیند بهره‌برداری کنند. متأسفانه بعضی از آنها اهداف شما را به روستائیان عرب و اهداف ما را به روستائیان یهود بدارائه داده‌اند و نتیجه آن شده است که طرفهای ذینفع بتوانند از به اصطلاح اختلافات و تفاوتهای ما بهره‌برداری کنند.

میل دارم قاطعانه نزد شما تأکید کنم که این اختلافات اصولی نیستند، بلکه اختلافاتی جزئی بحساب می‌آیند که قاعدتاً و به طور اجتناب ناپذیر در هر گونه تماس میان همسایگان بوجود می‌آید و با حسن نیت و به آسانی قابل تعدیل هستند.

من و مردم عرب به آینده‌ای چشم دوخته‌ایم که امیدواریم یهودیان و اعراب به یکدیگر کمک کنند تا کشورهائی که درآن نفع متقابل داریم بار دیگر بتوانند مقام خود را درجامعه مردم متمدن جهان بدست آورند.

ارادتمند

(امضاء) فیصل

پنجم مارس ۱۹۱۹

پاسخ فرانکفورتر به فیصل

والاحضرت،

اجازه بدهید از طرف سازمان صهیونیستی، همراه با قدردانی عمیق دریافت نامه اخیر شما را به‌اطلاع برسانم. آن گروه از ما که از ایالات متحده آمریکا آمده‌اند، از روابط دوستی و همکاری فعال میان شما و رهبران صهیونیست بویژه دکتر وایزمن خشنود بوده‌اند. می‌دانستیم که جز این نیز نمی‌شود. می‌دانستیم ک آرزوها و آمال مردم عرب و یهود شبیه هم هستند. هر یک در آرزوی استقرار ملت خود در موطنش است. هر یک به‌شیوه خود به تمدن خدمت می‌کند، و هر یک در پی شیوه زندگی مسالمت‌آمیز خود می‌باشد.

رهبران صهیونیست ومردم یهود که (گروه اول) سخنگویشان هستند، از قدرت معنوی جنبش عربی خشنود می‌باشند. رهبران صهیونیست که خود در جستجوی عدالت هستند، علاقه‌مندند که کنفرانس صلح اهداف ملی برحق مردم عرب را تأئید کرده ومحفوظ بدارد.

از اعمال واظهارات گذشته شما پی بردیم که جنبش صهیونیستی وبه عبارت دیگر اهداف ملی مردم یهود از حمایت شما وحمایت مردم عرب که شما سنخگویشان هستید، برخوردار بوده است. سازمان صهیونیستی اکنون این اهداف را به عنوان طرحها وپیشنهادات قاطع به کنفرانس صلح ارائه داده است. مابراستی خوشحالیم که شما این طرحها وپیشنهادات را «معتدل ومناسب» قلمداد می کنید وشمارا حامی ثابت قدم تحقق آنها می‌بینیم. برای مردم عرب ویهود هردومشکلاتی در پیش است، مشکلاتی که زمامداری متحد رهبران عرب ویهود را باسختی ودشواری مواجه می‌سازد. چون بازسازی دوتمدن بزرگی که طی قرنها دچار ستم وآشوب وسوء حکومت بوده، وظیفه چندان ساده‌ای نیست. ما هر یک مشکلاتی داریم وباید بعنوان دوست بایکدیگر کار کنیم، دوستانی که اهداف وطرحهای مشابه محرک آنها است وخود در پی آزادی وپیشرفت کامل برای دو مردم همسایه وهمجوار هستند. اعراب ویهودیان از نظر سرزمین همسایه هستند وماچاره‌ای نداریم جز اینکه بعنوان دوستان یکدیگر در کنار هم زندگی کنیم[1].

باحترامات فائقه

(امضاء) فلیکس فرانکفورتر

1. Walter Laqueur and Barry Rubin, **op.cit**, PP, 18-22.

سند شماره بیست و چهار

یادداشت کنگره عمومی سوریه به کمیسیون کینگ- کرین[1]
(۲ ژوئیه ۱۹۱۹)

ما اعضاء امضاء کننده زیر از کنگره عمومی سوریه، متشکل از نمایندگان سه ناحیه جنوبی، شرقی و غربی که از جانب ساکنان بخشهای مختلف مسلمانان، مسیحیان و یهودیان اعتبار و اختیار یافته‌ایم، در دوم ژوئیه ۱۹۱۹ در دمشق تشکیل جلسه داده و پیرامون بیانیه زیر در رابطه با آمال و آرزوهای مردم کشوری که ما را بعنوان نماینده خود در بخش آمریکائی کمیسیون بین‌المللی برگزیده‌اند به توافق رسیده‌ایم. ماده پنجم این بیانیه با اکثریت مطلق و بقیه مواد به اتفاق آراء پذیرفته شد.

۱- ما خواهان استقلال کامل و مطلق سوریه در داخل محدوده‌های زیر می‌باشیم: سیستم توروس در شمال، رفح و خط منتهی به جنوب سوریه از الجوف و خط حجاز به عقبه در جنوب، رودخانه‌های فرات و خبور وخطی که از شرق ابوکمال شرق الجوف قرار گرفته است در شرق، و دریای مدیترانه در غرب این کشور قرار گرفته‌اند.

۲- ما خواهان آن هستیم که حکومت کشور سوریه، یک پادشاهی مشروطه غیرنظامی دمکراتیک براساس اصول عدم تمرکز باشد که حقوق اقلیت‌ها را حفظ کند، و نیز خواستاریم که امیرفیصل که در راه آرمان رهائی ما دست به یک مبارزه با شکوه زده و شایسته اعتماد و اتکاء کامل ما می‌باشد، بعنوان پادشاه این کشور برگزیده شود.

۳- با در نظر گرفتن این حقیقت که اعراب ساکن منطقه سوریه بالطبع کم استعدادتر

1. Resolutions of General Syrian Congress

از دیگر نژادهای پیشرفته نبوده و به هیچ نحو عقب افتاده‌تر از بلغارها، صرب‌ها، یونانی‌ها و رومانی‌ها در آغاز استقلالشان نیستند، به ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل که ما را جزو ملت‌هائی قرار داده که در نیمه راه تحول و توسعه خود هستند و بنابراین به یک قدرت قیم نیازمندند، اعتراض داریم.

٤- در صورتیکه کنفرانس صلح بخاطر ملاحظات خاصی که ممکن است ما ندانیم،این اعتراض را رد کند،ما با اتکاء به اعلامیه‌های پرزیدنت ویلسون که به جاه‌طلبی و رؤیای فتح و استعمارخاتمه داد، قیمومت مذکور در میثاق جامعه ملل را تنها نوعی کمک و تعاون اقتصادی و فنی تلقی می‌کنیم که ضرری به استقلال کامل ما نباید بزند.

از آنجا که آرزو داریم کشورمان دستخوش استعمار نشود و هیچ جاه‌طلبی سیاسی نیز در سر نداریم، خواهان کمک اقتصادی و فنی از ایالات متحده آمریکا خواهیم شد، اما بشرطی که زمان این کمک از ۲۰ سال فراتر نرود.

۵- در صورتیکه آمریکا خود را در موقعیتی نیافت که درخواست کمک ما را بپذیرد، از بریتانیای کبیر خواهیم خواست، آنهم بشرطی که استقلال و وحدت کامل کشورمان نقص نشود و مدت کمک نیز از دوران سابق‌الذکر در ماده قبلی فراتر نرود، به ما یاری دهد.

٦- ما هیچگونه حقی را از جانب حکومت فرانسه در مورد هر بخشی از کشور سوری‌مان، برسمیت نمی‌شناسیم و این را نیز قبول نداریم که فرانسه باید به ما کمک کند و یا تحت هر شرایط و در هر مکانی درکشور ما سهم داشته باشد.

۷- ما با ادعاهای صهیونیست‌ها برای تأسیس یک جامعه مشترک‌المنافع یهودی در بخش جنوبی سوریه که به فلسطین معروف است، مخالفیم. و با مهاجرت صهیونیست‌ها به هر بخشی از کشورمان نیز مخالف هستیم، چون عنوان آنها را برسمیت نمی‌شناسیم و از نقطه نظر ملی، اقتصادی و سیاسی این مسئله را خطر مهمی برای مردم خود می‌دانیم. هموطنان یهودی ما باید از حقوق مشترک برخوردار شوند ومسئولیت‌های مشترک را بعهده گیرند.

۸- ما خواهان آن هستیم که بخش جنوبی سوریه، معروف به فلسطین، و منطقه ساحل غربی که شامل لبنان می‌شود، از کشور سوریه جدا نشود. ما مایل هستیم که وحدت کشور در مقابل تقسیم آن تحت هر شرایط و عنوان، تضمین شود.

۹- ما استقلال کامل بین‌النهرین آزاد شده را خواستاریم و معتقدیم که نباید هیچگونه

موانع اقتصادی میان دو کشور ایجاد شود.

۱۰- اصول اساسی پرزیدنت ویلسون مبنی بر محکوم کردن پیمانهای مخفیانه ما را بر آن می‌دارد تا با شدت تمام به هرگونه پیمانی که مشوق تقسیم کشور سوری ما باشد، و نیز به هرگونه بند و بست خصوصی به منظور استقرار صهیونیسم در بخش جنوبی سوریه اعتراض کنیم. بنابراین لغو کامل این پیمانها و توافقات را خواستاریم.

اصول شرافتمندانه پرزیدنت ویلسون اعتقاد ما را به این مسئله تقویت می‌کند که آمال ما که ازاعماق قلب‌هایمان ریشه می‌گیرد، باید عامل قطعی در تعیین آینده ما باشد، پرزیدنت ویلسون و مردم آزاد اندیش آمریکا حامیان تحقق امیدهای ما می‌باشند واز این طریق صداقت و همدردی شرافتمندانه خود با آمال ملل ضعیف بطور اعم و مردم عربی ما را بطور اخص، ثابت خواهند کرد.

همچنین اطمینان کامل داریم کنفرانس صلح پی خواهد برد که ما علیه ترک‌ها که در تمام امتیازات و منافع مدنی، سیاسی و نمایندگی باآنها مشارکت داشتیم قیام نکرده‌ایم، بلکه آنها حقوق ملی ما را پایمال و نقض کرده‌اند. بنابراین کنفرانس آرزوهای کامل ما را برآورده خواهد کرد تا حقوق سیاسی ما پس از جنگ از میزان قبل از آن کمتر نباشد، زیرا در راه آرمان آزادی و استقلال خود خون زیادی داده‌ایم.

ما خواستاریم اجازه دهند هیئتی را به نمایندگی خود به کنفرانس صلح بفرستیم تا ضمن دفاع از حقوق ما، آمال و آرزوهایمان را تحقق بخشد[1].

1.Walter Laqueur and Barry Rubin, **op.cit,** PP.31-33.

سند شماره بیست و پنج

توصیه‌های کمیسیون کینگ- کرین[1] (۲۸ اوت ۱۹۱۹)

۱- سوریه- فلسطین

الف: **ما اعضاء کمیسیون، اول و مهمتر از همه برطبق دستورات و وظایف خود، توصیه می‌کنیم هردولت خارجی (چه یک یا چند قدرت) که برای آمدن به سوریه درنظر گرفته می‌شود، براساس منشور جامعه ملل بعنوان یک قدرت قیم، و نه بعنوان یک قدرت استعماری به مفهوم قدیمی این اصطلاح، و باآگاهی صریح از این امر که «رفاه و توسعه» مردم سوریه برایش یک «وظیفه مقدس» می‌باشد، وارد کشور شود.**

۱- به این منظور قیمومت باید زمان محدودی داشته باشد و اختتام آن توسط جامعه ملل، باتوجه به تمام واقعیاتی که سال بسال درگزارشات سالانه قدرت قیم به جامعه ملل یا به شیوه‌های دیگر آمده است، مشخص گردد.

۲- دولت قیمومت باید برای تضمین موفقیت کشور جدید، از وقت و قدرت کافی برخوردار باشد. بویژه بعهده گرفتن تعهدات آموزشی و اقتصادی مهم را، که برای تامین اساس و بنیان کشور ضروری است، امکان‌پذیر سازد.

۳- دولت قیمومت باید از آغاز تأکید قوی و حیاتی برامور آموزشی داشته باشد و ضرورت تحصیل و آموزش شهروندان یک کشور دمکراتیک و ایجاد روحیه ملی صحیح را بروشنی قبول کند. این بارورسازی روحیه ملی بویژه برای کشوری نظیر سوریه که تنها دراین اواخر به خودآگاهی رسیده است، لازم می‌باشد.

1. Recommendations of the King-Crane Commission

٤- قدرت قیم باید از آغاز انجام وظیفه خود، قاطعانه مردم سوریه را تاحدی که شرایط اجازه می‌دهد، از طریق استقرار تمام نهادهای لازم برای یک کشور دمکراتیک و از طریق سهیم ساختن روزافزون آنان درامر اداره مملکت و بدین ترتیب بوجود آوردن تدریجی یک سیستم شهروندی آگاهانه که بدور از خودخواهی به پیشرفت کشور و درعین حال ایجاد یک گروه بزرگ کارمندان منظم غیرنظامی علاقه‌مند است، برای دولت خودگردان مستقل تربیت نماید.

۵- دوره «سرپرستی و قیمومت» نباید بطور نامحدود تمدید شود، بلکه درفرصت مناسب، یک حکومت خودگردان مستقل برای سوریه تأسیس گردد. لازم به یادآوری است که کار اصلی و نخستین دولت، نه انجام امور جزئی، بل ترقی شهروندان است.

٦- وظیفه قدرت قیم بویژه درکشوری نظیر سوریه و دراین دوران،تأمین آزادی کامل مذهبی درقانون و درعمل و دقت زیاد برای حفظ حقوق اقلیت‌ها است. برای دوام و بقای موفقیت کشور جدید عربی، چیزی حیاتی‌تر از این مسئله وجود ندارد.

۷- درجهت تحول و توسعه اقتصادی سوریه، باید از مقروض ساختن کشور جدید به میزان خطرناک و نیز ایجاد هرگونه گرفتاری مالی برای قدرت قیم اجتناب شود. از طرف دیگر امتیازات مسلم مشروع خارجیان، نظیر حقوق مربوط به داشتن مدارس، امتیازات تجاری و غیره باید محفوظ بماند، اما به صلاحدید و اختیار جامعه ملل به نفع سوریه قابل بررسی و اصلاح باشد. قدرت قیم نباید از موقعیت خود جهت اعمال کنترل انحصاری به زیان سوریه یا ملل دیگر بهره‌برداری کند، بلکه درپی این باشد که کشور جدید را باسرعت ممکن به استقلال اقتصادی و نیز استقلال سیاسی برساند.

برای اجرای توصیه‌های بعدی کمیسیون، درصورتی‌که کنفرانس صلح و جامعه ملل نسبت به سیاست قیمومت برطبق «میثاق جامعه ملل» صداقت داشته باشند، اجرای حداقل شرایط ذکر شده کنونی باید تضمین گردد. این موضوع باید ضروری‌ترین منافع سوریه را بدون توجه به سازمان نهائی سیستم قیمومت حفظ نماید. کنگره دمشق ترس و نگرانی شدید خویش را از اینکه ممکن است کشور آنها بسادگی، هرچند تحت عنوان دیگری، به ملک استعماری یکی از قدرتهای دیگر تبدیل شود، ابراز کرده است. این ترس و نگرانی باید کاملاً برطرف شود.

ب: ثانیاً توصیه می‌کنیم که وحدت سوریه، بنابدرخواست مشتاقانه و جدّی اکثریت بزرگ مردم سوریه، محفوظ بماند.

۱- بدلیل محدود بودن بیش از حد سرزمین سوریه، کمی بیش از حد جمعیت آن و وحدت بسیار آشکار اقتصادی، جغرافیائی، نژادی و زبانی‌اش، ایجاد و تأسیس کشورهای مستقل درداخل مرزهای آن مطلوب نیست و درصورت ممکن باید از تقسیم آن اجتناب ورزید. کشور سوریه از نظر زبان، فرهنگ، سنتها و رسوم، کاملاً عربی است.

۲- این توصیه با «ملاحظات کلی» مهمی که قبلاً مورد بحث قرار گرفت و نیز اصول منشور جامعه ملل، همچنین آمال اکثریت مردم سرزمین موردنظر (سوریه) مطابقت و هماهنگی دارد.

۳- محدوده‌های دقیق سوریه، پس از اینکه قلمرو آن بطورکلی مشخص شد، باید توسط کمیسیون ویژه مرزها و حدود تعیین گردد. بهرحال اعضاء کمیسیون (کینگ- کرین- م) معتقدند که ادعای کنفرانس دمشق مبنی برتعلق سلیسیا (Cilicia) به قلمرو سوریه از لحاظ تاریخی و یا روابط تجاری و زبانی، موجه نیست. مرز میان جمعیت عرب زبان و ترک زبان بطور مسلم سلیسیا را درقلمرو آسیای صغیر، و نه سوریه، قرار می‌دهد. بعلاوه، سوریه برخلاف بخش داخلی آسیای صغیر نیاز چندانی به ساحل آبی بیشتر ندارد.

٤- درپشتیبانی از برسمیت شناختن وحدت سوریه، نباید آمال طبیعی مناطقی نظیر لبنان که قبلاً از استقلال نسبی برخوردار بوده‌اند، به فراموشی سپرده شود. بدون شک اعطای مقدار زیادی خودمختاری محلی، بویژه درمورد گروههائی که شدیداً اتحاد و یکسانی دارند، به وحدت واقعی کمک خواهد کرد. حتی خود «برنامه دمشق» که باآن جدیت و اشتیاق بروحدت سوریه تأکید و پافشاری می‌کند، مشوّق ایجاد حکومتی است که «براساس اصول عدم تمرکز» استوار باشد.

لبنان درداخل امپراتوری ترک از میزان رونق و خودمختاری قابل توجهی برخوردار بود. و بطور مسلم نباید درداخل یک کشور ملی سوری، تحقق آمال و آرزوهای مشروع خود را کمتر امکان‌پذیر ببیند. بلکه برعکس، چنانچه قرار باشد بجای استقلال کامل از سوریه، به عضو اصلی و پایدار کشور تبدیل شود، انتظار می‌رود که روابط اقتصادی و سیاسی آن بابقیه سوریه بهتر باشد.

لبنان بعنوان کشوری که قبلاً تحت سلطه و حاکمیت مسیحیان قرار داشت، طبیعتاً از سلطه مسلمانان دریک سوریه واحد بیم و هراس دارد. اما درمقابل یک چنین سلطه‌ای از

چهار جهت حراست و حفاظت می‌شود: اول خودمختاری وسیع خودش.دوم حضور یک قدرت قیم قوی برای مدت قابل توجهی که قانون اساسی و شیوه عمل (رویه) کشور جدید طی آن شکل خواهد گرفت. سوم نظارت جامعه ملل و تأکید آن برآزادی مذهبی و حفظ حقوق اقلیت‌ها. چهارم مسلم بودن این امر که حکومت عربی ضرورت یک چنین کشوری را، چنانچه قرار باشد مورد قبول جامعه ملل قرار گیرد، احساس می کند. علاوه براین، تجربه روابط گروهها و آئین‌های مذهبی مختلف درهند نشان می‌دهد چنانچه مسیحیان بجای خروج از کشور و پراکندگی به میزان زیاد و درنتیجه تحت تبعیض قرار گرفتن، به میزان وسیع درکشور حضور داشته باشند، خطر بروز دیدگاههای ارتجاعی اسلامی کمتر خواهد بود.

چنانچه لبنان بعنوان کشوری که سابقاً تحت سلطه مسیحیان بوده درچهارچوب کشور سوریه باقی بماند درمقامی قرار می گیرد که از اعمال نفوذ قویتر و مفیدتری برخوردار خواهد شد. درضمن مشکلات و نیازهای خود را درک کرده و درتمام شئونات خود سهیم خواهد شد و تنها به مسایل محدود به خود خواهد پرداخت. بنابراین برای حفظ لبنان و سوریه باید وحدت سوریه را مورد تشویق قرار داد. مسلماً بسیاری از افراد اندیشمند لبنان خود بااین نظر موافق هستند. درمورد فلسطین نیز باید به همینگونه اظهارنظر کرد. فلسطین بعنوان «سرزمین مقدس» یهودیان، مسیحیان و مسلمانان موقعیت منحصر بفردی دارد، و چنانچه قرار باشد نسبت به آن اقدام موجهی صورت گیرد، باید اقدام منحصر بفردی باشد. این مسئله بویژه دررابطه باتوصیه مربوط به صهیونیسم، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

ج: ثالثاً ما توصیه می‌کنیم که سوریه تحت نظر یک قدرت قیم قرار گیرد زیرا جهت تامین وحدت واقعی وموثر آن، این شیوه طبیعی بنظر می‌رسد.

۱- تقسیم اداره استانهای سوریه، حتی چنانچه وحدت ملی موجود برسمیت شناخته شود، میان چند قدرت قیم، یا تعیین یک قیمومت مشترک ناظر بر کل کشور براساس طرح کمیسیون، هیچکدام (از این شقوق) طبیعتاً بهترین راه تأمین وارتقاء وحدت کشور جدید، یا حتی وحدت کلی تمام مردم نخواهد بود. ممکن است اوضاع واحوال، کنفرانس صلح را به تعیین یک چنین قیمومت تقسیم شده‌ای متمایل کند، اما چنانکه ملاحظات قبلی ثابت کرد، از نقطه نظر منافع برتر مردم این راه حل انتخاب داوطلبانه آنها نمی‌تواند باشد.

۲- نباید فراموش کرد که راه حل سیاسی هر چه باشد، مردم سوریه در آنجا حضور دارند و به نحوی ناچارند با هم زندگی کنند. آنها- اعراب شرق ومردم ساحل ، مسلمانان ومسیحیان- مجبورند کنار یکدیگر به زندگی ادامه دهند. آیا از طریق تعیین تنها یک قدرت قیم، به آنها در برقراری روابط نسبتاً خوب ونهایتاً صمیمانه کمک می‌شود یا این امر مانع تحقق آن روابط است؟ شکی نیست که حل مشکل روابط مختلف بطور سریع ومکانیکی، مردم را به دسته‌های مستقل کوچک منشعب و تقسیم می کند و چنانکه قضیه ترکها وارامنه نشان داد، روابط گاهی اوقات چنان غیرقابل تحمل می‌شود که ایجاد نوعی تقسیم بندی،ضروری و اجتناب ناپذیر می‌نماید. اما بطور کل، تلاش جهت جدائی کامل، تنها باعث تشدید اختلافات و گسترش تضاد می‌شود. درس عبرت ناشی از آگاهی اجتماعی جدید، ضرورت درک «نیمه دیگر» را که تنها از طریق روابط نزدیک، پویا و زنده امکان پذیر است، نشان می‌دهد. یک قدرت قیم واحد ضمن اعطای خودمختاری منطقی و معقول برای کاهش برخورد میان گروهها، باید به وحدت احساسات در سراسر کشور کمک دائم و موثر کند و دائما روابط گروهها را بهبود بخشد.

مردم سوریه در جریان گفتگوهایمان، غالباً تأکید کرده‌اند روابط ناخوشایندی که تاکنون میان گروههای مختلف وجود داشته، بیش از هر چیز ناشی از تحریک مستقیم حکومت ترک بوده است. هنگامی که عدالت بطور منصفانه و بی‌طرفانه نسبت به همه اعمال شود و زمانی که معلوم شود هدف حکومت واحد خدمت یکسان به تمام طبقات می‌باشد ونه استثمار آنها، روابط انسانی شایسته ومطلوب بطور مسلم بوجود آمده وچنان اساس و بنیان پایداری برای وجود این روابط استوار خواهد شد که از طریق جدائی افراد از یکدیگر و تقسیم آنها به گروههای مخالف با یکدیگر امکان پذیر نیست.

بنابراین، ما جهت خیر ومصلحت هر چه بیشتر آینده تمام گروهها و مناطق بطور یکسان، مشوق این مسئله هستیم که تمامی سوریه تحت نظر یک‌قیمومت واحد گذاشته شود.

د: رابعاً ، توصیه می‌کنیم که امیر فیصل، رئیس کشور جدید سوریه واحد شود.

۱- کنگره دمشق به نمایندگی وبنام مردم سوریه بطور علنی و به اتفاق آراء خواستار این امر است و ظاهرا دلیلی وجود ندارد تانسبت به خواست اکثریت وسیع جمعیت سوریه که‌صادقانه‌مایلند امیرفیصل حکمران آنها باشد، تردید کنیم.

۲- بنظر می‌رسد که یک پادشاهی مشروطه متکی به اصول دمکراتیک، با توجه به تربیت کهن اعراب براساس شرایط قبیله‌ای واحترام سنتی آنها به رؤسایشان، طبیعتاً برای آنها مناسب باشد. بنظر می‌رسد که آنها بیش از تمام مردم دیگر، به پادشاهی که سمبول شخصی قدرت کشور باشد، نیاز دارند.

۳- امیر فیصل نیز بطور طبیعی به این قدرت رسیده، وکس دیگری وجود ندارد که بتواند جانشین مناسبی برای او باشد. امتیاز بزرگ او این است که فرزند شریف مکه است و بدین خاطر در سراسر جهان اسلام مورد احترام و افتخار می‌باشد. او یکی از رهبران برجسته عرب بود که مسئولیت قیام اعراب علیه ترکها را بعهده داشت و بدین ترتیب درآزادی و رهائی کامل بخشهای عربی زبان امپراتوری ترک سهیم بود. در نتیجه، کنگره دمشق او را ستایش کرد واعلام کرد «مورد اعتماد واطمینان کامل آنها» می‌باشد. بریتانیا او را بعنوان امید بخش ترین نامزد رهبری کشور عربی جدید مورد حمایت قرار داد. او بدلیل برخورداری از موفقیت وارتباط با خانواده شریف مورد توجه وسیع اعراب است و در غرب (جهان عرب- م) بیشترین طرفدار و هواخواه را دارد. روابط او با اعراب شرق سوریه دوستانه است و پادشاهی او از آنطرف مورد تهدید قرار نخواهد گرفت. بدون شک او از یک چنین جذبه نیرومندی برای مسیحیان ساحل غربی، چنانکه برای اعراب شرق دارد، برخوردار نیست، اما هیچ مردی را نمی‌توان نام برد که جذبه کلی نیرومندتری از او داشته باشد. او صبور و خردمند است، در رفتار با افراد مهارت دارد، شیوه رفتارش شایسته است ومردی با صداقت ودارای بینش و قدرت می‌باشد. سخن گفتن در این مورد که آیا از توان ونیروی کامل لازم برای انجام وظیفه دشوارش برخوردار است یا نه، هنوز بسیار زود است، اما بطور مسلم هیچ رهبر عرب دیگر از این همه عناصر قدرتی که او دارد برخورددار نیست واو در طول دوران قیمومت از کمک فوق‌العاده‌ای برخوردار خواهد شد.

کنفرانس صلح می‌تواند از این واقعیت براستی خشنود باشد که عربی با این ویژگی‌ها، برای رهبری این کشور جدید در خاور نزدیک موجود می‌باشد.

ه : خامساً، ما توصیه می‌کنیم که در برنامه افراطی صهیونیست‌ها در رابطه با مهاجرت نامحدود یهودیان به فلسطین که در نهایت فلسطین را یک کشور کاملا یهودی می‌داند، اصلاحات جدّی بعمل آید.

۱- اعضای کمیسیون مطالعه خود در مورد صهیونیسم را در حالیکه آمادگی ذهنی

قبلی مساعدی نسبت به آن داشتند، آغاز کردند، اما واقعیتهای عینی در فلسطین و بهمراه آن اصول کلی مورد نظر و قبول متفقین که مورد پذیرش سوریها نیز قرار گرفته است، آنها را به این جانب سوق داد تا این توصیه را مطرح کنند.

۲- کمیسیون صهیونیستی اعزامی به فلسطین، مطالب زیادی در مورد برنامه صهیونیستی به کمیسیون داد و کمیسیون چیزهای زیادی راجع به مستعمرات صهیونیستی و دعاوی آنها در کنفرانسها شنید و شخصاً بعضی از دست آوردهای آنان را به چشم دید. آنها چیزهای زیادی برای پذیرفتن آمال و طرحهای صهیونیست‌ها بدست آوردند و از خودگذشتگی بسیاری از مستعمره نشین‌ها وموفقیت‌آنها در غلبه بر موانع طبیعی بزرگ از طریق شیوه‌های مدرن را مورد قدردانی قرار دادند.

۳- کمیسیون همچنین تشویق قطعی صهیونیست‌ها از سوی متفقین بر طبق بیانیه بالفور و پذیرش آن از سوی نمایندگان متفقین را مورد تصدیق قرار داد. اما، اگر متن دقیق اظهارات بالفور را که از «استقرار یک موطن ملی برای مردم یهود در فلسطین» طرفداری می‌کند مورد توجه قرار دهیم و قبول داشته باشیم که می‌گوید: «بروشنی قابل درک است که هیچ اقدامی نباید به زیان حقوق مدنی و مذهبی جوامع موجود غیر یهود در فلسطین صورت گیرد»، جای شک و تردید باقی نمی‌ماند که برنامه افراطی صهیونیستی باید به میزان زیاد مورد اصلاح قرار بگیرد. چون «یک موطن ملی برای مردم یهود» برابر با تبدیل فلسطین به یک کشور یهودی نیست و نیز برپائی یک چنین کشوری بدون اعمال شدیدترین تجاوز به «حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیریهود موجود در فلسطین» امکان پذیر نیست. در کنفرانس کمیسیون (کینگ- کرین- م) با نمایندگان یهودی، به کرار این واقعیت مشخص شد که صهیونیست‌ها در عمل خواستار و درصدد بیرون راندن کامل ساکنان غیر یهود موجود در فلسطین، از طریق اشکال مختلف خرید (زمینها واملاک- م) هستند.

پرزیدنت ویلسون در نطق ٤ ژوئن ۱۹۱۸ خود اصل زیر را یکی از چهار «هدف بزرگی دانست که مردم متفق جهان برای آن می‌جنگند»:

«حل و فصل هر مسئله‌ای، چه مربوط به سرزمین باشد، چه حاکمیت، چه مقررات اقتصادی، یا روابط سیاسی، باید براساس قبول آزادانه آن حل و فصل از سوی مردم ذینفع نزدیک استوار باشد، و نه براساس نفع یا امتیاز مادی هر ملت یا مردم دیگری که بخاطر نفوذ یا تسلط خارجی خودخواهان حل و فصل متفاوت دیگری است». اگر قرار است این

اصل حاکم باشد و بدین ترتیب آمال مردم فلسطین در رابطه با آنچه قرار است بر سر فلسطین بیاید، بطور قاطع در نظر گرفته شود، باید یادآوری کرد که جمعیت غیر یهود فلسطین- تقریبا نه دهم کل جمعیت- بشدت با کل برنامه صهیونیستی مخالفت می‌ورزند. نمودارها نشان می‌دهد که جمعیت فلسطین هیچگاه بر سر هیچ موردی نظیر این، توافق آراء نداشته‌اند. قراردادن مردمی با این طرز فکر در برابر مهاجرت غیر محدود یهودیان و فشار مداوم مالی واجتماعی برای تسلیم سرزمینشان، نقض آشکار و صریح اصل فوق‌الذکر و ضایع کردن حقوق مردم (فلسطین- م) است، هر چند این کار از طریق قانونی صورت بگیرد.

نیز باید توجه داشت که احساس ضدیت با برنامه‌های صهیونیستی تنها به فلسطین محدود نمی‌شود. بلکه مردم سراسر سوریه، چنانکه کنفرانسهای ما بخوبی نشان می‌دهد، در این ضدیت با آنها سهیم می‌باشند. بیش از ۷۲ درصد از مجموع ۱۳۵۰- دادخواست- کل مردم سوریه، علیه برنامه صهیونیستی است.تنها از دو خواسته- یعنی تشکیل سوریه واحد واستقلال- حمایت زیاد بعمل آمد. این احساس عمومی را تنها «کنگره عمومی سوریه» در قطعنامه‌های هفتم، هشتم و دهم بیانیه خود بیان کرد.

احساس ضد صهیونیستی در فلسطین وسوریه شدید بوده وآنقدر ناچیز نیست که بتوان آنرا مورد استهزاء قرار داد. کنفرانس صلح نیز نباید دیدگان خود را برروی این واقعیت ببندد. تمام افسران بریتانیائی که مورد مشورت اعضای کمیسیون قرار گرفتند معتقد بودند که برنامه صهیونیستی را جز از طریق زور اسلحه نمی‌توان اجراء کرد . افسران بطور کلی فکر می‌کردند که حد اقل یک نیروی مرکب از پنجاه هزار نفر سرباز، آنهم برای آغاز برنامه لازم است. این خود دلیلی برای احساس شدید بی‌عدالتی اعراب است که بنظر آنها از سوی برنامه صهیونیستی در حق مردم غیر یهود فلسطین وسوریه رواداشته می‌شود. گاهی اوقات برای اجرای تصمیمات به ارتش نیاز هست، اما مسلماً نباید از آنها به‌رایگان جهت یک بیعدالتی جدی استفاده کرد. زیرا ادعای اصلی نمایندگان صهیونیستی را مبنی بر اینکه بر اساس اشغال (فلسطین-م) در دو هزار سال قبل نسبت به فلسطین دارای «حق» هستند، نمی‌توان جدی در نظر گرفت.

چنانچه جهان بخواهد فلسطین، هرچند بتدریج، به یک کشور کاملاً یهودی تبدیل شود، مسایلی پیش می‌آید که نمی‌توان آنرا نادیده گرفت. مشکل از آنجا ناشی می‌شود که فلسطین «سرزمین مقدس» یهودیان، مسیحیان ومسلمانان است. میلیونها مسیحی

ومسلمان در سراسر جهان، درست همانند یهودیان، نگران اوضاع وشرایط در فلسطین وبویژه شرایط مربوط به حقوق واحساسات مذهبی هستند. روابط برسر این امور در فلسطین، ظریف‌ترین ومشکل‌ترین روابط بحساب می‌آید. بعید بنظر می‌رسد که مسیحیان یا مسلمانان، یهودیان راحتی اگر مقاصدشان بهترین مقاصد ممکن باشد، نگهبانان یامتولیان درستی برای اماکن مقدسه ویاکل سرزمین مقدس بدانند. دلیلش این است که مقدس‌ترین اماکن مسیحیان که به عیسی مسیح مربوط می‌شود وبرای مسلمانان نیز مقدس می‌باشد، نه تنها از نظر یهودیان مقدس نیست بلکه نفرت انگیز نیز بشمار می‌رود. با این اوضاع واحوال، غیر ممکن بنظر می‌رسد که مسلمانان ومسیحیان راضی باشند این اماکن دردست یهودیان قرار گرفته، یا یهودیان برآنها تولیت داشته باشند. باوجود این اماکن دیگری نیز هست که مسلمانان همان احساس را نسبت به آنها دارند. در واقع از این نقطه نظر، از آنجا که اماکن مقدسه هرسه مذهب برای مسلمانان تقدس دارد، طبیعتاً نگهبانان ومتولیان خوشایندتری از یهودیان برای اماکن مقدسه بوده‌اند. در این رابطه، باید گفت که مفهوم ومعنی دقیق اشغال کامل فلسطین توسط یهودیان برای کسانیکه مشوق برنامه افراطی صهیونیستی هستند مشخص نشده است. زیرا این مسئله باعث تشدید احساس ضد یهودی چه در فلسطین وچه در تمام بخشهای دیگر جهان که فلسطین را «سرزمین مقدس» می‌دانند، می‌شود.

باتوجه به تمام این ملاحظات واحساس عمیق همدردی باآرمان یهود، کمیسیون ضمن احساس تعهد، توصیه می‌کند که کنفرانس صلح برنامه صهیونیستی رابنحو زیادی اصلاح کند. حتی در آن صورت نیز باید بتدریج اجرای آن آغاز شود.

در اینصورت، دلیلی وجود نخواهد داشت که فلسطین نتواند در یک کشور سوری واحد، همچون سایر بخشهای کشور، جای گیرد. اماکن مقدسه از طریق یک کمیسیون بین‌الملل وبین المذاهب، تا اندازه‌ای نظیر وضع کنونی، اداره شود ومقام قیمومت وجامعه ملل برآنها نظارت داشته باشند. البته یهودیان نیز در این کمیسیون نماینده خواهند داشت.

توصیه‌های انجام شده طبیعتاً مارا به اینجا می‌رساند که چه کشوری را به عنوان تنها قیم واحد برای تمام سوریه توصیه کنیم.

۱- ملاحظات قبلی نشانگر وجودیک سری ویژگیهای ایده‌آل برای قدرت قیم است که اول از همه تمایل آزادانه مردم به آن می‌باشد. قدرت قیم باید از صمیم قلب به روح سیستم قیمومت وارد شده وآنرا اجرا کند ومایل باشد که پس از مدت معقولی کشور را ترک کرده

وخود خواهانه در پی استثمار کشور نباشد. باید برای دمکراسی، آموزش مردم عوام وتحول روحیه ملی شوق واشتیاق داشته باشد، باید نسبت به آنچه که مسلماً بیشتر یک وظیفه بیهوده وبی اجر می‌باشد بردباری نشان دهد، زیرا هیچ قدرتی نمی‌تواند صادقانه به راه مواجهه باشرایط واقعی (مثلاً نظیر مالکیت زمین) قدم گذارد وبدون بوجود آوردن دشمنان زیاد، در صدد وجستجوی تصحیح این شرایط برآید. قدرت قیم باید در رفتار ورابطه بامردمی که توسعه آنها کمتر است،مجرب بوده ونیز منابع فراوانی از نظر انسانی وپولی در اختیار داشته باشد.

۲- احتمالاً هیچ قدرتی نمی‌تواند تمام این ویژگیها وخصوصیات را به میزان مساوی دارا باشد. اما در کنفرانس مابامردم سوریه به تمامی این ویژگیها کم وبیش بطور قطعی اشاره شده وهیچ کدام از آنها با بی‌توجهی مواجه نبوده است. مردم سوریه مسلماً خواستار مرحلهٔ جدیدی در تحول روحیه از خود گذشتگی در روابط مردم بایکدیگر هستند. قدرتی که این قیمومت واحد را برای تمام سوریه باتوجه به روح این ویژگی‌ها بعهده می‌گیرد، باید امکان خدمت آنهم نه تنها به سوریه بلکه به جهان ودر عین حال تعالی حیات ملی خود را داشته باشد. زیرا باهماهنگی مستقیم با اهداف عالیه متفقین در جنگ کار کرده واثبات خواهد کرد که آن اهداف عالیه را رها نکرده است. مفهوم این اهداف در حال حاضر بیش از هرچیز آن است که ملتها را قادر سازد به یکدیگر ونیز آرمانهای والای خود ایمان داشته باشند.

۳-قطعنامه‌های کنفرانس صلح ۳۰ ژانویه ۱۹۱۹، که در دستورات وتعالیم مانقل شده است، در مورد مناطقی که کاملاً از امپراتوری ترک جدا می‌شوند بطور صریح اشعار می‌دارد که «آمال این جوامع باید در انتخاب وگزینش قدرت قیم بعنوان یک اصل مورد توجه قرار بگیرد».

بررسی ما از اوضاع، جای کوچکترین شک وتردید باقی نمی‌گذارد که اکثریت مردم سوریه باید چنین انتخابی بکنند. هرچند معلوم نبود که آیا آمریکا اصولاً قیمومت را بعهده می‌گیرد یانه،وهرچند کمیسیون نه تنها نمی‌توانست در اینمورد اطمینان بدهد، بلکه ناچار بود این انتظار را تشویق نکند، با این وجود، باتوجه به نتایج وگزارشات بدست آمده، آمریکا اولین انتخاب ۱۱۵۲ داد خواست وعرضحالی بود که- یعنی بیش از ۶۰ درصد- ارائه شد. در حالیکه هیچ قدرت دیگری بعنوان اولین انتخاب از ۵۰ درصد برخوردار نشده بود.

کنفرانس نشان داد که مردم به زمینه‌ها وشرایطی که باعث انتخاب آمریکا از سوی آنان

شده است آگاه بودند. آنها اعلام کردند که انتخاب آنها بدلیل آگاهی از سابقه آمریکا صورت گرفته است. اهداف غیر خودخواهانه‌ای که آمریکا بر اساس آنها وارد جنگ شد، ایمان به احساس توده‌های جمعیت سوری که در آمریکا می‌زیستند، روحیه موجود در نهادهای آموزشی آمریکائی در سوریه، بویژه کالج بیروت[۲] که احساسات ملی سوری را مدام مورد تشویق قرار می‌داد، اعتقاد سوریها به این امر که آمریکا هیچگونه جاه‌طلبی وانگیزه ارضی یا استعماری نداشته وچنانکه شیوه عملش در کوبا وفیلیپین نشان می‌دهد، پس از استقرار کامل کشور سوریه باکمال میل آنجارا ترک خواهد کرد، روحیه دمکراتیک راستین آمریکا ومنابع وامکانات فراوان آن، ازجمله عوامل این انتخاب بوده است. از نقطه نظر آمال «مردم مربوطه»، قیمومت بطور صریح باید به آمریکا محول شود.

٤- از نقطه نظر ویژگی هانیز که قبلاً برای قیمومت سوریه ضروری عنوان گردید، نیازی نیست که آمریکا را بعنوان انتخاب نخست مردم (سوریه- م) بر اساس استانداردهای لازم در مبحث ویژگی‌ها، نکته به نکته مورد آزمایش قرار داد. هرچند که آمریکا در این امر از بریتانیای کبیر کم تجربه‌تر است واحتمالاً بردباری کمتری از خودنشان می‌دهد، ونیز روابط قطعی‌اش باسوریه از لحاظ دفعات ونزدیکی کمتر از روابط فرانسه با سوریه بوده است. آمریکا حد اقل از ویژگی‌بزرگ اعتقاد راسخ به سیستم جدید قیمومت جامعه ملل که نشانهٔ آن روابط مناسب یک ملت قوی با یک ملت ضعیف می‌باشد، برخوردار است. اگر چه قیمومت را با اکراه بعهده خواهد گرفت، اما احتمالاً این را قبول دارد که بعهده گرفتن این مسئولیت‌ازاهداف‌ناشی از ورودش به جنگ ونیز طرفداری‌اش ازجامعه‌ملل نشأت‌می‌گیرد.

۵- ملاحظات بیشتر نشان می‌دهد که آمریکا احتمالاً، حداقل‌درآغاز، با اصطکاک کمتری از هر قدرت دیگر، می‌تواند در اوضاع سوریه وارد شود. اکثریت بزرگ مردم سوریه ازورود آمریکا بیش از هر قدرت دیگری طرفداری می کنند. بریتانیا وفرانسه بهتر است از دعاوی موردنظر خود به نفع امریکا صرفنظر کنند تا به نفع یکدیگر. آمریکا در داشتن منافع امپراتوری با کسی رقابت نخواهد کرد. آمریکا از منابع وامکانات فراوان برای توسعه رونق سوریه برخوردار بوده واین مسئله خواه ناخواه در مرحله ثانوی به نفع مللی که دارای نزدیکترین روابط با سوریه هستند خواهد بود وبدین ترتیب به حفظ روابط صمیمی ودوستانه میان متفقین کمک خواهد کرد. هیچ قدرت دیگری احتمالاً بیش از آمریکا بعنوان همسایه بریتانیا که منافع وسیعی در مصر، عربستان وعراق دارد، یا همسایه اعراب

۲. کالج پروتستان سوری در ۱۸٦٦ تاسیس شد.نگاه کنید به: Antonious, **op.cit**, ChIII, Sec 4.

وسوری‌ها در این نواحی، یا همسایه فرانسه که منافع قدیمی وچند جانبه‌ای در بیروت ولبنان دارد، مورد استقبال قرار نخواهد گرفت.

٦- ایرادات واعتراضات (احتمالی-م) به توصیه فوری آمریکا بعنوان تنها قیم برای تمام سوریه به این شرح می‌باشند: اول از همه، معلوم نیست که آیا مردم آمریکا متمایل هستند قیمومت را بعهده بگیرند یا نه؟.مشخص نیست که بریتانیا یافرانسه مایل به کناره‌گیری از قیمومت هستند وبطور دوستانه از ورود آمریکا استقبال می کنند یانه، چون این وضع ممکن است دائماً برای یک دولت آمریکائی ستوه آور باشد.تشویق مبهم اما گسترده اهداف صهیونیستی می‌تواند برای آمریکا بویژه گرفتاری ایجاد کند، آنهم با در نظر گرفتن این مسئله که جمعیت یهودی آمریکا از نفوذ زیادی برخوردار می‌باشند واگر قرار باشد آمریکا اصولاً قیمومتی را، آنهم تنها یک قیمومت، بعهده گیرد، احتمال دارد که قبول یک قیمومت در آسیای صغیر برایش طبیعی‌تر و مهم‌تر باشد. چون وظیفه‌ای با این ویژگی که اهمیت جهانی نیزدارد، می‌تواند بهترین جاذبه را در آمریکا داشته باشد ومسلماً دور شدن از سیاست قدیمی وپایدارش در رابطه با درگیر شدن در امور نیم‌کره شرقی را توجیه کند. بعلاوه اعضای کمیسیون معتقدند که هیچ قدرت دیگری نمی‌تواند اینچنین بطور آزادانه وارد آسیای صغیر شود وبرای تمام مردم آن عدالت نسبی را به ارمغان آورد.

در مورد اعتراضات مذکور، بطور کلی باید گفت از نوعی هستند که می‌توان برایشان پاسخ پیدا کرد وتنها موانعی را ایجاد می کنند که دریک چنین تعهد وسیع ومهمی انتظار بوجود آمدن آنها می‌رود. در هر حال اعتراضات مذکور باعث نمی‌شود که اعضا کمیسیون از وظیفه توصیه قیمی که بنا بر قضاوت صادقانه آنها، بهترین قیم می‌باشد وکل اوضاع واحوال اقتضای آنرا می کند، دست بکشند.

بنابراین، اعضاء کمیسیون با توجه به منطق حقایق و واقعیت‌ها، توصیه می کنند که از ایالات متحده آمریکا خواسته شود تا قیمومت واحد برای تمام سوریه را بعهده گیرد.

چنانچه بهر دلیلی، قیمومت سوریه به آمریکا داده نشود، اعضاء کمیسیون توصیه می‌کنند که بدرخواست صریح اکثریت مردم سوریه، قیمومت به بریتانیای کبیر داده شود. نمودارها نشان می‌دهد چنانچه آمریکا قیمومت را بعهده نگیرد، ۱۰۷۳ درخواست در تمام سوریه بریتانیای کبیر را بعنوان قیم تقاضا کرده‌اند. ایراد یک چنین اظهارنظری در مورد فرانسه بسیار گزاف و افراطی است. برعکس آنهم بهر دلیلی که میخواهد باشد، در بیش از شصت درصد دادخواست‌هائی که به کمیسیون ارائه شد، مستقیم وبشدت به قیمومت

فرانسه اعتراض شده است. اعضاء کمیسیون بدون بحث پیرامون دلایل این وضع، با اکراه ناچار براین عقیده شدند که دراین اوضاع واحوال توصیه فرانسه بعنوان قیم واحد برای تمام سوریه غیر ممکن است.

احساس اعراب شرق، بویژه شدیداً ضد فرانسوی است. به این دلیل هرگونه تلاشی برای تحمیل واجرای قیمومت فرانسه، جنگ میان اعراب و فرانسه را سرعت خواهد بخشید وراه‌حل خطرناکی را به بریتانیای کبیر تحمیل خواهد کرد. اعضاء کمیسیون شاید حق اظهار این مطلب را داشته باشند که این نتیجهٔ‌گیری خلاف امید اولیه خود آنها است، چون (اعضاء کمیسیون معتقد بودند) بدلیل روابط طولانی وصمیمی فرانسه با سوریه وبدلیل از خود گذشتگی‌های بی‌سابقه‌اش در جنگ وبدلیل اینکه امپراتوری بریتانیا مطمئن است که به سرزمینهای بسیار بیشتری دراثر جنگ دست پیدا می‌کند، توصیه اعطای قیمومت کامل سوریه به فرانسه امکان‌پذیر بنظر می‌رسید. اما هرچه اقامت اعضاء کمیسیون در سوریه طولانی‌تر می‌شد، آشکارتر می‌گشت که جریان اموراینگونه نیست.

بنابراین اعضاء کمیسیون توصیه می‌کنند، چنانچه آمریکا نتواند قیمومت تمام سوریه را عهده‌دار شود، این قیمومت (بدلایل زیر-م) به بریتانیای کبیر داده شود: چون انتخاب مردم اینگونه حکم می‌کند و نیز بریتانیا از قبل در آنجا وجود داشته ولوازم ضروری کار را در دسترس دارد.چون مسئولان امور اجرایی واداری آن آموزش دیده و ورزیده هستند، تجربه طولانی وکلاً موفقی در رابطه با مردم کم توسعه دارد ونیز به این دلیل که بسیاری از ویژگی‌ها وصفات لازم یک قدرت قیم را که قبلاً شرح دادیم، دارا می‌باشد. اما اگر بصراحت حداقل بعضی دلایل وشبهاتی را که در کنفرانس‌های ما بطور وسیع بدان اشاره شد ومنجر به ترجیح قیمومت آمریکا بر قیمومت بریتانیا گردید، نمی‌افزودیم، در احساس مسئولیت خود در قبال مردم سوریه، به عدالت رفتار نمی‌کردیم. مردم (سوریه- م)به کرار و صادقانه اظهار نگرانی وترس می‌کردند که چنانچه اختیار قیمومت بدست بریتانیا داده شود، به یک قدرت استعماری از نوع قدیم تبدیل خواهد شد وبریتانیا دست کشیدن از تئوری استعماری را بویژه در مورد مردمی که آنها را فروتر از خود می‌داند، بسیار مشکل خواهد دید. منافع سوریه تابع احتیاجات ونیازهای امپراتوری قرار خواهد گرفت وبریتانیا گذشته از هرچیز، به استثمار بیش از حد کشور دست می‌زند وهرگز حاضر نخواهد شد از کشور خارج شده و به آن استقلال واقعی اعطا نماید ونیز واقعاً به آموزش وپرورش عمومی و همگانی اعتقاد نداشته وزمینه کافی را برای آن فراهم نخواهد ساخت و علیرغم سابقه خوب استعماری‌اش،

بیش ازآنچه که به صلاح خود او وجهان است، سرزمین در مالکیت خود دارد.

شبهات مردم سوریه بدون تردید بیش از هرچیز نشانگر خواسته آنها برای «استقلال مطلق» برای یکدوره «کمکی» بیست ساله واعتراض به ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل وغیره است. منظور از همه اینها این است که کنفرانس صلح هر قدرتی را که به سوریه می‌فرستد، باید یک قیم واقعی تحت نظر جامعه ملل، آنهم برای یکدوره محدود باشد، در غیر اینصورت به مردم سوریه خیانت خواهد شد.

همچنین باید براین نکته تأکید کرد که دریک قیمومت واقعی برای سوریه تمام منافع مشروع کلیه ملتهای سوریه باید محفوظ بماند. خاصه، دلیلی ندارد که علایق قبلی فرانسه با سوریه در دوران کنترل یک قدرت قیم دیگر یا دریک سوریه مستقل، قطع شده ویا حتی تضعیف گردد.

تنها یک نکته باقی می‌ماند وآن اینکه اگر فرانسه تا این حد احساس نگرانی شدید می‌کند که دعاوی کنونی‌اش در سوریه، تمامی روابط صمیمانه میان متفقین را تهدید می‌نماید، بطور مسلم می‌توان قیمومت بر لبنان (نه بمفهوم وسیع آن) جدای از بقیه سوریه راکه آرزوی گروههای عمده آن ناحیه است، به فرانسه محول کرد. اعضاء کمیسیون بدلایلی که قبلاً ذکر شد، نمی‌توانند این مسئله را توصیه کنند، بلکه‌آنرا تنها بعنوان یک راه حل ممکن درنظر می‌گیرند.

۲- عراق[۱]

با توجه به قطعنامه‌های مصوبه کنفرانس صلح مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۱۹ واعلامیه مورخ ۷ نوامبر ۱۹۱۸ انگلستان- فرانسه در آستانه ترک مخاصمه وبا در نظر گرفتن این مسئله که هر دو سند مقرر داشته‌اند که با سوریه وعراق هر دو به یک شیوه رفتار شود وبه آنها وعده‌ها وتضمین‌های یکسان داده شده است، اعضاء کمیسیون توصیه می‌کنند به منظور اینکه اعلامیه انگلستان- فرانسه به «ورق پاره» دیگری تبدیل نشود، کنفرانس صلح برای عراق سیاستی اتخاذ کند که بطور عموم شبیه وبرابر با سیاست توصیه شده برای سوریه باشد.

۱. برای حفظ همگونی، نام عراق در سراسر متن بجای بین‌النهرین گذاشته شده و برخی تغییرات املایی در مورد اسامی خاص صورت گرفته است.

۱- ما بر همین اساس در وهله نخست ومهمتر از هرچیز، ونیز دقیقاً برطبق دستورات وتعالیم خود توصیه می‌کنیم هر دولت خارجی که به عـراق آورده مـی‌شود، بـاید ابـداً نه بعنوان یک قدرت استعمارگر به مفهوم قدیمی، بل بعنوان یک قدرت قیم تحت نظـر جـامعه ملل وبا آگاهی صریح از این امر عمل کند که «رفاه وپیشرفت» مـردم بـمثابه یـک امـانت مقدس بآن واگذار شده است. به این منظور قیـمومت بـاید دوران مـحدودی داشته وزمـان خاتمه آن با توجه به تمام واقعیاتی که سال بسال بوقوع می‌پیوندد ویا با توجه به گـزارشات سالانه مقام قیمومت به جامعه ملل به شیوه‌های دیگر، بوسیله جامعه مـلل مـشخص وتـعیین شود. متن کامل اولین توصیه برای سوریه، همراه با توصیه‌های تابعه آن، نکـته بـه نکـته در مورد عراق، بهمان دقت وصحتی که در مورد سوریه اعمال می‌گردد، بکار برده می‌شود.

ضروری‌ترین منافع عراق در صورتی بطور کامل حفـظ مـی‌شود کـه کـنفرانس صلح، جامعه ملل، وقدرت قیم، سیاست قیمومت میثاق جامعه ملل را صادقانه رعایت کـرده واجـرا کنند. منافع عراق جز بدین صورت حفظ نمی‌گردد.

۲- ثانیاً توصیه می‌کنیم که وحدت عراق محفوظ بـماند ومـرزهای دقیـق آن تـوسط کمیسیون ویژه امور مرزی پس از تعیین قیمومت، مشخص شود. این مـرز بـاید احتمـالاً در برگیرنده حداقل ولایات بصره، بغداد، وموصل باشد. کردها وآسوری‌های جنوبی نیز بـاید به عراق بپیوندند.

۳- ثالثاً توصیه می‌کنیم که عراق تحت یک قدرت قیم قرار بـگیرد، چـون ایـن راه، راه طبیعی تأمین وحدت واقعی وموثر آن می‌باشد. توسعه اقتصادی، سیاسی وآمـوزشی مـردم، یک چنین قیمومت واحدی را اقتضا می‌کند. تلاش جهت تقسیم وایجاد «محیط‌های نفـوذ» از طرف چندین ملت، تنها به اتلاف وقت، درهم ریختگی، اصطکاک وایجاد ضربه بـه مـنافع مردم منجر می‌شود. اما لازمه کار این است که قدرت قیم خـود یـک قـدرت استثـمارگر نباشد، بلکه فداکارانه به حفظ حقوق مردم بپردازد.

٤- از آنجا که وجود هماهنگی کلی در نهادهای سیاسی واقتصـادی ومـقررات عـراق وسوریه بیشتر مورد پسند می‌باشد، واز آنجا که مردم خود باید نوع حکومتی را که تحت آن می‌زیند تعیین کنند، توصیه می‌کنیم حکومت عراق همانطور که برای سوریه پـیشنهاد شد، مشروطه سلطنتی باشد وبه مردم عراق فرصت داده شود تا بـه انتخـاب پـادشاه خـود دست بزنند، واین انتخاب از سوی جامعه ملل بررسی شده ومورد تـائید قـرار گـیرد. بـه درستی می‌توان فرض کرد که ۱۲۷۸ دادخواست سوریها- یعنی ٦٨/۵ در صد کل تـعداد دریـافت

شده- که در آن استقلال عراق خواسته شده است، انعکاس احساس موجود در خود عراق نیز هست وتماسهای ما با عراقیها این فرض را تأیید کرده وباعث اعتقاد به این مسئله شده است که برنامه ارائه شده توسط نمایندگان عراق از حلب، تحت رهبری جعفر پاشا فرماندار نظامی بخش حلب، که عملاً به برنامه دمشق شباهت ویکسانی دارد، کلاً مورد حمایت مردم عراق می‌باشد. ما اطلاعات کافی در اختیار نداریم که بگوئیم آیا آنها از تمام قسمتهای برنامه ونیز تعیین پادشاهی از فرزندان پادشاه حجاز حمایت می‌کنند یا نه؟ بدین خاطر توصیه کرده‌ایم این نکته به رأی عمومی گذاشته شود، هرچند که بریتانیا بطور مستند اظهار می‌دارد بسیاری از عراقی‌ها از یکی از فرزندان پادشاه حجاز بعنوان امیر خود طرفداری می‌کنند.

۵- برنامه عراق، آمریکا را بعنوان قیم انتخاب کرده وانتخاب دومی ندارد. بدون تردید در عراق احساس شدید ضد بریتانیای کبیر وجود دارد ودر دادخواستهای موجود، مقامات بریتانیا در عراق بویژه متهم بدخالت زیاد در آزادی افکار، بیان ومسافرت شده‌اند. اکثر این اتهامات در زمان اشغال نظامی می‌تواند توجیه شدنی باشد، اما این نوع احساسات برانگیخته شده بطور طبیعی باعث می‌شود تا نسبت به بریتانیای کبیر بعنوان قیم اظهار عدم تمایل کنند. از طرف دیگر، مطالب موجود در جزوه «نسخ وترجمه‌های اعلامیه‌ها ودیگر اسناد مربوط به خودگردانی در عراق» بوسیله حکومت بریتانیا در عراق تهیه شده تا بدین صورت نظریات وافکار رهبران وافراد با نفوذ تمام گروههای مربوط به «خودگردانی» را جلب کند. این جزوه، درست بدلیل اینکه مستقیماً به مقامات بریتانیا گزارش شده، بدون تردید تا حدی برای بریتانیا از پیشنهادات دیگر مورد پسندتر است. اما بدون تردید مدرک خوبی است که نشان می‌دهد افکار (مردم- م) متمایل به انتخاب قیمومت بریتانیا است. گذشته از این، وسعت انتخاب قیمی که قدرت وتجربه کافی وعدالت لازم داشته باشد، قطعاً محدود است وبه هیچ وجه بعید نیست که اگر عراقی‌ها با عدم پذیرش قیمومت عراق از سوی آمریکا مواجه شوند، همانند اکثریت مردم سوریه، بریتانیا را حداقل بعنوان انتخاب دوم برخواهند گزید. در این مورد مدارک تکمیلی نیز وجود دارد.

اکنون بنظر می‌رسد از آنجا که احتمالاً آمریکا نمی‌تواند یا نمی‌خواهد قیمومت عراق وبعلاوه احتمالاً قیمومت سوریه وآسیای صغیر را بعهده گیرد، اعضاء کمیسیون توصیه می‌کنند که کنفرانس صلح قیمومت عراق را به بریتانیای کبیر واگذار کند: چون قبلاً بدلایل کلی توصیه شده است چنانچه آمریکا به سوریه نرود، قیمومت به بریتانیا داده شود

ونیز احتمالاً بریتانیا مناسبترین کشور برای بعهده گرفتن این وظیفه است، بویژه اینکه روابط طولانی با اعراب دارد وبرای رهائی عراق از یوغ ترکها فداکاری کرده است، هرچند حق فتح (عراق- م) مورد قبول نبود واین مسئله در بیانیه‌های بریتانیا بصراحت مورد انکار قرار گرفته است. دلیل دیگر این است که بطور طبیعی بریتانیا منافع ویژه‌ای در عراق، از لحاظ نزدیکی‌اش به هند وروابط نزدیکش با عربستان دارد وهمچنین در این سرزمین قبلاً کار می‌کرده است.

بدلایلی احتمال می‌رود که بیشترین حدّ منافع مردم عراق بطور کلی به بهترین وجه بوسیله قیمومت بریتانیا حفظ شود، هرچند از نقطه نظر منافع جهانی وجلوگیری از حسادت، سوءظن وترس از سلطه یک قدرت واحد، هم برای بریتانیا وهم برای جهان بهتر بود که سرزمین بیشتری به قلمرو امپراطوری بریتانیا افزوده نشود. اما قیمومت بریتانیا این امتیاز قطعی ومسلم را دارد که وحدت اقتصادی وآموزشی در سراسر عراق وسوریه را، چه سوریه تحت قیمومت بریتانیا باشد یا آمریکا، افزایش داده ونیز حتی کاملتر از گذشته روابط نزدیک‌زبانی، رسوم وتجاری میان این بخشهای امپراتوری سابق ترکیه را ایجاد خواهد کرد.

برتر دانستن منافع بریتانیا وبویژه مهاجرت گسترده هندی‌ها، در کشوری نظیر عراق که از لحاظ امکانات کشاورزی، نفت ودیگر منابع تا این حد ثروتمند است، خواه ناخواه خطر استثمار وکنترل انحصاری توسط قدرت قیم را بدنبال دارد. لازم است بطور صادقانه وفزاینده جلوی این خطر گرفته شود. عراقی‌ها بویژه بشدت تهدید مهاجرت هندی‌ها را، هرچند که این مهاجرت باید محدود به مسلمانان باشد، درک می‌کنند. آنها از این می‌ترسند که مخلوط شدن با مردمی از نژاد ورسوم کاملاً متفاوت، تمدن عربی آنها را با تهدید مواجه سازد.

با احترامات فائقه

هنری. سی. کینگ

چارلز. ر. کرین

اسناد مربوط به قیمومت بریتانیا بر فلسطین

(فصل چهارم)

سند شماره بیست و شش

متن کامل قیمومت بریتانیا بر فلسطین[1]

«شورای جامعه ملل»،

بادر نظر گرفتن توافق دولتهای اصلی متفق مبنی بر اجرای شرایط و مفاد ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل برای سپردن اداره سرزمین فلسطین، که سابقاً به امپراتوری ترک تعلق داشت، به یک قیم منتخب قدرتهای فوق‌الذکر در محدوده‌هائی که خودشان تعیین می‌کنند و با در نظر گرفتن توافق دولتهای اصلی متفق بر سر مسئولیت مقام قیمومت در به اجرا درآوردن اعلامیه‌ای که در اصل بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ بوسیله حکومت اعلیحضرت بریتانیاصادرشد و قدرتهای نامبرده پذیرفتند براساس آن یک‌موطن ملی برای مردم یهود در فلسطین تأسیس شود و هیچ عملی به ضرر حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیریهودی موجود در فلسطین یا حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در هر کشور دیگر صورت نگیرد، وبا در نظر گرفتن برسمیت شناختن پیوستگی و ارتباط تاریخی مردم یهود با فلسطین و بدین ترتیب ایجاد مجدد موطن ملی آنها در آن کشور و با در نظر گرفتن انتخاب حکومت اعلیحضرت بریتانیا بعنوان قیم فلسطین از سوی قدرتهای اصلی متفق و با در نظر گرفتن این مسئله که قیمومت فلسطین براساس شرایط ذیل طرح‌ریزی شده و برای تصویب به شورای جامعه ملل تسلیم گردیده است و با در نظر گرفتن پذیرش قیمومت فلسطین از سوی دولت اعلیحضرت بریتانیا و تعهد به اجرای آن از طرف جامعه ملل مطابق با شرایط ذیل و با در نظر گرفتن ماده ۲۲ (پاراگراف ۸) سابق‌الذکر، مقرر می‌گردد که میزان اقتدار، کنترل

1. The British Mandate on Palestine

یا اداره قیمومت که اعضاء جامعه ملل قبلاً بر سر آن توافق نکرده‌اند، صریحاً توسط شورای جامعه ملل تعریف شود. شورای جامعه ملل با تائید قیمومت مورد بحث، شرایط آنرا به شرح زیر معین می‌کند:

ماده ۱،

مقام قیمومت باید از اختیارات کامل قانونگذاری و اداری، بجز محدودیت‌هائی که شرایط این قیمومت وضع کرده، برخوردار باشد.

ماده ۲،

مقام قیمومت مسئولیت دارد کشور را تحت آنچنان شرایط سیاسی، اداری و اقتصادی قرار دهد که استقرار موطن ملی یهود، چنانکه در مقدمه مقرر گردید، و توسعه مؤسسات خود گردان را امکان پذیر ساخته و همچنین حقوق مدنی و مذهبی تمام ساکنان فلسطین را بدون توجه به نژاد و مذهب آنها، تأمین نماید.

ماده ۳،

مقام قیمومت باید تا جائیکه اوضاع و شرایط اجازه می‌دهد، خود مختاری محلی را تشویق نماید.

ماده ٤،

یک آژانس ویژه یهود بعنوان ارگان عمومی جهت مشورت و همکاری با دولت فلسطین در امور اقتصادی، اجتماعی و دیگر امور بوجود آمده و برسمیت شناخته شود تا استقرار موطن ملی یهود و منافع جمعیت یهودی در فلسطین را ممکن ساخته، همیشه در کنترل دولت باشد و در کمک به توسعه و تحول کشور مشارکت کند.

سازمان صهیونیستی، مادامی که ساختار و اساسنامه‌اش موافق نظر مقام قیمومت باشد، بعنوان یک چنین آژانسی برسمیت شناخته می‌شود.این سازمان باید در جهت مشورت با حکومت اعلیحضرت بریتانیا به منظور تضمین همکاری تمام یهودیانی که مایل به استقرار موطن ملی یهود هستند،گامهائی بردارد.

ماده ۵،

مقام قیمومت باید مسئولیت این امر را بعهده گیرد که هیچ بخشی از قلمرو فلسطین واگذار یا به اجاره داده نشده یا بنحوی از انحاء تحت کنترل حکومت یک قدرت خارجی قرار نگیرد.

ماده ٦،

دولت فلسطین، در عین حالیکه ضامن لطمه وارد نشدن به حقوق و موقعیت دیگر اقشار مختلف (فلسطین) است، باید وسایل تسهیل مهاجرت یهودیان را تحت شرایط مناسب فراهم سازد و با همکاری آژانس یهود مذکور در ماده ٤، استقرار و اسکان یهودیان برروی زمینها، منجمله زمینهای دولتی و زمینهای عاطل و باطل راکه مورد نیاز مقاصد عمومی نیست، تشویق نماید.

ماده ۷،

دولت فلسطین باید مسئول اجرای یک قانون تابعیت باشد. در این قانون باید شرایط و مقررات لازم برای تسهیل کسب تابعیت فلسطین توسط یهودیانی که قصد اقامت دائم در فلسطین را دارند، وضع شود.

ماده ۸،

اعطای امتیازات و مصونیت‌ها به خارجیان، از جمله امتیاز حق قضاوت و حمایت کنسولی به سیاقی که در کاپیتولاسیون امپراتوری عثمانی رایج بود، نباید در فلسطین به مورد اجرا گذارده شود.

ماده ۹،

مقام قیمومت مسئول نظارت بر تضمین کامل حقوق خارجیان و نیز بومی‌ها در سیستم قضائی در فلسطین می‌باشد.

احترام به احوال شخصیه مردم و جوامع مختلف و نیز احترام به منافع مذهبی آنها باید بطور کامل تضمین شود. کنترل و اداره اوقاف بر طبق قوانین مذهبی و تمایلات بنیانگذاران آنها نیز باید اعمال و اجرا گردد.

ماده ۱۰،

به هنگام انعقاد توافقهای ویژه استرداد مجرمین در رابطه با فلسطین، پیمانهای استرداد مجرمین جاری میان مقام قیمومت و کشورهای خارجی دیگر نیز باید در مورد فلسطین رعایت گردد.

ماده ۱۱،

دولت فلسطین باید تمامی اقدامات لازم را برای حفظ منافع جامعه در توسعه کشور بعمل آورد و براساس تعهدات بین‌المللی مورد قبول مقام قیمومت، به منظور اعمال مالکیت عمومی یا کنترل بر تمام منابع طبیعی و امور کشوری، بخدمات و صنایع عمومی موجود یا

آنهائیکه پس از این تأسیس می‌شود، اختیار کامل داشته باشد.

دولت باید یک سیستم ارضی مناسب با نیازهای کشور، با توجه به مطلوبیت افزایش اسکان و بارور کردن خاک ایجاد کند.

دولت باید ترتیبی دهد که آژانش یهود مذکور در ماده ٤، بتواند براساس شرایط منصفانه و برابر، در ایجاد کارها، خدمات و صنایع عمومی و توسعه منابع طبیعی کشور، مادامیکه این امور مستقیماً بعهده دولت نباشد، شرکت کند. براساس مقررات مذکور، سود بدست آمده توسط این آژانس، بطور مستقیم یا غیرمستقیم نباید از میزان منطقی بهره بردرآمد فراتر رود وهرگونه سود حاصله بیشتر باید بنحوی که دولت مقرر می‌دارد، به نفع کشور به مصرف برسد.

ماده ۱۲،

مقام قیمومت باید کنترل روابط خارجی فلسطین و حق صدور اعتبارنامه برای کنسولهای قدرتهای خارجی را در اختیار داشته باشد. همچنین حق اعطای حمایت دیپلماتیک و کنسولی به شهروندان و اتباع فلسطین در خارج مرزهای آن باید به این مقام داده شود.

ماده ۱۳،

تمام مسئولیت‌های مربوط به اماکن مقدسه، ساختمانها و محل‌های مذهبی در بیت‌المقدس از جمله حفظ حقوق موجود و تأمین آزادی دسترسی به اماکن مقدسه، ساختمانها و محل‌های مذهبی و انجام آزادانه عبادت، در عین تأمین لوازم و مقررات مربوط به نظم و رفتار وآداب عمومی، بعهده مقام قیمومت است. مقام قیمومت در مورد تمام مسایل مربوط به سند (قیمومت) تنها در مقابل جامعه ملل مسئول می‌باشد. بشرطی که هیچ چیز در این راه مانع تدابیر و مقررات و اقداماتی که مقام قیمومت با دولت فلسطین بعمل می‌آورد و آنها را برای انجام مفاد و شرایط این ماده منطقی می‌داند، نشود، و نیز بشرطی که ازاین (سند) قیمومت چنین استنباط نشود که مقام قیمومت باید دربافت و مدیریت زیارتگاههای مقدسهٔ اسلامی که امنیت و مصونیت آنها تضمین شده است، مداخله کند.

ماده ١٤،

مقام قیمومت باید کمیسیون ویژه‌ای را منصوب کند تا به مطالعه، تعریف و تعیین حقوق و دعاوی مربوط به اماکن مقدسه و دعاوی مربوط به جوامع مذهبی مختلف در

فلسطین دست بزند.

شیوه تعیین این کمیسیون، ترکیب و وظایف آن باید برای تصویب به اطلاع شورای جامعه ملل برسد و بدون تصویب شورا، کمیسیون حق تشکیل و انجام وظایف خود را ندارد.

ماده ۱۵،

مقام قیمومت باید بداند که آزادی کامل عقیده وانجام آزادانه هر نوع عبادت، بشرط رعایت حفظ نظم واخلاقیات عمومی، به همه اعطا شده است. میان ساکنان فلسطین نباید هیچگونه تبعیضی، بهر شکل و هر نوع، در زمینه نژاد، مذهب یا زبان وجود داشته باشد. هیچ شخصی نباید صرفا بدلیل عقیده مذهبی‌اش، از ماندن در فلسطین محروم گردد.

ماده ۱٦،

مقام قیمومت مسئول اعمال نظارت برارگانهای مذهبی وخیریه تمام آئین‌ها در فلسطین در جهت حفظ نظم عمومی وحسن اداره امور خواهد بود. با توجه به این نظارت، هیچ اقدامی در فلسطین نباید به منظور مانع تراشی در امور مربوطه به این ارگان‌ها، دخالت در این امور و نیز اعمال تبعیض علیه هر نماینده یا عضو این ارگانها در رابطه با مذهب، با ملیت او صورت بگیرد.

ماده ۱۷،

دولت فلسطین می‌تواند به منظور حفظ صلح ونظم، ونیز دفاع کشور، به سازماندهی نیروهای داوطلب دست بزند و آنها را تحت نظارت مقام قیمومت قرار دهد، اما نباید از این نیروها در راه اهدافی غیر از موارد مشخص فوق‌الذکر بدون رضایت مقام قیمومت، استفاده کند. دولت فلسطین نمی‌تواند، جز به منظور اهداف مذکور، به تشکیل ونگاهداری نیروهای زمینی، دریائی یا هوائی دست بزند.

در رابطه با این ماده هیچ چیز نباید مانع کمک دولت فلسطین و تأمین هزینه بمنظور حفظ و نگاهداری نیروهای قیمومت در فلسطین شود.

مقام قیمومت باید بتواند هر زمان که بخواهد برای انتقال وحرکت نیروهای مسلح، حمل سوخت وتدارکات، از جاده‌ها، راه آهن و بنادر فلسطین استفاده کند.

ماده ۱۸،

مقام قیمومت باید مراقب باشد که هیچ تبعیضی در فلسطین علیه اتباع دولتهای عضو جامعه ملل (از جمله کمپانی‌هائی که بر طبق قانون آن بثبت رسیده‌اند) در مقایسه با اتباع

قیمومت یا هر دولت خارجی در مسائل مربوط به مالیات، تجارت با کشتی رانی، ایجاد منابع و مشاغل، یا رفتار با کشتیهای تجاری و هواپیماهای غیر نظامی صورت نگیرد.

بهمین ترتیب، علیه کالاهایی که از کشورهای نامبرده می‌آید یا به مقصد آنها می‌رود، هیچگونه تبعیضی در فلسطین نباید صورت گیرد و در طول منطقه تحت قیمومت، تحت شرایط مساوی باید آزادی ترانزیت وجود داشته باشد.

با توجه به مسائل فوق‌الذکر و دیگر شرایط ومقررات این (سند) قیمومت، دولت فلسطین می‌تواند به توصیه مقام قیمومت، به وضع مالیاتها وعوارض گمرکی لازم دست بزند و برای گسترش بهتر توسعه منابع طبیعی کشور و حفظ منافع جمعیت آن، گامهای لازم را بردارد.همچنین می‌تواند به توصیه مقام قیمومت به انعقاد توافق گمرکی ویژه‌ای با هر دولتی که قلمرو آن در ۱۹۱٤ درترکیه آسیایی یا عربستان قرار داشت، دست بزند.

ماده ۱۹،

مقام قیمومت باید از طرف دولت فلسطین، باکنوانسیونهای بین‌المللی قبلی یاکنوانسیونهائی که در آینده با تصویب جامعه ملل، در رابطه با ممنوعیت بردگی، ممنوعیت تسلیحات، یا مواد مخدر و یا در رابطه با مساوات تجاری، آزادی ترانزیت و کشتی-رانی، حمل ونقل هوائی وامور پستی، تلگراف ومخابرات یا سوادآموزی، متارکه جنگ یا مالکیت صنعتی منعقد می‌شود، توافق کند.

ماده ۲۰،

مقام قیمومت می‌تواند تا آنجا که شرایط مذهبی، اجتماعی و ....اجازه می‌دهد از طرف دولت فلسطین برای اجرای هرگونه سیاست اقتصادی وضع شده از سوی جامعه ملل به منظور جلوگیری ومبارزه با بیماریها، از جمله آفات گیاهی و بیماریهای حیوانات همکاری کند.

ماده ۲۱،

مقام قیمومت باید در عرض ۱۲ ماه از این تاریخ، براساس مقررات زیر قانونی در مورد آثار باستانی وضع و به مورد اجرا گذارد.این قانون باید رفتار یکسان با اتباع تمام دولتهای عضو جامعه ملل در مورد حفاری‌ها و تحقیقات باستانشاسی را تضمین کند....

ماده ۲۲،

انگلیسی، عربی، و عبری زبانهای رسمی فلسطین خواهد بود. هر عبارت یا نقش عربی روی مهرها یا پول‌ها باید به زبان عبری نیز تکرار شود، و بالعکس هر عبارت یا نقش

عبری به زبان عربی تکرار گردد.

ماده ۲۳،

دولت فلسطین باید روزهای تعطیل جوامع موجود در فلسطین را بعنوان روز قانونی تعطیل برای اعضای آن جامعه برسمیت بشناسد.

ماده ۲۴،

مقام قیمومت باید برای جلب رضایت شورای جامعه ملل نسبت به اقدامات انجام شده طی سال برای اجرای مفاد و شرایط قیمومت، یک گزارش سالانه به شورا بدهد. نسخ تمام قوانین ومقررات توشیح شده یا صادره طی سال باید همراه گزارش درج شوْد.

ماده ۲۵،

به مقام قیمومت باید اختیار داده شود تا با رضایت شورای جامعه ملل، در سرزمینهای واقع بین اردن و مرز شرقی فلسطین، اجرای مقررات (سند) قیمومت را در صورتیکه با توجه به شرایط محلی غیر قابل اجرا باشد، به تعویق اندازد و یا کنار بگذارد و چنانچه آنها را با شرایط مذکور مناسب تشخیص دهد، اجرای مقررات را برای دولت این سرزمینها مقرر نماید، بشرطی که هیچ اقدامی بر خلاف مفاد مواد ۱۵و ۱۶و ۱۸ این سند صورت نگیرد.

ماده ۲۶،

مقام قیمومت توافق می کند چنانچه میان او وعضو دیگری از جامعه ملل اختلافی در رابطه با تفسیر یا اجرای شرایط ومفاد قیمومت بروز کند که از طریق مذاکره قابل حل نباشد، براساس ماده ۱۴ میثاق جامعه ملل به دیوان دائمی عدالت بین‌المللی رجوع کند.

ماده ۲۷،

هرگونه اصلاح مفاد و شرایط این (سند) قیمومت باید با رضایت شورای جامعه ملل صورت گیرد.

ماده ۲۸،

در صورت پایان قیمومت بر طبق وظیفه‌ای که بموجب این سند بعهده مقام قیمومت گذاشته شده است، شورای جامعه ملل باید به تضمین جامعه ملل، مقررات لازمی را برای حفظ و بقاء حقوق مندرج درمواد ۱۳و ۱۴ وضع کند. و نیز، به تضمین جامعه ملل، از نفوذ خود برای اجرای کامل تعهدات مالی مشروع حکومت فلسطین که طی دوران قیمومت بعهده دولت فلسطین گذاشته شده است، استفاده کند. حق کارمندان عمومی دولت برای دریافت مقرری و پاداش مشمول این تعهدات می‌شود.

نسخه اصل سند حاضر باید در آرشیوهای جامعه ملل نگاهداری شود ونسخ تأیید شده آن از سوی دبیر کل جامعه ملل در اختیار تمام اعضا جامعه قرار گیرد.
این سند بتاریخ روز بیست و چهارم ژوئیه یکهزار و نهصد و بیست و دو در لندن به امضاء رسید[1].

1.Walter Laqueur and Barry Rubin, **op.cit**,PP. 34-42.

سند شماره بیست و هفت

کتاب سفید چرچیل[1]

(ژوئن ۱۹۲۲)

منشی دولت در امور مستعمرات برای حل مسائل مهمی که باعث عدم ثبات و ناآرامی در میان برخی اقشار جمعیت شده است، وضع سیاسی موجود در فلسطین را مورد ارزیابی و ملاحظه مجدد قرارداده و پس از مشورت باکمیسرعالی در امور فلسطین، بیانیه زیر را صادر کرده است. بیانیه دربرگیرنده خلاصه بخشهای اساسی مکاتباتی است که قبلا میان منشی دولت و هیئتی از جامعه اسلامی ـمسیحی فلسطین که مدتی در انگلستان بسرمی‌بردند، صورت گرفته است و توافق‌هائی را که از آن زمان منعقد شده دربرمی‌گیرد.

تشنجی که گاه بگاه در فلسطین درمی‌گیرد، در اصل ناشی از نگرانیها و سوء تفاهمات اقشار عرب و یهودی جمعیت فلسطین است.این سوء تفاهمات و نگرانیها تاجائی که به اعراب مربوط می‌شود، اساساً ناشی از تفسیرها و تعابیر تندی است که از مفهوم اعلامیه دولت اعلیحضرت در دوم نوامبر ۱۹۱۷ مبنی بر استقرار یک موطن ملی برای یهودیان در فلسطین برداشت شده است.

اظهارات غیر مسئولانه‌ای شده است مبنی بر اینکه هدف اعلامیه مذکور (بالفور-م) ایجاد یک فلسطین کاملا یهودی است. گاهی از عباراتی نظیر: فلسطین باید همانطور یهودی شود که انگلستان انگلیسی، استفاده شده است.دولت اعلیحضرت چنین انتظاراتی را غیر عملی می‌داند و قصد چنین کاری را نیز ندارد. هیچوقت نیز، برخلاف نگرانی و

1. The Churchil Whitepaper

هراس هیئت نمایندگی عرب، طرح نابودی یا از میان برداشتن جمعیت،زبان یا فرهنگ عربی در فلسطین را نریخته است. آنها به این واقعیت توجه دارند که مفاد اعلامیه (بالفور ـم) به این اشاره نمی‌کند که فلسطین تماماً باید به یک موطن ملی یهودی تبدیل شود، بلکه منظور این است که یک چنین موطنی باید در فلسطین ایجاد گردد.

در این رابطه خوشبختانه مشاهده شده است که اجلاس کنگره یهود، یعنی ارگان عالی حاکم سازمان صهیونیستی، در سپتامبر ۱۹۲۱ در کارلزبد قطعنامه‌ای بعنوان بیانیه رسمی گذرانده است که می‌گوید «هدف صهیونیستم بر اساس تصمیم مردم یهود برای زندگی با مردم عرب بارعایت اصل وحدت و احترام متقابل استوار است، زیرا آنها با کمک یکدیگر موطن مشترک را به یک جامعه رشد یافته و غنی تبدیل می‌کنند و بنای چنین جامعه‌ای برای هر یک از این مردم متضمن یک تحول ملی است.»

لازم بیاد آوریست که کمیسیون صهیونیستی در فلسطین که اکنون قوه مجریه صهیونیستی فلسطین نامیده می‌شود، میل نداشته و ندارد که در اداره عمومی کشور سهیم باشد. موقعیت ویژه تعیین شده برای سازمان صهیونیستی برطبق ماده چهارم پیش نویس قیمومت فلسطین نیز چنین وظایفی برای آن سازمان تعیین نمی‌کند. موقعیت ویژه فوق‌الذکر، به اقدامات متخذه در فلسطین در رابطه با جمعیت یهود مربوط می‌شود و اشعار می‌دارد که سازمان می‌تواند در توسعه عمومی کشور کمک کند، اما به آن حق مشارکت در حکومت فلسطین را به هیچ میزانی نمی‌دهد.

بعلاوه، اشعار می‌دارد که تمام شهروندان فلسطین از نظر تابعیت باید فلسطینی باشند و هرگز نظر براین نبوده است که آنها یا بخشی از آنها، تابعیت دیگری داشته باشند.

در رابطه با جمعیت یهودی فلسطین باید گفت که ظاهراً برخی از آنها از این نگرانند که احتمال دارد دولت اعلیحضرت از سیاست مندرج در اعلامیه ۱۹۱۷ (بالفور) دست بکشد.

بنابراین لازم است یکبار دیگر تأکید شود که این هراس و نگرانی‌ها بی‌اساس است و مفاد اعلامیه (بالفور ـم) که در کنفرانس قدرتهای اصلی متفق در سن رموومجدداً در پیمان «سور» مورد تأیید مجدد قرار گرفته، تغییر ناپذیر است.

یهودیان طی دو یا سه نسل گذشته در فلسطین جامعه‌ای با ۸۰/۰۰۰ جمعیت کنونی، ایجاد کرده‌اند که حدود یک چهارم آن کشاورز یا کارگران زمین هستند. این جامعه ارگانهای سیاسی خاص خود را دارد و یک مجمع منتخب برای امور داخلی، شوراهای

منتخب در شهرها و یک سازمان برای کنترل مدارس جامعه و همچنین یک خاخام اعظم و شورای خاخامی برای اداره امور مذهبی انتخاب کرده است. امور و کارهای آن به عبری بعنوان زبان بومی انجام می‌شود و یک ماشین چاپ عبری نیازهای آنرا برآورده می‌سازد. شوراکارهای فکری خاص خود را می‌کند و فعالیت اقتصادی قابل توجهی دارد. بنابراین، جامعه با جمعیت شهری و روستائی خود و سازمانهای مذهبی اجتماعی و سیاسی‌اش و نیز زبان، رسوم و زندگی مخصوص بخود در واقع از یک ویژگی ملی برخوردار است. هنگامیکه سئوال می‌شود منظور از ایجاد موطن ملی یهود در فلسطین چیست، می‌توان پاسخ داد که طرحی برای تحمیل یک ملیت یهودی برساکنان فلسطین بطور کلی در میان نیست، بلکه تحول بیشتر جامعه موجود یهودی به کمک یهودیان سایر نقاط جهان مطرح است تا به مرکزی تبدیل شود که مردم یهود بطور کلی در زمینه‌های مذهبی و نژادی درآن نفع داشته و بدان افتخار ورزند. اما برای اینکه جامعه فوق از بهترین چشم انداز توسعه و تحول آزاد برخوردار باشد و مردم یهود فرصت کامل برای نشان دادن توانائی خود را داشته باشند، باید مطمئن بود که در فلسطین زندگی براساس حق است و نه براساس رنج و مشقت. بدین دلیل است که وجود موطنِ ملی یهود در فلسطین باید از نظر بین‌المللی تضمین شودو بطور رسمی براساس پیوندهای کهن تاریخی برسمیت شناخته شود.

بنابراین، تفسیر دولت اعلیحضرت از اعلامیه ۱۹۱۷ همین است و وزیر خارجه نیز معتقد است که اعلامیه فوق مطلبی دربرندارد که باعث زیان رساندن به جمعیت عرب فلسطین یا ناامید کردن یهودیان شود.

برای اجرای این سیاست، جامعه یهودی در فلسطین باید جمعیت خودرا از طریق مهاجرت افزایش دهد. این مهاجرت نباید آنقدر گسترده باشد که امکانات اقتصادی کشور قادر به جذب تازه واردان نباشد. باید اطمینان داد که مهاجران بطور کلی باری بردوش مردم فلسطین نیستند و هیچ بخشی از جمعیت فعلی نیز نباید از اشتغال و کار محروم شوند. تاکنون مهاجرت این شرایط را رعایت کرده است، زیرا تعداد مهاجران از آغاز اشغال بریتانیا ۲۵۰۰۰ نفر بوده است.

لازم به تذکر است اشخاص نامطلوب سیاسی از آمدن به فلسطین محروم می‌باشند و دولت هرگونه اقدام لازم را در این رابطه بعمل خواهد آورد.

نظربراین است که کمیته ویژه‌ای در فلسطین، متشکل از اعضاء شورای قانونگذاری جدید منتخب مردم، تشکیل گردد تا در مورد تنظیم مقررات مهاجرت با دولت مشورت

کند. چنانچه میان این کمیته و دولت اختلاف نظری بوجود آید، مسئله به دولت اعلیحضرت ارجاع می‌شود تاآن را مورد عنایت خاص خود قرار دهد. بعلاوه برطبق ماده ۱۸ پیش نویس فرمان پادشاهی انگلستان درمورد فلسطین، هرجامعه مذهبی یا بخش قابل توجهی از جمعیت فلسطین، حق دارد از طریق کمیسرعالی و یا وزیر خارجه در مورد هر موضوعی که مقررات قیمومت نسبت به آن از سوی دولت فلسطین اجرا نمی‌شود، به جامعه ملل شکایت کند.

در رابطه با قانون اساسی آینده فلسطین و پیش نویس آن که قبلا منتشر شده، مناسب است چند نکته روشن شود. در وهله نخست، همانطور که هیئت عربی گفته است، دولت اعلیحضرت طی جنگ متعهد شده است یک حکومت مستقل ملی در فلسطین ایجاد کند. ادعای هیئت عربی اساساً متکی برنامه‌ای است که در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵، از سوی سرهنری ماکماهون کمیسرعالی وقت اعلیحضرت در مصر، برای شریف حسین پادشاه کنونی حجاز ارسال شده است. از نامه عبارتی نقل شده که نشان می‌دهد ماکماهون به شریف مکه وعده برسمیت شناختن و حمایت از استقلال اعراب در سرزمینهای مورد نظر شریف را داده است.اما درهمان نامه شرطی موجود است که براساس آن بخشهای واقع در غرب ایالت دمشق را بهمراه سرزمینهای دیگر، از قلمرو استقلال عرب مستثنی می‌سازد. این قید و شرط از نظر دولت اعلیحضرت دربرگیرنده ولایت بیروت و سنجاق (ایالت) مستقل بیت‌المقدس می‌باشد. بنابراین، تمامی فلسطین در غرب اردن از وعده ماکماهون مستثنی شده است.

با این وجود قصد دولت اعلیحضرت براین است که یک حکومت کاملا خودمختار در فلسطین تأسیس شود، اما بنظر آنها این اقدام در این اوضاع و احوال باید بتدریج و طی مراحل خاصی صورت پذیرد و نه بطور ناگهانی. اولین گام، هنگامی برداشته شد که براساس موازین حقوقی حکومت غیر نظامی، «شورای مشورتی» تأسیس شد.

در آن زمان کمیسرعالی اعلام کرد این اولین گام در تحول نهادهای خودگردان است و اکنون پیشنهاد می‌شود که گام دوم با تأسیس یک «شورای قانونگذاری» که اعضاء منتخب زیادداشته باشد، برداشته شود. در پیش نویس منتشره پیشنهاد شد که سه عضو این شورا افراد غیر رسمی باشند که از طرف کمیسرعالی تعیین می‌شوند، اما در مخالفت با این ماده پیشنهادهائی ارائه شده و وزیر خارجه اکنون براساس ملاحظات متقاعد کننده حاضر است ماده مذکور را حذف کند. بنابراین شورای قانونگذاری شامل کمیسرعالی

بعنوان رئیس و ۱۲ عضو منتخب و ده عضو رسمی خواهد شد. وزیر خارجه براین عقیده است که قبل از اتخاذ اقدام بعدی در مورد دولت خودمختار در رابطه با فلسطین و کنترل قوه مجریه از سوی مجمع، بهتر است مدت زمانی سپری شود. طی این دوره نهادهای کشور بخوبی مستقرشده، اعتبار مالی آن براساس بنیادهای محکم استوار گردیده، و مقامات فلسطینی قادر خواهند شد تجربه نحوه حکومت را کسب کنند. بعد از چند سال وضع دوباره مورد بررسی قرار گرفته و اگر مؤثربودن قانونی که قرار است در حال حاضر وضع شود ثابت گردد،آنگاه سهم بیشتری از قدرت به نمایندگان منتخب مردم اعطا خواهد شد.

وزیر خارجه به این نکته اشاره دارد که دولت کنونی قبلا کنترل اوقاف مسلمانان و دادگاههای شرع را به «شورای عالی» منتخب جامعه مسلمان فلسطین محول کرده است. دولت همچنین بطور داوطلبانه درآمد قابل توجهی از اوقاف قدیمی را که در حکومت عثمانی توقیف شده بود، به این شورا برگردانده است. وزارت آموزش و پرورش نیز بامشورت کمیته‌ای از تمام اقشار جمعیت فلسطین اداره می‌شود و وزارت تجارت وصنعت نیز از همکاری اتاقهای بازرگانی که در مراکز اصلی تأسیس شده است، برخوردار است. نظر دولت براین است که کمیته‌های مشابه باوزارتخانه‌های گوناگون دولت همکاری زیاد داشته باشند.

وزیر خارجه معتقد است سیاستی که براین اصول استوار باشد و در ضمن آزادی کامل مذهبی در فلسطین را حفظ کرده و به حقوق هر جامعه در رابطه با اماکن مقدسه‌اش احترام بگذارد، می‌تواند برای اقشار مختلف جمعیت مناسب باشد. براین اساس است که می‌توان روحیه همکاری لازم جهت پیشرفت و رونق اماکن مقدسه را بوجود آورد[1].

1. Walter Laqueur and Barry Rubin, **op.cit**,pp, 45-50.

سند شماره بیست و هشت

گزارش کمیسیون شاو (۱۹۲۹)

«ریشه و علت اساسی انقلاب، عداوت و کینهٔ عرب نسبت به یهود است. منشاء این عداوت عرب، محرومیت از آمال و آرزوهای سیاسی واقتصادی و ترس و وحشت از آیندهٔ خویش می‌باشد.

آنها وحشت دارند که در آینده ابزار زندگی اجتماعیشان بدست یهود افتد ویهود سلطهٔ سیاسی و اقتصادی بر آنها پیدا کنند، منشاء این وحشت هم رواج روزافزون مهاجرت یهود است.

علل و عوامل مباشر و مستقیم انقلاب در درجه اول همان تظاهر پانزده اوت یهودیان درمحل حائط مبکی ودر درجهٔ دوم اعمال و رفتار جمعیت نگاهبانان مسجد اقصی واز اینها گذشته مقالات مهیج و شورانگیزی که جرائد طرفین علیه یکدیگر پخش می‌کنند وتوسعهٔ تشکیلات ونفوذ دفتر نمایندگی (آژانس) یهود، می‌باشند.

ضعف قوای ارتش و پلیس هم کاررا برای انقلاب آسانتر کرد. گرچه قوای قدرتمند انتظامی هم نمی‌توانست جلو انقلاب ۲۳ اوت را بگیرد وتنها ممکن بود از همه جائی شدن آن جلوگیری کند.

آخرین ومهمترین عامل انقلاب همان سیاست مجمل ونامعلوم ما است که اعراب احساس کرده‌اند اراده و تصمیم حکومت سرپرستی تابع خواسته‌های یهود است و همیشه درجهت منافع آنان سیر می‌کند.

برای ایجاد آرامش در فلسطین و جلوگیری از تکرار آشوب لازم است که دولت بریتانیا سیاست خود را در فلسطین خیلی روشن برای مردم توضیح دهد و مخصوصاً آن ماده از

قانون سرپرستی که می‌گوید: «نباید ضرری به حقوق طوائف غیر یهود وارد آید» بایستی کاملاً توضیح داده شود. تفسیر «چرچیل» درسال ۱۹۲۲ نتوانسته است ابهام سیاست ما را برطرف کند.

حکومت باید دروضع سابق خود تجدیدنظر کند وخیلی فوری آژانس یهود را از دخالت درکارهای دولتی منع نماید.

انگلستان باید وضع ادارهٔ مهاجرت را منظم نماید تا مثل سابق مهاجرتهای قاچاقی و غیر قانونی صورت نگیرد و طی یک بیانیهٔ صریح سیاست آیندهٔ خود را دربارهٔ مهاجرت تشریح نماید.همچنین باید وضع مهاجرت با درنظر گرفتن آمار کار و کارگر تنظیم شود و راهی در پیش گیرد که آراء طوایف غیریهودی هم در ترتیب برنامهٔ مهاجرت دخیل باشد.

موضوع اراضی را باید در پرتو نظرات اهل فن برنامه تعیین نمود و باید دید که بااسلوب جدید زراعت تاچه حد می‌شود سطح تولید را بالا برد؟ و دراین مطالعه نباید بالا رفتن تعداد کشاورزان را دراثر توالد و تناسل فراموش کرد.

درحال حاضر عدهٔ کشاورزان بیش از ظرفیت اراضی زراعتی است و اگر عده افراد بینوا و بیکاررا بدون درنظر گرفتن زمین برای آنها، اضافه کنیم، خطرهای شدیدی بدنبال دارد. باید فکری کرد که کشاورزان فعلی مجبور به جلای وطن نشوند و مخصوصاً برای انتقال اراضی به یهود، باید قیودی وضع شود که بیش از این باعث بیکاری اعراب و تصادم بین آنان نگردد.

علاوه برهمهٔ اینها لازم است که بانک کشاورزی تأسیس گردد و بااین وسیله و وسائل دیگر کمکهای لازم به کشاورزان فقیر برای بهبود وضع کشاورزی بشود.

درمورد اعطای حکومت ملی، بااینکه کمیسیون میل ندارد اظهار نظری بکند، ولی باید توجه داشت که ناراحتی فوق‌العاده‌ای دراثر نداشتن خود مختاری در اعراب بوجود آمده زیرا آنان حتی درزمان حکومت عثمانی در پارلمان نماینده داشته و در اداره مملکت تا حدی شریک بوده‌اند و از طرفی در ممالک عربی مجاور فلسطین اکنون حکومتهای پارلمانی تشکیل شده که از فوائد آن برخوردارند و مردم فلسطین باتفاق کلمه خواستار حکومت پارلمانی هستند.

همچنین باتوجه باینکه حتی کشاورزان عرب بیشتر از بسیاری از مردم اروپا به مسائل سیاسی و مملکتی اظهار علاقه واهتمام می‌کنند، محرومیت آنان از دخالت درامور مملکت، آنانرا بشدت ناراحت کرده واز این رهگذر مشکلات فراوانی درراه ادارهٔ فلسطین بوجود

آمده و این خود یکی از عوامل انقلاب اخیر بوده است.

راجع به حائط مبکی باید هرچه زودتر بموجب مادهٔ ۱۴ قانون سرپرستی (قیمومت) از طرف جامعهٔ ملل کمیسیونی مأمور رسیدگی وحل قضیه شود[۱].

۱. اکرم زعیتر، **سرگذشت فلسطین** ... ص ص ۱۷۰- ۱۶۸

سند شماره بیست ونه

گزارش سمپسون دررابطه با مهاجرت یهود و اراضی اعراب (۱۹۳۰)

«مجموع اراضی قابل کشت فلسطین (باستثنای منطقهٔ بئرالسبع که قابل عمران نیست) ششصد و پنجاه و چهارهزار و چهارصدهکتار است. قریب یکصدهزار هکتار از این اراضی، یعنی بیش از چهارده درصد، در دست یهودیان است.

حد متوسط زمین لازم برای یک عائله کشاورز فلسطینی سیزده هکتار است، درصورتیکه اگر مجموع اراضی متصرفی عرب را بر کشاورزان موجود عرب تقسیم کنیم، بهر خانواری فقط ۹ هکتارزمین می‌رسد. بنابراین بیست ونه درصد از مردم کشاورز ده‌نشین اعراب بدون زمین می‌مانند واراضی قابل کشت اعراب بهیچوجه برای حد متوسط زندگی آنها کافی نیست.

درنتیجهٔ سیاست مخصوص یکطرفهٔ حکومت سرپرستی، عدهٔ زیادی از برزگران عرب کسب و کارشان از دستشان رفته وبالاجبار محل کار خود را ترک کرده‌اند.

برنامهٔ قطعی آژانس یهود این است که هرزمینی باسم صندوق شرکت «کارن کایمت» ویا مؤسسه «کارن هایسو» ثبت می‌شود، تاابد غیرقابل انتقال باشد و کارگران آنها یهودی باشند وحتی اگر کسی آنها را اجاره کند، درمتن عقد اجاره شرط می‌شود که کارگر غیر یهود استخدام نکند و اگر از این قید تخلف نمود شرکت حق دارد که زمین مورد اجاره را بدون اینکه پول را پس بدهد، از او پس بگیرد. نتیجهٔ این رفتار این است که کارگران عرب برای همیشه از کارکردن دراین مزارع محروم باشند. باتوجه باینکه دروضع موجود،زمینهای متصرفی عرب‌ها برای کشاورزان عرب کافی نیست، بایستی این قیود و شرائط سخت از اراضی متصرفی یهود ملغی شود.

از کمکهای مالی وعلمی که به کشاورزان یهود از طرف دولت شده، اعراب بطور کلی محروم بوده‌اند وهیچگونه مساعدتی که سبب بهبود وضع کشاورزی و وضع زندگی آنان بشود بآنها نشده است.

جمعیت کشاورزان عرب، دراثر توالد و تناسل روزبروز زیاد می‌شود، اراضی آنان که تنها وسیله معاش است، دائماً رو به نقصان می‌رود، مالیاتهای سنگین دولتی هم سربار دیگری شده و درنتیجه، طبقهٔ کشاورز عرب زیر بار سنگین قرض دست وپا می‌زند وباهمهٔ تلاش وکوشش نمی‌تواند کمرراست کند. ناچار سیل برزگران بیکار بطرف شهرها سرازیر شده، طبعاً مزد کارگر در شهرها پائین آمده‌ونتیجه‌تمام این نابسامانیها این شده که تعداد زیادی کارگر بیکار عرب بوجود آید واین خود یک خطر بزرگ برای جامعهٔ اقتصادی فلسطین است.

طبق قانون سرپرستی حکومت فلسطین موظف بوده که نگذارد از ناحیهٔ مهاجرت یهود ضرری به اعراب وارد آید. گرچه به اقتضای همین قانون وظیفه دارد که یهود را ترغیب و تحریص به مهاجرت به فلسطین نماید، ولی این وظیفه تابع وظیفهٔ اول است و باید با مراعات آن انجام گیرد.

برای جمع بین این دو وظیفه، فعلاً راه اینست که با تمام کوشش مشغول بالا بردن سطح کشاورزی شویم وابتدا همهٔ کشاورزان عرب رابکار بگماریم و سپس برای انجام وظیفه دوم آماده شویم. مراعات حقوق اعراب ایجاب می‌کند که تا مردم خود فلسطین بیکارند،به یک نفر یهودی اجازهٔ مهاجرت به فلسطین داده نشود. وقتی که برای پذیرفتن مهاجر به جدول کارگران مراجعه می‌شود نباید فقط کارگران یهودی بحساب آیند، بلکه باید بیکاران عرب هم مورد توجه باشند، این ظلم است تا موقعی که کارگران بیکار فلسطین می‌توانند کارها را انجام دهند، ما از لهستان و لیتوانی و یمن مهاجران یهود را بپذیریم و بکار بگماریم.

دولت فلسطین باید بشدت مرزها را کنترل کند و جلوی مهاجرت قاچاقی و غیر قانونی را بگیرد ونگذارد که قوانین به دلخواه عده‌ای تفسیر و اجرا شود و بازیچهٔ اغراض صهیونیسم باشد.

خوب است که برای بهبود وضع کشاورزی کمیسیون مخصوصی با برنامهٔ صحیح که کار ومسکن کشاورزان عرب ویهود را تأمین کند، تشکیل و مشغول کار شود.

و ضمناً امتیاز خشکاندن اراضی حوله، بدلیل اینکه صاحب‌امتیاز از عمل کردن بشرایط

آن عاجز است، لغو شود وخود دولت آنجا را بخشکاند و برای پیشبرد وضع کشاورزی مـورد استفاده قرار دهد»[1].

۱. اکرم زعیتر، همان، ص ص ۱۷۷- ۱۷۵.

سند شماره سی

گزارش کمیسیون پیل (کمیسیون سلطنتی فلسطین)[1] و پیشنهاد تقسیم (۱۹۳۷)

بجریان انداختن و تشویق مهاجرت یهود به این امید که شاید نهایتاً به ایجاد اکثریت یهود و استقرار یک کشور یهودی با رضایت و یا حداقل آگاهی اعراب منجر شود، یک مسئله بود و اندیشیدن به تبدیل قهرآمیز، اما تدریجی فلسطین به یک کشور یهود برخلاف نظر اعراب، مسئله کاملاً متفاوت دیگری. شق اخیر نقض آشکار روح و هدف سیستم قیمومت بشمار میرفت. این بدان مفهوم بود که از اعطای خودگردانی ملی در زمانی که اعراب اکثریت داشتند خودداری بعمل می‌آمد و تنها زمانی که یهودیان اکثریت یافتند، این خودگردانی اعطا شد. این بدان مفهوم بود که به اعراب فرصت داده نشد روی پای خود بایستند و در واقع آنها پس از یک دوران کشمکش، از حاکمیت ترکیه به زیر حاکمیت یهود رفته‌اند. درست است که از نظر تاریخی، حکومت یهود بر فلسطین نمی‌توانست همانند حکومت ترک، یک حکومت خارجی قلمداد گردد، اما برسمیت شناختن حق بازگشت یهودیان به موطن کهن خود از سوی جامعه بین‌المللی، متضمن برسمیت شناختن حق حکومت یهودیان بر اعراب در فلسطین آنهم برخلاف اراده آنها نبود. اظهارات لردمیلنر (Lord Milner) علیه کنترل فلسطین از سوی اعراب، در مورد کنترل آن توسط یهودیان نیز صادق است.

میان دو جامعه ملی در درون مرزهای یک کشور کوچک کشمکشی درگرفته است که نمی‌توان جلوی آنرا گرفت. حدود ۱،۰۰۰،۰۰۰/ عرب با حدود ۴۰۰،۰۰۰/ یهود در نزاع

1. Report of Palestine Royal Commission (Peel Commission)

آشکار یا پنهان بسر می‌برند. هیچ زمینه مشترکی میان آنها وجود ندارد. جامعه عربی از نظر ویژگی بیشتر سابقه آسیایی‌دارد، در حالیکه بر جامعه یهود بیشتر ویژگی اروپایی غالب است. مذهب و زبان آنها با یکدیگرمتفاوت است. زندگی فرهنگی و اجتماعی آنها، شیوه‌های تفکر و عملشان، همانند آمال و آرزوهای ملی آنها با هم ناسازگار هستند. این مسائل اخیر، بزرگترین موانع راه برقراری صلح بحساب می‌آیند. اگر اعراب و یهودیان به یک تلاش صادقانه برای آشتی با یکدیگر و ترکیب آرمانهای ملی خود دست بزنند و بدین ترتیب به مرور زمان یک ملیت مشترک یا دوگانه بوجود آورند، می‌توانند شیوه زندگی و کارکردن با یکدیگر را بیاموزند. اما در واقع نمی‌توانند به چنین کاری دست بزنند. جنگ و عواقب آن تمام اعراب را برانگیخته است تا در یک جهان عرب آزاد و متحد به احیاء سنت‌های عصرطلائی عرب امیدوار شوند. یهودیان نیز بهمین ترتیب از گذشته تاریخی خود الهام می‌گیرند. آنها میخواهند نشان دهند که ملت یهود بهنگام بازگشت به سرزمین محل ولادت خود می‌تواند به چه دستآوردهائی برسد. بدین ترتیب ایجاد یکسانی و تشبه ملی میان اعراب و یهودیان منتفی می‌گردد. از نظر اعراب، یهودیان تنها می‌توانند مکانی را که در مصر عربی یا اسپانیای عربی در اشغال داشتند، به اشغال خود درآورند. از نظر یهودیان نیز اعراب همانند کنعانی‌های سرزمین کهن اسرائیل جائی در (اسرائیل- م) ندارند. همانطور که قبلاً گفته‌ایم، موطن ملی نمی‌تواند نیمه ملی باشد. در این اوضاع و احوال این نظریه که حفظ شهروندی فلسطین مفهوم و معنی اخلاقی دارد، یک تظاهرزیان‌باربیش نیست. نه عرب و نه یهود هیچگونه احساس خدمت به یک کشور واحد را ندارند....

با رسیدن به این نتیجه که تحت قیمومت موجود (و حتی تحت یک طرح کانتونی) امکان حل مشکل فلسطین وجود ندارد، کمیسیون پایان قیمومت فعلی را براساس تقسیم (فلسطین- م) توصیه کرد و طرحی را که عملی، شرافتمندانه و عادلانه می‌داند، پیشنهاد کرد. طرح مذکور از این قرار است:

قیمومت فلسطین پایان یافته و بجای آن یک سیستم پیمان (با بریتانیای کبیر- م) همانند نمونه سوریه و عراق برقرار می‌گردد.

برطبق پیمانهایی که از طریق مذاکره مقام قیمومت با دولت ماوراء اردن و نمایندگان اعراب فلسطین از یکطرف و سازمان صهیونیستی از طرف دیگر منعقد می‌شود، اعلام می‌گردد که در آینده نزدیک دو کشور مستقل تشکیل خواهد شد.

(۱) یک کشور عربی شامل ماوراء اردن که با بخش متعلق به اعراب در فلسطین متحد می‌شود.
(۲) یک کشور یهود شامل آن بخش فلسطین که به یهودیان اختصاص داده خواهد شد.

مقام قیمومت موظف است از درخواست دولت هریک از کشورهای عرب و یهودی برای پذیرفته شدن در جامعه ملل حمایت کند. پیمانهای فوق‌الذکر، تضمینهای قطعی برای حمایت از اقلیتها دربرخواهند داشت. توافقهای نظامی نیز همراه این پیمانها وجود خواهد داشت.

قیمومت جدیدی باید برای حفظ تقدس بیت‌المقدس و بیت‌اللحم و تضمین دسترسی آزادانه همه جهان به آنها، بوجود آید. منطقه‌ای که قیمومت فوق در آن اجرا می‌شود باید مشخص شود. بطوریکه از نقطه شمالی بیت‌المقدس تا نقطهٔ جنوبی بیت‌اللحم وسعت داشته باشد و برای امکان دسترسی این منطقه به دریا، دالانی از بیت‌المقدس به یافا ایجاد شود. سیاست اعلامیه بالفور در مورد منطقه قیمومت بکار برده نخواهد شد.

کشور یهودی باید به کشور عرب کمک مالی کند. یک کمیسیون مالی نیز باید به منظور تعیین میزان کمک و تقسیم قرضه عمومی فلسطین و دیگر مسایل مالی منصوب شود.

با توجه به عقب‌ماندگی ماوراء اردن، باید از پارلمان خواسته شود تا یک کمک ۲/۰۰۰/۰۰۰ پوندی به کشور عرب اعطا کند[1].

1. Walter Laqueur and Barry Rubin, **op.cit**,PP. 56-58.

سند شماره سی و یک

ژابوتینسکی: دولت یهود هم اکنون[1]
(پاسخ صهیونیستها به کمیسیون سلطنتی فلسطین)[2]

مفهوم صهیونیسم که من افتخار نمایندگی آنرا در اینجا دارم، بر آنچه که باید به آن جنبه انسانی نام نهم استوار است. منظورم از این سخن آن نیست که به جنبه دیگر، یعنی جنبه‌های صرفاً معنوی ناسیونالیسم یهود، نظیر آرزوی بیان عقاید خود، بازسازی فرهنگ عبری، یا ایجاد نوعی «جامعه نمونه که مردم یهود بتوانند بآن افتخار کنند»، احترام نمی‌گذاریم. البته اینها، از همه مهمتر است، اما در مقایسه با نیازهای حقیقی ما و موقعیت واقعی ما در جهان امروزی، تمام آنها جنبه تجملی دارند. کمیسیون قبلاً توصیف اوضاع یهودیان جهان بویژه اروپای شرقی را شنیده است و من بر آن نیستم که به تکرار جزئیات بپردازم، اما اگر اجازه بدهید از نیویورک تایمز نقل کنم که اخیراً وضع یهودیان در اروپای شرقی را «مصیبتی به عظمت تاریخ» توصیف کرد. تنها مایلم اضافه کنم که بسیار ساده‌اندیشی خواهد بود- هرچند بسیاری از یهودیان دچار این اشتباه می‌شوند- که این مصیبت دائمی را به گردن افراد، چه جمعیتی کثیر باشند و چه دولت‌ها، بیندازیم. مسئله بسیار عمیق‌تر از این است. بسیار متأسفم که آنچه را که می‌خواهم بگویم خوشایند بسیاری از هم مذهبان من نیست و متأسفم که این حقیقت، انکارکردنی نیست. ما با یک فاجعه اساسی و نوعی زمین لرزه اجتماعی مواجه هستیم. سه نسل از متفکران یهود و

1. V. Jabotinsky: A Jewish State Now

۲. این سخنان از سوی ژابوتینسکی رهبر صهیونیستهای تجدید نظر طلب، در یازدهم فوریه ۱۹۳۷، در مجلس لردان انگلستان ایراد شد.

صهیونیست‌ها که مغزهای بزرگی میان آنها بود و نمی‌خواهم با آوردن نامشان باعث خستگی شما شوم، سه نسل به تحلیل وضع یهود بسیار اندیشیده و به این نتیجه رسیده‌اند که علت رنج و بدبختی ما همان واقعیت «پراکندگی» است، یعنی این واقعیت دردناک که ما همه جا اقلیت هستیم. مسئله یهود آزاری (آنتی سمیتیسم) بشریت مطرح نیست، بلکه بیش از همه یهود آزاری چیزها مطرح است، از بیگانه ترسی ذاتی نهاد اجتماعی یا نهاد اقتصادی است که ما رنج می‌بریم. البته فراز و نشیب هم هست، اما لحظه‌ها هم مطرح هست. در دوران‌هائی از تاریخ این «بیگانه ترسی از خود زندگی» ابعادی پیدا می‌کند که هیچ قومی یارای پایداری در برابر آنرا ندارد و این همان وضعی است که ما اکنون با آن رویاروی هستیم. منظورم آن نیست که بگویم قبول دارم تمام دولت‌های مربوطه آنچه را که باید انجام دهند، داده‌اند. من آخرین فردی خواهم بود که آنرا تصدیق می‌کنند. بنظر من بسیاری از دولت‌های شرق و غرب، باید برای محافظت از یهودیان بسیار بیش از آنچه انجام داده‌اند، انجام دهند. بهترین دولتها شاید می‌توانستند تنها فاجعه را تعدیل کنند تا بُعد کاملاً بی‌اهمیتی بخود بگیرد، اما عمق فاجعه زمین‌لرزه‌ای است که هم اکنون وجود دارد و باقی می‌ماند. می‌خواهم در اینجا یادآوری کنم که یکی از آن دولتها(دولت لهستان)اخیراً تلاش کرد به جامعه ملل و کل بشریت بفهماند که بشریت وظیفه دارد منطقه‌ای برای یهودیان فراهم کند که بتوانند در آن نهاد اجتماعی خاص را بدون صدمه دیدن از کسی، بنا کنند. بنظر من صداقت این دولت (لهستان) و هر دولت دیگری را که امیدوارم از آن پیروی کند، نباید مورد تردید قرار داد، بلکه برعکس باید به قدردانی و سپاسگزاری آن پرداخت. شاید بیشترین اختلاف در آنچه که می‌خواهم بگویم با آنچه که کمیسیون تاکنون شنیده است، آن باشد که رفتن به عمق و ریشه مشکل و متصور کردن واقعیت جهنم یهودیان برای شما غیرممکن است و احساس می‌کنم من نمی‌توانم چنین کاری را انجام دهم. امیدوارم، روزی برسد که برخی از نمایندگان یهودی اجازه یابند در تریبون یکی از این دو مجلس ظاهر شوند و واقعیت آنرا به آنها بگویند، و از مردم انگلیس بپرسند: «چه توصیه‌ای برای ما دارید؟ راه گریز کجاست؟ یا، بایستند و رو به خداوند بگویند که راه گریزی نیست و ما یهودیان باید تحت سلطه قرار بگیریم». اما متأسفانه من قادر به این کار نیستم و تنها فرض را بر این می‌گذارم که کمیسیون سلطنتی بقدر کافی از تمام این اوضاع و احوال آگاه است. بنابراین از شما می‌خواهم این را درک کنید که: پدیده‌ای بنام صهیونیسم می‌تواند شامل تمامی انواع رؤیاها- یعنی «جامعه نمونه»، فرهنگ عبری، و

شاید ویرایش دوم تورات- بشود:

اما تمام اینها، در مقایسه با نیروی محسوس ناشی از اندوه سخت و نیازی که ما را بحرکت و تحمل وامی‌دارد، چیزی بحساب نمی‌آید. ما عمالی نیستیم که آزاد باشیم. ما نمی‌توانیم چیزی «واگذار» کنیم. هرگاه می‌شنوم-غالباً از حزب خودم- که صهیونیست متهم به زیاده‌خواهی است، آقایان محترم واقعاً نمی‌توانم آنرا درک کنم. بلی، ما یک کشور می‌خواهیم، هر ملتی در روی زمین هر ملت معمولی، حتی کوچکترین و پست‌ترین کسانیکه شایستگی ندارند مدعی هرگونه ایفای نقش در تحول بشریت شوند، برای خود یک کشور دارند. این شرط معمولی هر ملتی است. اما، وقتی ما، که غیرعادی‌ترین و بنابر این بدبخت‌ترین مردم هستیم، می‌خواهیم از همان وضعی برخوردار باشیم که آلبانیائیها برخوردارند، آنهم نه وضع فرانسویان و انگلیسی‌ها، می‌گویند زیاده‌خواه هستیم. اگر در پاسخ ما بگویند «این مسئله غیرممکن است»، باز می‌تواند برایم قابل درک باشد. اما وقتی پاسخ می‌دهند «این خیلی زیاد است»، برایم قابل درک نیست. می‌خواهم شما را (البته عذر می‌خواهم از اینکه مثالی می‌زنم که برای همه معروف است)به یاد آشوبی بیندازم که در نتیجه «بیشتر» خواستن الیورتویست در آن مؤسسه مشهور بوجود آمد.او گفت «بیشتر» چون نمی‌دانست چگونه آنرا بیان کند. آنچه که در واقع الیورتویست می‌خواست این بود:«می‌توانید به من میزان مناسبی بدهید که با آن پسری به سن وسال من بتواند زنده بماند.» به شما اطمینان می‌دهم شما امروزه در تقاضاهای مردم یهود، همان الیورتویست را می‌بینید که بدبختانه برای امتیاز دادن چیزی ندارند. این امتیازات چه می‌توانند باشند؟ ما ناچاریم میلیونها، و میلیونهای بسیاری را نجات دهیم. نمی‌دانم که اسکان دادن یک سوم نژاد یهود مطرح است، نیمی از نژاد یهود مطرح است، یا یک چهارم نژاد یهود، نمی‌دانم. اما مسئله میلیونها مطرح است. مسلماً راه چاره آن است که آن بخش از مناطق پراکندگی یهودیان که وضع خوبی ندارند و امکان بدست آوردن معاش در آنها نیست، تخلیه شده و تمامی آن آوارگان در مکانی جمع شوند که جنبه پراکندگی نداشته باشد و وضع یهودیان بعنوان یک اقلیت جذب نشده در یک ارگانیسم اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی خارجی تکرار نگردد. طبیعتاً، اگر این فرآیند تخلیه توسعه پیدا کند و باید نیز پیدا کند، بزودی لحظه‌ای فراخواهد رسید که یهودیان در فلسطین به اکثریت تبدیل می‌شوند. قصد دارم به یک اعتراف «هولناک» دست بزنم، تقاضای ما برای تبدیل شدن به اکثریت یهود نه حداکثر، بل حداقل خواسته ما است.اگر اجازه بدهند به رستگار کردن مردم خود ادامه

دهیم، اکثریت یهودشدن تنها یک گام اجتناب‌ناپذیر آن بحساب خواهد آمد. نقطه‌رسیدن یهودیان به اکثریت در آن کشور، نقطه اشباع نخواهد بود، چون امروزه با داشتن یک میلیون یهودی اضافی در فلسطین می‌توانی حداکثر یهود را بدست آوری، اما مسلماً هنوز ۳ یا ٤ میلیون نفر در شرق هستند که بر در می‌کوبند و اجازه پذیرش، و به عبارتی، رستگاری می‌خواهند.

من تا جائیکه در مورد قضیه اعراب اغراق نشود، عمیق‌ترین احساس را نسبت به آن دارم. این کمیسیون قبلاً توانسته است ذهن آنها را متوجه به این مسئله کند که آیا اعراب فلسطین از ایجاد مستعمره‌نشینهای یهودیان دچار مشکل و سختی شده‌اند؟ ما به اتفاق آراء معتقدیم که وضع اقتصادی اعراب فلسطین بخاطر ایجاد مستعمره‌نشین‌های یهودی، باعث رشک و حسد تمام اعراب کشورهای عربی مجاور شده است، بطوریکه اعراب آن کشورها بطور صریح برای مهاجرت به فلسطین اظهار تمایل می‌کنند. قبلاً نیز به شما اظهار داشته‌ایم که مسئله اخراج اعراب در میان نیست بلکه برعکس، نظر ما بر این است که فلسطین در هر دو طرف اردن باید اعراب، فرزندان آنها و میلیونها یهودی را در برگیرد. چیزی که منکر آن نیستم، این است که در آن فرایند اعراب فلسطین لزوماً در کشور فلسطین به اقلیت تبدیل خواهند شد. آنچه انکار می‌کنم، سخت بودن این وضع است. این مسئله برای نژاد و ملتی که این همه کشورهای ملی دارد و در آینده نیز بسیاری کشورهای ملی خواهد داشت، سخت نیست. یک جناح، و یک شاخه از آن نژاد، و نه یک شاخه بزرگ، ناچار خواهد بود در کشور افراد دیگر زندگی کند. خوب، تواناترین ملل جهان این وضع را دارند. بندرت می‌توانم ملتهای بزرگی را مثال بزنم که کشورهای خاص خود را داشته و نیرومند و پرقدرت هستند، اما هیچ شاخه‌ای از آنها در کشور دیگری زندگی نکند. این مسئله عادی است و «سختی» هم ندارد. بدین‌خاطر وقتی می‌شنویم که دعوی اعراب با دعوی یهودیان برخورد می‌کند، کاملاً درک می‌کنم که هر اقلیتی ترجیح می‌دهد به اکثریت تبدیل شود. کاملاً قابل درک است که اعراب فلسطین نیز ترجیح دهند فلسطین کشور عربی شماره ٤، شماره ۵ یا شماره ٦ باشد. من این را کاملاً درک می‌کنم، اما هنگامی که دعوی اعراب با خواسته یهودیان جهت نجات و رستگاری برخورد می‌کند، مثل آن است که اشتها در مقابل قحطی و مرگ ناشی از گرسنگی قرار بگیرد. هیچ دادگاهی تاکنون به این دعوی رسیدگی نکرده است که همه کفه عدالت به نفع یکطرف باشد و طرف دیگر ابداً ادعایی نداشته باشد. معمولاً در مسایل انسانی هر دادگاهی، از جمله این

دادگاه، در بررسی دو دعوی باید تصدیق کند که هر دو طرف دعوی خاص خـود را دارند، و به منظور اجرای عدالت، باید چیزی را که بطور اساسی تمام تقاضاهای-فردی یا جمـعی- بشری را برآورده می‌سازد، یعنی توازن هولناک نیازها را درنظر بگیرد. بنظر من این مسئله روشن و آشکار است[1].

1.Walter Laqueur and Barry Rubin, **op.clt,** PP. 58-61.

سند شماره سی و دو

بیانیه دولت بریتانیا علیه طرح تقسیم فلسطین[1]
- پیشنهاد کمیسیون پیل-
(نوامبر ۱۹۳۸)

۳- دولت اعلیحضرت اکنون گزارش کمیسیون سلطنتی فلسطین‌را که تحقیقات و بررسی‌های خود را باقاطعیت و کفایت کامل انجام داد، دریافت کرده و به جمع‌آوری مطالبی که برای بررسی و درنظر گرفتن سیاست بعدی آن بسیار ارزشمند می‌باشد دست زده است. گزارش آنها اکنون بهمراه خلاصه‌ای از نتیجه‌گیری‌هایشان منتشر شده است. این مسئله معلوم خواهد شد که چهارعضو کمیسیون به اتفاق آراء مخالف اتخاذ طرح تقسیمی هستند که توسط کمیسیون سلطنتی پی‌ریزی شده است. علاوه برطرح کمیسیون سلطنتی، درطرح دیگر بنامهای طرح Bو Cدر گزارش مورد ارزیابی و بررسی قرار گرفته است. یکی از اعضاء طرح Bرا ترجیح می‌دهد. دو عضو دیگر، از جمله رئیس کمیسیون معتقدند که طرح Cبهترین طرح تقسیم بوده و از نظر ارجحیت می‌تواند مورد توجه و توصیه قرار گیرد. عضو چهارم، درعین اینکه قبول دارد طرح Cاز نظر ارجحیت می‌تواند بهترین طرح باشد، هردو طرح را غیرعملی می‌داند. گزارش به این مسئله اشاره می‌کند که براساس هردو طرح، درحالیکه بودجه کشور یهودی احتمالاً مازاد اساسی را نشان می‌دهد، بودجه کشور عربی (شامل ماورای اردن) و سرزمینهای تحت قیمومت احتمالاً کسری اساسی را نشان می‌دهد. کمیسیون، توصیه کمیسیون سلطنتی برای دادن اعانه مستقیم از سوی کشور یهود به کشور عرب را بدلیل غیرعملی بودنش رد می‌کند. آنها فکر می‌کنند که از نظر

1. British Statement of Policy Against Partition

زمینه‌های اقتصادی، وجود یک اتحادیه گمرکی میان کشورها و سرزمینهای تحت قیمومت ضروری است و براساس یک چنین اتحادیه‌هایی، طرحی را به منظور امکان یافتن راه‌حل برای مشکلات مالی و اقتصادی تقسیم (فلسطین-م) مورد بررسی قرار می‌دهند. بنظر آنها یک چنین طرحی بااعطای استقلال مالی به کشورهای عرب و یهودی ناسازگار خواهد بود. نتیجه‌گیری آنها این است، که براساس اصول دقیق شرایط ارجحیت، راه و چاره‌ای ندارند، جز اینکه گزارش دهند قادر نیستند به توصیه مرزهایی برای مناطق پیشنهاد شده دست بزنند که چشم‌انداز معقولی برای استقرار نهایی کشورهای عربی و یهودی متکی بخود داشته باشد.

۴- دولت اعلیحضرت، پس از مطالعه دقیق گزارش تقسیم کمیسیون، به این نتیجه رسیده است که براساس بررسی بعدی، مشکلات سیاسی، اجرائی، و مالی ناشی از طرح ایجاد کشورهای مستقل عربی و یهودی درداخل فلسطین آنقدر زیاد است که حل مشکل بدین طریق غیرعملی می‌باشد.

۵- بنابراین دولت اعلیحضرت به مسئولیت خود جهت (یافتن) حکومتی برای تمام فلسطین ادامه می‌دهد. دولت اکنون بامشکل یافتن وسایل دیگری برای برآوردن نیازهای اوضاع دشوار توصیف شده درگزارش کمیسیون سلطنتی مواجه است که باتعهداتشان درقبال اعراب و یهودیان سازگار باشد. دولت اعلیحضرت معتقد است که یافتن این «وسایل دیگر» امکان‌پذیر است. دولت تاکنون به مشکل موجود باتوجه به گزارشات کمیسیون سلطنتی و کمیسیون تقسیم زیاد فکر کرده است. روشن است که مطمئن‌ترین اساس و بنیان برای برقراری صلح و پیشرفت درفلسطین وجود درک و تفاهم میان اعراب و یهودیان می‌باشد، و دولت اعلیحضرت آمادگی دارد تادروهله اول به یک تلاش استوار جهت افزایش چنین تفاهمی دست بزند. دراین جهت و بدین منظور، پیشنهاد می‌کند که بفوریت از نمایندگان اعراب فلسطینی و کشورهای همجوار از یکطرف و آژانس یهود از طرف دیگر، دعوت شود جهت مشورت بادولت بریتانیا درمورد سیاست آینده و از جمله مسئله مهاجرت فلسطین،هرچه زودتر به لندن سفر کنند. دولت اعلیحضرت دررابطه بانمایندگان اعراب فلسطینی باید این حق را داشته باشد که از بحضور طلبیدن رهبرانی که آنها را مسئول ترور و خشونت می‌داند، خودداری ورزد.

۶- دولت اعلیحضرت امیدوار است که مباحثات لندن، به افزایش امکان توافق پیرامون سیاست آینده درقبال فلسطین کمک کند. بهرحال، تصمیم‌گیری هرچه زودتر

دراین مورد برای دولت بریتانیا اهمیت زیاد دارد. بنابراین، چنانچه مباحثات لندن به ایجاد توافق دریکدوره زمانی معقول منجر نشود، دولت باتوجه به ارزیابی خود از مشکل فوق و مباحثات لندن، تصمیم خود را اتخاذ کرده و سیاستی را که برای اجرا درنظر گرفته است، اعلام خواهد کرد.

۷- دولت اعلیحضرت دربررسی و اتخاذ سیاست خود، ماهیت و ویژگی بین‌المللی قیمومتی را که بعهده‌اش گذاشته و نیز تعهدات خود دراین رابطه را همیشه مدنظر قرار خواهد داد[1].

1.Walter Laqueur and Borry Rubin, **op.cit**,PP. 62-63.

سند شماره سی و سه

کتاب سفید انگلستان[1] (۱۷ مه ۱۹۳۹)

دولت اعلیحضرت دربیانیه ۹ نوامبر ۱۹۳۸ خود درمورد فلسطین اعلام کرد که قصد دارد نمایندگان اعراب فلسطین، برخی کشورهای مجاور و آژانس یهود را برای مشورت درمورد سیاست آینده، به لندن دعوت کند. امید صادقانه دولت بریتانیا این بود که درنتیجه این مباحثات کامل، آزاد و صریح، نوعی تفاهم ایجاد شود. کنفرانس مذکور اخیراً باحضور نمایندگان عرب و یهود، تشکیل شد و ضمن اینکه چند هفته بطول انجامید، باعث شد میان وزرای بریتانیا و نمایندگان عرب و یهود تبادل نظر کامل صورت بگیرد. باتوجه به مباحثات و نیز اوضاع فلسطین و گزارشات کمیسیون سلطنتی و کمیسیون تقسیم پیشنهادات خارجی توسط دولت اعلیحضرت فرمول‌بندی شد و بعنوان اساس یک راه‌حل مورد توافق به هیئتهای عرب و یهود ارائه گردید. هیچ یک از هیئتهای عربی و یهودی نمی‌توانستند این پیشنهادات را بپذیرند، بنابراین کنفرانسها به توافق منجر نگشت. براین اساس دولت اعلیحضرت آزاد است سیاست خاص خود را طرح کند و پس از بررسی دقیق تصمیم گرفته است کلاً باپیشنهاداتی که نهایتاً به هیئتهای عرب و یهود تقدیم شد و مورد بحث قرار گرفت، موافقت کند.

۲- قیمومت فلسطین که شرایط آن در ۱۹۲۲ مورد تأیید شورای جامعه ملل قرار گرفت، سیاستهای دولتهای پی‌درپی بریتانیا برای حدود ۲۰ سال را تعیین کرده است. این سیاست تجسم اعلامیه بالفور می‌باشد و چهار وظیفه و تعهد اصلی برای مقام قیمومت معین

1. The White Paper

کرده است. این تعهدات درمواد ۲، ٦، و ۱۳ قیمومت تشریح شده است. درمورد تفسیر یکی از این تعهدات که به حفاظت از اماکن مقدسه و ساختمانها یا محل‌های مذهبی مربوط می‌شود، هیچ اختلافی وجود ندارد. سه تعهد اصلی دیگر، کلاً بشرح زیر می‌باشند:

الف- قرار دادن کشور تحت آنچنان شرایط سیاسی، اجرایی و اقتصادی که تامین کننده استقرار یک موطن ملی برای مردم یهود درفلسطین باشد و مهاجرت یهودیان تحت شرایط مناسب را تسهیل کند و باهمکاری آژانس یهود، اسکان یهودیان روی سرزمین را تشویق نماید.

ب- حقوق مدنی و مذهبی تمام ساکنان فلسطین بدون توجه به‌نژاد و مذهب آنها، حفظ شود و درعین حال ضمن تسهیل مهاجرت و اسکان یهودیان، اطمینان داده شود که حقوق و موقعیت دیگر اقشار و بخشهای جمعیت به خطر نمی‌افتد.

ج- کشور تحت چنان شرایط سیاسی، اجرائی و اقتصادی قرار گیرد که توسعه نهادهای خود گردان را تأمین نماید.

۳- کمیسیون سلطنتی و کمیسیونهای قبلی تحقیق خواستار توجه به ابهام بعضی عبارات درسند قیمومت نظیر عبارت «یک موطن ملی برای مردم یهود» شده‌اند، و آنها این ابهام و بلاتکلیفی ناشی از آن نسبت به اهداف سیاست (بریتانیا- م) را عامل اساسی ناآرامی و تخاصم میان اعراب و یهود می‌دانند. دولت اعلیحضرت متقاعد شده است که تعریف صریح و روشن سیاست و اهداف (بریتانیا- م) درجهت حفظ منافع صلح و رفاه کل مردم فلسطین ضروری است. پیشنهاد تقسیم که از طرف کمیسیون سلطنتی توصیه شده می‌توانست یک چنین صراحتی را به ارمغان آورد، اما استقرار کشورهای عربی و یهود متکی بخود درفلسطین غیرعملی بنظر می‌رسید. بنابراین لازم بود دولت اعلیحضرت سیاست دیگری بجای آن اتخاذ و تدبیر کند که درعین سازگاری باتعهدات دولت درقبال اعراب و یهودیان، نیازهای اوضاع فلسطین را برآورد. نظریات و پیشنهادات دولت اعلیحضرت بشرح زیر تحت سه عنوان (۱) قانون اساسی، (۲) مهاجرت و (۳) زمین، مطرح شده است.

۱- قانون اساسی:

٤- اصرار شده است که عبارت «یک موطن ملی برای مردم یهود» نشان‌دهنده تبدیل فلسطین به مرور زمان به یک کشور یهود یا کشور مشترک‌المنافع است. دولت اعلیحضرت

میل ندارد با نظریه کمیسیون سلطنتی مبنی بر اینکه رهبران صهیونیست در زمان صدور اعلامیه بالفور تصدیق کرده‌اند که مفاد شرایط اعلامیه مانع تشکیل نهائی یک کشور یهودی نیست، مخالفت ورزد. اما، دولت اعلیحضرت همانند کمیسیون سلطنتی معتقد است که طراحان قیمومت که اعلامیه بالفور نیز در آن تجسم می‌یابد، این قصد را نداشتند که فلسطین باید برخلاف اراده جمعیت عرب کشور به یک کشور یهود تبدیل شود. از عبارت زیر که در فرمان کتاب سفید[۲] سال ۱۹۲۲ مندرج است نیز می‌توان دریافت که قرار نبود فلسطین به یک کشور یهود تبدیل شود:

«اظهارات غیرمسئولانه‌ای شده است مبنی بر اینکه هدف اعلامیه مذکور (بالفور- م) ایجاد یک فلسطین کاملاً یهودی است. گاهی از عباراتی نظیر «فلسطین باید همانطور یهودی شود که انگلستان انگلیسی»، استفاده شده است. دولت اعلیحضرت چنین انتظاراتی را غیرعملی می‌داند و قصد چنین کاری را نیز ندارد. هیچوقت نیز، برخلاف نگرانی و هراس هیئت نمایندگی عرب، طرح نابودی یا از میان برداشتن جمعیت، زبان یا فرهنگ عربی فلسطین را نریخته است. آنها به این واقعیت توجه دارند که مفاد اعلامیه (بالفور- م) به این اشاره نمی‌کند که فلسطین تماماً باید به یک موطن ملی یهود تبدیل شود، بلکه منظور این است که یک چنین موطنی باید در فلسطین ایجاد گردد».

اما این بیانیه شک و تردیدها را رفع نکرده، بنابراین دولت اعلیحضرت هم‌اکنون بدون هیچگونه ابهامی اعلام می‌کند که سیاست دولت بر این نیست که فلسطین به یک کشور یهودی تبدیل شود. دولت بریتانیا تبدیل شدن جمعیت عرب فلسطین را به اتباع یک کشور یهود آنهم علیرغم میلشان برخلاف تعهدات خود در قبال اعراب برطبق قیمومت و نیز برخلاف اطمینان‌هائی که در گذشته به مردم عرب داده است،می‌داند.

۵- ماهیت موطن ملی یهود در فلسطین در فرمان ۱۹۲۲ (کتاب سفید ۱۹۲۲ چرچیل- م) بشرح زیر به تفصیل توصیف شده است:

«یهودیان طی دو یا سه نسل گذشته در فلسطین جامعه‌ای با ۸۰،۰۰۰ جمعیت کنونی ایجاد کرده‌اند که حدود یک‌چهارم آن کشاورز یا کارگران زمین هستند. این جامعه ارگانهای سیاسی خاص خود را دارد و یک مجمع منتخب برای امور داخلی، شوراهای

۲. منظور کتاب سفید چرچیل است که در ۱۹۲۲ از سوی دولت بریتانیا در رابطه با آینده فلسطین منتشر شد- م.

منتخب در شهرها و یک سازمان برای کنترل مدارس جامعه و همچنین یک خاخام اعظم و شورای خاخامی برای اداره امور مذهبی انتخاب کرده است. امور و کارهای آن به عبری بعنوان زبان بومی انجام می‌شود. و یک ماشین چاپ عبری نیازهای آنرا برآورده می‌سازد. شورا کار فکری خاص خود را می‌کند و فعالیت اقتصادی قابل توجهی دارد. بنابراین، جامعه با جمعیت شهری و روستایی خود و سازمانهای مذهبی، اجتماعی و سیاسی‌اش، و نیز زبان، رسوم و زندگی مخصوص بخود درواقع از یک ویژگی ملی برخوردار است. هنگامیکه سئوال می‌شود منظور از ایجاد موطن ملی یهود در فلسطین چیست؟ می‌توان پاسخ داد که طرحی برای تحمیل یک ملیت یهودی بر ساکنان فلسطین بطور کلی در میان نیست، بلکه تحول بیشتر جامعه موجود یهودی به کمک یهودیان سایر نقاط جهان مطرح است تا به مرکزی تبدیل شود که مردم یهود بطور کلی درزمینه‌های مذهبی و نژادی در آن نفع داشته و بدان افتخار ورزند. اما برای این که جامعه فوق از بهترین چشم‌انداز توسعه و تحول آزاد برخوردار باشد و مردم یهود فرصت کامل برای نشان دادن توانائی خود را داشته باشند، باید مطمئن شود که در فلسطین براساس حق زندگی می‌کنند و نه بر اساس رنج و مشقت. بدین دلیل است که وجود موطن ملی یهود در فلسطین باید از نظر بین‌المللی تضمین شود و بطور رسمی، براساس پیوندهای کهن تاریخی بر سمیت شناخته شود».

۶ـ دولت اعلیحضرت با این تفسیر اعلامیه ۱۹۱۷ (بالفور-م) موافق است و آنرا توصیف معتبر و جامعی از ویژگی موطن ملی یهود در فلسطین می‌داند. در این بیانیه توسعه بیشتر جامعه موجود یهودی به کمک یهودیان دیگر بخشهای جهان پیشنهاد شده است. گواه ومدرک این مسئله را که دولت اعلیحضرت به تعهدات خود در این رابطه‌عمل می‌کرده است، می‌توان با توجه به این واقعیات یافت که از زمان انتشار بیانیه ۱۹۲۲، بیش از ۳۰۰،۰۰۰ یهودی به فلسطین مهاجرت کرده‌اند وجمعیت موطن ملی به ۴۵۰،۰۰۰ یعنی تقریباً یک سوم کل جمعیت کشور بالغ شده است. جامعه یهود از موهبت بهره‌برداری از امتیاز کامل فرصت‌هائی که بآن داده شده نیز محروم نبوده است. رشد موطن ملی یهود ودستآوردهای آن در بسیاری زمینه‌ها، تلاش سازنده وچشمگیری است که باید مورد تحسین جهان قرار گرفته، وبویژه نشانه غرور وافتخار مردم یهود باشد.

۷ـ هیئتهای نمایندگی عرب در مباحثات اخیر مکرراً مجادله می‌کردند که فلسطین مشمول منطقه‌هائی بود که سرهنری ما کماهون از طرف دولت بریتانیا در اکتبر ۱۹۱۵ عهده‌دار برسمیت شناختن آن ونیز حمایت از استقلال عرب شده بود. اعتبار این ادعا که

براساس مفاد مکاتبات رد وبدل شده میان سرهنری ما کماهون وشریف مکه استوار است، طی کنفرانس‌های اخیر در لندن کاملاً وبه دقت توسط نمایندگان بریتانیا وعرب مورد بررسی قرار گرفت. در گزارش منتشر شده آنها گفته شده است که هم نمایندگان اعراب وهم بریتانیا تلاش کردند نقطه‌نظرات طرف دیگر را درک کنند اما نتوانستند در مورد تفسیر این مکاتبات به توافق برسند. در اینجا نیاز نیست نظریات وعقاید هریک از طرفین خلاصه شود. دولت اعلیحضرت متأسف است که بر سر بعضی عبارات استفاده شده، سوءتفاهماتی ایجاد شده است. دولت به سهم خود، بدلایلی که نمایندگانش در گزارش ارائه داده‌اند ، با این نظریه موافق است که تمامی فلسطین واقع در غرب اردن از وعده ما کماهون مستثنی شده بود، بنابراین دولت نمی‌تواند موافقت کند که مکاتبات ما کماهون اساس عادلانه‌ای برای تبدیل فلسطین به یک کشور عربی باشد.

۸- دولت اعلیحضرت بعنوان مقام قیمومت مسئول «تأمین توسعه نهادهای خودگردان» در فلسطین است. جدای این تعهد خاص، دولت این امر را خلاف روح سیستم قیمومت می‌داند که جمعیت فلسطین باید برای همیشه تحت چتر قیمومت باقی بماند. صحیح این است که مردم کشور هرچه زودتر از حق خود گردانی که مردم کشورهای همجوار به اعمال آن می‌پردازند، برخوردار شوند. دولت اعلیحضرت در حال حاضر قادر به پیش‌بینی این مسئله نیست که حکومت فلسطین نهایتاً چه شکلی بخود خواهد گرفت. اما هدف خودگردانی است ودر نهایت آرزومند این است که استقرار نهایی یک کشور مستقل فلسطین را شاهد باشد واعراب ویهود به شیوه‌ای در مقامات حکومت سهیم باشند که منافع ضروری هر دو حفظ شود.

۹- استقرار یک کشور مستقل واختتام کامل کنترل قیمومت در فلسطین نیازمند چنان روابطی میان اعراب ویهودیان است که حکومت خوب را امکان‌پذیر سازد. بعلاوه، رشد نهادهای خود گردان در فلسطین، همانند دیگر کشورها، باید یک فرایند تکاملی باشد. قبل از رسیدن به استقلال، سپری شدن یک دوران گذرا ضروری است ودر سراسر این دوران، مسئولیت نهائی حکومت کشور همچنان بعهده دولت اعلیحضرت بعنوان مقام قیمومت خواهد بود ودر عین حال مردم سهم فزاینده‌ای در حکومت بعهده داشته وتفاهم وهمکاری میان آنها در حال گسترش خواهد بود. تلاش مداوم دولت اعلیحضرت این است که روابط حسنه میان اعراب ویهودیان را گسترش دهد.

۱۰- باتوجه به این ملاحظات، دولت اعلیحضرت مقاصدش راجع به آینده حکومت

فلسطین را به شرح زیر اعلام می‌کند:

(۱)ـ هدف دولت اعلیحضرت تأسیس یک کشور مستقل فلسطین در عرض ده سال، براساس هم‌پیمانی با پادشاه متحده (انگلستانـ م) است که بنحو رضایت‌بخشی نیازهای تجاری و استراتژیک هردو کشور را در آینده تأمین کند. طرح استقرار یک کشور مستقل، متضمن مشورت با شورای جامعه ملل باتوجه به اختتام قیمومت می‌باشد.

(۲) اعراب و یهودیان به شیوه‌ای در حکومت کشور مستقل سهیم شوند که منافع ضروری و اساسی هردو جامعه محفوظ بماند.

(۳) قبل از تأسیس کشور مستقل یک دوران گذار و انتقالی طی خواهد شد که در طول آن دولت اعلیحضرت مسئولیت حکومت کشور را بعهده خواهد داشت. طی دوران انتقالی، مردم فلسطین بنحو فزاینده‌ای در حکومت کشورشان سهیم خواهند بود. هردو قشر جمعیت فرصت مشارکت در ساخت حکومت را خواهند داشت و این فرایند، چه هردو قشر جمعیت از آن سود بجویند یا نه، ادامه خواهد یافت.

(٤) به محض اینکه صلح و نظم بطور کافی در فلسطین ایجاد شد، گامهایی برای اجرای سیاست سهیم کردن فزاینده مردم فلسطین در حکومت کشورشان برداشته خواهد شد، هدف این است که فلسطینی‌ها مسئول تمام ادارات و وزارتخانه‌های حکومت باشند و از مشاوران بریتانیائی کمک گرفته و تحت کنترل کمیسر عالی باشند. دولت اعلیحضرت با درنظر داشتن این مسئله آمادگی خواهد داشت فوراً ترتیبی اتخاذ نماید که فلسطینی‌ها همراه مشاوران بریتانیایی مسئول بعضی از ادارات و وزارتخانه‌های حکومت شوند. فلسطینی‌های مسئول ادارات و وزارتخانه‌ها در یک شورای اجرائی، مشاور کمیسر عالی خواهند بود. از نمایندگان عرب و یهود دعوت خواهد شد تا بعنوان رؤسای اداراتی که تقریباً در بخش هم‌نژادان آنها قرار گرفته است، خدمت کنند. تعداد فلسطینیهای مسئول ادارات و وزارتخانه‌ها برحسب اوضاع و احوال افزایش خواهد یافت تا زمانی که رؤسای تمام ادارات فلسطینی شوند و به اعمال وظایف اجرائی و مشورتی که در حال حاضر مقامات بریتانیا مجری آن هستند، دست بزنند. هنگامیکه آن مرحله فرا برسد، مسئله تبدیل شورای اجرائی به شورای وزیران مورد بررسی قرار گرفته و در موقعیت و وظایف رؤسای فلسطینی ادارات تغییرات مهمی بعمل خواهد آمد.

(۵) دولت اعلیحضرت در مرحله فعلی هیچ طرحی دررابطه با تأسیس یک قوه قانونگذاری منتخب در دست ندارد. با این وجود، دولت این مسئله را یک تحول حکومتی

مناسب درنظر می‌گیرد و چنانچه افکار عمومی در فلسطین از این به بعد نشان دهد که طرفدار این تحول است، دولت آماده خواهد بود به شرط مساعد بودن اوضاع و احوال مکانیسم لازم را در این رابطه ایجاد کند.

(٦) در پایان گذشت پنج سال از اعاده صلح و نظم، یک نهاد مناسب از سوی مردم فلسطین و دولت اعلیحضرت تأسیس خواهد شد تا ترتیبات قانونی طی دوران انتقالی را مورد بررسی قرار داده و توصیه‌هائی راجع به قانون اساسی کشور مستقل فلسطین بعمل آورد.

(۷) دولت اعلیحضرت خشنود خواهد بود اگر در پیمان (روابط- م)- مطروحه پاراگراف(۱) و یا قانون اساسی مطروحه پاراگراف (٦)، مقررات لازم بشرح زیر وضع شود:

(الف) امنیت و آزادی دسترسی به اماکن مقدسه تأمین و منافع و اموال ارگانهای مذهبی مختلف حفظ شود.

(ب) محافظت از جوامع مختلف در فلسطین براساس تعهدات دولت اعلیحضرت در قبال اعراب و یهودیان و حفظ موقعیت ویژه موطن ملی یهود در فلسطین.

(پ) تهیه نیازها و احتیاجات مناسب با اوضاع استراتژیک که دولت اعلیحضرت آنها را باتوجه اوضاع و احوال موجود آنزمان ضروری خواهد دانست.

دولت اعلیحضرت باید مطمئن شود که منافع برخی کشورهای خارجی در فلسطین که اکنون حافظ منافع آنها است، به‌نحوکافی حفظ خواهد شد.

(۸) دولت اعلیحضرت تاجائیکه در توان دارد برای ایجاد شرایطی که به ظهور و خلق کشور مستقل فلسطینی در عرض ده سال کمک کند، تلاش می‌کند. چنانچه در پایان ده سال، بر دولت اعلیحضرت معلوم شود که برخلاف امیدهایش اوضاع و احوال تعویق تأسیس کشور مستقل را اقتضاء می‌کند، قبل از تصمیم‌گیری در مورد این تعویق، با نمایندگان شورای جامعه ملل و کشورهای عرب مجاور مشورت خواهد کرد. چنانچه دولت اعلیحضرت به این نتیجه برسد که تعویق مذکور اجتناب‌ناپذیر می‌باشد، ضمن دعوت بهمکاری طرفهای مذکور، طرحهائی برای آیندهٔ باتوجه به نیل به هدف مطلوب در کوتاهترین زمان ممکن ارائه خواهد داد.

۱۱- طی دوران انتقالی گامهائی برای افزایش اختیارات و مسئولیتهای شرکتهای شهرداری و شوراهای محلی برداشته خواهد شد.

۲- مهاجرت

۱۲- براساس ماده ٦ سند قیمومت، اداره فلسطین «ضمن تضمین به خطر نیافتادن موقعیت دیگر بخشهای جمعیت» باید «مهاجرت یهودیان را تحت شرایط مناسب تسهیل کند». بجز این، در هیچ کجای سند قیمومت میزان مجاز مهاجرت یهود به فلسطین تعریف نشده است. اما در فرمان ۱۹۲۲ (کتاب سفید چرچیل- م)، برای اجرای سیاست تأسیس موطن ملی یهود چنین وضع شده بود: «برای اجرای این سیاست، جامعه یهودی در فلسطین باید جمعیت خود را از طریق مهاجرت افزایش دهد. این مهاجرت نباید آنقدر گسترده باشد که امکانات اقتصادی کشور قادر به جذب تازمواردان نباشد. باید اطمینان داد که مهاجران بطورکلی باری بر دوش مردم فلسطین نیستند و هیچ بخشی از جمعیت فعلی نیز نباید از اشتغال و کار محروم شوند».

در عمل، از آن تاریخ به بعد تا دوران اخیر، میزان جذب ظرفیت اقتصادی کشور بعنوان تنها عامل محدود کننده بحساب می‌آمده است و در نامه‌ای که آقای رمزی مکدونالد بعنوان نخست‌وزیر در فوریه ۱۹۳۱ برای دکتر وایزمن فرستاد، میزان جذب ظرفیت اقتصادی کشور بعنوان تنها معیار و اصل سیاست (بریتانیا- م) درنظر گرفته شد. کمیسیون دائمی قیمومت‌ها در قطعنامه‌های خود از این تفسیر حمایت کرده است. اما دولت اعلیحضرت براساس بیانیه ۱۹۲۲ یا نامه ۱۹۳۱ همیشه و در هراوضاع و احوالی خود را ملزم نمی‌داند که بر طبق قیمومت تسهیل مهاجرت یهودیان به فلسطین را تنها تابع درنظر گرفتن میزان جذب ظرفیت اقتصادی کشور بداند. در سند قیمومت یا بیانیه‌های سیاسی بعدی نیز چیزی وجود ندارد که نشان دهد تأسیس موطن ملی یهود در فلسطین تنها در صورت ادامه مهاجرت نامحدود یهودیان می‌تواند امکان‌پذیر باشد. چنانچه، مهاجرت بر اوضاع اقتصادی کشور تأثیر معکوس داشته باشد، باید به وضوح آنرا محدود کرد و بهمین ترتیب، چنانچه تأثیر مخربی بر اوضاع سیاسی در کشور بگذارد عاملی است که نباید آنرا نادیده گرفت. گرچه تعداد وسیع مهاجران پذیرفته شده یهود تاکنون از نظر اقتصادی جذب شده‌اند، اما ترس اعراب از ادامه نامحدود سیل مهاجرت تا زمان غلبه جمعیت یهود بر آنان، نتایجی ببار آورده است که برای یهودیان و نیز اعراب و برای صلح و پیشرفت فلسطین بی‌نهایت وخیم می‌باشد. آشوب‌های تأسف‌بار سه سال گذشته تازه‌ترین و طولانی‌ترین جلوه این بیم و تشویش شدید اعراب بشمار می‌آیند. شیوه‌های اعمال شده توسط تروریست‌های عرب علیه اعراب، دولت و یهودیان باید بدون قید و شرط محکوم شود. اما نمی‌توان انکار

کرد که ترس از مهاجرت نامحدود یهودیان، در میان جمعیت عرب گسترش یافته و همین ترس باعث وقوع آشوبهائی شده است که به تنزل جدی پیشرفت اقتصادی، تهی شدن خزانه فلسطین، ناامن شدن جان و مال و ایجاد خصومت و کدورت میان جمعیت عرب و یهود منجر شده است که برای شهروندان یک کشور تأسف‌آور می‌باشد. اگر در این اوضاع و احوال مهاجرت ادامه یافته و از میزان جذب ظرفیت اقتصادی کشور بیشتر شود، خصومتی مخرب میان دو گروه درخواهد گرفت و ممکن است اوضاع فلسطین به منبع دائمی اصطکاک میان تمامی مردم خاورنزدیک و میانه تبدیل شود. دولت اعلیحضرت نمی‌تواند بپذیرد که بخاطر تعهداتش براساس قیمومت یا ملاحظه عدالت، این اوضاع و شرایط را در طرح سیاست مهاجرت نادیده بگیرد.

۱۳- از نظر کمیسیون سلطنتی، گره خوردن سیاست اعلامیه بالفور با سیستم قیمومت باعث این عقیدە شده است که خصومت اعراب نسبت به اعلامیه بالفور دیر یا زود برطرف خواهد شد. آرزوی دولت اعلیحضرت، حتی از زمان صدور اعلامیه بالفور، این بوده است که جمعیت عرب با گذشت زمان، با پی بردن به امتیازات ناشی از اسکان و توسعه یهود در فلسطین، با توسعه بیشتر موطن ملی یهود موافقت کنند. اما این آرزو برآورده نشده است. دولت اعلیحضرت جز این راهی ندارد که (۱) یا در پی توسعه نامحدود موطن ملی یهود از طریق مهاجرت، آنهم برخلاف میل مردم عرب کشور باشد و (۲) یا تنها بشرطی اجازه توسعه بیشتر موطن ملی یهود را از طریق مهاجرت بدهد که اعراب حاضر به پذیرفتن آن باشند.

سیاست نخست، یعنی حکومت از طریق زور. گذشته از سایر ملاحظات، چنین سیاستی از نظر دولت اعلیحضرت خلاف روح کلی ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل و نیز تعهدات خاص آن (دولت- م) نسبت به اعراب در قیمومت فلسطین است. علاوه‌براین، روابط میان اعراب و یهودیان فلسطین باید هرچه زودتر براساس بردباری و حسن نیت متقابل استوار شود . صلح، امنیت و پیشرفت موطن ملی یهود نیز خود این مسئله را طلب می‌کند. بنابراین، دولت اعلیحضرت بدنبال ملاحظات جدی و باتوجه به میزان رشد موطن ملی یهود در عرض ۲۰ (بیست) سال گذشته، به این نتیجه رسیده است که اصولاً زمان انتخاب راه دوم فرارسیده است.

۱۴- اصرار شده است که هرگونه مهاجرت بیشتر به فلسطین بی‌درنگ متوقف شود. دولت اعلیحضرت نمی‌تواند چنین پیشنهادی را بپذیرد. چون تمامی سیستم مالی و

اقتصادی فلسطین را بهم‌ریخته و بدین ترتیب بر منافع اعراب و یهودیان تأثیر معکوس خواهد گذاشت. علاوه‌براین، توقف سریع و کامل مهاجرت از نظر دولت اعلیحضرت در حق موطن ملی یهود یک بی‌عدالتی خواهد بود. اما، دولت اعلیحضرت بیش از هرچیز از گرفتاری غمبار کنونی تعداد وسیعی از یهودیان که خواهان پناهندگی از برخی کشورهای اروپائی هستند مطلع می‌باشد و معتقد است که فلسطین می‌تواند و باید کمک بیشتری به حل این مشکل وخیم جهانی کند.

با همه این اوضاع واحوال، دولت معتقد است که به تعهدات خود درقبال اعراب ویهودیان، بطور دائم عمل کرده وبا اتخاذ طرحها وپیشنهادات زیر در مورد مهاجرت، به بهترین وجه به منافع کل مردم فلسطین خدمت خواهد کرد:-

(۱) مهاجرت یهود طی پنج سال آینده به تعدادی خواهد بود که در صورت تناسب با میزان جذب ظرفیت اقتصادی کشور،جمعیت یهود را به تقریباً یک سوم کل جمعیت کشور بالغ می‌کند. باتوجه به افزایش طبیعی مورد نظر جمعیت اعراب ویهودیان وتعداد مهاجران یهودی غیرقانونی موجود در کشور، از آغاز آوریل سال جاری ورود ۷۵۰۰۰ مهاجر طی پنج سال آینده مجاز خواهد بود. این مهاجران، براساس معیار ظرفیت اقتصادی کشور، بشرح زیر پذیرفته خواهند شد:-

(الف) چنانچه ظرفیت اقتصادی کشور اجازه دهد، ۱۰۰۰۰ مهاجر یهود بعنوان سهمیه سالانه پنج سال آینده پذیرفته خواهند شدو چنانچه یکسال درتعداد مهاجران کمبود بوجود آید، آن تعداد به سهمیه سالهای بعدی، در دوره پنج ساله، افزوده خواهد شد.

(ب) علاوه براین، برای کمک به حل مشکل پناهندگان یهود، به محض اینکه کمیسر عالی متقاعد شود که شرایط کافی برای محافظت از آنها فراهم شده، ۲۵۰۰۰ پناهنده را قبول خواهد کرد. در این رابطه به کودکان پناهنده وبستگان آنها توجه خاص خواهد شد.

(۲) مکانیسم موجود برای تعیین میزان جذب ظرفیت اقتصادی حفظ خواهد شد و کمیسرعالی مسئولیت نهائی تصمیم‌گیری میزان ظرفیت اقتصادی را بعهده خواهد داشت. قبل از اتخاذ تصمیم، بانمایندگان یهود وعرب مشورت بعمل خواهد آمد.

(۳) پس از دوره پنج ساله، مهاجرت یهود مجاز نخواهد بود مگر اینکه اعراب فلسطین آماده پذیرفتن آن باشند.

(۴) دولت اعلیحضرت مصمم است مهاجرت غیرقانونی راکنترل کند و اقدامات

پیشگیری کننده در حال اتخاذ است و اگر نتوان مهاجرانی را که علیرغم این اقدامات، بطور غیرقانونی موافق به ورود به کشور شوند تبعید کرد، بهمان تعداد از سهمیه سالانه مهاجران کاسته خواهد شد.

۱۵- دولت اعلیحضرت معتقد است که پس از پایان مهاجرت دوران پنج ساله، تسهیل توسعه بیشتر موطن ملی یهود از طریق مهاجرت، تحت هرتعهدی، بدون توجه به آمال جمعیت عرب، توجیه‌پذیر نخواهد بود.

۳- زمین:

۱۶- اداره فلسطین باید برطبق ماده ٦ سند قیمومت، «درعین تضمین به خطر نیافتادن حقوق وموقعیت دیگر اقشار جمعیت» مشوق «اسکان یهودیان برروی زمین باشد». تاکنون نیز هیچ محدودیتی درمورد انتقال زمین از اعراب به یهودیان اعمال نشده است. گزارش چند کمیسیون تخصصی نشان داده است که بدلیل رشد طبیعی جمعیت اعراب وفروش مداوم زمین اعراب به یهودیان در سالهای اخیر، در حال حاضر در برخی مناطق جائی برای انتقال بیشتر زمین اعراب وجود ندارد. چنانچه زارعان عرب در مناطق دیگر خواستار حفظ استاندارد موجود زندگی خود باشند ونخواهند جمعیت قابل ملاحظه‌ای از آنها فاقد زمین شوند، این انتقالات می‌باید محدود گردد. تحت این شرایط به کمیسرعالی اختیارات کلی برای ممنوع کردن وتنظیم نمودن انتقال زمین داده خواهد شد. این اختیارات از تاریخ انتشار این بیانیه شروع شده وکمیسرعالی در طول دوران انتقالی از آنها بهره‌مند خواهد بود.

۱۷- سیاسست دولت درجهت توسعه زمین وبهبود شیوه‌های زراعت در مناطق قابل امکان اجرا خواهد شد. باتوجه به چنین توسعه‌ای، کمیسرعالی، چنانچه به حفظ «حقوق وموقعیت» جمعیت عرب رضا باشد، خواهد توانست به بررسی واصلاح تمام احکامی که در رابطه باممنوعیت یامحدودیت انتقال زمین صادر می‌شود، بپردازد.

۱۸- درجریان شکل دادن به این طرحها وپیشنهادات، دولت اعلیحضرت صادقانه تلاش کرده است دقیقاً به تعهداتش در قبال اعراب ویهودیان، برطبق سند قیمومت عمل کند. ابهام عبارات بکاررفته در بعضی موارد برای توصیف این تعهدات، به بحث و مجادله واختلاف منجر شده وامر تفسیر را با مشکل مواجه ساخته است. دولت اعلیحضرت نمی‌تواند امیدوار باشد که طرفداران یک طرف یا طرف دیگر را در چنین بحث ومجادله‌ای که از

قیمومت ناشی شده، خشنود سازد. هدف دولت میان دوگروه مردمی که سرنوشت آنها در آن کشورتحت تأثیر حوادث بزرگ سالهای اخیر بوده و کنارهم زندگی می‌کنند، این است که به آنها بیاموزد چگونه نسبت به یکدیگر بردباری، حسن‌نیت وهمکاری متقابل داشته باشند. در رابطه با آینده، دولت اعلیحضرت این واقعیت رانادیده نمی‌گیرد که برخی حوادث گذشته، برقراری این روابط رابامشکل مواجه می‌سازد، اما دلگرمی‌اش از این است که می‌داند ساکنان یهود وعرب در بسیاری مکانها، طی سالهای اخیر در فلسطین در دوستی زندگی کرده‌اند. هردوجامعه هرچه بیشتر درجهت رفاه سرزمین مشترک خود تلاش می‌کنند وهریک باید مجدّانه در آرزوی صلحی باشند که به افزایش رفاه تمامی مردم کشور کمک کند.

مسئولیت آنها، که از مسئولیت دولت اعلیحضرت کمتر نمی‌باشد، این است که باهمکاری یکدیگر اطمینان دهند صلح باشکوهتر ازهرچیز دیگر است، چون کشور آنها از سوی میلیونها مسلمان، یهودو مسیحی سراسر جهان که برای برقراری صلح در فلسطین وشادی مردمش دعا می‌کنند، مورداحترام وتمجید قرار می‌گیرد.

واکنش صهیونیست‌ها درقبال کتاب سفید
بیانیه آژانس یهود برای فلسطین (۱۹۳۹)

۱- سیاست جدید مقام قیمومت درکتاب سفید برای فلسطین، مردم یهود را از حق بنای موطن ملی خود در کشور اجدادیشان محروم می‌کند. این سیاست، اقتدار فلسطین رابه اکثریت موجود عرب منتقل می‌کند وجمعیت یهود را تابع آن قرار می‌دهد ومهاجرت یهود رابه محض اینکه یهودیان یک سوم کل جمعیت را تشکیل دهند، متوقف می‌کند. این سیاست‌یک «گتو»ی‌ارضی برای یهودیان درموطن خودشان بنا می‌کند.

۲- مردم یهود این سیاست رانقض عهد وتسلیم شدن در برابر تروریسم عرب قلمداد می‌کنند، زیرا دوستان بریتانیا راتابع کسانی قرار می‌دهد که به منافع آن ضربه واردمی‌سازند. سیاست فوق منجر به بروز شکاف کاملی میان یهودیان واعراب می‌شود که مانع هرگونه چشم‌انداز صلح در فلسطین است. مردم یهود تسلیم این سیاست نخواهند شد. رژیم اعلام شده جدید فاقد هرگونه اساس اخلاقی است وخلاف حقوق بین‌الملل می‌باشد. چنین رژیمی راتنها از طریق زور می‌توان برقرار کرده وازآن محافظت کرد.

۳- کمیسیون سلطنتی خطرات یک چنین سیاستی راگوشزد کرده ومعتقد است که

تشکیل حکومت عربی به معنی به هدر رفتن تمام تلاشها وآرمانهای آنان (یهودیان) می‌باشد . چون این سیاست موطن ملی رابه گتوی تحت محاصره وخطرناک دیگری تبدیل خواهد کرد. بنظر می‌رسد که یهودیان بجای اطاعت از حکومت عربی احتمالاً با آن به جنگ برخواهند خاست. سرکوب طغیان و شورش یهود علیه سیاست بریتانیا، همانند سرکوب طغیان اعراب، ناخوشایند خواهد بود. دولت (بریتانیا- م) به این اخطار بی توجهی کرده است.

٤- مردم یهود هیچ نزاعی بامردم عرب ندارند. کار یهودیان در فلسطین تأثیر معکوس برزندگی وپیشرفت مردم عرب نداشته است. اعراب همانند یهودیان بدون زمین ویا بی‌خانه نیستند. آنها نیازی به مهاجرت ندارند. مستعمره‌نشین‌های یهودی به فلسطین وساکنانش فایده رسانده است. به گفته کمیسون سلطنتی اعلامیه بالفور بهمان میزان که به پیروزی بریتاینا درجنگ بزرگ کمک کرد، به رهائی مردم عرب نیز کمک نمود. مردم یهود تمایل خود رابه صلح حتی طی سالهای آشوب نشان داده‌اند، دچار تحریک نشده ونسبت به خشونت اعراب عمل تلافی‌جویانه انجام نداده‌اند. اما یهودیان در برابر ترور تسلیم نشده‌اند واینک نیز که مقام قیمومت تصمیم گرفته است از طریق محاصره موطن ملی یهود، به تروریستها جایزه بدهد، تسلیم آن نخواهند شد.

٥- دراین تاریکترین ساعت تاریخ قوم یهود دولت بریتانیا قصد دارد یهودیان را ازآخرین امید خود محروم کرده وراه بازگشت آنها به موطن‌شان رامسدود کند. این یک ضربه بیرحمانه ودوجانبه است چون از جانب حکومت ملت بزرگی وارد می‌شود که دست کمک بسوی یهودیان دراز کرده وموضعش باید براساس اقتدار اخلاقی وحسن‌نیت بین‌المللی استوار باشد. این ضربه، مردم یهود رامطیع نخواهد ساخت. پیوند تاریخی میان مردم وسرزمین اسرائیل رانمی‌توان شکست. یهودیان هرگز نمی‌پذیرند که دروازه‌های فلسطین بروی آنان بسته شود واجازه نخواهند داد که موطن ملی آنها به یک «گتو»تبدیل شود. پیشتازان یهود که طی سه نسل گذشته قدرت خود را در بازسازی یک کشور متروک نشان داده‌اند، از اکنون به بعد همان قدرت را دردفاع از مهاجرت یهود، موطن یهود وآزادی یهود، به نمایش خواهند گذاشت.

سند شماره سی وچهار

پیش بسوی یک کشور یهودی[1]
برنامه بیلت مور (۱۹٤۲)

اعلامیه تصویب شده از سوی کنفرانس فوق‌العاده صهیونیست‌ها در بیلت مور هتل نیویورک سیتی، ۱۱ مه ۱۹٤۲:

۱- صهیونیست‌های آمریکائی در این کنفرانس فوق‌العاده، طرفداری صریح خود را از قضیه آزادی دمکراتیک وعدالت بین‌المللی که مردم ایالات متحده، همگام با دیگر ملل متحد، خود رانثار آن کرده‌اند، مورد تأکید مجدد قرار داده وایمان وعقیده خود را به پیروزی نهائی انسانیت وعدالت بربی قانونی ونیروی ددمنشانه بیان می‌دارند.

۲- این کنفرانس پیامی از سرامید و تشویق برای رفقای یهودی خود در«گتو»ی اردوگاههای کار اجباری اروپای تحت سلطه هیتلر فرستاده ودعا می‌کند که ساعت رهایی آنها زیاد دور نباشد.

۳- کنفرانس گرمترین درودهای خود را برای هیأت اجرائی آژانس یهود در اورشلیم وعادلئومی وتمامی یی شوف در فلسطین می‌فرستد وآنها رابخاطر پایداری وموفقیتشان در برابر خطرات ومشکلات بزرگ، عمیقاً مورد تحسین قرار می‌دهد. مردان وزنان یهودی درزمین و کارخانه وهزاران سربازان یهودی فلسطین در خاور نزدیک که با افتخار وسربلندی دریونان، اتیوپی، سوریه، لیبی ودیگر صحنه‌های نبرد انجام وظیفه می‌کنند، ثابت کرده‌اند که قدروارزش مردم خود رامی‌دانند وآماده‌اند حقوق ومسئولیت‌های ملیت رابعهده گیرند.

1. Toward A Jewish State : The Biltmore Program

۴- در نسل ما وبویژه درجریان بیست سال گذشته، مردم یهود بیدار شده وموطن ملی خود را دگرگون ساخته‌اند وجمعیت ۵۰۰۰۰ نفری آنها از پایان جنگ گذشته به بیش از ۵۰۰،۰۰۰ نفرافزایش یافته است. آنها توانسته‌اند مکانهای وسیع را به باغهای میوه و بیابان رابه گلستان تبدیل کنند. دستآوردهای چشمگیر آنها در کشاورزی وصنعت که تجسم الگوهای جدید تلاش جمعی است،صفحه درخشانی در تاریخ مستعمره‌سازی گشوده است.

۵- همسایگان عرب آنها در فلسطین در خلق این ارزشهای جدید سهیم هستند. مردم یهود درکار خود برای رستگاری ملی، از توسعه اقتصادی، کشاورزی وتوسعه ملی مردم وکشورهای عرب استقبال می‌کنند. کنفرانس موضعی راکه قبلاً درکنگره سازمان جهانی صهیونیست اتخاذ شد ودرآن آمادگی وآرزوی مردم یهود برای همکاری کامل باهمسایگان عرب آنها اعلام شده بود، مورد تأکید وتأیید مجدد قرار می‌دهد.

۶- کنفرانس خواستار اجرای هدف اصلی اعلامیه بالفور وقیمومت است که در آن ضمن«برسمیت شناختن ارتباط تاریخی مردم یهود با فلسطین» به یهودیان فرصت داده شده بود تابه گفته پرزیدنت ویلسون، درآنجا یک مشترک‌المنافع یهود تأسیس کنند.

کنفرانس مخالفت تغییر ناپذیر خود باکتاب سفید مه ۱۹۳۹ را مورد تأکید قرار داده و برای آن اعتبار اخلاقی یاقانونی قائل نیست. کتاب سفید در پی محدود کردن ودرواقع زایل کردن حق یهودیان برای مهاجرت واسکان در فلسطین است وبه گفته آقای وینستون چرچیل در مجلس عوام درمه ۱۹۳۹،«ناقض وانکار کننده اعلامیه بالفور میباشد». سیاست کتاب سفید بدلیل پناه ندادن به یهودیان گریزان از تعقیب و آزارنازی،بیرحمانه وغیرقابل دفاع است ودرزمانیکه فلسطین به کانون مرکزی جبهه جنگ ملل متحد تبدیل شده ویهودیان فلسطینی باید تمام نیروهای انسانی ارزشمند برای مزرعه، کارخانه واردوگاه را فراهم سازند، کتاب سفید بامنافع ناشی از تلاش واحد درجنگ تضاد مستقیم دارد.

۷- درمبارزه علیه نیروهای متجاوز واستبدادی که یهودیان اولین قهربانیان آن بودند وهم اکنون نیز موطن ملی یهود را مورد تهدید قرار می‌دهند، باید حق یهودیان فلسطین برای شرکت کامل در تلاش جنگی ودفاع از کشورخودشان، از طریق یک نیروی نظامی یهودی که زیر پرچم خود و تحت فرماندهی عالی ملل متحد می‌جنگند، برسمیت شناخته شود.

۸- کنفرانس اعلام می‌دارد که نظم نوین جهانی پس از پیروزی جنگ، نمی‌تواند

براساس صلح، عدالت ومساوات استوار باشد، مگر اینکه مشکل بیخانمانی یهود کاملاً حل شود. کنفرانس اصرار دارد که دروازه‌های فلسطین باز بماند، آژانس یهود کنترل مهاجرت به فلسطین وقدرت لازم برای بازسازی کشور، از جمله توسعه سرزمینهای اشغال نشده وکشت نشده را بدست بگیرد وفلسطین بعنوان مشترک‌المنافع یهودی در ساختار جهان دمکراتیک نوین ادغام شود.

در این هنگام وتنها دراین هنگام است که خطای کهنه‌ای که درحق مردم یهود صورت گرفته است، تصحیح خواهد شد.

سند شماره سی وپنج

کمیته تحقیق انگلیسی- آمریکائی[1] (۱۹٤٦)

توصیه‌ها و تفاسیر

مشکل اروپا:

توصیه شماره یک- بنابه اطلاعات رسیده پیرامون کشورهای غیراز فلسطین، امیدی به اسکان یهودیان مایل یا مجبور به ترک اروپا در کشوری بجز فلسطین، وجود ندارد.

اما فلسطین نیز به تنهائی نمی‌تواند از نظر مهاجرت نیازهای یهودیانی را که قربانی تعقیب وآزارنازی وفاشیسم بودند، تأمین کند وتمامی جهان مسئولیت دارد اسکان آنان ودرواقع تمام «اشخاص بیخانمان» رافراهم نماید.

بنابراین توصیه می‌کنیم که دولتهای ما باهمکاری کشورهای دیگر، تلاش کنند فوراً محل اسکان جدیدی برای تمام این «اشخاص بیخانمان»، بدون توجه به عقاید یاملیت آنها که روابطشان باجوامع سابق بطورکلی قطع شده، تهیه کنند.

گرچه، مهاجرت مشکلات برخی از قربانیان راحل خواهد کرد اما اکثریت عظیم آنها، از جمله تعداد قابل توجهی از یهودیان، به زندگی دراروپا ادامه خواهند داد. بنابراین توصیه می‌کنیم که دولتهای ما باتلاش خود اطمینان دهند وتضمین نمایند که اصول مندرج درمنشور سازمان ملل در رابطه با احترام جهانی به حقوق بشر ورعایت آزادیهای اساسی بدون قائل شدن تبعیض جنسی- نژادی، زبانی یا دینی فوراً رعایت شود .

تفسیر- توصیه ما مبنی براینکه دولتهایمان باهمکاری کشورهای دیگر باید تلاش

1. The Anglo-American Committee of Inquiry

کنند محل اسکان جدیدی برای «اشخاص بیخانمان» پیدا کنند، به این مفهوم نیست که پیشنهاد کنیم از هر کشوری خواسته شود در سیاست مهاجرت خود تغییری دائمی ایجاد کند. شرایطی که ما در اروپا مشاهده کرده‌ایم بیسابقه است وتکرار مجدد آن آنقدر محال می‌باشد که متقاعد شده‌ایم می‌توان وباید، مقررات ویژه‌ای در قوانین مهاجرت فعلی بوجود آورد که پاسخگوی این وضع منحصر بفرد ودلگیر کننده باشد. علاوه براین، معتقدیم که- بویژه برای «اشخاص بیخانمان»، از جمله یهودیانی که اقوامی در کشورهای خارج اروپا دارند- می‌توان باکاستن از مقررات اداری، کارهای بسیار زیادی انجام داد.

بررسیهای ما، باعث شد اعتقاد پیداکنیم که تعداد قابل توجهی از یهودیان به زندگی در اغلب کشورهای اروپائی ادامه خواهند داد. بنظر ما مهاجرت انبوه تمام یهودیان اروپا، نه به نفع خود یهودیان خواهد بود ونه به نفع اروپا. نباید ازهیچ کوششی جهت کمک به یهودیان برای بازسازی جوامع ازهم پاشیده آنها فروگزار کرد ودرعین حال باید به یهودیانی که مایل به مهاجرت هستند، اجازه مهاجرت داده شود. برای رسیدن به این هدف، باید هرچه زودتر اموال یهودیان به آنها بازگردانده شود. بررسیهای ما نشان می‌دهد،دولتهایی‌که بیش ازهمه این مسئله به آنها ارتباط دارد، تاکنون قوانینی در این جهت وضع کرده‌اند. اما مانع واقعی بازگرداندن اموال افراد این است که هرگونه تلاش جهت اجرای این قوانین باعث تشدید فعالیت آنتی سمیتیستی می‌شود. ما پیشنهاد می‌کنیم برای بازسازی جوامع یهودی، بازگرداندن اموال عمومی ومشترک آنها، چه از طریق پرداخت غرامت وچه از طرق دیگر، دردرجه اول اهمیت قراربگیرد.

آنتی سمیتیسم بعنوان میراث اشغال نازی‌ها بحال خود باقی مانده است. تنها از طریق وضع قوانین نمی‌توان با این میراث جنگید. تنها پادزهر واقعی آن است که دولتها تضمین آزادی‌های مدنی وحقوق مساوی، برنامه آموزشی مطابق با اصولی مثبت دمکراسی، قبول افکار عملی جهان ونیز بهبود وثبات اوضاع اقتصادی رابه مرحله اجرا بگذارد.

مهاجرت پناهندگان به فلسطین

توصیه شماره ۲- توصیه می‌کنیم که: (الف) صدهزارمجوز فوری برای پذیرش مهاجران یهودی قربانی تعقیب و آزارنازی وفاشیسم به فلسطین صادرشود. (ب) این مجوزها تا جائیکه امکان دارد، در سال ۱۹۴۶ داده شود و مهاجرت نیز به محض مناسب بودن شرایط، شروع شود.

تفسیر- تعداد بازماندگان یهودی تعقیب و آزارنازی و فاشیسم که ما با آنها سروکارداریم بسیار فراتراز صدهزارمی‌رود. درواقع تعداد زیادتری از آنها تنها در آلمان، اتریش و ایتالیا زندگی می‌کنند. گرچه نزدیک یکسال از رهائی آنها می‌گذرد، اما اکثریت آنها در آلمان و اتریش هنوز در مراکز پرتجمع و «اردوگاهها» بصورت جوامع جزیره‌ای در میان کسانیکه اینهمه آنها را رنج و مشقت داده‌اند، زندگی می‌کنند.

نفع آنها و نفع اروپا دراین است که این مراکز بسته شده و به زندگی اردوگاهی آنها پایان داده شود. اغلب آنها دلایل قانع‌کننده‌ای برای ترک اروپا دارند. بسیاری از آنها تنها بازماندگان خانواده‌های خودهستند و تعداداندکی نیز با کشورهائی که سابقاً در آن می‌زیستند، روابطی دارند که آنها را به ماندن در آنجا مقیدمی‌کند.

از زمان پایان مخاصمات، اقدامی برای تدارک اسکان آنها در جای دیگر صورت نگرفته است. قوانین و محدودیتهای مهاجرت از ورود آنها به اغلب کشورها جلوگیری می‌کند و تا زمانیکه این قوانین و محدودیتها تغییر یابد و به مرحله اجرادرآید، وقت زیادی باید تلف شود.

بعضی‌ها می‌توانند به کشورهائی که در آن قوم و خویش دارند بروند و دیگران نیز ممکن است برای خود در مناطق خاص جائی پیداکنند. اما تعداد آنها بالنسبه کم است.

هیچ کشوری را بجز فلسطین سراغ نداریم که اکثریت بزرگی از یهودیان بتوانند در آیندهٔ نزدیک به آنجا بروند. بعلاوه، تقریباً تمام آنها می‌خواهند به فلسطین بروند، زیرامطمئن هستند که در آنجا آنها را با استقبالی که در جاهای دیگروجود ندارد، می‌پذیرند. آنها امیدوارند در فلسطین در صلح زندگی کنند و به بازسازی زندگی خود بپردازند.

ما معتقدیم که باید به آنها فرصت داد تا هرچه زودتر به اینکار دست بزنند. بعلاوه، رهبران آژانس یهود به ما اطمینان داده‌اند که از آنها حمایت می‌کنند. به این دلیل توصیه می‌کنیم صدهزارمجوز مهاجرت صادرشود، چون احساس می‌کنیم این عمل بیشترین تأثیر را برکل اوضاع داشته باشد.

دراعطای این مجوزها، تاحدامکان بایدبه کسانیکه در مراکز (تجمع) بسرمی‌برند و کسانیکه در آلمان و اتریش آزادشده و در مراکز بسرنمی‌برند، اما هنوز در آن کشورها باقی مانده‌اند،اولویت داده شود. ما مایل نیستیم دیگر قربانیان یهود را که مایل یا مجبور به ترک کشورهای محل زندگی کنونی خود هستند، یا آنهائیکه را که قبل از آغاز جنگ از

تعقیب و آزاد گریخته‌اند، از اعطای مجوز مستثنی کنیم. می‌دانیم که تصمیم‌گیری در موردتعیین اولویت مشکل خواهد بود، اما مصرهستیم که هرچه زودتر بر سراین سیستم توافق بعمل آید، و هنگام اجرای آن، نخست به افرادمسن و ناتوان، افراد بسیار جوان و نیز کارگران ماهری که خدمات آنها موردنیاز است، اولویت داده شود.

باید روشن ساخت که مهاجرت از یک کشور به کشور دیگر یا ورود غیرقانونی به فلسطین، امتیاز برای گرفتن مجوز بحساب نمی‌آید.

پذیرش این تعداد زیاد، بارسنگینی بر دوش فلسطین خواهد گذشت. ما احساس اطمینان می‌کنیم که مقامات، این بار را تحمل کرده و با آژانس یهود همکاری لازم را بعمل خواهند آورد.

مسئولا ن سازماندهی و اجرای حرکت (مهاجرت) با مشکلات وخیمی مواجه خواهند شد. بسیاری از سازمانهای عمومی و خصوصی- فعال در اروپا، بویژه(UNRWA) تاجائیکه بتوانند کمک خواهند کرد. همکاری همه در طول این جریان ضروری است. اطمینان داریم که دولت ایالات متحده که به این مسئله علاقه خاصی نشان داده است، با دولت بریتانیای کبیر دراجرای این طرح مشتاقانه و سخاوتمندانه همکاری خواهد کرد. برای اعطای کمک راههای زیادی وجود دارد.

آنهائیکه با پذیرش این مردم بیچاره در فلسطین مخالفت کرده‌اند، باید بدانند که آنچه را که با ما کرده‌اند، کاملاً درنظرخواهیم داشت. امیدواریم که یکبار دیگر اوضاع را مورد بررسی قراردهند و ملاحظاتی را که باعث شده است ما به این نتیجه رسیدیم، درک کنند و بیش از هرچیز اگر نمی‌خواهند به ما کمک کنند، حداقل وضع این محنت کشیده‌ها را مشکلترنکنند.

اصول حکومت:
کشور غیرعرب، غیریهود

توصیه شماره ۳: جهت طرح دعاوی انحصاری یهودیان و اعراب نسبت به فلسطین برای همیشه، ضروری می‌دانیم اصول زیر را بطورصریح بیان کنیم:

(۱) نه یهودیان باید در فلسطین براعراب سلطه پیداکنند و نه اعراب بر یهودیان

(۲) فلسطین نه باید به یک کشور یهودتبدیل شود و نه به یک کشورعرب.

(۳) حکومتی که در نهایت تأسیس می‌شود باید با تضمین بین‌المللی منافع مسیحیان، مسلمانان و یهودیان را کاملاً حفظ کند.

بنابراین فلسطین باید درنهایت کشوری شود که از حقوق و منافع مسلمین، یهودیان و مسیحیان طوریکسان پاسداری کند و بطورکلی بیشترین حد خودگردانی را برطبق اصول سه‌گانه مهم فوق‌الذکر، به ساکنان اعطانماید.

تفسیر: در طول مبارزه درازمدت و خونین یهودیان و اعراب برای غلبه برفلسطین، هریک از آنها با قاطعیت می‌گویند «این سرزمین از آن من است»، و به استثنای اشاره کوتاهی که در گزارش کمیسیون سلطنتی (که از این به بعد گزارش پیل نامیده می‌شود) شده و نیز مدارک اندکی که بطورشفاهی یا کتبی بدستمان رسیده است، منافع عظیم جهان مسیحیت در فلسطین کاملاً نادیده گرفته شده و یا مورد بررسی قرارنگرفته است.

بنابراین باتأکید اعلام می‌کنیم که فلسطین یک سرزمین مقدس است و برای مسیحیان، یهودیان و مسلمانان بطوریکسان تقدس دارد و بدین خاطرهرگز نمی‌تواند به سرزمینی تبدیل شود که هرنژاد یا مذهبی بتواند آنرا منحصراً سرزمین مورد ادعای خود بداند.

بعلاوه،با همان قاطعیت تأکید می‌کنیم که فلسطین بعنوان یک سرزمین مقدس کاملاً از سرزمینهای دیگر مجزا است و این جنبه تقدس باعث می‌شود تا اصول و شیوه‌های اخوت بیشتری برآن حاکم باشد تا ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه.

دلیل دیگر اینکه باتوجه به تاریخ طولانی فلسطین و بویژه تاریخ ۳۰سال اخیرآن، این سرزمین نمی‌تواند یک سرزمین صرفاً عرب یا صرفاً یهودی بحساب آید.

یهودیان یک ارتباط تاریخی با این کشور دارند. موطن ملی یهود، گرچه تجسم اقلیتی از جمعیت می‌باشد، اما امروز به واقعیتی که تضمین بین‌المللی دارد تبدیل شده است و باید از حق ادامه موجودیت، محافظت و توسعه برخوردارشود.

با این وجود فلسطین نباید و نمی‌تواند یک سرزمین صرفاً یهودی قلمداد شود. این سرزمین محل تقاطع جهان عرب بحساب می‌آید. جمعیت عرب آن نیز که از مدتهای مدیدساکنان منطقه بودند، بدرستی فلسطین را موطن خودمی‌دانند.

بنابراین عادلانه و عملی نیست که فلسطین به کشوری عربی تبدیل شود که در آن اکثریت عرب کنترل سرنوشت اقلیت یهود را بدست گیرند، یا تبدیل به کشوری یهودی شود که در آن اکثریت یهود، سرنوشت اقلیت عرب را در کنترل خود داشته باشند. در هیچ

یک از دوحالت حداقل تضمینات لازم برای محافظت کافی از گروه زیردست وجود نخواهد داشت.

یک فلسطینی مسئله را چنین بیان کرد: «در دلهای ما یهودیان همیشه این ترس و هراس وجود داشته است که روزی این کشور به یک کشور عربی تبدیل شده و اعراب برما حکومت خواهند کرد. این ترس گاهی به حد وحشت رسیده است... اکنون همین احساس ترس و هراس در دلهای اعراب ظاهرشده است.. ترس از اینکه مبادا یهودیان غلبه کنند و برآنان حکومت نمایند».

بنابراین فلسطین باید کشوری شود که در آن آمال ملی مشروع یهودیان و اعراب، بدون اینکه هیچ یک از طرفین از غلبه دیگری بترسد، به آشتی برسد. بنظرما تحقق این امر در قانونی که به اکثریت عددی نقش تعیین‌کننده می‌دهد، امکان‌پذیر نیست، چون دقیقاً مبارزه جهت رسیدن به همین اکثریت عددی است که روابط عرب و یهود را تیره می‌سازد. جهت تضمین خودگردانی برای هر دو جوامع عرب و یهودی، قانون اساسی خود باید لزوم این مبارزه را از میان بردارد.

قیمومت و تولیت سازمان ملل

توصیه شماره ۴- ما به این نتیجه رسیده‌ایم که خصومت میان یهودیان و اعراب و بویژه تصمیم هریک برای غلبه بردیگری و در صورت لزوم از طریق خشونت، مسلماً نشان می‌دهد که در حال حاضر یا در آینده، هرگونه تلاش جهت تأسیس یک کشور فلسطینی مستقل یا کشورهای مستقل فلسطین به آنچنان نزاع داخلی منجر خواهد شد که ممکن است صلح جهان را بخطراندازد. بنابراین توصیه می‌کنیم، برای از بین بردن این خصومت، حکومت فلسطین بهمین وضع کنونی زیرنظر قیمومت ادامه پیدا کند تا یک توافق تولیت زیرنظر سازمان ملل متحد به مرحله اجرادرآید.

تفسیر: ما قبول داریم که باتوجه به فشارنیروهای پرقدرت اعراب و یهودیان که از خارج فلسطین اعمال می‌شود، وظیفه بریتانیای کبیر بعنوان مقام قیمومت آسان نبوده است.

کمیسیون پیل در ۱۹۳۷ اعلام کرد قیمومت دیگر کارآیی ندارد و کمیسیون دائمی قیمومت جامعه ملل در نتیجه اظهارداشت هنگامیکه یک چنین نهادی اینگونه اعلام می‌کند، این کمیسیون نیز کارآیی ندارد. دوسال بعد، دولت بریتانیا به این نتیجه رسید که راه حل پیشنهادی کمیسیون پیل برای تقسیم فلسطین نیز کارآیی ندارد و بدین خاطر اعلام کرد

که قصد دارد از طریق تأسیس یک کشورمستقل فلسطینی، گامهائی جهت خـاتمه دادن بـه قیمومت بردارد.

لذا معتقدیم که توصیه‌های ما باتوجه به حوادث و کارهای صورت گرفته در گذشته، برای همه عادلانه است. قبول داریم که این توصیه‌ها با دعاوی هیچ یک از طرفین مطابق نیست و بعلاوه با سیاستی که اخیراً از سوی مقام قیمومت اعلام شده است، فرق می‌کند.

تصدیق می‌کنیم چنانچه این توصیه‌هـا پـذیرفته شوند، دوره‌ای طـولانی از تـولیت آغازمی‌گردد که بعهده گرفتن آن بتنهائی از سوی یک دولت، بـاری سنـگین خـواهد بـود، ولی اگرمشکلات درک شود و مقام تولیت از حمایت دیگر اعـضای سازمـان مـلل مـتحد برخوردارگردد، از سنگینی این بارکاسته خواهد شد.

برابری معیارها

توصیه شماره ۵: برای تعیین آن نوع خودگردانی نهائی کـه بـا سه اصل مـندرج در توصیه شماره ۳ سازگار باشد، توصیه می‌کنیم قیمومت یا تـولیت، اصلی را اعـلام کـند کـه طبق آن پیشرفت اقتصادی، آموزشی وسیاسی اعراب در فلسطین همانند پیشرفت یهودیان دراین زمینه‌ها اهمیت یکسان داشته باشد وفوراً اقداماتی اتخاذ کـند کـه شکـاف مـوجود دراین زمینه‌ها را پر کرده وسطح زندگی اعراب را به سطح زندگی یهودیان بـرساند وکـاری کند که هردو گروه ،منافع مشترک وسرنوشت مشترک خود را در سرزمـینی کـه بـه هـردو متعلق است، درک کنند.

تفسیر: بررسی ما از اوضاع واحوال فلسطین باعث شد به این نتیجه بـرسیم کـه یـکی از علل اصلی اصطکاک، اختلاف زیاد میان سطـح زندگـی یـهودیان واعـراب است. حتی در شرایط جنگی که به اعراب کمکهای مالی قابل توجهی شد، این اختلاف کـاهش مـحسوسی نیافت . تنها با یک سیاست سنجیده وطراحی شدهٔ دقیـق از سوی قیـمومت، سطح زندگـی اعراب می‌تواند به سطح یهودیان برسد. ما ضمن تأکید بـر ضرورت ایـن سیـاست، بـویژه توجهات را به اختلافات میان خدمات اجتماعی، از جمله بیمارستانهای موجود در فلسطیـن برای یهودیان واعراب جلب می‌کنیم.

کمک اجتماعی

ما کاملاً تصدیق می‌کنیم که مخارج مالی خدمات اجتماعی یهود به مقدار بسیار زیادی از سوی جامعه یهودی در فلسطین ونیز کمک سازمانهای یهودی خارجی تأمین می‌شود وتأکید می‌کنیم کاری نباید کرد که سطح این خدمات اجتماعی بسطح خدمات اجتماعی موجود برای اعراب پائین آید، یا پیشرفتهای دائمی کنونی آنها متوقف شود.

پیشنهاد می‌کنیم اعراب به تشکیل یک جامعه عرب تشویق شوند که با جامعه یهودی کنونی که کنترل خدمات اجتماعی یهود وتأمین نیازهای مالی آنها را در دست دارد، هم سطح باشد. اعراب ناچار خواهند بود بسیار بیشتر از یهودیان روی کمک مالی دولت تکیه کنند. اما یهودیان فلسطین باید این ضرورت را بپذیرند که مالیات جمع شده از یهودیان واعراب، باید بیشتر صرف امور اعراب شود تا شکاف موجود میان سطح زندگی دوگروه پر شود.

سیاست مهاجرت برای آینده

توصیه شماره ٦: ما توصیه می‌کنیم تا زمان ارجاع مسئله به سازمان ملل و اجرای توافق تولیت، مقام قیم برفلسطین، طبق سند قیمومت که می‌گوید: «حکومت فلسطین، در عین تضمین بخطر نیافتادن حقوق وموقعیت دیگر اقشار جمعیت، براساس شرایط مناسب مهاجرت یهودیان را تسهیل خواهد کرد»، اداره فلسطین را بعهده گیرد.

تفسیر: ما پذیرش هرچه زودتر صدهزار مهاجر قربانی تعقیب وآزار نازی را توصیه کرده‌ایم. اکنون وضع را پس از پذیرش تعداد مذکور مورد بررسی قرار می‌دهیم. ما نمی‌توانیم آینده دور را ببینیم. ما نمی‌توانیم برای مهاجرت سالانه مقیاس تعیین کنیم. تازمان اجرای توافق تولیت، نظر صریح ما براین است که فلسطین برطبق شرایط قیمومت اداره شود.

بیش از آن، نمی‌توانیم توصیه کنیم. دراین جهان بی‌نظم وثبات، اظهار نظر در مورد وضع اقتصادی چند سال بعد هر کشور، یک پیشگوئی خطرناک خواهد بود. پیشگویی این مسئله که وضع اقتصادی وسیاسی فلسطین، آنهم پس از گذشت چند سال، چه خواهد بود، امری بسیار مشکل است. ما امیدواریم که اصطکاک ونا‌آرامی کنونی بزودی از بین برود وبجای آن صلحی درمنطقه حاکم شود که سالهای طولانی درسرزمین مقدس وجود نداشته است. همچنین امیدواریم یهودیان واعراب هرچه زودتر پی ببرند که همکاری با یکدیگر

برایشان نفع متقابل دارد، اما هیچکس نمی‌تواند بگوید این امر چه مدت بطول خواهد انجامید.

امکان بوجود آمدن سطح زندگی مناسب در کشوری که جمعیت بسیار زیادی را تحمل می‌کند، بیشتر بستگی به این دارد که طرحهای اشاره شده در توصیه شماره ۸، ثمربخش باشد یا نه. به گزارش کمیسیون پیل، ملاحظات سیاسی ونیز اقتصادی در امر مهاجرت باید مورد توجه قرار گیرد، این کمیسیون تعداد ۱۲/۰۰۰ مهاجر در سال را که از «سطح سیاسی بالا» برخوردار است، توصیه کرد. ما نمی‌توانیم برای مهاجرت سالانه در آینده، حداکثر یا حداقل ثابتی توصیه کنیم. عوامل نامشخص بسیاری در اینجا مطرح است.

بهرحال، مایلیم بگوئیم که در تعیین تعداد مهاجران هردوره، باید ملاحظات خاصی که برسر آن توافق داریم، در نظر گرفته شود. هرملت مستقل حق دارد در تعیین مهاجران قابل پذیرش در سرزمینهای خود، منافع مردم خود را در نظر داشته باشد. بهمین ترتیب فکر می‌کنیم حکومت فلسطین باید حق داشته باشد با درنظر گرفتن رفاه تمام مردم فلسطین، تعداد مهاجرانی را که در هر دوره پذیرفته می‌شوند، تعیین کند.

موطن ملی یهود در فلسطین، در نتیجه اعلامیه بالفور بوجود آمده است. برخی ممکن است فکر کنند آن اعلامیه اشتباه بوده ونمی‌بایست صادر شود. برخی نیز می‌گویند اعلامیه بالفور یک فکر بزرگ بوده ومی‌تواند یکی از طرحهای استعماری متهورانه ومهم تاریخ باشد. بحث ومجادله برسر درستی هریک از این دونظریه، بیفایده است. موطن ملی در آنجا قرار دارد وریشه‌های آن درخاک فلسطین عمیق است. انکار موجودیت موطن ملی ونیز دست‌آوردهای پیشتازان یهود، غیرممکن است.

حکومت فلسطین در رابطه با درنظر داشتن رفاه تمام مردم فلسطین، نمی‌تواند منافع یک چنین بخش بزرگی از جمعیت را نادیده بگیرد واز دست‌آوردهای ربع آخر قرن چشم پوشی کند. هرحکومتی که در فلسطین برای مردم انجام وظیفه می‌کند، باید حداکثر تلاش خود را نه تنها در راه حفظ موطن ملی، بل در راه توسعه درست آن که بنظر ما مهاجرت را نیز در بر می‌گیرد ،انجام دهد.

رفاه تمامی مردم فلسطین، چه یهود وچه عرب ویا دیگران باید اصل اساسی درامر حکومت باشد. ما با این نظر مخالفیم که بدون اجازه وآگاهی اعراب هیچ مهاجرتی درآینده نباید به فلسطین صورت گیرد، چون این مسئله به سلطه اعراب بریهودیان منجر خواهد شد. همچنین تقاضای مصرانه یهودیان را رد می‌کنیم که می‌خواهند از طریق مهاجرت

قهری وشتاب‌آمیز با سرعت هرچه بیشتر به اکثریت برسند ویک کشور یهودی تشکیل دهند. رفاه یهودیان نباید باعث پایمال شدن وتابع قرار گرفتن رفاه اعراب شود ویا رفاه اعراب به زیان رفاه یهودیان منجر گردد. در تعیین تعداد مهاجران برای هردوره خاص باید رفاه هردو گروه، وضع اقتصادی فلسطین بطور کلی ومیزان ونحوه اجرای طرحهای مربوط به توسعه آینده در نظر گرفته شود.

فلسطین سرزمین مقدس سه مذهب است ونباید به سرزمین یکی از آنها ومستثنی کردن بقیه تبدیل شود. مهاجرت یهودیان جهت توسعه موطن ملی نیز نباید به سیاست تبعیض علیه مهاجران دیگر مبدل گردد. بنابراین ،نباید به کسی که مایل به مهاجرت است وبرطبق قوانین، شرایط ورود به فلسطین را دارد به بهانه یهودی نبودن اجازه ورودنداد ویا در مورد او تبعیض قائل شد. باید با درنظر داشتن این نکته، به تدوین، اجرا وکاربرد تمام مقررات مربوط به مهاجرت اقدام کرد.

بعلاوه، با اینکه قبول داریم هریهودی پس از ورود به فلسطین برطبق قوانین مهاجرت، دارای حق می‌شود، اما صریحاً با موضع برخی محافل یهودی مخالفیم که معتقدند فلسطین بعنوان کشور یهودیان جهان به آنها اعطا شده وهریهودی در هر کجا که باشد، صرفاً بدلیل یهودی بودن شهروند فلسطینی محسوب می‌شود وبنابراین مهاجرت غیرقانونی یهودیان به فلسطین محلی از اعراب ندارد. ما اعلام می کنیم وتأکید می‌ورزیم هر یهودی که برخلاف قوانین مهاجرت به فلسطین وارد شود، مهاجر غیرقانونی محسوب می‌گردد[1].

1.Walter Laqueur and Borry Rubin, **op.cit**, PP. 84-94.

سند شماره سی‌وشش

پاسخ اداره عربی بیت‌المقدس به طرح کمیته تحقیق انگلیسی - آمریکائی[1]
(مارس ۱۹٤٦)

مشکل فلسطین:

۱- تمامی مردم عرب با هرگونه تلاش جهت تحمیل مهاجرت یهود واسکان یافتن آنها ونهایتاً تأسیس یک کشور یهودی در فلسطین مخالف هستند. اعراب فلسطین اعقاب ساکنان بومی کشور هستند که از آغاز تاریخ فلسطین را در تصرف واشغال خود داشته‌اند. آنها نمی‌توانند موافقت کنند که جمعیت بومی کشور برخلاف اراده‌اش تابع مهاجران بیگانه‌ای قرار گیرد که ادعای آنها در مورد فلسطین براساس یک رابطه تاریخی که قرنها قبل قطع شده، استوار است. بعلاوه آنها اکثریت جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دهند، وبدین خاطر نمی‌توانند به مهاجرت تن در دهند زیرا چنانچه مهاجرت برای مدتی ادامه یابد ودنبال شود، آنها را از اکثریت به اقلیت در کشور بیگانه تبدیل می‌کند. آنها مدعی حقوق دمکراتیک یک اکثریت برای تصمیم‌گیری در مورد مسائل مهم ملی خود هستند....

۲- علاوه برمسئله حق، اعراب بادعاوی صهیونیسم سیاسی، بدلیل تأثیراتی که آبادی‌نشین‌های صهیونیستی قبلاً بروضع آنها گذاشته و احتمالاً به میزان وسیع‌تر در آینده خواهد گذاشت، مخالف هستند . این مسئله، از بعد منفی تمامی جریان توسعه ملی آنها را از مسیر خود منحرف کرده است.

فلسطین از نظر جغرافیائی بخشی از سوریه است وساکنان بومی آن به شاخه‌سوری خانواده عربی ملل تعلق دارند و تمامی فرهنگ وسننشان، آنها را با دیگر مردم عرب پیوند

1. The Arab Case for Palestine: Evidence Submitted by the Arab Office- Jerusalem

می‌دهد . همچنین فلسطین تا سال ۱۹۱۷ بخشی از امپراتوری عثمانی بحساب می‌آمد که چند کشور عربی دیگر را نیز دربر می‌گرفت. حضور صهیونیست‌ها ودعاوی آنها وحمایتی که برخی قدرتهای غربی از آنها می‌کنند، باعث شده است تا فلسطین از دیگر کشورهای عربی بریده شده وتابع رژیمی گردد که از نظر اداری، حقوقی، مالی وآموزشی، با کشورهای همجوارش فرق می‌کند. گذشته از اینکه جدایی مذکور باعث ایجاد دردسر وناراحتی برای افراد شده وامر تجارت را مختل کرده است، مانع گردیده تا فلسطین بطور کامل در توسعه وتحول عمومی جهان عرب شرکت کند.

اولاً ،در حالیکه دیگر کشورهای عرب به خود گردانی رسیده یا نزدیک به آن هستند وبه عضویت کامل سازمان ملل متحد درآمده‌اند، فلسطین هنوز تحت نظام قیمومت بسر می‌برد وهیچ گامی به جانب خودگردانی برنداشته است. لذا نه تنها در فلسطین مؤسسات ونهادهای انتخاباتی وجود ندارد، بلکه فلسطینیها نمی‌توانند از نظر اداری به مقامات بالاتر برسند. این مسئله از نظر اصولی ونیز بدلیل نتایجی که درپی دارد، غیرقابل قبول است. برای افراد فلسطینی سخت است که فرصت‌های آنها برای گرفتن مسئولیت اینچنین پایمال شود وجمعیت فلسطین نیز دچار تضعیف روحیه می‌شوند از اینکه باید تحت حکومتی زندگی کنند که از آن راضی نیستند ونمی‌توانند نسبت بآن احساس وابستگی یا وفاداری کنند.

ثانیاً، درحالیکه دیگر کشورهای عرب از طریق اتحادیه عرب مشغول تقویت روابط خود وهماهنگ کردن سیاست‌هایشان هستند، فلسطین (هرچند که ساکنان عرب آن رسماً در شورای اتحادیه نمایندگی دارند) مادامی که یک حکومت بومی نداشته باشد، نمی‌تواند دراین نهضت بطور کامل شرکت کند. بدین خاطر شکاف میان سیستم اداری ومؤسسات ونهادهای فلسطین و کشورهای همجوار درحال گسترش است، و ویژگی عربی سنتی آن تضعیف می‌شود.

ثالثاً ،در حالیکه دیگر کشورهای عرب موفق شده‌اند، یا دراین راه هستند،که روابط خود را با قدرتهای غربی وجامعه جهانی، از طریق پیمانهای منعقد شده با بریتانیای کبیر ودیگر قدرتها ونیز عضویت در سازمان ملل متحد، بطور رضایتبخشی مشخص کنند، فلسطین هنوز نتوانسته است وضع خود را درجهان روشن نماید وسرنوشت آن از نظر بین‌المللی نیز همچنان تیره وتار است.

۳- تمام این زیانها ،بطور کلی ناشی از حضور صهیونیست‌ها وحمایت برخی قدرتها

از آنها است. شکی نیست که اگر چنین مسئله‌ای وجود نداشت فلسطین عربی تاکنون یک عضو خودگردان سازمان ملل متحد واتحادیه عرب می‌بود. بعلاوه، افزون برموانعی که صهیونیسم بدینگونه برسر راه توسعه فلسطین قرار داده، حضور صهیونیست‌ها باعث وارد آمدن زیانهای قطعی گوناگونی شده است که در صورت ادامه مهاجرت صهیونیستی، افزایش خواهد یافت.

ورود بی‌وقفه امواج مهاجران مانع توسعه عادی اقتصادی واجتماعی است وباعث مختل شدن دائمی حیات کشور می‌شود، بطوریکه برقیمت‌ها وارزشها تأثیر می‌گذارد. کل اقتصاد کشور را به ورود دائمی سرمایه از خارج وابسته می‌کند وحتی ممکن است در بعضی شرایط واوضاع واحوال به فاجعه اقتصادی منجر شود. علاوه براین باعث ناآرامی سیاسی دائم می‌شود واز برقراری ثبات سیاسی که رونق وسلامت کشور به آن وابسته است، جلوگیری می‌کند. بتدریج که یهودیان اکثریت واعراب به اقلیت شدن نزدیک می‌شوند، این ناآرامی افزایش یافته وخشونت به امری دائمی ومکرر تبدیل می‌گردد.

حتی اگر موازنه اقتصادی واجتماعی مجدد برقرار شود، به زیان اعراب خواهد بود. قرار داشتن منابع برتر سرمایه‌ای دردست یهودیان ،تجربه بیشتر آنها در تکنیک اقتصادی جدید و وجود سیاست سنجیده در رابطه با توسعه طلبی و سلطه، از مدتها قبل برتری اقتصادی در فلسطین را به آنها داده است. بزرگترین کمپانی‌های انحصاری در دست آنها است، بخش بزرگی از کل زمینهای قابل کشت را که از نظر حاصلخیزی در بالاترین سطح هستند، در مالکیت دارند واین زمینها غالباً قابل واگذاری به غیر یهود نیست. ادامه خرید زمین ومهاجرت، به همراه خودداری یهودیان از کار دادن به اعراب روی زمین‌ها یا در شرکتهایشان وافزایش زیاد جمعیت اعراب وضعی را بوجود خواهد آورد که درآن جمعیت عرب درحواشی کار کشاورزی قرار گرفته ودرنتیجه یک پرولتاریای بدون زمین، چه روستایی چه شهری ،بوجود می‌آید. این درد را میتوان تا حدی تسکین داد، اما نمی‌توان از طریق تلاش جهت افزایش ظرفیت جذب کننده یا تولید صنعتی فلسطین به معالجه آن دست زد. امکان چنین بهبودهائی محدود است، واجرای آنها مدت زیادی بطول خواهد انجامید، وبندرت بارشد سریع جمعیت عرب همگام ومتناسب خواهد شد، بعلاوه در اوضاع واحوال فعلی از آنها در وحله نخست برای منافع یهودیان استفاده شده وبدین ترتیب می‌تواند شکاف میان دوجامعه را افزایش دهد.

دردماتنها جنبه اقتصادی ندارد. صهیونیسم لزوماً یک جنبش سیاسی است که هدف

آن ایجاد یک کشور می‌باشد. مهاجرت ،خرید زمین وتوسعه اقتصادی تنها جنبه‌هائی از یک استراتژی سیاسی کلی است. اگر صهیونیسم در اهدافش موفق شود، اعراب در کشور خودشان به اقلیت تبدیل خواهند شد، اقلیتی که نمی‌تواند بجز داشتن سهم اندکی در حکومت، به چیزی امیدوار باشد. چون کشور قرار است کشوری یهودی باشد ، نه تنها خود را از موقعیت بین‌المللی دیگر کشورهای عرب محروم خواهد دید بلکه تماس حیاتی‌اش باجهان عربی که بخشی از آن بحساب می‌آید، قطع خواهد شد.

این مسئله نیز نباید فراموش شود که فلسطین اماکنی دارد که برای مسلمانان ومسیحیان مقدس است واعراب مسلمان یا اعراب مسیحی مایل نیستند شاهد باشند که این اماکن در کنترل نهائی یک دولت یهود قرار گیرد.

٤- این خطرات در هرزمان به اندازه کافی جدی هستند، اما دراین عصر بویژه جدیت دارند. آنهم زمانیکه نخستین وظیفه امت بیدار شده عرب این است که با غرب به توافق برسد، روابط خود را با قدرتهای غربی وجامعه جهانی غربی شده براساس برابری واحترام متقابل استوار سازد وبرای برآوردن نیازهای خود بهترین جنبه‌های تمدن غربی را اقتباس کند. سیاست صهیونیستی یکی از بزرگترین موانع انجام این وظیفه است. چون صهیونیسم در نظر اعراب هم یک جنبه از روحیه غربی است وهم برخی قدرتهای غرب از آن حمایت می‌کنند. در واقع صهیونیسم در نظر اعراب ،آزمایش مقاصد غرب نسبت به آنها است. بدین خاطر، تا زمانیکه تلاش صهیونیست‌ها برای تحمیل یک کشور غربی برساکنان فلسطین از سوی بعضی یا تمام دولتهای غرب حمایت می‌شود، برقراری روابط رضایتمندانه با جهان غرب وتمدن آن از سوی اعراب هرچند نه‌غیرممکن، اما مشکل خواهد بود. آنها با خصومت سیاسی وانزوای روحی به روی گردان شدن از غرب متمایل خواهند شد واین هم برای خود اعراب وهم برای آندسته ملل غربی که با آنها معامله دارند، مصیبت بار خواهد بود.

٥- از صهیونیسم، هیچگونه منافعی، در مقایسه بازیانها وخطراتی که در بردارد، نمی‌توان بدست آورد یا انتظار بدست آوردن آنرا داشت. منافع اجتماعی واقتصادی اعراب ،در وهله نخست ناشی از مهاجرت صهیونیست‌ها نیست ودر هر صورت لزوماً نشانه رونق وپیشرفت نمی‌باشد. افزایش دستمزدها ودرآمدها بیشتر غیرواقعی است وهمراه با افزایش هزینه زندگی بالا رفته است. افزایش دستمزدهای واقعی وسطح زندگی، گرایشی است که درتمامی کشورهای خاورمیانه مشترک بوده است. جریان ورودسرمایه بداخل، بیشتر منجر

به افزایش قیمت‌ها وارزش اموال غیرمنقول شده است. کل اقتصاد به نحو خطرناکی به صنعت مرکبات وابسته شده است. منافع ناشی از تأسیس صنایع و بهره‌برداری از اندک منابع طبیعی کشور، در اثر خودداری مؤسسات اقتصادی یهود از استخدام اعراب، خنثی شده است.

ادعای صهیونیستی مبنی براینکه سازمانهای اجتماعی آنها به جمعیت عرب خدمات بهداشتی واجتماعی می‌دهند، اغراق آمیز است. برای مثال تنها بخش بسیار کوچکی از اعراب تحت مراقبت سازمانهای بهداشتی یهود قرار دارند. حتی اگر این موضوع حقیقت داشته باشد، چیزی را ثابت نمی‌کند جز اینکه دولت مسئولیتهای خود را در رابطه با رفاه جمعیت نادیده گرفته است. سازمانهای اجتماعی داوطلبانه عربی، مستقل از نهادهای یهودی وبدون کمک گرفتن از آنها رشد کرده است. حتی چنانچه اعراب از ایجاد آبادیهای یهودی‌نشین منافع اقتصادی واجتماعی برده باشند، این مسئله نیز واقعیت دارد که از یک طرف این منافع دراثر خطرات ناشی از ایجاد آن آبادیها خنثی شده است و از طرف دیگر منافع مذکور فرعی بوده وبرای پیشرفت وترقی مردم عرب ضروری ولازم نیستند . انگیزه ومحرک اصلی رشد وپیشرفت اقتصادی واجتماعی عرب از نمونه یا کمک صهیونیستها ناشی نمی‌شود، بلکه از گرایش طبیعی کل مناطق خاورمیانه، از اثر کار دولت وبرتر از همه از اراده بیدار شده خود اعراب جهت پیشرفت وترقی ناشی می‌گردد. ممکن است اعراب دیرتر از یهودیان حرکت بسوی سازمان اجتماعی واقتصادی مدرن را آغاز کرده باشند، اما اکنون کاملاً آگاهند وبسرعت پیشرفت می‌کنند. مثلاً این مسئله در محیط اقتصادی از توسعه مداوم صنعت مرکبات عرب وسازمانهای مالی آشکار است ودر محیط اجتماعی نیز از رشد جنبش کارگری وطرح جدید توسعه زمین.

در صورت نیاز به مدرک ودلیل دراین مورد، می‌توان به پیشرفتی که طی سه دهه گذشته درکشورهای همجوار صورت گرفته است، رجوع کرد. هیچیک از کشورهای عرب، امروزه درحال رکود نیستند. آنها حتی بدون داشتن نمونه وسرمایه صهیونیستها، به ساختن صنایع، بهبود روشها وتوسعه میزان و وسعت کشاورزی، ایجاد سیستمهای آموزش عمومی وافزایش وسایل آسایش زندگی مشغولند. در برخی محیطها وکشورها، پیشرفت وترقی بسیار بیشتر از وسعت ترقی اعراب فلسطینی است ودرتمام آنها سالمتر وعادی‌تر بوده است.

صهیونیستها همچنین مدعی‌اند که میانجی آوردن تمدن غربی به خاورمیانه هستند.

حتی اگر ادعاهایشان واقعی باشد، خدماتی که ارائه می‌دهند تنها جنبه ثانوی وفرعی دارد. جهان عرب صدها سال است که با غرب تماس مستقیم دارد ودارای جنبش فرهنگی تازه بیدار شده‌ایست که آنرا از میانجی بی‌نیاز می‌سازد. بعلاوه این ادعا صحت ندارد: مادامی که حیات فرهنگی یهود در فلسطین بوسیله زبان عبری تجلی وبیان شود، تأثیر ونفوذش برجهان همجوار ناچیز وبی‌اهمیت است.در واقع فرهنگ عربی امروزه تقریباً هرگز تحت تأثیر یهودیان قرار نمی‌گیرد وعملاً هیچ عربی در امر خدمت به فرهنگ یا نهادهای آموزشی یهود شرکت ندارد. بعبارت عمیق‌تر، حضور صهیونیست‌ها حتی مانع درک تمدن غرب می‌شود، تا جائیکه بیش از هرعامل دیگر، نگرش وطرز تفکر اعراب نسبت به غرب وتمام کارها وآثارش را بسوی عدم درک وطرفدارای سوق می‌دهد.

۶- تمام اقشار مردم عرب فلسطین با سیاست صهیونیست‌ها مخالفت می‌ورزند. این مخالفت به شهرها محدود نمی‌شود، بلکه در میان جمعیت روستائی نیز که بیش از همه از انتقال تدریجی حاصلخیزترین زمینها به صندوق ملی یهود رنج می‌برند، عمومیت دارد. نه تنها مالکان زمین وطبقه متوسط، بلکه جمعیت کارگر نیز، هم به دلایل ملی وهم دلایل مربوط به خودشان، دارای چنین احساسی هستند. بنابراین ساخته وپرداخته واختراع طبقه تحصیل‌کرده نیست واگر هم این طبقه خطر را واضح‌تر وزودتر از بقیه درک کرده ودیده‌اند ورهبری مخالفین را بدست گرفته‌اند، کاری جز انجام وظیفه نکرده‌اند.

بعلاوه ،نه تنها اکثریت اعراب مسلمان با صهیونیسم مخالفند، بلکه اقلیت اعراب مسیحی نیز، هم بدلیل سهیم بودن در احساسات ملی دیگر اعراب وهم بدلیل اینکه مسیحیان نمی‌توانند کنترل یهود براماکن متبر که خود را بپذیرند، ونمی‌توانند درک کنند چگونه یک ملت مسیحی می‌تواند آنرا بپذیرد، با آن مخالفند.

۷- کشورهای دیگر عرب، چه دولتهایشان وچه مردم آنها، با احساسات اعراب فلسطین کاملاً سهیم هستند. حمایت آنها به شیوه‌های مختلف جلوه‌گر شده است: کنفرانسهای پان‌عرب، حمایت معنوی ومادی تمامی جهان عرب از قیام ۳۹- ۱۹۳۶، فعالیت‌های دیپلماتیک دولتهای عرب واخیراً تشکیل جامعه عرب، که دفاع از فلسطین را بعنوان یکی از اهداف اصلی خود در نظر گرفته است، نمونه این حمایت‌ها هستند. اعضای جامعه عرب هم‌اکنون به اقدامات فعالانه‌ای برای جلوگیری از انتقال زمینهای اعراب به صهیونیست‌ها وسلطه یهود برحیات اقتصادی خاورمیانه دست می‌زنند.

۸- از نظر اعراب ،هرگونه راه‌حل برای مشکل ایجاد شده توسط صهیونیست‌ها باید

شرایط زیرا را دربر گیرد:

(الف) باید حق ساکنان بومی فلسطین را برای ادامه تصرف کشور وحفظ ویژگی سنتی آن برسمیت بشناسد.

(ب) باید قبول کند که اراده مردم در مورد مسایلی نظیر مهاجرت که بر کل ماهیت وسرنوشت کشور تأثیر می‌گذارد، برطبق اصول دمکراتیک ،تصمیم‌گیری کند.

(ج) باید این اصل را بپذیرد که تنها راه بیان اراده جمعیت از طریق تأسیس یک حکومت مسئول که نماینده مردم است، صورت می‌گیرد. (اعراب در طرز فکر صهیونیست‌ها که خواستار تأسیس یک مشترک المنافع دمکراتیک در فلسطین هستند وسپس با شتاب می‌افزایند این امر تا زمانیکه یهودیان به اکثریت نرسند تحقق نمی‌یابد، نوعی ناسازگاری می‌بینند)

(د) این حکومت نمایندهٔ مردم، باید براساس اصل برابری مطلق تمام شهروندان بدون در نظر گرفتن نژاد ومذهب آنها استوار باشد.

(ه) شکل حکومت باید به گونه‌ای باشد که ایجاد روحیه وفاداری وانسجام در میان تمام عناصر جامعه را که برتمام وابستگی‌های محلی فائق می‌آید، امکان‌پذیر سازد.

بعبارت دیگر باید حکومتی باشد که کل جامعه آنرا حکومت خود بپندارند و در رضایت آنها ریشه داشته باشد واز آن اطاعت کنند.

(و) راه‌حل باید این واقعیت را تصدیق کند که فلسطین از لحاظ جغرافیا و تاریخ بخش جدانشدنی جهان عرب است وجدا کردن آن از جهان عرب به معنی انزوای کامل آن است واین مسئله از هرنظر مصیبت بار خواهد بود و چه یهودیان دوست داشته باشند یا نه، موقعیت آنها در فلسطین به حسن‌نیت اعراب بسته خواهد بود.

(ز) راه‌حل باید بگونه‌ای باشد که تعریف مناسب ومتقاعد کننده‌ای از روابط میان فلسطین وقدرتهای غربی که در کشور دارای منافع هستند، در چهارچوب سازمان ملل متحد ارائه دهد.

(ح) راه‌حل باید این مسئله را در نظر داشته باشد که صهیونیسم لزوماً یک جنبش سیاسی است وهدف آن ایجاد یک کشور یهودی است وبنابراین، باید از دادن هر گونه امتیازی که می‌تواند صهیونیستها را در راه رسیدن به این هدف در هر اوضاع واحوالی تشویق کند، اجتناب ورزد.

۹- اعراب برطبق این اصول خواهان این هستند که یک حکومت دمکراتیک در

فلسطین تأسیس شود که نماینده تمام اقشار جمعیت باشد وبا آنها با برابری مطلق رفتار کند. پس از تأسیس این حکومت، قیمومت پایان یابد وفلسطین بعنوان یک عضو کامل وارد سازمان ملل متحد شود. تا زمان تأسیس یک حکومت متکی برنمایندگی مردم، هرگونه مهاجرت یهود باید متوقف شود، چون اصل این است که تصمیمی به این مهمی باید تنها با رضایت ساکنان کشور گرفته شود وتازمانیکه نهادهای نمایندگی ایجاد نشوند، چنین رضایتی حاصل نخواهد شد. اقدامات قطعی برای کنترل مهاجرت قانونی نیز باید ادامه یابد. هنگامیکه کشور فلسطین ایجاد شد، چنانچه بخشی از جمعیت از سیاست مهاجرت بیشتر طرفداری کند، خواهد توانست بر طبق رویه دمکراتیک عادی مسئله خود را مطرح کند، اما دراین مورد نیز مثل سایر موارد، اقلیت باید از تصمیم اکثریت پیروی کند.

به همین نحو، هرنوع انتقال زمین از اعراب به یهودیان نیز باید قبل از ایجاد نهادهای خودگردان ممنوع شود. مقررات انتقال زمین باید سخت ودقیق باشد وبه تمام منطقه کشور گسترش یابد واقدامات سختی برای جلوگیری از تخلف از این قوانین اتخاذ شود. دراینجا نیز پس از ایجاد حکومت مستقل، در مورد مسایل مربوط به زمین برطبق رویه دمکراتیک تصمیم‌گیری خواهد شد.

۱۰ - اعراب بطور قطع با صهیونیسم سیاسی مخالف هستند، اما به هیچوجه با یهودیان وشهروندی یهودیان در فلسطین خصومت ندارند. آندسته یهودیانی که قبلاً وارد فلسطین شده‌اند وشهروندی فلسطین را از طریق قانونی بدست آورده‌اند یا می‌خواهند بدست آورند، از حقوق کامل مدنی و سیاسی برخوردار بوده وبطور منصفانه در حکومت واداره کشور سهیم خواهند شد.

تبدیل آنها به اقلیت به مفهوم یک جامعه بسته که از جریان اصلی حیات کشور جدا شده وتحت ستم اکثریت قرار گیرد، مطرح نیست. به آنها فرصت داده خواهد شد تا به جامعه کشور فلسطین تعلق یابند وبه تشکیل این جامعه کمک کنند وبا حسن نیت وعلاقه به اعراب بپیوندند، آنهم نه حسن‌نیت قوی نسبت به ضعیف، بل‌حسن‌نیت یک شهروند نسبت به شهروند دیگر.

امید می‌رود که با گذشت زمان وبا تحول وافزایش وفاداری نسبت به کشور وظهور گروه‌بندی‌های جدید پیرامون تقسیمات اجتماعی ،وضع انحصاری یهودیان از بین برود. اما این مسئله به زمان نیاز خواهد داشت. طی دورهٔ انتقالی، اعراب توجه خاصی به وضع ویژه یهودیان ونیازهای آنان خواهند کرد. در سازمان اجتماعی ،احوال شخصی یا مراسم

وعبادات مذهبی آنها هیچگونه مداخله‌ای نخواهد شد. مدارس وموٌسسات فرهنگی آنها به فعالیت خود ادامه می‌دهند وبجز در مورد کنترل عمومی برامور آموزشی که از سوی تمام حکومتها صورت می‌گیرد، هیچگونه کنترلی برآنها اعمال نمی‌شود. در بخش‌هائی که یهودیان جمعیت غالب را تشکیل دهند، به آنها خودمختاری اداری داده خواهد شد وزبان عبری در ادارات، دادگستری وامور آموزشی، زبان رسمی بحساب خواهد آمد.

۱۱- کشور فلسطین یک کشور عربی خواهد بود (و چنانکه از پاراگراف قبلی بر می‌آید) مفهوم تنگ‌نظرانه نژادی ندارد و براین امر استوار نیست که غیرعربها باید در موقعیت زیر دست قرار گیرند، بلکه شکل و سیاست حکومت براساس قبول دو واقعیت استوار خواهد بود:

اول اینکه اکثریت شهروندان آن عرب هستند. دوم اینکه فلسطین بخشی از کشورهای عرب است. بدین ترتیب حفظ و غنی کردن میراث عربی کشور و برقراری روابط نزدیکتر بین فلسطین و دیگر کشورهای عرب اهداف عمده آن هستند.

پیمان مارس ۱۹۴۵ قاهره که نمایندگی فلسطین را در شورای جامعه عرب حتی قبل از استقلال آن می‌پذیرد، باید تحقق یابد، زیرا براساس آن پیمان: از زمانیکه فلسطین واقعاً خودگران شود، بطور کل در تمام امور جامعه، از جمله مسائل فرهنگی و اقتصادی همانند محیط سیاسی شرکت خواهد کرد. نفعی که یهودیان از این مسئله می‌برند از شهروندان عرب فلسطین کمتر نخواهد بود: چون بدون حسن روابط با جهان عرب، توسعه اقتصادی آنها امکان‌پذیر نخواهد بود.

۱۲- کشور هرچه زودتر خواستار عضویت و پذیرفته‌شدن در سازمان ملل متحد خواهد شد و البته آمادگی خواهد داشت سهم کامل خود را در ایجاد یک سیستم امنیت جهانی ادا کند. کشور با تمایل تمام، هرگونه پایگاه یا دیگر تسهیلاتی را که لازم باشد در اختیار شورای امنیت قرار می‌دهد. بشرطی که این پایگاهها در واقع در جهت اهداف درنظر گرفته شده و نه به منظور مداخله در امور داخلی کشور مورد استفاده قرار گیرند و نیز بشرطی که فلسطین و دیگر کشورهای عرب بقدر کافی در نهاد کنترل کننده این پایگاهها نماینده داشته باشند.

کشور همچنین علاقه جهان به ایجاد یک رژیم مناسب جهت اماکن مقدسه مسلمانان، مسیحیان و یهودیان را خواهد پذیرفت. اما از نظر اعراب لازمه ایجاد یک چنین رژیمی متضمن مداخله در امور فلسطین یا کنترل آن نیست. نباید به قدرتهای بزرگ فرصت داده

شود تا اماکن مقدسه را به ابزار سیاست خود تبدیل سازند. حکومت نماینده ساکنان فلسطین می‌تواند به مناسب‌ترین وجه ممکن و بطور دقیق و صحیح از اماکن مقدسه محافظت کند. چون این حکومت نماینده پیروان سه مذهب می‌باشد و همگی آنها به حفظ ویژگی مقدس کشور خودشان علاقه‌مند هستند.

از نظر اعراب، ضرورت محافظت از اقلیت‌های مسیحی، توجیه کننده هیچ نوع مداخله خارجی در امور فلسطین یا کنترل آن نخواهد بود. مسیحیان اعرابی هستند که کاملاً به جامعه ملی تعلق دارند و در مبارزه آن سهیم هستند. آنها همه حقوق و وظایف شهروندان یک کشور فلسطینی را دارا خواهند بود و سازمانها و مؤسسات اجتماعی مخصوص بخود را حفظ خواهند کرد. آنها با درک تجربیات دیگر کشورهای خاورمیانه، به خطرات ناشی از حمایت سراب گونه خارجی از اقلیت‌ها آگاه هستند، و چیز بیشتری نخواهند خواست.

۱۳- حکومت فلسطین در امور اقتصادی و اجتماعی به منظور افزایش سطح زندگی و بالا بردن رفاه تمام اقشار جمعیت از یک سیاست مترقی پیروی خواهد کرد و منابع طبیعی کشور را در راهی که به بهترین وجه به نفع همه باشد بکار خواهد برد. طبیعتاً اولین وظیفه حکومت بهبود وضع روستائیان عرب خواهد بود تا بدین ترتیب شکاف اقتصادی و اجتماعی فعلی را که باعث تقسیم دو جامعه است، پر کند. صنعت تا جائیکه اساس اقتصادی آن بخشی از سیاست عمومی توسعه اقتصادی برای تمام جهان عرب باشد، تشویق خواهد شد. تجارت و روابط مالی با دیگر کشورهای عربی تا حد امکان تقویت شده و تعرفه کاهش یافته یا از بین خواهد رفت.

۱۴- اعراب معتقدند که طرحهای دیگر شرایط یک توافق عادلانه و پایدار را برآورده نمی‌کنند. از نظر آنها بر پیشنهادات دیگری که برای حل مسئله ارائه شده است، از لحاظ اصول و از نظر عملی اعتراضات برطرف نشدنی وارد است.

(۱) اندیشه تقسیم و تأسیس یک کشور یهودی در بخشی از فلسطین، بهمان دلایلی که در رابطه با اندیشه تأسیس یک کشور یهودی در تمامی فلسطین مطرح شده، غیرقابل قبول است. اگر تحمیل یک کشور یهودی بر کل فلسطین غیرعادلانه باشد، تحمیل آن در هر بخش از کشور نیز بهمان نسبت غیرعادلانه خواهد بود. علاوه بر این، چنانکه کمیسیون «وودهد» نشان داد، مشکلات عملی بزرگی بر سر راه تقسیم قرار دارد: تجارت از بین خواهد رفت، ارتباطات درهم ریخته شده و اموال عمومی پایمال خواهد گردید. ایجاد مرزهائی که باعث شود یک اقلیت بزرگ عرب در کشور یهودی نماند، غیرممکن خواهد

بود. این اقلیت از روی میل نمی‌پذیرد که تابع صهیونیست‌ها قرار گیرد و اجازه نخواهد داد که به کشور عربی منتقل شود. بعلاوه، تقسیم به نفع صهیونیست‌ها نخواهد بود و آنها را راضی نخواهد کرد. خوب نیست مدام تکرار شود که صهیونیسم یک جنبش سیاسی است و سلطه بر حداقل تمامی فلسطین هدف آن است. دادن یک جای پا در بخشی از فلسطین به صهیونیسم آنرا تشویق می کند تا سهم بیشتری بخواهد و پایگاهی برای فعالیت‌هایش فراهم کند. به این دلیل و بدلیل فشار جمعیت و به منظور فرار از انزوا، به‌طور اجتناب‌ناپذیر باکشورهای عرب همجوار خصومت پیدا خواهد کرد و این خصومت ثبات کل خاورمیانه را از بین خواهد برد.

(۲) طرح دیگر، تأسیس یک کشور دو ملیتی است که براساس تساوی سیاسی در فلسطین ایجاد شده و در یک فدراسیون سوری یا عربی ادغام خواهد شد. اعراب این طرح را رد می‌کنند چون اکثریت را از موقعیت عادی و حقوقش محروم می کند. اعتراضات جدی عملی نیز براندیشه یک کشور دو ملیتی وارد است، چون چنین کشوری نمی‌تواند ایجاد شود، مگر اینکه احساس وحدت قوی و منافع مشترکی بوجود آید که بر اختلافات میان دو طرف غلبه کند. بعلاوه، نکته‌ای که در مورد پیشنهاد و طرح قبلی گفته شد، در اینجا نیز قابل تکرار است. این طرح به هیچ وجه صهیونیست‌ها را راضی نخواهد کرد. تنها تشویقشان می کند تا به قسمت‌های بیشتری امیدوار باشند و شانس بدست آوردن آنرا برایشان بالا می‌برد....

سند شماره سی و هفت

اعلامیه اعراب در کنفرانس بلودان در اعتراض به گزارش کمیسیون تحقیق آمریکائی- انگلیسی (۱۹۴۶)

۱- از طرف اتحادیه و تمام دول عضو آن، جداگانه اعتراضاتی راجع به نظرات کمیسیون، به دودولت امریکاو انگلیس تسلیم شده و در همان جلسات یادداشت جامعه مبنی بر اعتراض و تهدید و گله و شکایت و توضیح اهداف شوم این نظرات که موجودیت عرب را بخطر می‌اندازد و صفای بین دول عربی و غرب را تیره می‌کند، تنظیم و ارسال شود.

۲- از بریتانیا تقاضای مذاکره با عرب، برای حل نهائی قضیهٔ فلسطین تقاضا می‌شود و در صورتیکه مذاکرات به بن‌بست رسید قضیه به جامعهٔ ملل ارجاع گردد، زیرا قبل از بن‌بست شدن حوادث، نمی‌شود آنها را به جامعهٔ ملل ارجاع نمود.

۳- برای تنظیم و اجرای صحیح برنامهٔ متارکه و مقاطعهٔ با یهود در تمام ممالک عربی دفاتر مخصوصی بوجود آید و از صدور مواد خام مورد احتیاج صنعت یهودیان و ورود و مصرف محصولات تولیدی آنان بشدت جلوگیری بعمل آید و با تمام مؤسسات، تشکیلات، شرکتها، نمایندگی‌ها، کسبه، وسائل نقلیه دلالها و.... یهودی بطور کلی قطع رابطه شود.

۴- تمام دول عربی تصویب‌نامه‌ای بگذرانند که بموجب آن فروش و اجاره زمین به یهود و ورود آنان به ممالک عربی و پذیرفتن آنان در مزارع و کارگاه‌ها و هرگونه کمک به آنان ممنوع و جرم جنائی محسوب شود و مرتکب آن جداً مجازات گردد.

۵- فکر تقسیم فلسطین بعنوان راه حل فلسطین بهیچوجه مورد قبول واقع نشود.

۶- در تمام ممالک عرب، کمیته‌هایی بمنظور دفاع از حق مردم فلسطین تشکیل شود.

۷- یکسری تمبر به اسم فلسطین منتشر شود و درآمد آن خرج مبارزات فلسطین گردد.

اما تصمیمات سری که بعداً کشف شد، این بود که: براساس اینکه اجرای نظرات کمیسیون مشترک باعث تیرگی روابط دول عربی و غرب می‌شود و ناچاراعراب تصمیماتی علیه آمریکا و انگلیس می‌گیرند، قرار شد که منافع اقتصادی و مخصوصاً نفت آن دو کشور را در ممالک عربی بقرار ذیل مورد خطر قرار دهند:

۱- باین دو کشور و افراد تابع آنها، از آن به بعد بهیچوجه امتیاز جدیدی داده نشود.

۲- دول عرب، در شورای جامعهٔ ملل در هیچ مورد بنفع انگلیس و آمریکا رأی ندهند.

۳- مقدمات الغاء امتیازاتی را که آن دو دولت در ممالک عربی دارند، تهیه کنند.

۴- به شورای امنیت جامعهٔ ملل متحد از دست آن دو کشور شکایت کنند.

۵- با آنها متارکه فرهنگی و ادبی کنند.[۱]

۱. اکرم زعیتر، پیشین ص ص ۹۹-۲۹۷

سند شماره سی وهشت

طرح یک کشور دوملیتی در فلسطین

بحث اعراب:

اعراب می‌گویند که: «وجود موطن ملی یهود، به هراندازه‌ای که باشد راه اعراب فلسطینی برای رسیدن به موقعیت ملی دیگر کشورهای عرب آسیا را سد می‌کند» (کمیسیون پیل، ص ۳۰۷). بلی همینطور است. آنها می‌پرسند آیا مثل اعراب سایر کشورها مناسب خودگردانی نیستند؟ چرا هستند.

امتیازات اعراب

اما کل تاریخ فلسطین نشان می‌دهد که این کشور برای یک حاکمیت مستقل یک ملیتی ساخته نشده است. این یک حقیقت غیرقابل گریز است وهیچکس نمی‌تواند آنرا نادیده بگیرد. گرچه اعراب نمی‌توانند یک فلسطین عربی مستقل یک ملیتی داشته باشند، اما می‌توانند همراه هموطنان یهودی خود در یک فلسطین دوملیتی از استقلال برخوردار شوند. این مسئله، به آنها حداکثر آزادی ملی را اعطا خواهد کرد. آنچه که کشور دوملیتی از آنها خواهد گرفت، حاکمیت مستقل در فلسطین است. کشورهای دیگر عربی حاکمیت مستقل دارند. اما ما می‌گوئیم که حاکمیت مستقل فلسطین کوچک، چه یهودی باشد وچه عربی، در این دوره بعداز جنگ که حتی کشورهای بزرگ باید مقداری از حاکمیت خود را رها کرده و برای نابود نشدن جهان در پی وحدت باشند، بی‌فایده است.

بنظر ما اندیشه یک فلسطین دوملیتی برای این سرزمین مقدس، حداقل بهمان اندازه

فلسطین مستقل عربی یا فلسطین مستقل یهودی الهام‌بخش است.

امتیازات یهودیان

از طرف دیگر، فلسطین دوملیتی، یهودیان را از شانس داشتن یک کشور یهودی محروم می‌کند. اما این فلسطین دوملیتی تنها کشور جهان خواهد بود، که آنها در آن یک ملت قانونی بحساب می‌آیند، یعنی در ساختار سیاسی از تابعیت مساوی برخوردار خواهند بود، وهمانند جاهای دیگر اقلیت نخواهند شد. فقدان کشور یهودی، دسترسی مستقیم مردم یهود به سازمان ملل متحد را مشکل‌تر خواهد کرد. برای جبران این امر، باید در سازمان ملل متحد جای شناخته شده‌ای به مردم یهود اعطا شود.

با این وجود، ما فکر می‌کنیم امتیازاتی که یهودیان در این مورد خواهند داد، وسیع‌تر از امتیازاتی است که اعراب فلسطین می‌دهند. اما حقایق دشوار وناگوار آن است که فلسطین یک سرزمین یهودی ویا یک سرزمین عربی نیست، بلکه یک سرزمین مقدس و یک کشور دوملیتی است. و باتوجه به این حقایق دشوار است‌که باید به حل مسئله پرداخت.

فواید ومزایای یک فلسطین دوملیتی

قبل از طرح پیشنهاداتمان در رابطه با ساخت سیاسی فلسطین دوملیتی، مایلیم نهایتاً به برخی از مزایا وفواید سیستم دوملیتی متکی برمساوات درکشوری که دوملیت دارد، اشاره کنیم.

شکست تضمینات اقلیت

۱- درهم شکستن تضمینات (مربوط به حفظ حقوق) اقلیت که در پیمانهای صلح ورسای پیش‌بینی شد، نشانهٔ آن است که تنها یک کشور دوملیتی می‌تواند برابری اقلیت با اکثریت راتضمین کند. در کشوری که در آن عده‌ای از مردم مسلط وعده‌ای زیر دست هستند، چشم‌اندازی برای صلح دیده نمی‌شود. حاکمیت یک ملیتی برای کشوری مناسب است که در آن، مثل ایالات متحده آمریکا، یک ملیت قابل قبول قانونی وجود داشته باشد. اما در کشورهائی که بیش از یک ملیت شناخته شده دارند، - وتعدادشان در اروپا وآسیا زیاد است- اقلیت دچار مشقت می‌شود چون خدمات مدنی، نظامی، پستهای کلیدی

اقتصادی وامورخارجه در دست طبقه حاکم ملیت اکثریت است. مساوات و برابری در یک کشورچندملیتی تنها رابطهٔ عادلانه میان مردم بحساب می‌آید.

سوئیس

۲- کشور چندملیتی شیوه‌ای مؤثر برای حفاظت کامل از زبانهای ملی، فرهنگها ونهادهای هرملیت است. تاریخ سوئد در طول بیش از ۱۰۰ سال، نمونه خوبی برای نشان دادن این مسئله است که خودمختاری کامل فرهنگی همراه باتابعیت کامل از کشور سیاسی چندملیتی امکان‌پذیر است. سوئیس از نظر زبان، مذهب، وفرهنگ دچار تقسیم‌بندی است، اما گروه‌بندی‌های زبانی ومذهبی در کانتونهای مختلف باهم برخورد پیدانمی‌کنند. باوجود این، تمام این اختلافات وتنوعات، مانع وحدت سیاسی نبوده‌اند. این شکل جدیدتر دمکراسی برای کشورهای چندملیتی، به اندازه همان شکل معروف وآشنای کشورهای یک ملیتی، اهمیت دارد. مورد سوئیس بیش ازهرجای دیگر بافلسطین جور درمی‌آید. هرچند که البته نکات اختلاف زیادی میان آنها وجود دارد.

دیگر کشورهای چندملیتی

اتحاد جماهیر شوروی نمونه جدیدتری از یک کشور چندملیتی است. یوگسلاوی جدید کشوری است که تلاش می‌کند به فدرالیسم چندملیتی، تبدیل شود. پرفسور ستون - واتسن[1] یک راه حل دوملیتی برای مشکل قدیمی ترانسیلوانیا طرح‌ریزی کرده است. در مورد تقسیم آن منطقه به بخش زیر سلطه مجارها وبخش زیرسلطه رومانی‌ها تلاشهای زیادی صورت گرفته، اما موفقیتی حاصل نگشته است.

سیستم دوملیتی یک آرمان عالی است

۳- در بسیاری موارد، کشور چندملیتی آرمانی عالی‌تر، مدرن‌تر و امیدواررانه‌تر از کشور دارای حاکمیت مستقل یک ملیتی است. شیوه قدیمی نگهداشتن گروهی بزرگ

1. Seton Watson

وگروهی کوچک از مردم در یک کشور دارای ملیت‌های مختلف، یک شیوه ارتجاعی است. مفهوم مترقی این است که میان مردمان یک کشور چندملیتی برابری وتساوی ایجاد شود. راه صلح درجهان امروز وفردا از طریق فدراسیون واتحاد بوجود می‌آید. تقسیم جهان به واحدهای مستقل ناسیونالیستی کوچک آنچنان موفقیتی که طرفداران خودگردانی در پایان جنگ جهانی اول به آن امید داشتند، ببار نیاورده است.[۲]

مردمی که سرنوشت یا تاریخ آنها را دریک کشور قرار داده است، طی قرون متمادی برای غلبه وسلطه برآن کشور بایکدیگر درجنگ وکشمکش بوده‌اند. اکثریت سعی کرده است از طریق زیردست قراردادن وپائین نگاه داشتن ملیت‌های اقلیت کشوررایکدست وهم جنس کند. کشور فدرال چندملیتی متکی بربرابری ملیت‌ها، امیدوارکننده‌ترین راهی است که براساس آن می‌توان به مردم فرصت داد تاهویت ملی خود را بدست آورند ودرعین حال دریک چهارچوب سیاسی بزرگتر ائتلاف کنند.

نتیجه این کار آن است که ملیت‌های جداگانه، یک تابعیت داشته وشهروند یک کشورخواهند شد. این یک هدف باشکوه است ومی‌توان به جوانان کشورهای چندملیتی آموخت تا شوق وانرژی خود را درراه آن بکارببرند. آگاهی وخصوصیات اخلاقی ومعنوی مردم تشکیل دهنده سرزمینهای چندملیتی، آنها راشایسته برخوردار شدن از این حق می‌سازد.

2. Cobban, National Self- Determination

اسناد مربوط به تعیین سرنوشت فلسطین درسازمان ملل متحد

سند شماره سی و نه

خلاصه گزارش کمیته ویژه سازمان ملل درامور فلسطین[1]

(الف) توصیه‌های کلی کمیته

یازده قطعنامه‌ای که به اتفاق آراء ازسوی کمیته به تصویب رسیدعبارتند از:

- قیمومت باید خاتمه یافته و به فلسطین در کوتاهترین زمان ممکن استقلال اعطا شود (توصیه یک و دو)

- قبل از اعطای استقلال به فلسطین، یک دوران انتقالی باید گذرانده شود که طی آن مقام مسئول اداره فلسطین در برابر سازمان ملل مسئول و پاسخگو خواهد بود (توصیه‌های ۳ و ٤)،

- ویژگی مقدس اماکن متبرکه وحقوق جوامع مذهبی در فلسطین باید محفوظ بماند، و مواد مربوط به آن در قانون اساسی کشور یا کشورهائی که قرار است تأسیس شود، درج شود ویک سیستم نیز برای حل عادلانه هرگونه اختلاف مربوط به حقوق مذهبی بوجود آید (توصیه ۵).

- مجمع عمومی باید گامهائی برای حل مشکل یهودیان محنت‌زده اروپا بطور اضطراری بردارد و بدین وسیله گرفتاری واندوه آنان و مسئله فلسطین را حل کند. (توصیه ٦).

- قانون اساسی کشور یا کشورهای جدید باید اساساً دمکراتیک بوده و تضمین‌های خاصی برای احترام به حقوق بشر وآزادی‌های اساسی و محافظت از اقلیت‌ها در آن وجودداشته باشد (توصیه ۷).

- تعهدات مندرج درمنشور سازمان ملل متحد دررابطه باتشویق کشورها به حل

1. Summary Report of the U. N. Special Committee on Palestine

اختلافات خود از طریق مسالمت‌آمیز وخودداری از تهدید یا توسل بزور درروابط بین‌الملل به شیوه‌ای که بااهداف سازمان ملل متحد ناسازگار باشد، باید درمفاد قانون اساسی مربوط به فلسطین درج گردد (توصیه ۸).

ـ وحدت اقتصادی فلسطین باید محفوظ بماند (توصیه ۹).

ـ کشورهائی که اتباع آنها در فلسطین از امتیازات ومصونیت‌های خارجیان برخوردار بوده‌اند، از جمله آنهائیکه سابقاً از کاپیتولاسیون بهره می‌گرفتند یا از عرف درامپراتوری عثمانی استفاده می‌کردند باید ازهرگونه حقوق متعلق به خود صرف‌نظر کنند (توصیه ۱۰).

ـ مجمع عمومی باید از مردم فلسطین بخواهد سازمان ملل را درتلاش جهت حل اوضاع آن منطقه یاری رسانده وبه هرگونه تلاش برای پایان دادن به اعمال خشونت‌بار دست بزنند (توصیه ۱۱).

علاوه براین یازده توصیه که به اتفاق آراء تصویب شد، کمیته ویژه، با دو رأی مخالف (اروگوئه وگواتمالا) ویک رأی ممتنع، توصیه دوازدهم را بشرح زیر نیز تصویب کرد:

توصیه ۱۲ـ مسئله یهود بطور عام

«توصیه می‌شود که:

«در ارزیابی مسئله فلسطین، بدون چون وچرا باید پذیرفت که هرگونه راه‌حل مسئله فلسطین را نمی‌توان ضرورتاً بعنوان راه‌حل مسئله یهود بطور عام درنظر گرفت».

(ب) پیشنهاد اکثریت: طرح تقسیم اقتصادی همراه بااتحادیه اقتصادی

برطبق طرح اکثریت (نمایندگان کانادا، چکسلواکی، گواتمالا، هلند، پرو، سوئد واروگوئه)، فلسطین باید به صورت یک کشور عرب، یک کشور فلسطینی و شهر بیت‌المقدس ترکیب بندی شود. کشورهای عرب و یهود پس از یک دوره انتقالی دو ساله که از اول سپتامبر ۱۹۴۷ آغاز می‌شود استقلال پیدا کنند. اما قبل از برسمیت شناخته شدن آنها، باید یک قانون اساسی متناسب باتوصیه‌های مربوطه کمیته تدوین شده و اعلامیه‌هایی خطاب به سازمان ملل حاوی برخی تصمیمات صادر شود و پیمانی به امضاء برسد که براساس آن یک سیستم همکاری اقتصادی برقرار گشته واتحادیه اقتصادی فلسطین بوجود آید.

طرح، همچنین مقرر می‌دارد که طی دوره انتقال، انگلستان به اداره فلسطین تحت

نظارت سازمان ملل متحد بر طبق شرایط و نظارتی که انگلستان و سازمان ملل توافق کنند، ادامه دهد.

قرار براین است که طی این دوره تعداد مشخصی از مهاجران یهود پذیرفته شوند. مجامع منتخب از سوی جمعیت مناطق کشورهای عربی ویهود انتخاب شده و قوانین اساسی کشورراتدوین خواهند کرد.

این قوانین اساسی می‌بایست زمینه تأسیس نهاد قانونگذاری درهر کشور را که با رأی عمومی و مخفی و براساس نمایندگی نسبی انتخاب شده ونیز یک نهاد اجرائی راکه در برابر نهاد قانونگذاری مسئول می‌باشد، فراهم کنند. در قوانین اساسی مذکور همچنین تضمین‌های مختلف برای محافظت از اماکن متبرکه و ساختمانهای مذهبی وحفظ حقوق مذهبی و اقلیت‌ها وجود خواهدداشت.

مجمع منتخب، درهر کشور یک دولت موقت تأسیس خواهد کرد که درزمینه صدور اعلامیه‌ها، وامضاء پیمان اتحادیه اقتصادی قدرت واختیار لازم را دارا می‌باشد. پس از آن نیز استقلال کشور برسمیت شناخته خواهد شد. اعلامیه، شرایط حفاظت اماکن مقدسه و ساختمانهای مذهبی وحفظ حقوق مذهبی و اقلیت‌ها رادربرخواهدداشت. شرایط شهروندی نیز درآن اعلامیه مندرج خواهد بود.

میان دو کشور پیمانی منعقد خواهد شد که شرایط تأسیس اتحادیه اقتصادی فلسطین و دیگر امور مربوط به منافع مشترک را دربرخواهد گرفت. یک هیئت اقتصادی مشترک نیز ازنمایندگان دو کشور و اعضاء منصوب شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل، جهت سازماندهی واجرای اهداف اتحادیه اقتصادی تشکیل خواهد شد.

پس از دوره انتقال، شهر بیت‌المقدس براساس یک توافق تولیت تحت نظارت یک سیستم تولیت بین‌المللی که سازمان ملل را بعنوان قدرت و مقام اجرائی تعیین می‌کند، قرار خواهد گرفت. (طرح اکثریت دربردارنده مرزهای توصیه شده برای شهر و مقررات مربوط به فرماندار ونیروی پلیس بود. طرح همچنین مرزهائی برای کشور عرب و یهودی پیشنهاد کرد.)

(پ) پیشنهاد اقلیت طرح یک کشور فدرال

اعضاء کمیته ویژه سازمان ملل درامور فلسطین (نمایندگان هند، ایران و یوگسلاوی) یک کشور فدرال مستقل را پیشنهاد کردند. از جمله موارد طرح مذکور این است که یک کشور

فدرال مستقل فلسطینی پس از یک دوران انتقالی که از سه سال فراتر نرود، ایجاد خواهد شد و طی آن مسئولیت اداره فلسطین وزمینه‌سازی استقلال آن به مقامی که مجمع عمومی درمورد آن تصمیم می‌گیرد، محول خواهد شد.

کشور فدرال مستقل شامل یک کشور عرب ویهود بوده و بیت‌المقدس بعنوان پایتخت آن تعیین خواهد شد.

طی دوره انتقالی یک مجمع منتخب با رأی مردم انتخاب شده و به دعوت مقام اجرائی براساس شرایط ومقررات انتخابات، که تمامی جمعیت را در بر گیرد، تشکیل جلسه خواهد داد.

مجمع منتخب، قانون اساسی کشور فدرال را که دربر گیرنده مقررات و شرایط زیر خواهد بود تدوین خواهد کرد:

کشور فدرال دربرگیرنده یک حکومت فدرال و دو دولت عرب ویهودی خواهد بود.

اقتدار کامل درامور دفاع ملی، روابط خارجی، مهاجرت، پول، مالیات جهت اهداف فدرال، راههای آبی خارجی ومیان کشورها، حمل و نقل و ارتباطات، حق چاپ و ثبت بعهده حکومت فدرال خواهد بود.

کشورهای عرب و یهود از اختیار و قدرت کامل درامور خودگردانی محلی برخوردار بوده واختیار و اقتدار امور آموزشی، مالیات جهت اهداف محلی، حق اقامت، پروانه‌های تجاری مجوز زمین، حقوق چرا، مهاجرت بین دو کشور، اسکان، پلیس، مجازات، نهادها وخدمات اجتماعی، مسکن عمومی، بهداشت عمومی، راههای محلی، کشاورزی و صنایع محلی خود را بعهده خواهندداشت.

ارگانهای حکومت شامل یک رئیس کشور، یک نهاد اجرائی، یک نهاد قانونگذاری دومجلسی در سطح فدرال ویک دادگاه فدرال خواهند بود. نهاد اجرائی در قبال نهاد قانونگذاری مسئول خواهد بود.

انتخاب شدن برای یکی از مجالس نهاد قانونگذاری فدرال براساس میزان نمایندگی برحسب جمعیت و برای مجلس دیگر براساس نمایندگی مساوی شهروندان عرب و یهود فلسطین استوار خواهد بود. قانون زمانی به اجرا در می‌آید که به تصویب حداکثر آراء هردومجلس برسد. درصورت بروز عدم توافق میان دو مجلس، موضوع به یک نهاد داوری متشکل از ۵ عضو که کمتر از دو عضو عرب ودو عضو یهودی نداشته باشد، ارجاع خواهد گردید.

دادگاه فدرال درامور مربوط به قانون اساسی، دادگاه استیناف نهائی خواهد بود. اعضای آن که نباید کمتر ازچهار عرب وسه یهودی باشند، بوسیله دومجلس نهاد قانونگذاری فدرال انتخاب خواهند شد.

قانون اساسی باید حقوق مساوی تمام اقلیت‌ها وحقوق وآزادیهای اساسی انسانی را تضمین کند. قانون اساسی، از جمله دسترسی آزاد به اماکن مقدسه ومحافظت ازمنافع مذهبی را تضمین خواهد کرد.

قانون اساسی باید زمینه حل اختلافات بین‌المللی به وسایل مسالمت‌آمیز را فراهم سازد و دررابطه باتابعیت نیز تنها تابعیت و شهروندی فلسطینی معتبر خواهد بود.

قانون اساسی، مشارکت عادلانه ومساوی نمایندگان هردو جامعه را در هیئتهای اعزامی به کنفرانسهای بین‌المللی تضمین خواهد کرد.

یک نهاد بین‌المللی دائمی باید برای نظارت براماکن مقدسه وحفاظت آنها تأسیس شود. این نهاد دربرگیرنده سه نماینده که توسط سازمان ملل تعیین می‌شوند خواهد بود ویک نماینده از هریک ازادیان پذیرفته شده دراین موضوع که توسط سازمان ملل معین می‌شود، ذینفع خواهند بود.

مهاجرت یهودیان به‌کشور یهودی برای یکدوره سه ساله از آغاز دوره انتقالی مجاز خواهد بود. تعداد مهاجران باید از ظرفیت جذب‌کننده کشور تجاوز نکند و نیز حقوق جمعیت موجود در آن کشور ومیزان رشد طبیعی موردنظر آنها باید مورد توجه قرار گیرد. یک کمیسیون بین‌المللی، شامل سه عرب، سه یهود وسه نماینده سازمان ملل منصوب خواهد شد تا ظرفیت جذب‌کننده کشور یهودی راتخمین بزند. کمیسیون مذکور در پایان سه سال دوره فوق‌الذکر، منحل خواهد شد.

- (طرح اقلیت مرزها وحدود مناطق پیشنهادی عربی ویهودی کشور فدرال را نیز مشخص کرده بود).

سند شماره چهل

قطعنامه مجمع‌عمومی سازمان ملل درمورد حکومت آینده فلسطین[1]

(قطعنامه تقسیم فلسطین)

(۲۹ نوامبر ۱۹۴۷)

مجمع‌عمومی

با تشکیل جلسه ویژه‌ای که به تقاضای قدرت قیم به منظور تعیین یک کمیته ویژه جهت بررسی حکومت آینده فلسطین، در اجلاس منظم دوم برپا شد.

با تشکیل یک کمیته ویژه که اختیار دارد تمام مسایل وموضوعات مربوط به مشکل فلسطین را بررسی کرده وطرحهای لازم رابرای حل مشکل مذکور ارائه دهد،

با دریافت وبررسی گزارش کمیته ویژه (سند A/364) ونیز تعدادی توصیه که به اتفاق آراء تصویب شده بود ونیز بررسی طرح تقسیم همراه با اتحادیه اقتصادی که توسط اکثریت کمیته ویژه تصویب شد،

با در نظر گرفتن این مسئله که وضع کنونی در فلسطین احتمالاً به زیان رفاه عمومی و روابط دوستانه میان ملل می‌باشد،

با توجه به اعلامیه قدرت قیم که قصد دارد تا اول اوت ۱۹۴۸ از فلسطین بیرون برود،

به انگلستان، بعنوان قدرت قیم فلسطین و به تمام دیگر اعضاء سازمان ملل متحد توصیه می‌کند، باتوجه به حکومت آینده فلسطین، طرح تقسیم فلسطین بهمراه اتحادیه اقتصادی را بشرح زیر تصویب کرده وبه اجراء بگذارند:

مجمع تقاضا دارد که

(الف) شورا ی امنیت اقدامات لازم برای اجرای طرح را بصورتی که در آن قید شده،

1. U. N.Resolution on the Future of Palestine (partition Resolution)

بعمل آورد.

(ب) شورای امنیت، چنانچه اوضاع واحوال دوره انتقالی اقتضا کند، به بررسی این مسئله بپردازد که آیا اوضاع فلسطین برای صلح تهدید کننده است یا نه. چنانچه متقاعد شود که چنین تهدیدی وجود دارد، شورای امنیت جهت حفظ صلح وامنیت بین‌المللی، باید اقتدار مجمع‌عمومی را تکمیل کرده وبه اقداماتی، برطبق ماده ۳۹ وماده ٤١ منشور، جهت اختیار دادن به کمیسیون سازمان ملل متحد،بر طبق شرایط این قطعنامه دست بزند که براساس آن بتواند وظایفی را که این قطعنامه به آن محول کرده است، در فلسطین انجام دهد،

(۵) شورای امنیت هرگونه تلاش جهت تغییر قهرآمیز راه‌حل پیش‌بینی شده دراین قطعنامه را بر طبق ماده ۳۹ منشور، تهدیدی برای صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز بداند.

(ج) شورای تولیت از مسئولیتهائی که دراین طرح برایش پیش‌بینی شده، مطلع گردد. از ساکنان فلسطین بخواهد به سهم خود جهت اجرای این طرح گامهای لازم را بردارند ودرضمن از تمام دولتها وتمام مردم استدعا کند از دست زدن به هر اقدامی که ممکن است باعث عدم اجرا یا تعویق این توصیه‌ها شود،خودداری کنند وبه دبیرکل اختیار می‌دهد تا هزینه‌های سفر ومعاش اعضاء کمیسیون را که در بخش یک . فصل «ب»، پاراگراف اول ذیلاً بدان اشاره شده است براساس وشکلی که خود آنرا مناسب اوضاع واحوال می‌داند، تأمین کرده وکارمندان لازم را برای کمیسیون جهت اجرای وظایف محوله توسط مجمع‌عمومی فراهم کند.

طرح تقسیم همراه با اتحادیه اقتصادی

بخش یک- قانون اساسی وحکومت آینده فلسطین

الف- پایان قیمومت، تقسیم واستقلال

۱- قیمومت فلسطین باید هرچه زودتر، اما به هرحال نه دیرتر از اول اوت ١٩٤٨، پایان یابد.

۲- نیروی مسلح قدرت قیم باید به شتاب فلسطین را تخلیه کند، تخلیه باید هرچه زودتر کامل شده اما بهرحال فراتر از اول اوت ١٩٤٨ نرود. قدرت قیم باید تاجائی که ممکن است قبل از پایان دادن به قیمومت وتخلیه هر منطقه، با کمیسیون مشورت کند.

قدرت قیم باید حداکثر تلاش خود را بکار برده واطمینان دهد که منطقه‌ای در قلمرو کشور یهودی از جمله یک بندروزمین ساحلی کافی برای تسهیل یک مهاجرت وسیع، در نزدیکترین زمان ممکن که بهرحال دیرتر از اول فوریه ۱۹۴۸ نباشد، تخلیه شود.

۴- استقلال کشورهای عرب ویهود ورژیم بین‌المللی ویژه شهر بیت‌المقدس که در بخش سوم این طرح شرح داده شده، باید دو ماه پس از تکمیل تخلیه نیروهای مسلح قدرت قیم که بهرحال دیرتر از اول اکتبر ۱۹۴۸ نباشد، صورت تحقق بخود بگیرد. مرزها ومحدوده‌های کشور عربی، کشور یهود، وشهر بیت‌المقدس در بخش دوم وسوم شرح داده خواهد شد.

۴- فاصله زمانی میان تصویب توصیهٔ مجمع‌عمومی در مورد مسئله فلسطین وتأسیس کشورهای مستقل عربی ویهودی، یک دوره انتقالی خواهد بود.

ب- گامهای پیش از استقلال

۱- کمیسیونی مرکب از یک نماینده از هریک از پنج کشور عضو باید تشکیل شود. اعضاء کمیسیون بوسیلهٔ مجمع‌عمومی براساس معیار جغرافیائی یا معیار دیگر، انتخاب می‌شوند.

۲- اداره امور فلسطین پس از عقب‌نشینی نیروهای مسلح قدرت قیم، باید به کمیسیون محول گردد وکمیسیون برطبق توصیه‌های مجمع‌عمومی ، تحت ارشاد شورای امنیت عمل خواهد کرد. قدرت قیم باید طرحهای عقب‌نشینی خود را تا حد امکان کاملاً با طرحهای کمیسیون در رابطه با تحویل گرفتن واداره مناطق تخلیه شده، هماهنگ سازد.

کمیسیون برای انجام این مسئولیت باید اقتدار صدور مقررات لازم و انجام دیگر اقدامات ضروری را داشته باشند.

قدرت قیم نباید دست به اقدامی بزند که باعث جلوگیری، اشکالتراشی یا تعویق انجام اقدامات توصیه شده مجمع‌عمومی توسط کمیسیون گردد.

۳- کمیسیون هنگام ورود به فلسطین باید جهت تعیین مرزهای کشورهای عرب ویهود وشهر بیت‌المقدس، برطبق خطوط کلی توصیه‌های مجمع‌عمومی در طرح تقسیم فلسطین اقدام کند . با این وجود مرزهای توصیف شده در بخش دوم این طرح باید به شیوه‌ای اصلاح شود که مناطق روستائی در اثر مرزهای کشور تقسیم نشوند، مگر اینکه دلایل مهمی دال براین ضرورت وجود داشته باشد.

۴- کمیسیون باید پس از مشورت با احزاب دمکراتیک ودیگر سازمانهای عمومی

کشورهای عرب ویهودی، هرچه زودتر از هر کشور یک شورای موقت حکومتی منتخب تأسیس کند. فعالیت‌های شوراهای موقت حکومت عرب ویهود باید با هدایت کلی کمیسیون انجام گیرد.

چنانچه تا اول آوریل ۱۹٤۸ انتخاب شورای موقت حکومت هریک از کشورها صورت نگیرد، یا در صورت انتخاب، قادر به انجام وظیفه خود نباشد، کمیسیون باید این واقعیت را به اطلاع دبیر کل جهت مطلع کردن اعضاء سازمان ملل متحد، برساند.

۵-شوراهای موقت حکومتی، که زیر نظر کمیسیون انجام وظیفه می‌کنند، برطبق این توصیه‌ها، باید طی دوره انتقالی از اقتدار کامل در مناطق تحت کنترل خود، از جمله اقتدار بر مسایل مهاجرت ومقررات مربوط به زمین، برخوردار باشند.

٦- شورای موقت حکومتی هر کشور که زیرنظر کمیسیون عمل می‌کند، باید به طور فزاینده در فاصله میان پایان قیمومت واستقلال کشور، مسئولیتهای کامل اداره کشور را از کمیسیون تحویل بگیرد.

۷- کمیسیون به شوراهای موقت حکومتی کشورهای عرب ویهود، پس از تشکیل آنها، خواهد آموخت تا به تأسیس ارگانهای اداری حکومت، چه مرکزی وچه محلی، دست بزنند.

۸- شورای موقت حکومتی هر کشور، باید هرچه زودتر یک میلیشیای مسلح از ساکنان آن کشور که تعداد آن برای حفظ نظم داخلی وجلوگیری از برخوردهای مرزی کافی باشد، تشکیل دهد.

میلیشیای مسلح هر کشور باید، از نظر عملیات، تحت فرماندهی افسران یهودی یا عرب ساکن همان کشور قرار گیرد،اما کنترل کلی سیاسی ونظامی براین میلیشیا، از جمله انتخاب فرماندهی عالی میلیشیا، باید توسط کمیسیون اعمال شود.

۹- شورای موقت حکومتی هر کشور باید،حداکثر دوماه بعداز عقب‌نشینی نیروهای مسلح قدرت قیم، انتخابات مجمع منتخب را براساس اصول دمکراتیک برگزار کند. مقررات انتخابات در هر کشور باید بوسیله شورای موقت حکومت تنظیم شده وبه تصویب کمیسیون برسد.

رأی دهندگان واجد صلاحیت برای هر کشور دراین انتخابات، باید افراد ۱۸ سال به بالا بشرح زیر باشند: (الف) شهروندان فلسطینی ساکن درآن کشور و (ب) اعراب ویهودیان ساکن آن کشور، هرچند که شهروندان فلسطینی نباشند اما قبل از رأی دادن یادداشتی امضاء کرده‌اند حاکی از آنکه قصد دارند به شهروندان این کشور تبدیل شوند. اعراب

ویهودیان ساکن شهر بیت‌المقدس که یادداشت قبول تابعیت فلسطینی را امضاء کرده‌اند ونیز اعراب کشور عربی ویهودیان کشور یهودی، باید بترتیب در کشورهای عرب ویهودی رأی دهند.

زنان از حق رأی دادن وانتخاب شدن نمایندگی مجامع منتخب برخوردار هستند. طی دوره انتقالی هیچ فرد یهودی اجازه ندارد در منطقه کشور پیشنهادی عرب اقامتگاه ایجاد کند وهیچ عربی نیز حق ایجاد اقامتگاه در منطقه کشور پیشنهادی یهود را، مگر با اجازه کمیسیون، ندارد.

۱۰- مجمع منتخب هر کشور یک قانون اساسی دمکراتیک برای کشور خود تدوین خواهد کرد ویک حکومت موقت برای جانشینی شوراهای موقت حکومتی منصوب کمیسیون، انتخاب خواهد کرد. قانون اساسی کشورها دربرگیرنده بخش‌های ۱ و ۲ اعلامیه‌ای که در بخش «پ» ذیلاً می‌آید، خواهد بود و از جمله شامل مقررات زیر خواهد شد:

(الف) تأسیس یک نهاد قانونگذاری در هر کشور که از طریق آراء عمومی ورأی مخفی براساس تقسیم بندی منطقه‌ای انتخاب می‌شود و نیز تأسیس یک نهاد اجرایی که در برابر نهاد قانونگذاری مسئول خواهد بود.

(ب) حل تمام اختلافات بین‌المللی کشور از طریق مسالمت‌آمیز به شیوه‌ای که صلح و امنیت بین‌الملل و عدالت بخطر نیافتد.

(پ) تعهد کشور دایر برخودداری از توسل به تهدید یا استفاده از زور در روابط بین‌الملل علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشور دیگر، یا هر شیوه دیگری که با اهداف سازمان ملل متحد ناسازگار باشد،

(ج) تضمین حقوق مساوی تبعیض ناپذیر برای تمام اشخاص در زمینه‌های مدنی، سیاسی، اقتصادی و مذهبی و برخورداری آنها از حقوق بشر و آزادیهای اساسی. شامل آزادی مذهب، زبان، بیان، نشر مطالب، آموزش و پرورش، گردهم‌آیی و تشکیل اجتماعات.

(چ) تأمین آزادی رفت‌وآمد برای تمام ساکنان و شهروندان هر دو کشور فلسطین و شهر بیت‌المقدس با درنظر گرفتن ملاحظات مربوط به امنیت ملی، بشرطی که هر کشور اقامت در درون مرزهای خود را کنترل کند.

۱۱- این کمیسیون، یک کمیسیون اقتصادی مقدماتی متشکل از سه عضو برای تنظیم مقررات همکاری اقتصادی تشکیل خواهد داد، تا هر چه زودتر اتحادیه اقتصادی و هیئت

اقتصادی مشترک را که شرایط آن در بخش «ج» آمده است، تأسیس کند.

۱۲- در فاصله میان تصویب توصیه‌های مجمع‌عمومی و پایان قیمومت، قدرت قیم در فلسطین مسئولیت کامل اداره مناطقی را که نیروهای مسلحش از آن عقب‌نشینی نکرده‌اند، بعهده خواهد داشت. کمیسیون به قدرت قیم در اجرای این وظایف کمک خواهد کرد. به همین ترتیب، قدرت قیم نیز با کمیسیون در انجام وظایفش همکاری خواهد کرد.

۱۳- با توجه به اینکه تداوم انجام خدمات اداری باید تضمین شود، پس از عقب‌نشینی نیروهای مسلح قدرت قیم، اداره کل امور بعهده شوراهای موقت و هیئت اقتصادی مشترک که به تناوب تحت نظر کمیسیون انجام وظیفه می‌کنند، خواهد بود. مسئولیت تمام وظایف حکومت از جمله حفظ قانون و نظم در مناطقی که نیروهای مسلح قدرت قیم از آن عقب‌نشینی کرده‌اند، از قدرت قیم به کمیسیون منتقل خواهد شد.

۱۴- کمیسیون در فعالیتهای خود، از توصیه‌های مجمع عمومی و دستورات و تعالیمی که شورای امنیت پیگیری آنها را ضروری در نظر می‌گیرد، راهنمایی و ارشاد خواهد جست. اقدامات اتخاذشده از سوی کمیسیون، در محدوده توصیه‌های مجمع عمومی، باید فوراً به مرحله اجرادرآید، مگر اینکه کمیسیون قبلاً دستوراتی خلاف آن اقدامات از شورای امنیت دریافت کرده باشد.

کمیسیون پیشرفت کار خود را بطور آگاهانه، یا در صورت تمایل در فواصل کمتر، به شورای امنیت گزارش خواهد کرد.

۱۵- کمیسیون گزارش نهائی خود را به اجلاس عادی آینده مجمع عمومی و همزمان به شورای امنیت تسلیم خواهد کرد.

پ- اعلامیه

حکومت موقت هر کشور قبل از استقلال، اعلامیه‌ای خطاب به سازمان ملل متحد صادر خواهند کرد. ازجمله شرایط اعلامیه، اینها خواهد بود:

شرط کلی

موارد موجود در اعلامیه بعنوان قوانین اساسی کشور قابل قبول هستند و هیچ قانون، یا عمل رسمی نباید با این مواد و شرایط تضاد داشته یا در آنها دخالت کند و هیچ قانون

مقررات یا عمل رسمی بر آنها برتری نخواهدداشت.

بخش ۱- اماکن مقدسه، ساختمانها و محلهای مذهبی

۱- قوانین فعلی مربوط به اماکن مقدسه و ساختمانها یا محل‌های مذهبی مورد انکار قرار گرفته یا از بین بروند.

۲- آزادی دسترسی به اماکن مقدسه، دیدار و نقل و انتقال به آنها، بر طبق قوانین فعلی، برای تمام ساکنان و شهروندان کشور دیگر و شهر بیت‌المقدس و نیز برای بیگانگان بدون ارجحیت قایل شدن برای آنها با توجه به ملیتشان، بشرط رعایت مقررات امنیت ملی، نظم و آداب عمومی تضمین خواهد شد.

آزادی عبادت نیز بهمین ترتیب بر طبق قوانین فعلی، بشرط حفظ نظم و آداب عمومی تضمین خواهد گردید.

۳- از اماکن مقدسه و ساختمانها و محل‌های مذهبی محافظت بعمل خواهد آمد. انجام هرگونه اقدامی که بهر صورت تقدس آنها را مخدوش سازد، ممنوع خواهد بود. هرگاه حکومت احساس کند که یکی از اماکن مقدسه یا ساختمانها یا محل‌های مذهبی نیاز به تعمیر دارد، می‌تواند از جامعه یا جوامع مربوطه بخواهد به چنین تعمیری دست بزنند. چنانچه طی یک مدت زمان معقول، هیچ اقدامی صورت نگیرد، حکومت می‌تواند خود این تعمیرات را به خرج جامعه یا جوامع مربوطه انجام دهد.

۴- هر مکان مقدس، ساختمان یا محل مذهبی که بهنگام تأسیس کشور از معافیت مالیاتی برخوردار بوده است، مشمول معافیت مالیاتی خواهد بود.

هیچ تغییری در قوانین مالیاتی صورت نخواهد گرفت که به تبعیض میان مالکان یا ساکنان اماکن مقدسه، ساختمانها و محل‌های مذهبی منجر شود یا مالکان یا ساکنان فوق را در رابطه با مشمولیت مالیاتی، در موقعیت نامساعدتری از زمان تصویب توصیه مجمع عمومی قرار دهد.

۵- فرماندار شهر بیت‌المقدس تصمیم خواهد گرفت که آیا مقررات قانون اساسی کشور در رابطه با اماکن مقدسه، ساختمانها و محل‌های مذهبی موجود داخل کشور و حقوق مذهبی مربوط به آن، بدرستی اعمال شده و مورد احترام قرار گرفته است یا نه و نیز حق خواهد داشت در صورت بروز اختلاف میان جوامع مذهبی مختلف بر سر تشریفات مرسوم هر جامعه در رابطه با این اماکن، ساختمانها و محل‌ها،تصمیم‌گیریهای لازم را بعمل

آورد و از همکاری کامل و نیز امتیازات و مصونیت‌هائی که برای اعمال وظـایفش در کـشور ضروری است، برخوردار خواهد شد.

بخش ۲- حقوق مذاهب و اقلیت‌ها

۱- آزادی وجدان و انجام هر نوع عبادات، بشرطی که مخالف حفـظ نظم و اخـلاقیات عمومی نباشد، برای همه تضمین خواهد گردید.

۲- هیچگونه تبعیضی در زمینه نژاد، مذهب، زبان یا جنس میان ساکنان کشور اعمال نخواهد شد.

۳- تمام افراد ساکن در قلمرو کشور بطور مساوی و یکسان از حمایت قانون برخوردار خواهند بود.

۴- قانون خانواده و احوال شخیصه اقلیت‌های مختلف و منافع مذهبی آنهـا، از جمـله موقوفات، محترم خواهد بود.

۵- هیچگونه اقدامی، بجز آنها که جهت حفظ نظم عمومی و حکومت شایسته ضروری است، جهت کارشکنی یا مداخله در کار نهادهای مذهبی و خیریه تمام ادیان و نیـز تـبعیض علیه هر نماینده یا عضو این نهادها با توجه به مذهب یا ملیت او، صورت نخواهد گرفت.

۶- کشور، آموزش ابتدایی و دبیرستانی لازم برای اقلیت‌هـای عـرب و یـهودی را بـه زبان و سنت‌های فرهنگی هر اقلیت، فراهم خواهد ساخت. حق هـر جـامعه بـرای حفـظ مدارس مخصوص به خود جهت آموزش اعضاء به زبان همان جامعه، بشرطی که بـا مـقررات آموزشی کشور سازگار باشد، محفوظ بوده و مؤسسات آموزشی خارجی به فعالیت‌های خود براساس حقوق موجود ادامه خواهند داد.

۷- هیچگونه محدودیتی در رابطه با آزادی استفاده از هر نوع زبان از سوی شهروندان کشور در گفتگوهای خصوصی، تجارت، مـذهب، مـطبوعات یـا انتشارات یـا در جلسات و گردهمائی‌های عمومی، اعمال نخواهد شد.[۱]

۱. شرط زیر در رابطه با کشور یهودی به اعلامیه افزوده خـواهد شد: «در کـشور یـهودی، تـسهیلات لازم در اختیار شهروندان عرب زبان برای استفاده از زبان خودشان چه شفاهی چـه کـتبی، در نهـاد قـانونگذاری، دادگاهها ودر ادارات قرار خواهد گرفت».

۸- سلب مالکیت از زمین یک عرب در کشور یهودی (یا یک یهودی در کشور عربی)[۲]. بجز در جهت اهداف عمومی، مجاز نخواهد بود. در صورت وقوع هر گونه سلب مالکیت، غرامت کامل طبق ارزیابی دادگاه عالی، از قبل به شخصی که از او سلب مالکیت زمین شده پرداخت خواهد شد.

بخش ۳- شهروندی، کنوانسیونهای بین‌المللی و تعهدات مالی

۱- تابعیت:

اتباع فلسطینی ساکن فلسطین که خارج از شهر بیت‌المقدس زندگی می‌کنند و نیز اعراب و یهودیانی که بدون داشتن تابعیت فلسطینی، درفلسطین اما خارج از شهر بیت‌المقدس اقامت دارند، بعد از برسمیت شناخته شدن استقلال کشور، اتباع همان کشوری که درآن ساکن هستند بشمار آمده و از حقوق کامل مدنی و سیاسی برخوردار خواهند شد. اشخاص بالای هجده سال، درعرض یکسال از تاریخ برسمیت شناخته شدن استقلال کشوری که درآن اقامت دارند، می‌توانند تابعیت کشور دیگر را برگزینند، بشرطی که هیچ عرب ساکن درمنطقه کشور پیشنهادی عرب حق انتخاب تابعیت کشور پیشنهادی یهودی و هیچ یهودی ساکن در کشور پیشنهادی یهود، حق انتخاب تابعیت کشور پیشنهادی عرب را نداشته باشد. اعمال این حق انتخاب، شامل همسران و بچه‌های زیرهجده سال انتخاب کنندگان نیز خواهد بود.

اعراب مقیم منطقه کشور پیشنهادی یهود و یهودیان مقیم کشور پیشنهادی عرب که یادداشت مربوط به انتخاب تابعیت کشور دیگر را امضاء کرده‌اند حق دارند درانتخابات مجمع منتخب آن کشور رأی بدهند، اما نمی‌توانند درانتخابات مجمع منتخب کشوری که درآن اقامت دارند شرکت کنند.

۲- کنوانسیونهای بین‌المللی:

(الف): کشور نسبت به تمام توافقها و کنوانسیونهای بین‌المللی، چه عمومی چه خاص که فلسطین یک طرف آنها بحساب می‌آید، مقید خواهد بود... این توافقها و کنوانسیونها درطول حیات خود توسط کشور محترم خواهند بود.

۲. در اعلامیه، جمله «بوسیله یک عرب در کشور یهودی» عوض شده و بجای آن جمله «بوسیله یک یهودی در کشور عرب» قرار می‌گیرد.

(ب): هر گونه اختلاف پیرامون نحوه اجرا و تداوم کنوانسیونهایا پیمانهائی که توسط قدرت قیم به نمایندگی از طرف فلسطین امضاء گردیده، یا مورد موافقت قرار گرفته است، باید برطبق مقررات اساسنامه دادگاه، به دیوان عدالت بین‌المللی ارجاع شود.

۳- تعهدات مالی:

(الف): کشور، تمام تعهدات مالی قبلی خود را که طی دوران قیمومت از طرف قدرت قیم بعنوان نماینده فلسطین بعهده گرفته شده و برسمیت شناخته است، محترم داشته و اجرا خواهد کرد. حق مستخدمین دولت دررابطه بادریافت حقوق بازنشستگی، خسارت یا تشویقات، مشمول این مقررات خواهد بود.

(ب): این تعهدات از طریق مشارکت درهیئت مشترک اقتصادی دررابطه باتعهدات قابل اجرا برای فلسطین به‌طور کلی و تعهدات قابل اجرا و قابل تقسیم میان کشورها، به‌طور فردی اجرا خواهد شد.

(پ): یک دادگاه دعاوی وابسته به هیئت اقتصادی مشترک باید تأسیس شود که دربرگیرنده یک عضو منصوب از طرف سازمان ملل، نماینده پادشاهی انگلستان و نماینده کشور مربوطه خواهد بود. هرگونه اختلاف میان پادشاهی انگلستان و کشورها دررابطه بادعاوی غیرقابل قبول باید به آن دادگاه ارجاع شود.

(ج): امتیازات اقتصادی مربوط به هربخش فلسطین که قبل از تصویب قطعنامه مجمع عمومی، اعطا شده است، معتبر خواهد بود، مگر اینکه میان دارندگان امتیاز و کشور (فلسطین- م) برسر اصلاح آنها توافق بعمل آید.

سند شماره چهل و یک

اعلام تأسیس کشور اسرائیل
(۱۵ مه ۱۹۴۸)

سرزمین اسرائیل محل ولادت مردم یهود بود. هویت معنوی، مذهبی و ملی آنها دراینجا شکل گرفت. دراینجا بود که به استقلال دست یافتند و فرهنگی خلق کردند که اهمیت ملی و عالمگیر داشت. دراینجا بود که تورات را نوشته و به جهان عرضه داشتند.

مردم یهود پس از تبعید از سرزمین اسرائیل، ایمان خود به آنرا درتمام کشورهای محل پراکندگی و آوارگی‌شان حفظ کردند و هرگز از دعاکردن و امید بازگشت و اعاده آزادی ملی خود دست نکشیدند.

یهودیان باالهام از این پیوستگی تاریخی، درسراسر قرون تلاش کردند به سرزمین پدران خود بازگشته و کشور را دوباره بدست آورند. دردهه‌های اخیر آنها اجتماعات خود را دوباره تشکیل دادند و به‌صورت توده‌های انبوه درآمدند. آنها سرزمین بیابانی و غیرمسکونی خود را آباد کردند به احیای زبان خود دست زدند، شهرها و دهکده‌ها ساختند و یک جامعه نیرومند و پررونق بازندگی اقتصادی و فرهنگی مخصوص خود تأسیس کردند. آنها درپی صلح بودند و درعین حال آمادگی داشتند از خودشان دفاع کنند. نعمات و برکات پیشرفت را به تمام ساکنان کشور عطا کردند و درپی کسب استقلال برآمدند.

درسال ۱۸۹۷، اولین کنگره صهیونیستی، باالهام از رؤیای دولت یهود تئودور هرتصل، حق مردم یهود را برای تجدید حیات ملی درکشور خودشان اعلام کرد.

این حق دراعلامیه بالفور مورخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ برسمیت شناخته شد و درسند قیمومت جامعه ملل، که ارتباط تاریخی مردم یهود بافلسطین و حق آنها برای بازسازی

موطن ملی‌شان را از نظر بین‌المللی برسمیت شناخت، مورد تأیید مجدد قرار گرفت.

قتل عام اخیر که میلیونها یهودی اروپا را دربرگرفت، ثابت کرد که باید برای مسئله بیخانمانی و فقدان استقلال مردم یهود، از طریق تأسیس مجدد یک کشور یهودی که دروازه‌های خود را بروی تمام یهودیان باز کرده و به مردم یهود درمیان خانواده ملل موقعیت مساوی خواهد داد، راه‌حل پیدا کرد.

بازماندگان قتل‌عام هولناک اروپا و نیز یهودیان سایر سرزمینها، باعث نشد تامردم یهود از تلاش خود جهت رسیدن به ارتز اسرائیل، دربرابر مشکلات، موانع و خطرات دست بکشند و سبب نگردید تااز اصرار خود برای رسیدن به حق حیات شرافتمندانه، آزادی، و زحمت صادقانه درسرزمین آباد و اجدادی خود دست بردارند.

مردم یهود فلسطین، درجریان جنگ جهانی دوم به مبارزه ملل آزادیخواه علیه شیطان نازی، بیشترین کمک را کردند. فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌های سربازان یهودی و تلاش جنگی آنها این حق را برایشان به ارمغان آورد که بتوانند درمیان صفوف مللی قرار بگیرند که سازمان ملل متحد را تأسیس کردند.

در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، قطعنامه‌ای به تصویب رساند دایر برآنکه یک کشور یهودی باید درفلسطین تأسیس شود. مجمع عمومی از ساکنان کشور خواست تاتمام گامهای لازم را به سهم خود برای اجرای این طرح بردارند. برسمیت شناخته شدن حق مردم یهود برای تأسیس کشور مستقل خود، توسط سازمان ملل متحد، امری غیرقابل تردید است.

این حق طبیعی مردم یهود است که مانند تمامی ملل دیگر، درکشور خود مستقل زندگی کنند. برهمین اساس، مااعضاء شورای ملی به نمایندگی از سوی مردم یهود درفلسطین و جنبش جهانی صهیونیستی، امروز یعنی روز پایان قیمومت بریتانیا درفلسطین، باتوجه به حق طبیعی و تاریخی مردم یهود و قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، دریک مجمع باشکوه گردهم می‌آئیم.

و بدین وسیله تأسیس کشور یهود درفلسطین را که «مدینات- یسرائیل» (کشور اسرائیل) نامیده می‌شود، اعلام می کنیم.

بدینوسیله اعلام می‌کنیم که از پایان قیمومت درنیمه شب ۱۵-۱۴ مه ۱۹۴۸، تا تأسیس نهادهای منتخب کشور برطبق قانون اساسی که توسط مجمع منتخب حداکثر تااول اکتبر ۱۹۴۸ تدوین می‌شود، شورای ملی به منزله شورای موقت حکومتی عمل خواهد

کرد و اداره ملی، دولت ملی کشور یهود را که اسرائیل نامیده خواهد شد، بوجود خواهد آورد.

درهای کشور اسرائیل برروی مهاجرت تمام یهودیانی که از کشورهای محل پراکندگی خود می‌آیند باز خواهد بود، توسعه و تحول کشور را به نفع تمام ساکنانش گسترش خواهد داد، براساس اصول آزادی، عدالت و صلح موردنظر پیامبران اسرائیل استوار خواهد بود، برابری کامل اجتماعی و سیاسی را برای تمام شهروندان خود بدون قائل شدن هیچگونه تمایزی از لحاظ مذهب، نژاد، یاجنس تأمین خواهد کرد، آزادی مذهب، عقیده، آموزش و تحصیل و فرهنگ را تضمین خواهد نمود، از اماکن مقدسه تمام مذاهب محافظت خواهد کرد، و به اصول منشور سازمان ملل متحد وفادار خواهد ماند.

کشور اسرائیل آماده است باارگانها و نمایندگان سازمان ملل متحد برای اجرای قطعنامه ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی همکاری کند، و درجهت تحقق اتحادیه اقتصادی برتمام فلسطین گامهای لازم را بردارد. ما از سازمان ملل متحد می‌خواهیم به مردم یهود دربنای کشور خود کمک کرده و اسرائیل را درخانواده ملل بپذیرد.

علیرغم تجاوز سرکشانه، (اعراب- م) بازهم از ساکنان عرب کشور اسرائیل دعوت می‌کنیم از صلح پیروی کنند و درتوسعه کشور، براساس برخورداری از حق تابعیت کامل و مساوی و نیز شرکت درتمام نهادها و مؤسسات آن،- چه موقت و چه دائمی- سهیم شوند.

ما بسوی تمام کشورهای همسایه ومردم آن دست صلح و همسایگی دراز می‌کنیم، و از آنها دعوت بعمل می‌آوریم باملت مستقل یهود جهت خیر و صلاح همه، همکاری کنند. کشور اسرائیل آماده است بطورکلی درپیشرفت خاورمیانه سهیم باشد.

از مردم یهود سراسر جهان می‌خواهیم درامر مهاجرت و توسعه کشور باما متحد شده و درنبرد بزرگ برای تحقق رؤیای نسل‌های گذشته جهت آزادسازی اسرائیل، درکنار ما بایستند.

باایمان به صخره اسرائیل، درجلسه شورای موقت حکومتی، درخاک وطن، درشهر تل‌آویو، دراین شب شنبه (سبت) پنجم ایار ۵۷۰۸، چهاردهم مه ۱۹۴۸، به صدور این اعلامیه مبادرت می‌ورزیم.

The aim of Zionism is to create for the Jewish people a home in Palestine secured by public law. The Congress contemplates the following means to the attainment of this end:—

1. The promotion, on suitable lines, of the colonization of Palestine by Jewish agricultural and industrial workers.

2. The organization and binding together of the whole of Jewry by means of appropriate institutions, local and international, in accordance with the laws of each country.

3. The strengthening and fostering of Jewish national sentiment and consciousness.

4. Preparatory steps towards obtaining Government consent, where necessary, to the attainment of the aim of Zionism.

قطعنامه کنفرانس صهیونیست‌ها در بال

(۱۸۹۷)



دومین اعلامیه ناسیونالیست‌های عرب خطاب به فرزندان اعراب در سال ۱۹۰۹
مبنی بر عدم‌تسلیم در برابر عثمانی



الصرخة الاولى

الى اولياء الامور في العاصمة

اولین اعلامیه ناسیونالیست‌های عرب به مقامات عثمانی و درخواست اصلاحات به نفع اعراب-۱۹۰۹

بلاغ

الى العرب، بني قحطان:

فاشهدوا يوم تنادي انا   تملأ الكون لهيبا وضراما

أي [illegible] سلالة عدنان: أأنتم نيام؟ والى متى تنامون؟ كيف تستغرقون في سباتكم هذا وقد [illegible] الامم من حولكم الآن؟ أما تسمعون الصيحة القائمة حولكم؟ أما تعلمون أنكم في [illegible] متى تفتحون عيونكم، وترون لمعان الاسنة المصوبة عليكم، [illegible] السيوف المسلولة فوق رؤوسكم؟ متى تدركون الحقيقة؟ متى تعلمون أن بلادكم بيعت الى الاجنبي؟ [illegible] كيف [illegible] الانكليز وفرنسا وايطاليا؟ أليس لكم حق فيها؟ أليس لكم في بلادكم حيث أصبحتم عبيدا أذلاء [illegible] حيث تسمون وتنكدون [illegible] العرب [illegible] تتضورون جوعا؟ الى متى لا تفهمون [illegible] العرب [illegible] أموالهم؟ البلاد بلادكم ويقولون ان الحكم فيها للامة، ولكن [illegible] عليكم [illegible] من الامة. فهم يسومونكم أنواع العذاب والظلم والاضطهاد. فكيف [illegible] تحت الحكم [illegible] أنتم في ظلام كقطيع من الماشية يجزون صوفها ويشربون لبنها [illegible] وبلادكم في ظلام [illegible] من لحمهم، سكانها عبيد أذلاء لهم. أين [illegible] أين شهامتكم [illegible] أين عزة نفسكم العربية؟

[illegible] الاداري على [illegible] لكثرة عددكم رغم أنف الدولة التركية [illegible] الاجتماعية الانسانية [illegible] أنتم [illegible] وجود حكومتكم [illegible] في بغداد دار السلام، [illegible] الى متى أنتم راضون عن هذا الذل الذي ليس بعده ذل. تستباح أعراضكم وتنهب [illegible] وتؤخذ أموالكم فتنفق على قصور الاستانة [illegible] من أنواع الفجور وآلات الطرب [illegible] ويساق شبانكم [illegible] يقاتلون اخوانكم العرب مرة في اليمن وطورا في الكرك ومرة في حوران فيؤيدون بذلك مظالم الترك وأنتم [illegible] صامتون [illegible] على هذا الضيم:

ولا يقيم على ضيم يراد به   الا الاذلان عير الحي والوتد
هذا على الخسف مربوط برمته   وذا يشج فلا يرثي له أحد

[illegible] تسمحون [illegible] الترك [illegible] في قتال اخوانكم ولا تسمحون بها في سبيل المحافظة [illegible] حقوقكم وشرف عنصركم كما فعل ويفعل الارمن. أنسيتم انه:

لا يسلم الشرف الرفيع من الاذى   حتى يراق على جوانبه الدم

أما رأيتم مصداق ذلك في الارمن الذين يحترمهم الترك ولا يحترمونكم [illegible] الارمن [illegible] أيها العرب. أنظروا كيف [illegible] الحكومة التركية [illegible] الارمن [illegible] أما أنتم [illegible] الجيوش التي [illegible] في حرب [illegible] والبلقان [illegible] أنظروا الى الحملة التي سيقت الى العراق [illegible] أموالهم [illegible] في حوران والكرك واليمن [illegible] الترك [illegible] وكيف [illegible] على الادريسي [illegible] اليمن [illegible] من العرب. وكيف [illegible] على ابن سعود [illegible] مكة [illegible] وأهل نجد. [illegible] العرب [illegible] في كل حرب [illegible] على العرب.

أسد علي وفي الحروب نعامة   ربداء تجفل من صفير الصافر

أيها القحطانيون! أما تعلمون ان الانسان انما يعيش في هذه الدنيا ليحيا حياة طيبة [illegible] العرض والمال والروح [illegible] المكرمات [illegible] الحياة [illegible] الاعراض [illegible] والاموال [illegible] والارواح [illegible] المشروع [illegible] الحرية والاستقلال [illegible]

هبوا أيها العرب، جردوا السيف من غمده أيها القحطانيون! [illegible] في بلادكم [illegible] بلادكم [illegible] الاستانة [illegible]

الاستبداد [illegible] الذي [illegible] وليس منكم من رضي أن يكون سوط عذاب لاخوانكم عليكم، وحسبكم من [illegible] في جريدة القاهرة، [illegible] جاويد اليهودي [illegible] عندما كان واليا على طرابزون، [illegible] العراق [illegible] من أحفاد جنكيز وهلاكو الذين [illegible] أجدادكم الطيبين الطاهرين ودمروا مدنيتهم الزاهرة، [illegible] دجلة [illegible] بسنابك خيولهم، ثم [illegible] أحفادهم [illegible] أجدادهم، [illegible] المدنية العربية أن تم [illegible]

أيها العرب: حذروا أهل اليمن [illegible] ونجد والعراق من كيد أعدائكم، واتفقوا في الولايات السورية والعراقية مع أبناء جنسكم ووطنكم، ليكن المسلمون والنصارى واليهود منكم يدا واحدة في العمل لمصلحة الامة والبلاد. انكم تعيشون [illegible] واحدة وتنتشرون [illegible] واحدة [illegible] واحدة فكونوا أيضا أمة واحدة، ويدا واحدة، ولا تتفرقوا [illegible] الذين يتظاهرون بالاسلام والاسلام بريء منهم، وقد انطبق عليهم قول الشاعر العربي:

[illegible] بالصلاة مصليا   فاتركها منه الى الله قربا

فتساعدوا واتحدوا [illegible] ولا تقولوا: أيها المسلمون هذا نصراني وهذا موسوي [illegible] والدين لله وحده. وقد أمرنا الله بكتابه العزيز العربي وعلى لسان رسوله العربي [illegible] صلى الله عليه وسلم بالعدل والمساواة. [illegible] أيها [illegible] على العرب الآن؟ هل حرد نصارى العرب أو غيرهم عسكرا على اليمن أو نجد أو العراق، أم جماعة الاستانة [illegible] الذين [illegible] ويسعون ليبيدوا بعض العرب بالسيف والنار، وبعضهم الآخر بالخلاف والشقاق، عملا بمثل القائل (فرق تسد)

أيها العرب المسلمون تخطئون خطأ عظيما اذا ظننتم أن هذه الحكومة [illegible] الاسلامية [illegible] يقول في كتابه [illegible] (والكافرون هم الظالمون) كل حكومة ظالمة فهي عدو وخصم للاسلام فكيف اذا كانت تهدم الاسلام، [illegible] باسم الاسلام [illegible] حكومة [illegible] وخلافة الاسلام [illegible] (قوم جديد) [illegible] عبد الله [illegible] الالحادية [illegible] هؤلاء الالحاديين [illegible] المسلمين، فهو في ضلال مبين، فليس لاحد منهم في الاسلام عمل صالح، وليس [illegible] القرآن [illegible] اليهود [illegible] (هجر) [illegible] أحمد رضا [illegible] أوكوست كونت من أصل أوربي. وهؤلاء [illegible] وأنور [illegible] العرب [illegible] اللغة التي أحسن [illegible] من اللغة العربية [illegible] وهم [illegible] يحاربون القرآن، وسنة النبي العربي عليه الصلاة والسلام، فهل هذا هو الاسلام [illegible] اللغة العربية [illegible] الكتب [illegible] والصلاة والاذان باللغة التركية، فاذا ماتت اللغة العربية فكيف يبقى القرآن والسنة، واذا جهل الكتاب والسنة فماذا يبقى من الاسلام؟

وأنتم أيها العرب من النصارى والموسويين! ضعوا يدكم في يد اخوانكم المسلمين العرب ولا تتبعوا خطوات من يقول لكم منكم أو من غيركم (ان العرب المسلمين متعصبون تعصبا دينيا [illegible] الارمن [illegible]) فهذا قول هراء لا يصدر الا من جاهل لا يعرف مصلحة [illegible] العرب المسلمين اخوانكم في الوطنية [illegible] أمثال هؤلاء المتعصبين. [illegible] اليهود والنصارى [illegible] في مساجد الاندلس وبغداد [illegible] الطرفين [illegible] التعصبات الذميمة. واعلموا أن هؤلاء [illegible] من متعصبي العرب الجهلاء، [illegible] مع العرب [illegible] اخوانكم في الوطنية والجنسية، [illegible] الذين هم أعداؤكم وأعداء العرب المسلمين [illegible] كتاب عبد الله [illegible] وطنكم وجنسكم واعلموا ان التعصب الذميم [illegible] وسيأتي يوم لا يبقى فيه تعصب [illegible] بلادنا. وهذا اليوم هو الذي تكون فيه أمورنا في أيدينا [illegible] وما ذلك [illegible] كلمتنا بعيد

أيها العرب عموما: اعلموا انه تأسست جمعية [illegible] كل من يقاتل العرب ويقاوم الاصلاح العربي، وما هو الاصلاح على مبدأ اللامركزية الذي يطلبه البعض [illegible] مبدأ الاستقلال التام، وتأليف دولة عربية لامركزية، [illegible] وحكم البلاد [illegible] الذين كانوا ولا يزالون [illegible] حقوق العرب تحت أقدام أولئك [illegible] ذلك عند [illegible] فهذا بلاغ اليوم يقولون:

أيقظ ربيعة من نوم واخوتهم   فلينهضوا قبل أن لا ينفع الغضب
وليلبسوا الحرب ان القوم قد نصبوا   حربا يحرق في حافاتها الحطب
ما بالكم تلقحون الحرب بينكم   كأن أهل الحجا عن رأيكم غيب
وتتركون عدوا قد أظلكم   فيما تأشب لا دين ولا حسب
قوما يدينون دينا ما سمعت به   عن الرسول ولم تنزل به الكتب
فمن يكن سائلا عن أصل دينهم   فان دينهم أن تقتل العرب

اعلامیه گروه «جمعیةالثوریه‌العربیه» (انجمن انقلابی عرب) خطاب به اعراب، فرزندان قحطان درسال ۱۹۱۳

دعوة

« الى أبناء الامة العربية »

نحن الجالية العربية في باريس قد أوقفتنا مناظرات الجرائد الأوروبية ومنابر الساسة في الأندية السومية على استقراء مايجري من المخابرات الدولية بشأن البلاد العربية ، وأخصها زهرة الوطن سوريا ، ولم يبق بين جمهور الناطقين بالضاد من لايعلم أن ذلك نتيجة سوء الادارة المركزية

فحدا بنا الامر الى الاجتماع ـ وعددنا يتيف عن الثمانية في هذه المدينة ـ لجرى البحث عن التدابير الواجب اتخاذها لوقاية الارض (المزرعة بدم الآباء العظام ورفات الاجداد الاباة) من عادية الاجانب وانقاذها من صبغة التيار والاستبداد واصلاح أمورنا الداخلية على ما يتطلب أهل البلاد من قواعد اللامركزية حتى يشتد بها ساعدنا وتستقيم قناتنا فينقطع بذلك خطر الاحتلال أو الاضمحلال وتنفى مذلة الرق وتحقق نأمة الاستبداد ويظهر للاعين بحياة الشعوب أننا أمة عيوف الضيم لاتستنيم لقل ولا تستكين لمسكنة

وبعد المداولة تقرر عقد مؤتمر للعرب يقوم به السوريون في أواخر شهر أيار القادم فتفد اليه وفود أكابر من البلاد العربية وعقلاء أفاضل من السوريين المهاجرين لمصر وأميركا الجنوبية وأميركا الشمالية والبلاد الأورية فتمثل فيه الامة العربية المنتشرة في أقطار الارض وتحق كلمة التضامن الاجتماعي والسياسي لهذه الامة في هـذا المؤتمر حيث تبسط للامم الأوروبية أننا أمة مستمسكة ذات وجود حي لاينحل ومقام عزيز لاينال وخصائص قومية لاتنزع ومنزلة سياسية لاتفرع . ونصارح الدولة العثمانية بأن اللامركزية قاعدة حياتنا وأن حياتنا أقدس حق من حقوقنا وأن العرب شركاء في هذه المملكة ، شركاء في الحربية ، شركاء في الادارة ، شركاء في السياسة وأما في داخلية بلادهم فهم شركاء أنفسهم .

ومن ثم انتخبت الجالية لجنة ادارية (وهي الموقعة على هـذا) لتقوم بالعمل فوضعت خطة المؤتمر وما سيجري فيه من المباحث على مشهد من أبناء الوطن الجيد وبعض من كبار الاوروبيين وممثلي الصحف الاوروبية والاميركية . وهذه هي المسائل التي ستكون أساس المذاكرات :

١ ـ الحياة الوطنية ، ومناهضة الاحتلال

٢ ـ حقوق العرب في المملكة العثمانية

٣ ـ ضرورة الاصلاح على قاعدة اللامركزية

٤ ـ المهاجرة من سوريا والى سوريا

ومتى تمت المناقشات حل المؤتمر قراراته الى حيث يحتم عليها التصديق وتحق التنفيذ

∴

وبعد فانا ندعو كل من يخفق قلبه لأمة العرب صغيراً أو كبيراً أن يلبي داعي الوطن ـ لاسيما أرباب الزعامات في مقاعد الجمعيات فليهم نقصد واليهم نتجه ، فاما أن يتقاطروا الى وفود المؤتمر واما أن يبعثوا اليه بالرسائل البرقية أو الكتابية يظهرون فيها ارتياحهم لنيل الغاية واشتراكهم في شرف المقصد حتى يدلي المؤتمر لدى الامم بحجته وتستوثق قوته بقوة أمته . وهنالك يشتد اليقين فيظل على هذه الامة بجر الحياة من بين انسان النسق وركام الظلمات

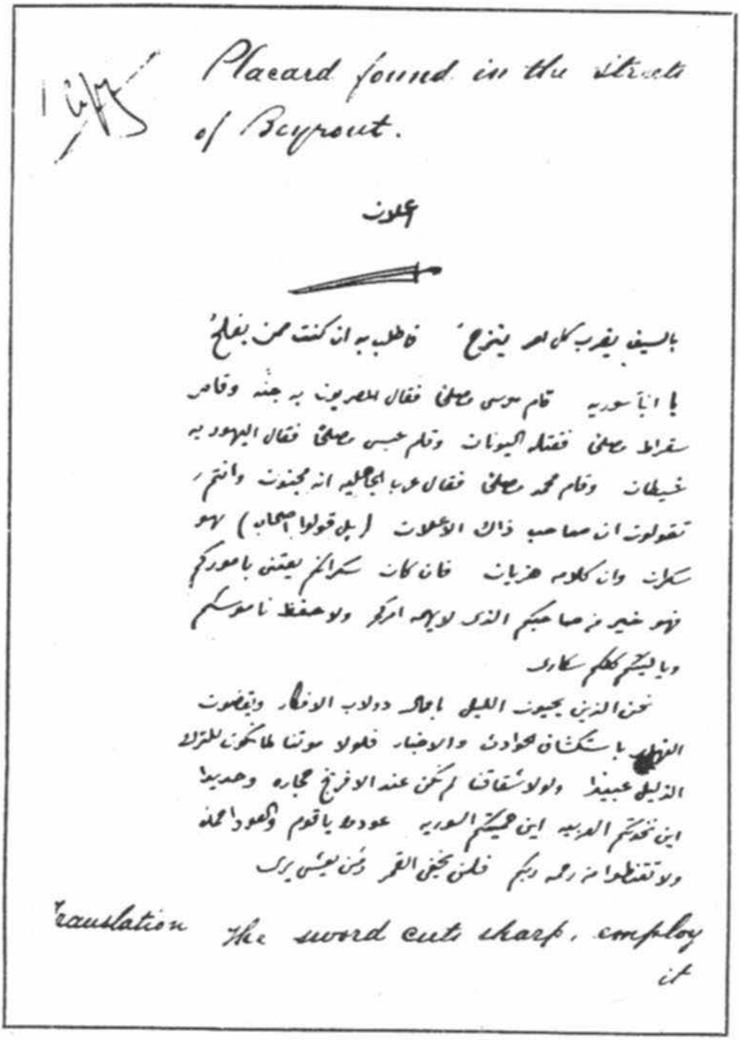
وسلام على من تلق هذا النور فاقتفاه ، ومن عرف واجبه فأداه

(لجنة المؤتمر العربي السوري)

عوني عبد الهادي	ندرة مطران	عبد الغني العريسي	شكري غانم
جميل معلوف	محمد محمصاني	شارل دباس	جميل مردوم بك

المراسلات تكون باسم كاتب اللجنة ، وهذا عنوانه :

Abdul-Gani Araissi, 17 Rue Claude Bernard
Paris


Placard found in the streets of Beyrout.

اعلان

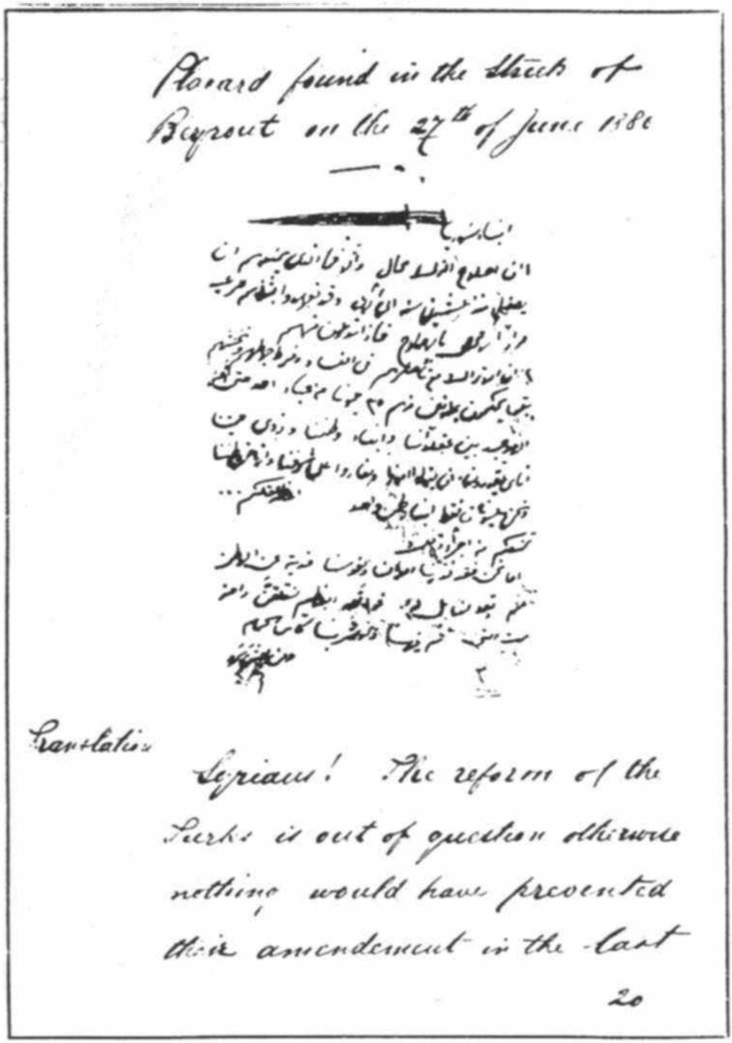
بالسيف يضرب كل امر ينزع فاطلب به ان كنت ممن يفلح

يا ابناء سوريه قام موسى مصلحاً فقال المصريون به جنة وقام
سقراط مصلحاً فقتله اليونان وقام عيسى مصلحاً فقال اليهود به
خيلات وقام محمد مصلحاً فقال عرب الجاهلية انه مجنون وانتم
تقولون ان صاحب ذلك الاعلان (بل قولوا اصحاب) لهو
سكران وان كلامه هذيان فان كان سكراناً يعتني باموركم
فهو خير من صاحبكم الذي لا يهمه امركم ولا حفظ ناموسكم
ويا ليتكم كلكم سكارى

نحن الذين يحيون الليل باداره دولاب الافكار ويقضون
النهار باستكشاف الحوادث والاخبار فلولا موتنا ما كنا للترك
الذليل عبيداً ولولا شقاقنا لم تكن عند الافرنج حجارة وحديداً
اين نخوتكم العربيه اين حميتكم السوريه عودوا يا قوم وكونوا امة
ولا تقنطوا من رحمة ربكم فلن يحيى القمر من يعيش بك

Translation The sword cuts sharp, employ it

نمونه‌ای از پلاکاردهای مخفی که در بیروت علیه عثمانی توزیع می‌شد


Placard found in the Streets of Beyrout on the 27th of June 1880

[illegible]

Translation

Syrians! The reform of the Turks is out of question otherwise nothing would have prevented their amendement in the last

20

یکی از پلاکاردهای مخفی ناسیونالیست‌های عرب علیه عثمانی در بیروت



یکی از پلاکاردهای مخفی بیروت علیه حکومت عثمانی



9 AVRIL 1913

لسان الحال

LISSAN-UL-HAL

منع الجمعية الاصلاحية

بلاغ رسمي

اعلامیه رسمی والی بیروت در رابطه با ممنوعیت جلسات جمعیت اصلاح بیروت

درسال ۱۹۱۳

1. Radical and urgent reforms are needed in the Ottoman Empire.

2. It is important to guarantee the Ottoman Arabs the exercise of their political rights by making effective their participation in the central administration of the Empire.

3. It is important to establish in each of the Syrian and Arab vilayets a decentralized regime suitable to their needs and aptitudes.

4. The vilayet of Bayrut, having formulated its claims in a special project adopted on 31 January 1913 by an *ad hoc* general Assembly and based on the double principle of the extension of the powers of the general council of the vilayet and the nomination of foreign councillors, the Congress requests the execution of the above project.

5. The Arabic language must be recognized in the Ottoman Parliament and considered as an official language in Syrian and Arab countries.

6. Military service shall be regional in Syrian and Arab vilayets, except in case of extreme necessity.

7. The Congress expresses the wish that the Ottoman Imperial Government will provide the *mutasarrıflık* of Lebanon with the means of improving its financial situation.

8. The Congress affirms that it favors the reformist and decentralizing demands of the Armenian Ottomans.

9. The present resolution shall be communicated to the Ottoman Imperial Government.

10. These resolutions shall also be communicated to the powers friendly to the Ottoman Empire.

11. The Congress conveys its grateful thanks to the Government of the [French] Republic for its generous hospitality.

قطعنامه اولین کنگره عرب در پاریس (ژوئن ۱۹۱۳)

"Une grosse question commerce à se poser: la question arabe. Toutes les personnes en contact avec les milieux arabes la prévoyaient depuis longtemps. Dès le mois de novembre dernier une personnalité syrienne et musulmane, qui exerce en Syrie une grande influence et qui est remarquable par son intelligence et sa connaissance des choses de l'Europe, me disait:

'Aucun sentiment séparatiste n'existe chez nous. Nous tenons au contraire essentiellement à faire partie de l'Empire Ottoman, afin qu'un bloc solide, capable de résister aux appétits possibles de l'Europe, soit constitué. Mais nous considérons comme une condition *sine qua non* de notre loyalisme que le gouvernement ottoman nous accorde un régime administratif acceptable.'

"Successivement les conseils des vilayets de Beyrouth, d'Alep, de Tripoli, de Syrie, viennent de faire l'exposé de ce régime réclame par les Arabes. Il s'agit d'une décentralisation poussée à l'extrême, confinant à l'autonomie. Les principaux points réclamés sont en effet:

"1º La reconnaissance de la langue arabe comme langue officielle de la province dans tous les bureaux et tribunaux, la langue turque restant langue officielle pour la correspondance avec Stamboul.

"Dans le projet rédigé par le Conseil du vilayet de Beyrouth, on demande même que l'usage de la langue arabe soit admis à la Chambre des Députés et au Sénat.

"2º Comme corollaire, seront nommés en Syrie des fonctionnaires connaissant la langue arabe. Provisoirement, une exception pour les valis; elle prendra fin au bout d'une période de six ans, à dater de la promulgation de la loi;

"3º Les autorités locales seront consultées pour nommer les fonctionnaires civils et judiciaires, les officiers de la gendarmerie;

"4º Une haute cour sera instituée pour juger en cassation, les jugements rendus dans les provinces de Jérusalem, Damas, Beyrouth et Alep, etc. Actuellement, toute cassation se fait à Constantinople;

"5º En temps de paix, le service militaire sera régional;

"6º Les revenus provinciaux seront divisés en deux catégories:

(*a*) Revenus des douanes, de postes et télégraphes et des impôts militaires à la disposition du gouvernement central;

(*b*) Toutes autres recettes à la disposition du gouvernement local, pour être appliquées aux besoins de la province.

"7º Des conseils de vilayet seront créés; ils auront des pouvoirs administratifs et, dans une certaine mesure, des pouvoirs législatifs étendus;

"Toutes les questions, autres que celles de politique générale et de défense nationale abandonnées au gouvernement central, seront de leur compétence;

"8º Des conseillers étrangers seront nommés pour réorganiser la gendarmerie, la police, la justice, les finances. Ils seront nommés pour quinze ans et choisis parmi les spécialistes européens connaissant les usages locaux, la langue arabe ou turque.

"Certaines personnalités arabes m'ont déclaré dans leurs conversations qu'à titre de garantie elles désiraient quelque chose de plus encore: la présence d'un nombre minimum d'Arabes au conseil des ministres.

"Ces mêmes personnalités, auxquelles j'ai demandé si elles ne croyaient pas que le gouvernement central trouverait ces demandes bien radicales, m'ont répondu:

'Nous considérons ces demandes comme la simple application aux provinces Arabes des concessions faites aux Malissores, au printemps de 1911, et ensuite aux Albanais en général, durant l'été de 1912.'

"Le Gouvernement de Ghazy Moukhtar Pacha a déclaré que ces réformes seraient étendues à toutes les populations de l'Empire. Le présent Gouvernement se prêtera-t-il à ces demandes?"[1]

برنامه اصلاحات در امپراتوری عثمانی براساس طرح عدم تمرکز (۱۹۱۳)

1. SIR EDWARD GREY TO PAUL CAMBON, 15 MAY 1916[1]

I shall have the honour to reply fully in a further note to your Excellency's note of the 9th instant, relative to the creation of an Arab State, but I should meanwhile be grateful if your Excellency could assure me that in those regions which, under the conditions recorded in that communication, become entirely French, or in which French interests are recognised as predominant, any existing British concessions, rights of navigation or development, and the rights and privileges of any British religious, scholastic, or medical institutions will be maintained.

His Majesty's Government are, of course, ready to give a reciprocal assurance in regard to the British area.

2. GREY TO CAMBON, 16 MAY 1916[2]

I have the honour to acknowledge the receipt of your Excellency's note of the 9th instant, stating that the French Government accept the limits of a future Arab State, or Confederation of States, and of those parts of Syria where French interests predominate, together with certain conditions attached thereto, such as they result from recent discussions in London and Petrograd on the subject.

I have the honour to inform your Excellency in reply that the acceptance of the whole project, as it now stands, will involve the abdication of considerable British interests, but, since His Majesty's Government recognise the advantage to the general cause of the Allies entailed in producing a more favourable internal political situation in Turkey, they are ready to accept the arrangement now arrived at, provided that the co-operation of the Arabs is secured, and that the Arabs fulfil the conditions and obtain the towns of Homs, Hama, Damascus, and Aleppo.

It is accordingly understood between the French and British Governments—

1. That France and Great Britain are prepared to recognize and protect[3] an independent Arab States or a Confederation of Arab States in the areas (A) and (B) marked on the annexed map, under the suzerainty of an Arab chief. That in area (A) France, and in area (B) Great Britain, shall have priority of right of enterprise and local loans. That in area (A) France, and in area (B) Great Britain, shall alone supply advisers or foreign functionaries at the request of the Arab State or Confederation of Arab States.

2. That in the blue area France, and in the red area Great Britain, shall be allowed to establish such direct or indirect administration or control as they desire and as they may think fit to arrange with the Arab State or Confederation of Arab States.

3. That in the brown area there shall be established an international administration, the form of which is to be decided upon after consultation with Russia, and subsequently in consultation with the other Allies, and the representatives of the Shereef of Mecca.

4. That Great Britain be accorded (1) the ports of Haifa and Acre, (2) guarantee of a given supply of water from the Tigris and Euphrates in area (A) for area (B). His Majesty's Government, on their part, undertake that they will at no time enter into negotiations for the cession of Cyprus to any third Power without the previous consent of the French Government.

5. That Alexandretta shall be a free port as regards the trade of the British Empire, and that there shall be no discrimination in port charges or facilities as regards British shipping and British goods; that there shall be freedom of transit for British goods through Alexandretta and by railway through the blue area, whether those goods are intended for or originate in the red area, or (B) area, or area (A); and there shall be no discrimination, direct or indirect, against British goods on any railway or against British goods or ships at any port serving the areas mentioned.

That Haifa shall be a free port as regards the trade of France, her dominions and protectorates, and there shall be no discrimination in port charges or facilities as regards French shipping and French goods. There shall be freedom of transit for French goods through Haifa and by the British railway through the brown area, whether those goods are intended for or originate in the blue area, area (A), or area (B), and there shall be no discrimination, direct or indirect, against French goods on any railway, or against French goods or ships at any port serving the areas mentioned.

قرارداد سایکس-پیکو (۱۹۱۶)

6. That in area (A) the Bagdad Railway shall not be extended southwards beyond Mosul, and in area (B) northwards beyond Samarra, until a railway connecting Bagdad with Aleppo via the Euphrates Valley has been completed, and then only with the concurrence of the two Governments.

7. That Great Britain has the right to build, administer, and be sole owner of a railway connecting Haifa with area (B), and shall have a perpetual right to transport troops along such a line at all times.

It is to be understood by both Governments that this railway is to facilitate the connexion of Bagdad with Haifa by rail, and it is further understood that, if the engineering difficulties and expense entailed by keeping this connecting line in the brown area only make the project unfeasible, that the French Government shall be prepared to consider that the line in question may also traverse the polygon Banias-Keis Marib-Salkhad Tell Otsda-Mesmie before reaching area (B).

8. For a period of twenty years the existing Turkish customs tariff shall remain in force throughout the whole of the blue and red areas, as well as in areas (A) and (B), and no increase in the rates of duty or conversion from *ad valorem* to specific rates shall be made except by agreement between the two powers.

There shall be no interior customs barriers between any of the above-mentioned areas. The customs duties leviable on goods destined for the interior shall be collected at the port of entry and handed over to the administration of the area of destination.

9. It shall be agreed that the French Government will at no time enter into any negotiations for the cession of their rights and will not cede such rights in the blue area to any third Power, except the Arab State or Confederation of Arab States, without the previous agreement of His Majesty's Government, who, on their part, will give a similar undertaking to the French Government regarding the red area.

10. The British and French Governments, as the protectors of the Arab State,[4] shall agree that they will not themselves acquire and will not consent to a third Power acquiring territorial possessions in the Arabian peninsula, nor consent to a third Power installing a naval base either on the east coast, or on the islands, of the Red Sea. This, however, shall not prevent such adjustment of the Aden frontier as may be necessary in consequence of recent Turkish aggression.

11. The negotiations with the Arabs as to the boundaries of the Arab State or Confederation of Arab States shall be continued through the same channel as heretofore on behalf of the two Powers.

12. It is agreed that measures to control the importation of arms into the Arab territories will be considered by the two Governments.

I have further the honour to state that, in order to make the agreement complete, His Majesty's Government are proposing to the Russian Government to exchange notes analogous to those exchanged by the latter and your Excellency's Government on the 26th April last. Copies of these notes will be communicated to your Excellency as soon as exchanged.

I would also venture to remind your Excellency that the conclusion of the present agreement raises, for practical consideration, the question of the claims of Italy to a share in any partition or rearrangement of Turkey in Asia, as formulated in article 9 of the agreement of the 26th April, 1915, between Italy and the Allies.

His Majesty's Government further consider that the Japanese Government should be informed of the arrangements now concluded.

قرارداد سایکس-پیکو (۱۹۱۶)

Foreign Office,
November 2nd, 1917.

Dear Lord Rothschild,

I have much pleasure in conveying to you, on behalf of His Majesty's Government, the following declaration of sympathy with Jewish Zionist aspirations which has been submitted to, and approved by, the Cabinet.

"His Majesty's Government view with favour the establishment in Palestine of a national home for the Jewish people, and will use their best endeavours to facilitate the achievement of this object, it being clearly understood that nothing shall be done which may prejudice the civil and religious rights of existing non-Jewish communities in Palestine, or the rights and political status enjoyed by Jews in any other country".

I should be grateful if you would bring this declaration to the knowledge of the Zionist Federation.

Arthur James Balfour

متن اعلامیه بالفور

THE DECLARATION TO THE SEVEN, CA.
16 JUNE 1918

His Majesty's Government have considered the memorial of the seven with the greatest care. His Majesty's Government fully appreciate the reasons why the memorialists desire to retain their anonymity, and the fact that the memorial is anonymous has not in any way detracted from the importance which His Majesty's Government attribute to the document.

The areas mentioned in the memorandum fall into four categories:—

1. Areas in Arabia which were free and independent before the outbreak of war;

2. Areas emancipated from Turkish control by the action of the Arabs themselves during the present war;

3. Areas formerly under Ottoman dominion, occupied by the Allied forces during the present war;

4. Areas still under Turkish control.

In regard to the first two categories, His Majesty's Government recognise the complete and sovereign independence of the Arab inhabiting these areas and support them in their struggle for freedom.

In regard to the areas occupied by Allied forces, His Majesty's Government draw the attention of the memorialists to the texts of the proclamations issued respectively by the General Officers Commanding in Chief on the taking of Bagdad and Jerusalem. These proclamations embody the policy of His Majesty's Government towards the inhabitants of those regions. It is the wish and desire of His Majesty's Government that the future government of these regions should be based upon the principle of the consent of the governed and this policy has and will continue to have the support of His Majesty's Government.

In regard to the areas mentioned in the fourth category, it is the wish and desire of His Majesty's Government that the oppressed peoples of these areas should obtain their freedom and independence and towards the achievement of this object His Majesty's Government continue to labour.

His Majesty's Government are fully aware of, and take into consideration, the difficulties and dangers which beset those who work for the regeneration of the populations of the areas specified.

In spite, however, of these obstacles His Majesty's Government trust and believe that they can and will be overcome, and wish to give all support to those who desire to overcome them. They are prepared to consider any scheme of co-operation which is compatible with existing military operations and consistent with the political principles of His Majesty's Government and the Allies.

اعلامیه انگلستان خطاب به هفت شخصیت عرب (١٦ ژوئن ١٩١٨)

ANGLO-FRENCH DECLARATION, 7 NOVEMBER 1918

The object aimed at by France and Great Britain in prosecuting in the East the War let loose by the ambition of Germany is the complete and definite emancipation of the peoples so long oppressed by the Turks and the establishment of national governments and administrations deriving their authority from the initiative and free choice of the indigenous populations.

In order to carry out these intentions France and Great Britain are at one in encouraging and assisting the establishment of indigenous Governments and administrations in Syria and Mesopotamia, now liberated by the Allies, and in the territories the liberation of which they are engaged in securing and recognising these as soon as they are actually established.

Far from wishing to impose on the populations of these regions any particular institutions they are only concerned to ensure by their support and by adequate assistance the regular working of Governments and administrations freely chosen by the populations themselves. To secure impartial and equal justice for all, to facilitate the economic development of the country by inspiring and encouraging local initiative, to favour the diffusion of education, to put an end to dissensions that have too long been taken advantage of by Turkish policy, such is the policy which the two Allied Governments uphold in the liberated territories.

اعلامیه انگلستان و فرانسه خطاب به اعراب

(۷ نوامبر ۱۹۱۸)

ALLENBY'S CONDITIONS TO FAYSAL'S PROVISIONAL ARAB REGIME AT DAMASCUS, 17 OCTOBER 1918

I gave the Amir Faisal an official assurance that whatever measures might be taken during the period of military administration they were purely provisional and could not be allowed to prejudice the final settlement by the peace conference, at which no doubt the Arabs would have a representative. I added that the instructions to the military governors would preclude their mixing in political affairs, and that I should remove them if I found any of them contravening these orders. I reminded the Amir Faisal that the Allies were in honour bound to endeavour to reach a settlement in accordance with the wishes of the peoples concerned and urged him to place his trust wholeheartedly in their good faith.

شرایط ژنرال آلن‌بی در مورد حکومت موقت عربی فیصل در دمشق

(۱۷ اکتبر ۱۹۱۸)

THE HOGARTH MESSAGE, JANUARY 1918

(1) The Entente Powers are determined that the Arab race shall be given full opportunity of once again forming a nation in the world. This can only be achieved by the Arabs themselves uniting, and Great Britain and her Allies will pursue a policy with this ultimate unity in view.

(2) So far as Palestine is concerned we are determined that no people shall be subject to another, but

(*a*) in view of the fact that there are in Palestine shrines, Wakfs and Holy places, sacred in some cases to Moslems alone, to Jews alone, to Christians alone, and in others to two or all three, and inasmuch as these places are of interest to vast masses of people outside Palestine and Arabia, there must be a special régime to deal with these places approved of by the world.

(*b*) As regards the Mosque of Omar it shall be considered as a Moslem concern alone and shall not be subjected directly or indirectly to any non-Moslem authority.

(3) Since the Jewish opinion of the world is in favour of a return of Jews to Palestine and inasmuch as this opinion must remain a constant factor, and further as His Majesty's Government view with favour the realisation of this aspiration, His Majesty's Government are determined that in so far as is compatible with the freedom of the existing population both economic and political, no obstacle should be put in the way of the realisation of this ideal.

In this connexion the friendship of world Jewry to the Arab cause is equivalent to support in all states where Jews have a political influence. The leaders of the movement are determined to bring about the success of Zionism by friendship and co-operation with the Arabs, and such an offer is not one to be lightly thrown aside.

پیام هوگارت به شریف‌حسین (ژانویه ۱۹۱۹)

The British Commander, General Sir Edmund (later **Field** Marshal Viscount) **Allenby**, at the **time of the** Anglo-Arab occupation of Syria **in October** 1918 permitted Amir Faysal, the **third son** of King Husayn of the Hijaz, to set **up a provisional** Arab government with its **capital at** Damascus (Doc. 15). Pending the **decision of** the peacemakers at Paris, the area **of the provisional** Arab state was labeled Oc**cupied Enemy Territory** East, which com**prised essentially the** A and B zones of the **Sykes-Picot agreement** (Doc. 10) minus the **corridor to Persia**. At Paris Faysal formally **headed the** delegation of the Hijaz, which **claimed to speak for all** Arab Asia, a claim **that did not go unchallenged** in the Arabian **Peninsula**. The brief for Arab Asia, developed in the following memorandum, was amplified by Faysal on 6 February 1919 when he appeared before the Supreme Council accompanied by T. E. Lawrence and three members of the Hijazi delegation. G. Antonius, *Arab Awakening*, chap. 14; H. W. V. Temperley, *History of the Paris Peace Conference*, vol. 6, pp. 134–45; P. L. Hanna, *British Policy in Palestine*, chap. 3; A. H. Hourani, *Syria and Lebanon*, chap. 2; D. Lloyd George, *Truth about the Peace Treaties*, vol. 2, chaps. 22, 23; R. Lansing, *The Big Four*, pp. 161–77.

The country from a line Alexandretta—Persia southward to the Indian Ocean is inhabited by "Arabs"—by which we mean people of closely related Semitic stocks, all speaking the one language, Arabic. The non-Arabic-speaking elements in this area do not, I believe, exceed one per cent. of the whole.

The aim of the Arab nationalist movements (of which my father became the leader in war after combined appeals from the Syrian and Mesopotamian branches) is to unite the **Arabs** eventually into one nation. As an **old member** of the **Syrian** Committee I commanded the Syrian revolt, and had under me Syrians, Mesopotamians, and

We believe that our ideal of Arab unity in Asia is justified beyond need of argument. If argument is required, we would point to the general principles accepted by the Allies when the United States joined them, to our splendid past, to the tenacity with which our race has for 600 years resisted Turkish attempts to absorb us, and, in a lesser degree, to what we tried our best to do in this war as one of the Allies.

My father has a privileged place among Arabs, as their successful leader, and as the head of their greatest family, and as Sherif of Mecca. He is convinced of the ultimate triumph of the ideal of unity, if no attempt is made now to force it, by imposing an artificial political unity on the whole, or to hinder it, by dividing the area as spoils of war among great Powers.

The unity of the Arabs in Asia has been made more easy of late years, since the development of railways, telegraphs, and air-roads. In old days the area was too huge, and in parts necessarily too thinly peopled, to communicate common ideas readily.

The various provinces of Arab Asia—Syria; Irak, Jezireh, Hedjaz, Nejd, Yemen—are very different economically and socially, and it is impossible to constrain them into one frame of government.

We believe that Syria, an agricultural and industrial area thickly peopled with sedentary classes, is sufficiently advanced politically to manage her own internal affairs. We feel also that foreign technical advice and help will be a most valuable factor in our national growth. We are willing to pay for this help in cash; we cannot sacrifice for it any part of the freedom we have just won for ourselves by **force of** arms.

Jezireh and Irak are two huge provinces

by large wastes thinly peopled by semi-nomadic tribes. The world wishes to exploit Mesopotamia rapidly, and we therefore believe that the system of government there will have to be buttressed by the men and material resources of a great foreign Power. We ask, however, that the Government be Arab, in principle and spirit, the selective rather than the elective principle being necessarily followed in the neglected districts, until time makes the broader basis possible. The main duty of the Arab Government there would be to oversee the educational processes which are to advance the tribes to the moral level of the towns.

The Hedjaz is mainly a tribal area, and the government will remain, as in the past, suited to patriarchal conditions. We appreciate these better than Europe, and propose therefore to retain our complete independence there.

The Yemen and Nejd are not likely to submit their cases to the Peace Conference. They look after themselves, and adjust their own relations with the Hedjaz and elsewhere.

In Palestine the enormous majority of the people are Arabs. The Jews are very close to the Arabs in blood, and there is no conflict of character between the two races. In principles we are absolutely at one. Nevertheless, the Arabs cannot risk assuming the responsibility of holding level the scales in the clash of races and religions that have, in this one province, so often involved the world in difficulties. They would wish for the effective super-position of a great trustee, so long as a representative local administration commended itself by actively promoting the material prosperity of the country.

In discussing our provinces in detail I do not lay claim to superior competence. The powers will, I hope, find better means to give fuller effect to the aims of our national movement. I came to Europe, on behalf of my father and the Arabs of Asia, to say that they are expecting the Powers at the Conference not to attach undue importance to superficial differences of condition, and not to consider them only from the low ground of existing European material interests and supposed spheres. They expect the powers to think of them as one potential people, jealous of their language and liberty, and ask that no step be taken inconsistent with the prospect of an eventual union of these areas under one sovereign government.

In laying stress on the difference in the social condition of our provinces, I do not wish to give the impression that there exists any real conflict of ideals, material interests, creeds, or character rendering our union impossible. The greatest obstacle we have to overcome is local ignorance, for which the Turkish Government is largely responsible.

In our opinion, if our independence be conceded and our local competence established, the natural influences of race, language, and interest will soon draw us together into one people; but for this the Great Powers will have to ensure us open internal frontiers, common railways and telegraphs, and uniform systems of education. To achieve this they must lay aside the thought of individual profits, and of their old jealousies. In a word, we ask you not to force your whole civilisation upon us, but to help us to pick out what serves us from your experience. In return we can offer you little but gratitude.

نامه فیصل پسر شریف‌حسین به کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹)

We the undersigned members of the Gen- al Syrian Congress, meeting in Damascus Wednesday, July 2nd, 1919, made up of presentatives from the three Zones, viz., e Southern, Eastern, and Western, pro- ded with credentials and authorizations the inhabitants of our various districts, oslems, Christians, and Jews, have agreed on the following statement of the desires the people of the country who have cted us to present them to the American ction of the International Commission; fifth article was passed by a very large ijority; all the other articles were ac- pted unanimously.

1. We ask absolutely complete political lependence for Syria within these bound- es. The Taurus System on the North; ifah and a line running from Al Jauf to south of the Syrian and the Hejazian e to Akaba on the south; the Euphates d Khabur Rivers and a line extending st of Abu Kamal to the east of Al Jauf the east; and the Mediterranean on the st.

2. We ask that the Government of this rian country should be a democratic civil nstitutional Monarchy on broad decen- lization principles, safeguarding the hts of minorities, and that the King be Emir Feisal, who carried on a glorious uggle in the cause of our liberation and rited our full confidence and entire re- nce.

3. Considering the fact that the Arabs inhabiting the Syrian area are not naturally less gifted than other more advanced races and that they are by no means less developed than the Bulgarians, Serbians, Greeks, and Roumanians at the beginning of their independence, we protest against Article 22 of the Covenant of the League of Nations, placing us among the nations in their middle stage of development which stand in need of a mandatory power.

4. In the event of the rejection by the Peace Conference of this just protest for certain considerations that we may not understand, we, relying on the declarations of President Wilson that his object in waging war was to put an end to the ambition of conquest and colonization, can only regard the mandate mentioned in the Covenant of the League of Nations as equivalent to the rendering of economical and technical assistance that does not prejudice our complete independence. And desiring that our country should not fall a prey to colonization and believing that the American Nation is farthest from any thought of colonization and has no political ambition in our country, we will seek the technical and economical assistance from the United States of America, provided that such assistance does not exceed 20 years.

5. In the event of America not finding herself in a position to accept our desire for assistance, we will seek this assistance from Great Britain, also provided that such assistance does not infringe the complete independence and unity of our country and that the duration of such assistance does not exceed that mentioned in the previous article.

6. We do not acknowledge any right claimed by the French Government in any part whatever of our Syrian country and refuse that she should assist us or have a hand in our country under any circumstances and in any place.

7. We oppose the pretentions of the Zionists to create a Jewish commonwealth in the southern part of Syria, known as Palestine, and oppose Zionist migration to any part of our country; for we do not acknowledge their title but consider them a grave peril to our people from the national, economical, and political points of view. Our Jewish compatriots shall enjoy our common rights and assume the common responsibilities.

8. We ask that there should be no separation of the southern part of Syria, known as Palestine, nor of the littoral western zone, which includes Lebanon, from the Syrian country. We desire that the unity of the country should be guaranteed against partition under whatever circumstances.

9. We ask complete independence for emancipated Mesopotamia and that there should be no economical barriers between the two countries.

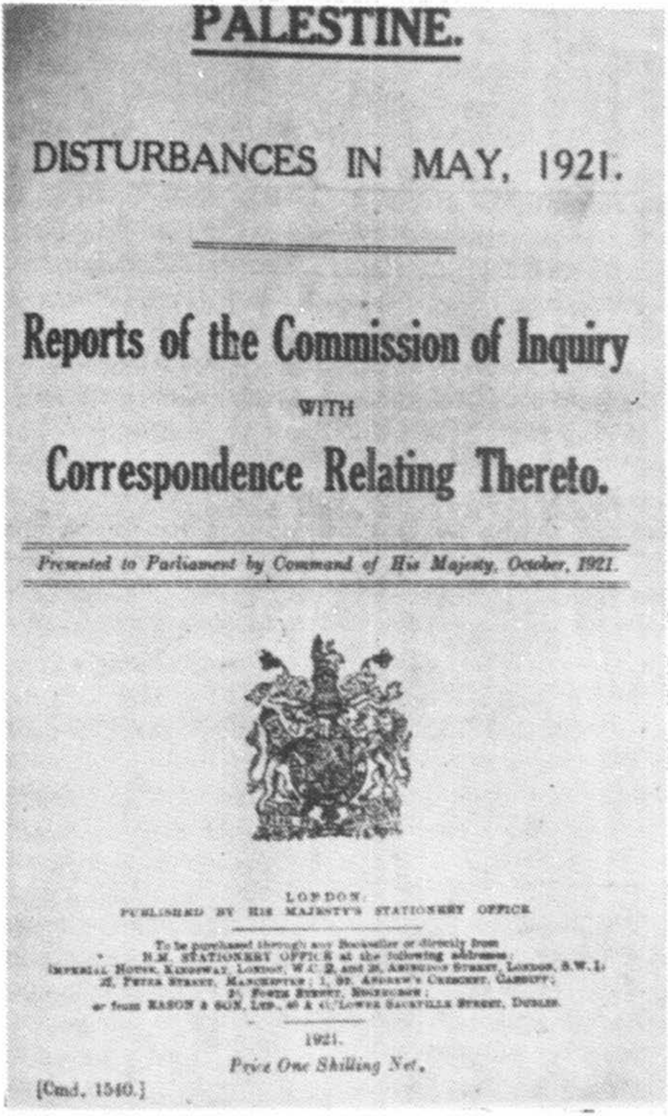
10. The fundamental principles laid down by President Wilson in condemnation of secret treaties impel us to protest most emphatically against any treaty that stipulates the partition of our Syrian country and against any private engagement aiming at the establishment of Zionism in the southern part of Syria; therefore we ask the complete annulment of these conventions and agreements.

The noble principles enunciated by President Wilson strengthen our confidence that our desires emanating from the depths of our hearts, shall be the decisive factor in determining our future; and that President Wilson and the free American people will be our supporters for the realization of our hopes, thereby proving their sincerity and noble sympathy with the aspiration of the weaker nations in general and our Arab people in particular.

We also have the fullest confidence that the Peace Conference will realize that we would not have risen against the Turks, with whom we had participated in all civil, political, and representative privileges, but for their violation of our national rights, and so will grant us our desires in full in order that our political rights may not be less after the war than they were before, since we have shed so much blood in the cause of our liberty and independence.

We request to be allowed to send a delegation to represent us at the Peace Conference to defend our rights and secure the realization of our aspirations.

قطعنامه کنگره عمومی سوریه (ژوئیه ۱۹۱۹) خطاب به کمیسیون کینگ ـ کرین



PALESTINE.

DISTURBANCES IN MAY, 1921.

Reports of the Commission of Inquiry

WITH

Correspondence Relating Thereto.

Presented to Parliament by Command of His Majesty, October, 1921.

LONDON:
PUBLISHED BY HIS MAJESTY'S STATIONERY OFFICE

To be purchased through any Bookseller or directly from
H.M. STATIONERY OFFICE at the following addresses:
Imperial House, Kingsway, London, W.C. 2, and 28, Abingdon Street, London, S.W. 1;
37, Peter Street, Manchester; 1, St. Andrew's Crescent, Cardiff;
23, Forth Street, Edinburgh;
or from EASON & SON, Ltd., 40 & 41, Lower Sackville Street, Dublin.

1921.

Price One Shilling Net.

[Cmd. 1540.]

گزارش کمیسیون تحقیق دولت انگلستان پیرامون شورشهای ۱۹۲۱
در فلسطین

The Council of the League of Nations:

Whereas the Principal Allied Powers have agreed, for the purpose of giving effect to the provisions of Article 22 of the Covenant of the League of Nations, to entrust to a Mandatory selected by the said Powers the administration of the territory of Palestine, which formerly belonged to the Turkish Empire, within such boundaries as may be fixed by them; and

Whereas the Principal Allied Powers have also agreed that the Mandatory should be responsible for putting into effect the declaration originally made on November 2nd, 1917, by the Government of His Britannic Majesty, and adopted by the said Powers, in favour of the establishment in Palestine of a national home for the Jewish people, it being clearly understood that nothing should be done which might prejudice the civil and religious rights of existing non-Jewish communities in Palestine, or the rights and political status enjoyed by Jews in any other country; and

Whereas recognition has thereby been given to the historical connection of the Jewish people with Palestine and to the grounds for reconstituting their national home in that country; and

Whereas the Principal Allied Powers have selected His Britannic Majesty as the Mandatory for Palestine; and

Whereas the mandate in respect of Palestine has been formulated in the following terms and submitted to the Council of the League for approval; and

Whereas His Britannic Majesty has accepted the mandate in respect of Palestine and undertaken to exercise it on behalf of the League of Nations in conformity with the following provisions; and

Whereas by the afore-mentioned Article 22 (paragraph 8), it is provided that the degree of authority, control or administration to be exercised by the Mandatory, not having been previously agreed upon by the Members of the League, shall be explicitly defined by the Council of the League of Nations;

Confirming the said mandate, defines its terms as follows:

ART. 1. The Mandatory shall have full powers of legislation and of administration, save as they may be limited by the terms of this mandate.

ART. 2. The Mandatory shall be responsible for placing the country under such political, administrative and economic conditions as will secure the establishment of the Jewish national home, as laid down in the preamble, and the development of self-governing institutions, and also for safeguarding the civil and religious rights of all the inhabitants of Palestine, irrespective of race and religion.

ART. 3. The Mandatory shall, so far as circumstances permit, encourage local autonomy.

ART. 4. An appropriate Jewish agency

متن قیمومت انگلستان بر فلسطین (ژوئیه ۱۹۲۲)

shall be recognised as a public body for the purpose of advising and co-operating with the Administration of Palestine in such economic, social and other matters as may affect the establishment of the Jewish national home and the interests of the Jewish population in Palestine, and, subject always to the control of the Administration, to assist and take part in the development of the country.

The Zionist organisation, so long as its organisation and constitution are in the opinion of the Mandatory appropriate, shall be recognised as such agency. It shall take steps in consultation with His Britannic Majesty's Government to secure the co-operation of all Jews who are willing to assist in the establishment of the Jewish national home.

Art. 5. The Mandatory shall be responsible for seeing that no Palestine territory shall be ceded or leased to, or in any way placed under the control of, the Government of any foreign Power.

Art. 6. The Administration of Palestine, while ensuring that the rights and position of other sections of the population are not prejudiced, shall facilitate Jewish immigration under suitable conditions and shall encourage, in co-operation with the Jewish agency referred to in Article 4, close settlement by Jews on the land, including State lands and waste lands not required for public purposes.

Art. 7. The Administration of Palestine shall be responsible for enacting a nationality law. There shall be included in this law provisions framed so as to facilitate the acquisition of Palestinian citizenship by Jews who take up their permanent residence in Palestine.

Art. 8. The privileges and immunities of foreigners, including the benefits of consular jurisdiction and protection as formerly enjoyed by Capitulation or usage in the Ottoman Empire, shall not be applicable in Palestine.

Unless the Powers whose nationals enjoyed the afore-mentioned privileges and immunities on August 1st, 1914, shall have previously renounced the right to their re-establishment, or shall have agreed to their non-application for a specified period, these privileges and immunities shall, at the expiration of the mandate, be immediately re-established in their entirety or with such modifications as may have been agreed upon between the Powers concerned.

Art. 9. The Mandatory shall be responsible for seeing that the judicial system established in Palestine shall assure to foreigners, as well as to natives, a complete guarantee of their rights.

Respect for the personal status of the various peoples and communities and for their religious interests shall be fully guaranteed. In particular, the control and administration of Wakfs shall be exercised in accordance with religious law and the dispositions of the founders.

Art. 10. Pending the making of special extradition agreements relating to Palestine, the extradition treaties in force between the Mandatory and other foreign Powers shall apply to Palestine.

Art. 11. The Administration of Palestine shall take all necessary measures to safeguard the interests of the community in connection with the development of the country, and, subject to any international obligations accepted by the Mandatory, shall have full power to provide for public ownership or control of any of the natural resources of the country or of the public works, services and utilities established or to be established therein. It shall introduce a land system appropriate to the needs of the country, having regard, among other things, to the desirability of promoting the close settlement and intensive cultivation of the land.

The Administration may arrange with the Jewish agency mentioned in Article 4 to construct or operate, upon fair and equitable terms, any public works, services and utilities, and to develop any of the natural resources of the country, in so far as these matters are not directly undertaken by the Administration. Any such arrangements shall provide that no profits distributed by such agency, directly or indirectly, shall exceed a reasonable rate of interest on the capital, and any further profits shall be utilised by it for the benefit of the country

متن قیمومت انگلستان بر فلسطین (ژوئیه ۱۹۲۲)

in a manner approved by the Administration.

ART. 12. The Mandatory shall be entrusted with the control of the foreign relations of Palestine and the right to issue exequaturs to consuls appointed by foreign Powers. He shall also be entitled to afford diplomatic and consular protection to citizens of Palestine when outside its territorial limits.

ART. 13. All responsibility in connection with the Holy Places and religious buildings or sites in Palestine, including that of preserving existing rights and of securing free access to the Holy Places, religious buildings and sites and the free exercise of worship, while ensuring the requirements of public order and decorum, is assumed by the Mandatory, who shall be responsible solely to the League of Nations in all matters connected herewith, provided that nothing in this article shall prevent the Mandatory from entering into such arrangements as he may deem reasonable with the Administration for the purpose of carrying the provisions of this article into effect; and provided also that nothing in this mandate shall be construed as conferring upon the Mandatory authority to interfere with the fabric or the management of purely Moslem sacred shrines, the immunities of which are guaranteed.

ART. 14. A special Commission shall be appointed by the Mandatory to study, define and determine the rights and claims in connection with the Holy Places and the rights and claims relating to the different religious communities in Palestine. The method of nomination, the composition and the functions of this Commission shall be submitted to the Council of the League for its approval, and the Commission shall not be appointed or enter upon its functions without the approval of the Council.

ART. 15. The Mandatory shall see that complete freedom of conscience and the free exercise of all forms of worship, subject only to the maintenance of public order and morals, are ensured to all. No discrimination of any kind shall be made between the inhabitants of Palestine on the ground of race, religion or language. No person shall be excluded from Palestine on the sole ground of his religious belief.

The right of each community to maintain its own schools for the education of its own members in its own language, while conforming to such educational requirements of a general nature as the Administration may impose, shall not be denied or impaired.

ART. 16. The Mandatory shall be responsible for exercising such supervision over religious or eleemosynary bodies of all faiths in Palestine as may be required for the maintenance of public order and good government. Subject to such supervision, no measures shall be taken in Palestine to obstruct or interfere with the enterprise of such bodies or to discriminate against any representative or member of them on the ground of his religion or nationality.

ART. 17. The Administration of Palestine may organise on a voluntary basis the forces necessary for the preservation of peace and order, and also for the defence of the country, subject, however, to the supervision of the Mandatory, but shall not use them for purposes other than those above specified save with the consent of the Mandatory. Except for such purposes, no military, naval or air forces shall be raised or maintained by the Administration of Palestine.

Nothing in this article shall preclude the Administration of Palestine from contributing to the cost of the maintenance of the forces of the Mandatory in Palestine.

The Mandatory shall be entitled at all times to use the roads, railways and ports of Palestine for the movement of armed forces and the carriage of fuel and supplies.

ART. 18. The Mandatory shall see that there is no discrimination in Palestine against the nationals of any State Member of the League of Nations (including companies incorporated under its laws) as compared with those of the Mandatory or of any foreign State in matters concerning taxation, commerce or navigation, the exercise of industries or professions, or in the treatment of merchant vessels or civil aircraft.

متن قیمومت انگلستان بر فلسطین (ژوئیه ۱۹۲۲)

Similarly, there shall be no discrimination in Palestine against goods originating in or destined for any of the said States, and there shall be freedom of transit under equitable conditions across the mandated area.

Subject as aforesaid and to the other provisions of this mandate, the Administration of Palestine may, on the advice of the Mandatory, impose such taxes and customs duties as it may consider necessary, and take such steps as it may think best to promote the development of the natural resources of the country and to safeguard the interests of the population. It may also, on the advice of the Mandatory, conclude a special customs agreement with any State the territory of which in 1914 was wholly included in Asiatic Turkey or Arabia.

ART. 19. The Mandatory shall adhere on behalf of the Administration of Palestine to any general international conventions already existing, or which may be concluded hereafter with the approval of the League of Nations, respecting the slave traffic, the traffic in arms and ammunition, or the traffic in drugs, or relating to commercial equality, freedom of transit and navigation, aerial navigation and postal, telegraphic and wireless communication or literary, artistic or industrial property.

ART. 20. The Mandatory shall co-operate on behalf of the Administration of Palestine, so far as religious, social and other conditions may permit, in the execution of any common policy adopted by the League of Nations for preventing and combating disease, including diseases of plants and animals.

ART. 21. The Mandatory shall secure the enactment within twelve months from this date, and shall ensure the execution of a Law of Antiquities based on the following rules. This law shall ensure equality of treatment in the matter of excavations and archæological research to the nations of all States Members of the League of Nations.

(1) "Antiquity" means any construction or any product of human activity earlier than the year A.D. 1700.

(2) The law for the protection of antiquities shall proceed by encouragement rather than by threat.

Any person who, having discovered an antiquity without being furnished with the authorisation referred to in paragraph 5, reports the same to an official of the competent Department, shall be rewarded according to the value of the discovery.

(3) No antiquity may be disposed of except to the competent Department, unless this Department renounces the acquisition of any such antiquity.

No antiquity may leave the country without an export licence from the said Department.

(4) Any person who maliciously or negligently destroys or damages an antiquity shall be liable to a penalty to be fixed.

(5) No clearing of ground or digging with the object of finding antiquities shall be permitted, under penalty of fine, except to persons authorised by the competent Department.

(6) Equitable terms shall be fixed for expropriation, temporary or permanent, of lands which might be of historical or archæological interest.

(7) Authorisation to excavate shall only be granted to persons who show sufficient guarantees of archæological experience. The Administration of Palestine shall not, in granting these authorisations, act in such a way as to exclude scholars of any nation without good grounds.

(8) The proceeds of excavations may be divided between the excavator and the competent Department in a proportion fixed by that Department. If division seems impossible for scientific reasons, the excavator shall receive a fair indemnity in lieu of a part of the find.

ART. 22. English, Arabic and Hebrew shall be the official languages of Palestine. Any statement or inscription in Arabic on stamps or money in Palestine shall be repeated in Hebrew, and any statement or inscription in Hebrew shall be repeated in Arabic.

ART. 23. The Administration of Palestine shall recognise the holy days of the respective communities in Palestine as legal

متن قیمومت انگلستان بر فلسطین (ژوئیه ۱۹۲۲)

days of rest for the members of such communities.

ART. 24. The Mandatory shall make to the Council of the League of Nations an annual report to the satisfaction of the Council as to the measures taken during the year to carry out the provisions of the mandate. Copies of all laws and regulations promulgated or issued during the year shall be communicated with the report.

ART. 25. In the territories lying between the Jordan and the eastern boundary of Palestine as ultimately determined, the Mandatory shall be entitled, with the consent of the Council of the League of Nations, to postpone or withhold application of such provisions of this mandate as he may consider inapplicable to the existing local conditions, and to make such provision for the administration of the territories as he may consider suitable to those conditions, provided that no action shall be taken which is inconsistent with the provisions of Articles 15, 16 and 18.

ART. 26. The Mandatory agrees that, if any dispute whatever should arise between the Mandatory and another Member of the League of Nations relating to the interpretation or the application of the provisions of the mandate, such dispute, if it cannot be settled by negotiation, shall be submitted to the Permanent Court of International Justice provided for by Article 14 of the Covenant of the League of Nations.

ART. 27. The consent of the Council of the League of Nations is required for any modification of the terms of this mandate.

ART. 28. In the event of the termination of the mandate hereby conferred upon the Mandatory, the Council of the League of Nations shall make such arrangements as may be deemed necessary for safeguarding in perpetuity, under guarantee of the League, the rights secured by Articles 13 and 14, and shall use its influence for securing, under the guarantee of the League, that the Government of Palestine will fully honour the financial obligations legitimately incurred by the Administration of Palestine during the period of the mandate, including the rights of public servants to pensions or gratuities.

متن قیمومت انگلستان بر فلسطین (ژوئیه ۱۹۲۲)

1. American Zionists assembled in this Extraordinary Conference reaffirm their unequivocal devotion to the cause of democratic freedom and international justice to which the people of the United States, allied with the other United Nations, have dedicated themselves, and give expression to their faith in the ultimate victory of humanity and justice over lawlessless and brute force.

2. This Conference offers a message of hope and encouragement to their fellow Jews in the Ghettos and concentration camps of Hitler-dominated Europe and prays that their hour of liberation may not be far distant.

3. The Conference sends its warmest greetings to the Jewish Agency Executive in Jerusalem, to the Va'ad Leumi, and to the whole Yishuv in Palestine, and expresses its profound admiration for their steadfastness and achievements in the face of peril and great difficulties. The Jewish men and women in field and factory, and the thousands of Jewish soldiers of Palestine in the Near East who have acquitted themselves with honor and distinction in Greece, Ethiopia, Syria, Libya and on other battlefields, have shown themselves worthy of their people and ready to assume the rights and responsibilities of nationhood.

4. In our generation, and in particular in the course of the past twenty years, the Jewish people have awakened and transformed their ancient homeland; from 50,000 at the end of the last war their numbers have increased to more than 500,000. They have made the waste places to bear fruit and the desert to blossom. Their pioneering achievements in agriculture and in industry, embodying new patterns of cooperative endeavor, have written a notable page in the history of colonization.

5. In the new values thus created, their Arab neighbors in Palestine have shared. The Jewish people in its own work of national redemption welcomes the economic, agricultural and national development of the Arab peoples and states. The Conference reaffirms the stand previously adopted at Congresses of the World Zionist Organization, expressing the readiness and the desire of the Jewish people for full cooperation with their Arab neighbors.

6. The Conference calls for the fulfilment of the original purpose of the Balfour Declaration and the Mandate which *"recognizing the historical connection of the Jewish people with Palestine"* was to afford them the opportunity, as stated by President Wilson, to found there a Jewish Commonwealth.

The Conference affirms its unalterable rejection of the White Paper of May 1939 and denies its moral or legal validity. The White Paper seeks to limit, and in fact to nullify Jewish rights to immigration and settlement in Palestine, and, as stated by Mr. Winston Churchill in the House of Commons in May 1939, constitutes "a breach and repudiation of the Balfour Declaration." The policy of the White Paper is cruel and indefensible in its denial of sanctuary to Jews fleeing from Nazi persecution; and at a time when Palestine has become a focal point in the war front of the United Nations, and Palestine Jewry must provide all available manpower for farm and factory and camp, it is in direct conflict with the interests of the allied war effort.

7. In the struggle against the forces of aggression and tyranny, of which Jews were the earliest victims, and which now menace the Jewish National Home, recognition must be given to the right of the Jews of Palestine to play their full part in the war effort and in the defense of their country, through a Jewish military force fighting under its own flag and under the high command of the United Nations.

8. The Conference declares that the new world order that will follow victory cannot be established on foundations of peace justice and equality, unless the problem of Jewish homelessness is finally solved.

The Conference urges that the gates of Palestine be opened; that the Jewish Agency be vested with control of immigration into Palestine and with the necessary authority for upbuilding the country including the development of its unoccupied and uncultivated lands; and that Palestine be established as a Jewish Commonwealth integrated in the structure of the new democratic world.

Then and only then will the age-old wrong to the Jewish people be righted.

برنامه صهیونیست‌های آمریکایی در بیلت‌مور (مه ۱۹۴۲)

Recommendation No. 1. We have to report that such information as we received about countries other than Palestine gave no hope of substantial assistance in finding homes for Jews wishing or impelled to leave Europe.

But Palestine alone cannot meet the emigration needs of the Jewish victims of Nazi and Fascist persecution; the whole world shares responsibility for them and indeed for the resettlement of all "displaced persons."

We therefore recommend that our Governments together, and in association with other countries, should endeavor immediately to find new homes for all such "displaced persons," irrespective of creed or nationality, whose ties with their former communities have been irreparably broken.

Though emigration will solve the problems of some victims of persecution, the overwhelming majority, including a considerable number of Jews, will continue to live in Europe. We recommend therefore that our Governments endeavor to secure that immediate effect is given to the provision of the United Nations Charter calling for "universal respect for, and observance of, human rights and fundamental freedoms for all without distinction as to race, sex, language, or religion" . . . .

Recommendation No. 2. We recommend (*a*) that 100,000 certificates be authorized immediately for the admission into Palestine of Jews who have been the victims of Nazi and Fascist persecution; (*b*) that these certificates be awarded as far as possible in 1946 and that actual immigration be pushed forward as rapidly as conditions will permit. . . .

Recommendation No. 3. In order to dispose, once and for all, of the exclusive claims of Jews and Arabs to Palestine, we regard it as essential that a clear statement of the following principles should be made:

I. That Jew shall not dominate Arab and Arab shall not dominate Jew in Palestine. II. That Palestine shall be neither a Jewish state nor an Arab state. III. That the form of government ultimately to be established, shall, under international guarantees, fully protect and preserve the interests in the Holy Land of Christendom and of the Moslem and Jewish faiths.

Thus Palestine must ultimately become a state which guards the rights and interests of Moslems, Jews and Christians alike; and accords to the inhabitants, as a whole, the fullest measure of self-government, consistent with the three paramount principles set forth above. . . .

Recommendation No. 4. We have reached the conclusion that the hostility between Jews and Arabs and, in particular, the determination of each to achieve domination, if necessary by violence, make it almost certain that, now and for some time to come, any attempt to establish either an independent Palestinian State or independent Palestinian States would result in civil strife such as might threaten the peace of the world.

We therefore recommend that, until this hostility disappears, the Government of Palestine be continued as at present under mandate pending the execution of a trusteeship agreement under the United Nations. . . .

Recommendation No. 5. Looking towards a form of ultimate self-government, consistent with the three principles laid down in Recommendation No. 3, we recommend that the mandatory or trustee should proclaim the principle that Arab economic, educational and political advancement in Palestine is of equal importance with that of the Jews; and should at once prepare measures designed to bridge the gap which now exists and raise the Arab standard of living to that of the Jews; and so bring the two peoples to a full appreciation of their common interest and common destiny in the land where both belong. . . .

Recommendation No. 6. We recommend that, pending the early reference to the United Nations and the execution of a trusteeship agreement, the mandatory should administer Palestine according to the mandate which declares with regard to immigration that "The administration of Palestine, while ensuring that the rights and position of other sections of the population are not prejudiced, shall facilitate Jewish immigration under suitable conditions". . . .

Recommendation No. 7. (*a*) We recommend that the Land Transfers Regulations

توصیه‌های کمیسیون تحقیق آمریکایی-انگلیسی درمورد فلسطین (۲۰ آوریل ۱۹٤٦)

of 1940 be rescinded and replaced by regulations based on a policy of freedom in the sale, lease or use of land, irrespective of race, community or creed, and providing adequate protection for the interests of small owners and tenant cultivators; (*b*) We further recommend that steps be taken to render nugatory and to prohibit provisions in conveyances, leases and agreements relating to land which stipulate that only members of one race, community or creed may be employed on or about or in connection therewith; (*c*) We recommend that the Government should exercise such close supervision over the Holy Places and localities such as the Sea of Galilee and its vicinity as will protect them from desecration and from uses which offend the conscience of religious people, and that such laws as are required for this purpose be enacted forthwith. . . .

Recommendation No. 8. Various plans for large-scale agricultural and industrial development in Palestine have been presented for our consideration; these projects, if successfully carried into effect, could not only greatly enlarge the capacity of the country to support an increasing population but also raise the living standards of Jew and Arab alike.

We are not in a position to assess the soundness of these specific plans; but we cannot state too strongly that, however technically feasible they may be, they will fail unless there is peace in Palestine. Moreover their full success requires the willing cooperation of adjacent Arab states, since they are not merely Palestinian projects. We recommend therefore that the examination, discussion and execution of these plans be conducted, from the start and throughout, in full consultation and cooperation not only with the Jewish Agency but also with the governments of the neighboring Arab States directly affected. . . .

Recommendation No. 9. We recommend that, in the interests of the conciliation of the two peoples and of general improvement of the Arab standard of living, the educational system of both Jews and Arabs be reformed, including the introduction of compulsory education within a reasonable time. . . .

Recommendation No. 10. We recommend that, if this Report is adopted, it should be made clear beyond all doubt to both Jews and Arabs that any attempt from either side, by threats of violence, by terrorism, or by the organization or use of illegal armies to prevent its execution, will be resolutely suppressed.

Furthermore, we express the view that the Jewish Agency should at once resume active cooperation with the Mandatory in the suppression of terrorism and of illegal immigration, and in the maintenance of that law and order throughout Palestine which is essential for the good of all, including the new immigrants.

توصیه‌های کمیسیون تحقیق آمریکایی-انگلیسی درمورد فلسطین (۲۰آوریل ۱۹٤٦)

[illegible]
[illegible]

GENERAL ASSEMBLY

SESSION 49

ROLL-CALL FORM

PLENARY MEETING 128 — DATE Nov 29.

COMMITTEE ______ TIME ______

Question at Issue Palestine Partition

	YES	NO	ABSTAIN		YES	NO	ABSTAIN
AFGHANISTAN		x		LEBANON		x	
ARGENTINA			x	LIBERIA	x		
AUSTRALIA	x			LUXEMBOURG	x		
BELGIUM	x			MEXICO			x
BOLIVIA	x			NETHERLANDS	x		
BRAZIL	x			NEW ZEALAND	x		
BYELORUSSIAN S.S.R.	x			NICARAGUA	x		
CANADA	x			NORWAY	x		
CHILE			x	PAKISTAN		x	
CHINA			x	PANAMA	x		
COLOMBIA			x	PARAGUAY	x		
COSTA RICA	x			PERU	x		
CUBA		x		PHILIPPINES	x		
CZECHOSLOVAKIA	x			POLAND	x		
DENMARK	x			SAUDI ARABIA		x	
DOMINICAN REPUBLIC	x			SIAM			—
ECUADOR	x			SWEDEN	x		
EGYPT		x		SYRIA		x	
EL SALVADOR			x	TURKEY		x	
ETHIOPIA			x	UKRAINIAN S.S.R.	x		
FRANCE	x			UNION OF SOUTH AFRICA	x		
GREECE		x		UNION OF SOVIET SOCIALIST REPUBLICS	x		
GUATEMALA	x			UNITED KINGDOM			x
HAITI	x			U.S.A.	x		
HONDURAS			x	URUGUAY	x		
ICELAND	x			VENEZUELA	x		
INDIA		x		YEMEN		x	
IRAN		x		YUGOSLAVIA			
IRAQ		x			33	[illegible]	10
TOTAL 1st Column: 6/17				TOTAL:			

Voting chart of the United Nations General Assembly on the partition of Palestine, November 29, 1947. Courtesy U.N. Department of Public Information, New York.

نمودار کشورهائی که به تقسیم فلسطین در مجمع‌عمومی رأی مثبت و منفی دادند (۲۹ نوامبر ۱۹٤۷)

Declaration of the Establishment of the State of Israel*

ERETZ-ISRAEL[1] was the birthplace of the Jewish people. Here their spiritual, religious and political identity was shaped. Here they first attained to statehood, created cultural values of national and universal significance and gave to the world the eternal Book of Books.

After being forcibly exiled from their land, the people kept faith with it throughout their Dispersion and never ceased to pray and hope for their return to it and for the restoration in it of their political freedom.

Impelled by this historic and traditional attachment, Jews strove in every successive generation to re-establish themselves in their ancient homeland. In recent decades they returned in their masses. Pioneers, ma'pilim[2] and defenders, they made deserts bloom, revived the Hebrew language, built villages and towns, and created a thriving community, controlling its own economy and culture, loving peace but knowing how to defend itself, bringing the blessings of progress to all the country's inhabitants, and aspiring towards independent nationhood.

In the year 5657 (1897), at the summons of the spiritual father of the Jewish State, Theodor Herzl, the First Zionist Congress convened and proclaimed the right of the Jewish people to national rebirth in its own country.

This right was recognized in the Balfour Declaration of the 2nd November, 1917, and re-affirmed in the Mandate of the League of Nations which, in particular, gave international sanction to the historic connection between the Jewish people and Eretz-Israel and to the right of the Jewish people to rebuild its National Home.

The catastrophe which recently befell the Jewish people—the massacre of millions of Jews in Europe—was another clear demonstration of the urgency of solving the problem of its homelessness by re-establishing in Eretz-Israel the Jewish State, which would open the gates of the homeland wide to every Jew and confer upon the Jewish people the status of a fully-privileged member of the comity of nations.

Survivors of the Nazi holocaust in Europe, as well as Jews from other parts of the world, continued to migrate to Eretz-Israel, undaunted by difficulties, restrictions and dangers, and never ceased to assert their right to a life of dignity, freedom and honest toil in their national homeland.

In the Second World War, the Jewish community of this country contributed its full share to the struggle of the freedom- and peace-loving nations against the forces of Nazi wickedness and, by the blood of its soldiers and its war effort, gained the right to be reckoned among the peoples who founded the United Nations.

On the 29th November, 1947, the United Nations General Assembly passed a resolution calling for the establishment of a Jewish State in Eretz-Israel; the General Assembly required the inhabitants of Eretz-Israel to take such steps as were necessary on their part for the implementation of that resolution. This recognition by the United Nations of the right of the Jewish people to establish their State is irrevocable.

This right is the natural right of the Jewish people to be masters of their own fate, like all other nations, in their own sovereign State.

ACCORDINGLY WE, MEMBERS OF THE PEOPLE'S COUNCIL, REPRESENTATIVES OF THE JEWISH COMMUNITY OF ERETZ-ISRAEL AND OF THE ZIONIST MOVEMENT, ARE HERE ASSEMBLED ON THE DAY OF THE TERMINATION OF THE BRITISH MANDATE OVER ERETZ-ISRAEL AND, BY VIRTUE OF OUR NATURAL AND HISTORIC RIGHT AND ON THE STRENGTH OF THE RESOLUTION OF THE UNITED NATIONS GENERAL ASSEMBLY, HEREBY DECLARE THE ESTABLISHMENT OF A JEWISH STATE IN ERETZ-ISRAEL, TO BE KNOWN AS THE STATE OF ISRAEL.

WE DECLARE that, with effect from the moment of the termination of the Mandate, being tonight, the eve of Sabbath, the 6th Iyar, 5708 (15th May, 1948), until the establishment of the elected, regular authorities of the State in accordance with the Constitution which shall be adopted by the Elected Constituent Assembly not later than the 1st October, 1948, the People's Council shall act as a Provisional Council of State, and its executive organ, the People's Administration, shall be the Provisional Government of the Jewish State, to be called "Israel".

THE STATE OF ISRAEL will be open for Jewish immigration and for the Ingathering of the Exiles; it will foster the development of the country for the benefit of all its inhabitants; it will be based on freedom, justice and peace as envisaged by the prophets of Israel; it will ensure complete equality of social and political rights to all its inhabitants irrespective of religion, race or sex; it will guarantee freedom of religion, conscience, language, education and culture; it will safeguard the Holy Places of all religions; and it will be faithful to the principles of the Charter of the United Nations.

THE STATE OF ISRAEL is prepared to cooperate with the agencies and representatives of the United Nations in implementing the resolution of the General Assembly of the 29th November, 1947, and will take steps to bring about the economic union of the whole of Eretz-Israel.

WE APPEAL to the United Nations to assist the Jewish people in the building-up of its State and to receive the State of Israel into the comity of nations.

WE APPEAL — in the very midst of the onslaught launched against us now for months — to the Arab inhabitants of the State of Israel to preserve peace and participate in the upbuilding of the State on the basis of full and equal citizenship and due representation in all its provisional and permanent institutions.

WE EXTEND our hand to all neighbouring states and their peoples in an offer of peace and good neighbourliness, and appeal to them to establish bonds of cooperation and mutual help with the sovereign Jewish people settled in its own land. The State of Israel is prepared to do its share in common effort for the advancement of the entire Middle East.

WE APPEAL to the Jewish people throughout the diaspora to rally round the Jews of Eretz-Israel in the tasks of immigration and upbuilding and to stand by them in the great struggle for the realization of the age-old dream — the redemption of Israel.

PLACING OUR TRUST IN THE ALMIGHTY, WE AFFIX OUR SIGNATURES TO THIS PROCLAMATION AT THIS SESSION OF THE PROVISIONAL COUNCIL OF STATE, ON THE SOIL OF THE HOMELAND, IN THE CITY OF TEL-AVIV, ON THIS SABBATH EVE, THE 5th DAY OF IYAR, 5708 (14th MAY, 1948).

David Ben-Gurion

Daniel Auster	Golda Myerson
Mordekhai Bentov	Nachum Nir
Yitzchak Ben Zvi	Zvi Segal
Eliyahu Berligne	Rabbi Yehuda Leib
Fritz Bernstein	Hacohen Fishman
Rabbi Wolf Gold	David Zvi Pinkas
Meir Grabovsky	Aharon Zisling
Yitzchak Gruenbaum	Moshe Kolodny
Dr. Abraham Granovsky	Eliezer Kaplan
Eliyahu Dobkin	Abraham Katznelson
Meir Wilner-Kovner	Felix Rosenblueth
Zerach Wahrhaftig	David Remez
Herzl Vardi	Berl Repetur
Rachel Cohen	Mordekhai Shattner
Rabbi Kalman Kahana	Ben Zion Sternberg
Saadia Kobashi	Bekhor Shitreet
Rabbi Yitzchak Meir Levin	Moshe Shapira
Meir David Loewenstein	Moshe Shertok
Zvi Luria	

* Published in the *Official Gazette*, No. 1 of the 5th Iyar, 5708 (14th May, 1948).
[1] *Eretz-Israel* (Hebrew) — the Land of Israel, Palestine.
[2] *Ma'pilim* (Hebrew) — immigrants coming to Eretz-Israel in defiance of restrictive legislation.

متن بیانیه استقلال اسرائیل



THE PALESTINE POST

STATE OF ISRAEL IS BORN

Most Crowded Hours in Palestine's History

JEWS TAKE OVER SECURITY ZONES

Egyptian Air Force Spitfires Bomb Tel Aviv; One Shot Down

U.S. RECOGNIZES JEWISH STATE

Proclamation by Head Of Government

2 Columns Cross Southern Border

Etzion Settlers Taken P.O.W.

Special Assembly Adjourns

A Good Thing

EMERGENCY

EGYPTIAN INVASION BEFORE U.N. SECURITY COUNCIL

Sir Alan Sails From Palestine

ACRE CAPTURED

روزنامه فلسطین‌پست تولد کشور اسرائیل را اعلام کرد

کتابنامه

فارسی:

احمد، ضیاءالدین، **نگاهی بر جنبش ناسیونالیسم عرب**، ترجمه حیدر بوذرجمهر، وزارت ارشاد اسلامی، تهران ۱۳٦۵.

اندرسون، پری، **دارالاسلام، امپراطوری عثمانی**، ترجمه آرسن نظریان، پویش، تهران، ۱۳۵۸

اینگرامز، دورین، **بذرهای توطئه** (گزیده اسناد وزارت خارجه انگلیس از بالفور تا قیمومت) ترجمه حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳٦٦.

ایوانف، یوری، **صهیونیسم**، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۵٦.

برگر، المر، **خاطرات یک یهودی ضدصهیونیست**، ترجمه حسین وجداندوست، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

خدوری، مجید، **ناسیونالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم در جهان عرب**، ترجمه حمید احمدی، الهام، تهران، ۱۳٦۰.

داد یانی، لیونل. کیسلو، الکساندر، **نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا**، ترجمه نوری آریان، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳٦۱.

زعیتر، اکرم، **سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار**، ترجمه علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، ۱۳٦۲.

غوری، امیل، **تاریخ شصت ساله فلسطین**، ترجمه عبدالرسول جامعی، نشر ناشر، تهران، ۱۳٦۲.

کتان، هنری، **فلسطین و حقوق بین‌الملل**، ترجمه غلامرضا فدایی عراقی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵٤.
کوانت، ویلیام. موزلی لش، آن. جابر، فؤاد، **تاریخ انقلاب فلسطین**، ترجمه حمید احمدی، تهران، الهام، ۱۳٦۱.
منوهین موشه، **منتقدان یهودی صهیونیسم**، ترجمه وازریک درساهاکیان، سروش، تهران ۱۳۵۹.
نوری، مسعود، **شیخ عزالدین قسام، بنیانگذار انقلاب اسلامی فلسطین**، انتشارات نور، تهران، ۱۳٦۱.
نیکیتینا، گالینا، **دولت اسرائیل**، ترجمه ایرج مهدویان، انتشارات پویا، تهران، ۱۳۵۳.
عنایت، حمید، **سیری در اندیشه سیاسی عرب**، امیر کبیر، تهران، ۱۳٦۳.
ووسینیچ، وین، **تاریخ امپراطوری عثمانی**، ترجمه سهیل آذری، کتابفروشی تهران، ۱۳٤٦.
حورانی، آلبرت، **مسائل خاورمیانه**، ترجمه عبدالله گله‌داری، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۱.

عربی:

البستانی،فواد الفرام، **الشیح ناصیف الیازیجی**، الروائع، بیروت، ۱۹۲۹.

ــــــــــ، **المعلم پطرس البستانی**، الروائع، بیروت، ۱۹۲۹.

جریس، صبری، «السنوات الخمس السمان فی تاریخ الوطن القومی الیهودی، فی فلسطین»، **شئون فلسطینیه**، العدد ۱۴۵- ۱۴۴، آوریل ۱۹۸۵.

الجندی، ابراهیم رضوان، «الصناعه فی فلسطین ابان عهد الانتداب البریطانی ۱۹۴۸- ۱۹۲۲»، **شئون فلسطینیه**، العدد ۴۵-۱۴۴. آوریل ۱۹۸۵.

خالدی، مصطفی. فروخ، عمر، **التبشیر والاستعمار فی البلاد العربیه**، بیروت، ۱۹۷۳.

زیدان، جرجی، **مشاهیر الشرق**، ۲، قاهره، ۱۹۲۲.

سلیمان، محمد، **الصحافه الفلسطینیه و قوانین الانتداب البریطانی**، مؤسسه بیسان للصحافه والنشر، قبرس، ۱۹۸۸.

تاریخ الصحافه الفلسطینیه، ۱۹۷۶- ۱۸۷۶ الجزء الاول (۱۸۷۶- ۱۹۱۸)، مؤسسهٔ بیسان للصحافه والنشر، قبرس ۱۹۸۷.

شبیب، سمیح، «ثوره ۲۹- ۱۹۳۶: الازمه التنظیمیه و السیاسیه»، **فلسطین الثوره**، العدد ۶۴۹، ۱۹۸۷/۴/۲۵.

قدوره، جمال، «تاسیس الحزب العربی و بقیه‌الاحزاب الفلسطینیه فی الثلاثینات»، **شئون فلسطینیه**، العدد ۴۵- ۱۴۴، مارس، آوریل ۱۹۸۵.

— Al-Abid, Ibrahim, **A Handbook to the Palestine Questions,** PLO Research Center, Beirut, 1971.

— Allen, Richard, **Imperialism and Nationalism in Fertile Crescent, Sources and Prospects of the Arab-Israeli Conflict,** New York, Oxford University Press, 1974.

— Anderson, M.S., **The Eastern Question, 1774-1923,** Mac Millan, London, 1966.

— Antonious, George, **The Arab Awakening,** Capricorn Books, New York, 1965.

— Armajani, Yahya, **Middle East, Past and Present,** Englewood Cliff, N.J. Prentice Hall, 1970.

— Azoury, Najib, **Le Reveil de la Nation Arabe,** Paris, 1905.

— Ben Gurion, David, **Israel: A Personal History,** New York, Crowell Company, 1971.

- ————, **Rebirth and Destiny of Israel,** New York, Philosophical Liberary, 1954.

- ————, **Jews in Their Land,** np, nd.

— Berger, Elmer, "Israel: Fulfilment of Biblical Prophecy?", in **Israel According to Holy Scripture,** Iowa: Ingram Press, nd.

— Bien, Alex, **Theodor Herzel,** Jewish Publication Society of America, Philadelphia, 1945.

— Caplan, Neil, **Futile Diplomacy: Zionist-Arab Negotiation Attempts, 1913-1931,** Vol. I, London, 1983.

- ————, **Futile Diplomacy: Arab-Zionist Negotiations and The End of The**

Mandate, Vol. II, London, Frank Cass, 1986.

- ————, "Negotiation and the Arab-Israel Conflict", in **The Jerusalem Quarterly,** 6, Winter 1978.

— Crossman, Richard, **Palestine Mission: A Personal Record,** Hamish Hamilton, London, 1974.

— Edib, Halide, **Conflict of East and West in Turkey,** Muhammad Ashraf, Lahore, nd.

— Earle, Edward Mead, **Turkey, The Great Powers and The Baghdad Railway: A Study in Imperialism,** The Mac Millan Company, New York, 1923.

— Fredman, George, **The End of Jewish People?,** Doubleday, Anchor Books, 1968.

— Gokalp, Ziya, **Turkish Nationalism and Western Civilization,** Trans and ed Niyazi Berkes, George Allen and Unwin Ltd, London, 1959.

— Guillaume, Alfred, **Zionism and Bible,** nd, np.

— Hadawi, Sami, **Palestine in Focus,** Beirut, PLO Research Center, 1968.

— Hassan, Qassim, **Political Zionism, As It Stands,** New Delhi, 1960.

— Hauser, Henry, et all, **Du Liberalism A L'imperialism, 1860-1878.** Presses Univer sitaitairs de France, Paris, 1930.

— Herzel, Theodor, **Complet Diaries of Herzel,** Herzel Press and Thomas Yoseloff, New York, 1960.

— Hourani, Albert, **Syria and Lebanon,** Oxford University Press, London, 1954.

— Hudson. Michael, **Arab Politics, The Search for Legitimacy**, Yale University Press, New Haven, 1977.

— Hurewitz, J.C., **The Struggle for Palestine,** New York, W.W. Norton and Company 1950.

- ————, **Diplomacy in the Near and the Middle East, A Documentary Record, 1535-1914,** Vol. I & II, New York, Princeton, 1963.

— Jamal Pasha, **The Memories of a Turkish Statemant,** nd, np.

- Jansen, Michael E., **The Three Basic American Decisions on Palestine,** PLO Research Cneter, Beirut 1971.

- Jeffries, J.M.N., **Palestine, the Reality,** n.p,n.d.

- Karpet, Kemal, **The Ottoman State and Its Place In The World History,** ,Leiden, E. J. Brill, 1974.

- Khadduri, Majid, **Political Trends in The Arab World: Role of Ideas and Ideals in Politics,** The John Hopkins Press, baltimore, 1972.

- Lacey, Robert, **The Kingdom, Arabia and The House of Saud,** Avon Books, New York, 1981.

- Lawrence, T.E., **Revolt in the Desert,** George H.Doran Company, New York, 1927.

- Lenczowski, George, **The Political Awakening in the Middle East,** Prentice-Hall, New Jersey, 1970.

————, **The Middle East in World Affairs,** 3 rd Edition, Cronell Unversity Press, New York, 1966.

- Lewis, Bernard, **The Emergence of Modern Turkey,** Oxford University Press, London, 1966.

- Lipsky, George A., **Saudi Arabia,** Hraff Press, New Haven, 1959.

- Mardin., Serif, **The Genesis of Young Ottomans Thought, A Study in Modernization of Turkish Political Ideas,** Princeton, New Jersy, 1962.

- Mears, Eliot Grinnell, "The Arab Question" in **Modern Turkey,** The Mac Millan Company, New York, 1974.

Menuhin, Moshe, **The Decadance of Judaism in Our Time,** New York, Exposition Press, 1965.

- Morris, Robert, **Fremasonry in the Holy Land,** 5 th ed, New York, 1973.

- Nachmani, Amikam, **Great Powers Discord in Palestine: The Anglo-American Committee of Inquiry into the Palestine Problems of European Jewry and palestine, 1945–46,** London, Frank Cass, 1987.

- Nuseibeh, Hazem Zaki, **The Ideas of Arab Nationlism,** Pennikat Press, London, 1972.

- Oliphant, lawrence, **The Land of Gilead, With Excursions in the Lebanon,** William Blackwood and Sons, Edinburgh, London, 1880.

- Orlinsky, Harry M., **Ancient Israel,** Cornell University Press, London, 1960.

- Porath, y, **The Emergence of Palestine-Arab National Movement, 1918-1929,** Frank Cass, London, 1974.

- Podet, Allen Howard, Lewiston, N.Y. and Queeson, **The Success and Failure of the Anglo-American Committee of Inquiry, 1945-46, : Last Chance**

In Palestine, ONT, Edwin Mellen Press, 1986.

- Philby, H.st. John B., **Arabian Days,** London, Robert Hale, 1948.
- Rabinowics, Oskar, K. **Fifty Years of Zionism: A Historical Analysis of Dr Weizmann's Trail and Error,** London, Rober Anscomer &Co 1950.

———, **A Jewish Cyprus Project,** Herzel Press, New York, 1962.

- Razzouk, Ass'ad, **Geater Israel: A Study In Zionist Expansionist Thought,** PLO Research Center, Beirut, 1970.

———, "Zionism and Arab Human Right", in **Zionism and Arab Resistance,** PLO Research Center, Beirut, 1969.

- Roger Louis, W.M. and Stookey, Robert, **The End of Palestine Mandate,** Austin: University of Texas Press, 1986.
- Sarolea, Charles, **The Bagdad Railway and German Expansion As A Factor In European Politics,** Edinburgh, 1907.
- Sayegh, Fayez A., **Zionist Colonialization In Palestine,** PLO Research Center, Beirut, 1965.

———, **The Zionist Diplomacy,** PLO Research Center, Beirut, 1969.

- Stien, Leonard, **The Balfour Declaration,** London, 1961.

Taylor, Alan R. and Cohen, **A Short History of Zionism,** London, Fredrick Mullen Ltd, 1951.

- Turkish Ministry of Press Broadcasting and Tourism, **The Life of Ataturk,** Ankara, 1961.
- Weizmann, Chaim, **Trail and Error,** New York, 1946.
- Zangwill, Israel, **The Voice of Jersalem,** William Heimann, 1920.
- ———, " The Return to Palestine", **New Liberal Review,** II (December 1901.)
- Zeine, N.Zeine, **The Emergence of Arab Nationlism,** Caravan Books, New York, 1973.

روز شمار وقایع در خاورمیانه

قبل از میلاد

۱۹۰۰ یا ۱۷۰۰ ورود حضرت ابراهیم به کنعان

۱۳۵۰ مهاجرت جمعی بنی‌اسرائیل از مصر

۱۳۰۰-۱۲۵۰ بنی‌اسرائیل بیشتر کنعان را فتح می‌کنند؛ فلسطینی‌ها بر نواحی ساحلی مسلط می‌شوند

۱۲۰۰-۱۰۳۰ دوران رهبری قضات در اسرائیل

۱۰۳۰۰۱۰۱۱ شائول اولین پادشاه اسرائیل

۱۰۱۱-۹۷۲ حضرت داود پادشاه یهودیه و اسرائیل؛ اورشلیم پایتخت او می‌شود

۹۷۲-۹۳۳ حکومت حضرت سلیمان؛ بنای اولین معبد (اول)

۹۳۳ جدایی یهودیه و اسرائیل از هم

۷۲۲ سقوط اسرائیل

۵۸۷ امپراطوری بابل یهودیه را فتح می‌کند. نابودی اورشلیم، آغاز اسارت یهودیان در بابل

۵۳۸ کورش کبیر پادشاه ایران بابل را فتح می‌کند؛ بازگشت بسیاری از یهودیان به یهودیه به امر کورش

۵۲۰ بنای معبد دوم

۳۳۲ فتح فلسطین توسط اسکندر کبیر
۱۶۸-۳۰۱ مصر و سوریه (از جمله فلسطین) تحت فرمانراوایی فرمانراوایان یونانی پتولمی و سلوکی‌ها
۱۶۵-۱۶۷ شورش هاسمونین (مکابی‌ها) علیه حکومت هلنی (یونانی)
۳۷ سلسله هاسمونین جای خود را به هرود می‌دهد
۴-۳۷ دوره حکومت هرود بزرگ؛ بازسازی معبد

بعد از میلاد

۳۶-۲۶ پونیتوس پیلاته گماشته رومی جودیه
۳۳* به صلیب کشیدن حضرت عیسی
۷۰-۶۶ طغیان یهودیان علیه حکومت روم
۷۰ نابودی اورشلیم توسط رومی‌ها
۱۳۵-۱۳۲ طغیان بارکوچبا (Bar Kochba) ؛ هادرین نابودی اورشلیم را کامل می‌کند؛ اورشلیم به آئیلا کاپیتو لینا (Aella Capltolina) تغییر نام می‌دهد.
(؟) ۳۱۳ فتوای میلان؛ کنستانتین برابری همه مذاهب را در امپراطوری روم اعلام می‌کند؛ و سپس به مسیحیت می‌گرود
۳۹۵ تقسیم امپراطوری روم؛ امپراطوری روم غربی که در روم مستقر بود بزودی مورد هجوم بربرها (هون‌ها، گوتها، وندالها)؛ امپراطوری روم شرقی که در بیزانت مستقر بود به مدت هزار سال دیگر تداوم می‌یابد (تا ۱۴۵۳)
۴۲۵ لغو پدر شاهی یهود در فلسطین، مراکز زندگی یهودی به بابل منتقل می‌شود
۴۷۶ پایان امپراطوری روم غربی
۷۵۰-۴۰۰ تکمیل تلموذ فلسطینی و سپس بابلی
۵۷۰ تولد حضرت محمد (ص) در مکه
۶۲۲ هجرت محمد (ص) از مکه به مدینه، آغاز تاریخ و تقویم مسلمین
۶۳۲ وفات حضرت محمد (ص)

---

* - منابع مختلف تاریخهای متفاوتی (از جمله ۲۹ و ۳۰) را برای صلیب کشیدن حضرت عیسی عنوان کرده‌اند.

۶۳۲-۶۱ حکومت خلفای راشدین، فتح سوریه و فلسطین، مصر، بین النهرین و ایران توسط اعراب

۶۶۱-۷۵۰ خلافت بنی‌امیه به پایتختی دمشق، فتح افغانستان، بخشهایی از آسیای مرکزی، سند و دره هند، شمال آفریقا و اسپانیا توسط مسلمانان

۷۱۱ هجوم مسلمانان به اسپانیا و سپس به جنوب فرانسه

۷۳۲ شکست مسلمانان بدست چارلز مارتل، حکمران فرانکها در پوایترز (Poltiers)

۷۵۰-۸۴۲ خلافت عباسیان (مرحله اولیه)؛ دوره حکومت موثر خلفا، مرحله پایانی عصر امپراطوری بزرگ عربی

۷۵۵ استقرار خلافت بنی‌امیه در کوردوا؛ آغاز "عصر طلایی" یهودیان در اسپانیا

۷۷۱-۸۱۴ حکومت شارلمانی نوه شارل مارتل نخست بعنوان پادشاه فرانکها و سپس (از ۸۶) بعنوان امپراطوری روم غربی؛ هم عصر هارون الرشید خلیفه بغداد (۸۰۹-۷۸۶)

۸۲۷-۱۰۶۱ حکومت اعراب در سیسیلی

۸۴۲-۱۲۵۸ خلافت عباسیان (مرحله آخر)؛ سربازان ترک قدرت می‌گیرند و بتدریج خلفای عرب را به افراد بی‌قدرت تبدیل می‌کنند.

۹۱۰-۱۱۷۱ خلافت فاطمیان در مصر

۱۰۵۵ فتح بغداد توسط ترکهای سلجوقی

۱۰۷۱ جنگ مانزی کرت (Manzikert) رومی‌های بیزانتی مغلوب سلجوقیان می‌شوند.

۱۰۸۵ مسیحیان اسپانیا تولد و (Toledo) را باز پس می‌گیرند.

۱۰۹۶-۱۱۴۹ جنگهای صلیبی اول و دوم؛ فتح فلسطین

۱۰۹۹-۱۱۸۷ پادشاهی لاتین اورشلیم

۱۱۸۷ نبرد حطین، صلاح الدین ایوبی صلیبی‌ها را شکست می‌دهد.

۱۱۰۰-۱۲۴۳ فروپاشی امپراطوری سلجوقی؛ شکست آنها توسط مغولان راه را برای ظهور امپراطوری ترک عثمانی (عثمان لی) فراهم می‌کند.

۱۱۸۹-۱۲۷۰ سومین جنگ از هشت جنگ صلیبی

۱۲۳۶ مسیحیان اسپانیا کوردوا را مجدداً فتح می‌کنند.

۱۲۵۲-۱۵۱۷ حکومت مملوک‌ها در مصر

۱۲۵۸ مغولان بغداد را فتح کرده و ویران می‌سازند.

۱۲۶۰ مملوک‌ها مغولان را شکست داده و سوریه را جزو قلمرو خود می‌کنند

۱۲۹۱ سقوط عکره، پایان جنگهای صلیبی

۱۲۹۰-۱۳۲۶ حکومت عثمان، بنیانگذار سنتی امپراطوری عثمانی

۱۴۵۳ قسطنطنیه به فتح ترکها عثمانی درمی‌آید، پایان امپراطوری بیزانت

۱۴۹۲ مسیحیان اسپانیایی گرانادا را مجدداً فتح می‌کنند؛ پایان حکومت مسلمانان در اسپانیا، کشف دنیای جدید (آمریکا) توسط کریستف کلمب؛ تمامی یهودیانی که مایل هستند مسیحی شوند از اسپانیا و سپس پرتغال اخراج می‌شوند؛ گروندگان با آزار انگیزاسیون مواجه می‌شوند.

۱۵۱۷ عثمانی‌ها هلال خصیب، مصر و عربستان را فتح می‌کنند؛ حکومت مملوک‌ها تحت نظر ترک‌ها در مصر ادامه می‌یابد؛ سلاطین ترک سرانجام عنوان خلیفه اسلام را بخود می‌گیرند.

۱۵۳۴ ترکها عراق، از جمله بغداد را فتح می‌کنند.

۱۵۷۱ نبرد لپانتو (Lepanto) : قدرتهای مسیحی ناوگان عثمانی را شکست می‌دهند.

۱۶۸۳ ترکها برای دومین بار وین را محاصره می‌کنند؛ اما موفق به فتح آن نمی‌شوند.

۱۶۹۹ صلح کارلوویتز (Carlowitz) ؛ همراه با آغاز ضعف قدرت عثمانی، امپریالیسم اروپایی در خاورمیانه رخنه می‌کند.

۱۷۶۴ لهستان شورای چهار سرزمین (Council of four land) را منحل می‌کند.

۱۷۲۲ اولین تقسیم لهستان

۱۷۷۴ پیمان کوچوک کینرجه (kuchuk kainarjr)؛ روسها امتیازات مهمی در دریای سیاه بدست می‌آورند.

۱۷۸۹-۱۸۱۵ انقلاب فرانسه و دوران ناپلئونی و بدنبال آن اوفکلارونگ (Aufklarung) المان، باعث رهایی یهودیان غربی می‌شود.

۱۷۹۸-۹۹ حمله ناپلئون به مصر

۱۸۰۷-۳۹ محمد دوم سلطان عثمانی اصلاحات زیادی را آغاز می‌کند.

۱۸۱۱ محمدعلی مملوک‌ها را در مصر سرکوب می‌کند.

۱۸۲۰-۷۵ گسترش آموزش میسیونری مسیحیان غرب در سوریه و لبنان به ظهور ناسیونالیسم عرب کمک می‌کند.

۱۸۲۱ طغیان یونیان علیه ترکها

۱۸۲۶ سرکوب نیروهای ینی‌چری در عثمانی

۱۸۲۷ نبرد ناوارون (Navarino)؛ شکست ناوگان ترکی ـ مصری

۱۸۳۰ پروتوکل لندن استقلال یونان را تأمین می‌کند؛ فرانسه الجزایر را اشغال می‌کند.

۱۸۳۱-۳۲ ابراهیم علی (پاشا) ارتشهای ترک را شکست داده و فلسطین، سوریه و بخشی از آناتولی را اشغال می‌کند.

۱۸۳۳ پیمان خونکار اسکله سی عثمانی را در واقع در اختیار روسیه قرار می‌دهد

۱۸۳۹ انگلستان عدن را فتح می‌کند.

۱۸۳۹-۶۱ اصلاحات (تنظیمات) در عثمانی در عهد سلطان عبدالمجید

۱۸۴۰ کنوانسیون لندن؛ قدرتهای بزرگ اروپایی سلطان عثمان را به ضرر محمدعلی پاشا مورد حمایت قرار می‌دهند؛ روسیه امتیازاتی را که بر طبق پیمان خونکار اسکله سی کسب کرده بود، از دست می‌دهد.

۱۸۴۱ پیمان دوم لندن در رابطه با کنوایسون تنگه‌های بسفرو داردانل که عبور از آنها را قاعده مند می‌کند؛ محمدعلی پاشا بعنوان حاکم موروثی مصر و سودان برسمیت شناخته می‌شود.

۱۸۴۸ سال انقلابات اروپا

۱۸۵۳ روسیه بار دیگر تلاش می‌کند بر عثمانی سلطه پیدا کند؛ آغاز جنگهای کریمه

۱۸۵۴-۶۹ ساختن کانال سوئز

۱۸۵۶ پیمان پاریس به جنگهای کریمه پایان می‌دهد و جاه طلبی روسها را مهار می‌کند.

۱۸۶۰-۶۱ ناآرامی در سوریه (کشمکش میان دروزی‌ها و مسیحیان مارونی)؛ مداخله نظامی فرانسه؛ اعطای موقعیت ویژه به لبنان

۱۸۶۶ شکست اتریش بدست پروس؛ کالج پروتستان سوریه (که بعدها دانشگاه آمریکایی بیروت نامیده شد) در بیروت بنا شد

۱۸۶۹ گشایش کانال سوئز

۱۸۷۰ شکست فرانسه توسط پروس، تاسیس امپراطوری آلمان

۱۸۷۵ انگلستان سهام خدیو سلطان مصر در کانال سوئز را بدست می‌آورد

۱۸۷۶-۱۹۰۹ دوران عبدالحمید سلطان عثمانی

۱۸۷۶-۷۷ اعلام قانون اساسی و گشایش پارلمان عثمانی، که پس از مدت کوتاهی منحل شد

۱۸۷۷-۷۸ جنگ عثمانی و روسیه؛ کنگره برلین موفقیت‌های روسیه را متوقف می‌کند

۱۸۷۸ پیمان برلین؛ انگلستان قبرس را اشغال می‌کند.

۱۸۸۱-۹۸ مهدی و خلیفه کنترل اغلب بخشهای سودان را بدست می‌گیرند

۱۸۸۱ فرانسه تونس را به خاک خود ضمیمه می‌کند.

۱۸۸۲ انگلستان مصر را اشغال می‌کند

۱۸۸۳-۱۹۰۷ سر اولین بارینگ (لرد کرومر)، کنترل اداری مصر را بدست می‌گیرد.

۱۸۸۳-۱۹۱۴ گسترش نفوذ آلمان در عثمانی، بویژه در آموزش نظامی و ساختن راه‌آهن (راه آهن بغداد - حجاز)

۱۸۸۵ فتح خارطوم توسط مهدی سودانی، کشته شدن ژنرال گوردون

۱۸۸۸ کنوانسیون کانال سوئز، کشتی رانی در این آبراه را قاعده‌مند می‌کند

۱۸۸۹ تشکیل کمیته اتحاد و ترقی در عثمانی

۱۸۹۰-۹۷ جنبش انقلابی ارامنه؛ قتل عام ارامنه توسط ترکها در اندکی بعد

۱۸۹۷ سازماندهی اولین کنگره صهیونیستی توسط تئودر هرتصل

۱۸۹۸ امپراطور آلمان از استانبول و فلسطین بازدید می‌کند؛ اعلام دوستی آلمان با تمام مسلمانان

۱۸۹۸ نبرد ام درمان، انگلستان خلیفه را شکست می‌دهد و حکومت انگلیس - مصری را در سودان مستقر می‌سازد.

۱۹۰۴ پیمان انگلیس - فرانسه، این پیمان و پیمان بعدی انگلستان با روسیه منجر به صف‌آرایی علیه قدرتهای محوری اروپا به هنگام وقوع جنگ جهانی اول شد. این پیمان به کشمکش فرانسه - انگلیس پایان داد.

مرگ تئودر هرتصل که منجر به نفوذ "صهیونیست‌های عمل‌گرا" شد. وایزمن بتدریج نقش رهبری را بدست گرفت.

۱۹۰۶ پیمان الجزیر (Act of Algecira) موقعیت مسلط فرانسه بر مراکش را بدنبال آورد.

۱۹۰۷ پیمان نزدیکی انگلیس - روسیه

۱۹۰۷-۱۹۱۴ گورست (Gorst) و کیچنر به کنترل انگلستان بر مصر تداوم می‌بخشند.

۱۹۰۸ انقلاب ترکهای جوان؛ حسین بن علی شریف مکه می‌شود

۱۹۰۹ تلاش ضد انقلابی عبدالحمید که منجر به خلع او می‌شود.

۱۹۱۱-۱۲ جنگ ایتالیا ـ عثمانی؛ ایتالیا لیبی، رودزو و جزایر دودکانز را اشغال می‌کند.

۱۹۱۲ یونان کرت را به خاک خود ضمیمه می‌کند.

۱۹۱۲-۱۳ جنگهای بالکان؛ عثمانی سرزمینهای بیشتری را از دست می‌دهد.

۱۹۱۳-۱۸ عثمانی تحت حکومت عناصر ثلاثه یعنی انور ـ جمال ـ و طلعت قرار می‌گیرد.

۱۹۱۴ آغاز جنگ جهانی اول؛ لرد کیچنر وزیر جنگ انگلستان می‌شود؛ مصر تبدیل به تحت الحمایه انگلستان می‌شود؛ عثمانی علیه انگلیس فرانسه و روسیه با آلمان متحد می‌شود.

۱۹۱۵-۱۶ مکاتبات میان ماکماهون کمیسر عالی انگلستان در مصر و شریف حسین مکه؛ انگلستان قول می‌دهد از استقلال اعراب حمایت کند.

۱۹۱۶ قیام اعراب؛ قرارداد توافق سایکس ـ پیکوت هلال خصیب را بر خلاف وعده‌های انگلستان به مناطق نفوذ فرانسه و انگلستان تقسیم می‌کند.

۱۹۱۷ آمریکا به آلمان اعلان جنگ می‌دهد؛ انقلابهای مارس و اکتبر در روسیه؛ بلشویکها به قدرت می‌رسند و توافق سایکس ـ پیکوت را فاش می‌سازند؛ اعلامیه بالفور؛ اشغال اورشلیم (بیت المقدس) بوسیله انگلستان.

۱۹۱۸ شکست عثمانی؛ نیروهای امیر فیصل و ارتش انگلستان وارد دمشق می‌شوند؛ اعلامیه انگلیس ـ فرانسه به مردم هلال خصیب در مورد برخورداری از حق تعیین سرنوشت اطمینان می‌دهد؛ کمیسیون صهیونیستی وارد فلسطین می‌شود.

۱۹۲۰ اجلاس شورای عالی متفقین در سان رمو قیمومت سوریه و لبنان را به فرانسه و قیمومت فلسطین و عراق را به انگلستان می‌دهد؛ اخراج فیصل از دمشق و آغاز حکومت قیمومت انگلستان و فرانسه در هلال خصیب؛ قیام عربی در عراق؛ تحمل شرایط تحقیرآمیز بر ترکیه از طریق پیمان سور

۱۹۲۱ فیصل پادشاه عراق می‌شود؛ رضاخان کنترل ایران را بدست می‌گیرد؛ اولین ناآرامی‌های ضدیهودی در فلسطین؛ امیر عبدالله حاکم ماوراء اردن می‌شود و این منطقه از ناحیه‌ای که بر طبق قیمومت برای استقرار یک موطن ملی یهود در نظر گرفته شده بود، جدا می‌شود.

۱۹۲۲ جامعه ملل قیمومت فرانسه و انگلستان بر خاورمیانه را مورد تصویب قرار می‌دهد؛ کتاب سفید انگلستان قیمومت بر فلسطین را تعریف می‌کند و می‌گوید که یهودیان نباید بر اعراب فلسطینی سلطه پیدا کنند؛ ترکها یونانی‌ها را در آناتولی شکست می‌دهند.

۱۹۲۳ پیمان لوزان یک ترکیه قوی هر چند ویران شده را خلق می‌کند، و سرانجام این کشور تبدیل به یک جمهوری تحت رهبری کمال اتاتورک می‌شود.

۱۹۲۴ ابن سعود حکمران نجد شریف حسین شاه حجاز را شکست می‌دهد و اغلب مناطق شبه جزیره عربستان را که بعدها عربستان سعودی نامیده می‌شود بدست می‌گیرد.

۱۹۲۵ لرد بالفور دانشگاه عبری بیت‌المقدس (اورشلیم) را بازگشایی می‌کند؛ رضا پهلوی شاه ایران می‌شود.

۱۹۲۵-۲۷ شورش در روزها در سوریه

۱۹۲۶ فرانسه لبنان بزرگ را بوجود می‌آورد

۱۹۲۷ انگلستان استقلال عراق را برسمیت می‌شناسد

۱۹۲۸ انگلستان استقلال ماوراء اردن را برسمیت می‌شناسد

۱۹۲۹ حملات جدی اعراب به یهودیان در فلسطین

۱۹۳۰ کتاب سفید پا سیفیلد انگلستان محدودیت‌هایی را بر سر راه مهاجرت یهودیان و خرید زمین در فلسطین اعلام می‌کند.

۱۹۳۲ عراق به عضویت جامعه ملل پذیرفته می‌شود.

۱۹۳۶ آغاز قیام اعراب در فلسطین

۱۹۳۷ گزارش کمیسیون پیل در مورد فلسطین که پیشنهاد تشکیل دولتهای جداگانه عرب و یهود در فلسطین را که بوسیله یهودیان و اعراب رد شد، ارائه می‌هد.

۱۹۳۹ انتشار کتاب سفید انگلستان در مورد فلسطین که محدودیت‌های شدید بر سر راه مهاجرت یهودیان به فلسطین مقرر می‌دارد، اغلب اعراب آن را پذیرفته اما صهیونیست‌ها بشدت با آن مخالفت ورزیدند.

۱۹۴۰ سقوط فرانسه؛ نبرد بریتانیا؛ شکست حملات هوایی نازی به جزیره انگلستان و طرح هجوم به آن. طی سال بعد، انگلستان تنها قدرت عمده‌ای است که با هیتلر می‌جنگد.

۱۹۴۱ دولتهای محور یوگسلاوی و یونان را اشغال می‌کنند؛ آلمانها به روسیه هجوم می‌برند؛ متفقین سوریه و لبنان را اشغال می‌کنند، اما آلمانها در شمال آفریقا پیشروی می‌کنند: طغیان در عراق سرکوب می‌شود.

آمریکا در جنگ با ژاپن، آلمان و ایتالیا

۱۹۴۲ آلمانها به شمال مصر می‌رسند، اما در العلمین شکست می‌خورند؛ نیروهای آمریکایی و انگلیس شمال آفریقای فرانسوی را اشغال می‌کنند؛ روسها المانها را در استالینگراد شکست می‌دهند. برنامه صهیونیستی با لتیمور ارائه می‌شود؛ جنایات هیتلر علیه یهودیان شدت می‌یابد.

۱۹۴۳ مقاومت نیروهای محور در شمال آفریقا پایان می‌یابد؛ متفقین به ایتالیا هجوم می‌برند.

۱۹۴۴ ایرگون در تروریسم علیه انگلیسی‌ها در فلسطین به اشترن می‌پیوندد؛ بنیانگذاری اتحادیه عرب؛ قتل لردموین؛ حمله متفقین به نورماندی.

۱۹۴۵ تسلیم آلمان و بعدها ژاپن؛ دولت کارگری در انگلستان روی کار می‌آید؛ انتصاب کمیته تحقیق آمریکایی ـ انگلیسی در مورد مشکلات فلسطین؛ هری ترومن رئیس جمهور آمریکا می‌شود.

۱۹۴۶ گزارش کمیته تحقیق آمریکایی ـ انگلیسی براساس راه‌حل دو ملیتی پذیرش صد هزار یهودی به فلسطین را توصیه می‌کند؛ هری ترومن شدیداً از پیشنهاد مهاجرت یهودیان حمایت می‌کند.

۱۹۴۷ انگلستان مساله فلسطین را به سازمان ملل ارجاع می‌دهد؛ انتصاب کمیته ویژه سازمان ملل در مورد فلسطین؛ کمیته ویژه طرح تقسیم فلسطین را به تصویب سازمان ملل می‌رساند؛ مخاصمات گسترده میان اعراب و صهیونیست‌ها؛ آغاز فرار فلسطینی‌های عرب از فلسطین.

۱۹۴۸ پایان قیمومت انگلستان در فلسطین؛ اعلان تاسیس کشور اسرائیل؛ آغاز اولین جنگ عربی ـ اسرائیل؛ قتل کنت برنادت میانجی سازمان ملل متحد؛ بقایای فلسطین عربی به اردن ضمیمه می‌شود.

۱۹۴۹ توافقهای ترک مخاصمه میان اسرائیل مصر، لبنان، اردن (و عراق) و سوریه؛ پناهندگان عرب به حدود یک میلیون افزایش می‌یابند.

۱۹۵۱ قتل ملک عبداله پادشاه اردن

۱۹۵۲ انقلاب در مصر، کناره‌گیری فاروق از تخت سلطنت؛ شورای نظامی نجیب ـ ناصر قدرت را بدست می‌گیرد.

۱۹۵۴ توافق مصر و انگلستان برای عقب‌نشینی سربازان انگلیسی از منطقه کانال سوئز: ناصر کنترل مصر را بدست می‌گیرد و در میان سایر اعراب به شهرت فراوان می‌رسد.

۱۹۵۵ پیمان بغداد میان عراق، ایران، پاکستان، ترکیه، انگلستان و آمریکا؛ معاملات تسلیحاتی مصر با بلوک کمونیستی.

۱۹۵۶ شکست مذاکرات غرب برای تأمین بودجه مالی سد بزرگ اسوان؛ ناصر کانال سوئز را ملی اعلام می‌کند.

دومین جنگ عربی - اسرائیلی؛ اسرائیل با انگلستان و فرانسه علیه مصر متحد می‌شود.

۱۹۵۸ تاسیس جمهوری متحده عربی از اتحاد مصر و سوریه؛ جمهوری متحده عرب و یمن تبدیل به دولتهای متحد عرب می‌شوند؛ عراق و اردن یک فدراسیون عرب تشکیل می‌دهند. انقلاب عراق؛ عراق از پیمان بغداد و فدراسیون عرب خارج می‌شود؛ پیمان بغداد به پیمان سنتو تغیر نام می‌دهد.

سربازان آمریکایی به لبنان فرستاده می‌شوند و سربازان انگلیسی به اردن

۱۹۶۱ انحلال جمهوری عربی متحده و دولت‌های متحد عرب

۱۹۶۲ الجزایر از فرانسه استقلال کسب می‌کند.

جنگ داخلی در یمن: ناصر از رژیم جمهوری علیه نیروهای امام یمن حمایت می‌کند

۱۹۶۳ شکست طرح فدراسیون عربی میان مصر، سوریه و عراق

۱۹۶۷ سومین جنگ (شش روزه) عربی - اسرائیلی؛ قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد از اسرائیل می‌خواهد در برابر شناسایی متقابل حاکمیت و تمامیت ارضی اسرائیل و همسایگان عرب سرزمینهای اشغالی را تخلیه کند؛ شروع ماموریت یا رینگ؛ کنفرانس سران عرب در خارطوم؛ پایان حکومت بریتانیا در عدن؛ تاسیس جمهوری یمن جنوبی

۱۹۶۹ انقلاب در لیبی، ملک ادریس از تخت سرنگون شد و سرهنگ قذافی پس از اعلام جمهوری رئیس شورای فرماندهی انقلاب می‌شود؛ خانم گلدامایر نخست وزیر اسرائیل می‌شود.

۱۹۷۰ پذیرش طرح آمریکا برای آتش‌بس از سوی مصر، اردن و اسرائیل

پایان جنگ داخلی در یمن

مرگ ناصر؛ انورسادات رئیس جمهور مصر می‌شود

بسته شدن پایگاه هوایی ویلوس آمریکا در لیبی

۱۹۷۱ سرکوب چریکهای فلسطینی در اردن از سوی شاه حسین

امارات عربی متحده از گردهمایی هفت شیخ‌نشین کوچک بوجود می‌آید.

فدراسیون سه جانبه لیبی، مصر و سوریه اعلام می‌شود.

۱۹۷۲ اتحادیه کامل سیاسی میان لیبی و مصر اعلام شد. تا سال بعد به تحقق بپیوندد

۷۳-۱۹۷۲ اوج حملات چریک فلسطینی‌ها علیه اسرائیل؛ کشتار در فرودگاه لود؛ قتل ورزشکاران اسرائیلی در بازیهای المپیک مونیخ؛ قتل دیپلماتهای غربی در سودان

۱۹۷۳ حمله اسرائیل به بیروت؛ قتل رهبران چریکی فلسطینی

وحدت اسمی لیبی و مصر؛ نزدیکی سادات به فیصل پادشاه عربستان سعودی؛ ملاقات سران میان نیکسون و برژنف رهبر شوروی

جنگ چهارم اعراب و اسرائیل؛ تحریم نفتی اعراب علیه غرب؛ قطعنامه ۳۳۸ شورای امنیت در مورد اعراب و اسرائیل:

۱۹۷۴ بحران نفت در اثر چهار برابر شدن قیمت آن؛ آغاز تلاشهای هنری کیسینجر برای آشتی میان مصر و اسرائیل؛ سخنرانی یاسر عرفات در سازمان ملل متحد؛ اجلاس سران عرب در رباط و صدور اطلاعیه. آنها در دفاع از ساف؛

۱۹۷۵ توافق سینامیان مصر و اسرائیل؛ پایان تخاصمات ایران و عراق و توافق الجزایر؛

۱۹۷۶ آغاز بحث پیرامون برپایی کنفرانس بین‌المللی پیرامون مساله فلسطین با حضور آمریکا و شوروی در ژنو؛

۱۹۷۷ به قدرت رسیدن حزب لیکود در اسرائیل؛ سفر سادات به بیت المقدس و سخنرانی او در پارلمان اسرائیل؛ مخالفت اعراب در اجلاس سران عرب؛ ابتکار سادات؛ برنامه شش ماده‌ای ساف؛

۱۹۷۸ آغاز مذاکرات سه جانبه مصر، اسرائیل و آمریکا در واشنگتن؛ شروع اعتراضات مردمی در ایران علیه رژیم شاه؛ هجوم ارتش اسرائیل به جنوب لبنان؛ کودتای کمونیستی در افغانستان

۱۹۷۹ امضاء توافق کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل؛ اجلاس سران عرب در بغداد و قطع رابطه با مصر؛ پیروزی انقلاب اسلامی در ایران؛ هجوم شوروی به افغانستان

۱۹۸۰ اعلامیه دولتهای اروپائی در مورد مساله اعراب و اسرائیل در ونیز؛ گروگانگیری اعضاء سفارت آمریکا در تهران؛ تجاوز ارتش عراق به خاک ایران؛ ناآرامی‌های گسترده در مصر؛

۱۹۸۱ ترور انور سادات توسط اسلام گرایان رادیگال مصری؛ ارائه طرح فهد پادشاه عربستان در مورد روابط اعراب و اسرائیل و مساله فلسطین؛

۱۹۸۲ هجوم ارتش اسرائیل به لبنان و محاصره بیروت؛ طرح ریگان در مورد مساله فلسطین؛ قیام مسلحانه اخوان المسلمین سوریه علیه نظام بعث و سرکوب قیام؛ خروج چریکهای فلسطینی از

بیروت و لبنان.

۱۹۸۳ درگیری میان طرفداران و مخالفان عرفات در لبنان؛ اخراج عرفات از لبنان و سفر او به قاهره؛ توافق میان اسرائیل و لبنان در مورد ترک مخاصمه؛

۱۹۸۴ پیروزی چشمگیر اخوان المسلمین در انتخابات پارلمانی مصر

۱۹۸۵ آغاز گفتگوهای فلسطینی ـ اردنی میان یاسرعرفات و شاه حسین؛ به قدرت رسیدن گورباچف در شوروی

۱۹۸۶ پیشروی ایران در خاک عراق و فتح شبه جزیره فاو از سوی نیروهای ایرانی

۱۹۸۷ جنگ اردوگاهها میان چریکهای فلسطینی و شیعیان لبنان.

۱۹۸۸ اعلان استقلال فلسطین از شورای شورای ملی فلسطین در الجزایر؛ شناسایی اسرائیل از سوی یاسر عرفات رهبر ساف؛ آغاز مذاکرات آمریکا و ساف؛ پایان جنگ ایران و عراق

۱۹۸۹ درگیرهای داخلی در لبنان میان جناحهای مسیحی و مسلمان. عقد قرارداد طائف میان نمایندگان مجلس لبنان پیرامون اصلاح سیستم سیاسی

۱۹۹۰ اشغال کویت از سوی عراق؛ وحدت دو یمن

۱۹۹۱ عملیات طوفان صحرا برای اخراج عراق از کویت؛

۱۹۹۲ پیروزی اعلام گرایان در الجزایر و سرکوب آنها؛ تهاجم سوریه علیه شورشیان مسیحی لبنان برهبری میشل عون و فرار عون به فرانسه

۱۹۹۳ امضاء پیمان اسلو (غزه اریحا) میان فلسطین و اسرائیل‌ها؛

۱۹۹۴ پیمان نظامی میان ترکیه و اسرائیل، برگزاری انتخابات پارلمان در لبنان پس از ۱۹۷۲

۱۹۹۵ لغو تحریم اقتصادی اسرائیل از سوی اردن؛ پیروزی حزب اسلام‌گرای رفاه در ترکیه؛ سرکوب اخوان المسلمین از سوی دولت مصر

۱۹۹۶ به قدرت رسیدن بنیامین نتانیاهو در اسرائیل و بن‌بست فرایند صلح؛ تشکیل دولت ائتلافی (اسلام گرایان و حزب راه راست) در ترکیه

۱۹۹۷ تهاجم هوایی ترکیه به شمال عراق؛ برکناری حزب رفاه از سوی نظامیان در ترکیه؛ آغاز تلاشهای دیپلماتیک جدید برای شکستن بن‌بست صلح در خاور میانه؛ درگیری‌های مسلحانه میان نیروهای اسرائیلی و حزب الله در جنوب لبنان

فهرست راهنما

غ

ف

ق

ک

ل

م